



استاد محقق :

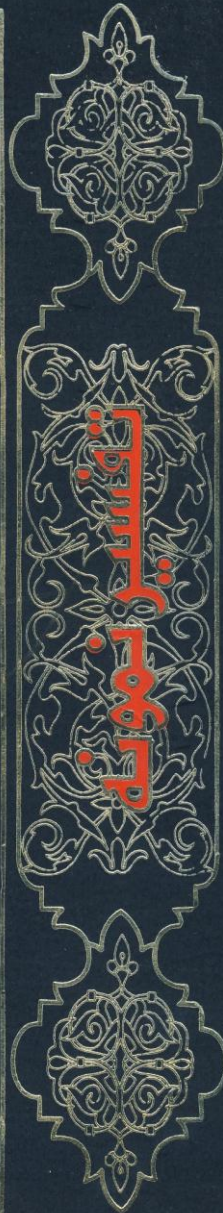
آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

جلد اول

ویرایش جدید به اضافه فهرست

با همکاری
جمعی از نویسندگان



1577

- ناشر: دارالکتب الاسلامیہ
- تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
- چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷
- صفحہ و قطع: ۶۵۲ صفحہ، وزیری
- چاپ: چاپخانه سرور
- ISBN: 964 - 440 - 004 - 6 / ۹
- ISBN-SET: 964 - 440 - 030 - ۰
- حق چاپ برای ناشر محفوظ است
- قیمت: ۶۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد اول

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

محمد رضا آشتیانی

محمد جعفر امامی

داود الهامی

اسدالله ایمانی

عبدالرسول حسینی

سید حسن شجاعی

سید نورالله طباطبائی

محمود عبداللّهی

محسن قرائتی

محمد محمدی

انگیزه نگارش تفسیر نمونه

حقیقت و روح تفسیر چیست؟
تفسیر قرآن از کی شروع شده؟
تفسیر به رأی یک اشتباه خطرناک!
نیازها و ضرورت های ویژه هر عصر
کدام تفسیر را مطالعه کنیم؟
ویژگی ها و مزایای این تفسیر
علت تجدیدنظر در جلد اول

* تفسیر چیست؟

«تفسیر» در لغت یعنی برگرفتن نقاب از چهره!
مگر قرآن که «نور» و «کلام مبین» است نقابی بر چهره دارد که از آن برگیریم؟!
نه، نقابی بر چهره قرآن نیست، این ما هستیم که باید نقاب از چهره جان برگیریم و پرده
از دیده عقل و هوش خود کنار زنیم تا مفاهیم قرآن را دریابیم، روح آن را درک کنیم.
از سوی دیگر: قرآن تنها یک چهره ندارد، یک چهره عمومی دارد که برای همه گشاده
است، و نور مبین است و رمز هدایت خلق!

اما چهره، بلکه چهره های دیگر دارد که آن را تنها به اندیشمندان، آنها که تشنه حق اند، پوینده راه و خواهان بیشتر، نشان می دهد، و به هر یک به اندازه پیمانۀ وجود و کوشش و تلاش آمیخته با اخلاصش، سهمی می بخشد.

این چهره ها که در لسان احادیث «بطون» قرآن نامیده شده، بر همه کس تجلی نمی کند، و یا صحیح تر، همه چشم ها قدرت دید آن را ندارند.

تفسیر، به چشم ها قدرت می بخشد، حجاب ها را کنار می زند و به ما شایستگی دید آنها را تا آنجا که برای ما امکان دارد می دهد.

قرآن، چهره هایی نیز دارد که گذشت زمان، و پرورش نبوغ ها و استعدادها از آن پرده برمی گیرد، که در سخن معروف «ابن عباس» آن شاگرد هوشمند مکتب علی (علیه السلام) به آن اشاره رفته است: «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُهُ الزَّمَانُ».

از همه اینها گذشته، قرآن به مضمون کلام معروف «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضاً»^۱ خودش خود را تفسیر می کند، و آیاتش پرده از چهره یکدیگر برمی گیرند و این هرگز با نور و کلام مبین بودنش، منافات ندارد که قرآن «یک واحد به هم پیوسته» و «مجموعه از هم ناگسسته» است، و مجموعاً نور است و کلام مبین.

* * *

* تفسیر قرآن از کی شروع شد؟

بدون شک تفسیر قرآن به معنی واقعی از زمان خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) و به هنگام نزول نخستین آیات بر قلب پاکش آغاز گشت، ولی به صورت یک «علم مدون» همه می گویند از زمان علی (علیه السلام) شروع شد، و بزرگان این علم سلسله اسانید خود را به او که باب مدینه علم پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، می رسانند.

با این که: تا کنون صدها کتاب در تفسیر قرآن نوشته شده، به زبان های

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۹، صفحه ۳۵۲، جلد ۵۴، صفحه ۲۱۸ - «مشرق الشمسین بهائی عاملی».

صفحه ۳۹۳ (مکتبۀ بصیرتی) - تفسیر «صافی»، جلد ۱، صفحه ۷۵ (مکتبۀ الصدر).

مختلف به روش های گوناگون: بعضی ادبی، بعضی فلسفی، بعضی اخلاقی، پاره ای بر اساس حدیث، بعضی بر اساس تاریخ، پاره ای بر اساس علوم جدید، و هر یک قرآن را از زاویه علمی که در آن تخصص داشته اند دیده اند! و از این باغ پر گل: یکی به مناظر دل انگیز و شاعرانه پرداخته. دیگری مانند یک معلم علوم طبیعی به ساختمان برگ ها و گلبرگ ها و ریشه ها. سومی به مواد غذایی قابل استفاده از آن. چهارمی به خواص دارویی.

پنجمی به اسرار آفرینش این همه شکوفه ها و گل های رنگارنگ پرداخته. ششمی در این اندیشه است که از کدامین گل می توان عطری بهتر تهیه کرد. و هفتمی همچون زنبور عسل تنها در فکر مکیدن شهد گل و فراهم ساختن «انگبین» است!

خلاصه، پویندگان راه تفسیر، هر کدام با آئینه مخصوصی که به دست داشته اند جلوه ای از آن همه زیبایی ها و اسرار قرآن را منعکس ساخته اند. ولی روشن است اینها همه در عین حال که تفسیر قرآن اند، تفسیر قرآن نیستند، که هر یک پرده از چهره ای از قرآن برمی دارد، نه از همه چهره ها، و اگر همه را نیز یک جا جمع کنیم باز، پرده برداری از چهره هائی از قرآن است، نه از همه چهره هایش. زیرا که قرآن کلام حق است و تراوشی از علم بی انتهای او، کلام او رنگ علم او، و علم او رنگ ذات او دارد، و همه نامتناهی هستند.

بنابراین نباید انتظار داشت، انسان ها همه چهره های قرآن را ببینند که نمی توان دریائی را در کوزه ای جای داد!

ولی این را نمی توان و نباید انکار کرد که هر قدر ظرف فکر و اندیشه ما

بزرگ تر باشد، مقدار بیشتری از این اقیانوس بی کران را در خود جای خواهد داد. و به همین دلیل، بر همه دانشمندان فرض است در هیچ عصر و زمانی از پای نشینند و برای کشف حقایق بیشتری از قرآن مجید، به تلاش و کوشش پیگیر و مخلصانه ای ادامه دهند. از سخنان قدما و پیشینیان، که درود خدا بر روان پاکشان باد، بهره گیرند، اما به آنها قناعت نکنند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود:

لَا تُخْصِي عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلِي غَرَائِبُهُ: «شگفتی های قرآن هرگز تمام نمی شود و نوآوری های آن به کهنگی نمی گراید».^۱

* * *

* تفسیر به رأی یک اشتباه خطرناک

خطرناک ترین روش در تفسیر قرآن این است که: به جای شاگردی در مکتب قرآن، ژست معلمی را در برابر این کتاب آسمانی به خود بگیریم، یعنی به جای استفاده از قرآن بکوشیم افکار خود را بر قرآن تحمیل کنیم، و پیش داوری هائی که مولود محیط، تخصص علمی، مذهب خاص، و سلیقه شخصی ما است، به نام قرآن و به شکل قرآن عرضه کنیم، و در حقیقت قرآن برای ما امام، پیشوا و رهبر نباشد، بلکه وسیله ای برای به کرسی نشاندن حرف ها و موجه جلوه دادن افکار و سلیقه های شخصی ما باشد!

این طرز تفسیر قرآن - یا صحیح تر تفسیر افکار خود با قرآن - گر چه در میان جمعی رواج یافته اما هر چه هست خطرناک است، و فاجعه، نتیجه آن به جای هدایت یافتن به راه حق، پرت شدن در بیراهه ها و راسخ تر شدن در اشتباهات است!

چرا که این طرز بهره برداری از قرآن، تفسیر نیست، تحمیل است، به داوری

۱ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۵۹۸ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۱۷۱، حدیث ۷۶۵۷ (چاپ آل البیت) -

«بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۱۳۶.

طلبیدن نیست، داوری کردن است، هدایت نیست، ظلال است، و سرانجام دگرگون ساختن همه چیز و تفسیر به رأی است، و کوشش ما این است که در روش تفسیر خود - به خواست خدا - چنین نباشیم و راستی از جان و دل در برابر قرآن شاگردی کنیم، و نه غیر آن.

* * *

* نیازها و ضرورت های ویژه هر عصر

هر عصری ویژگی ها، ضرورت ها، و تقاضاهائی دارد، که از دگرگون شدن وضع زمان و پیدا شدن مسائل جدید و مفاهیم تازه در عرصه زندگی سرچشمه می گیرد. همچنین هر عصری مشکلات و پیچیدگی ها و گرفتاری های مخصوص به خود دارد که آن نیز از دگرگونی اجتماعات و فرهنگ ها که لازمه تحول زندگی و گذشت زمان است می باشد.

افراد پیروز و موفق آنها هستند، که هم آن نیازها و تقاضاها را درک می کنند، و هم این مشکلات و گرفتاری ها را که مجموع آنها را «مسائل عصری» می توان نامید. اما آنها که این مسائل را اساساً درک نمی کنند، یا درک می کنند اما چون خودشان زائیده محیط و زمان دیگری هستند و در آن محیط و زمان، اینها مسأله ای نبوده، بی تفاوت و خونسرد از برابر این مسائل می گذرند و آنها را همچون کاغذهای باطله در سبد فراموشی می ریزند، باید آماده شکست های پی در پی باشند. اینها دائماً از وضع زمان شکایت می کنند، و به زمین و آسمان بد می گویند و همیشه غرق تأسف، اندوه و حسرت بر گذشته های طلایی و رؤیائی هستند، و روز به روز بدبین تر و مأیوس تر می شوند و سرانجام به «انزوای اجتماعی»

کشیده خواهند شد.

چرا که نتوانسته اند، یا نخواستہ اند نیازها و تقاضاها و گرفتاری های زمان را درک کنند.

آنها در تاریکی عمیقی به سر می برند، و چون علل و انگیزه «حوادث» و نتایج آنها را تشخیص نمی دهند، در برابر هجوم این حوادث، دستپاچه، وحشت زده، بی دفاع و بدون نقشه خواهند ماند و از آنجا که سیرشان سیر در تاریکی است در هر گامی مواجه با لغزش و زمین خوردنی هستند و چه زیبا فرموده آن پیشوای راستین: «آن کس که از وضع زمان خود آگاه است مورد هجوم اشتباهات قرار نمی گیرد».^۱

رسالت دانشمندان هر عصر این است که با هوشیاری کامل این مسائل، این تقاضاها، این نیازها، و این خلأ روحی و فکری و اجتماعی را فوراً دریابند و آنها را به شکل صحیحی پر کنند تا با امور دیگری پر نشود؛ زیرا که خلأ در محیط زندگی ما ممکن نیست.

از مسائلی که - بر خلاف زعم مایوسان و منفی باfan - ما به سهم خود به روشنی آن را دریافته ایم، تشنگی و عطش نسل حاضر برای درک مفاهیم اسلام و مسائل مذهبی است، نه تنها درک، بلکه چشیدن و لمس کردن و بالاخره «عمل کردن» است.

این مسائل، بخش مهمی از روح و جان آنها را اشغال کرده، اما طبیعی است که همه به صورت استفهام است و برای پاسخگوئی به این خواسته ها نخستین گام، برگرداندن میراث علمی و فرهنگی اسلام به زبان روز، و پیاده کردن همه آن مفاهیم عالی از طریق زبان عصری در روح و جان و عقل نسل کنونی است.

۱ - مضمون حدیث معروفی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ الْوَابِسُ» («کافی»، جلد ۱، صفحه ۲۶، حدیث ۲۹ - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۲۶۹، حدیث ۱۰۹).

و گام دیگر، استنباط نیازها و تقاضاهای ویژه این زمان از اصول کلی اسلام می باشد. و این تفسیر، بر اساس همین دو هدف نگارش یافته است.

* * *

*** بهتر است کدام تفسیر را مطالعه کنیم؟**

این سؤالی است که بارها از طرف طبقات مختلف - مخصوصاً جوانان پژوهشگر - از ما شده است، آنها که با عطش توأم با اخلاص، جویای چشمه های زلال قرآن و سیراب شدن از این وحی دست نخورده آسمانی هستند.

بدیهی است در سؤال همه آنها این جمله مستتر بوده و هست، تفسیری که بتواند عظمت قرآن را به تحقیق، نه به تقلید، به ما نشان دهد و به نیازها و دردها و مشکلات ما در این عصر پاسخ گوید.

و در عین حال برای همه طبقات مفید باشد، اصطلاحات پیچیده علمی، ناهمواری هائی در جاده های صاف و روشن آن ایجاد نکند.

حقیقت این است گر چه در زبان فارسی امروز تفسیرهای ارزنده متعددی داریم اعم از آنچه میراث بزرگان قدمای ماست، و یا دانشمندان عصر حاضر نوشته اند، اما بعضی چندین قرن پیش نگارش یافته و نشر مخصوصش، آن را مخصوص طبقه دانشمندان و ادبا ساخته، و بعضی در سطحی قرار دارد که تنها سهم خواص است، و عموم طبقات نمی توانند از آن استفاده کنند، بعضی تنها به گوشه ای از قرآن پرداخته و همچون دسته گلی است که از باغی خرم چیده شود که نشانه ای از باغ را با خود دارد اما باغ نیست، و همچنین...

و به این ترتیب، برای این سؤال مکرر، پاسخ قانع کننده ای که وجدان خود را راحت و روح تشنه پژوهندگان را سیراب کند نمی یافتیم.

گفتیم: این سؤال را باید با عمل پاسخ گفت، که با سخن ممکن نیست.

اما با آن همه گرفتاری ها و اشتغالات مختلف و روز افزون، و با توجه به این که قرآن اقیانوس بیکرانی است که به این آسانی و بدون تجهیزات و وقت و فکر کافی نمی توان وارد آن شد که «غرقه گشتند در این راه بسی قوم دگر».

لذا با حسرت و اندوه بر ساحل این دریا به امواج خروشان آن می نگریستیم و حسرت می خوردیم.

ناگهان برقی در فکر جستن کرد و روزنه امید و راه حل مسأله پیدا شد و آن استفاده از سیستم کار دسته جمعی بود، و جمعی از جوانان فاضل، با اخلاص و پژوهشگر و آگاه که مصداق «عشره کامله»^۱ بودند رفیق راه شدند و با کوشش های شبانه روزی آمیخته با خلوص آنها در مدت کوتاهی این نهال به ثمر نشست و بسیار زودتر از آنچه انتظار می رفت جلد اول به چاپ رسید.

* * *

و برای این که هیچ نقطه مبهمی برای خوانندگان عزیز باقی نماند، طرز کار خود را در اینجا اجمالاً تشریح می کنیم:

نخست آیات قرآن در بخش های مختلف میان این برادران محترم تقسیم می شد و با راهنمایی های لازم قبلی تفاسیر مختلفی که منابع اصلی تفسیر بود و به قلم محققان بزرگ این فن اعم از شیعه و سنی نگاشته شده بود مورد بررسی قرار می گرفت مانند:

تفسیر «مجمع البیان» تألیف شیخ المفسرین محقق عالیقدر طبرسی.

و تفسیر «انوار التنزیل» قاضی بیضاوی.

و تفسیر «الدر المنثور» جلال الدین سیوطی.

و تفسیر «برهان» نوشته محدث بحرانی.

و تفسیر «المیزان» نوشته استاد علامه طباطبائی.

و تفسیر «المنار» تقریر درس دانشمند مصری محمد عبده.

و تفسیر «فی ظلال» اثر نویسنده معروف سید قطب.

و تفسیر «مراغی» نوشته احمد مصطفی راغب.

و تفسیر «مفاتیح الغیب» از فخر رازی.

و تفسیر «روح الجنان» از ابوالفتوح رازی.

و «اسباب النزول» از واحدی.

و تفسیر «قرطبی» از محمد بن احمد الانصاری القرطبی.

و تفسیر «روح المعانی» از علامه شهاب الدین محمد آلوسی.

و تفسیر «نور الثقلین» عبد علی بن جمعه الحویزی.

و تفسیر «صافی» ملا محسن فیض کاشانی.

و تفسیر «تبیان» شیخ طوسی.

و تفسیر «روح البیان».

و بعضی تفاسیر دیگر و سپس یافته ها را که بر نیازها و تقاضاهای روز تطبیق داشت جمع آوری نموده، در جلسات عمومی این هیأت که همه روزه تشکیل می شد مطرح می کردند و در همان جلسه دریافت های تازه را از قرآن که می بایست بر آنها افزوده شود می افزودیم، و پس از بحث و گفتگو و مشاوره پیرامون مباحث مختلف و مراجعه به منابع گوناگون، اینجانب مطالب را املاء کرده و دوستان تندنویس یادداشت می کردند، و سپس به کنترل مجدد می پرداختیم و آنچه را که نوشته شده با صبر و حوصله بررسی، اصلاح و آماده چاپ می کردیم، و بعد از چاپ و قبل از نشر نیز مجدداً کنترل و بررسی و اصلاح می شد.

و نتیجه همه این زحمات کتابی است که از نظر خواننده عزیز می گذرد و

امید است ارزنده و مفید و سودمند برای عموم طبقات باشد.^۱

* * *

* ویژگی ها و مزایای این تفسیر

برای این که خوانندگان عزیز با بینش و آگاهی بیشتری این تفسیر را مطالعه کنند، مطالبی را که می توانند در این تفسیر بیابند و شاید گم شده آنها در میان آن باشد، به طور فشرده یادآور می شویم:

۱ - از آنجا که قرآن کتاب زندگی و حیات است، در تفسیر آیات به جای پرداختن به مسائل ادبی و عرفانی و مانند آن، توجه خاصی به مسائل سازنده زندگی مادی و معنوی و به ویژه مسائل اجتماعی شده و به اندازه کافی روی مسائلی که تماس نزدیک با حیات فرد و اجتماع دارد تکیه گردیده است.

۲ - به تناسب عناوینی که در آیات مطرح می شود، در ذیل هر آیه بحث فشرده و مستقلی درباره موضوعاتی مانند: ربا، بردگی، حقوق زن، فلسفه حج، اسرار تحریم قمار، شراب، گوشت خوک و ارکان و اهداف جهاد اسلامی و مانند آن آمده است تا خوانندگان در یک مطالعه اجمالی از مراجعه به کتاب های دیگر بی نیاز گردند.

۳ - کوشش شده، ترجمه ذیل آیات، روان، سلیس، گویا و دقیق و در نوع خود جالب و رسا بوده باشد.

۴ - به جای پرداختن به بحث های کم حاصل، توجه مخصوصی به ریشه لغات و شأن نزول آیات که هر دو در فهم دقیق معانی قرآن مؤثر هستند شده است.

۵ - اشکالات، ایرادات و سؤالات مختلفی که گاهی در پیرامون اصول و فروع اسلام مطرح می گردد، به تناسب هر آیه طرح شده و پاسخ فشرده آن ذکر

گردیده است، مانند: شبهه آکل و مأکول، معراج، تعدد زوجات، علت تفاوت ارث زن و مرد، تفاوت دیه زن و مرد، حروف مقطعه قرآن، نسخ احکام، جنگ ها و غزوات اسلامی، آزمایش های گوناگون الهی و ده ها مسأله دیگر به طوری که هنگام مطالعه آیات، علامت استفهامی در ذهن خواننده عزیز باقی نماند.

۶- از اصطلاحات پیچیده علمی که نتیجه آن اختصاص کتاب به صنف خاصی است در متن کتاب دوری و به هنگام ضرورت در پاورقی آمده تا برای دانشمندان و صاحب نظران نیز مفید باشد.

امیدواریم: کوشش های بی شائبه ما در این راه نتیجه خود را بخشیده باشد و همه طبقات بتوانند به وسیله این تفسیر که به پیشنهاد بعضی از دوستان به نام «تفسیر نمونه» نامیده شد، با این کتاب بزرگ آسمانی آشنا تر شوند.

* * *

* علت تجدیدنظر در جلد اول

حقیقت این است گاهی استقبال فوق العاده از یک چیز، نه تنها کار را آسان نمی کند بلکه مشکل می سازد! و در نوشتن «تفسیر نمونه» ما با چنین مشکلی روبرو شدیم؛ زیرا:

آن روز که به نوشتن این تفسیر مشغول شدیم باور نمی کردیم تا این حد مورد استقبال پرشور همه طبقات و قشرهای جامعه قرار گیرد، و شاید به همین دلیل کوشش متوسطی برای تهیه جلد اول به کار بردیم، اما به زودی بر ما روشن شد: عطش و نیاز جامعه ما به تفسیری که در عین سادگی و روانی عبارات فراگیر مباحث علمی و اجتماعی و توأم با نیازها و مسائل روز باشد تا چه اندازه شدید است.

پس از مشاهده این وضع، ناچار شدیم کمربندها را برای مجلدات بعد

محکم تر ببندیم، و تا آنجا که در توان داریم در تکمیل بحث ها بکوشیم، اما همیشه در این فکر بودیم که جلد اول هماهنگ با مجلدات دیگر نیست، و کمبودهای فراوانی دارد که در اولین فرصت باید جبران گردد.

گرچه ایراد زیادی در این زمینه به ما نکردند، ولی ما که در متن کار بودیم به خوبی از این نقیصه و اشکال آگاهی داشتیم، و خود را ملزم به تکمیل و اصلاح و هماهنگ ساختن **جلد اول** با بقیه مجلدات می دیدیم.

تا این که توفیق الهی رفیق راه شد، فرصتی پیش آمد که با دوستان نشستیم و تمام تجربیاتی را که ضمن تألیف بیش از ده جلد این تفسیر، به دست آورده بودیم به کار گرفتیم و **جلد اول** را از تمام جهات مورد تجدیدنظر قرار داده، بازنویسی کرده، اضافه نموده و در پاره ای از موارد به کلی دگرگون ساختیم.

به گونه ای که محصول آن یک برابر و نیم جلد سابق شد!

ذکر این نکته نیز ضروری است که: تجدیدنظر را هنگامی شروع کردیم که بعضی از دوستانمان شربت شهادت نوشیده بودند و بعضی دیگر به حکم ضرورت های انقلاب اسلامی در پست های حساسی به انجام وظیفه مشغول بودند، اما گروه باقیمانده با تجربه هایی که در این مدت به دست آورده بودند به حمد الله جای آنان را پر کردند.

البته، این تجدیدنظر فعلاً منحصر به همین جلد و **جلد دوم** است و بقیه از هماهنگی نسبی بعون الله برخوردار است.

بر این نعمت نیز باید خدا را شکر گوئیم که دو جلد از این تفسیر، به زبان **اردو** ترجمه شده و ان شاء الله به زودی چاپ و منتشر خواهد شد، طرح ترجمه آن به زبان عربی نیز در دست تهیه است.^۱

۱ - ترجمه اردو مدتها است پایان یافته و منتشر شده و ترجمه آن به زبان عربی «الأمثل» نیز مدتها است تمام شده و بارها

پروردگارا! این خدمت ناچیز را از ما بپذیر و به تمام دوستانی که ما را در راه وصول به این هدف، و چاپ و نشر آن یاری کردند، کمک فرما! إِنَّكَ خَيْرُ نَاصِرٍ وَ مُعِينٍ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

فروردین ۱۳۶۲

مطابق جمادی الثانی ۱۴۰۳

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده
و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
- ۲ - تفسیر تبیان از دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
- ۳ - تفسیر المیزان از علامه طباطبائی
- ۴ - تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم
عبد علی بن جمعه الحویزی ۶ - تفسیر برهان از مرحوم سید هاشم بحرانی
- ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی
- ۸ - تفسیر المنار از محمد رشید رضا (تقریرات درس
تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب
- ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد الانصاری القرطبی
- ۱۱ - اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه
نیشابوری)
- ۱۲ - تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی
- ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیب از فخر رازی
- ۱۴ - تفسیر روح الجنان از ابو الفتوح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشاف از زمخشری
- ۱۶ - الدرّ المنثور از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد اول

با تجدیدنظر و اضافات فراوان

سوره های

فاتحه الكتاب (حمد) و بقره آیات ۱ - ۱۸۷

جزء اول قرآن مجید

سوره فاتحه الكتاب (حمد)

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۷ آیه است

ویژگی های سوره حمد

این سوره، در میان سوره های قرآن درخشش فوق العاده ای دارد که از مزایای زیر سرچشمه می گیرد:

۱ - آهنگ این سوره

این سوره، اساساً با سوره های دیگر قرآن از نظر لحن و آهنگ، فرق روشنی دارد به خاطر این که سوره های دیگر همه به عنوان سخن خدا است، اما این سوره از زبان بندگان است، و به تعبیر دیگر در این سوره، خداوند طرز مناجات و سخن گفتن با او را به بندگانش آموخته است.

آغاز این سوره، با حمد و ستایش پروردگار شروع می شود.

و با ابراز ایمان به مبدأ و معاد (خداشناسی و ایمان به رستاخیز) ادامه می یابد، و با تقاضاها و نیازهای بندگان پایان می گیرد.

انسان آگاه و بیدار دل، هنگامی که این سوره را می خواند، احساس می کند بر بال و پر فرشتگان قرار گرفته و به آسمان صعود می کند و در عالم روحانیت و معنویت لحظه، به لحظه به خدا نزدیک تر می شود.

این نکته، بسیار جالب است که اسلام بر خلاف بسیاری از مذاهب ساختگی یا تحریف شده که میان «خدا» و «خلق» واسطه ها قائل می شوند به مردم دستور می دهد بدون هیچ واسطه با خدایشان ارتباط برقرار کنند!

این سوره، تبلوری است از همین ارتباط نزدیک و بی واسطه خدا با انسان، و مخلوق با خالق، در اینجا تنها او را می بیند، با او سخن می گوید، پیام او را با گوش جان می شنود، حتی هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی در این میان واسطه نیست

و عجب این که این پیوند و ارتباط مستقیم خلق با خالق آغازگر قرآن مجید است.

* * *

۲ - سوره حمد، اساس قرآن است

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «الْحَمْدُ أُمُّ الْقُرْآنِ» و این به هنگامی بود که «جابر بن عبدالله انصاری» خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او فرمود:

أَلَا أَعْلَمُكَ أَفْضَلَ سُورَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ؟ قَالَ لَّهُ جَابِرٌ بَلَى بِأَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِيهَا فَعَلَّمَهُ الْحَمْدُ أُمُّ الْكِتَابِ: «آیا برترین سوره ای را که خدا در کتابش نازل کرده، به تو تعلیم کنم، جابر عرض کرد: آری، پدر و مادرم به فدایت باد، به من تعلیم کن، پیامبر (صلی الله علیه وآله) سوره «حمد» که ام الکتاب است به او آموخت، سپس اضافه فرمود این سوره شفای هر دردی است مگر مرگ»^۱.

و نیز از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي التَّوْرَةِ، وَ لَا فِي الزَّبُورِ، وَ لَا فِي الْقُرْآنِ مِثْلَهَا، هِيَ أُمُّ الْكِتَابِ:

«قسم به کسی که جان من به دست او است خداوند، نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور، و نه حتی در قرآن، مثل این سوره را نازل نکرده است، و این ام الکتاب است»^۲.

دلیل این سخن، با تأمل در محتوای این سوره روشن می شود؛ چرا که این سوره در حقیقت فهرستی است از مجموع محتوای قرآن. بخشی از آن توحید و شناخت صفات خدا است.

۱ - «مجمع البیان» و «نور الثقلین»، آغاز سوره حمد - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۳۷ (با اندکی تفاوت) - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۲۳۲، حدیث ۷۸۱۳ (چاپ آل البیت).

۲ - «مجمع البیان» و «نور الثقلین»، آغاز سوره حمد - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۵۹ (با اندکی تفاوت) - «مستدرک»، جلد ۴، صفحه ۳۳۱، حدیث ۴۸۰۷ - ۹ (چاپ آل البیت).

بخشی در زمینه معاد و رستاخیز سخن می گوید.

و بخشی از هدایت و ضلالت، که خط فاصل مؤمنان و کافران است سخن می گوید. و نیز در آن اشاره ای است به حاکمیت مطلق پروردگار و مقام ربوبیت و نعمت های بی پایانش که به دو بخش عمومی و خصوصی (بخش رحمانیت و رحیمیت) تقسیم می گردد.

و همچنین اشاره به مساله عبادت و بندگی و اختصاص آن به ذات پاک او شده است. در حقیقت هم بیانگر توحید ذات است، هم توحید صفات، هم توحید افعال، و هم توحید عبادت.

و به تعبیر دیگر این سوره، مراحل سه گانه ایمان: اعتقاد به قلب، اقرار به زبان، و عمل به ارکان را در بر دارد، و می دانیم «اُمّ» به معنی اساس و ریشه است.

شاید به همین دلیل است که «ابن عباس» مفسر معروف اسلامی می گوید: إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ أُسَاسًا... وَ أُسَاسُ الْقُرْآنِ الْفَاتِحَةُ:

«هر چیزی اساس و شالوده ای دارد... و اساس و زیر بنای قرآن، سوره حمد است».^۱

روی همین جهات است که در فضیلت این سوره از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شد: اَيُّمَا مُسْلِمٍ قَرَأَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ كَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثِي الْقُرْآنِ وَ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ كَأَنَّمَا تَصَدَّقَ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ:

۱ - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۹ (دار المعرفة) - «مشرق الشمسین بهائی عاملی»، صفحه ۳۹۱ (مکتبه بصیرتی) -

«مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۴۷، ذیل اسماء سوره «حمد» (مؤسسه اعلی).

«هر مسلمانی سوره حمد را بخواند پاداش او به اندازه کسی است که دو سوم قرآن را خوانده است (و طبق نقل دیگری پاداش کسی است که تمام قرآن را خوانده باشد) و گوئی برای هر فردی از مردان و زنان مؤمن هدیه ای فرستاده است».^۱

تعبیر به دو سوم قرآن، شاید به خاطر آنست که بخشی از قرآن توجه به خدا است، بخشی توجه به رستاخیز و بخش دیگری احکام و دستورات است که بخش اول و دوم در سوره «حمد» آمده، و تعبیر به تمام قرآن به خاطر آن است که همه قرآن را از یک نظر در ایمان و عمل می توان خلاصه کرد که این هر دو در سوره «حمد» جمع است.

* * *

۳- سوره حمد افتخار بزرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله)

جالب این که در آیات قرآن سوره «حمد» به عنوان یک موهبت بزرگ به پیامبر (صلی الله علیه وآله) معرفی شد، و در برابر کل قرآن قرار گرفته است، آنجا که می فرماید: **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ**: «ما به تو سوره حمد که هفت آیه است و دو بار نازل شده دادیم همچنین قرآن بزرگ بخشیدیم».^۲

قرآن با تمام عظمتش در اینجا در برابر سوره «حمد» قرار گرفته است، نزول دوباره آن نیز به خاطر اهمیت فوق العاده آن است.^۳

همین مضمون در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَفْرَدَ الْإِثْنَانِ عَلَى بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَجَعَلَهَا بِإِزَاءِ**

۱- «مجمع البیان»، آغاز سوره حمد - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۵۹.

۲- حجر، آیه ۸۷.

۳- این که چرا سوره حمد «سبعاً من المثنائی» نامیده شده، و نیز قسمت دیگری از مزایای سوره «حمد»، در جلد یازدهم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۸۷ سوره «حجر» نیز خواهد آمد.

الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَإِنَّ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ أَشْرَفُ مَا فِي كُنُوزِ الْعَرْشِ:

«خداوند بزرگ به خاطر دادن سوره حمد، بالخصوص بر من منت نهاده و آنرا در برابر قرآن عظیم قرار داده، و سوره حمد باارزش ترین ذخائر گنج های عرش خدا است!»^۱

* * *

۴ - تأکید بر تلاوت این سوره

با توجه به بحث های فوق که تنها بیان گوشه ای از فضیلت سوره «حمد» بود، روشن می شود: چرا در احادیث اسلامی در منابع شیعه و سنی این همه تأکید بر تلاوت آن شده است، تلاوت آن به انسان، روح و ایمان می بخشد، او را به خدا نزدیک می کند، صفای دل و روحانیت می آفریند، اراده انسان را نیرومند و تلاش او را در راه خدا و خلق افزون می سازد، و میان او و گناه و انحراف فاصله می افکند.

به همین دلیل، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: رَنَّ إِبْلِيسُ أَرْبَعَ رَنَاتٍ أَوَّلَهُنَّ يَوْمَ لَعْنٍ، وَ حِينَ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ، وَ حِينَ بُعِثَ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله) عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَ حِينَ أُنْزِلَتْ أُمُّ الْكِتَابِ:

«شیطان چهار بار فریاد کشید و ناله سر داد، نخستین بار روزی بود که از درگاه خدا رانده شد، سپس هنگامی بود که از بهشت به زمین تنزل یافت، سومین بار هنگام بعثت محمد (صلى الله عليه وآله) بعد از فترت پیامبران بود، و آخرین بار زمانی بود که سوره حمد نازل شد!»^۲

* * *

۱ - تفسیر «برهان»، جلد اول، صفحه ۲۶ (طبق نقل البیان) - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۲۷ (با اندکی تفاوت) -

«مستدرک»، جلد ۴، صفحه ۳۲۸، ذیل حدیث ۴۷۹۹ - ۱ (چاپ آل البیت، با اندکی تفاوت).

۲ - «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۴ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۲۰۴، جلد ۱۸، صفحه ۱۷۷،

حدیث ۵، جلد ۶۰، صفحه ۲۴۷، حدیث ۱۰۴.

محتوای سوره حمد

هفت آیه ای که در این سوره وجود دارد هر کدام اشاره به مطلب مهمی است:

۱ - «بِسْمِ اللَّهِ» سر آغازی است برای هر کار، و استمداد از ذات پاک خدا را به هنگام شروع در هر کار به ما می آموزد.

۲ - «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» درسی است از باز گشت همه نعمت ها و تربیت همه موجودات به «الله»، و توجه به این حقیقت که همه این مواهب از ذات پاکش سرچشمه می گیرد.

۳ - «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» این نکته را بازگو می کند که اساس خلقت، تربیت و حاکمیت او بر پایه رحمت و رحمانیت است، و محور اصلی نظام تربیتی جهان را همین اصل تشکیل می دهد.

۴ - «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» توجهی است به معاد، و سرای پاداش اعمال، و حاکمیت خداوند بر آن دادگاه عظیم.

۵ - «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، توحید در عبادت و توحید در نقطه اتکاء انسان ها را بیان می کند.

۶ - «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» بیانگر نیاز و عشق بندگان به مساله هدایت و نیز توجهی است به این حقیقت که هدایت ها همه از سوی او است!

۷ - سرانجام آخرین آیه این سوره، ترسیم واضح و روشنی است از «صراط مستقیم» راه کسانی است که مشمول نعمت های او شده اند، و از راه مغضوبین و گمراهان جدا است «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ».

و از یک نظر این سوره به دو بخش تقسیم می شود:

بخشی از حمد و ثنای خدا سخن می گوید.

و بخشی از نیازهای بنده.

چنانکه در «عیون اخبار الرضا» (علیه السلام) در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: خداوند متعال چنین فرموده: «من سوره حمد را میان خود و بنده ام تقسیم کردم نیمی از آن برای من، و نیمی از آن برای بنده من است، و بنده من حق دارد هر چه را می خواهد از من بخواهد:

هنگامی که بنده می گوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، خداوند بزرگ می فرماید: بنده ام به نام من آغاز کرد، و بر من است که کارهای او را به آخر برسانم و در همه حال او را پر برکت کنم.

و هنگامی که می گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» خداوند بزرگ می گوید بنده ام مرا حمد و ستایش کرد، و دانست نعمت هائی را که دارد از ناحیه من است، و بلاها را نیز من از او دور کردم، گواه باشید که من نعمت های سرای آخرت را بر نعمت های دنیای او می افزایم، و بلاهای آن جهان را نیز از او دفع می کنم، همان گونه که بلاهای دنیا را دفع کردم.

هنگامی که می گوید: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمِ» خداوند می گوید: بنده ام گواهی داد که من رحمان و رحیم، گواه باشید بهره او را از رحمت فراوان می کنم، و سهم او را از عطایم افزون می سازم.

هنگامی که می گوید: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» او می فرماید: گواه باشید همان گونه که او حاکمیت و مالکیت روز جزا را از آن من دانست، من در روز حساب، حسابش را آسان می کنم، حسناش را می پذیرم، و از سیئاتش صرف نظر می کنم.

هنگامی که می گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» خداوند بزرگ می گوید: بنده ام راست می گوید، تنها مرا پرستش می کند، من شما را گواه می گیرم بر این عبادت خالص

ثوابی به او می‌دهم که همه کسانی که مخالف این بودند به حال او غبطه خورند. هنگامی که می‌گوید: «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» خدا می‌گوید: بنده ام از من یاری جسته، و تنها به من پناه آورده، گواه باشید من او را در کارهایش کمک می‌کنم، در سختی‌ها به فریادش می‌رسم، و در روز پریشانی دستش را می‌گیرم. و هنگامی که می‌گوید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ...» (تا آخر سوره) خداوند می‌گوید: این خواسته بنده ام بر آورده است، و او هر چه می‌خواهد از من بخواهد که من اجابت خواهم کرد آنچه امید دارد، به او می‌بخشم و از آنچه بیم دارد ایمنش می‌سازم.^۱

* * *

چرا نام این سوره «فاتحه الكتاب» است؟

«فاتحه الكتاب» به معنی آغازگر کتاب (قرآن) است، و از روایات مختلفی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده به خوبی استفاده می‌شود این سوره در زمان خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز به همین نام شناخته می‌شده است.^۲ از اینجا دریچه‌ای به سوی مساله مهمی از مسائل اسلامی گشوده می‌شود و آن این که بر خلاف آنچه در میان گروهی مشهور است که قرآن در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) به صورت پراکنده بود، بعد در زمان «ابوبکر» یا «عمر» یا «عثمان» جمع آوری شد، قرآن در زمان خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) به همین صورت امروز جمع آوری شده بود، و سرآغازش همین سوره «حمد» بوده است، و الا نه این سوره نخستین سوره‌ای بوده است که بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شده، و نه دلیل دیگری برای

۱ - «عیون اخبار الرضا»، جلد ۱، صفحه ۳۰۰، حدیث ۵۹ (انتشارات جهان) - «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۳۷ - «بحار الانوار».

جلد ۸۲، صفحه ۵۹، حدیث ۴۷، و جلد ۸۹، صفحه ۲۲۶، حدیث ۳.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۳۷۷، و جلد ۶، صفحه ۲۳۳، و جلد ۷، صفحه ۳۷۰، و جلد ۸،

صفحه ۲۰ و...

انتخاب نام «فاتحة الكتاب» برای این سوره وجود دارد.

مدارک متعدد دیگری در دست است که این واقعیت را تأیید می کند که قرآن، به صورت مجموعه ای که در دست ماست در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و به فرمان او جمع آوری شده بود.

«علی بن ابراهیم» از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: «قرآن در قطعات حریر و کاغذ و امثال آن پراکنده است آن را جمع آوری کنید» سپس اضافه می کند: علی (علیه السلام) از آن مجلس برخاست و آن را در پارچه زرد رنگی جمع آوری نمود سپس بر آن مهر زد (وَ انْطَلَقَ عَلِيٌّ (علیه السلام) فَجَمَعَهُ فِي ثَوْبٍ أَصْفَرَ ثُمَّ خَتَمَ عَلَيْهِ).^۱

گواه دیگر این که: «خوارزمی» دانشمند معروف اهل تسنن در کتاب «مناقب» از «علی بن ریاح» نقل می کند: «علی بن ابی طالب» و «ابی بن کعب»، قرآن را در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جمع آوری کردند.^۲

سومین شاهد جمله ای است که «حاکم» نویسنده معروف اهل سنت در کتاب «مستدرک» از «زید بن ثابت» آورده است:

«زید» می گوید: «ما در خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرآن را از قطعات پراکنده جمع آوری می کردیم^۳ و هر کدام را طبق راهنمایی پیامبر (صلی الله علیه وآله) در محل مناسب خود قرار می دادیم، ولی با این حال این نوشته ها متفرق بود پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) دستور داد: آن را یک جا جمع کند، و ما را از ضایع ساختن آن بر حذر می داشت».

۱ - «تاریخ القرآن ابو عبدالله زنجانی»، صفحه ۴۴ - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۴۸، حدیث ۷ - تفسیر «قمی»، جلد ۲، صفحه ۴۵۱ (مؤسسه دار الکتاب).

۲ - «المناقب موفق خوارزمی»، صفحه ۹۳، حدیث ۹۱ (انتشارات جامعه مدرسین).

۳ - «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۱۱۲ (دار المعرفة) - «مسند احمد»، جلد ۵، صفحه ۱۸۵ (دار صادر).

«سید مرتضی» دانشمند بزرگ شیعه می گوید: «قرآن در زمان رسول الله به همین صورت کنونی جمع آوری شده بود».^۱

«طبرانی» و «ابن عساکر» از «شعبی» چنین نقل می کنند: شش نفر از انصار، قرآن را در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) جمع آوری کردند.^۲

و «قتاده» نقل می کند: از «انس» پرسیدم: چه کسی قرآن را در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) جمع آوری کرد؟ گفت: چهار نفر که همه از انصار بودند: ابی بن کعب، معاذ، زید بن ثابت، و ابو زید^۳ و بعضی روایات دیگر که نقل همه آنها به طول می انجامد.

به هر حال، علاوه بر این احادیث که در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده انتخاب نام «فاتحه الكتاب» برای سوره «حمد» - همان گونه که گفتیم - شاهد زنده ای برای اثبات این موضوع است.

* * *

سؤال:

در اینجا این سؤال پیش می آید: چگونه می توان این گفته را باور کرد با این که در میان گروهی از دانشمندان معروف است قرآن پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) جمع آوری شده؟ (به وسیله علی (علیه السلام) یا کسان دیگر).

در پاسخ این سؤال باید گفت: اما قرآنی که علی (علیه السلام) جمع آوری کرد تنها خود قرآن نبود بلکه مجموعه ای از قرآن و تفسیر و شأن نزول آیات، و مانند آن بود. و اما در مورد «عثمان»، قرائنی در دست است که: نشان می دهد، «عثمان»

۱ - «مجمع البیان»، جلد اول، صفحه ۱۵.

۲ - «منتخب کنز العمال»، جلد ۲، صفحه ۵۲ - «کنز العمال»، جلد ۲، صفحه ۵۹۸، حدیث ۴۷۹۷ (مؤسسه الرسالة).

۳ - «صحیح بخاری»، جلد ۶، صفحه ۱۰۲ - «فتح الباری»، جلد ۹، صفحه ۴۱ (دار احیاء التراث العربی، طبع چهارم).

برای جلوگیری از اختلاف قرائت ها اقدام به نوشتن قرآن واحدی با قرائت و نقطه گذاری نمود (چرا که تا آن زمان نقطه گذاری معمول نبود).

و اما اصرار جمعی بر این که قرآن به هیچ وجه در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) جمع آوری نشده، و این افتخار نصیب «عثمان» یا خلیفه اول و دوم گشت، شاید بیشتر به خاطر فضیلت سازی بوده باشد، و لذا هر دسته ای این فضیلت را به کسی نسبت می دهد و روایتی در مورد او نقل می کند.

اصولاً چگونه می توان باور کرد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین کار مهمی را نادیده گرفته باشد در حالی که او به کارهای بسیار کوچک هم توجه داشت.

مگر نه این است که قرآن قانون اساسی اسلام، کتاب بزرگ تعلیم و تربیت، زیر بنای همه برنامه های اسلامی و عقائد و اعتقادات است؟

آیا عدم جمع آوری آن در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) این خطر را نداشت که بخشی از قرآن ضایع گردد و یا اختلافاتی در میان مسلمانان بروز کند.

به علاوه حدیث مشهور «ثقلین» که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «من از میان شما می روم و دو چیز را به یادگار می گذارم کتاب خدا و خاندانم»^۱ این خود نشان می دهد که قرآن به صورت یک کتاب جمع آوری شده بود.

و اگر می بینیم روایاتی که دلالت بر جمع آوری قرآن توسط گروهی از صحابه زیر نظر پیامبر (صلی الله علیه وآله) دارد، از نظر تعداد نفرات مختلف است مشکلی ایجاد نمی کند، ممکن است هر روایت عده ای از آنها را معرفی کند.

* * *

۱ - «نیل الاوطار»، جلد ۲، صفحه ۳۲۸ (دار الجلیل) - «مسند احمد»، جلد ۳، صفحات ۱۴ و ۱۷ (دار صادر) - «السنن الکبری»، جلد ۵، صفحات ۴۵ و ۵۱ (دار الکتب العلمیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۳۳، حدیث ۳۳۱۴۴ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحات ۹۹ و ۱۰۰، حدیث ۵۹.

- ۱
- ۲ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
- ۳ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
- ۴ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ
- ۵ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
- ۶ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
- ۷ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

ترجمه:

۱ - به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۲ - ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.
- ۳ - بخشنده و بخشایشگر است.
- ۴ - (خداوندی که) مالک روز جزا است.
- ۵ - (پروردگارا) تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم.
- ۶ - ما را به راه راست هدایت کن.
- ۷ - راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی، نه کسانی که بر آنان غضب کردی و نه گمراهان!

۱ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه:

۱ - به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

تفسیر:

بهترین سرآغاز

میان همه مردم جهان رسم است که هر کار مهم و پر ارزشی را به نام بزرگی از بزرگان آغاز می کنند، و نخستین کلنگ هر مؤسسه ارزنده ای را به نام کسی که مورد علاقه آنها است بر زمین می زنند، یعنی آن کار را با آن شخصیت مورد نظر از آغاز ارتباط می دهند.

اما آیا بهتر نیست برای پاینده بودن یک برنامه و جاوید ماندن یک تشکیلات، آن را به موجود پایدار و جاویدانی ارتباط دهیم که فنا در ذات او راه ندارد؛ چرا که همه موجودات این جهان به سوی کهنگی و زوال می روند، تنها چیزی باقی می ماند که با آن ذات لا یزال بستگی دارد.

اگر نامی از پیامبران و انبیاء باقی است به علت پیوندشان با خدا و عدالت و حقیقت است که کهنگی در آن راه ندارد، و اگر فی المثل اسمی از «حاتم» بر سر زبان ها است به خاطر همبستگی اش با سخاوت است که زوال ناپذیر است.

از میان تمام موجودات آن که ازلی و ابدی است تنها ذات پاک خدا است و به همین دلیل باید همه چیز و هر کار را با نام او آغاز کرد و در سایه او قرار داد و از او استمداد نمود لذا در نخستین آیه قرآن آمده: «به نام خداوند بخشنده

بخشایشگر» (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ).

این کار نباید تنها از نظر اسم و صورت باشد، که باید از نظر واقعیت و معنی با او پیوند داشته باشد؛ چرا که این ارتباط آن را در مسیر صحیح قرار می دهد و از هر گونه انحراف باز می دارد و به همین دلیل چنین کاری حتماً به پایان می رسد و پربركت است.

در حدیث معروفی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ اسْمُ اللَّهِ فَهُوَ أَتَبَرٌ: «هر کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود بی فرجام است».^۱

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پس از نقل این حدیث اضافه می کند: «انسان هر کاری را می خواهد انجام دهد باید بسم الله بگوید، یعنی: با نام خدا این عمل را شروع می کنم، و هر عملی که با نام خدا شروع شود خجسته و مبارک است».^۲

و نیز امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «سزاوار است هنگامی که کاری را شروع می کنیم، چه بزرگ باشد، چه کوچک، بسم الله بگوئیم تا پربركت و میمون باشد».

کوتاه سخن این که پایداری و بقاء عمل، بسته به ارتباطی است که با خدا دارد.

به همین مناسبت خداوند بزرگ در نخستین آیات که به پیامبر وحی شد دستور می دهد در آغاز شروع تبلیغ اسلام این وظیفه خطیر را با نام خدا شروع کند: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ».^۳ و می بینیم حضرت نوح (علیه السلام) در آن طوفان سخت و عجیب، هنگام سوار

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۳۰۵، حدیث ۱، و جلد ۸۹، صفحه ۲۴۲ - «البیان»، جلد ۱، صفحه ۴۶۱ - تفسیر «آلوسی»، جلد ۱، صفحه ۳۹.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۴۲ - تفسیر «امام حسن عسکری»، صفحه ۲۵ (مدرسه امام مهدی (علیه السلام)).

۳ - علق، آیه ۱.

شدن بر کشتی و حرکت روی امواج کوه پیکر آب که هر لحظه با خطرات فراوانی روبرو بود، برای رسیدن به سر منزل مقصود، و پیروزی بر مشکلات به یاران خود دستور می دهد هنگام حرکت، و در موقع توقف کشتی «بسم الله» بگویند: (وَ قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا).^۱

و آنها این سفر پر مخاطره را سرانجام با موفقیت و پیروزی پشت سر گذاشتند، با سلامت و برکت از کشتی پیاده شدند چنان که قرآن می گوید: (قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ أُمَّةٍ مِّمَّنْ مَعَكَ).^۲

و نیز «سلیمان» (علیه السلام) در نامه ای که به ملکه «سبأ» می نویسد، سر آغاز آن را «بسم الله» قرار می دهد (إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ...)^۳. و باز روی همین اصل، تمام سوره های قرآن، با بسم الله آغاز می شود تا هدف اصلی که همان هدایت و سوق بشر به سعادت است از آغاز تا انجام با موفقیت و پیروزی و بدون شکست انجام شود.

تنها سوره «توبه» است که بسم الله در آغاز آن نمی بینیم؛ چرا که سوره «توبه» با اعلان جنگ به جنایتکاران «مکه» و پیمان شکنان آغاز شده، و اعلام جنگ با توصیف خداوند به «رحمان و رحیم» سازگار نیست.

* * *

توجه به این نکته لازم به نظر می رسد که: ما در همه جا بسم الله می گوئیم، چرا بسم الخالق یا بسم الرازق و مانند آن نمی گوئیم؟! نکته این است: «الله» - چنان که به زودی خواهیم گفت - جامع ترین نام های خدا است و همه صفات او را یک جا بازگو می کند، اما نام های دیگر اشاره به

۱ - هود، آیه ۴۱.

۲ - هود، آیه ۴۸.

۳ - نمل، آیه ۳۰.

بخشی از کمالات او است، مانند خالقیت، رحمت و مانند آن.

از آنچه گفتیم: این حقیقت نیز روشن شد که گفتن «بسم الله» در آغاز هر کار، هم به معنی «استعانت جستن» به نام خدا است، و هم «شروع کردن به نام او» و این دو یعنی «استعانت» و «شروع» که مفسران بزرگ ما گاهی آن را از هم تفکیک کرده اند و هر کدام یکی از آن دو را در تقدیر گرفته اند به یک ریشه باز می گردد؛ زیرا این دو لازم و ملزوم یکدیگرند یعنی هم با نام او شروع می کنیم و هم از ذات پاکش استمداد می طلبیم. به هر حال، هنگامی که کارها را با تکیه بر قدرت خداوند آغاز می کنیم - خداوندی که قدرتش مافوق همه قدرت ها است - سبب می شود از نظر روانی نیرو و توان بیشتری در خود احساس کنیم، مطمئن تر باشیم، بیشتر کوشش کنیم، از عظمت مشکلات نهراسیم و مأیوس نشویم، و ضمناً نیت و عملمان را پاک تر و خالص تر کنیم.

و این است رمز دیگر پیروزی به هنگام شروع کارها به نام خدا.

گرچه هر قدر در تفسیر این آیه، سخن بگوئیم کم گفته ایم؛ چرا که معروف است: «علی (علیه السلام) از سر شب تا به صبح برای ابن عباس تفسیر بسم الله می گفت، صبح شد در حالی که از تفسیر «باء» بسم الله فراتر نرفته بود»^۱.

ولی با حدیثی از همان حضرت این بحث را همین جا پایان می دهیم، و در بحث های آینده مسائل دیگری در این رابطه خواهیم داشت.

«عبدالله بن یحیی» از دوستان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به خدمتش رسید و بدون گفتن بسم الله بر تختی که در آنجا بود نشست، ناگهان بدنش منحرف شد، بر زمین افتاد و سرش شکست، علی (علیه السلام) دست بر سر او کشید، زخم او التیام

۱ - «نهج الحق»، صفحه ۲۳۸ (مؤسسه دار الهجرة) - «بحار الانوار»، جلد ۴۰، صفحه ۱۸۶.

یافت بعد فرمود: آیا نمی دانی پیامبر از سوی خدا برای من این حدیث را نقل کرد: هر کاری که بدون نام خدا شروع شود بی سرانجام خواهد بود.

گفتم: پدر و مادرم به فدایت باد می دانم و بعد از این ترک نمی گویم، فرمود: در این صورت بهره مند و سعادت‌مند خواهی شد.

امام صادق (علیه السلام) هنگام نقل این حدیث فرمود: «بسیار می شود: بعضی از شیعیان ما بسم الله را در آغاز کارشان ترک می گویند و خداوند آنها را با ناراحتی مواجه می سازد تا بیدار شوند و ضمناً این خطا از نامه اعمالشان شسته شود».^۱

* * *

نکته ها:

۱ - آیا «بسم الله» جزء سوره است؟!

در میان دانشمندان و علماء شیعه اختلافی در این مسأله نیست، که «بسم الله» جزء سوره «حمد» و همه سوره های قرآن است، اصولاً ثبت «بسم الله» در متن قرآن مجید در آغاز همه سوره ها، خود گواه زنده این امر است؛ زیرا می دانیم در متن قرآن چیزی اضافه نوشته نشده است، و ذکر «بسم الله» در آغاز سوره ها از زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) تاکنون معمول بوده است.

و اما از نظر دانشمندان اهل تسنن، نویسندگان تفسیر «المنار» جمع آوری جامعی از اقوال آنها به شرح زیر کرده است:

در میان علماء گفتگو است که: آیا بسم الله در آغاز هر سوره ای جزء سوره است یا نه؟

دانشمندان پیشین از اهل «مکّه» اعم از فقهاء و قاریان قرآن از جمله «ابن کثیر» و اهل «کوفه» از جمله «عاصم» و «کسائی» از قراء، و بعضی از صحابه و

۱ - «سفينة البحار»، جلد اول، صفحه ۶۳۳ - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۳۰۵، حدیث ۱، و جلد ۸۹، صفحه ۲۴۰، حدیث

تابعین از اهل «مدینه»، و همچنین «شافعی» در کتاب جدید، و پیروان او و «ثوری» و «احمد» در یکی از دو قولش، معتقدند: جزء سوره است.

همچنین علمای امامیه و از صحابه - طبق گفته آنان - علی (علیه السلام) و ابن عباس و عبدالله بن عمر و ابو هریره، و از علمای تابعین سعید بن جبیر و عطا و زهری و ابن المبارک این عقیده را برگزیده اند.

سپس اضافه می کند: مهم ترین دلیل آنها اتفاق همه صحابه و کسانی که بعد از آنها روی کار آمدند بر ذکر «بسم الله» در آغاز هر سوره ای - جز سوره «برائت» - است، در حالی که آنها متفقاً توصیه می کردند قرآن را از آنچه جزء قرآن نیست پیراسته دارند، و به همین دلیل «آمین» را در آخر سوره «فاتحه» ذکر نکرده اند...

سپس از «مالک» و پیروان «ابو حنیفه» و بعضی دیگر نقل می کند که آنها «بسم الله» را یک آیه مستقل می دانستند که برای بیان آغاز سوره ها و فاصله میان آنها نازل شده است.

و از «احمد» (فقیه معروف اهل تسنن) و بعضی از قاریان کوفه نقل می کند آنها «بسم الله» را جزء سوره «حمد» می دانستند، نه جزء سایر سوره ها.^۱

از مجموع آنچه گفته شده چنین استفاده می شود: حتی اکثریت قاطع اهل تسنن نیز «بسم الله» را جزء سوره می دانند.

در اینجا بعضی از روایاتی را که از طرق شیعه و اهل تسنن در این زمینه نقل شده یادآور می شویم: (و اعتراف می کنیم که ذکر همه آنها از حوصله این بحث خارج، و متناسب با یک بحث فقهی تمام عیار است).

۱ - «معاویه بن عمار» از دوستان امام صادق (علیه السلام) می گوید از امام پرسیدم

هنگامی که به نماز بر می خیزم «بسم الله» را در آغاز حمد بخوانم؟

فرمود: بلی!

مجدداً سؤال کردم هنگامی که حمد تمام شد و سوره ای بعد از آن می خوانم «بسم الله» را با آن بخوانم؟ باز فرمود آری.^۱

۲ - «دارقطنی» از علمای سنت به سند صحیح از علی (علیه السلام) نقل می کند: مردی از آن حضرت پرسید «السبع المثانی» چیست؟

فرمود: سوره حمد است.

عرض کرد: سوره «حمد»، شش آیه است فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نیز آیه ای از آن است.^۲

۳ - «بیهقی»، محدث مشهور اهل سنت با سند صحیح از طریق «ابن جبیر» از ابن عباس چنین نقل می کند: «إِسْتَرْقَ الشَّيْطَانُ مِنَ النَّاسِ، أَغْظَمَ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«مردم شیطان صفت، بزرگترین آیه قرآن، بسم الله الرحمن الرحيم را سرقت کردند» (اشاره به این که در آغاز سوره ها آن را نمی خوانند).^۳

گذشته از همه اینها سیره مسلمین همواره بر این بوده که هنگام تلاوت قرآن بسم الله را در آغاز هر سوره ای می خواندند، و متواتراً نیز ثابت شده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن را نیز تلاوت می فرمود، چگونه ممکن است چیزی جزء قرآن نباشد و پیامبر و مسلمانان همواره آن را ضمن قرآن بخوانند و بر آن مداومت کنند.

۱ - «کافی»، جلد ۳، صفحه ۳۱۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۵۸، حدیث ۷۳۴۰ (آل البيت).

۲ - «الاتقان»، جلد اول، صفحه ۱۳۶ - «سنن دارقطنی»، جلد ۱، صفحه ۳۱۱ (دار الکتب العلمیه) این حدیث از امام صادق در مواضع متعددی نقل شده است از جمله: «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۵۷.

حدیث ۷۳۳۷ (چاپ آل البيت).

۳ - «سنن کبری بیهقی»، جلد ۲، صفحه ۵۰ (با اندکی تفاوت) - «فتح القدیر»، جلد ۱، صفحه ۱۸ (چاپ عالم الکتب).

و اما این که: بعضی احتمال داده اند «بسم الله» آیه مستقلی باشد که جزء قرآن است اما جزء سوره ها نیست، احتمال بسیار سست و ضعیفی به نظر می رسد؛ زیرا مفهوم و محتوای بسم الله نشان می دهد برای ابتدا و آغاز کاری است، نه این که خود یک مفهوم و معنی جدا و مستقل داشته باشد، در حقیقت این جمود و تعصب شدید است که ما بخواهیم برای ایستادن روی حرف خود هر احتمالی را مطرح کنیم و آیه ای همچون «بسم الله» را که مضمونش فریاد می زند سر آغازی است برای بحث های بعد از آن، آیه مستقل و بریده از ما قبل بعد بپنداریم.

تنها ایراد قابل ملاحظه ای که مخالفان در این رابطه دارند این است که می گویند: در شمارش آیات سوره های قرآن (به جز سوره حمد) معمولاً «بسم الله» را یک آیه حساب نمی کنند، بلکه آیه نخست را بعد از آن قرار می دهند.

پاسخ این سؤال را «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» به روشنی داده است، او می گوید: هیچ مانعی ندارد که «بسم الله» در سوره «حمد» به تنهایی یک آیه باشد و در سوره های دیگر قرآن جزئی از آیه اول محسوب گردد (بنابراین مثلاً در سوره کوثر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» همه یک آیه محسوب می شود).

به هر حال مسأله آن قدر روشن است که می گویند: یک روز «معاویه» در دوران حکومتش در نماز جماعت «بسم الله» را نگفت، بعد از نماز جمعی از مهاجران و انصار فریاد زدند: أَسْرَقْتَ أَمْ نَسِيتَ؟ «آیا بسم الله را دزدیدی یا فراموش کردی؟»^۱

* * *

۱ - «بیهقی»، جزء دوم، صفحه ۴۹ - «حاکم» نیز در «مستدرک»، جزء اول، صفحه ۲۳۳ این حدیث را آورده و آن را حدیث صحیح شمرده.

۲ - «الله» جامع ترین نام خداوند

در جمله «بسم الله» نخست با کلمه «اسم» روبرو می شویم و به گفته علمای ادبیات عرب، اصل آن از «سُمُو» (بر وزن غُلُو) گرفته شده که به معنی بلندی و ارتفاع است، و این که به هر نامی «اسم» گفته می شود به خاطر آن است که مفهوم آن بعد از نامگذاری از مرحله خفا و پنهانی به مرحله بروز و ظهور و ارتفاع می رسد، و یا به خاطر آن است که لفظ با نامگذاری، معنی پیدا می کند و از مهمل و بی معنی بودن در می آید و علو و ارتفاع می یابد.^۱

به هر حال، بعد از کلمه «اسم»، به کلمه «الله» برخورد می کنیم که جامع ترین نام های خدا است؛ زیرا بررسی نام های خدا که در قرآن مجید و یا سایر منابع اسلامی آمده نشان می دهد هر کدام از آن یک بخش خاص از صفات خدا را منعکس می سازد، تنها نامی که اشاره به تمام صفات و کمالات الهی، یا به تعبیر دیگر جامع صفات جلال و جمال است همان «الله» می باشد.

به همین دلیل اسماء دیگر خداوند غالباً به عنوان صفت برای کلمه «الله» گفته می شود به عنوان نمونه:

«غفور» و «رحیم» که به جنبه آمرزش خداوند اشاره می کند (فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).^۲
 «سمیع» اشاره به آگاهی او از مسموعات، و «علیم» اشاره به آگاهی او از همه چیز است (فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).^۳

«بصیر»، علم او را به همه دیدنی ها بازگو می کند (وَاللَّهُ بَصِيرٌ بَمَا

۱ - بعضی «اسم» را از «سمه» (بر وزن هبه) از ماده «وسم» که به معنی علامت گذاری است گرفته اند؛ زیرا «اسم» در حقیقت علامت معنی است، ولی محققان این نظر را مردود دانسته اند؛ زیرا می دانیم به هنگام جمع بستن و تصغیر ریشه اصلی لغت ظاهر می شود، و در مورد اسم، جمعش اسماء و تصغیرش «سُمَی» و «سُمَیَّه» است، از اینجا روشن می شود که اسم در واقع از قبیل ناقص واوی است نه مثال واوی (دقت کنید).

۲ - بقره، آیه ۲۲۶.

۳ - بقره، آیه ۲۲۷.

تَعْمَلُونَ^۱.

«رزاق» به جنبه روزی دادن او به همه موجودات اشاره می کند و «ذو القوه» به قدرت او، و «متین» به استواری افعال و برنامه های او (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ)^۲. و بالاخره «خالق» و «بارء» اشاره به آفرینش او، و «مصور» حاکی از صورت گریش می باشد (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى)^۳.

آری تنها «الله» است که جامع ترین نام خدا می باشد، لذا ملاحظه می کنیم در یک آیه بسیاری از این اسماء، وصف «الله» قرار می گیرند: هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ: «او الله است که معبودی جز وی نیست، او حاکم مطلق است، منزّه از ناپاکی ها، از هر گونه ظلم و بیدادگری، ایمنی بخش، نگاهبان همه چیز، توانا و شکست ناپذیر، قاهر بر همه موجودات و با عظمت»^۴. یکی از شواهد روشن جامعیت این نام آن است که ابراز ایمان و توحید تنها با جمله «لا اله إلا الله» می توان کرد، و جمله «لا اله إلا العليم، الا الخالق، الا الرزاق» و مانند آن، به تنهایی دلیل بر توحید و اسلام نیست، و نیز به همین جهت است که در مذاهب دیگر هنگامی که می خواهند به معبود مسلمین اشاره کنند «الله» را ذکر می کنند؛ زیرا توصیف خداوند به «الله» مخصوص مسلمانان است.

* * *

۳ - رحمت عام و خاص خدا

مشهور در میان گروهی از مفسران این است که: صفت «رحمان»، اشاره به

۱ - حجرات، آیه ۱۸.

۲ - ذاریات، آیه ۵۸.

۳ - حشر، آیه ۲۴.

۴ - حشر، آیه ۲۳.

رحمت عام خدا است که شامل دوست و دشمن، مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار می باشد؛ زیرا «باران رحمت بی حسابش همه را رسیده، و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده» همه بندگان از مواهب گوناگون حیات بهره مندند، و روزی خویش را از سفره گسترده نعمت های بی پایانش بر می گیرند، این همان رحمت عام او است که پهنه هستی را در بر گرفته و همگان در دریای آن غوطه‌ورند.

ولی «رحیم» اشاره به رحمت خاص پروردگار است که ویژه بندگان مطیع، صالح و فرمان بردار است؛ زیرا آنها به حکم ایمان و عمل صالح، شایستگی این را یافته اند که از رحمت، بخشش و احسان خاصی که آلودگان و تبهکاران از آن سهمی ندارند، بهره مند گردند.

تنها چیزی که ممکن است اشاره به این مطلب باشد آن است که: «رحمان» در همه جا در قرآن به صورت مطلق آمده است که نشانه عمومیت آن است، در حالی که «رحیم» گاهی به صورت مقید ذکر شده که دلیل بر خصوصیت آن است مانند: وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا: «خداوند نسبت به مؤمنان رحیم است»^۱ و گاه به صورت مطلق مانند سوره «حمد».

در روایتی نیز از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: وَاللَّهُ إِلَهُ كُلِّ شَيْءٍ، الرَّحْمَنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ، وَ الرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً: «خداوند معبود همه چیز است، نسبت به تمام مخلوقاتش رحمان، و نسبت به خصوص مؤمنان رحیم است».^۲

از سوئی دیگر «رحمان» را صیغه مبالغه دانسته اند که خود دلیل دیگری بر

۱ - احزاب، آیه ۴۳.

۲ - «توحید صدوق» و «معانی الاخبار» (طبق نقل المیزان) - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۱۴ - «بحار الانوار»، جلد ۸۲، صفحه

عمومیت رحمت او است، و «رحیم» را صفت مشبیه که نشانه ثبات و دوام است و این ویژه مؤمنان می باشد.

شاهد دیگر این که «رحمان» از اسماء مختص خداوند است و در مورد غیر او به کار نمی رود، در حالی که «رحیم» صفتی است که هم در مورد خدا و هم در مورد بندگان استعمال می شود، چنان که درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله) در قرآن می خوانیم: عَزِيزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَیْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ:

«ناراحتی های شما بر پیامبر گران است، و نسبت به هدایت شما سخت علاقمند است، و نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم می باشد».^۱

لذا در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: الرَّحْمَانُ إِسْمٌ خَاصٌّ، بِصِفَةٍ عَامَّةٍ، وَالرَّحِيمُ إِسْمٌ عَامٌّ بِصِفَةٍ خَاصَّةٍ: «رحمان اسم خاص است اما صفت عام دارد (نامی است مخصوص خدا ولی مفهوم رحمتش همگان را در بر می گیرد) ولی رحیم اسم عام است به صفت خاص (نامی است که بر خدا و خلق هر دو گفته می شود اما اشاره به رحمت ویژه مؤمنان دارد)».^۲

با این همه، گاه می بینیم «رحیم» نیز، به صورت یک وصف عام استعمال می شود البته، هیچ مانعی ندارد تفاوتی که گفته شد در ریشه این دو لغت باشد، اما استثنائاتی نیز در آن راه یابد.

در دعای بسیار ارزنده و معروف امام حسین (علیه السلام) به نام دعای «عرفه» می خوانیم: يَا رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا: «ای خدائی که رحمان دنیا و آخرت توئی و رحیم دنیا و آخرت نیز توئی»!^۳

۱ - توبه، آیه ۱۲۸.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱، آیه ۲۱ - «مصباح کفعمی»، صفحه ۳۱۷ (انتشارات رضی).

۳ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۵۵۷، حدیث ۶ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۴۱، حدیث ۱۰۰۵۷ (چاپ آل البیت).

سخن خود را در این بحث با حدیث پر معنی و گویائی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پایان می دهیم آنجا که فرمود: **إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِائَةَ رَحْمَةٍ، وَإِنَّهُ أَنْزَلَ مِنْهَا وَاحِدَةً إِلَى الْأَرْضِ فَقَسَمَهَا بَيْنَ خَلْقِهِ بِهَا يَتَعَاطَفُونَ وَيَتَرَاحَمُونَ، وَآخِرُ تَسْعٍ وَتِسْعِينَ لِنَفْسِهِ يَرْحَمُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ!** «خداوند بزرگ صد باب رحمت دارد که یکی از آن را به زمین نازل کرده است، و در میان مخلوقاتش تقسیم نموده و تمام عواطف و محبتی که در میان مردم است از پرتو همان است، ولی نود و نه قسمت را برای خود نگاه داشته و در قیامت بندگان را مشمول آن می سازد».^۱

* * *

ع - چرا صفات دیگر خدا در «بسم الله» نیامده است؟!

این موضوع قابل توجه است که تمام سوره های قرآن با «بسم الله» شروع می شود (به جز سوره «برائت» آن هم به دلیلی که سابقاً گفتیم) و در «بسم الله» پس از نام ویژه «الله» تنها روی صفت «رحمانیت و رحیمیت» او تکیه می شود، و این سؤال انگیز است که چرا سخنی از بقیه صفات در این موضع حساس به میان نیامده؟ اما با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می شود و آن این که در آغاز هر کار لازم است از صفتی استمداد کنیم که آثارش بر سراسر جهان پرتوافکن است، همه موجودات را فرا گرفته و گرفتاران را در لحظات بحرانی نجات بخشیده است. بهتر است این حقیقت را از زبان قرآن بشنوید آنجا که می گوید: **وَرَحْمَتِي**

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۲۱ - تفسیر «صافی»، جلد ۱، صفحه ۸۲ (مکتبه الصدر).

وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ: «رحمت من همه چیز را فراگرفته است».^۱

و در جای دیگر از زبان حاملان عرش خدا می خوانیم: رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً: «خدایا رحمت خود را بر همه چیز گسترده ای».^۲

از سوی دیگر می بینیم پیامبران برای نجات خود از چنگال حوادث سخت و طاقت فرسا و دشمنان خطرناک، دست به دامن رحمت خدا می زدند: قوم «موسی» برای نجات از چنگال فرعونیان می گویند: وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ: «خدایا ما را به رحمت خود رهایی بخش».^۳

در مورد «هود» و پیروانش چنین می خوانم: فَأَنْجِنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا: «هود و پیروانش را به وسیله رحمت خویش (از چنگال دشمنان) رهایی بخشیدیم».^۴

اصولاً هنگامی که حاجتی از خدا می طلبیم مناسب است او را با صفاتی که پیوند با آن حاجت دارد توصیف کنیم، مثلاً عیسی مسیح (علیه السلام) به هنگام درخواست مائده آسمانی (غذای مخصوص) چنین می گوید: اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ... وَ ارزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ: «بار الها مائده ای از آسمان بر ما نازل گردان... و ما را روزی ده و تو بهترین روزی دهندگانی».^۵

«نوح» پیامبر بزرگ خدا نیز این درس را به ما می آموزد، آنجا که برای پیاده شدن از کشتی در یک جایگاه مناسب، چنین دعا کند: رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلاً مُبَارَكاً وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ: «پروردگارا! مرا به طرز مبارکی فرود آر که تو بهترین فرود آورندگان».^۶

و نیز «زکریا» به هنگام درخواست فرزندی از خدا که جانشین و وارث او

۱ - اعراف، آیه ۱۵۶.

۲ - مؤمن، آیه ۷.

۳ - یونس، آیه ۸۶.

۴ - اعراف، آیه ۷۲.

۵ - مائده، آیه ۱۱۴.

۶ - مؤمنون، آیه ۲۹.

باشد خدا را با صفت «خَيْرُ الْوَارِثِينَ» توصیف می کند و می گوید: رَبُّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ: «خداوندا! مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثانی».^۱

بنابراین در مورد آغاز کارها به هنگامی که می خواهیم با نام خداوند شروع کنیم باید دست به دامن رحمت واسعه او بزنیم، هم رحمت عام و هم رحمت خاصش آیا برای پیشرفت در کارها و پیروزی بر مشکلات، صفتی مناسب تر از این صفات می باشد؟! جالب این که نیروئی که همچون نیروی جاذبه، جنبه عمومی دارد و دل ها را به هم پیوند می دهد همین صفت رحمت است، برای پیوند خلق با خالق نیز از این صفت رحمت باید استفاده کرد.

مؤمنان راستین با گفتن بسم الله الرحمن الرحيم در آغاز کارها، دل از همه جا بر می کنند و تنها به خدا دل می بندند، از او استمداد و یاری می طلبند، خداوندی که رحمتش فراگیر است، و هیچ موجودی از آن، بی نصیب نیست.

این درس را نیز از «بسم الله» به خوبی می توان آموخت که اساس کار خداوند بر رحمت است و مجازات، جنبه استثنائی دارد که تا عوامل قاطعی برای آن پیدا نشود تحقق نخواهد یافت، چنان که در دعا می خوانیم: يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ: «ای خدائی که رحمت بر غضبت پیشی گرفته است».^۲

انسان ها نیز باید در برنامه زندگی چنین باشند، اساس و پایه کار را بر رحمت و محبت قرار دهند، و توسل به خشونت را برای مواقع ضرورت بگذارند، قرآن ۱۱۴ سوره دارد، ۱۱۳ سوره با «رحمت» آغاز می شود، تنها سوره «توبه» که با اعلان جنگ و خشونت آغاز می شود و بدون «بسم الله» است!

* * *

۱ - انبیاء، آیه ۸۹.

۲ - «جوشن کبیر»، بند ۲۰ - «بحار الانوار»، جلد ۹۱، صفحات ۲۳۹ و ۳۸۶.

۲ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ترجمه:

۲ - ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

تفسیر:

جهان غرق رحمت او است

بعد از «بسم الله» که آغازگر سوره بود، نخستین وظیفه بندگان آن است که به یاد مبدأ بزرگ عالم هستی و نعمت های بی پایانش بیفتند، همان نعمت های فراوانی که سراسر وجود ما را احاطه کرده و راهنمای ما در شناخت پروردگار و هم انگیزه ما در راه عبودیت است.

این که می گوئیم: انگیزه، به خاطر آن است که هر انسانی به هنگامی که نعمتی به او می رسد فوراً می خواهد، بخشنده نعمت را بشناسد، و طبق فرمان فطرت به سپاسگزاری برخیزد و حق شکر او را ادا کند.

به همین جهت علمای علم کلام (عقائد) در نخستین بحث این علم، که سخن از انگیزه های خداشناسی به میان می آید «وجوب شکر منعم» را که یک فرمان فطری و عقلی است به عنوان انگیزه خداشناسی، یادآور می شوند.

و این که می گوئیم: راهنمای ما در شناخت پروردگار نعمت های او است، به خاطر آن است که بهترین و جامع ترین راه برای شناخت مبدأ، مطالعه در اسرار آفرینش، رازهای خلقت و مخصوصاً وجود نعمت ها در رابطه با زندگی انسان ها است.

به این دو دلیل سوره «فاتحه الكتاب» با این جمله شروع می شود: «ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است» (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).
 برای پی بردن به عمق و عظمت این جمله لازم است، به تفاوت میان «حمد»، «مدح» و «شکر» و نتایج آن توجه شود:

۱ - «حمد» در لغت عرب به معنی ستایش کردن در برابر کار یا صفت نیک اختیاری است، یعنی هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی را انجام دهد، و یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمال نیک اختیاری است، ما او را حمد و ستایش می گوئیم.
 ولی «مدح» به معنی هر گونه ستایش است، خواه در برابر یک امر اختیاری باشد یا غیر اختیاری، فی المثل تعریفی را که از یک گوهر گران بها می کنیم، عرب آن را «مدح» می نامد، و به تعبیر دیگر مفهوم مدح، عام است در حالی که مفهوم حمد خاص می باشد.

اما مفهوم «شکر» از همه اینها محدودتر است، تنها در برابر نعمت هائی شکر و سپاس می گوئیم که از دیگری با میل و اراده او به ما رسیده است^۱ و اگر به این نکته توجه کنیم که الف و لام «الحمد» به اصطلاح «الف و لام جنس» است و در اینجا معنی عمومیت را می بخشد، چنین نتیجه می گیریم که هر گونه حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

حتی هر انسانی که سرچشمه خیر و برکتی است.
 هر پیامبر و رهبر الهی که نور هدایت در دل ها می پاشد.

۱ - البته «شکر» از یک نظر، عمومیت بیشتری دارد؛ چرا که شکر گاهی با زبان است و گاه با عمل، در حالی که حمد و مدح معمولاً با زبان است.

هر معلمی که تعلیم می دهد.

هر شخص سخاوتمندی که بخشش می کند.

و هر طبیبی که مرهمی بر زخم جانکاهی می نهد، ستایش آنها از ستایش خدا سرچشمه می گیرد؛ چرا که همه این مواهب در اصل از ناحیه ذات پاک او است، و یا به تعبیر دیگر حمد اینها، حمد خدا، و ستایش اینها ستایشی برای او است.

و نیز اگر خورشید نورافشانی می کند، ابرها باران می بارند، و زمین برکاتش را به ما تحویل می دهد، اینها نیز همه از ناحیه او است، بنابراین تمام حمدها به او بر می گردد. و به تعبیر دیگر جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، اشاره ای است هم به توحید ذات و هم صفات و هم افعال (دقت کنید).

۲ - اصولاً توصیف «الله» در اینجا به «رَبُّ الْعَالَمِينَ»، در واقع از قبیل ذکر دلیل بعد از بیان مدعا است، گوئی کسی سؤال می کند: چرا همه حمدها مخصوص خدا است، در پاسخ گفته می شود: برای این که او رَبُّ الْعَالَمِينَ و پروردگار جهانیان است. قرآن مجید می گوید: الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ: «خداوند کسی است که آفرینش هر چیزی را به بهترین صورت انجام داد».^۱

و نیز می گوید: وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا: «هر جنبنده ای در زمین است روزیش بر خدا است».^۲

۳ - از کلمه «حمد» این نکته نیز به خوبی استفاده می شود که خداوند همه این مواهب و نیکی ها را با اراده و اختیار خود، ایجاد کرده است، بر ضد گفته آنان

۱ - سجده، آیه ۷.

۲ - هود، آیه ۶.

که خدا را همانند خورشید یک مبدأ مجبور فیض بخش می دانند.

۴ - جالب این که «حمد» تنها در آغاز کار نیست، بلکه پایان کارها نیز چنان که قرآن به ما تعلیم می دهد، با حمد خدا خواهد بود.

در مورد بهشتیان می خوانیم: دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: «سخن آنها در بهشت نخست، منزه شمردن خداوند از هر عیب و نقص، تحیت آنها سلام، و آخرین سخنشان الحمد لله رب العالمین است».^۱

۵ - اما کلمه «رب» در اصل به معنی مالک و صاحب چیزی است که به تربیت و اصلاح آن می پردازد و کلمه «ربیه» که به دختر همسر انسان گفته می شود از همین جا گرفته شده است؛ زیرا او هر چند از شوهر دیگری است ولی زیر نظر پدر خوانده اش پرورش می یابد.

این کلمه به طور مطلق تنها به خدا گفته می شود، و اگر به غیر خدا اطلاق گردد حتماً به صورت اضافه است مثلاً می گوئیم: رَبُّ الدَّارِ: «صاحب خانه»، رَبُّ السُّنَّةِ: «صاحب کشتی».^۲

در تفسیر «مجمع البیان» معنی دیگری نیز بر آن افزوده است و آن شخص بزرگی است که فرمان او مطاع می باشد، اما بعید نیست هر دو معنی به یک اصل باز گردد.^۳

۶ - کلمه «عَالَمِينَ» جمع «عالم» است و عالم، به معنی مجموعه ای است از موجودات مختلف که دارای صفات مشترک و یا زمان و مکان مشترک هستند،

۱ - یونس، آیه ۱۰.

۲ - قاموس اللغة، و «مفردات راغب»، و تفسیر «مجمع البیان»، و تفسیر «البیان».

۳ - باید توجه داشت «رب» از ماده «ریب» است نه از ماده «ریو» و به اصطلاح مضاعف است نه ناقص، ولی در معنی اصلی رب مفهوم پرورش و تربیت افتاده است و لذا در فارسی معمولاً آن را به عنوان پروردگار ترجمه می کنند (دقت کنید).

مثلاً می گوئیم عالم انسان و عالم حیوان و عالم گیاه، و یا می گوئیم: عالم شرق و عالم غرب عالم امروز و عالم دیروز، بنابراین «عالم» خود به تنهایی معنی جمعی دارد و هنگامی که به صورت «عالمین» جمع بسته می شود اشاره به تمام مجموعه های این جهان است.

در اینجا این سؤال پیش می آید: جمع با «ین» معمولاً برای جمع عاقل است در حالی که همه عالم های این جهان صاحبان عقل نیستند، به همین دلیل بعضی از مفسران کلمه «عالمین» را در اینجا اشاره به گروه ها و مجموعه هایی از صاحبان عقل می دانند مانند فرشتگان و انسان ها و جن.

این احتمال نیز وجود دارد که این جمع به خاطر تغلیب باشد (منظور از تغلیب این است که مجموعه ای از صاحبان صفات مختلف را با وصف صنف برتر توصیف کنیم).
۷ - نویسنده تفسیر «المنار» می گوید: از جلد ما امام صادق (علیه السلام) که رضوان خدا بر او باد چنین نقل شده که مراد از «عالمین» تنها انسان ها هستند.^۱

سپس اضافه می کند: در قرآن نیز «عالمین» به همین معنا آمده است مانند: لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا: «خداوند قرآن را بر بنده اش فرستاد تا جهانیان را انداز کند».^{۲-۳}

ولی اگر موارد استعمال عالمین را در قرآن در نظر بگیریم خواهیم دید هر چند کلمه «عالمین» در بسیاری از آیات قرآن به معنی انسان ها آمده است ولی در پاره ای از موارد معنی وسیع تری دارد، که انسان ها و موجودات دیگر جهان را در بر می گیرد، مانند:

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبُّ الْعَالَمِينَ:

۱ - «مفردات راغب»، ماده «علم» - «تاج العروس»، جلد ۸، صفحه ۴۰۷، ماده «علم» (مکتبه الحیاة).

۲ - فرقان، آیه ۱.

۳ - تفسیر «المنار»، جلد ۱، صفحه ۵۱.

«ستایش مخصوص خدا است که مالک و پروردگار آسمان ها و زمین، مالک و پروردگار جهانیان است».^۱

و مانند: قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ * قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا: «فرعون گفت پروردگار عالمیان چیست؟ * موسی در پاسخ گفت پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان این دو است».^۲

جالب این که در روایتی که صدوق در کتاب «عیون الاخبار» از علی (علیه السلام) نقل کرده چنین می خوانیم: امام (علیه السلام) در ضمن تفسیر آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» فرمود: رَبُّ الْعَالَمِينَ هُمُ الْجَمَاعَاتُ، مِنْ كُلِّ مَخْلُوقٍ مِنَ الْجَمَادَاتِ وَ الْحَيَوَانَاتِ: «رب العالمین اشاره به مجموع همه مخلوقات است اعم از موجودات بی جان و جاندار».^۳ اما اشتباه نشود در میان این روایات تضادی وجود ندارد، زیرا اگر چه کلمه «عالمین» مفهومش گسترده و وسیع است، ولی از آنجا که گل سر سبد مجموعه موجودات جهان «انسان» می باشد، گاهی انگشت مخصوصاً روی او گذارده می شود، و بقیه را تابع و در سایه او می بیند، بنابراین اگر در روایت امام (علیه السلام) تفسیر به انسان ها شده به خاطر آن است که هدف اصلی در این مجموعه بزرگ انسان ها هستند.

۸ - این نکته نیز قابل توجه است که بعضی، عالم را به دو گونه تقسیم کرده اند: عالم کبیر و عالم صغیر، و منظورشان از عالم صغیر وجود یک انسان است، چرا که وجود یک انسان خود به تنهایی مجموعه ای است از نیروهای مختلفی که حاکم بر این عالم بزرگ می باشد، و در حقیقت انسان، نمونه برداری

۱ - جائیه، آیه ۳۶.

۲ - شعراء، آیات ۲۳ و ۲۴.

۳ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۱۷ - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۲۴ - «عیون اخبار الرضا»، جلد ۲، صفحه ۲۵۴، مؤسسه علمی (جلد ۱، صفحه ۲۸۲، انتشارات جهان).

از همه جهان است.

آنچه سبب می شود که مخصوصاً ما روی مفهوم وسیع عالم تکیه کنیم آن است که بعد از جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ» آمده در این جمله همه حمد و ستایش را مخصوص خدا می شمیریم، سپس «رب العالمین» را به منزله دلیلی بر آن ذکر می کنیم، می گوئیم: همه ستایش ها مخصوص او است؛ چرا که هر کمالی و هر نعمتی و هر موهبتی که در جهان وجود دارد مالک، صاحب و پروردگارش او می باشد.

* * *

نکته ها:

۱ - خط سرخ بر همه «رب النوع ها»

مطالعه تاریخ ادیان و مذاهب نشان می دهد: منحرفان از خط توحید راستین، همواره برای این جهان رب النوع هائی قائل بودند، سرچشمه این تفکر غلط این بوده که گمان می کردند هر یک از انواع موجودات نیاز به رب النوع مستقلی دارد که آن نوع را تربیت و رهبری کند، گویا خدا را کافی برای تربیت این انواع نمی دانستند! حتی برای اموری همانند عشق، عقل، تجارت، جنگ و شکار رب النوعی قائل بودند، از جمله «یونانیان» دوازده خدای بزرگ (رب النوع) را پرستش می کردند که به پندار آنها بر فراز قله «المپ» بزم خدائی دائر ساخته، و هر یک مظهر یکی از صفات آدمی بودند!^۱ در «کلده» پایتخت کشور «آشور» به رب النوع آب، رب النوع ماه، رب النوع خورشید، و رب النوع زهره قائل بودند، و هر کدام را به نامی می نامیدند، و

ما فوق همه اینها «ماردوک» را ربّ الارباب می شمردند.

در «روم» نیز خدایان متعدد رواج داشت، و بازار شرک و تعدد خدایان و ارباب انواع شاید از همه جا داغ تر بود.

آنها مجموع خدایان را به دو دسته تقسیم می کردند: خدایان خانوادگی و خدایان حکومت، که مردم زیاد به آنها علاقه نشان نمی دادند (؛ چرا که دل خوشی از حکومتشان نداشتند!).

عده این خدایان فوق العاده زیاد بود، زیرا هر یک از این خدایان یک پست مخصوص داشت، و در امور محدودی مداخله می کرد، تا آنجا که «دَرِ خانه» دارای خدای مخصوص بود! بلکه پاشنه و آستانه خانه نیز هر یک ربّ النوعی داشتند!

به گفته یکی از مورخان جای تعجب نیست که رومی ها ۳۰ هزار خدا داشته باشند، آن چنان که یکی از بزرگان آنها به شوخی گفته بود: تعداد خدایان کشور ما به حدی است که در معابر و محافل فراوان تر از افراد ملت می باشند!

از این خدایان می توان ربّ النوع کشاورزی، ربّ النوع آشپزخانه، و ربّ النوع انبار غذا، ربّ النوع خانه، ربّ النوع شعله گاز، ربّ النوع آتش، ربّ النوع میوه ها، ربّ النوع درو، ربّ النوع درخت تاک، ربّ النوع جنگل، ربّ النوع حریق و ربّ النوع دروازه بزرگ رم، و ربّ النوع آتشکده ملی را نام برد.^۱

کوتاه سخن این که بشر در گذشته با انواع خرافات دست به گریبان بوده است همان طور که الآن هم خرافات بسیاری از آن عصر به یادگار مانده.

در عصر نزول قرآن نیز بت های متعدد مورد پرستش و ستایش قرار داشته و شاید همه یا قسمتی از آنها جانشین ربّ النوع های پیشین بودند.

۱ - تاریخ «آلبر ماله»، جلد اول، فصل چهارم، تاریخ «رم».

از همه گذشته، گاهی بشر را نیز عملاً ربّ خود قرار می دادند، چنان که قرآن در نکوهش مردمی که احبار (دانشمندان یهود) و رهبانان (مردان و زنان تارک دنیا) را ارباب خود می دانستند می گوید: **اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ**: «آنها احبار و رهبان هایشان را ارباب به جای خدا می دانستند».^۱

به هر حال از آنجا که این خرافات علاوه بر این که انسان را به انحطاط عقلی می کشانید، مایه تفرقه، تشتت و پراکندگی است، پیامبران الهی به مبارزه شدید با آن برخاستند، تا آنجا که می بینیم بعد از «بسم الله» نخستین آیه ای که در قرآن نازل شده، در همین رابطه است **«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»** همه ستایش ها مخصوص خداوندی است که «ربّ» همه جهانیان است.

و به این ترتیب قرآن خط سرخی بر تمام ربّ النوع ها می کشد و آنها را به وادی عدم، همان جا که جای اصلیشان است می فرستد، و گل های توحید و یگانگی و همبستگی و اتحاد را به جای آن می نشاند.

قابل توجه این که: همه مسلمانان موظفند در نمازهای روزانه هر شبانه روز لااقل ده بار این جمله را بخوانند و به سایه «الله» خداوند یگانه ای که مالک و ربّ، سرپرست و پرورش دهنده همه موجودات است پناه برند، تا هرگز توحید را فراموش نکنند و در بیراهه های شرک سرگردان نشوند.

* * *

۲ - پرورش الهی راه خداشناسی!

گر چه کلمه «ربّ» همان گونه که گفتیم در اصل، به معنی مالک و صاحب است، ولی نه هر صاحبی، بلکه صاحبی که عهده دار تربیت و پرورش می باشد، و به همین جهت در فارسی به عنوان پروردگار ترجمه می شود.

دقت در سیر تکاملی موجودات زنده، تحول و دگرگونی های موجودات بی جان، و فراهم آمدن زمینه های تربیت موجودات، و ریزه کاری هائی که در هر یک از این قسمت ها نهفته شده است یکی از بهترین طرق خداشناسی است.

هماهنگی هائی که در میان اعضاء بدن ماست که غالباً بدون آگاهی ما بر قرار می باشد، یکی از نمونه های زنده آن است.

فی المثل هنگامی که حادثه مهمی در زندگی ما رخ می دهد، و باید با تمام توان در برابر آن به پاخیزیم، در یک لحظه کوتاه، فرمانی هماهنگ به تمام ارگان های بدن ما - به صورت ناآگاه - صادر می شود، بلافاصله، ضربان قلب بالا می رود، تنفس شدید می شود، تمام نیروهای بدن بسیج می گردند، مواد غذایی و اکسیژن هوا از طریق خون به طور فراوان به تمام سلول ها می رسند، اعصاب آماده کار، و عضلات آماده حرکت بیشتر می شوند، نیروی تحمل انسان بالا می رود، احساس درد کمتر می شود، خواب از چشم می پرد، خستگی از اعضاء فرار می کند، احساس گرسنگی به کلی فراموش می شود.

چه کسی این هماهنگی عجیب را در این لحظه حساس، با این سرعت، در میان تمام ذرات وجود انسان، ایجاد می کند؟ آیا این پرورش جز از ناحیه خداوند عالم و قادر ممکن است؟!

آیات قرآن پر است از نمونه های این پرورش الهی که به خواست خدا هر کدام در جای خود خواهد آمد و هر کدام دلیل روشنی برای شناخت خدا هستند.

* * *

۳ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

ترجمه:

۳ - بخشنده و بخشایشگر است.

تفسیر:

معنی «رحمن» و «رحیم» و گسترش مفهوم آنها و همچنین تفاوت میان این دو کلمه را در تفسیر «بسم الله» مشروحاً خواندیم، و نیازی به تکرار نیست.

نکته ای که در اینجا باید اضافه کنیم این است: این دو صفت که از مهم ترین اوصاف الهی است در نمازهای روزانه ما حداقل ۳۰ بار تکرار می شوند (دو مرتبه در سوره «حمد» و یک مرتبه در سوره ای بعد از آن می خوانیم) و به این ترتیب ۶۰ مرتبه خدا را به صفت رحمتش می ستائیم.

این در حقیقت درسی است برای همه انسان ها که خود را در زندگی بیش از هر چیز به این اخلاق الهی متخلق کنند، به علاوه اشاره ای است به این واقعیت که اگر ما خود را عبد و بنده خدا می دانیم، مبدا رفتار مالکان بی رحم نسبت به بردگانشان در نظرها تداعی شود.

در تاریخ بردگی می خوانیم:

«صاحبان آنها با قساوت و بی رحمی عجیبی با آنها رفتار می کردند، چنان که می گویند اگر بنده ای در انجام خدمات اندک قصوری می‌ورزید مجازات های سخت می دید: شلاق می خورد، او را به زنجیر می کشیدند، به آسیابش می بستند به حفر معادن می گماشتند، در زیر زمین ها و سیاه چال های هولناک حبس

می کردند و اگر گناهش بزرگ تر بود به دارش می آویختند!^۱

در جای دیگر می خوانیم: «غلامان محکوم را در قفس درندگان می انداختند و اگر جان سالم به در می بردند درنده دیگری را داخل قفس او می کردند».^۲

این بود نمونه ای از رفتار مالکان با بردگان خویش، اما خداوند جهان در قرآن کراراً تذکر می دهد: اگر بندگانم بر خلاف دستورم عمل کردند و پشیمان شدند می بخشم، می آمرزم، رحیم و مهربانم آنجا که می فرماید:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا: «ای کسانی که از حریم بندگی سرباز زده اید از رحمت خدا مأیوس نشوید، خداوند همه گناهان را می آمرزد»^۳ (توبه کنید و از دریای بی پایان رحمت خدا بهره مند شوید).

بنابراین آوردن «رحمان و رحیم» بعد از «رَبِّ الْعَالَمِينَ» اشاره به این نکته است که: ما در عین قدرت، نسبت به بندگان خویش، با مهربانی و لطف رفتار می کنیم. این بنده نوازی و لطف خدا، بندگان را شیفته او می سازد که با یک دنیا علاقه بگویند:

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ».

اینجا است که انسان متوجه می شود، چقدر فاصله است بین رفتار خداوند بزرگ، با بندگان خویش! و روش مالکان با زیردستان خود، مخصوصاً در عصر شوم بردگی.

* * *

۱ و ۲ - تاریخ «آلبر ماله»، جلد ۱، صفحه ۱۵۰ جیبی.

۳ - زمر، آیه ۵۳.

۴ مالکِ یَوْمِ الدِّینِ

ترجمه:

۴ - (خداوندی که) مالک روز جزا است.

تفسیر:

ایمان به رستاخیز دومین پایگاه

در اینجا به دومین اصل مهم اسلام یعنی قیامت و رستاخیز توجه می کند و می گوید: «خداوندی که مالک روز جزا است» (مالکِ یَوْمِ الدِّینِ).

و به این ترتیب محور مبدأ و معاد که پایه هر گونه اصلاح اخلاقی و اجتماعی است در وجود انسان تکمیل می گردد.

جالب این که در اینجا تعبیر به «مالکیت خداوند» شده است، که نهایت سیطره و نفوذ او را بر همه چیز و همه کس در آن روز، مشخص می کند، روزی که همه انسان ها در آن دادگاه بزرگ برای حساب حاضر می شوند، و در برابر مالک حقیقی خود قرار می گیرند، تمام گفته ها، کارها و حتی اندیشه های خود را حاضر می بینند، هیچ چیز، حتی به اندازه سر سوزنی نابود نشده و به دست فراموشی نیفتاده است، و اکنون این انسان است که باید بار همه مسئولیت های اعمال خود را بر دوش کشد!

حتی در آنجا که خود فاعل نبوده، بلکه بنیان گذار سنت و برنامه ای بوده است، باز باید سهم خویش را از مسئولیت بپذیرد.

بدون شک، مالکیت خداوند در آن روز، یک مالکیت اعتباری، نظیر

مالکیت ما نسبت به آنچه در این جهان ملک ما است، نمی باشد؛ چرا که این یک مالکیت قراردادی است با تشریفات و اسنادی می آید و با تشریفات و اسناد دیگری از میان می رود، ولی مالکیت خدا نسبت به جهان هستی مالکیت حقیقی است، و آن پیوند و ارتباط خاص موجودات با خدا است که اگر یک لحظه بریده شوند نابود می شوند، همان گونه که اگر رابطه لامپ های برق با کارخانه اصلی بریده شود روشنایی در همان لحظه محو و نابود خواهد شد.

و به تعبیر دیگر این مالکیت نتیجه «خالقیت و ربوبیت» است، آن کس که موجودات را آفریده و تحت حمایت خود پرورش می دهد، و لحظه به لحظه فیض وجود و هستی به آنها می بخشد، مالک حقیقی موجودات است.

نمونه ضعیفی از مالکیت حقیقی را در خودمان نسبت به اعضاء پیکرمان می توانیم پیدا کنیم، ما مالک چشم و گوش و قلب و اعصاب خویش هستیم، نه به معنی مالکیت اعتباری، بلکه یک نوع مالکیت حقیقی که از ارتباط و پیوند و احاطه سرچشمه می گیرد.

در اینجا این سؤال پیش می آید: مگر خداوند مالک تمام این جهان نیست که ما از او تعبیر به «مالک روز جزا» می کنیم؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که: مالکیت خداوند گر چه شامل «هر دو جهان» می باشد، اما بروز و ظهور این مالکیت در قیامت بیشتر است؛ چرا که در آن روز، همه پیوندهای مادی و مالکیت های اعتباری بریده می شود، و هیچ کس در آنجا چیزی از خود ندارد، حتی اگر شفاعتی صورت گیرد باز به فرمان خدا است: **يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ**: «روزی که هیچ کس مالک هیچ چیز برای کمک به دیگری

نیست، و همه کارها به دست خدا است».^۱

به تعبیر دیگر انسان در این دنیا گاه به کمک دیگری می شتابد، با زبانش از او دفاع می کند، با اموالش از او حمایت می نماید، با نفرات و قدرتش به کمکش برمی خیزد، و گاه با طرح ها و نقشه های گوناگون، او را زیر پوشش حمایت خود قرار می دهد.

ولی آن روز هیچ یک از این امور وجود ندارد، و به همین دلیل، هنگامی که از مردم سؤال شود: **لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ**: «حکومت امروز از آن کیست»؟! می گویند: **لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**: «برای خداوند یگانه پیروز است»!^۲

اعتقاد به روز رستاخیز، و ایمان به آن دادگاه بزرگ، که همه چیز در آن به طور دقیق مورد محاسبه قرار می گیرد، اثر فوق العاده نیرومندی در کنترل انسان در برابر اعمال نادرست و ناشایست دارد، و یکی از علل جلوگیری کردن نماز از فحشاء و منکرات همین است که نماز انسان را هم به یاد مبدئی می اندازد که از همه کار او با خبر است و هم به یاد دادگاه بزرگ عدل خدا.

تکیه بر مالکیت خداوند نسبت به روز جزا این اثر را نیز دارد که: با اعتقاد مشرکان و منکران رستاخیز به مبارزه بر می خیزد؛ زیرا از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود: ایمان به «الله» یک عقیده عمومی حتی برای مشرکان عصر جاهلی بوده، لذا هنگامی که از آنها می پرسیدند: آفریدگار آسمان ها و زمین کیست؟ می گفتند: خدا! «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۳ در حالی که آنها با گفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله) در زمینه معاد با ناباوری عجیبی روبرو می شدند: **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبْنِي لَكُمْ إِذَا مَزَّجْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ**

۱ - انفطار، آیه ۱۹.

۲ - مؤمن، آیه ۱۶.

۳ - لقمان، ۲۵ - عنکبوت، ۶۱ - زمر، ۳۸ - زخرف، ۹.

إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ * افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أُمُّ بِهِ جِنَّةٌ: «کافران گفتند آیا مردی را به شما معرفی بکنیم که می گوید هنگامی که خاک شدید و پراکنده گشتید، بار دیگر آفرینش جدیدی خواهید داشت! * آیا او بر خدا دروغ بسته یا دیوانه است؟!^۱

در حدیثی از امام سجاد (علیه السلام) می خوانیم: «هنگامی که به آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» می رسید، آن قدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود روح از بدنش پرواز کند» (كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) إِذَا قَرَأَ «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» يُكْرَرُهَا حَتَّى يَكَادَ أَنْ يَمُوتَ).^۲

اما کلمه «يَوْمِ الدِّينِ»، این تعبیر در تمام مواردی که در قرآن استعمال شده به معنی قیامت آمده است چنان که در قرآن در آیات ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ سوره «انفطار» با صراحت به این معنی اشاره شده است (این تعبیر متجاوز از ده بار در قرآن مجید به همین معنی آمده).

و این که چرا آن روز، روز دین معرفی شده؟ به خاطر این است که آن روز روز جزا است و «دین» در لغت به معنی «جزا» می باشد، و روشن ترین برنامه ای که در قیامت اجرا می شود همین برنامه جزا و کیفر و پاداش است، در آن روز پرده از روی کارها کنار می رود، و اعمال همه دقیقاً مورد محاسبه قرار می گیرد و هر کس جزای اعمال خویش را اعم از خوب و بد می بیند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: يَوْمِ الدِّينِ، روز حساب است.^۳

۱ - سبأ، آیات ۷ و ۸.

۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۱۹ - «بحار الانوار»، جلد ۸۲، صفحه ۲۳ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۶۰۲، حدیث ۱۳.

۳ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۸۲، صفحات ۵۱ و ۵۴، و جلد ۸۹، صفحه ۲۲۹، حدیث ۵ و صفحه ۲۵۰.

اما این که «دین» به معنی «حساب» است، شاید این تعبیر از قبیل ذکر علت و اراده معلول باشد؛ زیرا همیشه حساب مقدمه ای برای جزا است.

بعضی از مفسران نیز عقیده دارند: علت نامگذاری رستاخیز به «یوم الدین» این است

که در آن روز، هر کسی در برابر دین و آئین خود جزا می بیند.

ولی معنی اول (حساب و جزا) صحیح تر به نظر می رسد.

* * *

ه إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

ترجمه:

ه - (پروردگارا) تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم.

تفسیر:

انسان در پیشگاه خدا

اینجا سر آغازی است برای نیازهای بنده و تقاضاهای او از خدا، لحن سخن در سوره «حمد» از اینجا عوض می شود، آیات قبل حمد و ثنای پروردگار و اظهار ایمان به ذات پاک او و اعتراف به روز قیامت بود.

اما از اینجا گوئی «بنده» با این پایه محکم عقیدتی و معرفت و شناخت پروردگار، خود را در حضور او، و در برابر ذات پاکش می بیند، او را مخاطب ساخته، نخست از عبودیت خویش در برابر او، و سپس از امدادها و کمک های او سخن می گوید، عرض می کند: «تنها تو را می پرستم و تنها از تو یاری می جویم» (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ).

به تعبیر دیگر: هنگامی که مفاهیم آیات گذشته در جان انسان جای گیرد، اعماق وجودش به نور الله، پرورش دهنده جهانیان روشن می شود، و رحمت عام و خاص او و مالکیتش در روز جزا را درک می کند، به صورت یک فرد کامل از نظر عقیده در می آید، این عقیده عمیق توحیدی، نخستین ثمره اش، از یکسو بنده خالص خدا بودن، و از بندگی بت ها و جباران و شهوات در آمدن، و از سوی دیگر، دست استمداد به ذات پاک او دراز کردن است.

در واقع آیات گذشته، سخن از توحید ذات و صفات می گفت و در اینجا سخن از توحید عبادت، و توحید افعال است.

توحید عبادت آن است که هیچ کس و هیچ چیز را جز ذات خدا شایسته پرستش ندانیم، تنها به فرمان او گردن نهیم، تنها قوانین او را به رسمیت بشناسیم و از هر نوع بندگی و تسلیم در برابر غیر ذات پاک او بپرهیزیم.

توحید افعال آن است که تنها مؤثر حقیقی را در عالم او بدانیم (لا مُؤَثِّرَ فِی الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ)^۱ نه این که عالم اسباب را انکار کنیم و به دنبال سبب نرویم بلکه معتقد باشیم هر سببی هر تأثیری دارد، به فرمان خدا است، او است که به آتش، سوزندگی، و به خورشید درخشندگی و به آب حیات بخشی داده است.

ثمره این عقیده آن است که انسان تنها متکی به «الله» خواهد بود، قدرت و عظمت را تنها مربوط به او می داند، غیر او در نظرش فانی، زوال پذیر، و فاقد قدرت می باشد. تنها ذات الله قابل اعتماد و ستایش است، و لیاقت این دارد که انسان او را در همه چیز تکیه گاه خود قرار دهد.

این تفکر و اعتقاد، انسان را از همه کس و همه موجودات بریده و تنها به خدا پیوند می دهد، حتی اگر به دنبال عالم اسباب می رود نیز به فرمان او است یعنی در لابلای اسباب، قدرت خدا را که «مَسْبَبُ الْاَسْبَاب»^۲ است مشاهده می کند.

این عقیده آن قدر روح انسان را وسیع و افق فکر او را بالا می برد که به بی نهایت و ابدیت می پیوندد و از محیط های محدود آزاد و رها می سازد.

* * *

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۱۵۱، و جلد ۵۴، صفحه ۳۰۶.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۸۳، صفحه ۳۴۲، و جلد ۹۱، صفحه ۳۶۵، حدیث ۱.

نکته ها:

۱ - نقطه اتكاء فقط او است

طبق آنچه در ادبیات عرب خوانده ایم هنگامی که «مفعول» بر «فاعل» مقدم شود، معنی حصر از آن استفاده می گردد، در اینجا مقدم شدن کلمه «إِيَّاكَ» بر «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِينُ» دلیل بر انحصار است و نتیجه آن همان توحید عبادت و توحید افعالی است که در بالا بیان کردیم.

حتی در عبودیت و بندگی خود نیز احتیاج به کمک او داریم، و در این راه نیز باید از او استعانت جست، مبدا گرفتار انحراف، عجب و ریا و اموری مانند اینها بشویم، که عبودیت ما را پاک در هم می ریزد.

به تعبیر دیگر، در جمله اول که می گوئیم: «تنها تو را می پرستیم» کمی بوی استقلال دارد (یعنی ما با قدرت خود و بدون نیاز این گونه عمل می کنیم)، بلافاصله با جمله «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» آن را اصلاح می کنیم و آن حالت «بین الامرین» (نه جبر و نه تفویض) را در عبارت خود مجسم می سازیم و الگوئی خواهد بود برای همه کارهای ما.

* * *

۲ - ذکر صیغه جمع

ذکر صیغه جمع در «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِينُ» و همچنین آیات بعد که همه به صورت جمع است، نشان می دهد: اساس عبادت مخصوصاً نماز بر پایه جمع و جماعت است، حتی به هنگامی که بنده در برابر خدا به راز و نیاز بر می خیزد باید خود را میان جمع و جماعت ببیند، تا چه رسد به سایر کارهای زندگیش.

به این ترتیب، هر گونه فردگرایی، تک روی، انزواطلبی و مانند اینها مفاهیمی مردود از نظر قرآن و اسلام شناخته می شود.

مخصوصاً نماز، از اذان و اقامه که دعوت به اجتماع برای نماز است گرفته (حَىَّ عَلَى الصَّلَاةِ: بشتاب به سوی نماز...) تا سوره «حمد» که آغازگر نماز است، و «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» که پایان آن است همه دلیل بر این است که این عبادت در اصل جنبه اجتماعی دارد، یعنی باید به صورت جماعت انجام شود، درست است که نماز فردی نیز در اسلام صحیح است اما عبادت فردی جنبه فرعی و درجه دوم را دارد.

* * *

۳- از او کمک می گیریم

بشر در این جهان با نیروهای مختلفی روبرو است، هم از نظر نیروهای طبیعی، و هم نیروهای درون ذاتی خود. برای این که بتواند در برابر عوامل مخرب، ویرانگر و منحرف کننده، مقاومت کند احتیاج به یار و مدد کاری دارد، اینجا است که خود را در زیر چتر حمایت پروردگار قرار می دهد، همه روز از خواب بر می خیزد، و با تکرار جمله «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» اعتراف به عبودیت پروردگار کرده و از ذات پاک او برای پیروزی در این مبارزه بزرگ کمک می گیرد، و شامگاهان نیز با تکرار همین جمله، سر به بستر می نهد، با یاد او بر می خیزد و با یاد و استمداد از وجود او به خواب می رود و خوشا به حال کسی که به چنین مرحله ای از ایمان برسد، در برابر هیچ گردنکش و زورمندی سر تعظیم فرود نیاورد، در مقابل جاذبه مادیات خود را نبازد، همچون پیامبر که می گوید: «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: «نماز و عبادتم، مرگ و حیاتم همه از آن خداوند است که پروردگار جهانیان است»^۱.

* * *

۶ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

ترجمه:

۶ - ما را به راه راست هدایت کن.

تفسیر:

پیمودن صراط مستقیم

پس از اظهار تسلیم در برابر پروردگار، و وصول به مرحله عبودیت و استعانت و استمداد از ذات پاک او، نخستین تقاضای بنده این است که او را به راه راست، راه پاکی و نیکی، راه عدل و داد، و راه ایمان و عمل صالح هدایت فرماید، تا خدائی که همه نعمت ها را به او ارزانی داشته، نعمت هدایت را نیز بر آن بیفزاید.

گر چه این انسان در چنین شرائطی مؤمن است، و با خدای خود آشنا، اما امکان دارد هر آن این نعمت - به خاطر عواملی - از او سلب گردد، و از صراط مستقیم منحرف و گمراه شود.

پس باید هر شبانه روز لااقل ده بار از خدای خود بخواهد که لغزش و انحرافی برای او پیش نیاید.

به علاوه این «صراط مستقیم» که همان آئین حق است، مراتب و درجاتی دارد که همه افراد در پیمودن این درجات یکسان نیستند، هر مقدار از این درجات را انسان طی نماید، باز درجات بالاتر و والاتر وجود دارد که انسان با ایمان، باید از خدا بخواهد تا او را به آن درجات هدایت کند.

یک سؤال معروف:

در اینجا این سؤال معروف مطرح می شود که: چرا ما همواره از خدا درخواست هدایت به صراط مستقیم می کنیم، مگر ما گمراهیم؟
وانگهی به فرضی که این سخن از ما زینده باشد از پیامبر و امامان که نمونه انسان کامل بودند چه معنی دارد؟!

در پاسخ این ایراد می گوئیم:

اولاً: همان طور که اشاره شد، در مسیر هدایت هر لحظه بیم لغزش و انحراف درباره انسان می رود، به همین دلیل، باید خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند که او را بر راه راست ثابت نگه دارد.

ما نباید فراموش کنیم: وجود و هستی و تمام مواهب الهی، لحظه به لحظه از آن مبدأ بزرگ به ما می رسد.

سابقاً گفتیم: مثل ما و همه موجودات (از یک نظر) مثل لامپ های برق است، اگر می بینیم نور لامپ، متصل و یکنواخت پخش می شود به خاطر آن است که لحظه به لحظه از منبع برق به او نیرو می رسد، منبع برق هر لحظه نور جدیدی تولید می کند و به وسیله سیم های ارتباطی به لامپ تحویل می گردد.

هستی ما نیز همانند نور این لامپ ها است گر چه به صورت یک وجود ممتد جلوه گر است، ولی در حقیقت لحظه، به لحظه وجود تازه ای از منبع هستی آفریدگار فیاض، به ما می رسد.

بنابراین: همان گونه که هر لحظه وجود تازه ای به ما می رسد، به هدایت جدیدی نیز نیازمندیم، بدیهی است اگر موانعی در سیم های معنوی ارتباطی ما با خدا ایجاد شود، کثری ها، ظلم ها، ناپاکی ها و... پیوند ما را از آن منبع هدایت قطع می کند، و همان لحظه از صراط مستقیم منحرف خواهیم شد.

ما از خدا طلب می کنیم: این موانع پیش نیاید و ما بر صراط مستقیم ثابت بمانیم. ثانیاً: هدایت همان پیمودن طریق تکامل است که انسان تدریجاً مراحل نقصان را پشت سر بگذارد و به مراحل بالاتر برسد.

این را نیز می دانیم: طریق تکامل نامحدود است و همچنان به سوی بی نهایت پیش می رود.

بنابراین جای تعجب نیست که حتی پیامبران و امامان از خدا تقاضای هدایت به «صراط مستقیم» کنند، چه این که کمال مطلق تنها خدا است، و همه بدون استثناء در مسیر تکامل اند چه مانع دارد که آنها نیز تقاضای درجات بالاتری را از خدا بنمایند.

مگر ما بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) صلوات و درود نمی فرستیم؟ مگر مفهوم صلوات، تقاضای رحمت تازه پروردگار برای محمد و آل محمد (صلی الله علیه وآله) نیست؟

مگر خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) عرض نمی کرد: رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا: «خدایا علم (و هدایت) مرا بیشتر کن»!^۱

مگر قرآن نمی گوید: وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى: «خداوند هدایت هدایت یافتگان را افزون می کند».^۲

و نیز می گوید: وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ: «آنها که هدایت یافته اند خداوند بر هدایتشان می افزاید، و تقوا به آنها می دهد».^۳

و از اینجا پاسخ سؤالی که مربوط به درود بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان است نیز روشن می شود که این درود و صلوات، در حقیقت تقاضای مقام بالاتر و والاتر

۱ - طه، آیه ۱۱۴.

۲ - مریم، آیه ۷۶.

۳ - محمد، آیه ۱۷.

برای آن بزرگواران است.

برای روشن شدن آنچه گفتیم به دو حدیث زیر توجه فرمائید:

- ۱ - امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر جمله «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» می فرماید، یعنی: اُدِّمْ لَنَا تَوْفِيقَكَ الَّذِي أَطْعَمَكَ بِهِ فِي مَاضِي أَيَّامِنَا، حَتَّى نُطِيعَكَ كَذَلِكَ فِي مُسْتَقْبَلِ أَغْمَارِنَا: «خداوندا توفیقاتی را که در گذشته بر ما ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم، همچنان ادامه ده تا در آینده عمرمان نیز، تو را اطاعت کنیم».^۱
- ۲ - امام صادق (علیه السلام) می فرماید: أَرْشِدُنَا لِلزُّومِ الطَّرِيقِ الْمُوَدِّيِّ إِلَى مَحَبَّتِكَ، وَ الْمُبْلَغِ إِلَى جَنَّتِكَ، وَ الْمَانِعِ مِنْ أَنْ نَتَّبِعَ أَهْوَاءَنَا فَتَنْعَطِبَ، أَوْ أَنْ نَأْخُذَ بِأَرَائِنَا فَتَنْهَلَكَ: «خداوندا ما را بر راهی که به محبت تو می رسد و به بهشت واصل می گردد، و مانع از پیروی هوس های کشنده و آراء انحرافی و هلاک کننده است، ثابت بدار».^۲

* * *

صراط مستقیم چیست؟

آن گونه که از بررسی آیات قرآن مجید بر می آید «صراط مستقیم» همان آئین خداپرستی، دین حق و پایبند بودن به دستورات خدا است، چنان که در سوره «انعام» آیه ۱۶۱ می خوانیم: قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: «بگو خداوند مرا به صراط مستقیم هدایت کرده: به دین استوار، آئین ابراهیم که هرگز به خدا شرک

۱ - «معانی الاخبار» و تفسیر «امام حسن عسکری»، طبق نقل تفسیر «صافی»، ذیل آیه فوق - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۹.

۲ - «معانی الاخبار» و تفسیر «امام حسن عسکری»، طبق نقل تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۵۲ (با اندکی تفاوت) - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۹ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۴۹، حدیث ۳۳۱۷۹ (چاپ آل البیت).

نورزید».

در اینجا «دین ثابت و پا بر جا و آئین توحیدی ابراهیم و نفی هر گونه شرک» به عنوان صراط مستقیم معرفی شده که این جنبه عقیدتی را مشخص می کند.

اما در سوره «یس» آیات ۶۰ و ۶۱ چنین می خوانیم: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ: «ای فرزندان آدم مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را پرستش نکنید (به دستورات او عمل ننمائید) * و مرا پرستش کنید این همان صراط مستقیم است».

در اینجا به جنبه های عملی آئین حق، اشاره شده که نفی هر گونه کار شیطانی و عمل انحرافی است.

و به گفته قرآن در سوره «آل عمران» آیه ۱۰۱ راه رسیدن به صراط مستقیم پیوند و ارتباط با خدا است (وَمَنْ يَغْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که: راه مستقیم همیشه یک راه بیشتر نیست، زیرا میان دو نقطه تنها یک خط مستقیم وجود دارد که نزدیک ترین راه را تشکیل می دهد. بنابراین اگر قرآن می گوید: صراط مستقیم، همان دین و آئین الهی در جنبه های عقیدتی و عملی است به این دلیل است که نزدیک ترین راه ارتباط با خدا همان است. و نیز به همین دلیل است که دین واقعی یک دین بیشتر نیست: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ: «دین در نزد خدا اسلام است».^۱

به خواست خدا بعداً خواهیم دید که اسلام معنی وسیعی دارد که هر آئین توحیدی را در آن عصر و زمان که رسمیت داشته و با آئین جدید نسخ نشده

است شامل می شود.

و از اینجا روشن می شود: تفسیرهای مختلفی که مفسران در این زمینه نقل کرده اند، همه در واقع به یک چیز باز می گردد:

بعضی آن را به معنی اسلام.

بعضی به معنی قرآن.

بعضی به پیامبر و امامان راستین.

و بعضی آن را به آئین «الله» که جز آن را قبول نمی کند، تفسیر نموده اند.

تمام این معانی بازگشت به همان دین و آئین الهی در جنبه های اعتقادی و عملی می کند.

همچنین روایاتی که در منابع اسلامی در این زمینه وارد شده و هر کدام به زاویه ای از این مسأله اشاره کرده، همه به یک اصل باز می گردد، از جمله:

از پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده: **الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ صِرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُمُ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ: «صراط مستقیم راه پیامبران است و همانها هستند که مشمول نعمت های الهی شده اند»**.^۱

از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه **«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»** فرمود: **الطَّرِيقُ وَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ: «منظور راه و شناخت امام است»**.^۲

و نیز در حدیث دیگری از همان امام نقل شده: **وَاللَّهِ نَحْنُ الصِّرَاطُ**

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۲۰، حدیث ۸۶ (مؤسسه اسماعیلیان) - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۳۸، حدیث ۴۱.

۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۲۱، حدیث ۸۸ (مؤسسه اسماعیلیان) - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۸ (مؤسسه دار الکتاب) - تفسیر «کنز الدقایق»، جلد ۱، صفحه ۶۰ (انتشارات جامعه مدرسین) - «کنز الفوائد»، جلد ۱، صفحه ۳۲۸ (انتشارات دار الذخائر).

الْمُسْتَقِيمُ: «به خدا سوگند مائیم صراط مستقیم».^۱

در حدیث دیگری باز از همان امام می خوانیم که فرمود: صراط مستقیم، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است.^۲

مسلم است پیامبر (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) همه به همان آئین توحیدی خدا دعوت می کردند، دعوتی که جنبه های اعتقادی و عملی را در بر می گرفت.

جالب این که «راغب» در کتاب «مفردات» در معنی صراط می گوید: «صراط» راه مستقیم است، بنابراین مستقیم بودن در مفهوم صراط افتاده، و ذکر آن به صورت توصیف، برای تأکید هر چه بیشتر روی این مسأله است.

* * *

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۲۱، حدیث ۸۹ (مؤسسه اسماعیلیان) - «کنز الدقایق»، جلد ۱، صفحه ۶۰ (مؤسسه نشر اسلامی تابع جامعه مدرسین) - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۱۲، و جلد ۲۶، صفحه ۲۵۹.

۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۲۱، حدیث ۹۰ (مؤسسه اسماعیلیان) - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۱۱، حدیث ۴، و جلد ۳۵، صفحه ۳۷۳، حدیث ۲۱.

۷ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

ترجمه:

۷ - راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی، نه کسانی که بر آنان غضب کردی و نه گمراهان!

تفسیر:

دو خط انحرافی!

این آیه در حقیقت تفسیر روشنی است برای «صراط مستقیم» که در آیه قبل خواندیم، می گوید: «مرا به راه کسانی هدایت فرما که آنان را مشمول انواع نعمت های خود قرار دادی (نعمت هدایت، نعمت توفیق، نعمت رهبری مردان حق و نعمت علم و عمل و جهاد و شهادت) آنها که نه بر اثر اعمال زشت، و انحراف عقیده غضب تو دامنگیرشان شد و نه جاده حق را رها کرده و در بیراهه ها گمراه و سرگردان مانده اند» (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ).

در حقیقت چون ما آشنائی کامل به راه و رسم هدایت نداریم، خدا به ما دستور می دهد که در این آیه طریق و خط پیامبران و نیکوکاران که مشمول نعمت و الطاف او شده اند را بخواهیم.

و نیز به ما هشدار می دهد که در برابر شما همیشه دو خط انحرافی قرار دارد، خط «مغضوب علیهم» و خط «ضالین» که به زودی به تفسیر این دو آشنا خواهیم شد.

* * *

نکته ها:

۱ - «الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» کیانند؟

سوره «نساء» آیه ۶۹ این گروه را معرفی کرده است: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا:

«کسانی که دستورات خدا و پیامبر را اطاعت کنند، خدا آنها را با کسانی قرار می دهد که مشمول نعمت خود ساخته، یعنی پیامبران، رهبران صادق و راستین و جانبازان و شهیدان راه خدا و افراد صالح، و اینان رفیقان خوبی هستند».

همان گونه که ملاحظه می کنیم این آیه افراد مورد نعمت خدا را چهار گروه معرفی می کند: پیامبران، صدیقین، شهداء، و صالحین.

این مراحل چهارگانه شاید اشاره به این معنی باشد که برای ساختن یک جامعه انسانی سالم، مترقی و مؤمن، نخست باید رهبران حق و انبیاء وارد میدان شوند.

و به دنبال آنها مبلغان صدیق و راستگو که گفتار و کردارشان با یکدیگر هماهنگ است، تا اهداف پیامبران را از این طریق در همه جا گسترش دهند.

آنگاه در این دوران سازندگی فکری، طبیعتاً عناصر آلوده و آنها که مانع راه حق اند سر بر دارند، جمعی باید در مقابل آنها قیام کنند و عده ای شهید شوند و با خون پاکشان درخت توحید آبیاری گردد.

در مرحله چهارم محصول این کوشش ها و تلاش ها به وجود آمدن «صالحان» است، اجتماعی پاک، شایسته و آکنده از معنویت.

بنابراین ما در سوره «حمد» در شبانه روز پی در پی از خدا می خواهیم که در خط این چهار گروه قرار گیریم، خط انبیاء، خط صدیقین، خط شهدا و صالحین و روشن است که در هر مقطع زمانی باید در یکی از این خطوط، انجام

وظیفه کنیم و رسالت خویش را ادا نمائیم.

* * *

۲ - «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» و «ضَالِّينَ» کیانند؟

جدا کردن این دو از هم، در آیات فوق نشان می دهد هر کدام اشاره به گروه مشخصی است.

در این که فرق میان این دو چیست سه تفسیر وجود دارد:

۱ - از موارد استعمال این دو کلمه در قرآن مجید چنین استفاده می شود که «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» مرحله ای سخت تر و بدتر از «ضَالِّينَ» است، و به تعبیر دیگر «ضَالِّينَ» گمراهان عادی هستند، و «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ»، گمراهان لجوج و یا منافق، و به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند در مورد آنها ذکر شده.

در آیه ۱۰۶ سوره «نحل» می خوانیم: **وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ**: «آنهايي که سینه خود را برای کفر گسترده ساختند غضب پروردگار بر آنها است».

و در آیه ۶ سوره «فتح» آمده است: **وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ**: «خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک و آنها را که درباره خدا گمان بد می برند مورد غضب خویش قرار می دهد، و آنها را لعن می کند، و از رحمت خویش دور می سازد، و جهنم را برای آنان آماده ساخته است».

به هر حال «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» آنها هستند که علاوه بر کفر، راه لجابت و عناد و دشمنی با حق را می پیمایند و حتی از اذیت و آزار رهبران الهی و پیامبران در صورت امکان فروگذار نمی کنند آیه ۱۱۲ سوره «آل عمران» می گوید:

وَبَاثُوا بِغَضَبِ مِنَ اللَّهِ... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ: «غضب خداوند شامل حال آنها (یهود) شد؛ چرا که به خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران الهی را به ناحق می‌کشتند».

۲ - جمعی از مفسران عقیده دارند که مراد از «ضالین» منحرفین نصاری و منظور از «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» منحرفان یهودند.

این برداشت به خاطر موضع گیری های خاص این دو گروه در برابر دعوت اسلام می باشد؛ زیرا همان گونه که قرآن هم صریحاً در آیات مختلف بازگو می کند، منحرفان یهود، کینه و عداوت خاصی نسبت به دعوت اسلام نشان می دادند، هر چند در آغاز، دانشمندان آنها از مبشران اسلام بودند، اما چیزی نگذشت که به جهاتی که اینجا جای شرح آن نیست از جمله به خطر افتادن منافع مادیشان سرسخت ترین دشمن شدند، و از هر گونه کار شکی در پیشرفت اسلام و مسلمین فروگذار نکردند (همان گونه که امروز نیز موضع گروه صهیونیست در برابر اسلام و مسلمانان همین است).

و با این حال، تعبیر از آنها به «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» بسیار صحیح به نظر می رسد ولی باید توجه داشت این تعبیر در حقیقت از قبیل تطبیق کلی بر فرد است، نه انحصار مفهوم «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» در این دسته از یهود.

اما منحرفان از نصاری که موضعشان در برابر اسلام تا این حد سرسختانه نبود، تنها در شناخت آئین حق گرفتار گمراهی شده بودند، از آنها تعبیر به «ضالین» شده که آن هم از قبیل تطبیق کلی بر فرد است.

در احادیث اسلامی نیز کراراً «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» به یهود و «ضالین» به

منحرفان نصاری تفسیر شده است و نکته اش همان است که در بالا اشاره شد.^۱

۳- این احتمال نیز وجود دارد که «ضالّین» به گمراهانی اشاره می کند که اصراری بر گمراه ساختن دیگران ندارند در حالی که «مَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ» کسانی هستند که هم گمراه اند و هم گمراهگر، و با تمام قوا می کوشند دیگران را همرنگ خود سازند!

شاهد این معنی آیاتی است که سخن از کسانی می گوید که مانع هدایت دیگران به راه راست بودند و به عنوان «يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۲ از آنها یاد شده در آیه ۱۶ سوره «شوری» می خوانیم: وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ: «آنها که بعد از پذیرش دعوت اسلام از ناحیه مؤمنان، در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) به مخاصمه و بحث های انحرافی بر می خیزند، حجت و دلیلشان در پیشگاه خدا باطل و بی اساس است و غضب خدا بر آنها است و عذاب شدید در انتظارشان خواهد بود».

اما با این همه چنین به نظر می رسد که جامع ترین این تفاسیر همان تفسیر اول است تفسیری که بقیه تفسیرها در آن جمع است و در حقیقت مصداقی از مصداق آن محسوب می شود بنابراین دلیلی ندارد که ما مفهوم وسیع آیه را محدود کنیم.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره «حمد»

۱- به تفسیر «نور الثقلین»، جلد اول، صفحات ۲۳ و ۲۴، و «بحار الانوار»، جلد ۸۲، صفحات ۲۱ و ۲۳، و جلد ۸۹، صفحه ۲۴۰، حدیث ۴۷ مراجعه فرمائید. احادیث زیادی در معنی «مَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ» و «ضالّین» وارد شده که اشاره به یهود و نصاری دارد. به عنوان نمونه: «بحار الانوار»، جلد ۸۲، صفحه ۵۲، و جلد ۸۹، صفحات ۲۳۰، ۲۴۰ و...

۲- اعراف، ۴۵- انفال، ۴۷- توبه، ۳۴- هود، ۱۹- ابراهیم، ۳- حج، ۲۵.

سوره بقره

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۲۸۶ آیه است

محتوای سوره بقره

این سوره که طولانی ترین سوره های قرآن مجید است، مسلماً یک جا نازل نشده، بلکه در فواصل مختلف، و به مناسبت های نیازهای گوناگون جامعه اسلامی، در «مدینه» نازل گردیده است.

ولی با این حال جامعیت آن از نظر اصول اعتقادی اسلام و بسیاری از مسائل عملی (عبادی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی) قابل انکار نیست.

چه این که در این سوره:

۱ - بحث هائی پیرامون توحید و شناسائی خدا مخصوصاً از طریق مطالعه اسرار آفرینش آمده است.

۲ - بحث هائی در زمینه معاد و زندگی پس از مرگ، مخصوصاً مثال های حسّی آن مانند داستان ابراهیم و زنده شدن مرغ ها و داستان عزیز.

۳ - بحث هائی در زمینه اعجاز قرآن و اهمیت این کتاب آسمانی.

۴ - بحث هائی بسیار مفصل و طولانی درباره یهود و منافقان و موضع گیری های خاص آنها در برابر اسلام و قرآن، و انواع کارشکنی های آنان در این رابطه.

۵ - بحث هائی در زمینه تاریخ پیامبران بزرگ مخصوصاً ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام).

۶ - بحث هائی در زمینه احکام مختلف اسلامی از جمله نماز، روزه، جهاد در راه خدا، حج و تغییر قبله، ازدواج و طلاق، احکام تجارت و دین، و قسمت مهمی از احکام ربا.

- ۷- و مخصوصاً بحث های فراوانی در زمینه انفاق در راه خدا.
- ۸- و همچنین مسأله قصاص و تحریم قسمتی از گوشت های حرام و قمار و شراب و بخشی از احکام وصیت و مانند آن.
- و اما نامگذاری این سوره به «بقره» به خاطر داستانی است در مورد گاو بنی اسرائیل که شرح آن در آیات ۶۷ تا ۷۳ به خواست خدا خواهد آمد.



فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، روایات پر اهمیتی در منابع اسلامی نقل شده است:

از جمله مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند که پرسیدند: **أَيُّ سُورَةِ الْقُرْآنِ أَفْضَلُ؟** قَالَ: **الْبَقَرَةُ**، قِيلَ **أَيُّ آيَةِ الْبَقَرَةِ أَفْضَلُ؟** قَالَ **آيَةُ الْكُرْسِيِّ**. «کدام یک از سوره های قرآن از همه برتر است؟ فرمود: سوره «بقره»، عرض کردند: کدام آیه از آیات سوره بقره افضل است؟ فرمود: **آيَةُ الْكُرْسِيِّ**».^۱

افضلیت این سوره ظاهراً به خاطر جامعیت آن، و افضل بودن آیه الکرسی به خاطر محتوای توحیدی خاص آن می باشد که به خواست خدا در تفسیر آن خواهد آمد.

و این منافات ندارد که بعضی از سوره های دیگر قرآن از جهات دیگری برتری داشته باشند؛ چرا که از دیدگاه های مختلف به آنها نظر شده است.

و نیز از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده است:

۱ - «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۲۶ - «مجمع البیان»، جلد اول، صفحه ۳۲ (جلد ۱، صفحه ۷۵، مؤسسه اعلمی) - «در المنثور»، جلد ۱، صفحه ۲۰ (دار المعرفه).

کسی که چهار آیه از آغاز سوره بقره و آیه الكرسي و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر آن را بخواند هرگز در جان و مال خود ناخوشایندی نخواهد دید، شیطان به او نزدیک نمی شود، و قرآن را فراموش نخواهد کرد»^۱.

در اینجا لازم می دانیم: این حقیقت مهم را تکرار کنیم، که ثواب ها، فضیلت ها و پاداش های مهمی که برای تلاوت قرآن، یا سوره ها و آیات خاصی نقل شده هرگز مفهومی این نیست که انسان آنها را به صورت اوراد بخواند و تنها به گردش زبان قناعت کند.

بلکه خواندن قرآن برای فهمیدن، و فهمیدن برای اندیشیدن، و اندیشیدن برای عمل است.

اتفاقاً هر فضیلتی درباره سوره ای یا آیه ای ذکر شده تناسب بسیار زیادی با محتوای آن سوره یا آیه دارد.

مثلاً در فضیلت سوره «نور» چنین می خوانیم: هر کس بر آن مداومت کند خداوند او و فرزندان او را از آلودگی به «زنا» حفظ می کند.

این به خاطر آن است که محتوای سوره «نور» دستورات مهمی در زمینه مبارزه با انحرافات جنسی دارد:

دستور به تسریع ازدواج افراد مجرد.

دستور به حجاب.

دستور به ترک چشم چرانی و نگاه های هوس آلود.

دستور به ترک شایعه پراکنی و نسبت های ناروا.

و بالاخره دستور به اجرای حد شرعی درباره زنان و مردان زناکار.

۱ - کتاب «ثواب الاعمال» (طبق نقل نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۲۶) - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۶۲۱، حدیث ۵ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۲۵۰، حدیث ۷۸۶۰ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۶۵، حدیث ۹.

بدیهی است اگر محتوای این سوره در جامعه یا خانواده ای پیاده شود آلودگی به زنا نخواهد بود.

همچنین آیاتی از سوره «بقره» که در بالا اشاره شد، و اتفاقاً همه در زمینه توحید، ایمان به غیب، و خدانشناسی و پرهیز از وسوسه های شیطانی است، اگر کسی بخواند و محتوای آن را در عمق جانش پیاده کند، مسلماً آن فضائل را خواهد داشت. درست است که خواندن قرآن به هر حال ثواب دارد، ولی ثواب اصلی و اساس و آثار سازنده هنگامی خواهد بود که مقدمه ای برای اندیشه و عمل باشد.

* * *

۱ الم

۲ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ - الم.

۲ - آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است.

تفسیر:

تحقیق درباره حروف مقطعه قرآن

در آغاز سوره «بقره» که دومین سوره قرآن مجید است با نخستین مورد از حروف مقطعه که در ابتدای این سوره آمده برخورد می کنیم «الف، لام، میم» (الم). چنان که می دانیم آغاز بیست و نه سوره قرآن با حروف مقطعه شروع شده است و چنان که از نامش پیدا است، این حروف، حروفی بریده از هم به نظر می رسد، و کلمه مفهومی را ظاهراً نمی سازد.

حروف مقطعه قرآن، همیشه جزء کلمات اسرارآمیز قرآن محسوب می شده، و مفسران برای آن تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند، و با گذشت زمان و تحقیقات جدید دانشمندان، تفسیرهای تازه ای برای آن پیدا می شود.

جالب این که در هیچ یک از تواریخ ندیده ایم که عرب جاهلی و مشرکان وجود حروف مقطعه در آغاز بسیاری از سوره های قرآن را بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) خرده بگیرند، و آن را وسیله ای برای استهزاء و سخریه قرار دهند، و این خود می رساند که گویا آنها نیز از اسرار وجود حروف مقطعه کاملاً بی خبر نبوده اند.

به هر حال از میان این تفاسیر، چند تفسیر است که از همه مهم تر و معتبر تر به نظر می رسد، و هماهنگ با آخرین تحقیقاتی است که در این زمینه به عمل آمده، و ما این چند تفسیر را به تدریج در آغاز این سوره، و سوره «آل عمران»، و سوره «اعراف» به خواست خدا بیان خواهیم کرد، اکنون به مهم ترین آنها در اینجا می پردازیم:

این حروف اشاره به این است که: این کتاب آسمانی با آن عظمت و اهمیتی که تمام سخنوران عرب و غیر عرب را متحیر ساخته، و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده است، از نمونه همین حروفی است که در اختیار همگان قرار دارد.

در عین این که قرآن از همان حروف «الف، باء» و کلمات معمولی ترکیب یافته، به قدری کلمات آن موزون است و معانی بزرگی در بر دارد، که در اعماق دل و جان انسان نفوذ می کند، روح را مملو از اعجاب و تحسین می سازد، و افکار و عقول را در برابر خود به تعظیم واد می دارد، جمله بندی های مرتب و کلمات آن، در بلندترین پایه قرار گرفته و معانی بلند را در قالب زیباترین الفاظ می ریزد، که همانند و نظیر ندارد.

فصاحت و بلاغت قرآن، بر کسی پوشیده نیست، این گفته صرف ادعا نمی باشد؛ زیرا آفریدگار جهان، همان کسی که این کتاب را بر پیامبر نازل کرده همه انسان ها را دعوت به مقابله به مثل نموده است و از آنها خواسته اگر می توانند همانند آن، یا لااقل یک سوره مثل آن را، بیاورند، او دعوت نموده است

عموم جهانیان (جن و انس) با همکاری و هم فکری اگر می توانند مانند آن را بیاورند اما همه عاجز و ناتوان ماندند، و این نشان می دهد که این آیات مولود فکر آدمی نیست.

درست همان طور که خداوند بزرگ از خاک، موجوداتی همچون انسان، با آن ساختمان شگفت انگیز، انواع پرندگان زیبا، جانداران متنوع، و گیاهان و گل های رنگارنگ، می آفریند و ما از آن کاسه و کوزه و مانند آن می سازیم.

همچنین خداوند از حروف الفبا و کلمات معمولی، مطالب و معانی بلند را در قالب الفاظ زیبا و کلمات موزون ریخته و اسلوب خاصی در آن به کار برده که همه انگشت حیرت به دندان گرفته اند.

آری، همین حروف در اختیار انسان ها نیز هست ولی توانائی ندارند ترکیب ها و جمله بندی هائی بسان قرآن، ابداع کنند.

* * *

عصر طلایی ادبیات عرب

جالب توجه این که: عصر جاهلیت یک عصر طلایی از نظر ادبیات بود، همان اعراب بادیه نشین، همان پا برهنه ها و نیمه وحشی ها با تمام محرومیت های اقتصادی و اجتماعی دل هائی سرشار از ذوق ادبی و سخن سنجی داشتند، به طوری که اشعار یادگار آن دوران طلایی، از اصیل ترین و پرمایه ترین اشعار عرب محسوب می شود، و ذخائر گران بهائی برای علاقمندان ادبیات عربی اصیل است، این خود بهترین دلیل برای نبوغ ادبی و ذوق سخن پروری اعراب در آن دوران می باشد.

عرب ها در زمان جاهلیت یک بازار بزرگ سال، به نام «بازار عکاظ» داشتند که در عین حال یک «مجمع مهم ادبی» و کنگره سیاسی و قضائی نیز محسوب

می شد.

در این بازار، علاوه بر فعالیت های اقتصادی، عالی ترین نمونه های نظم و نثر عربی از طرف شعراء و سخن سرایان توانا، در این کنگره بزرگ عرضه می گردید، و بهترین آنها به عنوان «شعر سال» انتخاب می شد که هفت قطعه (یا ده قطعه) آن به نام «سبعه یا عشره معلقه» معروف است، و البته موفقیت در این مسابقه بزرگ ادبی، افتخار بزرگی برای سراینده آن شعر و قبیله اش بود.

در چنان عصری، قرآن آنها را دعوت به مقابله به مثل کرد، و همه از آوردن مانند آن اظهار عجز کردند، و در برابر آن زانو زدند (شرح بیشتر در زمینه تحدی قرآن و ناتوان ماندن از آوردن مثل آن را ذیل آیه ۲۳ همین سوره خواهید خواند).

* * *

شاهد گویا

گواه زنده این تفسیر برای حروف مقطعه، حدیثی است که از علی بن الحسین (علیهما السلام) امام سجاد (علیه السلام) رسیده است آنجا که می فرماید: كَذَبَتْ قُرَيْشٌ وَ الْيَهُودُ بِالْقُرْآنِ وَ قَالُوا: سِحْرٌ مُبِينٌ، تَقَوْلُهُ، فَقَالَ اللَّهُ: «الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ...» أَيْ يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْكِتَابُ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ عَلَيْكَ هُوَ الْحُرُوفُ الْمُقَطَّعَةُ الَّتِي مِنْهَا أَلِفٌ، لَامٌ، مِيمٌ وَ هُوَ بَلَّغْتَكُمْ وَ حُرُوفٍ هِجَائِكُمْ، فَأَتُوا بِمِثْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ...:

«قریش و یهود به قرآن نسبت ناروا دادند گفتند: قرآن سحر است، آن را خودش ساخته و به خدا نسبت داده است، خداوند به آنها اعلام فرمود: «الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ» یعنی: ای محمد کتابی که بر تو فرو فرستادم از همین حروف مقطعه (الف - لام - م) و مانند آن است که همان حروف الفبای شما است».^۱

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۵۴ (جلد ۱، صفحه ۱۲۶، حدیث ۳۱۹ - ۹، چاپ بنیاد بعثت) - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۳۷۷، حدیث ۱۰ (با اندکی تفاوت) و جلد ۱۷، صفحه ۲۱۷، حدیث ۲۱ (با اندکی تفاوت).

شاهد دیگر: حدیثی است که از امام علی ابن موسی الرضا(علیهما السلام) رسیده است آنجا که می فرماید: ...ثُمَّ قَالَ (علیه السلام) إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ بِهَذِهِ الْحُرُوفِ الَّتِي يَتَدَاوُلُهَا جَمِيعُ الْعَرَبِ، ثُمَّ قَالَ: قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ...: «...خداوند بزرگ قرآن را نازل فرمود با همین حروفی که جمیع عرب با آن تکلم می کنند، سپس فرمود: بگو اگر انس و جن با هم همکاری کنند که مثل قرآن را بیاورند توانایی بر آن را ندارند...»^۱.

نکته دیگری که این نظریه را درباره معنی حروف مقطعه قرآن تأیید می کند این است که در ۲۴ مورد از آغاز سوره هائی که با این حروف شروع شده است، بلافاصله سخن از قرآن و عظمت آن به میان آمده، این خود نشان می دهد که ارتباطی میان این دو، (حروف مقطعه و عظمت قرآن) موجود است.

اینک چند نمونه از آنها:

۱ - (الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ).^۲

۲ - (طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابِ مُبِينٍ).^۳

۳ - (الم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ).^۴

۴ - (المص * كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ).^۵

در تمام این موارد، و موارد بسیار دیگر از آغاز سوره های قرآن پس از ذکر حروف مقطعه سخن از قرآن به میان آمده، و از عظمت آن بحث شده است.

* * *

بعد از بیان حروف مقطعه قرآن اشاره به عظمت این کتاب آسمانی کرده

۱ - «توحید صدوق»، صفحه ۱۶۲، چاپ ۱۳۷۵ هجری قمری (صفحه ۲۳۴، حدیث ۱، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۵۷ هـ).

ش. - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۳۱۹، حدیث ۳.

۲ - هود، آیه ۱.

۳ - نمل، آیه ۱.

۴ - لقمان، آیات ۱ و ۲.

۵ - اعراف، آیات ۱ و ۲.

می گوید: «این همان کتاب با عظمت است که هیچ گونه تردید در آن وجود ندارد»
ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ.

این تعبیر، ممکن است اشاره به آن باشد که خداوند به پیامبر خویش وعده داده کتابی برای راهنمایی انسان ها بر او نازل کند که برای همه حق طلبان مایه هدایت و برای حقیقت جویان جای تردید در آن نباشد، و اکنون به وعده خود وفا کرده است.

اما این که می گوید: هیچ گونه شک و تردید در آن وجود ندارد، این یک ادعا نیست بلکه منظور این است که: محتوای قرآن آن چنان است که خود شهادت بر حقانیت خویش می دهد، و «همچون طبله عطار است خاموش و هنرنمای» و به تعبیر دیگر: آن چنان آثار صدق، عظمت، انسجام، استحکام، عمق معانی، شیرینی و فصاحت لغات و تعبیرات، در آن نمایان است که هر گونه وسوسه و شک را از خود دور می کند، و مصداق «آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است» می باشد.

جالب این که گذشت زمان، نه تنها طراوت آن را نمی کاهد، بلکه با پیشرفت علوم و برداشته شدن پرده از روی اسرار کائنات، حقائق قرآن روشن تر می گردد، و هر قدر علم به سوی تکامل پیش می رود درخشش این آیات بیشتر می شود.

این یک ادعا نیست، واقعیتهای است که به خواست خدا در لابلای همین کتاب تفسیر، به آن پی خواهیم برد.

* * *

نکته ها:

۱ - چرا اشاره به دور؟

می دانیم کلمه «ذَلِکَ» در لغت عرب اسم اشاره بعید است، بنابراین «ذَلِکَ

الْكِتَابِ» مفهومی «آن کتاب» است، در حالی که در اینجا باید از اشاره به نزدیک استفاده می‌شد، و «هَذَا الْكِتَابِ» می‌گفت؛ چرا که قرآن در دسترسی مردم قرار گرفته بود.

این به خاطر آن است که: گاهی از اسم اشاره بعید برای بیان عظمت چیز، یا شخصی استفاده می‌شود، یعنی آن قدر مقام آن بالا است که گوئی در نقطه دور دستی در اوج آسمان‌ها، قرار گرفته است، در تعبیرات فارسی نیز نظیر آن را داریم فی المثل در حضور افراد بزرگ می‌گوئیم: «اگر آن سرور اجازه دهند چنین کاری را می‌کنیم». در حالی که باید این سرور گفته شود، این تنها برای بیان عظمت و بلندی مقام است. در بعضی دیگر از آیات قرآن تعبیر به «تِلْكَ» شده که آن هم اشاره بعید است مانند: (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ).^۱

* * *

۲ - معنی «کتاب»

«کتاب» به معنی مکتوب و نوشته شده است، و بدون تردید منظور از کتاب در آیه مورد بحث قرآن مجید است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید: مگر تمام قرآن در آن روز نوشته شده بود؟ در پاسخ این سؤال می‌گوئیم: نوشته شدن تمام قرآن لازم نیست؛ چرا که قرآن، هم به کل این کتاب گفته می‌شود و هم به اجزاء آن. به علاوه «کتاب»، گاهی به معنی وسیع تری اطلاق می‌شود به معنی مطالبی که درخور نوشتن است و به صورت مکتوب بیرون خواهد آمد، هر چند تا آن زمان نوشته نشده باشد، در سوره «ص» آیه ۲۹ می‌خوانیم: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ

۱ - لقمان، آیه ۲.

مُبَارَكٌ لِّدَّبَرُوا آیاتِه: «این کتابی است که بر تو نازل کردیم، کتابی است پر برکت تا مردم در آیات آن بیندیشند» مسلّم است قرآن قبل از نزولش به صورت نوشته ای در میان انسان ها وجود نداشت.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به کتاب اشاره به مکتوب بودنش در «لوح محفوظ» باشد (درباره لوح محفوظ در جای خود بحث خواهیم کرد).^۱

* * *

۳ - هدایت چیست؟

کلمه «هدایت» در قرآن در موارد فراوانی استعمال شده است ولی ریشه و اساس همه آنها به دو معنی بازگشت می کند:

۱ - «هدایت تکوینی» که در تمام موجودات جهان وجود دارد (منظور از هدایت تکوینی رهبری موجودات به وسیله پروردگار زیر پوشش نظام آفرینش و قانونمندی های حساب شده جهان هستی است).

قرآن مجید در این زمینه از زبان موسی (علیه السلام) می گوید: رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى: «پروردگار ما همان کسی است که همه چیز را آفرید و سپس آن را هدایت کرد».^۲

۲ - «هدایت تشریعی» که به وسیله پیامبران و کتاب های آسمانی انجام می گیرد و انسان ها با تعلیم و تربیت آنان در مسیر تکامل پیش می روند، شاهد آن نیز در قرآن فراوان است از جمله می خوانیم: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا: «آنها را راهنمایی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کنند».^۳

* * *

۱ - به جلد دهم تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۴۱ مراجعه شود (ذیل آیه ۳۹ سوره رعد).

۲ - طه، آیه ۵۰.

۳ - انبیاء، ۷۳ - سجده، ۱۴.

۴ - چرا هدایت قرآن ویژه پرهیزکاران است؟

مسلماناً قرآن برای هدایت همه جهانیان نازل شده، ولی چرا در آیه فوق هدایت قرآن مخصوص پرهیزکاران، معرفی گردیده؟

علت آن این است که: تا مرحله ای از تقوا در وجود انسان نباشد (مرحله تسلیم در مقابل حق و پذیرش آنچه هماهنگ با عقل و فطرت است) محال است انسان از هدایت کتاب های آسمانی و دعوت انبیاء بهره بگیرد.

به تعبیر دیگر: افراد فاقد ایمان دو گروهند: گروهی هستند که در جستجوی حق اند و این مقدار از تقوا در دل آنها وجود دارد که هر جا حق را ببینند پذیرا می شوند.

گروه دیگری افراد لجوج، متعصب و هوا پرستی هستند که نه تنها در جستجوی حق نیستند بلکه هر جا آن را بیابند برای خاموش کردنش تلاش می کنند.

مسلماناً قرآن و هر کتاب آسمانی دیگر تنها به حال گروه اول مفید بوده و هست و گروه دوم از هدایت آن بهره ای نخواهند گرفت.

و باز به تعبیر دیگر: علاوه بر «فاعلیت فاعل» «قابلیت قابل» نیز شرط است، هم در هدایت تکوینی و هم در هدایت تشریعی.

زمین شوره زار، هرگز سنبل بر نیارد، اگر چه هزاران مرتبه باران بر آن ببارد، بلکه باید زمین آماده باشد تا از قطرات زنده کننده باران بهره گیرد.

سرزمین وجود انسانی نیز تا از لجاجت و عناد و تعصب پاک نشود، بذر هدایت را نمی پذیرد، و لذا خداوند می فرماید: «قرآن هادی و راهنمای متقیان است».^۱

* * *

- ۳ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
 ۴ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ
 ۵ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ترجمه:

- ۳ - (پرهیزکاران) کسانی هستند که غیب (آنچه از حسن پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند، و نماز بپا می دارند و از تمام نعمت ها و مواهبی که به آنان روزی دادیم انفاق می کنند.
 ۴ - و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده ایمان می آورند و به رستاخیز یقین دارند.
 ۵ - آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند و آنان رستگارانند.

تفسیر:

آثار تقوا در روح و جسم انسان

قرآن در آغاز این سوره، مردم را در ارتباط با برنامه و آئین اسلام به سه گروه متفاوت تقسیم می کند:

- ۱ - «متقین» (پرهیزکاران) که اسلام را در تمام ابعادش پذیرا گشته اند.
- ۲ - «کافران» که درست در نقطه مقابل گروه اول قرار گرفته و به کفر خود معترفند و از گفتار و رفتار خصمانه در برابر اسلام ابا ندارند.

۳ - «منافقان» که دارای دو چهره اند، با مسلمانان ظاهراً مسلمان و با گروه مخالف، مخالف اسلامند، البته چهره اصلی آنها همان چهره کفر است ولی تظاهرات اسلامی نیز دارند.

بدون شک زیان این گروه برای اسلام بیش از گروه دوم است و به همین سبب خواهیم دید که قرآن با آنها برخورد شدیدتری دارد.

البته این موضوع مخصوص اسلام نیست، تمام مکتب های جهان با این سه گروه روبرو هستند، یا مؤمن به آن مکتب، یا مخالف آشکار، و یا منافق محافظه کار، و نیز این مسأله اختصاص به زمان معینی ندارد، بلکه در همه ادوار جهان بوده است.

نخستین آیه مورد بحث به معرفی متقین پرداخته می فرماید: «آنها کسانی هستند که به غیب ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند، و از مواهیی که به آنها داده ایم انفاق می کنند» (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ).

و بدین ترتیب به سه ویژگی از پنج ویژگی پرهیزکاران (ایمان به غیب - اقامه نماز - انفاق از همه مواهب - ایمان به دعوت پیامبر و همه انبیاء و ایمان به رستاخیز) اشاره کرده است.

۱ - ایمان به غیب

بر اساس جمله آغازین این آیه، نخستین ویژگی پرهیزکاران ایمان به غیب است. غیب و شهود دو نقطه مقابل یکدیگرند، عالم شهود، عالم محسوسات است، و جهان غیب، ماوراء حس، زیرا «غیب» در اصل، به معنی چیزی است که پوشیده و پنهان است و چون عالم ماوراء محسوسات از حس ما پوشیده است به

آن غیب گفته می شود.

در قرآن کریم می خوانیم: **عَالَمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ**: «خداوندی که به غیب و شهود، پنهان و آشکار دانا است و او است خداوند بخشنده و رحیم».^۱

ایمان به غیب، درست نخستین نقطه ای است که مؤمنان را از غیر آنها جدا می سازد و پیروان ادیان آسمانی را در برابر منکران خدا، وحی و قیامت قرار می دهد و به همین دلیل، **نخستین** ویژگی پرهیزکاران ایمان به غیب ذکر شده است.

مؤمنان مرز جهان ماده را شکافته، خویش را از چهار دیواری آن گذرانده اند، آنها با این دید وسیع با جهان فوق العاده بزرگتری ارتباط دارند **در حالی** که مخالفان آنها اصرار دارند انسان را همچون حیوانات در چهار دیواری جهان ماده محدود کنند، و این سیر قهقرائی را تمدن و پیشرفت و ترقی نام می نهند!

در مقایسه «درک و دید» این دو، به اینجا می رسیم: «**مؤمنان به غیب**» عقیده دارند:

جهان هستی از آنچه ما با حس خود درک می کنیم بسیار بزرگ تر و وسیع تر است. سازنده این عالم آفرینش، علم و قدرتی بی انتها، و عظمت و ادراکی بی نهایت دارد، او ازلی و ابدی است. و عالم را طبق یک نقشه بسیار حساب شده و دقیق پی ریزی کرده. **در جهان انسان ها**، روح انسانی فاصله زیادی میان آنان و حیوانات ایجاد کرده.

مرگ به معنی فنا و نابودی نیست، بلکه یکی از مراحل تکاملی انسان و دریچه ای است به جهان وسیع تر و پهناتر.

در حالی که یک فرد مادی معتقد است: **جهان هستی** محدود است به آنچه ما می بینیم و علوم طبیعی برای ما ثابت کرده است.

قوانین طبیعت یک سلسله قوانین جبری است که بدون هیچ گونه نقشه و برنامه ای پدید آورنده این جهان است.

نیروی خلاقه عالم حتی به اندازه یک کودک خردسال هم عقل و شعور ندارد.

بشر جزئی از طبیعت است و پس از مرگ، همه چیز پایان می گیرد، بدن او متلاشی می گردد، و اجزای آن بار دیگر به مواد طبیعی می پیوندند، بقائی برای انسان نیست و میان او و حیوان چندان فاصله ای وجود ندارد.^۱

آیا این دو انسان، با این دو طرز تفکر، با هم قابل مقایسه اند؟! **آیا** خط سیر زندگی و رفتار آنها در اجتماع یکسان است؟

اولی نمی تواند از حق، عدالت، خیرخواهی و کمک به دیگران صرف نظر کند.

و دومی دلیلی برای هیچ گونه از این امور نمی بیند، مگر آنچه در زندگی مادی او برای امروز یا فردا اثر داشته باشد، به همین دلیل، در دنیای مؤمنان راستین برادری است و تفاهم، پاکی است و تعاون.

در حالی که در دنیائی که مادی گری بر آن حکومت می کند، استعمار است و استثمار، خونریزی است و غارت و چپاول، و اگر می بینیم قرآن نقطه شروع تقوا را در آیات فوق، ایمان به غیب دانسته، دلیلش همین است.

۱ - اقتباس از «قرآن و آخرین پیامبر».

در این که آیا ایمان به غیب در اینجا تنها اشاره به ایمان به ذات پاک پروردگار است، و یا غیب در اینجا مفهوم وسیعی دارد که عالم وحی و رستاخیز و جهان فرشتگان و به طور کلی آنچه ماورای حس است شامل می شود، در میان مفسران بحث است. از آنچه در بالا گفتیم که: ایمان به جهان ماوراء حس، نخستین نقطه جدائی مؤمنان از کافران است روشن می شود که: غیب در اینجا دارای همان مفهوم وسیع کلمه می باشد، به علاوه، تعبیر آیه مطلق است، و هیچ گونه قیدی در آن وجود ندارد که به معنی خاصی محدودش کنیم.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام)^۱ غیب در آیه فوق تفسیر به «امام غائب حضرت مهدی» (علیه السلام) شده که به عقیده ما هم اکنون زنده است و از دیده ها پنهان می باشد، منافاتی با آنچه در بالا گفتیم ندارد؛ زیرا روایاتی که در تفسیر آیات وارد شده و نمونه های فراوانی از آن را بعداً ملاحظه خواهید کرد، غالباً مصداق های خاصی را بیان می کند، بی آن که به آن مصداق محدود باشد، روایات فوق، در حقیقت می خواهد وسعت معنی ایمان به غیب و شمول آن را حتی نسبت به امام غائب (علیه السلام) مجسم کند، حتی می توان گفت ایمان به غیب معنی وسیعی دارد که ممکن است با گذشت زمان حتی مصداق های تازه ای پیدا کند.

۲ - ارتباط با خدا

جمله دوم آیه ویژگی دیگر پرهیزگاران را بر پا داشتن نماز می شمارد. «نماز» که رمز ارتباط با خدا است، مؤمنانی را که به جهان ماوراء طبیعت راه یافته اند در یک رابطه دائمی و همیشگی با آن مبدأ بزرگ آفرینش نگه می دارد آنها تنها در برابر خدا سر تعظیم خم می کنند، و تنها تسلیم آفریننده بزرگ جهان

۱ - «نور الثقلین» جلد اول، صفحه ۳۱ - «بحار الانوار» جلد ۵۱، صفحه ۵۲، و جلد ۵۲، صفحه ۱۲۴.

هستی هستند، و به همین دلیل، دیگر خضوع در برابر بت‌ها، و یا تسلیم شدن در برابر جباران و ستمگران، در برنامه آنها وجود نخواهد داشت.

چنین انسانی، احساس می‌کند از تمام مخلوقات دیگر فراتر رفته، و ارزش آن را پیدا کرده که با خدا سخن بگوید، و این بزرگ‌ترین عامل تربیت او است.

کسی که شبانه روز حد اقل پنج بار در حضور خداوند قرار می‌گیرد، و با او به راز و نیاز می‌پردازد، فکر او، عمل او، گفتار او، همه خدائی می‌شود، و چنین انسانی چگونه ممکن است بر خلاف خواست او گام بردارد (مشروط بر این که راز و نیازش به درگاه حق، از جان و دل سرچشمه گیرد و با تمام قلب رو به درگاهش آورد).^۱

۳- ارتباط با انسان‌ها

سومین جمله این آیه توجه می‌دهد آنها علاوه بر ارتباط دائم با پروردگار رابطه نزدیک و مستمری با خلق خدا دارند، و به همین دلیل سومین ویژگی آنها را قرآن چنین بیان می‌کند: «و از تمام مواهبی که به آنها روزی داده ایم انفاق می‌کنند».

قابل توجه این که قرآن نمی‌گوید: مِنْ أَمْوَالِهِمْ يُنْفِقُونَ «از اموالشان انفاق می‌کنند» بلکه می‌گوید: مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ: «از آنچه به آنها روزی دادیم» و به این ترتیب، مسأله «انفاق» را آن چنان تعمیم می‌دهد که تمام مواهب مادی و معنوی را در بر می‌گیرد.

بنابراین مردم پرهیزگار آنها هستند که نه تنها از اموال خود، بلکه از علم و عقل و دانش، نیروهای جسمانی و مقام و موقعیت اجتماعی خود، و خلاصه از

۱- درباره اهمیت نماز، و اثرات فوق العاده تربیتی آن در ذیل آیه ۱۱۴ سوره «هود» بحث کافی کرده ایم (به تفسیر نمونه، جلد نهم، صفحه ۲۶۷ مراجعه شود).

تمام سرمایه های خویش به آنها که نیاز دارند می بخشند، بی آن که انتظار پاداشی داشته باشند.

نکته دیگر این که: انفاق یک قانون عمومی در جهان آفرینش و مخصوصاً در سازمان بدن هر موجود زنده است، قلب انسان تنها برای خود کار نمی کند، بلکه از آنچه دارد به تمام سلول ها انفاق می کند، مغز و ریه و سایر دستگاه های بدن انسان، همه از نتیجه کار خود دائماً انفاق می کنند، و اصولاً زندگی دسته جمعی بدون انفاق مفهومی ندارد.^۱

ارتباط با انسان ها در حقیقت نتیجه ارتباط و پیوند با خدا است، انسانی که به خدا پیوسته و به حکم جمله «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» همه روزی ها و مواهب را از خدا می داند، نه از ناحیه خودش، عطای خداوند بزرگی می داند که چند روزی این امانت را نزد او گذاشته، نه تنها از انفاق و بخشش در راه او ناراحت نمی شود، که خوشحال است؛ چرا که مال خدا را به بندگان او داده، اما نتایج و برکات مادی و معنویش را برای خود خریده است، این طرز تفکر، روح انسان را از بخل و حسد پاک می کند، و جهان «تنازع بقا» را به «دنیای تعاون» تبدیل می سازد.

دنیائی که هر کس در آن خود را مدیون می داند که از مواهبی که دارد در اختیار همه نیازمندان بگذارد، همچون آفتاب نورافشانی کند بی آن که انتظار پاداشی داشته باشد.

جالب این که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر جمله «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» فرمود: **إِنَّ مَعْنَاهُ وَمِمَّا عَزَمْنَاهُمْ يَتَّقُونَ**:

«مفهوم آن این است از علوم و دانش هائی که به آنها تعلیم داده ایم نشر

۱ - درباره انفاق و اهمیت و اثرات آن به جلد دوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیات ۲۶۱ تا ۲۷۴ سوره «بقره» مراجعه شود.

می دهند، و به نیازمندان می آموزند».^۱

بدیهی است، مفهوم این سخن آن نیست که انفاق مخصوص به علم است، بلکه چون غالباً نظرها در مسأله انفاق، متوجه انفاق مالی می شود، امام با ذکر این نوع انفاق معنوی می خواهد گستردگی مفهوم انفاق را روشن سازد. ضمناً از اینجا به خوبی روشن می شود: انفاق در آیه مورد بحث خصوص زکات واجب، یا اعم از زکات واجب و مستحب نیست، بلکه معنی وسیعی دارد که هر گونه کمک بلاعوضی را در بر می گیرد.

* * *

۴ - ایمان به تمام انبیاء

در آیه بعد، به دو ویژگی دیگر این گروه اشاره کرده است:

ویژگی اول پرهیزکاران، ایمان به تمام پیامبران و برنامه های الهی است، می فرماید: «آنها کسانی هستند که به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان دارند و نسبت به آخرت یقین دارند» (وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ).

و به این ترتیب، نه تنها اختلافی از نظر اصول و اساس در دعوت انبیاء نمی بینند، که آنها را معلمان و مربیان هماهنگی می دانند که یکی پس از دیگری در این آموزشگاه بزرگ جهان انسانیت برای پیش بردن انسان ها در سیر تکاملیشان گام می گذارند آنها نه تنها ادیان آسمانی را مایه تفرقه و نفاق نمی شمردند، که با توجه به وحدت اصولی آنها، وسیله ای برای ارتباط و پیوند میان انسان ها می دانند.

۱ - «مجمع البیان» و «نور الثقلین»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحه ۴، و جلد ۲، صفحه ۱۷، حدیث ۳۸، و صفحه ۲۱، حدیث ۵۹.

کسانی که دارای این درک و دید باشند، روح خود را از تعصب پاک می سازند و به آنچه همه پیامبران الهی برای هدایت و تکامل انسان ها آورده اند، ایمان پیدا می کنند، همه هادیان و راهنمایان راه توحید را محترم می شمردند.

البته ایمان به دستورات پیامبران پیشین مانع از آن نخواهد بود که فکر و عمل خود را با آئین آخرین پیامبر (صلی الله علیه وآله) که آخرین حلقه سلسله تکاملی ادیان است تطبیق دهند؛ چرا که اگر غیر از این کنند در مسیر تکامل خود گامی به عقب برداشته اند.

۵ - ایمان به آخرت

ویژگی دوم، ایمان به رستاخیز آخرین صفتی است که در این سلسله از صفات برای پرهیزگاران بیان شده است، «آنها به آخرت قطعاً ایمان دارند» (و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ). آنها یقین دارند که انسان، مهمل، عبث و بی هدف آفریده نشده، آفرینش برای او خط سیری تعیین کرده است که با مرگ هرگز پایان نمی گیرد، چرا که اگر در همین جا همه چیز ختم می شد، مسلماً این همه غوغا برای این چند روز زندگی، عبث و بیهوده بود. او اعتراف دارد: **عدالت مطلق** پروردگار در انتظار همگان است و چنان نیست که اعمال ما در این جهان، بی حساب و پاداش باشد.

این اعتقاد به او آرامش می بخشد، از فشارهایی که در طریق انجام مسئولیت ها بر او وارد می شود نه تنها رنج نمی برد که از آن استقبال می کند، همچون کوه در برابر حوادث می ایستد، در برابر بی عدالتی ها تسلیم نمی شود، و مطمئن است کوچک ترین عمل نیک و بد، پاداش و کیفر دارد، بعد از مرگ به جهانی وسیع تر که خالی از هر گونه ظلم و ستم است انتقال می یابد و از رحمت

وسیع و الطاف پروردگار بزرگ بهره مند می شود.

ایمان به آخرت، یعنی شکافتن دیوار عالم ماده، و ورود در محیطی بالاتر و والاتر که این جهان، مزرعه ای برای آن، و آموزشگاهی برای آمادگی هر چه بیشتر در برابر آن، محسوب می شود، حیات و زندگی این جهان هدف نهائی نیست بلکه جنبه مقدماتی دارد، و دوران سازندگی برای جهان دیگر است.

زندگی در این جهان همچون زندگی دوران جنینی است که هرگز هدف آفرینش انسان آن نبوده، بلکه یک دوران تکاملی است برای زندگی دیگری، ولی تا این جنین سالم و دور از هر گونه عیب متولد نشود در زندگی بعد از آن خوشبخت و سعادتمند نخواهد بود.

ایمان به رستاخیز اثر عمیقی در تربیت انسان ها دارد، به آنها شهامت و شجاعت می بخشد؛ زیرا بر اساس آن، اوج افتخار در زندگی این جهان، «شهادت» در راه یک هدف مقدس الهی است که محبوب ترین اشیاء برای فرد با ایمان و آغازی است برای یک زندگی ابدی و جاودانی.

ایمان به قیامت انسان را در برابر گناه کنترل می کند، و به تعبیر دیگر گناهان ما با ایمان به خدا و آخرت نسبت معکوس دارند، به هر نسبت که ایمان قوی تر باشد گناه کمتر است، در سوره «ص» آیه ۲۶ می خوانیم خداوند به داود (علیه السلام) می فرماید: **وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ:**

«از هوای نفس پیروی مکن که تو را از مسیر الهی گمراه می سازد، کسانی که از طریق الهی گمراه شوند عذاب دردناکی دارند، چرا که روز قیامت را فراموش کردند».

آری این فراموشی روز جزا، سرچشمه انواع طغیان ها، ستم ها و گناهان

است و آنها هم سرچشمه عذاب شدید.

* * *

آخرین آیه مورد بحث، اشاره ای است به نتیجه و پایان کار مؤمنانی که صفات پنجگانه فوق را در خود جمع کرده اند، می گوید: «اینها بر مسیر هدایت پروردگارشان هستند»
(أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ).

«و اینها رستگارانند» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

در حقیقت هدایت آنها و همچنین رستگاریشان از سوی خدا تضمین شده است و تعبیر به «مِنْ رَبِّهِمْ» اشاره به همین حقیقت است.

جالب این که می گوید: «عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» اشاره به این که هدایت الهی همچون مرکب راهواری است که آنها بر آن سوارند، و به کمک این مرکب به سوی رستگاری و سعادت پیش می روند (زیرا می دانیم کلمه «عَلَى» معمولاً در جایی به کار می رود که مفهوم تسلط و علو و استیلاء را می رساند).

ضمناً تعبیر به «هُدًى» (به صورت نکره) اشاره به عظمت هدایتی است که از ناحیه خداوند شامل حال آنها می شود، یعنی آنها هدایتی بس عظیم دارند.

و نیز تعبیر به «هُمُ الْمُفْلِحُونَ» با توجه به آنچه در علم «معانی و بیان» گفته شده، دلیل بر انحصار است، یعنی تنها راه رستگاری راه این گروه است که با کسب پنج صفت ویژه، مشمول هدایت الهی گشته اند.^۱

* * *

۱ - نویسنده تفسیر «المنار» اصرار دارد که تکرار «أُولَئِكَ» در آیه فوق را، اشاره به دو گروه بگیرد، گروه اول کسانی هستند که دارای سه صفت ایمان به غیب، بر پا داشتن نماز و انفاق می باشند، و گروه دوم کسانی که ایمان به وحی آسمانی و رستخیز دارند، این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد؛ چرا که این پنج صفت همه صفات ویژه یک گروه و همه با هم پیوسته است و تفکیک میان آنها نادرست است.

نکته ها:

۱ - استمرار در طریق ایمان و عمل

در آیات فوق، همه جا از فعل مضارع که معمولاً برای استمرار است، استفاده شده (يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ - يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ - يُنْفِقُونَ - وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ) و این نشان می دهد: پرهیزگاران و مؤمنان راستین کسانی هستند که در برنامه های خود، ثبات و استمرار دارند، فراز و نشیب زندگی در روح و فکر آنها اثر نمی گذارد و خللی در برنامه های سازنده آنها ایجاد نمی کند.

آنها در آغاز، روح حق طلبی دارند و همان سبب می شود که به دنبال دعوت قرآن بروند و سپس دعوت قرآن، این ویژگی های پنجگانه را در آنان ایجاد می کند.

* * *

۲ - حقیقت تقوا چیست؟

«تقوا» در اصل از ماده «وقایه» به معنی نگهداری یا خویشتن داری است^۱ و به تعبیر دیگر یک نیروی کنترل درونی است که انسان را در برابر طغیان شهوات حفظ می کند، و در واقع نقش ترمز نیرومندی را دارد که ماشین وجود انسان را در پرتگاه ها حفظ و از تندروی های خطرناک، باز می دارد.

به همین دلیل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) «تقوا» را به عنوان یک دژ نیرومند در برابر خطرات گناه شمرده است، آنجا که می فرماید: اَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ: ای بندگان خدا بدانید تقوا دژی است مستحکم و غیر قابل

۱ - «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: «وقایه» به معنی نگهداری اشیاء است در برابر اموری که به آنها زیان و آزار می رساند، و «تقوا» قرار دادن روح است در یک پوشش حفاظتی در برابر خطرها، و لذا گاهی تقوا را به خوف تفسیر کرده اند، در حالی که خوف، سبب تقوا می شود و در عرف شرع، تقوا به معنی خویشتن داری در برابر گناهان است و «کمال تقوا» آن است که از مشتهات نیز اجتناب شود.

نفوذ^۱.

در احادیث اسلامی و همچنین کلمات دانشمندان، تشبیهات فراوانی برای تجسم حالت تقوا بیان شده است، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: ...أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا دُلُّ حُمْلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأَعْطُوا أَرْزَمَتَهَا فَأَوْزَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ...:

«...تقوا همچون مرکبی است راهوار که صاحبش بر آن سوار است و زمامش در دست او است و تا دل بهشت او را پیش می برد...»^۲!

بعضی، تقوا را به حالت کسی تشبیه کرده اند که از یک سرزمین پر از خار عبور می کند، سعی دارد دامن خود را کاملاً برچیند و با احتیاط گام بردارد مبادا نوک خاری در پایش بنشیند، و یا دامنش را بگیرد.

«عبدالله معتز» این سخن را به شعر در آورده است و می گوید:

خُلِّ الدُّنُوبُ صَغِيرَهَا وَ كَبِيرَهَا فَهُوَ التَّقَى

وَ اصْنَعْ كَمَا شِ فَوْقَ أَرْزُ *** ضِ الشُّوكِ يَحْذَرُ مَا يَرَى

لَا تَخْزِرَنَّ صَغِيرَةً *** إِنَّ الْجِبَالَ مِنَ الْحَصَى

«گناهان را از کوچک و بزرگ ترک کن که حقیقت تقوا همین است».

«همچون کسی باش که در یک زمین پر خار با نهایت احتیاط گام بر می دارد».

«گناهان صغیره را کوچک مشمر که کوه ها از سنگ ریزه ها تشکیل می شود».^۳

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۵۷ - مشابه این سخن با کمی تفاوت از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «اعلموا عباد الله ان التقوى حصن حصين و الفجور...» («بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۶۲، حدیث ۱۴۵ - «تحف العقول»، صفحه ۲۲۳، انتشارات جامعه مدرسین).

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۶ - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۶۷، حدیث ۲۳ - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۱۸۳، حدیث ۱۴۵.

۳ - تفسیر «ابوالفتح رازی»، جلد اول، صفحه ۶۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه ۲ سوره «بقره» - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه ۲ سوره «بقره».

ضمناً از این تشبیه به خوبی استفاده می شود: تقوا به این نیست که انسان انزوا و گوشه گیری انتخاب کند، بلکه باید در دل اجتماع باشد و اگر اجتماع آلوده بوده خود را حفظ کند.

در هر صورت این حالت تقوا و کنترل نیرومند معنوی، روشن ترین آثار ایمان به «مبدأ» و «معاد» یعنی خدا و رستاخیز است، و معیار فضیلت و افتخار انسان و مقیاس سنجش شخصیت او در اسلام محسوب می شود تا آنجا که جمله «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» به صورت یک شعار جاودانی اسلام در آمده است.^۱

علی (علیه السلام) می فرماید: إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَ ذَخِيرَةُ مَعَادٍ وَ عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَ نَجَاءٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ: «تقوا و ترس از خدا، کلید گشودن هر در بسته ای است، ذخیره رستاخیز، و سبب آزادی از بردگی شیطان و نجات از هر هلاکت است».^۲

ضمناً باید توجه داشت تقوا دارای شاخه ها و شعبی است، تقوای مالی و اقتصادی، تقوای جنسی، و اجتماعی، و تقوای سیاسی و مانند اینها.

* * *

۱ - حجرات، آیه ۱۳.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۲۳۰ - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۸۳ - «غرر الحکم»، صفحه ۲۷۲ (انتشارات دفتر تبلیغات).

۶ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
 ۷ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

ترجمه:

۶ - کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد.
 ۷ - خدا بر دل ها و گوش های آنان مهر نهاده؛ و بر چشم هایشان پرده ای افکنده شده؛ و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست.

تفسیر:

گروه دوم، کافران لجوج و سرسخت

این گروه، درست در نقطه مقابل متقین و پرهیزگاران قرار دارند و صفات آنها در دو آیه فوق به طور فشرده بیان شده است.
 در نخستین آیه می گوید: «آنها که کافر شدند (و در کفر و بی ایمانی سخت لجاجت می ورزند) برای آنها تفاوت نمی کند که آنان را از عذاب الهی بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).
 گروه اول از هر نظر با تمام حواس و ادراکات آماده بودند که پس از دریافت حق آن را بپذیرا شوند و از آن پیروی کنند.

ولی این دسته چنان در گمراهی خود سرسختند که هر چند حق برای آنان

روشن شود، حاضر به پذیرش نیستند، قرآنی که راهنما و هادی متقین بود، برای اینها به کلی بی اثر است، بگوئی یا نگوئی، انذار کنی یا نکنی، بشارت دهی یا ندهی، اثر ندارد، اصولاً آنها آمادگی روحی برای پیروی از حق و تسلیم شدن در برابر آن را ندارند.

* * *

آیه دوم اشاره به دلیل این تعصب و لجاجت می کند و می گوید: آنها چنان در کفر و عناد فرو رفته اند که حس تشخیص را از دست داده اند «خدا بر دل ها و گوش هایشان مهر نهاده و بر چشم هایشان پرده افکنده شده» (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً).

به همین دلیل نتیجه کارشان این شده است که «برای آنها عذاب بزرگی است» (وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

به این ترتیب، چشمی که پرهیزگاران با آن آیات خدا را می دیدند، و گوشی که سخنان حق را با آن می شنیدند، و قلبی که حقایق را به وسیله آن درک می کردند در اینها از کار افتاده است، عقل و چشم و گوش دارند، ولی قدرت «درک»، «دید» و «شنوائی» ندارند! چرا که اعمال زشتشان و لجاجت و عنادشان پرده ای شده است در برابر این ابزار شناخت.

مسلمانان تا به این مرحله نرسیده باشد، قابل هدایت است، هر چند گمراه باشد، اما به هنگامی که حس تشخیص را بر اثر اعمال زشت خود از دست داد دیگر راه نجاتی برای او نیست، چرا که ابزار شناخت ندارد و طبیعی است که عذاب عظیم در انتظار او باشد.

* * *

نکته ها:

۱ - آیا سلب قدرت تشخیص، دلیل بر جبر نیست؟

نخستین سؤالی که در اینجا پیش می آید این است: اگر طبق آیه فوق خداوند بر دل ها و گوش های این گروه مهر نهاده، و بر چشم هاشان پرده افکنده، آنها مجبورند در کفر باقی بمانند، آیا این جبر نیست؟ شبیه این آیه در موارد دیگری از قرآن نیز به چشم می خورد، با این حال مجازات آنها چه معنی دارد؟

پاسخ این سؤال را خود قرآن داده است و آن این که: اصرار و لجajt آنها در برابر حق و ادامه به ظلم، بیدادگری و کفر سبب می شود که پرده ای بر حس تشخیص آنها بیفتد، در سوره «نساء» آیه ۱۵۵ می خوانیم: **بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ**: «خداوند به واسطه کفرشان، مهر بر دل هاشان نهاده»!

و در سوره «مؤمن» آیه ۳۵ می خوانیم: **كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ**: «این گونه خداوند بر هر قلب متکبر ستمکار مهر می نهد»!

و در سوره «جاثیه» آیه ۲۳ چنین آمده است: **أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً**: «آیا مشاهده کردی کسی را که هوای نفس را خدای خود قرار داده؟ و لذا گمراه شده، و خدا مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده بر چشمش افکنده است».

ملاحظه می کنید سلب حس تشخیص و از کار افتادن ابزار شناخت در آدمی در این آیات، معلول عللی شمرده شده است، کفر، تکبر، ستم، پیروی هوس های سرکش **لجajt و سرسختی در برابر حق**، در واقع این حالت عکس العمل و بازتاب اعمال خود انسان است نه چیز دیگر.

اصولاً این یک امر طبیعی است که اگر انسان به کار خلاف و غلطی ادامه دهد تدریجاً با آن انس می گیرد، نخست یک «حالت» است، بعداً یک «عادت»

می شود، سپس مبدل به یک «ملکه» می گردد و جزء بافت جان انسان می شود، گاه کارش به جائی می رسد که بازگشت برای او ممکن نیست، اما چون خود آگاهانه این راه را انتخاب کرده است مسئول تمام عواقب آن می باشد بی آن که جبر لازم آید، درست همانند کسی که آگاهانه با وسیله ای چشم و گوش خود را کور و کر می کند تا چیزی را نبیند و نشنود.

و اگر می بینیم اینها به خدا نسبت داده شده است به خاطر آن است که خداوند این خاصیت را در این گونه اعمال نهاده است (دقت کنید).

عکس این مطلب نیز در قوانین آفرینش کاملاً مشهود است، یعنی کسی که پاکی و تقوا، درستی و راستی را پیشه کند، خداوند حس تشخیص او را قوی تر می سازد و درک و دید و روشن بینی خاصی به او می بخشد، چنان که در سوره «انفال» آیه ۲۹ می خوانیم: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا**: «ای مؤمنان اگر تقوا پیشه کنید خداوند فرقان یعنی وسیله تشخیص حق از باطل را به شما عطا می کند».

این حقیقت را در زندگی روزمره خود نیز، آزموده ایم، افرادی هستند که عمل خلافی را شروع می کنند، در آغاز خودشان معترف اند که صد در صد خلافکار و گنهکارند، و به همین دلیل از کار خود ناراحتند، ولی کم کم که با آن انس می گیرند این ناراحتی از بین می رود، و در مراحل بالاتر گاهی کارشان به جائی می رسد که نه تنها ناراحت نیستند که خوشحالند و آن را وظیفه انسانی و یا وظیفه دینی خود می شمرند!

در حالات «حجاج بن یوسف» آن ابر جنایتکار روزگار می خوانیم: برای توجیه جنایات هولناکش می گفت: این مردم گنهکارند من باید بر آنها مسلط باشم و به آنها ستم کنم؛ چرا که مستحق اند، گوئی این همه قتل و خونریزی و

جنایت را مأموریتی از سوی خدا برای خود می پنداشت!
و نیز می گویند: یکی از سپاهیان «چنگیز» در یکی از شهرهای مرزی ایران سخنرانی کرده گفت: مگر شما معتقد نیستید که خداوند عذاب بر گنهکاران نازل می کند، ما همان عذاب الهی هستیم پس هیچ گونه مقاومت نکنید!

* * *

۲ - اگر اینها قابل هدایت نیستند اصرار پیامبران برای چیست؟

این سؤال دیگری است که در رابطه با آیات فوق در نظر مجسم می شود، ولی توجه به یک نکته پاسخ آن را روشن می سازد و آن این که مجازات و کیفرهای الهی همیشه با اعمال و رفتار انسان ارتباط دارد، تنها نمی توان کسی را به خاطر این که قلباً آدم بدی است کیفر نمود، بلکه لازم است ابتدا او را دعوت به سوی حق کنند، اگر تبعیت نکرد و ناپاکی درون را در عملش منعکس ساخت در این حال مستحق کیفر است، در غیر این صورت مصداق قصاص قبل از جنایت خواهد بود.

این همان چیزی است که ما نام آن را «اتمام حجت» می گذاریم.
به طور خلاصه: جزا و پاداش عمل، حتماً باید پس از انجام عمل باشد، و تنها تصمیم، یا آمادگی و زمینه های روحی و فکری برای این کار کافی نیست.
به علاوه پیامبران فقط برای هدایت اینها نیامده اند، اینها در اقلیت اند، اکثریت توده های گمراه کسانی هستند که تحت تعلیم و تربیت صحیح قابل هدایت می باشند.

* * *

۳ - مهر نهادن بر دل ها

در آیات فوق و بسیاری دیگر از آیات قرآن برای بیان سلب حس تشخیص

و درک واقعی از افراد، تعبیر به «ختم» شده است، و احیاناً تعبیر به «طبع» و «رین».

این معنی از آنجا گرفته شده است که در میان مردم رسم بر این بوده هنگامی که اشیائی را در کیسه ها یا ظرف های مخصوصی قرار می دادند، و یا نامه های مهمی را در پاکت می گذاردند، برای آن که کسی سر آن را نگشاید و دست به آن نزنند آن را می بستند و گره می کردند و بر گره مهر می نهادند، امروز نیز معمول است اسناد رسمی املاک را به همین منظور با ریسمان مخصوصی بسته و روی آن قطعه سربی قرار می دهند و روی سرب مهر می زنند، تا اگر از صفحات آن چیزی کم و زیاد کنند، معلوم شود.

در تاریخ شواهد فراوانی دیده می شود که رؤسای حکومت ها، کیسه های زر را به مهر خویش مختوم می ساختند و برای افراد مورد نظر می فرستادند، این برای آن بوده که هیچ گونه تصرفی در آن نشود تا به دست طرف برسد؛ زیرا تصرف در آن بدون شکستن مهر ممکن نبود.

امروز نیز معمول است کیسه های پستی را لاک و مهر می کنند.

در لغت عرب برای این معنی کلمه «ختم» به کار می رود، البته این تعبیر درباره افراد بی ایمان لجوجی است که بر اثر گناهان بسیار در برابر عوامل هدایت نفوذناپذیر شده اند، و لجاجت و عناد در برابر مردان حق در دل آنان چنان رسوخ کرده که درست همانند همان بسته و کیسه سر به مهر هستند که دیگر هیچ گونه تصرفی در آن نمی توان کرد، و به اصطلاح قلب آنها لاک و مهر شده است.

«طبع» نیز در لغت به همین معنی آمده است و «طایع» (بر وزن خاتم) هر دو به یک معنی می باشد یعنی چیزی که با آن مهر می کنند.

اما «رین» به معنی زنگار یا غبار، لایه کثیفی است که بر اشیاء گران قیمت

می نشیند، این تعبیر، در قرآن نیز برای کسانی که بر اثر خیره سری و گناه زیاد قلبشان نفوذناپذیر شده، به کار رفته است، در سوره «مطففین» آیه ۱۴ می خوانیم: **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**: «چنین نیست، اعمال زشت آنها زنگار و لایه بر قلب آنها افکنده است».

و مهم آن است که انسان مراقب باشد اگر خدای ناکرده گناهی از او سر می زند در فاصله نزدیک آن را با آب توبه و عمل صالح بشوید، مبدا به صورت رنگ ثابتی برای قلب در آید و بر آن مهر نهد.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: **ما مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْثَةٌ بَيْضَاءُ فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْثَةِ نُكْثَةٌ سَوْدَاءُ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ، وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُغَطِّيَ الْبَيَاضَ، فَإِذَا غَطَّى الْبَيَاضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**:

«هیچ بنده مؤمنی نیست مگر این که در قلب او یک نقطه (وسیع) سفید و درخشانده ای است هنگامی که گناهی از او سر زند در میان آن منطقه سفید، نقطه سیاهی پیدا می شود، اگر توبه کند آن سیاهی بر طرف می گردد و اگر به گناهان ادامه دهد بر سیاهی افزوده می شود، تا تمام سفیدی را بپوشاند، و هنگامی که سفیدی پوشانده شد، دیگر صاحب چنین دلی هرگز به خیر و سعادت باز نمی گردد، و این معنی گفتار خدا است که می گوید: **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**»^۱.

* * *

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۷۳، حدیث ۲۰ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۳۰۳، حدیث ۲۰۵۸۰ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحات ۳۳۲ و ۳۶۱.

۴ - مقصود از «قلب» در قرآن

چرا درک حقایق در قرآن به قلب نسبت داده شده است، در حالی که می دانیم قلب مرکز ادراکات نیست بلکه تلمبه ای است برای گردش خون در بدن؟!

در پاسخ چنین می گوئیم:

«قلب» در قرآن به معانی گوناگونی آمده است، از جمله:

۱ - به معنی «عقل و درک»، چنان که در آیه ۳۷ سوره «ق» می خوانیم: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ**: «در این مطالب، تذکر و یادآوری است برای آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند».

۲ - به معنی «روح و جان»، چنان که در سوره «احزاب» آیه ۱۰ آمده است: **وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ**: «هنگامی که چشم ها از وحشت فرو مانده و جان ها به لب رسیده بود».

۳ - به معنی «مرکز عواطف»، آیه ۱۲ سوره «انفال» شاهد این معنی است: **سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ**: «به زودی در دل کافران ترس ایجاد می کنم».

و در جای دیگر در سوره «آل عمران» آیه ۱۵۹ می خوانیم: **فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ**: «... اگر سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می شدند».

توضیح این که:

در وجود انسان دو مرکز نیرومند به چشم می خورد:

۱ - مرکز ادراکات، که همان «مغز و دستگاه اعصاب» است و لذا هنگامی که مطلب فکری برای ما پیش می آید، احساس می کنیم، با مغز خویش آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم (اگر چه مغز و سلسله اعصاب در واقع وسیله و

ابزاری هستند برای روح).

۲ - مرکز عواطف، که عبارت است از همان «قلب» صنوبری که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله اول، روی همین مرکز اثر می گذارد، اولین جرقه از قلب شروع می شود.

ما هنگامی که با مصیبتی روبرو می شویم بالوجدان فشار آن را روی همین قلب صنوبری احساس می کنیم، و همچنان وقتی که به مطلب سرور انگیزی بر می خوریم فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می کنیم (دقت کنید).

درست است که مرکز اصلی «ادراکات» و «عواطف» همگی روان و روح آدمی است ولی تظاهرات و عکس العمل های جسمی آنها متفاوت است عکس العمل درک و فهم، نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می شود، ولی عکس العمل مسائل عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می گردد، به طوری که به هنگام ایجاد این امور به روشنی اثر آنها را در قلب خود احساس می کنیم. نتیجه این که: اگر در قرآن مسائل عاطفی، به قلب (همین عضو مخصوص) و مسائل عقلی، به قلب (به معنی عقل یا مغز) نسبت داده شده، دلیل آن همان است که گفته شد، و سخنی به گزاف نرفته است.

از همه اینها گذشته، قلب به معنی عضو مخصوص نقش مهمی در حیات و بقای انسان دارد، به طوری که یک لحظه توقف آن با نابودی همراه است. بنابراین چه مانعی دارد که فعالیت های فکری و عاطفی به آن نسبت داده شود.

* * *

۵ - چرا «قلب» و «بصر» به صیغه جمع و «سمع» به صیغه مفرد ذکر شده است؟

در آیه فوق، مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، «قلب و بصر» به صورت

جمع (قلوب و ابصار) آمده ولی «سمع»، همه جا در قرآن به صورت مفرد ذکر شده است این تفاوت، حتماً نکته ای دارد، نکته آن چیست؟

پاسخ: درست است که «سمع» در قرآن همه جا به صورت مفرد آمده و به صورت جمع (اسماع) نیامده است ولی «قلب و بصر» گاهی به صورت جمع مانند آیه فوق و گاهی به صورت مفرد مانند آیه ۲۳ سوره «جاثیه» آمده است: (وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً).

عالم بزرگوار مرحوم شیخ «طوسی» در تفسیر «تبیان» از یکی از ادبای معروف چنین نقل می کند: علت مفرد آمدن «سمع» ممکن است یکی از دو چیز باشد:

نخست: این که «سمع» گاهی به عنوان اسم جمع به کار می رود و می دانیم که در اسم جمع معنی جمع افتاده و نیازی به جمع بستن ندارد.

دیگر: این که «سمع» می تواند معنی مصدری داشته باشد و می دانیم مصدر دلالت بر کم و زیاد هر دو می کند و نیازی به جمع بستن ندارد.

به علاوه می توان وجه ذوقی و علمی دیگری برای این تفاوت گفت و آن این که: تنوع ادراکات قلبی و مشاهدات با چشم، نسبت به «مسموعات» فوق العاده بیشتر است و به خاطر این تفاوت، قلوب و ابصار به صورت جمع ذکر شده ولی «سمع» به صورت مفرد آمده است.

در فیزیک جدید نیز می خوانیم: امواج صوتی قابل استماع تعداد نسبتاً محدودی است و از چندین ده هزار تجاوز نمی کند.

در حالی که امواج نورها و رنگ هائی که قابل رؤیت هستند از میلیون ها می گذرد (دقت کنید).

- ۸ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ
- ۹ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يُخْدِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ
- ۱۰ فِى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ
- ۱۱ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِى الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ
- ۱۲ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ
- ۱۳ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنْ نُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ
- ۱۴ وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ
- ۱۵ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِى طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ
- ۱۶ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبَحَتِ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ

ترجمه:

۸ - گروهی از مردم کسانی هستند که می گویند: «به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم». در حالی که ایمان ندارند.

- ۹ - می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند؛ (اما) نمی فهمند.
- ۱۰ - در دل های آنان یک نوع بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنان افزوده؛ و به خاطر دروغ هائی که می گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آنهاست.
- ۱۱ - و هنگامی که به آنان گفته شود: «در زمین فساد نکنید!» می گویند: «ما فقط اصلاح کننده ایم!»
- ۱۲ - آگاه باشید! اینها همان مفسدانند؛ ولی نمی فهمند.
- ۱۳ - و هنگامی که به آنان گفته شود: «همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید!» می گویند: «آیا همچون ابلهان ایمان بیاوریم؟! بدانید اینها همان ابلهاند ولی نمی دانند!
- ۱۴ - و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می کنند، می گویند: «ما ایمان آورده ایم!» (ولی) هنگامی که با شیطان های خود خلوت می کنند، می گویند: «ما با شمائیم! ما فقط (آنها را) مسخره می کنیم!»
- ۱۵ - خداوند آنان را استهزاء می کند؛ و آنها را در طغیانشان نگه می دارد، تا سرگردان شوند.
- ۱۶ - آنان کسانی هستند که «هدایت» را به «گمراهی» فروخته اند؛ و (این) تجارت آنها سودی نداده؛ و هدایت نیافته اند.

تفسیر:

گروه سوم منافقان

آیات فوق، شرح فشرده و بسیار پر مغزی پیرامون منافقان و ویژگی های روحی و اعمال آنها بیان می کند.

توضیح این که: اسلام در یک مقطع خاص تاریخی خود با گروهی روبرو

شد که نه اخلاص و شهامت برای ایمان آوردن داشتند و نه قدرت و جرأت بر مخالفت صریح.

این گروه، که قرآن از آنها به عنوان «منافقین» یاد می کند و ما، در فارسی از آنها تعبیر به «دورو» یا «دو چهره» می کنیم، در صفوف مسلمانان واقعی نفوذ کرده بودند، و خطر بزرگی برای اسلام و مسلمین محسوب می شدند، و از آنجا که ظاهر اسلامی داشتند، غالباً شناخت آنها مشکل بود، ولی قرآن نشانه های دقیق و زنده ای برای آنها بیان می کند که خط باطنی آنها را مشخص می سازد و الگویی در این زمینه به دست مسلمانان برای همه قرون و اعصار می دهد.

نخست تفسیری از خود نفاق دارد می فرماید: «بعضی از مردم هستند که می گویند: به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند» (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ).

* * *

آنها این عمل را یک نوع زرنگی و به اصطلاح تاکتیک جالب، حساب می کنند: «آنها با این عمل می خواهند خدا و مؤمنان را بفریبند» (يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا). «در حالی که تنها خودشان را فریب می دهند اما نمی فهمند» (وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ).

آنها با انحراف از راه صحیح و صراط مستقیم، عمری را در بیراهه می گذرانند تمام نیروها و امکانات خود را بر باد می دهند و جز ناکامی و شکست و بدنامی و عذاب الهی بهره ای نمی گیرند.

* * *

آنگاه، قرآن در آیه بعد به این واقعیت اشاره می کند که نفاق در واقع یک نوع

بیماری است، انسان سالم یک چهره بیشتر ندارد، هماهنگی کامل در میان روح و جسم او حکمفرما است؛ چرا که ظاهر و باطن، روح و جسم همه مکمل یکدیگرند. اگر مؤمن است، تمام وجود او فریاد ایمان می کشد و اگر منحرف شود، باز هم ظاهر و باطن او نشان دهنده انحراف است، این دو گانگی جسم و روح درد تازه و بیماری اضافی است، این یک نوع تضاد، ناهماهنگی و از هم گسستگی است که حاکم بر وجود انسان می شود.

می گوید: «در دل های آنها بیماری خاصی است» (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ).

اما از آنجا که در نظام آفرینش، هر کس در مسیری قرار گرفت و وسائل آن را فراهم ساخت در همان مسیر، روبه جلو می رود.

و یا به تعبیر دیگر تراکم اعمال و افکار انسان در یک مسیر، آن را پررنگ تر و راسخ تر می سازد، قرآن اضافه می کند: «خداوند هم بر بیماری آنها می افزاید» (فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا).

و از آنجا که سرمایه اصلی منافقان، دروغ است و تا بتوانند، تناقض ها را که در زندگیشان دیده می شود با آن توجیه کنند، در پایان آیه می فرماید: «برای آنها عذاب الیمی است به خاطر دروغ هائی که می گفتند» (وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ).

* * *

پس از آن، به ویژگی های آنها اشاره می کند که نخستین آنها داعیه اصلاح طلبی است در حالی که مفسد واقعی همانها هستند می فرماید: «هنگامی که به آنها گفته شود: در روی زمین فساد نکنید، می گویند: ما فقط اصلاح کننده ایم!» (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ).

ما برنامه ای جز اصلاح در تمام زندگی خود نداشته و نداریم!

* * *

اما قرآن در آیه بعد می گوید: «بدانید اینها همان مفسدانند و برنامه ای جز فساد ندارند ولی خودشان هم نمی فهمند!» (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ). بلکه اصرار و پافشاری آنها در راه نفاق و خو گرفتن با این برنامه های زشت و ننگین، سبب شده که تدریجاً گمان کنند، این برنامه ها مفید، سازنده و اصلاح طلبانه است، و همان گونه که سابقاً نیز اشاره کردیم، گناه اگر از حد بگذرد، حس تشخیص را از انسان می گیرد، بلکه تشخیص او را واژگونه می کند، و ناپاکی و آلودگی به صورت طبیعت ثانوی او در می آید.

* * *

نشانه دیگر این که: آنها خود را عاقل و هوشیار، و مؤمنان را سفیه، ساده لوح و خوش باور می پندارند، آن چنان که قرآن می گوید: «هنگامی که به آنها گفته می شود: ایمان بیاورید آنگونه که توده های مردم ایمان آورده اند، می گویند: آیا ما همچون این سفیهان ایمان بیاوریم؟» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَ نُنُومُنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ).

و به این ترتیب، افراد پاکدل، حق طلب و حقیقت جو را که با مشاهده آثار حقانیت در دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و محتوای تعلیمات او، سر تعظیم فرود آورده اند به سفاهت متهم می کنند و شیطنت و دورویی و نفاق را دلیل بر هوش و عقل و درایت می شمردند، آری در منطق آنها عقل، جایش را با سفاهت عوض کرده است.

لذا قرآن در پاسخ آنها می گوید: «بدانید سفیهان واقعی اینها هستند اما

نمی دانند» **«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ»**.

آیا این سفاهت نیست که انسان خط زندگی خود را مشخص نکند و در میان هر گروهی به رنگ آن گروه در آید و به جای تمرکز و وحدت شخصیت، دوگانگی و چندگانگی را پذیرا گردد، استعداد و نیروی خود را در طریق شیطنت و توطئه و تخریب به کار گیرد، و در عین حال خود را عاقل بشمرد؟! *

* * *

سومین نشانه آنها آن است که هر روز، به رنگی در می آیند و در میان هر جمعیتی با آنها هم صدا می شوند، آن چنان که قرآن می گوید: «هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات کنند می گویند ایمان آوردیم» **«وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا»**.

ما از شما هستیم و پیرو یک مکتبیم، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم و با شما هیچ فرقی نداریم!

«اما هنگامی که با دوستان شیطان صفت خود، به خلوتگاه می روند می گویند ما با شما هستیم»! **«وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ»**.

«و اگر می بینید ما در برابر مؤمنان اظهار ایمان می کنیم ما مسخره شان می کنیم»! **«إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ»**.

ما بر افکار و اعمالشان در دل می خندیم، می خواهیم کلاه بر سرشان بگذاریم، دوست ما و محرم اسرار ما و همه چیز ما شماست!

* * *

سپس قرآن با یک لحن کوبنده و قاطع می گوید: «خدا آنها را مسخره می کند» **«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»**.

«و خدا آنها را در طغیانشان نگه می دارد تا به کلی سرگردان شوند» (و)

يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ^۱.

* * *

آخرین آیه مورد بحث، سرنوشت نهائی آنها را که سرنوشتی است بسیار غم انگیز، شوم و تاریک چنین بیان می کند:

«آنها کسانی هستند که در تجارتخانه این جهان، هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند»
(أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى).

و به همین دلیل، «تجارت آنها سودی نداشته» بلکه سرمایه را نیز از کف داده اند (فَمَا رِبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ).

«و هرگز روی هدایت را ندیده اند» (وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ).

* * *

نکته ها:

۱ - پیدایش نفاق و ریشه های آن

هنگامی که انقلابی در محیطی روی می دهد - مخصوصاً انقلابی همچون انقلاب اسلام که بر پایه های حق و عدالت قرار داشت - مسلماً منافع گروهی غارتگر، ظالم و خودکامه به خطر می افتد، آنها نخست با تمسخر و استهزاء و سپس با استفاده از نیروی مسلح، فشار اقتصادی، تبلیغات مستمر اجتماعی، سعی می کنند انقلاب را در هم بشکنند.

اما هنگامی که نشانه های پیروزی انقلاب بر همه قدرت های محیط آشکار شود گروهی از مخالفان تاکتیک و روش عملی خود را تغییر داده، ظاهراً تسلیم می شوند اما در واقع یک گروه زیر زمینی مخالف را تشکیل می دهند.

۱ - «يَعْمَهُونَ» از ماده «عمه» (بر وزن همه) به معنی تردد و تحیر در کاری است و به معنی کوردلی و تاریکی بصیرت که اثر آن سرگردانی است نیز آمده است (به کتاب های «مفردات راغب»، و تفسیر «المنار» و «قاموس اللغة» مراجعه شود).

اینها که به خاطر داشتن دو چهره مختلف، منافق نامیده می شوند،^۱ خطرناک ترین دشمنان انقلاب اند؛ زیرا موضع آنها کاملاً مشخص نیست، تا مردم انقلابی آنها را بشناسند و از خود طرد کنند، بلکه در لابلای صفوف مردم پاک و راستین، و حتی گاهی در پست های حساس نفوذ می کنند.

انقلاب اسلام، نیز در برابر چنین گروهی قرار گرفت، یعنی تا زمانی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از «مکه» به «مدینه» هجرت نکرده بود، مسلمانان حکومتی تشکیل نداده بودند.

اما پس از ورود پیامبر (صلی الله علیه وآله) به «مدینه»، نخستین پایه حکومت اسلامی گذارده شد، و پس از پیروزی در جنگ «بدر»، این مسأله آشکارتر گشت، یعنی رسماً حکومت و دولتی کوچک اما قابل رشد تشکیل گردید.

اینجا بود که منافع بسیاری از سردمداران «مدینه» مخصوصاً یهود که در آن زمان مورد احترام عرب ها بودند به خطر افتاد، احترام یهود در آن زمان بیشتر به خاطر این بود که اهل کتاب و مردمی نسبتاً با سواد، و از نظر وضع اقتصادی، پیشرفته بودند، و همانها بودند که پیش از ظهور پیامبر (صلی الله علیه وآله) بشارت چنین ظهوری را می دادند.

افراد دیگری هم در «مدینه» بودند که داعیه ریاست و رهبری مردم داشتند، ولی با هجرت رسول خدا حساب ها به هم خورد، سران ظالم و خودکامه و اطرافیان غارتگر آنها دیدند، توده های مردم به سرعت به پیامبر (صلی الله علیه وآله) ایمان می آورند، حتی خویشاوندان خودشان، آنها بعد از مدتی مقاومت دیدند چاره ای نیست جز این که ظاهراً مسلمان شوند؛ زیرا نواختن کوس مخالفت و قرار گرفتن

۱ - «منافق» از ماده «نفق» (بر وزن شفق) به معنی کانال ها و نقب هایی است که زیر زمین می زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند.

در جبهه مقابل، علاوه بر مشکلات جنگ و صدمه های اقتصادی، خطر نابودی آنها را در بر داشت به ویژه این که عرب تمام قدرتش قبیله او بود و قبیله های آنها غالباً از آنان جدا شده بودند.

روی این اصل، راه سومی انتخاب کردند، و آن این که ظاهراً مسلمان شوند و در خفا نقشه در هم شکستن اسلام را طرح ریزی کنند.

کوتاه سخن این که بروز «نفاق» در یک اجتماع معمولاً معلول یکی از دو چیز است: نخست پیروزی و قدرت آئین انقلابی موجود و تسلط آن بر اجتماع. و دیگر ضعف روحیه و فقدان شخصیت و شهادت کافی برای رویارویی با حوادث سخت.

* * *

۲ - لزوم شناخت منافقین در هر جامعه

بدون شک، نفاق و منافق، مخصوص عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نبوده است و در هر جامعه ای این برنامه و گروه وجود دارند، منتها باید بر اساس معیارهای حساب شده ای که قرآن برای آنها به دست می دهد شناسائی شوند، تا نتوانند زیان و یا خطری ایجاد کنند، در آیات گذشته و همچنین سوره «منافقین» و روایات اسلامی نشانه های مختلفی برای آنها ذکر شده است^۱ از جمله:

۱ - هیاهوی بسیار و ادعاهای بزرگ، و خلاصه گفتار زیاد و عمل کم و ناهماهنگ.

۲ - در هر محیطی رنگ آن محیط را گرفتن و با هر جمعیتی مطابق مذاق آنان حرف زدن، با مؤمنان «آمَنَّا» گفتن و با مخالفان «إِنَّا مَعَكُمْ»!

۱ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۹۳، باب صفة النفاق و المنافق (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۶۹، صفحه ۱۷۲،

باب ۱۰۳، النفاق - «غرر الحکم»، صفحه ۴۵۸، الفصل الثانی فی النفاق (انتشارات دفتر تبلیغات).

۳ - حساب خود را از مردم جدا کردن، و تشکیل انجمن های سرّی، و مرموز دادن با نقشه های حساب شده.

۴ - خدعه، نیرنگ و فریب و دروغ و تملق و چاپلوسی، پیمان شکنی و خیانت.

۵ - خود برترینی، و مردم را ناآگاه، سفیه و ابله قلمداد کردن و خود را عاقل و هوشیار دانستن.

خلاصه، دوگانگی شخصیت و تضاد برون و درون که صفت بارز منافقان است پدیده های گوناگونی در عمل و گفتار و رفتار فردی و اجتماعی آنها دارد که به خوبی می توان آن را شناخت.

چه تعبیر زیبایی دارد قرآن در آیاتی که خواندیم می گوید: **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ**: «آنها دل های بیمار دارند» چه بیماری از دوگانگی ظاهر و باطن بدتر؟ و چه بیماری از خود برترینی و یا نداشتن شهادت برای رویارویی با حوادث دردناک تر؟ **ولی** همان گونه که بیماری قلبی را هر چند پنهان است نمی توان به کلی مخفی کرد بلکه نشانه های آن در چهره انسان و تمام اعضای بدن آشکار می شود، بیماری نفاق نیز همین گونه است که با تظاهرات مختلف قابل شناخت می باشد.^۱

* * *

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد چهارم تفسیر «نمونه» ذیل آیات ۱۴۱ تا ۱۴۳ سوره «نساء»، صفحات ۱۷۴ تا ۱۷۸ و نیز به جلد هفتم، ذیل آیات ۴۹ تا ۵۷ سوره «توبه»، صفحات ۴۳۸ تا ۴۵۰ مراجعه فرمائید.

در سوره «توبه» ذیل آیات ۶۲ تا ۸۵ نیز بحث های فراوانی در این زمینه مطالعه خواهید فرمود (جلد هشتم، صفحات ۱۹ تا ۷۲).

۳ - وسعت معنی نفاق

گر چه نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی ایمانی است که ظاهراً در صف مسلمانانند، اما باطناً دل در گرو کفر دارند، ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می شود هر چند در افراد مؤمن باشد که ما از آن به عنوان «رگه های نفاق» نام می بریم.

مثلاً در حدیثی می خوانیم: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ، مَنْ إِذَا اتَّيَمَنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ:

«سه صفت است در هر کس باشد منافق است هر چند روزه بگیرد، نماز بخواند و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت می کند، کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و کسی که وعده می دهد و خلف وعده می کند»^۱.

مسلماناً این گونه افراد، منافق به معنی خاص نیستند، ولی رگه هایی از نفاق در وجود آنها هست، مخصوصاً درباره ریاکاران از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: الرِّيَاءُ شَجَرَةٌ لَا تُثْمِرُ إِلَّا الشُّرْكَ الْخَفِيُّ، وَأَصْلُهَا النِّفَاقُ! «ریا و ظاهر سازی، درخت (شوم و تلخی) است که میوه ای جز شرک خفی ندارد و اصل و ریشه آن نفاق است»^۲. در اینجا توجه شما را به سخنی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره منافقان جلب می کنیم:

«ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم، و از منافقان بر حذر می دارم، زیرا آنها گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و به خطا اندازند، به

۱ - «سفينة البحار»، جلد ۲، صفحه ۶۰۵ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۹۰ - «بحار الانوار»، جلد ۶۹،

صفحه ۱۰۸، حدیث ۸.

۲ - «سفينة البحار»، جلد اول، ماده «رئی» - «بحار الانوار»، جلد ۶۹، صفحه ۲۰۰، حدیث ۳۷.

رنگ های گوناگون در می آیند، به قیافه و زبان های متعدد خودنمایی می کنند از هر وسیله ای برای فریفتن و در هم شکستن شما استفاده می کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می نشینند، بد باطن و خوش ظاهرند، و در نهان برای فریب مردم گام بر می دارند، از بیراهه ها حرکت می کنند، و گفتارشان به ظاهر شفا بخش، اما کردارشان دردی است درمان ناپذیر، به رفاه و آسایش مردم حسد می ورزند و (اگر به کسی) بلائی وارد شود خوشحال می شوند، امیدواران را مأیوس می کنند، در هر راهی کشته ای دارند، در هر دلی راهی و در هر مصیبتی اشک ساختگی می ریزند، مدح و تمجید را به یکدیگر قرض می دهند و انتظار پاداش و جزا می کشند، اگر چیزی بخواهند اصرار می ورزند، و اگر ملامت کنند پرده دری می نمایند»^۱.

* * *

۴ - کارشکنی های منافقان

نه تنها برای اسلام که برای هر آئین انقلابی و پیشرو، منافقان خطرناک ترین گروه اند، آنها در لابلای صفوف مسلمانان نفوذ می کنند و از هر فرصتی برای کارشکنی استفاده می نمایند.

گاهی مؤمنان راستین را که با اخلاص تمام، سرمایه مختصری را در راه خدا انفاق می کردند مورد استهزاء قرار می دادند، چنان که قرآن می گوید: الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ:

«آنها که مؤمنان با اخلاص را به خاطر انفاق های (کوچک اما بی ریا) مسخره

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۴ - «بحار الانوار»، جلد ۶۹، صفحه ۱۷۷، حدیث ۶.

می کنند، خداوند آنها را استهزا می کند و عذاب دردناکی در انتظارشان است»^۱.
و گاهی در انجمن های سرّی خود، تصمیم می گرفتند، کمک های مالی خود را از یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به کلی قطع کنند، تا از اطراف او پراکنده شوند، چنان که در سوره «منافقون» آمده است: هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ

«آنها می گویند کمک های مالی خود را از کسانی که نزد پیامبرند قطع کنید تا از پیرامون او پراکنده شوند، بدانید خزائن آسمان و زمین از آن خدا است، ولی منافقان نمی دانند»^۲.
گاهی تصمیم می گرفتند که پس از بازگشت از جنگ به «مدینه»، دست به دست هم بدهند و با استفاده از یک فرصت مناسب، مؤمنان را از «مدینه» بیرون کنند و می گفتند:
لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ

«اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد»^۳!

و زمانی هم به بهانه های مختلف از قبیل جمع آوری محصول های کشاورزی، از شرکت در برنامه های جهاد، خود داری کرده و در شدیدترین لحظات، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را تنها می گذاشتند، و در عین حال وحشت داشتند که پرده از رازشان برداشته شود و رسوا گردند.

به خاطر همین موضع گیری های بسیار خصمانه، در آیات زیادی از قرآن، آماج شدیدترین حملات قرار گرفتند، و یک سوره در قرآن به نام سوره «منافقون» پیرامون وضع آنها نازل شده است.

۱ - توبه، آیه ۷۹.

۲ - منافقون، آیه ۷.

۳ - منافقون، آیه ۸.

در سوره های «توبه»، «حشر» و بعضی دیگر از سوره های قرآن نیز، مورد نکوهش فراوان قرار گرفته اند، از جمله سیزده آیه از آیات همین سوره «بقره» از صفات آنها و عواقب شومشان سخن می گوید.

* * *

۵ - فریب دادن وجدان

مشکل بزرگی که مسلمانان در ارتباط با منافقان داشتند این است که از یکسو مأمور بودند هر کس اظهار اسلام می کند، با آغوش باز از او استقبال کنند، و از تفتیش عقائد در مورد اشخاص خودداری نمایند.

از سوی دیگر، باید مراقب توطئه های منافقان باشند، منافقانی که با قیافه حق به جانب و به نام یک فرد مسلمان، گفتارشان مورد قبول افراد واقع می شد، در حالی که در باطن، سدّ راه اسلام و از دشمنان قسم خورده بودند.

این گروه با پیش گرفتن این راه، فکر می کردند می توانند خداوند و مؤمنان را برای همیشه فریب دهند، در حالی که بدون توجه خود را فریب می دادند.

تعبیر به «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (با توجه به معنی مخادعه که به معنی نیرنگ و خدعه از دو طرف است) مفهوم دقیقی را ترسیم می کند و آن این که آنها بر اثر کوردلی، اعتقاد داشتند: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) یک خدعه گر است که برای حکومت بر مردم، دین و نبوت را مطرح ساخته، و افراد ساده لوح نیز اطراف او جمع شده اند، لذا باید در مقابل او به خدعه برخاست!، بنابراین از یکسو کار این منافقین، خدعه و نیرنگ بود.

و از سوئی دیگر درباره پیامبر بزرگ خدا نیز چنین اعتقاد غلطی داشتند.

اما جمله بعد (وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ) هر دو پندار آنها را در هم می کوید.

از یکسو اثبات می‌کند: تنها خدعه و نیرنگ از جانب خود آنها است و از سوی دیگر می‌گوید: این خدعه و نیرنگ نیز به خودشان باز می‌گردد و نمی‌فهمند؛ چرا که سرمایه‌های اصلی را که خداوند برای نیل به سعادت در وجودشان آفریده، در مسیر خدعه و فریب و نیرنگ بر باد می‌دهند و دست خالی از هر خیر و نیکی، با کوله باری از گناه، از دنیا می‌روند.

البته، هیچ کس خدا را نمی‌تواند فریب بدهد؛ چرا که او با خبر از آشکار و نهان است، بنابراین تعبیر به «يُخَادِعُونَ اللَّهَ» یا از این نظر است که خدعه و نیرنگ با پیامبر و مؤمنان، همچون خدعه و نیرنگ با خدا است، (در موارد دیگری از قرآن نیز دیده می‌شود که خداوند برای تعظیم پیامبر و مؤمنان خود را در صف آنها قرار می‌دهد). و یا این که بر اثر عدم شناخت صفات خدا، با افکار کوتاه و ناقص خود، به راستی فکر می‌کردند ممکن است چیزی از خدا پنهان بماند و نظیر آن نیز در بعضی دیگر از آیات قرآن دیده می‌شود.

به هر حال، آیه فوق، اشاره روشنی به مسأله فریب وجدان دارد و این که بسیار می‌شود انسان منحرف و آلوده، برای رهائی از سرزنش و مجازات وجدان، در برابر اعمال زشت و انحرافی دست به فریب وجدان خویش می‌زند، و کم‌کم برای خود این باور را به وجود می‌آورد که این عمل من نه تنها زشت و انحرافی نیست بلکه اصلاح است و مبارزه با فساد (إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ) تا با فریب وجدان، آسوده خاطر به اعمال خلاف خود ادامه دهد.

می‌گویند: یکی از سران آمریکا در پاسخ این که چرا دستور داده است دو شهر بزرگ ژاپن (هیروشیما، و ناکازاکی) را بمباران اتمی کنند و حدود ۲۰۰ هزار نفر کودک و پیر و جوان را نابود یا ناقص سازند؟ گفته بود:

ما به خاطر صلح این دستور را داده ایم! که اگر این کار را نمی کردیم جنگ طولانی تر می شد و می بایست بیش از این می کشتیم!!

آری، منافقان عصر ما نیز برای فریب مردم یا فریب وجدان خود از این گفته ها و از آن کارها، بسیار دارند، در حالی که در برابر ادامه جنگ یا بمباران اتمی شهرهای بی دفاع، راه سوم روشنی نیز وجود داشت و آن این که: دست از تجاوزگری بردارند و ملت ها را با سرمایه های کشورشان آزاد بگذارند.

بنابراین، نفاق در حقیقت وسیله ای است برای فریب وجدان، و چه دردناک است که انسان، این واعظ درونی، این پلیس همیشه بیدار و این نماینده الهی را در درون خود، خفه کند، و یا آن چنان پرده بر روی آن بیفکند که صدایش به گوش نرسد.

* * *

۶ - تجارت پریان

در قرآن مجید کراراً فعالیت های انسان در این دنیا به یک نوع تجارت تشبیه شده است، و در حقیقت همه ما در این جهان تاجرانی هستیم که با سرمایه های فراوان خداداد: سرمایه عقل، فطرت، عواطف، نیروهای مختلف جسمانی، مواهب عالم طبیعت، و بالاخره رهبری انبیاء، گام در این تجارتخانه بزرگ می گذاریم، گروهی سود می برند، پیروز می شوند و سعادتمند، گروهی نه تنها سودی نمی برند که اصل سرمایه را نیز از دست داده، و به تمام معنی ورشکست می شوند نمونه کامل گروه اول، مجاهدان راه خدا هستند، چنان که قرآن درباره آنها می گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُمْئِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ:**

«ای افراد با ایمان! آیا شما را راهنمایی به تجارتی بکنم که از عذاب دردناک رهاییتان می بخشد (و به سعادت جاویدان رهنمونتان می شود) * به خدا و

رسول او ایمان بیاورید و در راه او با مال و جان جهاد کنید»^۱.

و نمونه واضح گروه دوم، منافقان اند که قرآن در آیات فوق، پس از ذکر کارهای مخرب آنها که در لباس اصلاح و عقل، انجام می گیرد می گوید: «آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی مبادله کردند و این تجارت نه برای آنها سودی داشت و نه مایه هدایت شد».

این گروه در موقعیتی قرار داشتند که می توانستند بهترین راه را انتخاب کنند، آنها در کنار چشمه زلال وحی قرار داشتند، در محیطی مملو از صفا و صداقت و ایمان.

اما آنها به جای این که: از این موقعیت خاص که در طول قرون و اعصار تنها نصیب گروه اندکی شده است بالاترین بهره را ببرند، هدایت را دادند و گمراهی را خریدند، هدایتی که در درون فطرتشان بود، هدایتی که در محیط وحی موج می زد، همه این امکانات را از دست دادند به گمان این که با این کار می توانند، مسلمین را در هم بکوبند و رؤیاهای شومی را که در مغز خود می پروراندند تحقق بخشند.

این معاوضه و انتخاب غلط دو زیان بزرگ همراه داشت:

نخست این که: سرمایه های مادی و معنوی خویش را از دست دادند بی آن که در مقابل آن سودی ببرند.

و دیگر این که: حتی به نتیجه شوم مورد نظر خود نیز نرسیدند؛ زیرا اسلام با سرعت، پیشرفت کرد و به زودی صفحه جهان را فرا گرفت و این منافقان نیز رسوا شدند.

* * *

- ۱۷ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ
- ۱۸ صُمُّ بُكُمْ عَمًى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ
- ۱۹ أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ
- ۲۰ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

- ۱۷ - آنان (منافقان) همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک، راه خود را پیدا کند)، ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند آن را خاموش می کند؛ و در تاریکی های وحشتناکی که چشم کار نمی کند، آنها را رها می سازد.
- ۱۸ - آنها کران، گنگ ها و کوراند؛ لذا (از راه خطا) باز نمی گردند!
- ۱۹ - یا همچون بارانی از آسمان، که در شب تاریک همراه با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذران) ببارد. آنها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوش های خود می گذارند؛ تا صدای صاعقه را نشنوند، و خداوند به کافران احاطه دارد.
- ۲۰ - (روشنائی خیره کننده) برق، نزدیک است چشمانشان را برباید. هر زمان که (برق جستن می کند، و صفحه بیابان را) برای آنها روشن می سازد، (چند گامی) در پرتو آن راه می روند؛ و چون خاموش می شود، توقف می کنند. و اگر خدا بخواهد، گوش و چشم آنها را از بین می برد؛ چرا که خداوند بر هر چیز تواناست.

تفسیر:

دو مثال جالب برای ترسیم حال منافقان

بعد از بیان صفات و ویژگی های منافقان، قرآن مجید، برای مجسم ساختن وضع آنها دو تشبیه گویا در آیات فوق بیان می کند:

۱ - در مثال اول می گوید: «آنها مانند کسی هستند که آتشی (در شب ظلمانی) افروخته (تا در پرتو نور آن راه را از بیراهه بشناسد و به منزل مقصود برسد)» (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا).

«ولی همین که این شعله آتش اطراف آنها را روشن ساخت، خداوند آن را خاموش می سازد، و در ظلمات رهاشان می کند، به گونه ای که چیزی را نبینند» (فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ).

آنها فکر می کردند، با این آتش مختصر و نور آن می توانند با ظلمت ها به پیکار برخیزند، اما ناگهان بادی سخت بر می خیزد و یا باران درشتی فرو می ریزد، و یا بر اثر پایان گرفتن مواد آتش افروز، آتش به سردی و خاموشی می گراید و بار دیگر در تاریکی وحشت زا سرگردان می شوند.

* * *

آنگاه اضافه می کند: «آنها کر هستند و گنگ و نابینا، و چون هیچ یک از وسائل اصلی درک حقایق را ندارند از راهشان باز نمی گردند» (صُمُّ بُكْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ).

چه مثال دقیق و گویائی: در زندگی انسان بیراهه ها فراوان است، اما خط مستقیم که به سر منزل مقصود به پیش می رود یکی بیش نیست، ولی خطوط انحرافی بی نهایت است، و از آن گذشته، پرده های ظلمت، طوفان های وحشتناک و حوادث گوناگون در طول این راه فراوان خواهد بود، چراغ پرفروغی که از این

حوادث مصون باشد، لازم است که این پرده های ظلمت را بشکافد و در برابر طوفان ها مقاومت کند، و آن چیزی جز چراغ عقل و ایمان و خورشید وحی نیست. **مختصر** شعله ای که انسان، موقتاً می افروزد چه کاری در این راه طولانی و پر از طوفان از آن ساخته است؟!

«**منافقان**» با انتخاب راه نفاق، چنین می پنداشتند که: می توانند در همه حال موقعیت خویش را حفظ کنند و از هر خطر احتمالی مصون بمانند، از منافی که به دو طرف می رسد، استفاده کرده، و هر دسته غالب شوند آنها را از خود بدانند اگر مؤمنان پیروز شوند در صف مؤمنان، و اگر غلبه با کافران باشد با آنها باشند.

آنها خود را افرادی زیرک و باهوش می پنداشته اند و در پرتو روشنایی این شعله ضعیف و ناپایدار، می خواستند راه زندگی خود را ادامه دهند و به نوائی برسند.

اما قرآن پرده از روی کار آنها برداشت، و دروغشان را آشکار کرد، چنان که می خوانیم: **إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ:** «هنگامی که منافقان به سراغ تو می آیند می گویند: ما گواهی می دهیم که تو فرستاده خدائی، خدا هم می داند که تو رسول او هستی، ولی خدا گواهی می دهد که منافقان در اظهاراتشان دروغ می گویند».^۱

حتی قرآن به کفار نیز اعلام می کند: آنها با شما نیستند، هر وعده ای دهند عمل نخواهند کرد:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ

لَئِنْ أَخْرَجْتُمْ لَنُخْرِجَنَّ مَعَكُمْ وَ لَانُطِيعُ فِیْكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَ إِنِ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * لَئِنْ أَخْرَجُوا لَا یُخْرِجُونَا مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لَا یَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَیُؤَنَّ الْأَذْبَارُ ثُمَّ لَا یَنْصُرُونَ:

«منافقان به برادران کافر خود از اهل کتاب وعده می دهند که اگر شما را از «مدینه» بیرون کنند، ما نیز با شما خارج خواهیم شد و به حرف هیچ کس درباره شما گوش نخواهیم داد، و اگر با شما بجنگند شما را یاری می کنیم، و لکن خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند * اگر آنها را بیرون کنند همراه آنها خارج نخواهند شد، و اگر با آنها جنگ نمایند یاریشان نخواهند کرد، و اگر به آنها کمک کنند (در گیر و دار جنگ) پا به فرار خواهند گذاشت» (و استقامت به خرج نخواهند داد).^۱

قابل توجه این که: قرآن در اینجا از جمله «اسْتَوْقَدَ نَارًا» استفاده کرده است، یعنی آنها برای رسیدن به «نور» «نار» استفاده می کنند، آتشی که هم دود، هم خاکستر و هم سوزش دارد، در حالی که مؤمنان از نور خالص و چراغ روشن و پر فروغ ایمان بهره می گیرند.

منافقان گر چه تظاهر به نور ایمان دارند اما باطنشان، نار است، و اگر هم نوری باشد ضعیف است و کوتاه مدت.

این نور مختصر، یا اشاره به فروغ وجدان و فطرت توحیدی است و یا اشاره به ایمان نخستین آنها است که بعداً بر اثر تقلیدهای کورکورانه، تعصب های غلط و لجاجت ها و عداوت ها، پرده های ظلمانی و تاریک بر آن می افتد، نه تنها یک ظلمت بلکه به تعبیر قرآن «ظلمات».

و همین ها است که چشم بینا، گوش شنوا و زبان گویا را سرانجام از آنها

خواهد گرفت؛ چرا که سابقاً هم گفتیم ادامه راه غلط، تدریجاً نیروی تشخیص و درک انسان را ضعیف می کند، تا آنجا که گاهی حقایق را وارونه می بیند، نیک در نظرش بد، و فرشته دیو، خودنمایی می کند.

به هر حال این تشبیه، در حقیقت، یک واقعیت را در زمینه نفاق روشن می سازد، و آن این که: نفاق و دورویی برای مدت طولانی نمی تواند مؤثر واقع شود ممکن است منافقان برای مدت کوتاهی از مزایای اسلام و مصونیت های مؤمنان برخوردار شوند و از رفاقت پنهانی با کفار نیز بهره گیرند.

ولی این امر، همچون شعله ضعیف و کم دوامی که در یک بیابان تاریک و ظلمانی در معرض وزش طوفان ها است دیری نمی پاید، و سرانجام چهره واقعی آنها آشکار می گردد، و به جای کسب موفقیت و محبوبیت، منفور و مطرود خواهند شد و همانند کسی که در بیابان راه را گم کرده و چراغ را از دست داده سرگردان می ماند.

این نکته نیز قابل توجه است که در تفسیر آیه: **هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا**: «آن خدائی است که خورشید را روشنائی و ماه را نوربخش قرار داد»؛^۱

از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: **أَضَاءَتِ الْأَرْضُ بُنُورَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) كَمَا تَضِيءُ الشَّمْسُ فَضْرَبَ اللَّهُ مَثَلَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) الشَّمْسُ وَ مَثَلَ الْوَصِيِّ الْقَمَرُ**:

«خداوند صفحه روی زمین را به محمد (صلى الله عليه وآله) روشن ساخت همان گونه که با نور آفتاب، لذا محمد (صلى الله عليه وآله) را به خورشید تشبیه کرد، و وصی او (علی علیه السلام) را) به ماه».^۲

۱ - یونس، آیه ۵.

۲ - «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۳۶ - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۳۷۹ - «بحار الانوار»، جلد ۲۳،

صفحه ۳۲۱، حدیث ۳۸.

یعنی نور ایمان و وحی، عالمگیر است، در حالی که نفاق اگر پرتوی هم داشته باشد تنها دایره کوچکی از اطراف خود را آن هم برای مدت کوتاهی روشن می کند (ما حَوْلَهُ).

* * *

در مثال دوم قرآن صحنه زندگی آنها را به شکل دیگری ترسیم می نماید:

شبیه است تاریک و ظلمانی پرخوف و خطر، باران به شدت می بارد، از کرانه های افق، برق پرنوری می جهد، صدای غرش وحشت زا و مهیب رعد، نزدیک است پرده های گوش را پاره کند، انسانی بی پناه در دل این دشت وسیع و ظلمانی و پر از خطر، حیران و سرگردان مانده است، باران پر پشت، بدن او را مرطوب ساخته، نه پناهگاه مورد اطمینانی وجود دارد که به آن پناه برد و نه ظلمت اجازه می دهد گامی به سوی مقصد بردارد.

قرآن در یک عبارت کوتاه، حال چنین مسافر سرگردانی را بازگو می کند می فرماید: «یا همانند بارانی که در شب تاریک، توأم با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) ببارد»
(أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ).

سپس اضافه می کند: «آنها از ترس مرگ انگشت ها را در گوش خود می گذارند تا صدای وحشت انگیز صاعقه ها را نشنوند» (يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ).

و در پایان آیه می فرماید: «و خداوند به کافران احاطه دارد» (و آنها هر کجا بروند در قبضه قدرت او هستند) (وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ).

* * *

برق ها پی در پی بر صفحه آسمان تاریک جستن می کند: «نور برق آن چنان خیره کننده است که نزدیک است چشم های آنها را برباید» (يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ

أَبْصَارُهُمْ.

«هر زمان که برقی می زند و صفحه بیابان تاریک، روشن می شود، چند گامی در پرتو آن راه می روند، ولی بلافاصله ظلمت بر آنها مسلط می شود و آنها در جای خود متوقف می گردند» (كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا).

آنها هر لحظه، خطر را در برابر خود احساس می کنند؛ چرا که در دل این بیابان نه کوهی به چشم می خورد، و نه درختی تا از خطر رعد، برق و صاعقه جلوگیری کند، هر آن ممکن است هدف صاعقه ای قرار گیرند و در یک لحظه خاکستر شوند!

می دانیم: صاعقه ها به هر بر آمدگی از زمین حمله می کنند، اما در دل بیابان جز آنها بر آمدگی پیدا نمی شود که صاعقه متوجه آن گردد، بنابراین خطر، جدی و حتمی است (با توجه به این که خطر صاعقه در بیابان های مسطحی همچون بیابان های حجاز به درجات از مناطق کوهستانی بیشتر است، اهمیت این مثال برای مردم آن محیط روشن تر می شود).

خلاصه نمی داند چه کند؟ مضطرب و پریشان، حیران و سرگردان بر جای خود ایستاده، نه راهی در میان شن های بیابان پیدا است و نه راهنمایی که در پرتو هدایت او گام بردارد.

حتی این خطر وجود دارد که غرش رعد، گوش آنها را پاره و نور خیره کننده برق چشمشان را نابینا کند، آری «اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از میان می برد؛ چرا که خدا به هر چیزی توانا است» (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

آری منافقان درست به چنین مسافری می مانند، آنها در میان مؤمنانی که همچون سیل خروشان و بارانی پرپشت به هر سو پیش می روند قرار گرفته اند

افسوس که به پناهگاه مطمئن ایمان، پناه نبرده اند تا از شر صاعقه های مرگبار مجازات الهی نجات یابند.

جهاد مسلحانه مسلمین در برابر دشمنان همانند خروش رعد و صاعقه بر سر آنها فرود می آمد، گاه گاه فرصت هائی، برای پیدا کردن راه حق نصییشان می شد و اندیشه هایشان بیدار می گشت، ولی افسوس که این بیداری همچون برق آسمان دیری نمی پائید، تا می خواستند چند گامی بردارند خاموش می شد و تاریکی غفلت و سپس توقف و سرگردانی جای آن را می گرفت.

پیشرفت سریع اسلام، همچون برق آسمانی چشم آنها را خیره کرده بود، و آیات قرآن که پرده از رازهای نهانشان بر می داشت همچون صاعقه ها آنها را هدف قرار می داد، هر دم احتمال می دادند آیه ای نازل گردد و پرده از رازهای دیگری بر دارد و رسواتر شوند.

چنان که قرآن در آیه ۶۴ سوره «توبه» می گوید: **يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ:**

«منافقان از این می ترسند سوره ای بر ضد آنها نازل شود و آنچه در درون مخفی می دارند، فاش گردد بگو هر چه می خواهید استهزاء کنید خدا آنچه را از آن می ترسید ظاهر می سازد».

منافقان از این نیز وحشت داشتند که با علنی شدن اسرارشان فرمان جنگ از طرف خدا با این دشمنان خائن داخلی صادر شود و مسلمانان که در آن روز قوی و نیرومند بودند بر آنها، حمله کنند، آن چنان که قرآن می گوید: **لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا * مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا قَتْلًا:**

«اگر منافقان و آنهایی که قلبشان بیمار است و کسانی که با اشاعه اکاذیب،

ترس، وحشت و سستی می آفرینند، دست از کردار خود بر ندارند ما تو را بر آنها می شورانیم تا نتوانند در جوار شما جز اندکی زندگی کنند * و به صورت افراد نفرین شده هر جا یافت شوند، آنها را بگیرند و بکشند»^۱.

از این آیات، به خوبی استفاده می شود که منافقان در وحشت و سرگردانی سختی در «مدینه» قرار داشتند، آیات، با لحن شدید و قاطعی پی در پی همانند رعد و برق آسمانی بر ضد آنها نازل می شد، و هر آن احتمال این می رفت: دستور مجازات و یا حداقل اخراج آنها از «مدینه» صادر گردد.

اگر چه شأن نزول این آیات، منافقان عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) است اما با توجه به این که خط نفاق در هر عصر و زمانی، در برابر خط انقلاب های راستین وجود داشته و دارد به منافقان همه اعصار و قرون، گسترش می یابد، و ما با چشم خود تمام این نشانه ها را یک به یک و مو به مو در مورد منافقان عصر خویش، می یابیم، سرگردانی آنها، وحشت و اضطرابشان و خلاصه بی پناهی و بدبختی و سیه روزی و رسوائی آنها را درست همانند همان مسافری که قرآن به روشن ترین وجهی حال او را ترسیم کرده است مشاهده می کنیم.^۲

در این که میان مثال دوم و اول در آیات فوق چه تفاوتی است؟، دو تفسیر وجود دارد. نخست این که: آیه اول، (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الْغَدِيِّ...) اشاره به منافقانی است که در آغاز، وارد صف مؤمنان راستین شده بودند، و حقیقتاً ایمان آوردند، اما این

۱ - احزاب، آیات ۶۰ و ۶۱.

۲ - اشاره به دورانی است که «جمهوری اسلامی ایران» از خطر منافقان، چون «سازمان مجاهدین» (منافقین) و «بنی صدر» و اذنان آنها سر بلند نجات یافت و آنها هم به ناچار با خواری و رسوائی از کشور فرار کرده یا تسلیم دادگاه عدالت شدند، «بنی صدر» که رئیس جمهور بود از ترس به ناچار آرایشی زنانه کرد و به شکل یک زن به «فرانسه» گریخت، و به صورت زنی بی حجاب، بزک کرده با آرایش وارد «فرانسه» شد.

ایمان مستقر و پا بر جا نبود و به نفاق گرائیدند.

و اما مثال دوم (أَوْ كَصِيبٍ مِنَ السَّمَاءِ...) حال منافقانی را بازگو می کند که از آغاز در همان صف نفاق بودند و حتی برای یک لحظه هم ایمان نیاوردند.

دیگر این که: مثال اول، بازگو کننده حال افراد است، و مثال دوم مجسم کننده وضع محیط ها، لذا در اول، می فرماید: مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي...: «مثل آنها مانند کسی است که...»

و در مثال دوم می گوید: أَوْ كَصِيبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ: «مانند باران پرپشتی که از آسمان فرو می ریزد، و در آن، ظلمت و رعد و برق است» اشاره به محیط وحشت زا و پرخوف و خطری است که منافقان در آن زندگی داشتند.

* * *

۲۱ یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

۲۲ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ترجمه:

۲۱ - ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید؛ آن کس که شما، و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید؛ تا پرهیزگار شوید.

۲۲ - آن کس که زمین را بستر شما، و آسمان (جوّ زمین) را همچون سقفی بالای سر شما قرار داد؛ و از آسمان آبی فرو فرستاد؛ و به وسیله آن، میوه ها را پرورش داد؛ تا روزی شما باشد، بنابراین، برای خدا همتیانی قرار ندهید، در حالی که می دانید (هیچ یک از آنها، نه شما را آفریده، و نه روزی می دهند).

تفسیر:

این چنین خدائی را بپرستید

در آیات گذشته، خداوند حال سه دسته (پرهیزکاران، کافران و منافقان) را شرح داد و بیان داشت که پرهیزکاران مشمول هدایت الهی هستند، و قرآن راهنمای آنان است در حالی که بر دل های کافران مهر جهل و نادانی زده، و به خاطر اعمالشان بر چشم آنها پرده غفلت افکنده و حس تشخیص را از آنان

سلب نموده است.

و منافقان، بیماردلانی هستند که بر اثر سوء اعمالشان بر بیماریشان می افزاید.

اما در آیات مورد بحث، بعد از این مقایسه روشن، خط سعادت و نجات را که پیوستن به گروه اول است، مشخص ساخته می گوید: «ای مردم! پروردگارتان را پرستش کنید که هم شما و هم پیشینیان را آفرید تا پرهیزکار شوید» (یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

در تفسیر آیه نکات ذیل جلب توجه می کند:

۱ - خطاب: یا أَيُّهَا النَّاسُ «ای مردم» که در قرآن حدود بیست بار تکرار شده، و یک خطاب جامع و عمومی است نشان می دهد: قرآن مخصوص نژاد، قبیله، طایفه و قشر خاصی نیست، بلکه همگان را در این دعوت عام شرکت می دهد، همه را دعوت به پرستش خدای یگانه، و مبارزه با هر گونه شرک و انحراف از خط توحید می کند.

۲ - برای برانگیختن حس شکرگزاری مردم، و جذب آنها به عبادت پروردگار از مهم ترین نعمت شروع می کند که نعمت خلقت و آفرینش همه انسان ها است، نعمتی که هم نشانه قدرت خدا است، هم علم و حکمت او و هم رحمت عام و خاصش؛ چرا که در خلقت انسان، این گل سر سبد عالم هستی، نشانه های علم و قدرت بی پایان خدا و نعمت های گسترده اش کاملاً به چشم می خورد.

آنها که در برابر خدا خاضع نیستند و او را پرستش نمی کنند، غالباً به خاطر این است که: در آفرینش خویش و پیشینیان نمی اندیشند، و به این نکته توجه ندارند که: این آفرینش بزرگ را نمی توان به عوامل کور و کر طبیعی نسبت داد، و

این نعمت های حساب شده و بی نظیر را که در جسم و جان انسان، نمایان است، نمی توان از غیر مبدأ علم و قدرت بی پایانی دانست. بنابراین یادآوری این نعمت ها، هم دلیلی است بر خداشناسی، و هم محرکی است برای شکرگزاری و پرستش.

۳ - نتیجه این پرستش، تقوا و پرهیزگاری است (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

بنابراین عبادت ها و نیایش های ما چیزی بر جاه و جلال خدا نمی افزاید، همان گونه که ترک آنها چیزی از عظمت مقام او نمی کاهد، این عبادت ها کلاس های تربیت برای آموزش تقوا است، تقوا همان احساس مسئولیت و خودجوشی درونی که معیار ارزش انسان و میزان سنجش شخصیت او است.

۴ - تکیه بر: الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ «کسانی که پیش از شما بودند» شاید اشاره به این باشد که: اگر شما در پرستش بت ها استدلال به سنت نیاکانتان می کنید خدا هم آفریننده شما است، هم آفریننده نیاکان شما است، هم مالک و پرورش دهنده شما است و هم مالک و پرورش دهنده آنها، بنابراین، پرستش بت ها چه از ناحیه شما باشد، و چه از ناحیه آنها چیزی جز انحراف نیست.

* * *

نعمت زمین و آسمان

در آیه بعد به قسمت دیگری از نعمت های بزرگ خدا که می تواند انگیزه شکرگزاری باشد، اشاره کرده، نخست از آفرینش زمین سخن می گوید: «همان خدائی که زمین را بستر استراحت شما قرار داد» (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا).

این مرکب راهواری که شما را بر پشت خود سوار کرده و با سرعت سرسام آوری در این فضا به حرکات مختلف خود ادامه می دهد، بی آن که کمترین

لرزشی بر وجود شما وارد کند، یکی از نعمت های بزرگ او است. نیروی جاذبه اش که به شما اجازه حرکت، استراحت و ساختن خانه و لانه و تهیه باغ ها، زراعت ها و انواع وسائل زندگی می دهد، نعمت دیگری است. هیچ فکر کرده اید اگر جاذبه زمین نبود در یک چشم بر هم زدن همه ما و همه خانه های وسائل زندگی مان بر اثر حرکت دورانی زمین به فضا پرتاب و در فضا سرگردان می شد؟!

تعبیر به: فراش: «بستر استراحت» چه تعبیر زیبایی است، فراش، نه تنها مفهوم آرامش، آسودگی خاطر و استراحت را در بر دارد که گرم و نرم بودن و در حد اعتدال قرار داشتن نیز در مفهوم آن افتاده است.

جالب این که: چهارمین پیشوای شیعیان جهان امام سجاد علی بن الحسین (علیهما السلام) در بیان شیوایش این حقیقت را در تفسیر همین آیه تشریح فرموده است:

جَعَلَهَا مُلَائِمَةً بِطَبَائِعِكُمْ، مُوَافِقَةً لِأَجْسَادِكُمْ، وَ لَمْ يَجْعَلْهَا شَدِيدَةً الْحَمَاءِ وَ الْحَرَارَةِ فَتُخْرِقَكُمْ وَ لَا شَدِيدَةً الْبُرُودَةِ فَتُجَمَّدَكُمْ، وَ لَا شَدِيدَ طَيْبِ الرِّيحِ فَتُصَدَّعَ هَامَاتِكُمْ، وَ لَا شَدِيدَ النَّنَنِ فَتُعْطِبَكُمْ، وَ لَا شَدِيدَةَ اللَّيْنِ كَالْمَاءِ فَتُغْرِقَكُمْ وَ لَا شَدِيدَةَ الصَّلَابَةِ فَتَمْتَنِعَ عَلَيْكُمْ فِي دُورِكُمْ وَ أُبْنِيَّتِكُمْ وَ قُبُورِ مَوْتَاكُمْ ... فَلِذَلِكَ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا:

«خداوند زمین را مناسب طبع شما قرار داد، و موافق جسم شما، آن را گرم و سوزان نساخت تا از حرارتش بسوزید، و زیاد سرد نیافرید تا منجمد شوید، آن را آن قدر معطر قرار نداد تا بوی تند آن به مغز شما آسیب رساند و آن را بدبو نیافرید تا مایه هلاکت شما گردد، آن را همچون آب قرار نداد که در آن غرق شوید و نیز چنان سفت و محکم نیافرید، تا بتوانید در آن خانه و مسکن بسازید و

مردگان را (که وجودشان در سطح زمین مایه هزار گونه ناراحتی است) در آن دفن کنید، ... آری خداوند این گونه زمین را بستر استراحت شما قرار داد.^۱

پس از آن، به نعمت آسمان می پردازد و می گوید: «آسمان را همچون سقفی بر بالای سر شما قرار داد» (وَالسَّمَاءَ بَنَاءً).

کلمه «بَنَاءً» با توجه به «لَكُمْ» بیانگر آن است که آسمان به نفع انسان بالای سر او بنا شده است، طبعاً همچون سقف، این معنی به صورت صریح تری در جای دیگر قرآن آمده است: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا: «ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم».^۲

شاید این تعبیر، برای بعضی از کسانی که به وضع ساختمان آسمان و زمین از نظر هیئت امروز آشنا هستند عجیب بیاید که این سقف چگونه است و کجاست؟ آیا این تعبیر، فرضیه هیئت «بطلمیوس» را دایره به قرار گرفتن افلاک به روی هم همچون طبقات پوست پیاز در خاطره ها تداعی نمی کند؟ ولی با توجه به توضیح زیر مطلب کاملاً روشن می شود:

کلمه «سَّمَاء» در قرآن به معانی مختلفی آمده است، که قدر مشترک همه آنها چیزی است که در جهت فوق قرار گرفته است، یکی از آنها که در این آیه به آن اشاره شده است، همان جوّ زمین است، یعنی قشر هوای متراکمی که دور تا دور کره زمین را پوشانده، و طبق نظریه دانشمندان ضخامت آن، چند صد کیلومتر است.

اگر به نقش اساسی و حیاتی، این قشر ضخیم هوا، که زمین را از هر سو احاطه کرده است بیندیشیم خواهیم دانست تا چه حدّ این سقف، محکم و برای

۱ - «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۴۱ - «بحار الانوار»، جلد ۵۷، صفحه ۸۲، حدیث ۹، و جلد ۳۵،

صفحه ۳۵، حدیث ۱۰.

۲ - انبیاء، آیه ۳۲.

حفاظت انسان ها مؤثر است.

این قشر مخصوص هوا که همچون سقفی بلورین، اطراف ما را احاطه کرده در عین این که مانع از تابش نور آفتاب - این اشعه حیات بخش و زندگی آفرین - نیست به قدری محکم و مقاوم است که از یک سد پولادین که چندین متر ضخامت داشته باشد نیز محکم تر است!

اگر این سقف نبود، زمین دائماً در معرض رگبار سنگ های پراکنده آسمانی بود و عملاً آرامش از مردم جهان سلب می شد، ولی این قشر فشرده چند صد کیلومتری^۱ تقریباً تمام سنگ های آسمانی را قبل از سقوط به سطح زمین می سوزاند و نابود می کند و تنها تعداد بسیار کمی می توانند از آن عبور کرده و به عنوان یک زنگ خطر برای زمینیان به گوشه ای پرتاب شوند، و این تعداد کم هرگز نتوانسته است آرامش را بر هم زند.^۲

از جمله شواهدی که نشان می دهد یکی از معانی آسمان همین «جو زمین» است، حدیثی است که از پیشوای بزرگ ما امام صادق (علیه السلام) درباره رنگ آسمان نقل شده است آنجا که به «مفضل» می فرماید:

«ای مفضل در رنگ آسمان بیندیش که خدا آن را این چنین آبی آفریده که موافق ترین رنگ ها برای چشم انسان است و حتی نظر کردن به آن دیده را تقویت می کند».^۳
این را همه می دانیم که: رنگ آبی آسمان چیزی جز رنگ هوای متراکم شده

۱ - در بسیاری از کتب، ضخامت قشر هوای محیط به زمین را یکصد کیلومتر نوشته اند، ولی ظاهراً منظورشان جایی است که مولکول های هوانسبتاً به هم نزدیک است، اما دانش امروز ثابت کرده حتی در فاصله چند صد کیلومتری مولکول های هوا به صورت پراکنده و فوق العاده رقیق وجود دارد.

۲ - در جلد ۲۶ تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۲ سوره «نبأ»، صفحات ۲۳ و ۲۴، اشاره ای به این مطلب شده است.

۳ - «توحید مفضل»، صفحه ۱۲۷ (انتشارات مکتبه الداوری) - «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۱۱۱.

اطراف زمین نیست، بنابراین منظور از آسمان در این حدیث همان جو زمین است. در آیه ۷۹ سوره «نحل» می‌خوانیم: «لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ: «آیا آنها به پرندگانی که در دل آسمان تسخیر شده اند نگاه نکردند؟» درباره معانی دیگر آسمان ذیل آیه ۲۹ همین سوره بحث مشروح تری مطالعه خواهید فرمود.

بعد از آن به نعمت باران پرداخته می‌گوید: «و از آسمان آبی نازل کرد» (وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

اما چه آبی؟ حیات بخش، زندگی آفرین، و مایه همه آبادی‌ها و شالوده همه نعمت‌های مادی.

جمله «وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»، بار دیگر این حقیقت را تأکید می‌کند که منظور از «سَمَاء» در اینجا همان جو زمین است، زیرا می‌دانیم باران از ابرها، و ابرها از تراکم بخارهایی که در جو زمین پراکنده اند، به وجود می‌آیند.

امام سجاد علی بن الحسین (علیهما السلام) در تفسیر این آیه راجع به نزول باران از آسمان بیان جالبی فرموده که ذیلاً می‌خوانید:

«خداوند باران را از آسمان نازل می‌کند تا به تمام قله‌های کوه‌ها، تپه‌ها و گودال‌ها و خلاصه تمام نقاط مرتفع و هموار برسد (و همگی بدون استثناء سیراب گردند) و آن را دانه، دانه، نرم و پی در پی - گاهی به صورت دانه‌های درشت و گاهی قطره‌های کوچک تر - قرار داد، تا کاملاً در زمین فرو رود، و سیراب گردد، و آن را به صورت سیلابی نفرستاد تا زمین‌ها، درختان، مزارع و میوه‌های شما را بشوید و ویران کند»^۱.

۱ - عبارت حدیث طبق آنچه در تفسیر «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۴۱ آمده، چنین است: ۲

«يُنْزِلُهُ مِنْ أَعْلَى لِيُبْلَغَ قُلُلَ جِبَالِكُمْ وَ تَلَالِكُمْ وَ هَضَابِكُمْ وَ أَوْهَادِكُمْ ثُمَّ فَرَّقَهُ رِذَاذًا وَ وَابِلًا وَ هَطَلًا لِيَتَشَفَّى أَرْضُكُمْ، وَ لَمْ يَجْعَلْ ذَلِكَ الْمَطَرُ نَازِلًا عَلَيْكُمْ قَطْعَةً وَاحِدَةً فَيَفْسِدُ أَرْضِيكُمْ وَ أَشْجَارُكُمْ وَ زُرُوعُكُمْ وَ ثِمَارُكُمْ» («بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۳۵، حدیث ۱۰، و جلد ۵۷، صفحه ۸۲، حدیث ۹).

قرآن، سپس به انواع میوه هائی که از برکت باران و روزی هائی که نصیب انسان ها می شود اشاره کرده چنین می گوید: «خداوند به وسیله باران، میوه هائی را به عنوان روزی شما از زمین خارج ساخت» (فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ).

این برنامه الهی که از یکسو، رحمت وسیع و گسترده خدا را بر همه بندگان مشخص می کند، و از سوی دیگر، بیانگر قدرت او است که چگونه از آب بی رنگ صدهزاران رنگ از میوه ها و دانه های غذائی با خواص متفاوت برای انسان ها، و همچنین جانداران دیگر، آفریده، یکی از زنده ترین دلائل وجود او است لذا بلافاصله اضافه می کند: «اکنون که چنین است برای خدا شریک هائی قرار ندهید در حالی که می دانید» (فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

آری همه شما می دانید این بت ها و شرکای ساختگی، نه شما را آفریده اند نه روزی می دهند، و نه کمترین مواهب شما از ناحیه آنها است، پس چگونه آنها را شبیه خدا می دانید.

«أنداد» جمع «ند» (بر وزن ضد) به معنی شریک و شبیه است، بدیهی است این شباهت و شرکت، در پندار بت پرستان وجود داشته، نه این که یک امر واقعی باشد.

یا به تعبیر دقیق تر چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: «ند» و «ندید» به معنی چیزی است که از نظر گوهر و ذات شریک و شبیه چیز دیگری باشد، بنابراین به نوع خاصی از مماثلت و همانندی گفته می شود، یعنی همانندی در گوهر ذات.

* * *

نکته:

بت پرستی در شکل های مختلف

در اینجا توجه به این حقیقت لازم است که قرار دادن شریک برای خدا تنها، منحصر به ساختن بت های سنگی و چوبی و یا از آن فراتر، انسانی همچون مسیح (علیه السلام) را یکی از خدایان سه گانه دانستن، نیست، بلکه معنی وسیعی دارد، صورت های مخفی تر و پنهان تر را نیز شامل می شود، به طور کلی هر چه را در ردیف خدا در زندگی مؤثر دانستن یک نوع شرک است.

«ابن عباس» در اینجا تعبیر جالبی دارد می گوید: الْأَنْدَادُ هُوَ الشِّرْكَ الْأَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى صَفَاءِ سَوْدَاءٍ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ، وَ هُوَ أَنْ يَقُولَ وَاللَّهِ وَ حَيَاتِكَ يَا فُلَانُ وَ حَيَاتِي! وَ يَقُولُ لَوْلَا كَلْبَةُ هَذَا لَا تَأَنَّا اللَّصُوصَ الْبَارِحَةَ!... وَ قَوْلُ الرَّجُلِ لِصَاحِبِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ شِئْتُ... هَذَا كُلُّهُ بِهٍ شِرْكٌ.

«انداد، همان شرک است که گاهی پنهان تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک، از جمله این که انسان بگوید: به خدا سوگند، به جان تو سوگند، به جان خودم سوگند (یعنی خدا و جان خود و جان دوستش را در یک ردیف قرار بدهد) و بگوید این سگ اگر دیشب نبود دزدان آمده بودند! (پس نجات دهنده ما از دزدان این سگ است) یا به دوستش بگوید: هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی، همه اینها بویی از شرک می دهد».^۱

و در حدیثی می خوانیم: مردی در برابر پیامبر (صلی الله علیه وآله) همین جمله را گفت: مَا شَاءَ اللَّهُ وَ شِئْتُ: «هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی».

۱ - «فی ظلال»، «سید قطب»، جلد اول، صفحه ۵۳ - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۶۱، ذیل آیه مورد بحث (دار المعرفة) - «فتح القدیر»، جلد ۱، صفحه ۵۲، ذیل آیه مورد بحث (عالم الکتب) - قسمتی از این کلام متن سخن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است («وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۲۵۴، حدیث ۲۱۵۰۱ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۶۹، صفحه ۹۳، حدیث ۳.

پیامبر فرمود: **أَجَعَلْتَنِي لِلَّهِ نِدَاءً**: «مرا شریک خدا و هم ردیف او قرار دادی؟!»^۱
 در تعبیرات عامیانه روزمره، نیز بسیار می گویند: «اول خدا، دوم تو!» باید قبول کرد که
 این گونه تعبیرات نیز مناسب یک انسان موحد کامل نیست.
 در روایتی در تفسیر آیه ۱۰۶ سوره «یوسف»: **«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»**،

از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «(این اشاره به شرک خفی است) مانند این
 که انسان به دیگری بگوید: اگر تو نبودی من نابود شده بودم یا زندگانیم بر باد
 می رفت».^۲

توضیح بیشتر را در این زمینه در جلد دهم، ذیل آیه ۱۰۶ سوره «یوسف» به بعد
 می خوانید.

* * *

۱ - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۶۰، ذیل آیه مورد بحث (دار المعرفة).

۲ - «سفينة البحار»، جلد اول، صفحه ۶۹۷ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۲۱۵، حدیث ۲۰۳۱۰ (چاپ آل البیت) -
 «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۱۴۸، حدیث ۱۲.

۲۳ وَ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَ
ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ
۲۴ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْزَنُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ
الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ

ترجمه:

۲۳ - و اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم تردید دارید، یک سوره همانند آن بیاورید؛ و گواهان خود را
غیر خدا برای این کار فرا خوانید اگر راست می گوئید!
۲۴ - پس اگر چنین نکنید - که هرگز نخواهید کرد - از آتشی بترسید که هیزم آن، بدن های مردم (گنهکار) و
سنگ ها (بت ها) است؛ و برای کافران، آماده شده است!

تفسیر:

«قرآن» معجزه جاویدان

از آنجا که نفاق و کفر که موضوع بحث های آیات پیشین بود، گاهی از عدم درک
محتوای نبوت و اعجاز پیامبر (صلی الله علیه وآله)، سرچشمه می گیرد، در آیات مورد بحث
به این مسأله پرداخته و مخصوصاً انگشت روی معجزه جاویدان «قرآن» می گذارد تا هر
گونه شک و تردید را نسبت به رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از میان ببرد،
می گوید:

«اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم، شک و تردید دارید لااقل سوره ای همانند
آن بیاورید» (وَ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا

بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ^۱.

و به این ترتیب، قرآن همه منکران را دعوت به مبارزه با قرآن و آوردن یک سوره مانند آن می کند تا عجز آنها دلیلی باشد روشن، بر اصالت این وحی آسمانی در رسالت الهی آورنده آن.

آنگاه، برای تأکید بیشتر می گوید: تنها خودتان به این کار قیام نکنید بلکه «تمام گواهان خود جز خدا را دعوت کنید (تا شما را در این کار یاری کنند) اگر در ادعای خود صادقید که این قرآن از طرف خدا نیست» (وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

کلمه «شُهَدَاء» در اینجا اشاره به گواهانی است که آنها را در نفی رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کمک می کردند.

و جمله «مِنْ دُونِ اللَّهِ» اشاره به این است که حتی اگر همه انسان ها جز «اللَّهُ» دست به دست هم بدهند، که یک سوره همانند سوره های قرآن بیاورند، قادر نخواهند بود. جمله: إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: «اگر راست می گوئید» در حقیقت برای تحریک آنها به قبول این مبارزه است، و مفهومی این است: اگر شما از این کار عاجز هستید دلیل دروغگوئی شماست، پس برای اثبات راستگوئی خود برخیزید و دست به کار شوید.

* * *

۱ - بعضی از مفسران معتقدند: ضمیر «مِثْلِهِ» به پیامبر باز می گردد که در جمله قبل با تعبیر «عَبْدُنَا» ذکر شده است؛ یعنی اگر در اصالت این وحی آسمانی تردید دارید، کسی همانند محمد (صلی الله علیه و آله) را که هرگز درس نخوانده و خط و کتابت نیاموخته پیدا کنید که بتواند همانند آن را بیاورد.

ولی این احتمال بعید به نظر می رسد؛ زیرا در جای دیگر قرآن می خوانیم: فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ (طور - ۳۴). و در جای دیگر: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» (یونس - ۳۸) که نشان می دهد «مِثْلِهِ»، صفت قرآن است نه توصیف پیامبر.

«تَحْدِی» و دعوت به مبارزه، باید هر چه ممکن است قاطع باشد، و دشمن را تا آنجا که امکان دارد تحریک کند و به اصطلاح بر سر غیرت آورد، تا تمام قدرت خود را به کار گیرد، و پس از عجز و ناتوانی، به طور مسلّم بداند: پدیده ای که با آن روبرو است یک پدیده بشری نیست، یک امر الهی است.

لذا در آیه بعد، با تعبیرهای مختلف به این مهم پرداخته می گوید: «اگر شما این کار را انجام ندادید - و هرگز انجام نخواهید داد - از آتشی بترسید که هیزم آن بدن های مردم بی ایمان، و همچنین سنگ ها است!» (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ).

آتشی که هم اکنون برای کافران آماده شده است» و جنبه نسیه ندارد! (أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ).

«وَقُود» به معنی «آتشگیره» است یعنی ماده قابل اشتعال، مانند هیزم (نه به معنی «آتش زنه» همچون کبریت یا جرقه ای که با سنگ های مخصوص ایجاد می کنند).
 عده ای از مفسران گفته اند: منظور از «حِجَارَه» بت هائی است که آنها را از سنگ ساخته بودند و آیه ۹۸ سوره «انبیاء» را شاهد آن دانسته اند: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ: «شما و آنچه غیر از خدا می پرستید آتشگیره دوزخ است».

بعضی دیگر می گویند: «حِجَارَه» اشاره به سنگ های گوگردی است که حرارتشان بیش از سنگ های دیگر می باشد.

ولی بعضی از مفسران معتقدند: منظور از این تعبیر، توجه دادن به شدت حرارت دوزخ است، یعنی آن چنان حرارت و سوزندگی دارد که سنگ ها و انسان ها را همانند هیزم شعله ور می سازد.

آنچه با ظاهر آیات فوق، سازگارتر به نظر می رسد این است که آتش دوزخ از درون خود انسان ها، و سنگ ها، شعله‌ور می شود، و با توجه به این حقیقت که امروز ثابت شده، همه اجسام جهان در درون خود، آتشی عظیم نهفته دارند، (یا به تعبیر دیگر انرژی هائی که قابل تبدیل به آتش اند) درک این معنی مشکل نیست، و لزومی ندارد آن آتش سوزان را شبیه آتش های معمولی این جهان بدانیم.

در سوره «همزه» آیات ۶ و ۷ می خوانیم: نَارُ اللَّهِ الْمَوْفُودَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْإِنْدَةِ: «آتش سوزان پروردگار که از درون دل ها سرچشمه می گیرد * و بر قلب ها سایه می افکند، و از درون به برون سرایت می کند» (به عکس آتش های این جهان که از بیرون به درون می رسد)!

* * *

نکته ها:

۱ - چرا پیامبران به معجزه نیاز دارند؟

می دانیم: منصب نبوت و پیامبری، بزرگ ترین منصبی است که به عده ای از پاکان عطا شده است؛ زیرا مناصب و مقام های دیگر معمولاً حاکم بر جسم افراد است، ولی منصب نبوت منصبی است که بر جان و دل جامعه ها حکومت می کند، لذا به همان نسبت که ارج بیشتری دارد، مدعیان کاذب و افراد شیاد بیشتری، این منصب را به خود می بندند، و از آن سوء استفاده می کنند.

در اینجا مردم می بایست یا ادعای هر مدعی را بپذیرند، و یا دعوت همه را رد کنند، اگر همه را بپذیرند، پیدا است چه هرج و مرجی به وجود می آید، و دین خدا به چه صورت جلوه خواهد کرد، و اگر هیچ کدام را نپذیرند آن هم نتیجه اش گمراهی و عقب ماندگی است.

بنابراین، همان دلیلی که اصل بعثت پیامبران را الزامی می‌شمارد می‌گوید پیامبران راستین می‌بایست نشانه‌ای همراه داشته باشند که علامت امتیاز آنان از مدعیان دروغین، و سند حقانیت آنها باشد.

روی این اصل، لازم است هر پیامبری، معجزه‌ای بیاورد که گواه صدق رسالتش گردد. و همان طور که از لفظ «معجزه» پیدا است، باید پیامبر (صلی الله علیه وآله) قدرت بر انجام اعمال خارق العاده‌ای داشته باشد که دیگران از انجام آن «عاجز» باشند. پیامبری که دارای معجزه است لازم است مردم را به «مقابله به مثل» دعوت کند، او باید علامت و نشانه درستی گفتار خود را معجزه خویش معرفی نماید، تا اگر دیگران می‌توانند همانند آن را بیاورند، این کار را در اصطلاح «تحدی» گویند.

* * *

۲ - «قرآن» معجزه جاودانی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)

از میان معجزات و خارق عاداتی که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) صادر شده، قرآن برترین سند زنده حقانیت او است.

قرآن کتابی است فوق افکار بشر، کسی تاکنون نتوانسته کتابی همانند آن را بیاورد، این کتاب یک معجزه بزرگ آسمانی است.

علت این که قرآن به عنوان سند زنده حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و معجزه بزرگ او از میان تمام معجزاتش برگزیده شده، این است که قرآن معجزه‌ای است «گویا»، «جاودانی»، «جهانی»، و «روحانی».

پیامبران پیشین می‌بایست همراه معجزات خود باشند و برای اثبات معجزه بودن آنها مخالفان را دعوت به مقابله به مثل کنند، در حقیقت معجزات آنها خود

زبان نداشت و گفتار پیامبران، آن را تکمیل می کرد، این گفته در مورد معجزات دیگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) غیر از قرآن نیز صادق است.

ولی قرآن، یک معجزه گویا است، نیازی به معرفی ندارد، خودش به سوی خود دعوت می کند، مخالفان را به مبارزه می خواند، محکوم می سازد، و از میدان مبارزه، پیروز، بیرون می آید.

لذا پس از گذشت قرن ها از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) همانند زمان حیات او، به دعوت خود ادامه می دهد، هم دین است، هم معجزه، هم قانون است و هم سند قانون.

* * *

۳ - جاودانی و جهانی بودن

قرآن مرز «زمان و مکان» را در هم شکسته و ما فوق زمان و مکان قرار گرفته است، معجزات پیامبران گذشته و حتی معجزات خود پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) غیر از قرآن، روی نوار معینی از زمان، و در نقطه مشخصی از مکان و در برابر عده خاصی صورت گرفته است، سخن گفتن نوزاد مریم (علیها السلام) و زنده کردن مردگان و مانند آن به وسیله مسیح (علیه السلام) در زمان و مکان و در برابر اشخاص معینی بوده - و چنان که می دانیم - اموری که رنگ زمان و مکان به خود گرفته باشند، به همان نسبت که از آنها دورتر شویم، کم رنگ تر جلوه می کنند، و این از خواص امور زمانی است.

ولی قرآن، بستگی به زمان و مکان ندارد، همچنان به همان شکلی که ۱۴۰۰ سال قبل در محیط تاریک «حجاز» تجلی کرد، امروز بر ما تجلی می کند بلکه گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش به ما امکاناتی داده که بتوانیم استفاده بیشتری از آن نسبت به مردم اعصار گذشته بنمائیم، پیدا است هر چه رنگ زمان

و مکان به خود نگیرد تا ابد و در سراسر جهان پیش خواهد رفت، بدیهی است یک دین جهانی و جاودانی باید یک سند حقانیت جهانی و جاودانی هم در اختیار داشته باشد.

* * *

۴ - اما روحانی بودن آن

امور خارق العاده ای که از پیامبران پیشین به عنوان گواه صدق گفتار آنها دیده شده، معمولاً جنبه جسمانی داشته: شفای بیماران غیر قابل علاج، زنده کردن مردگان، سخن گفتن کودک نوزاد در گاهواره، و ... همه جنبه جسمی دارند و چشم و گوش انسان را تسخیر می کنند، ولی، الفاظ قرآن که از همین حروف و کلمات معمولی ترکیب یافته، در اعماق دل و جان انسان نفوذ می کند، روح او را مملو از اعجاب و تحسین می سازد، افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می نماید، معجزه ای است که تنها با مغزها و اندیشه ها و ارواح انسان ها سر و کار دارد، برتری چنین معجزه ای بر معجزات جسمانی، احتیاج به توضیح ندارد.

* * *

۵ - آیا «قرآن» دعوت به مقابله کرده است؟

قرآن، در چند سوره دعوت به مقابله به مثل نموده است از جمله:

۱ - در سوره «اسراء» آیه ۸۸ - این سوره در «مکه» نازل شده است - می خوانیم:

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا: «بگو اگر تمام جن و انس اجتماع کنند تا کتابی همانند قرآن بیاورند، نمی توانند، اگر چه نهایت همفکری و همکاری را به خرج دهند».

۲ - در سوره «هود» - این سوره نیز در «مکه» نازل شده است - در آیات ۱۳ و ۱۴ می خوانیم:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِلَٰمٌ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ...: «می گویند: این آیات را به خدا افترا بسته (و ساختگی است) بگو: اگر راست می گوئید، شما هم ده سوره ساختگی همانند آن بیاورید، و غیر از خدا هر کسی را می توانید به کمک خود دعوت کنید * و اگر این دعوت را اجابت نکردند بدانید این آیات از طرف خدا است...».

۳ - در سوره «یونس» - که نیز در «مکه» نازل شده - در آیه ۳۸ چنین آمده است:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: «می گویند: به خدا افترا بسته، بگو: سوره ای همانند آن بیاورید و هر کس غیر از خدا را می توانید به یاری طلبید، اگر راست می گوئید».

۴ - آیه مورد بحث که در «مدینه» نازل شده است.

همان طور که ملاحظه می شود، قرآن با صراحت و قاطعیت بی نظیری دعوت به مبارزه کرده، صراحت و قاطعیتی که نشانه زنده حقانیت است.

قرآن با بیان بسیار قاطع و صریح تمام جهانیان و کلیه کسانی را که در پیوند آن با مبدأ جهان آفرینش تردید داشتند دعوت به مقابله به مثل کرده است، نه تنها دعوت کرده بلکه آنها را تشویق و تحریک به مبارزه نیز نموده است و کلماتی در این آیات به کار برده که به اصطلاح «به غیرت آنها برخورد نماید» این کلمات عبارتند از:

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: «اگر راست می گوئید».^۱

فَاتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ: «ده سوره ساختگی مثل آن بیاورید».^۲

قُلْ فَاتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ... إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: «اگر راست می گوئید یک سوره ساختگی بیاورید».^۳

وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ: «غیر از خدا از هر کس می خواهید دعوت کنید».^۴

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ: «اگر همه جهانیان دست به دست هم بدهند...».^۵

لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ: «نمی توانند مثل آن را بیاورند...».^۶

فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ: «از آتشی بترسید که هیزم آن بدن های مردم (گنهکار) و سنگ ها است».^۷

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَكِنْ تَفْعَلُوا: «اگر مثل آن را نیاوردید، و هرگز نخواهید توانست...».^۸

با این تحریک ها و تشویق ها، و با این که می دانیم این مبارزه تنها یک مبارزه ادبی یا مذهبی نبود بلکه یک مبارزه «سیاسی»، «اقتصادی» و «اجتماعی» بود، مبارزه ای بود که همه چیز حتی «موجودیت» آنها در گرو آن بود، و به عبارت دیگر: یک مبارزه حیاتی محسوب می شد که مسیر و سرنوشت زندگی و مرگ آنها را روشن می ساخت اگر پیروز می شدند، همه چیز داشتند، و اگر مغلوب می شدند، باید از همه چیز خود دست بشویند.

۱ - بقره، آیه ۲۳.

۲ - هود، آیه ۱۳.

۳ - یونس، آیه ۳۸.

۴ - یونس، ۳۸ - هود، ۱۳.

۵ - اسراء، آیه ۸۸.

۶ - اسراء، آیه ۸۸.

۷ - بقره، آیه ۲۴.

۸ - بقره، آیه ۲۴.

با این حال، اگر می بینیم آنها در مقابل قرآن زانو زده اند و نتوانستند همانند آن را بیاورند، معجزه بودن قرآن روشن تر می شود.

قابل توجه این که: این آیات منحصر به زمان و مکان خاصی نیست و تمام جهانیان و مراکز علمی دنیا را به سوی این مبارزه دعوت می کند و هیچ گونه استثنائی در آن وجود ندارد و هم اکنون نیز به تحدی خود ادامه می دهد.

* * *

۶ - از کجا که مثل آن را نیاورده اند؟!

نظری به تاریخ اسلام پاسخ این سؤال را روشن می سازد؛ زیرا در داخل کشورهای اسلامی در زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و پس از او حتی در خود «مکه» و «مدینه» مسیحیان و یهودیان سر سخت و متعصبی می زیستند که برای تضعیف مسلمان از هر فرصتی استفاده می کردند و علاوه در میان مسلمانان جمعی «مسلمان نما» که قرآن مجید آنها را «منافق» نام نهاده، زندگی داشتند که رُل جاسوسی بیگانگان بر عهده آنان بود (مانند آنچه درباره «ابو عامر» راهب و هم دستان او از منافقان «مدینه» و چگونگی ارتباط آنها با امپراطور روم در تواریخ نقل شده که منتهی به ساختن «مسجد ضرار» در «مدینه» شد، و آن صحنه عجیبی را که قرآن در سوره «توبه» به آن اشاره کرده است به وجود آورد).

مسلمانان این دسته از منافقان، و آن عده از دشمنان متعصب و سرسخت، که به دقت مراقب اوضاع مسلمین بودند و از هر جریانی که به زیان مسلمانان بود استقبال می کردند، اگر به چنین کتابی دسترسی پیدا کرده بودند برای در هم شکستن آنها تا آنجا که می توانستند آن را نشر می دادند و یا لاقلاً در حفظ و نگهداریش می کوشیدند.

و لذا می بینیم: حتی افرادی که به احتمال ضعیفی ممکن است به معارضه با

قرآن برخاسته باشند، تاریخ نام آنها را ضبط کرده است از جمله:
نام «عبدالله بن مقفع» را برده اند که او کتاب «الدرة الیتمة» را به همین منظور نوشته است.^۱

در صورتی که کتاب مزبور، هم اکنون در اختیار ما است و چندین بار چاپ شده است و کوچک ترین اشاره ای در آن کتاب، به این مطلب نشده است، نمی دانیم چطور این نسبت را به او داده اند؟

نام «متنبی» «احمد بن حسین کوفی»، شاعر را نیز در این زمره ذکر کرده اند، که ادعای نبوت نموده است، در صورتی که قرائن زیادی نشان می دهد داعیه او بیشتر بلندپروازی و حس جاه طلبی بوده است.

«ابوالعلائی معری» نیز متهم به این امر شده است، گر چه از او سخنان زننده ای نسبت به اسلام نقل شده، اما هیچ وقت داعیه مبارزه با قرآن را نداشته است بلکه جملات جالبی درباره عظمت قرآن گفته که به پاره ای از آنها اشاره خواهد شد.

ولی «مسيلمه کذاب» از مردم «یمامه» مسلماً از کسانی است که به مبارزه با قرآن برخاسته و به اصطلاح آیاتی آورده است که جنبه تفریحی آن بیشتر است. بد نیست چند جمله از آنها را در اینجا بیاوریم:

الف - در برابر سوره «الذاریات»، این جمله ها را آورده است:

۱ - «ابوالحسن عبدالله بن مقفع فارسی»، فاضلی مشهور و ماهر در انشاء و ادب، در آغاز مجوسی بود، و به دست «عیسی بن علی»، عموی «منصور» - به حسب ظاهر - مسلمان شد، ولی مشی زناده را داشت، همچون «ابن ابی العوجاء»، او کسی بود که کتاب «کلیله و دمنه» را به عربی ترجمه کرد و کتاب «الدرة الیتمة» را تصنیف نمود. ولی در سال ۱۴۳ هـ ق به دست «سفیان بن معاویه»، فرماندار «منصور»، و به دستور «منصور» به قتل رسید. («مستدرک سفینة البحار»، جلد ۸، صفحه ۵۵۹، انتشارات جامعه مدرسین - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۷۵، دار الکتب الاسلامیة، چاپ سوم، تحقیق علی اکبر غفاری، به این مطلب در پاورقی اشاره شده است).

و الْمُبَذَّرَاتِ بَذْراً وَ الْحَاصِدَاتِ حَصْداً وَ الذَّارِيَاتِ قَمْحاً وَ الطَّاحِنَاتِ طَحْناً وَ الْعَاجِنَاتِ عَجْناً وَ الْخَابِزَاتِ خُبْزاً وَ الثَّارِدَاتِ ثَرْداً وَ اللَّاقِمَاتِ لَقْماً إِهَالَةً وَ سَمْناً:

«قسم به دهقانان و کشاورزان، قسم به درو کنندگان، قسم به جدا کنندگان گندم از کاه، قسم به آرد کنندگان گندم، قسم به خمیر کنندگان، قسم به نان پزندگان، قسم به ترید کنندگان! قسم به آن کسانی که لقمه های چرب و نرم بر می دارند»^{۱-۲}

ب - يَا ضِفْدَعُ بِنْتُ ضِفْدَعٍ، نَقِي مَا تَنْقِيْنِ، نِصْفُكَ فِي الْمَاءِ وَ نِصْفُكَ فِي الطِّينِ، لَا الْمَاءُ تَكْذِرِيْنِ وَ لَا الشَّارِبُ تَمْنَعِيْنِ:

«ای قورباغه دختر قورباغه! آنچه می خواهی صدا کن! نیمی از تو در آب و نیمی دیگر در گل است، نه آب را گل آلود می کنی، و نه کسی را از آب خوردن جلوگیری می نمائی»^۳

* * *

۷ - گواهی دیگران درباره قرآن

در اینجا لازم می دانیم چند جمله از گفته های بزرگان و حتی کسانی که متهم به مبارزه با قرآن هستند، درباره عظمت قرآن نقل نمائیم:

۱ - «ابو العلاء معری» (متهم به مبارزه با قرآن) می گوید:

«این سخن در میان همه مردم - اعم از مسلمان و غیر مسلمان - مورد اتفاق است: کتابی که محمد (صلی الله علیه و آله) آورده است، عقل ها را در برابر خود مغلوب ساخته و

۱ و ۳ - «اعجاز القرآن رافعی» - «قرآن و آخرین پیامبر» - «اعجاز القرآن باقلانی» (دار المعارف مصر) - «تاریخ طبری»، جلد ۲، صفحه ۵۰۶ (مؤسسه اعلمی بیروت) - «البدایة و النهایة ابن کثیر»، جلد ۶، صفحه ۳۵۹ (دار احیاء التراث العربی).

۲ - در بعضی از کتب این مزخرفات با تفاوت هائی نقل شده، مثلاً به جای «مبذرات بذراً» «المبذیات ذرعاً»، یا «المنذرات» و یا «المبتدیات» آمده است.

تاکنون کسی نتوانسته است مانند آن را بیاورد، سبک این کتاب، با هیچ یک از سبک های معمول میان عرب، اعم از خطابه، رجز، شعر و سجع کاهنان شباهت ندارد. امتیاز و جاذبه این کتاب، به قدری است که اگر یک آیه از آن در میان کلمات دیگران قرار گیرد همچون ستاره ای فروزان در شب تاریک می درخشد!

۲ - «ولید بن مغیره مخزومی» - مردی که به حسن تدبیر در میان عرب شهرت داشت و برای حل مشکلات اجتماعی از فکر و تدبیر او در زمان جاهلیت استفاده می کردند، و به همین جهت او را ریحانه قریش «گل سر سبد آنها!» می نامیدند.

پس از این که چند آیه از اول سوره «غافر» را از پیغمبر شنید در محفلی از طائفه «بنی مخزوم» حاضر شده چنین گفت:

«به خدا سوگند از محمد سخنی شنیدم که نه شباهت به گفتار انسان ها دارد و نه پریان و إِنَّ لَهُ لَحَلَاوَةً، وَإِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةً وَإِنَّ أَغْلَاهُ لَمُثْمِرٌ وَإِنَّ أَسْفَلَهُ لَمُعْدِقٌ، وَإِنَّهُ يَغْلُو وَ لَا يُغْلَى عَلَيْهِ: «گفتار او شیرینی خاص، و زیبایی مخصوصی دارد، بالای آن (همچون شاخه های درختان برومند) پر ثمر، و پائین آن (مانند ریشه های درختان کهن) پرمایه است، گفتاری است که بر همه چیز پیروز می شود و چیزی بر آن پیروز نخواهد شد»^۱.

۳ - «کارلایل» - مورخ و دانشمند معروف انگلیسی - درباره قرآن می گوید:

«اگر یک بار به این کتاب مقدس نظر افکنیم، حقائق برجسته و خصائص اسرار وجود طوری در مضامین جوهره آن پرورش یافته که عظمت و

۱ - «مجمع البیان»، جلد دهم، سوره «مدثر» - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۱۶۷ (با اندکی تفاوت) و

جلد ۱۷، صفحه ۲۱۲.

حقیقت قرآن به خوبی از آنها نمایان می گردد و این خود، مزیت بزرگی است که فقط به قرآن اختصاص یافته و در هیچ کتاب علمی، سیاسی و اقتصادی دیگر دیده نمی شود، بلی خواندن برخی از کتاب ها تأثیرات عمیقی در ذهن انسان می گذارد ولی هرگز با تأثیر قرآن قابل مقایسه نیست، از این جهت بایستی گفت: مزایای اولیه قرآن و ارکان اساسی آن مربوط به حقیقت و احساسات پاک و عناوین برجسته مسائل و مضامین مهم آن است که هیچ گونه شک و تردید در آن راه نیافته و پایان تمام فضائل را که موجد تکامل و سعادت بشری است در بر داشته و آنها را به خوبی نشان می دهد.^۱

۴ - «جان دیون پورت» مؤلف کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» می نویسد:

«قرآن به اندازه ای از نقائص مبرا و منزّه است که نیازمند کوچک ترین تصحیح و اصلاحی نیست، ممکن است از اول تا به آخر آن خوانده شود بدون آن که انسان کمترین ملالتی از آن احساس کند».^۲

و باز او می نویسد: «و همه، این معنی را قبول دارند که قرآن با بلیغ ترین و فصیح ترین لسان و به لهجه قبیله قریش که نجیب ترین و مؤدب ترین عرب ها هستند نازل شده... و مملوّ از درخشنده ترین اشکال و محکم ترین تشبیهات است...».^۳

۵ - «گوته» شاعر و دانشمند آلمانی می گوید:

«قرآن اثری است که (احیاناً) به واسطه سنگینی عبارت آن، خواننده در ابتدا رمیده می شود و سپس مفتون جاذبه آن می گردد و بالاخره بی اختیار مجذوب

۱ - از مقدمه کتاب «سازمان های تمدن امپراطوری اسلام».

۲ - همان کتاب، صفحه ۱۱۱.

۳ - همان کتاب، صفحه ۹۱.

زیبائی های متعدد آن می شود».^۱

و در جای دیگر می نویسد:

«سالیان درازی کشیشان از خدا بی خبر، ما را از پی بردن به حقائق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن محمد(صلی الله علیه وآله)، دور نگاه داشته بودند، اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش گذارده ایم پرده های جهل و تعصب نابه جا از بین می رود و به زودی این کتاب توصیف ناپذیر (قرآن) عالم را به خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان کرده، سرانجام محور افکار مردم جهان می گردد»!

هم او می گوید: «ما در ابتدا از قرآن رویگردان بودیم، اما طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب کرد، و ما را دچار حیرت ساخت تا آنجا که در برابر اصول و قوانین علمی و بزرگ آن، سر تسلیم فرود آوریم»!

۶- «ویل دورانت» مورخ معروف می گوید:

«قرآن در مسلمانان آن چنان عزت نفس و عدالت و تقوایی به وجود آورده که در هیچ یک از مناطق جهان... شبیه و نظیر نداشته است».

۷- «ژول لایبوم» اندیشمند و نویسنده فرانسوی در کتاب «تفصیل الآیات» می گوید:

«دانش و علم برای جهانیان از سوی مسلمانان به دست آمد و مسلمین علوم را از قرآنی که دریای دانش است گرفتند و نهرها از آن برای بشریت در جهان جاری ساختند...».

۸- «دینورت» مستشرق دیگری می نویسد:

«واجب است اعتراف کنیم علوم طبیعی و فلکی و فلسفه و ریاضیات که

۱- از کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد(صلی الله علیه وآله) و قرآن».

در اروپا رواج گرفت، عموماً از برکت تعلیمات قرآنی است و ما مدیون مسلمانانیم بلکه اروپا از این جهت شهری از اسلام است!^۱

۹ - بانو دکتر «لورا واکسیا واگلیری» استاد دانشگاه «ناپل» در کتاب «پیشرفت سریع اسلام» می نویسد:

«کتاب آسمانی اسلام، نمونه ای از اعجاز است... قرآن کتابی است که نمی توان از آن تقلید کرد، نمونه سبک و اسلوب قرآن در ادبیات سابقه ندارد، تأثیری که این سبک در روح انسان ایجاد می کند ناشی از امتیازات و برتری های آن است... چطور ممکن است این «کتاب اعجاز آمیز» ساخته محمد (صلی الله علیه وآله) باشد در صورتی که او یک نفر عرب درس نخوانده بود...»

ما در این کتاب گنجینه ها و ذخائری از علوم می بینیم که فوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین اشخاص و بزرگ ترین فیلسوفان و قوی ترین رجال سیاست و قانون است.

به دلیل این جهات است که قرآن نمی تواند کار یک مرد تحصیل کرده و دانشمندی باشد.^۲

* * *

۱ - «المعجزة الخالدة» به نقل از «قرآن بر فراز اعصار».

۲ - «پیشرفت سریع اسلام» - در بحث های فوق راجع به اعجاز قرآن از کتاب «قرآن و آخرین پیامبر» استفاده شده است.

۲۵ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي
رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ

ترجمه:

۲۵ - به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغ هائی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست. هر زمان که میوه ای از آن، به آنان داده شود، می گویند: «این همان است که قبلاً به ما روزی داده شده بود. (ولی اینها چقدر از آنها بهتر و عالی تر است.)» و میوه هائی که برای آنها آورده می شود، همه (از نظر خوبی و زیبایی) یکسانند. و برای آنان همسرانی پاک و پاکیزه است، و جاودانه در آن خواهند بود.

تفسیر:

ویژگی نعمت های بهشتی

از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته، کافران و منکران قرآن به عذاب دردناکی تهدید شدند، در آیه مورد بحث، سرنوشت مؤمنان را بیان می کند تا همان گونه که روش قرآن است با مقابله این دو با هم، حقیقت روشن تر شود.

نخست می گوید: «به آنها که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند بشارت ده که برای آنها باغ هائی از بهشت است که نهرها از زیر درختانش جریان دارد»

(وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).
 می دانیم: باغ هائی که آب دائم ندارند و باید گاهگاه از خارج، آب برای آنها بیاورند،
 طراوت زیادی نخواهند داشت، طراوت از آن باغی است که همیشه آب در اختیار دارد،
 آب هائی که متعلق به خود آن است و هرگز قطع نمی شود، خشکسالی و کمبود آب آن
 را تهدید نمی کند و چنین است باغ های بهشت.

آنگاه ضمن اشاره به میوه های گوناگون این باغ ها می گوید: «هر زمان از این باغ ها
 میوه ای به آنها داده شود، می گویند: این همان است که از قبل به ما داده شده است»
 (كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ).

مفسران برای این جمله، تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند:
 بعضی گفته اند: منظور این است که این نعمت ها به خاطر اعمالی است که ما قبلاً در
 دنیا انجام دادیم و زمینه آن از قبل فراهم شده است.

بعضی دیگر گفته اند: هنگامی که میوه های بهشتی را برای دومین بار برای آنها
 می آورند می گویند: این همان میوه ای است که قبلاً خوردیم، ولی هنگامی که آن را
 می خورند می بینند، طعم جدید و لذت تازه ای دارد! فی المثل سیب و انگوری را که
 در این دنیا می خوریم در هر مرتبه همان طعم قبل را احساس می کنیم، ولی میوه های
 بهشتی هر چند ظاهراً یک نوع بوده باشند هر بار، طعم جدیدی دارند، و این از امتیازات
 آن جهان است که گوئی تکرار در آن نیست!

بعضی دیگر گفته اند: منظور این است آنها هنگامی که میوه های بهشتی را می بینند آن
 را شبیه میوه های دنیا می یابند، تا خاطره نا مانوسی نداشته باشد، اما به هنگامی که
 می خورند طعم کاملاً تازه و عالی در آن احساس می کنند.

هیچ مانعی ندارد که جمله بالا اشاره به همه این مفاهیم و تفاسیر باشد؛ چرا

که الفاظ قرآن گاه دارای چندین معنی است.^۱

سپس اضافه می کند: «و میوه هائی برای آنها می آورند که با یکدیگر شبیه اند» (وَ أُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا).

یعنی همه از نظر خوبی و زیبایی همانندند، آن چنان در درجه اعلا قرار دارند که نمی شود یکی را بر دیگری ترجیح داد، به عکس میوه های این جهان، که بعضی ممکن است نارس باشند، بعضی بیش از حد رسیده، بعضی کم رنگ و بو بعضی خوشبو و معطر، ولی میوه های باغ های بهشت یک از یک خوشبوتر، یک از یک شیرین تر و یک از یک جالب تر و زیباتر!

و بالاخره، آخرین نعمت بهشتی که در این آیه به آن اشاره شده، همسران پاک و پاکیزه است می فرماید: «برای آنها در بهشت همسران مطهر و پاکی است» (وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ).

پاک از همه آلودگی هائی که در این جهان ممکن است داشته باشند، پاک از نظر روح و قلب، و پاک از نظر جسم و تن.

یکی از اشکالات نعمت های دنیا این است که انسان در همان حال که دارای نعمت است، فکر زوال آن را می کند و خاطرش پریشان می شود، و به همین دلیل، هرگز این نعمت ها نمی تواند آرامش آفرین گردد، اما نعمت های بهشتی چون جاودانی است و فنا و زوالی برای آن نیست از هر جهت کامل و آرام بخش است، لذا در پایان آیه می فرماید: «مؤمنان جاودانه در باغ های آن خواهند بود» (وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

* * *

۱ - در بحث «استعمال لفظ در اکثر از معنی» ثابت کرده ایم که این امر به هیچ وجه اشکال ندارد. به کتاب «انوار الاصول»، مبحث الفاظ مراجعه کنید.

نکته ها:

۱ - «ایمان» و «عمل»

در بسیاری از آیات قرآن، ایمان و عمل صالح در کنار هم واقع شده اند به گونه ای که نشان می دهد این دو جدائی ناپذیرند، و راستی هم چنین است؛ زیرا ایمان و عمل، مکمل یکدیگرند.

ایمان اگر در اعماق جان نفوذ کند، حتماً شعاع آن، در اعمال انسان خواهد تابید، و عمل، را عمل صالح می کند، همچون چراغ پرنوری که در درون اطاقی برافروزند، اشعه آن از تمام پنجره ها و دریچه ها به بیرون می تابد، و چنین است چراغ پرفروغ ایمان، که در قلب انسان روشن می شود، شعاعش از چشم و گوش و زبان و دست و پای او آشکار می گردد!

در سوره «طلاق» آیه ۱۱ می خوانیم: **وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً**: «آن کس که به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، او را وارد باغ هائی از بهشت خواهد ساخت که از زیر درختانش نهرها جاری است، همیشه در آن خواهند ماند».

و در سوره «نور» آیه ۵۵ می خوانیم: **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ**: «خداوند به افرادی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند وعده داده است آنها را خلفای روی زمین قرار دهد»!

اصولاً ایمان، همچون ریشه است و عمل صالح، میوه آن، وجود میوه شیرین دلیل بر سلامت ریشه است، و وجود ریشه سالم، سبب پرورش میوه های مفید.

ممکن است افراد بی ایمان، گهگاه عمل صالحی انجام دهند، ولی مسلماً همیشگی نخواهد بود آنچه عمل صالح را تضمین می کند، ایمانی است که در

اعماق وجود انسان ریشه دوانده باشد و با آن احساس مسئولیت کند.

* * *

۲ - همسران پاک

جالب این که: تنها وصفی که برای همسران بهشتی در این آیه بیان شده وصف مُطَهَّرَةٌ «پاک و پاکیزه» است و این اشاره ای است به این که: اولین و مهم ترین شرط همسر، پاکی و پاکیزگی است، و غیر از آن همه تحت الشعاع آن قرار دارد، حدیث معروفی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده نیز این حقیقت را روشن می کند: **إِيَّاكُمْ وَ خَضِرَاءَ الدَّمَنِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا خَضِرَاءُ الدَّمَنِ؟ قَالَ الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنَبَتِ السَّوَاءِ:** «از گیاهان سرسبزی که بر مزبله ها می روید بهره یزید! عرض کردند: ای پیامبر! منظور شما از این گیاهان چیست؟ فرمود: زن زیبایی است که در خانواده آلوده ای پرورش یافته».^۱

* * *

۳ - نعمت های مادی و معنوی در بهشت

گرچه در بسیاری از آیات قرآن، سخن از نعمت های مادی بهشت است: باغ هایی که نهرهای آب جاری از زیر درختان آن در حرکت است، قصرها، همسران پاکیزه، میوه های رنگارنگ، یاران هم رنگ و مانند آن.

ولی در کنار این نعمت ها اشاره به نعمت های معنوی مهم تری نیز شده است که ارزیابی عظمت آنها با مقیاس های ما امکان پذیر نیست، مثلاً در آیه ۷۲ «توبه» می خوانیم: **وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ**

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۱۹ (جلد ۲۰، صفحه ۳۵، چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحه ۲۳۲.

حدیث ۱۰.

الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: «خداوند به مردان و زنان با ایمان، باغ هائی از بهشت وعده داده که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه در آن خواهند بود، و مسکن های پاکیزه در این بهشت جاودان دارند، همچنین خشنودی پروردگار که از همه اینها بالاتر است و این است رستگاری بزرگ».

و در آیه ۸ سوره «بینه» بعد از ذکر نعمت های مادی بهشت می خوانیم: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ: «خداوند از آنها خشنود است و آنها نیز از خدا خشنودند».^۱

و به راستی اگر کسی به آن مقام برسد که احساس کند، خدا از او راضی است و او هم از خدا راضی، همه لذات دیگر را از یاد خواهد برد، تنها به او دل می بندد، و به غیر او نمی اندیشد، و این لذتی است روحانی که با هیچ زبان و بیانی قابل توصیف نیست.

کوتاه سخن این که چون معاد هم جنبه «روحانی» دارد و هم «جسمانی» نعمت های بهشتی نیز هر دو جنبه را دارند، تا جامعیت آنها حاصل شود، و هر کس به اندازه استعداد و شایستگی بتواند از آنها بهره گیرد.

* * *

۲۶ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ
آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا
أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا
الْفَاسِقِينَ

ترجمه:

۲۶ - خداوند از این که به (موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه، و حتی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی کند. (در این میان) آنها که ایمان آورده اند، می دانند که آن، حقیقتی است از طرف پروردگارشان؛ و اما آنها که راه کفر را پیموده اند، (این موضوع را بهانه کرده) می گویند: «منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟!» (آری)، خدا جمع زیادی را با آن گمراه، و گروه بسیاری را هدایت می کند؛ ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می سازد!

شأن نزول:

جمعی از مفسران از «ابن عباس» در شأن نزول آیه فوق چنین نقل کرده اند: هنگامی که خداوند در آیات گذشته پیرامون منافقین، دو مثال بیان کرد (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْفَدَ نَارًا... و - أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ) منافقین گفتند: خداوند برتر و بالاتر از این است که چنین مثال هائی بزند، و از این راه در وحی بودن قرآن اظهار تردید کردند، در این موقع آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

بعضی دیگر گفته اند: هنگامی که در آیات قرآن، مثل هائی به «ذباب» (مگس) و «عنکبوت» زده می شد، جمعی از مشرکان این موضوع را بهانه قرار داده، زبان به انتقاد گشودند و مسخره کردند که این چگونه وحی آسمانی است

که سخن از «عنکبوت» و «مگس» می‌گوید؟ آیه فوق نازل شد و با تعبیراتی زنده به آنها جواب داد.^۱

* * *

تفسیر:

آیا خدا هم مثال می‌زند؟!

آیه مورد بحث می‌گوید: «خداوند از این که به موجودات ظاهراً کوچکی مانند پشه و یا بالاتر از آن مثال بزند هرگز شرم نمی‌کند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا).

چرا که مثال باید موافق مقصود باشد، و به تعبیر دیگر، مثال وسیله‌ای است برای تجسم حقیقت، گاهی که گوینده در مقام تحقیر و بیان ضعف مدعیان است بلاغت سخن ایجاب می‌کند که برای نشان دادن ضعف آنها، موجود ضعیفی را برای مثال انتخاب کند.

مثلاً در آیه ۷۳ سوره «حج» می‌خوانیم: إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنِ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمُطْلُوبُ: «آنها که مورد پرستش شما هستند هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند اگر چه دست به دست هم بدهند، حتی اگر مگس چیزی از آنها برباید آنها قدرت پس گرفتن آن را ندارند، هم طلب‌کننده ضعیف است و هم طلب‌شونده».

ملاحظه می‌کنید در اینجا هیچ مثالی بهتر از مگس یا مانند آن نیست تا ضعف و ناتوانی آنها را مجسم کند.

و نیز در سوره «عنکبوت» آیه ۴۱ وقتی که می‌خواهد ناتوانی بت پرستان را

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۱۷۷، حدیث ۵، و جلد ۲۴، صفحه ۳۸۸، حدیث ۱۱۲.

در تکیه گاه هائی که برای خود انتخاب کرده اند، مجسم سازد آنها را تشبیه به عنکبوتی می کند که آن لانه سست را برای خود انتخاب کرده است، که سست ترین خانه ها در جهان خانه عنکبوت است (مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

مسلماً اگر در این گونه موارد به جای این مثال های کوچک، مثل های بزرگی از آفرینش کواکب و آسمان های پهناور قرار داده شود، بسیار نامناسب خواهد بود، و هرگز با اصول فصاحت و بلاغت سازگار نیست.

اینجا است که خداوند می فرماید: ما ابا نداریم از این که به پشه مثال بزنیم و یا بالاتر از آن، تا حقایق عقلانی را در لباس مثال های حسّی بریزیم و در اختیار بندگان قرار دهیم. خلاصه این که: هدف رساندن مطلب است، مثال ها نیز باید قبائی باشد درست متناسب قامت مطالب.

در این که منظور از: **فَمَا فَوْقَهَا** «پشه یا بالاتر از آن» چیست؟ مفسران دو گونه تفسیر کرده اند:

گروهی گفته اند: منظور «بالاتر از آن در کوچکی» است، زیرا مقام، مقام بیان کوچکی مثال است، و برتری نیز از این نظر می باشد، این درست به آن می ماند که گاه به کسی بگوئیم تو چرا برای یک تومان این همه زحمت می کشی، شرم نمی کنی؟ او می گوید: شرمی ندارد من برای بالاتر از آن هم زحمت می کشم، حتی برای یک ریال!

بعضی دیگر گفته اند: مراد «بالاتر از نظر بزرگی» است، یعنی خداوند هم مثال های کوچک را مطرح می کند و هم مثال های بزرگ را، درست مطابق مقتضای حال.

ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

پس از آن، در دنبال این سخن می فرماید: «اما کسانی که ایمان آورده اند می دانند آن مطلب حقی است از سوی پروردگارشان» (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ).

آنها در پرتو ایمان و تقوا از لجاجت، عناد و کینه توزی با حق دورند. و می توانند چهره حق را به خوبی ببینند، و منطق مثل های خدا را درک کنند.

«ولی آنها که کافرند می گویند: خدا چه منظوری از این مثال داشته که مایه تفرقه و اختلاف شده، گروهی را به وسیله آن هدایت کرده، و گروهی را گمراه؟! (وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا).

این خود، دلیل بر آن است که این مثل ها از ناحیه خدا نیست؛ چرا که اگر از ناحیه او بود همه آن را پذیرا می شدند!!

ولی خداوند در یک جواب کوتاه و قاطع به آنها پاسخ می گوید که: «تنها فاسقان و گنهکارانی را که دشمن حق اند به وسیله آن گمراه می سازد» (وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ).

بنابراین، تمام این سخنان، سخنان خدا است و نور و هدایت است، چشم بینا می خواهد که از آن استفاده کند، و اگر این کوردلان، به مخالفت و لجاج برمی خیزند، بر اثر نقصان و کمبود خودشان است، و گرنه در این آیات الهی نقصی وجود ندارد.^۱

* * *

۱ - جمعی از مفسران، احتمال داده اند: جمله «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا...» کلام خدا باشد، نه گفتار کافران و در این صورت معنی چنین خواهد بود که خدا در جواب آنها که می گفتند: هدف از این مثال ها چیست؟ می فرماید: هدف این است که گروه زیادی را هدایت و گروه دیگری را گمراه سازد ولی جز فاسقان کسی گمراه نمی شود (اما تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد).

نکته ها:

۱ - اهمیت مثال در بیان حقایق

مثال های مناسب، نقش فوق العاده حساس و غیر قابل انکاری برای روشن ساختن حقایق و دلنشین کردن مطالب مختلف دارد:

گاه می شود ذکر یک مثال مناسب، آن چنان راه را نزدیک و «میان بُر» می کند که زحمت استدلالات فلسفی زیادی را از دوش گوینده و شنونده بر می دارد.

و مهم تر این که: برای تعمیم و گسترش مطالب پیچیده علمی در سطح عموم، راهی جز استفاده از مثال های مناسب نیست.

نقش مثال را در خاموش کردن افراد لجوج و بهانه گیر نیز نمی توان انکار کرد.

و به هر حال تشبیه «معقول» به «محسوس» یکی از طرق مؤثر تفهیم مسائل عقلی است. (البته همان گونه که گفتیم مثال باید مناسب باشد و گرنه گمراه کننده و به همان اندازه خطرناک و دور کننده از مقصد خواهد بود).

روی همین جهات در قرآن به مثال های زیادی برخورد می کنیم که هر یک از دیگری جالب تر و شیرین تر و مؤثرتر است؛ چرا که قرآن کتابی است برای همه انسان ها در هر سطح و هر پایه ای از تفکر و معلومات، کتابی است در نهایت فصاحت و بلاغت.^۱

* * *

۱ - در زمینه نقش مثال در زندگی انسان ها، ذیل آیه ۱۷ سوره «رعد» بحث مشروحی آمده است (به جلد دهم تفسیر نمونه، صفحه ۱۷۲ مراجعه فرمائید).

۲ - چرا مثال به «پشه»؟

گر چه بهانه جویان، خردی و کوچکی پشه یا مگس را وسیله استهزاء و ایراد به آیات قرآن قرار داده بودند، اما اگر آنها کمی انصاف، درک و شعور می داشتند و در ساختمان این حیوان بسیار کوچک می اندیشیدند می فهمیدند یک دنیا دقت و ظرافت در ساختمان آن به کار رفته که عقل در آن حیران می ماند.

امام صادق(علیه السلام) درباره آفرینش این حیوان کوچک می فرماید: «خداوند به پشه مثال زده است با این که از نظر جسم بسیار کوچک است، ولی از نظر ساختمان همان دستگاه هائی را دارد که بزرگ ترین حیوانات (خشکی) یعنی فیل دارا است و علاوه بر آن دو عضو دیگر (شاخک ها و بال ها) در پشه است که فیل فاقد آن است خداوند می خواهد با این مثال، ظرافت آفرینش را برای مؤمنان بیان کند»^۱.

تفکر درباره این موجود ظاهراً ضعیف که خدا آن را شبیه فیل آفریده است انسان را متوجه عظمت آفریدگار می سازد.

مخصوصاً خرطومش همانند خرطوم فیل، تو خالی است و با نیروی مخصوصی خون را به خود جذب می کند، این لوله ظریف ترین سرنگ های دنیا است و سوراخ درون آن فوق العاده باریک است.

خدا نیروی جذب، دفع و هضم و همچنین دست و پا و گوش مناسب به او داده، بال هائی به او مرحمت کرده تا در طلب غذا پرواز کند، این بال ها آن چنان به سرعت بالا و پائین می شود که حرکت آن، با چشم، قابل رؤیت نیست، این حشره به قدری حساس است که به مجرد تکان خوردن چیزی، احساس خطر

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۶۴، و جلد ۶۱، صفحه ۳۱۰ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - برای توضیح بیشتر به «بحار الانوار»، جلد ۶۱، صفحه ۳۱۹ مراجعه شود.

می کند و به سرعت خود را از منطقه خطر دور می سازد و عجب این است که در عین ناتوانی بزرگ ترین حیوانات را عاجز می کند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در «**نهج البلاغه**» بیان عجیبی در این زمینه دارد می فرماید: «اگر همه موجودات زنده جهان... جمع شوند و دست به دست هم بدهند هرگز توانائی بر ایجاد پشه ای ندارند، بلکه عقول آنها در راه یافتن به اسرار آفرینش این حیوان متحیر می ماند، نیروی هاشان ناتوان و خسته شده، پایان می گیرد، و سرانجام پس از تلاش، شکست خورده، اعتراف می نمایند که در برابر آفرینش پشه ای درمانده اند، و به عجز خود اقرار می نمایند و حتی به ناتوانیشان از نابود ساختن آن»^۱.

* * *

۳ - هدایت و اضلال الهی

ظاهر تعبیر آیه فوق، ممکن است این توهم را به وجود آورد که: هدایت و گمراهی جنبه اجباری دارد و تنها منوط به خواست خدا است، در حالی که آخرین جمله این آیه، حقیقت را آشکار کرده و سرچشمه هدایت و ضلالت را اعمال خود انسان می شمارد.

توضیح این که: همیشه اعمال و کردار انسان، نتایج، ثمرات و بازتاب خاصی دارد، از جمله این که اگر عمل نیک باشد، نتیجه آن، روشن بینی، توفیق و هدایت بیشتر به سوی خدا و انجام اعمال بهتر است.

شاهد این سخن آیه ۲۹ سوره «انفال» است که می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا**: «... اگر پرهیزگاری پیشه کنید خداوند

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۸۶ - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۲۵۵.

حس تشخیص حق از باطل را در شما زنده می کند و به شما روشن بینی عطا می فرماید».

و اگر دنبال زشتی ها بروند، تاریکی و تیرگی قلبشان افزون می گردد، و به سوی گناه بیشتری سوق داده می شوند و گاه تا سر حد انکار خداوند می رسند، شاهد این گفته، آیه ۱۰ سوره «روم» می باشد که می فرماید:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ: «عاقبت افرادی که اعمال بد انجام دادند به اینجا منتهی شد که آیات خدا را تکذیب کردند و مورد استهزاء قرار دادند!»

و در آیه دیگر می خوانیم: فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ: «هنگامی که از حق برگشتند خداوند دل های آنها را برگردانید».^۱

در آیه مورد بحث نیز شاهد این گفته آمده است آنجا که می فرماید: وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ: «خداوند گمراه نمی کند جز افراد فاسق و بد کردار را».

بنابراین انتخاب راه خوب یا بد از اول در اختیار خود ما است، این حقیقت را وجدان هر انسانی قبول دارد، سپس باید در انتظار نتیجه های قهری آن باشیم.

کوتاه سخن این که: هدایت و ضلالت در قرآن به معنی اجبار بر انتخاب راه درست یا غلط نیست، بلکه به شهادت آیات متعددی از خود قرآن «هدایت» به معنی فراهم آوردن وسائل سعادت و «اضلال» به معنی از بین بردن زمینه های مساعد است، بدون این که جنبه اجباری به خود بگیرد.

و این فراهم ساختن اسباب (که نام آن را توفیق می گذاریم) یا بر هم زدن اسباب (که نام آن را سلب توفیق می گذاریم) نتیجه اعمال خود انسان ها است که این امور را در پی دارد، پس اگر خدا به کسانی توفیق هدایت می دهد و یا از

کسانی توفیق را سلب می کند نتیجه مستقیم اعمال خود آنها است. این حقیقت را در ضمن یک مثال ساده می توان مشخص ساخت هنگامی که انسان از کنار یک پرتگاه یا یک رودخانه خطرناک می گذرد، هر چه خود را به آن نزدیک تر سازد جای پای او لغزنده تر، احتمال سقوطش بیشتر و احتمال نجات کمتر می شود و هر قدر خود را از آن دور می سازد جای پای او محکم تر و مطمئن تر می گردد و احتمال سقوطش کمتر می شود، این یکی هدایت و آن دیگری ضلالت نام دارد. از مجموع این سخن، پاسخ گفته کسانی که به آیات هدایت و ضلالت خرده گرفته اند به خوبی روشن می شود.

* * *

۴ - فاسقان کیانند؟

منظور از «فاسقین» کسانی هستند که از راه و رسم عبودیت و بندگی پا بیرون نهاده اند زیرا «فسق» از نظر ریشه لغت به معنی خارج شدن هسته از درون خرما است سپس در این معنی توسعه داده شده و به کسانی که از جاده بندگی خداوند بیرون می روند اطلاق شده است.

* * *

۲۷ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

ترجمه:

۲۷ - فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، می شکنند؛ و پیوندهائی را که خدا دستور داده بر قرار سازند، قطع نموده، و در روی زمین فساد می کنند؛ اینها زیانکارانند.

تفسیر:

زیانکاران واقعی

از آنجا که در آیه گذشته، سخن از اضلال فاسقان بود، در این آیه با ذکر سه صفت، فاسقان را کاملاً مشخص و معرفی می کند، نخست می فرماید:

«فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند می شکنند» (الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ).

انسان ها در واقع پیمان های مختلفی با خدا بسته اند، پیمان توحید و خداشناسی و پیمان عدم تبعیت از شیطان و هوای نفس، فاسقان همه این پیمان ها را شکسته، سر از فرمان حق بر تافته، و از خواسته های دل و شیطان پیروی می کنند.

اما این پیمان کجا و چگونه بسته شده؟ چرا که پیمان یک امر دو جانبه است، ما هرگز به خاطر نداریم پیمانی با پروردگارمان در گذشته در این زمینه ها بسته باشیم؟

ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن این که: خداوند در عمق روح و باطن سرشت انسان، شعور مخصوص و نیروهای ویژه ای قرار داده که از طریق هدایت آن می تواند، راه راست را پیدا کند و از شیطان و هوای نفس تبعیت ننماید، به دعوت رهبران الهی پاسخ مثبت داده و خود را با آن هماهنگ سازد.

قرآن از این فطرت مخصوص، به عهد خدا و پیمان الهی تعبیر می کند، در حقیقت این یک «پیمان تکوینی» است نه تشریعی و قانونی، قرآن می گوید:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ. «ای فرزندان آدم! مگر از شما پیمان نگرفتم که شیطان را نپرستید که او دشمن آشکار شما است * و مرا پرستش کنید که راه راست همین است».^۱

پیدا است این آیه اشاره به همان فطرت توحید، خداشناسی و عشق به پیمودن راه تکامل است.

شاهد دیگر برای این سخن، جمله ای است که در نخستین خطبه «نهج البلاغه» از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُمْ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ: «خداوند پیامبران خویش را یکی پس از دیگری به سوی مردم فرستاد تا از آنها بخواهند که به پیمان فطری خویش عمل کند».^۲

به تعبیر روشن تر خدا هر موهبتی به انسان ارزانی می دارد، همراه آن عملاً پیمانی با زبان آفرینش از او می گیرد، به او چشم می دهد یعنی با این چشم حقایق را ببین، گوش می دهد یعنی صدای حق را بشنو... و به این ترتیب هر گاه انسان از

۱ - یس، آیات ۶۰ و ۶۱.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱، صفحه ۶۰ - «نهج البلاغه»، صفحه ۴۳، خطبه ۱.

آنچه در درون فطرت او است بهره نگیرد و یا از نیروهای خدا داد در مسیر خطا استفاده کند، پیمان خدا را شکسته است.

آری فاسقان، همه یا قسمتی از این پیمان های فطری الهی را زیر پا می گذارند. **آنگاه به دومین نشانه آنها اشاره کرده می گوید:** «آنها پیوندهائی را که خدا دستور داده بر قرار سازند قطع می کنند» (وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ).

گرچه بسیاری از مفسران این آیه را ناظر به خصوص به قطع رحم و بریدن رابطه خویشاوندی دانسته اند، ولی دقت در مفهوم آیه، نشان می دهد معنی وسیع تر و عمومی تری دارد که مسأله «قطع رحم» یکی از مصداق های آن است.

زیرا آیه می گوید: فاسقان پیوندهائی را که خدا دستور داده بر قرار بماند قطع می کنند، این پیوندها شامل پیوند خویشاوندی، پیوند دوستی، پیوندهای اجتماعی، پیوند و ارتباط با رهبران الهی و پیوند و رابطه با خدا می شود، و به این ترتیب نباید معنی آیه را منحصر به قطع رحم و زیر پا گذاشتن رابطه های خویشاوندی دانست.

لذا بعضی از مفسران آن را به قطع رابطه با پیامبران و مؤمنان، یا قطع رابطه با پیامبران دیگر و کتب آسمانی آنها که خدا دستور پیوند با همه آنها را داده است تفسیر کرده اند که پیدا است این تفسیرها نیز بیان کننده بخشی از مفهوم کلی آیه است.

در بعضی از روایات جمله «مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» به رابطه با امیر مؤمنان (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر شده است.^۱

۱ - «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۴۵ (برای توضیح بیشتر در این زمینه و نیز در زمینه روایاتی که به توسعه مفهوم این پیوندها اشاره می کند، به جلد دهم، صفحه ۱۸۴، ذیل آیه ۲۱ سوره «رعد» مراجعه فرمائید) - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۳۹۲.

سپس به سومین نشانه فاسقان که فساد در روی زمین است اشاره کرده، می فرماید: «آنها در زمین فساد می کنند» (وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ).

البته این خود مطلبی روشن است، آنها که خدا را فراموش کرده و سر از اطاعت او بر تافته اند، و حتی نسبت به خویشاوندان خود، رحم و شفقت ندارند پیدا است با دیگران چگونه معامله خواهند کرد؟ آنها در پی کامجویی، لذت های خویش و منافع شخصی خود هستند، جامعه به هر جا کشیده شود برای آنها فرق نمی کند، هدفشان بهره بیشتر و کامجویی افزون تر است، و برای رسیدن به این هدف از هیچ خلافی پروا ندارند، پیدا است این طرز فکر و عمل، چه فسادهایی در جامعه به وجود می آورد.

و در پایان آیه می گوید: «آنها همان زیانکارانند» (أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

راستی چنین است! چه زیانی از این بالاتر که انسان همه سرمایه های مادی و معنوی خود را که می تواند بزرگ ترین افتخارها و سعادت ها را برای او بیافریند در طریق فنا، نیستی، بدبختی و سیه روزی خود به کار برد؟!

کسانی که به مقتضای مفهوم «فسق» از حوزه اطاعت خداوند بیرون رفته اند چه سرنوشتی غیر از این می توانند داشته باشند.

* * *

نکته ها:

۱ - اهمیت صله رحم در اسلام

گر چه آیه فوق از احترام به همه پیوندهای الهی سخن می گفت، ولی بدون شک، پیوند خویشاوندی یک مصداق روشن آن است.

اسلام نسبت به صله رحم، کمک، حمایت و محبت نسبت به خویشاوندان اهمیت فوق العاده ای قائل شده است، قطع رحم و بریدن رابطه از خویشان و

بستگان را شدیداً نهی کرده است.

اهمیت صله رحم تا آنجا است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می فرماید: **صِلْهُ الرِّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ تَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ وَإِنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ أَحْيَارٍ**: «پیوند با خویشاوندان شهرها را آباد می سازد، و بر عمرها می افزاید هر چند انجام دهندگان آن از نیکان هم نباشند».^۱

و در سخنان امام صادق (علیه السلام) می خوانیم:

صِلْ رَحِمَكَ وَلَوْ بِشَرْبَةِ مَاءٍ وَ أَفْضَلُ مَا يُوصَلُ بِهِ الرِّحِمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهَا: «پیوند خویشاوندی خویش را حتی با جرعه ای از آب محکم کن و بهترین کار برای صله رحم، دست کشیدن از آزار و مزاحمت آنان است».^۲

زشتی و گناه قطع رحم، به حدی است که امام سجاد (علیه السلام) به فرزند خود نصیحت می کند که از مصاحبت با پنج طایفه بپرهیزد، یکی از آن پنج گروه کسانی هستند که قطع رحم کرده اند، فرموده است:

... **وَإِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ**:

«بپرهیز از معاشرت با کسی که قطع رحم کرده که قرآن او را ملعون و دور از رحمت خدا شمرده است».^۳

در سوره «محمّد» (صلی الله علیه وآله) آیات ۲۲ و ۲۳ می فرماید:

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ: «... اگر (از این دستورها) روی گردان شوید، جز این انتظار می رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟! * آنها کسانی

۱ - «سفينة البحار»، جلد ۱، صفحه ۵۱۴ - «بحار الانوار»، جلد ۴۷، صفحه ۱۶۳.

۲ - «سفينة البحار»، جلد ۱، صفحه ۵۱۴ - «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۸۸ - «کافی»، جلد ۲،

صفحه ۱۵۱، حدیث ۹ (دار الکتب الاسلامیه).

۳ - «سفينة البحار»، جلد اول، صفحه ۵۱۶ (ماده رحم) - «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۱۹۶ - «کافی»، جلد ۲، صفحه

۳۷۷، حدیث ۷.

هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته!»!

کوتاه سخن این که: قرآن نسبت به قاطعان رحم و برهم زندگان پیوند خویشاوندی تعبیرات شدیدی دارد، و احادیث اسلامی نیز آنها را سخت مذمت کرده است. از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) پرسیدند: مبعوض ترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است؟

در پاسخ فرمود: «شرک به خدا».

پرسیدند بعد از آن؟ فرمود: «قطع رحم».^۱

علت این که اسلام نسبت به نگهداری و حفظ پیوند خویشاوندی این همه پافشاری کرده، این است که: همیشه برای اصلاح، تقویت، پیشرفت، تکامل و عظمت بخشیدن به یک اجتماع بزرگ، چه از نظر اقتصادی یا نظامی، و چه از نظر جنبه های معنوی و اخلاقی، باید از واحدهای کوچک آن شروع کرد، با پیشرفت و تقویت تمام واحدهای کوچک، اجتماع عظیم، خود به خود اصلاح خواهد شد. اسلام برای عظمت مسلمانان از این روش به نحو کامل تری بهره برداری نموده است، دستور به اصلاح واحدهائی داده که معمولاً افراد از کمک و اعانت و عظمت بخشیدن به آن روگردان نیستند.

زیرا تقویت بنیه افرادی را توصیه می کند که خونشان در رگ و پوست هم در گردش است، اعضای یک خانواده اند، و پیداست هنگامی که اجتماعات کوچک خویشاوندی نیرومند شد، اجتماع عظیم آنها نیز عظمت می یابد و از هر نظر قوی

۱ - «سفينة البحار»، ماده رحم - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۸۹، حدیث ۴ - «بحار الانوار»، جلد ۶۹،

صفحه ۱۰۶، حدیث ۴ و صفحه ۱۹۶، حدیث ۲۰.

خواهد شد، شاید حدیثی که می‌گویید: «صله رحم باعث آبادی شهرها می‌گردد»^۱ به همین معنی اشاره باشد.

* * *

۲ - به جای وصل کردن، قطع کردن

جالب این که در تعبیری که در آیه فوق خواندیم چنین بود، فاسقان آنچه را خدا دستور داده است، وصل کنند، قطع می‌کنند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید: آیا قطع کردن قبل از وصل، امکان دارد؟

در پاسخ می‌گوئیم: هدف از وصل کردن، ادامه روابطی است که خداوند میان خود و بندگانش و یابندگان با یکدیگر به طور طبیعی و فطری قرار داده است، و به تعبیر دیگر، خدا دستور داده، این رابطه‌های فطری و طبیعی محافظت و پاسداری شود ولی گنهکاران آن را قطع می‌کنند (دقت کنید).

* * *

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۴۷، صفحات ۱۶۳ و ۲۱۱.

۲۸ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَكُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

۲۹ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوٰى اِلَى السَّمَاءِ
فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ترجمه:

۲۸ - چگونه به خداوند کافر می شوید؟! در حالی که شما مردگان (و اجسام بی روحی) بودید، و او شما را زنده کرد؛ سپس شما را می میراند؛ و بار دیگر شما را زنده می کند؛ سپس به سوی او بازگردانده می شوید.
۲۹ - او خدائی است که همه آنچه را (از نعمت ها) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت؛ و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود؛ و او به هر چیز آگاه است.

تفسیر:

نعمت / سرار آمیز حیات

قرآن در دو آیه فوق با ذکر یک سلسله از نعمت های الهی و پدیده های شگفت انگیز آفرینش، انسان ها را متوجه پروردگار و عظمت او می سازد، و دلائلی را که در گذشته (آیات ۲۱ و ۲۲ همین سوره) در زمینه شناخت خدا ذکر کرده بود تکمیل می کند.
قرآن در اینجا برای اثبات وجود خدا از نقطه ای شروع کرده که برای احدی

جای انکار باقی نمی گذارد و آن مسأله پیچیده حیات و زندگی است.

نخست می گوید: «چگونه شما خدا را انکار می کنید در حالی که اجسام بی روحی بودید و او شما را زنده کرد و لباس حیات بر تنتان پوشانید» **(كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ)**.

قرآن به همه ما یادآوری می کند که قبل از این شما مانند سنگ ها، چوب ها و موجودات بی جان مرده بودید، و نسیم حیات اصلاً در کوی شما نوزیده بود.

ولی اکنون دارای نعمت حیات و هستی می باشید، اعضاء و دستگاه های مختلف، حواس و ادراک به شما داده شده، این هستی و حیات را چه کسی به شما عطا کرده آیا خود به خویشتن دادید؟

بدیهی است هر انسان منصفی بدون هیچ تردید اعتراف می کند این نعمت از خود او نیست، بلکه از ناحیه یک مبدأ عالم و قادر به او رسیده است.

از کسی که تمام رموز حیات و قوانین پیچیده آن را می دانسته، و بر تنظیم آن قدرت داشته.

آنگاه جای این سؤال است: پس چرا به خدائی که بخشنده حیات و هستی است کفر می ورزید؟.

امروز برای همه دانشمندان مسلم شده، ما در این جهان چیزی پیچیده تر از مسأله حیات و زندگی نداریم؛ چرا که با تمام پیشرفت های شگرفی که در زمینه علوم و دانش های طبیعی نصیب بشر گردیده، هنوز معمای حیات گشوده نشده است.

این مسأله آن قدر اسرارآمیز است که افکار میلیون ها دانشمند و کوشش هایشان تاکنون از درک آن عاجز مانده، ممکن است در آینده در پرتو تلاش های پی گیر، انسان از رموز حیات، تدریجاً آگاه گردد، ولی مسأله این است:

آیا هیچ کس می تواند چنین امر فوق العاده دقیق، ظریف و پر از اسرار را که نیازمند به یک علم و قدرت فوق العاده است به طبیعت بی شعور که خود فاقد حیات بوده است نسبت دهد؟

اینجا است که می گوئیم: پدیده حیات در جهان طبیعت بزرگ ترین سند اثبات وجود خدا است که پیرامون آن کتاب ها نگاشته اند، و قرآن در آیه فوق مخصوصاً روی همین مسأله، تکیه کرده است، که ما فعلاً با همین اشاره کوتاه از آن می گذریم. پس از یادآوری این نعمت، دلیل آشکار دیگری را یادآور می شود و آن مسأله «مرگ» است می فرماید: «سپس خداوند شما را می میراند» (ثُمَّ يُمِيتُكُمْ).

انسان می بیند اقوام، خویشان، بستگان و آشنایان یکی پس از دیگران می میرند و جسد بی جان آنها زیر خاک ها مدفون می شود، اینجا نیز جای تفکر و اندیشه است، چه کسی هستی را از آنها گرفت؟

اگر هستی آنها از خودشان بود، باید جاودانی باشد، این که از آنها گرفته می شود دلیل بر این است که دیگری به آنها بخشیده.

آری آفریننده حیات، همان آفریننده مرگ است، چنان که در آیه ۲ سوره «ملک» می خوانیم: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: «او خدائی است که حیات و مرگ را آفریده که شما را در میدان حسن عمل بیازماید».

قرآن پس از ذکر این دو دلیل روشن بر وجود خدا، و آماده ساختن روح انسان برای مسائل دیگر، در دنباله این بحث به ذکر مسأله معاد و زنده شدن پس از مرگ پرداخته، می گوید: «سپس بار دیگر شما را زنده می کند» (ثُمَّ يُحْيِيكُمْ).

البته این زندگی پس از مرگ به هیچ وجه جای تعجب نیست؛ چرا که قبلاً

نیز انسان چنین بوده است و با توجه به دلیل اول، یعنی اعطای حیات به موجود بی جان، پذیرفتن اعطای حیات پس از متلاشی شدن بدن، نه تنها کار مشکلی نیست بلکه از نخستین بار آسان تر است (هر چند آسان و مشکل برای وجودی که قدرتش بی انتها است مفهومی ندارد!).

عجب این که: گروهی بودند که در حیات دوباره انسان ها تردید داشته و دارند در حالی که حیات نخستین را که از موجودات بی جان صورت گرفته می دانند. **جالب** این که قرآن در آیه فوق، پرونده حیات را از آغاز تا انتها در برابر دیدگان انسان گشوده، و در یک بیان کوتاه آغاز و پایان حیات، و سپس مسأله معاد را در برابر او مجسم ساخته است.

و در پایان این آیه می گوید: «سپس به سوی او بازگشت می کنید» (ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ). **مقصود** از رجوع به سوی پروردگار همان بازگشت به سوی نعمت های خداوند می باشد، یعنی در قیامت و روز رستاخیز به نعمت های خداوند باز می گردید. **ممکن** است منظور از رجوع به سوی پروردگار حقیقتی از این دقیق تر و باریک تر باشد و آن این که همه موجودات در مسیر تکامل از نقطه عدم که نقطه «صفر» است شروع کرده و به سوی «بی نهایت» که ذات پاک پروردگار است پیش می روند، بنابراین با مردن، تکامل تعطیل نمی شود و بار دیگر انسان در رستاخیز به زندگی و حیات در سطحی، عالی تر باز می گردد و سیر تکاملی او ادامه می یابد.

* * *

پس از ذکر نعمت حیات و اشاره به مسأله مبدأ و معاد، به یکی دیگر از نعمت های گسترده خداوند اشاره کرده می گوید: «او خدائی است که آنچه روی زمین است برای شما آفریده» (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً).

و به این ترتیب، ارزش وجودی انسان ها و سروری آنان را نسبت به همه موجودات زمینی مشخص می کند، و درست از اینجا در می یابیم که این انسان را خدا برای امر بسیار پر ارزش و عظیمی آفریده است، همه چیز را برای او آفریده اما او را برای چه چیز؟!

آری او عالی ترین موجود در این صحنه پهناور است و از تمامی آنها ارزشمندتر. تنها این آیه نیست که مقام والای انسان را یادآور می شود، بلکه در قرآن آیات فراوانی می یابیم که انسان را هدف نهائی آفرینش کل موجودات جهان معرفی می کند، چنان که در آیه ۱۳ سوره «جاثیه» آمده است: وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: «آنچه در آسمان ها و هر چه در زمین است مسخر شما قرار داد».

و در جای دیگر به طور مشروح تر می خوانیم:

وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ...^۱

وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ...^۲

وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ...^۳

سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ...^۴

وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ...^۵

۱ و ۲ و ۳ - ابراهیم، آیات ۳۲ و ۳۳.

۴ - جاثیه، آیه ۱۲.

۵ - ابراهیم، آیه ۳۳.

«کشتی ها را مسخر شما ساخت... نه‌رها را مورد تسخیر شما قرار داد... شب و روز را مسخر فرمانتان کرد... شما را بر دریاها و اقیانوس ها مسلط ساخت... خورشید و ماه را نیز فرمان بردار و در خدمت شما قرار داد...»^۱

بار دیگر به دلائل توحید باز گشته می گوید: «سپس خداوند به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود، و او به هر چیز آگاه است» (ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

«استوی» از ماده «استواء» گرفته شده که در لغت به معنی تسلط، احاطه کامل و قدرت بر خلقت و تدبیر است، ضمناً کلمه «ثُمَّ» در جمله «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» الزاماً به معنی تأخیر زمانی نیست بلکه می تواند به معنی تأخیر در بیان و ذکر حقایقی پشت سر هم بوده باشد.

* * *

نکته ها:

۱ - تناسخ و عود ارواح

آیه فوق، از جمله آیات متعددی است که عقیده به تناسخ را صریحاً نفی، می کند؛ زیرا عقیده مندان به تناسخ چنین می پندارند که: انسان بعد از مرگ بار دیگر به همین زندگی باز می گردد منتها روح او در جسم دیگر (و نطفه دیگر) حلول کرده و زندگی مجددی را در همین دنیا آغاز می کند، و این مسأله ممکن است بارها تکرار شود، این زندگی تکراری در این جهان را «تناسخ» یا «عود ارواح» می نامند.

آیه فوق، صریحاً می گوید: بعد از مرگ، یک حیات بیش نیست و طبعاً این

۱ - بحث بیشتر در این زمینه را در (جلد دهم، صفحه ۱۲۰)، ذیل آیه ۲ سوره «رعد» و نیز در همان جلد، ذیل آیات ۳۲ و ۳۳ سوره «ابراہیم»، (صفحه ۳۴۹)، مطالعه می فرمائید.

حیات، همان زندگی در رستاخیز و قیامت است، و به تعبیر دیگر، آیه می گوید: شما مجموعاً دو حیات و مرگ داشته و دارید، نخست مرده بودید (در عالم موجودات بی جان قرار داشتید) خداوند شما را زنده کرد، سپس می میراند و بار دیگر زنده می کند، اگر تناسخ صحیح بود، تعداد حیات و مرگ انسان بیش از دو حیات و مرگ بود.

همین مضمون، در آیات متعدد دیگر قرآن نیز به چشم می خورد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.^۱

بنابراین، عقیده به تناسخ که گاهی نام آن را تغییر داده، «عود ارواح» می نامند از نظر قرآن باطل و بی اساس است.

به علاوه ما دلائل عقلی روشنی داریم که این عقیده را نفی می کند و آن را به عنوان یک نوع ارتجاع و عقب گرد در قانون تکامل اثبات می نماید که در جای خود از آن سخن گفته ایم.^۲

ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی شاید آیه فوق را اشاره به حیات برزخی بدانند، در حالی که آیه هیچ دلالتی بر آن ندارد، تنها می گوید: شما قبلاً جسم بی جانی بودید، خداوند شما را زنده کرد، بار دیگر می میراند (اشاره به مرگ در پایان زندگی این دنیا است) پس از آن زنده می کند (اشاره به حیات آخرت) سپس سیر تکاملی خود را به سوی او ادامه می دهید.

* * *

۲ - آسمان های هفتگانه

کلمه «سَمَاء» در لغت، به معنی طرف بالا است، و این مفهوم جامعی است

۱ - موضوع رجعت نمی تواند در این مسأله اشکالی ایجاد کند؛ زیرا رجعت تنها برای عده خاصی است و جنبه عمومی و همگانی ندارد، در حالی که آیه بالا یک حکم کلی را بیان می کند.

۲ - به کتاب «عود ارواح و ارتباط با ارواح» مراجعه فرمائید.

که مصداق های مختلفی دارد، لذا می بینیم در قرآن در موارد گوناگونی به کار رفته است:

۱ - گاهی به «جهت بالا» در قسمت مجاور زمین اطلاق شده، چنان که می فرماید: **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ**: «آیا ندیدی خداوند چگونه مثل زده است گفتار پاک را به درخت پاکیزه ای که ریشه اش ثابت و شاخه اش در آسمان است».^۱

۲ - گاه به منطقه ای دورتر از سطح زمین (محل ابرها) اطلاق شده، چنان که می خوانیم: **وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا**: «ما از آسمان آب پر برکتی نازل کردیم».^۲

۳ - گاه به «قشر متراکم هوای اطراف زمین» گفته شده: **وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا**: «ما آسمان را سقف محکم و محفوظی قرار دادیم».^۳

زیرا می دانیم جو زمین که همچون سقفی بر بالای سر ما قرار دارد، دارای آن چنان استحکامی است که کره زمین را در برابر سقوط سنگ های آسمانی حفظ می کند. این سنگ ها شبانه روز، مرتباً در حوزه جاذبه زمین قرار گرفته و به سوی آن جذب می شوند، اگر این قشر هوای متراکم نبود ما مرتباً در معرض سقوط این سنگ های خطرناک بودیم، اما وجود این قشر، سبب می شود که سنگ ها پس از برخورد با جو زمین مشتعل و سپس خاکستر شوند.

۴ - و گاهی به معنی «کرات بالا» آمده است: **ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ**: «به آسمان ها پرداخت در حالی که دود و بخار بودند» (و از گاز نخستین،

۱ - ابراهیم، آیه ۲۴.

۲ - ق، آیه ۹.

۳ - انبیاء، آیه ۳۲.

کرات را آفرید).^۱

اکنون به اصل سخن باز گردیم، در این که مقصود از آسمان های هفتگانه چیست؟ مفسران و دانشمندان اسلامی بیانات گوناگونی دارند و تفسیرهای مختلفی کرده اند:

۱ - بعضی آسمان های هفتگانه را، همان «سیارات سبع» می دانند (عطارد زهره، مریخ، مشتری، زحل، و ماه و خورشید) که به عقیده دانشمندان فلکی قدیم جزء سیارات بودند.^۲

۲ - بعضی دیگر معتقدند: منظور طبقات متراکم هوای اطراف زمین است و قشرهای مختلفی که روی هم قرار گرفته است.

۳ - بعضی دیگر می گویند: عدد هفت در اینجا به معنی عدد تعدادی (عدد مخصوص) نیست، بلکه عدد تکثیری است که به معنی تعداد زیاد و فراوان می باشد، و این در کلام عرب و حتی قرآن نظائر قابل ملاحظه ای دارد، مثلاً در آیه ۲۷ سوره «لقمان» می خوانیم: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ: «اگر درختان زمین قلم گردند، و دریا مرکب، و هفت دریا بر آن افزوده شود، کلمات خدا را نمی توان با آن نوشت».

به خوبی روشن است منظور از لفظ «سبعة» در این آیه عدد مخصوص هفت نیست بلکه اگر هزاران هزار دریا نیز مرکب گردد، نمی توان علم بی پایان

۱ - فصلت، آیه ۱۱.

۲ - بعضی نیز، کرات منظومه شمسی را که ده کره است (نه سیاره معروف به اضافه سیاره ای که در میان مریخ و مشتری بوده و سپس متلاشی شده و بقایای آن همچنان در همان مدار در گردش است) به دو گروه تقسیم کرده اند: گروهی که در زیر مدار زمین قرار دارند (عطارد و زهره) و گروهی که در بیرون مدار زمین و فوق آن هستند که هفت سیاره دیگر می باشد و به این ترتیب، شاید می خواهند آسمان های هفتگانه را به کرات هفتگانه بیرونی تفسیر کنند (دقت کنید).

خداوند را با آن نگاشت.

بنابراین، **سماوات سبع** اشاره به آسمان های متعدد و کرات فراوان عالم بالا است بی آن که عدد خاصی از آن منظور باشد.

۴ - آنچه صحیح تر به نظر می رسد، این است که: مقصود از «سماوات سبع» همان معنی واقعی آسمان های هفتگانه است، تکرار این عبارت در آیات مختلف قرآن، نشان می دهد عدد «سبع» در اینجا به معنی تکثیر نیست، بلکه اشاره به همان عدد مخصوص است.

متنها از آیات قرآن چنین استفاده می شود: تمام کرات و ثوابت و سیاراتی را که ما می بینیم همه جزء آسمان اول است، و شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس دید ما و ابزارهای علمی امروز ما بیرون است و مجموعاً هفت عالم را به عنوان هفت آسمان تشکیل می دهند.

شاهد این سخن این که: قرآن می گوید: **وَزَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ**: «ما آسمان پائین را با چراغ های ستارگان زینت دادیم».^۱

در جای دیگر می خوانیم: **إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزَيْنِهِ الْكَوَاكِبِ**: «ما آسمان پائین را با کواکب و ستارگان زینت بخشیدیم».^۲

از این آیات، به خوبی استفاده می شود که همه آنچه را ما می بینیم و جهان ستارگان را تشکیل می دهد، همه جزء آسمان اول است، و در ماورای آن شش آسمان دیگر وجود دارد که ما در حال حاضر اطلاع دقیقی از جزئیات آن نداریم.

و اما این که گفتیم شش آسمان دیگر برای ما مجهول است و ممکن است علوم از روی آن در آینده پرده بردارد، به این دلیل است که علوم ناقص بشر به هر نسبت که پیش می رود از عجائب آفرینش تازه هائی را به دست می آورد.

۱ - فصلت، آیه ۱۲.

۲ - صافات، آیه ۶.

مثلاً علم هیئت هم اکنون به جایی رسیده است که بسیار حیرت انگیز است، آنچه رصدخانه های بزرگ کشف کرده اند، فاصله ای به اندازه هزار میلیون (یک میلیارد) سال نوری می باشد، و خود معترفند: تازه این آغاز جهان است نه پایان آن، پس چه مانع دارد که در آینده با پیشرفت علم هیئت آسمان ها، کهکشان ها و عوالم دیگری کشف گردد؟

بهرتر این است این سخن را از زبان، یکی از رصدخانه های بزرگ جهان بشنویم.

* * *

۳ - عظمت کائنات

رصدخانه «پالومار» عظمت جهان بالا را چنین توصیف می کند:

«... تا وقتی که دوربین رصدخانه پالومار را نساخته بودند، وسعت دنیائی که به نظر ما می رسید بیش از پانصد سال نوری نبود، ولی، این دوربین وسعت دنیای ما را به هزار میلیون سال نوری رساند، و در نتیجه میلیون ها کهکشان جدید کشف شد که بعضی از آنها هزار میلیون سال نوری با ما فاصله دارند، ولی، بعد از فاصله هزار میلیون سال نوری فضای عظیم، مهیب و تاریکی به چشم می خورد که هیچ چیز در آن دیده نمی شود، یعنی روشنائی از آنجا عبور نمی کند تا صفحه عکاسی دوربین رصدخانه را متأثر کند.

اما بدون تردید در آن فضای مهیب و تاریک صدها میلیون کهکشان وجود دارد که دنیائی که در سمت ما است با جاذبه آن کهکشان ها نگهداری می شود.

تمام این دنیای عظیمی که به نظر می رسد و دارای صدها هزار میلیون کهکشان است جز ذره ای کوچک و بی مقدار از یک دنیای عظیم تر نیست و هنوز

اطمینان نداریم که در فراسوی آن دنیای دوم دنیای دیگری نباشد.^۱
 از این گفته به خوبی بر می آید که علم، هنوز با آن پیشرفت شگفت انگیز خود در
 قسمت آسمان ها کشفیات خویش را سر آغاز جهان می داند نه پایان آن، بلکه آن را ذره
 کوچکی در برابر جهان بس با عظمت، می شمارد.^۲

* * *

۱ - نقل از مجله «فضا»، شماره ۵۶، فروردین ۱۳۵۱.

۳۰ وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ

۳۱ وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلٰی الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ

۳۲ قَالُوْا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ

۳۳ قَالَ یٰۤاٰدَمُ اَنْۢبِئْهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّۤا اَنْۢبَاَهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّیْ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ

ترجمه:

۳۰ - (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد». فرشتگان گفتند: «پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! (اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است)، ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم، و تو را تقدیس می کنیم». پروردگار فرمود: «من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید».

۳۱ - سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدمآموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می گوئید، اسامی اینها را به من خبر دهید!»

۳۲ - فرشتگان عرض کردند: «منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای، نمی دانیم؛ تو دانا و حکیمی».

۳۳ - فرمود: «ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن». هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: «آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمان ها و زمین را می دانم؟! و نیز می دانم آنچه را شما آشکار می کنید، و آنچه را پنهان می داشتید!»!

تفسیر:

انسان نماینده خدا در زمین

در آیات گذشته خواندیم که خدا همه مواهب زمین را برای انسان آفریده است و در این آیات، رسماً مسأله رهبری و خلافت انسان را تشریح می کند، و موقعیت معنوی او را که شایسته این همه مواهب است روشن می سازد.

در این آیات به چگونگی آفرینش آدم (نخستین انسان) اشاره می کند و در این سلسله آیات که از آیه ۳۰ شروع و به آیه ۳۹ پایان می یابد سه مطلب اساسی مطرح شده است:

۱ - خبر دادن پروردگار به فرشتگان راجع به خلافت و سرپرستی انسان در زمین و گفتگوئی که آنها با خداوند داشته اند.

۲ - دستور خضوع و تعظیم فرشتگان در برابر نخستین انسان که در آیات مختلف قرآن به تناسب های گوناگونی ذکر شده است.

۳ - تشریح وضع آدم و زندگی او در بهشت و حوادثی که منجر به خروج او از بهشت گردید و سپس توبه آدم، و زندگی او و فرزندانش در زمین.

آیات مورد بحث، از نخستین مرحله سخن می گوید، خواست خداوند چنین بود که در روی زمین موجودی بیافریند که نماینده او باشد، صفاتش

پرتوی از صفات پروردگار، و مقام و شخصیتش برتر از فرشتگان، خواست او این بود که تمامی زمین و نعمت هایش را در اختیار چنین انسانی بگذارد نیروها، گنج ها، معادن و همه امکاناتش را.

چنین موجودی می بایست سهم وافر از عقل، شعور، ادراک، و استعداد ویژه داشته باشد که بتواند رهبری و پیشوائی موجودات زمینی را بر عهده گیرد.

لذا نخستین آیه می گوید: «به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد» (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً).

«خَلِيفَةً» به معنی جانشین است، ولی در این که منظور از آن در اینجا جانشین چه کسی و چه چیزی است؟ مفسران احتمالات گوناگونی داده اند:

بعضی گفته اند: منظور جانشین فرشتگانی است که قبلاً در زمین زندگی می کردند.

بعضی گفته اند: منظور جانشین انسان های دیگر یا موجودات دیگری که قبلاً در زمین می زیسته اند.

بعضی آن را اشاره به جانشین بودن نسل های انسان از یکدیگر دانسته اند.

ولی انصاف این است - همان گونه که بسیاری از محققان پذیرفته اند - منظور: خلافت الهی و نمایندگی خدا در زمین است؛ زیرا سؤالی که بعد از این فرشتگان می کنند و می گویند: نسل آدم ممکن است مبدأ فساد و خونریزی شود و ما تو را تسبیح و تقدیس می کنیم متناسب همین معنی است؛ چرا که نمایندگی خدا در زمین با این کارها سازگار نیست.

همچنین مسأله «تعلیم اسماء» به آدم که شرح آن در آیات بعد خواهد آمد قرینه روشن دیگری بر این مدعا است.

و نیز خضوع و سجود فرشتگان در مقابل آدم شاهد این مقصود است!

به هر حال، خدا می خواست موجودی بیافریند که گل سر سبد عالم هستی باشد و شایسته مقام خلافت الهی و نماینده «الله» در زمین گردد.

در حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیات آمده، نیز به همین معنی اشاره شده است که: فرشتگان بعد از آگاهی از مقام آدم، دانستند: او و فرزندانش سزاوارترند که خلفای الهی در زمین و حجت های او بر خلق بوده باشند.^۱

پس از آن، اضافه می کند: فرشتگان به عنوان سؤال برای درک حقیقت، و نه به عنوان اعتراض «عرض کردند: آیا در زمین کسی را قرار می دهی که فساد کند و خون ها بریزد؟»! (قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ).

«در حالی که ما تو را عبادت می کنیم، تسبیح و حمدت به جا می آوریم و تو را از آنچه شایسته ذات پاکت نیست، پاک می شمیریم» (وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ).

ولی خداوند در اینجا پاسخ سربسته ای به آنها داد که توضیحش در مراحل بعد آشکار گردید: «فرمود: من چیزهایی می دانم که شما نمی دانید!» (قَالَ إِنِّي أَغْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

فرشتگان آن چنان که از سخنانشان پیدا است، پی برده بودند این انسان فردی سر براه نیست، فساد می کند، خون می ریزد و خرابی به بار می آورد. اما از کجا دانستند؟!

گاه گفته می شود: خداوند قبلاً آینده انسان را به طور اجمال برای آنها بیان

۱ - نقل از کتاب «معانی الاخبار» (طبق نقل المیزان، جلد ۱، صفحه ۱۲۰) از این حدیث گر چه بیشتر عظمت مقام انبیاء و امامان استفاده می شود، ولی پیداست انحصار به آنها ندارد، آنها مصداق اتم و اکمل این موضوع اند. («بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۱۴۵، حدیث ۱۵، و جلد ۲۶، صفحه ۲۸۳، حدیث ۳۸ - «کمال الدین»، جلد ۱، صفحه ۱۴، دار الکتب الاسلامیه).

فرموده بود.

در حالی که بعضی احتمال داده اند: ملائکه خودشان این مطلب را از کلمه «فِی الْأَرْضِ» (در روی زمین) دریافته بودند؛ زیرا می دانستند انسان از خاک آفریده می شود، و ماده، به خاطر محدودیتی که دارد طبعاً مرکز نزاع و تزاخم است، چه این که جهان محدود مادی، نمی تواند طبع زیاده طلب انسان ها را اشباع کند، حتی اگر همه دنیا را به یک فرد بدهند باز ممکن است سیر نشود، این وضع، مخصوصاً در صورتی که توام با احساس مسئولیت کافی نباشد سبب فساد و خونریزی می شود.

بعضی دیگر از مفسران معتقدند: پیشگوئی فرشتگان به خاطر آن بوده که آدم، نخستین مخلوق روی زمین نبود، بلکه پیش از او نیز مخلوقات دیگری بودند که به نزاع و خونریزی پرداختند، پرونده سوء پیشینه آنها سبب بدگمانی فرشتگان نسبت به نسل آدم شد!

این تفسیرهای سه گانه، چندان منافاتی با هم ندارند یعنی ممکن است همه این امور سبب توجه فرشتگان به این مطلب شده باشد، و اتفاقاً این یک واقعیت بود که آنها بیان داشتند، و لذا خداوند هم در پاسخ هرگز آن را انکار نفرمود، بلکه اشاره کرد در کنار این واقعیت، واقعیت های مهم تری درباره انسان و مقام او وجود دارد که فرشتگان از آن آگاه نیستند!

آنها فکر می کردند اگر هدف، عبودیت و بندگی است که ما مصداق کامل آن هستیم، همواره غرق در عبادتیم و از همه کس سزاوارتر به خلافت! بی خبر از این که عبادت آنها با توجه به این که شهوت و غضب و خواست های گوناگون در وجودشان راه ندارد با عبادت و بندگی این انسان که امیال و شهوات او را احاطه کرده و شیطان از هر سو او را وسوسه می کند، تفاوت فراوانی دارد، اطاعت و

فرمانبرداری این موجود طوفان زده کجا؟ و عبادت آن ساحل نشینان آرام و سبک بار کجا؟!

آنها چه می دانستند از نسل این آدم، پیامبرانی همچون محمد، ابراهیم، نوح، موسی و عیسی (علیهم السلام) و امامانی همچون ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و بندگان صالح و شهیدان جانباز و مردان و زنانی که همه هستی خود را عاشقانه در راه خدا می دهند قدم به عرصه وجود خواهند گذاشت، افرادی که گاه فقط یک ساعت تفکر آنها برابر با سال ها عبادت فرشتگان است!

قابل توجه این که: فرشتگان روی سه مسأله درباره صفات خودشان تکیه کردند، تسبیح و حمد و تقدیس، بدون شک تسبیح و حمد، یعنی: خدا را پاک از هر گونه نقص و دارای هر گونه کمال دانستن؛ اما در این که مقصود از «تقدیس» چیست؟ بعضی آن را پاک شمردن پروردگار از هر گونه نقصان، دانسته اند که در حقیقت تأکیدی می شود بر همان معنی «تسبیح».

ولی بعضی دیگر: معتقدند: «تقدیس» که از ماده «قدس» است، یعنی پاک سازی روی زمین از فاسدان و مفسدان، یا پاک سازی خویشتن از هر گونه صفات زشت و مذموم، و تطهیر جسم و جان برای خدا و کلمه «لک» در جمله «نُقَدِّسُ لَکَ» را شاهد این مقصود دانسته اند؛ چرا که فرشتگان نگفتند «نُقَدِّسُکَ» (تو را پاک می شمیریم) بلکه گفتند «نُقَدِّسُ لَکَ» از برای تو جامعه را پاک می کنیم.

در حقیقت آنها می خواستند بگویند: اگر هدف، اطاعت و بندگی است ما سر بر فرمانیم، و اگر عبادت است ما هم همواره مشغول آنیم، و اگر پاک سازی خویشتن یا صفحه روی زمین است ما چنین می کنیم، در حالی که این انسان

مادی هم خود فاسد است و هم صفحه زمین را پر از فساد می کند.
اما برای این که حقایق به طور تفصیل بر فرشتگان روشن شود، خداوند اقدام به آزمایش آنها نمود، تا خودشان اعتراف کنند میان آنها و آدم «تفاوت از زمین تا آسمان است»!

* * *

فرشتگان در بوته آزمایش

از آنجا که آدم به لطف پروردگار، دارای استعداد فوق العاده ای برای درک حقایق هستی بود.

خداوند این استعداد او را به فعلیت رسانید می فرماید: «به آدم همه اسماء (حقایق و اسرار عالم هستی) را تعلیم داد» (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا).

گرچه مفسران در تفسیر «علم اسماء» بیانات گوناگونی دارند، ولی مسلم است منظور، تعلیم کلمات و نام های بدون معنا به آدم نبوده؛ چرا که این افتخاری محسوب نمی شده است، بلکه منظور تعلیم معانی این اسماء و مفاهیم و مسمّاهای آنها بوده است.

البته این آگاهی از علوم مربوط به جهان آفرینش و اسرار و خواص مختلف موجودات عالم هستی، افتخار بزرگی برای آدم بود.

در حدیثی داریم که از امام صادق (علیه السلام) پیرامون این آیه سؤال کردند، فرمود: الْأَرْضِیْنَ وَالْجِبَالَ وَالشَّعَابَ وَالْأَوْدِیَّةَ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَسَاطٍ تَحْتَهُ، فَقَالَ: وَ هَذَا الْبَسَاطُ مِمَّا عَلَّمَهُ: «فرمود منظور زمین ها، کوه ها، دره ها و بستر رودخانه ها (و خلاصه تمامی موجودات) می باشد، سپس امام (علیه السلام) به فرشی که زیر پایش گسترده بود نظری افکنده فرمود: حتی این فرش هم از اموری بوده که خدا به آدم

تعلیم داد!^۱

بنابراین، «علم اسماء» چیزی شبیه «علم لغات» نبوده است بلکه مربوط به فلسفه، اسرار، کیفیات و خواص آنها بوده است، خداوند این علم را به آدم تعلیم کرد تا بتواند از مواهب مادی و معنوی این جهان، در مسیر تکامل خویش بهره گیرد.

همچنین استعداد نام گذاری اشیاء را به او ارزانی داشت تا بتواند اشیاء را نام گذاری کند و در موارد احتیاج، با ذکر نام، آنها را بخواند تا لازم نباشد عین آن چیز را نشان دهد، و این خود نعمتی است بزرگ.

هنگامی به اهمیت این موضوع پی می بریم که می بینیم بشر امروز، هر چه دارد به وسیله کتاب و نوشتن است و همه ذخائر علمی گذشتگان در نوشته های او جمع است، و این خود به خاطر نام گذاری اشیاء و خواص آنها است، و گر نه هیچ گاه ممکن نبود علوم گذشتگان به آیندگان منتقل شود.

آنگاه می افزاید: «سپس خداوند به فرشتگان فرمود: اگر راست می گوئید اسماء اشیاء و موجوداتی را که مشاهده می کنید و اسرار و چگونگی آنها را شرح دهید» (ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

* * *

ولی فرشتگان که دارای چنان احاطه علمی نبودند در برابر این آزمایش فرو ماندند لذا در پاسخ «گفتند: خداوندا منزهی تو، جز آنچه به ما تعلیم داده ای چیزی نمی دانیم!» (قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا).

«تو خود عالم و حکیمی» (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۱۴۷، حدیث ۱۸ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۲، حدیث ۱۱ (چاپخانه علمیه).

اگر ما در این زمینه سؤالی کردیم از نا آگاهیمان بود، ما این مطلب را نخوانده بودیم، و از این استعداد و قدرت شگرف آدم که امتیاز بزرگ او بر ما است بیخبر بودیم، حَقّاً که او شایسته خلافت تو است و زمین و جهان هستی بی وجود او کمبودی داشت.

* * *

در اینجا نوبت به آدم رسید که در حضور فرشتگان اسماء موجودات و اسرار آنها را شرح دهد.

«خداوند فرمود: ای آدم فرشتگان را از اسماء و اسرار این موجودات با خبر کن!» (قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ).

«هنگامی که آدم آنها را از این اسماء آگاه ساخت، خداوند فرمود: به شما نگفتم من از غیب آسمان ها و زمین آگاهم؟ و آنچه را که شما آشکار یا پنهان می کنید می دانم؟» (فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ).

فرشتگان در برابر معلومات وسیع و دانش فراوان این انسان، سر تسلیم فرود آوردند، و بر آنها آشکار شد که لایق خلافت زمین تنها او است!

جمله: مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ «آنچه را در درون مکتوم می داشتید» اشاره به این است که فرشتگان چیزی جز آنچه را اظهار کردند در دل داشتند.

بعضی گفته اند: این اشاره به آن حالت استکبار ابلیس است که آن روز در صف فرشتگان قرار داشت، و مخاطب به خطاب آنان بود. او در درون خود تصمیم داشت که هرگز در برابر آدم خضوع نکند.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که: منظور این بوده فرشتگان خود را واقعاً شایسته تر از هر کس برای خلافت الهی در روی زمین می دانستند، گر چه

اشاره ای به این مطلب کردند ولی با صراحت آشکار ننمودند.

پاسخ به دو سؤال

در اینجا دو سؤال باقی می ماند و آن این که: خداوند، چگونه این علوم را به آدم تعلیم نمود؟

وانگهی اگر این علوم را به فرشتگان نیز تعلیم می نمود، آنها نیز همین فضیلت آدم را پیدا می کردند، این چه افتخاری برای آدم است که برای فرشتگان نیست؟!

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت: تعلیم در اینجا جنبه تکوینی داشته یعنی خدا این آگاهی را در نهاد و سرشت آدم قرار داده بود، و در مدت کوتاهی آن را بارور ساخت.

اطلاق کلمه «تعلیم» در قرآن به «تعلیم تکوینی» در جای دیگر نیز آمده است، در سوره «رحمان» آیه ۴ می خوانیم: **عَلَّمَ الْبَيَانَ** «خداوند بیان را به انسان آموخت»، روشن است این تعلیم را خداوند در مکتب آفرینش به انسان داده و معنی آن همان استعداد و ویژگی فطری است که در نهاد انسان ها قرار داده تا بتوانند سخن بگویند.

و در پاسخ سؤال دوم باید توجه داشت: ملائکه آفرینش خاصی داشتند که استعداد فراگیری این همه علوم در آنها نبود، آنها برای هدف دیگری آفریده شده بودند، نه برای این هدف، و به همین دلیل، فرشتگان بعد از این آزمایش واقعیت را دریافتند و پذیرفتند.

ولی شاید خودشان در آغاز فکر می کردند برای این هدف نیز آمادگی دارند، اما خداوند با آزمایش علم اسماء، تفاوت استعداد آنها را با آدم روشن ساخت. باز در اینجا سؤال دیگری پیش می آید که: اگر منظور از «علم اسماء» علم

اسرار آفرینش و فهم خواص همه موجودات است، پس چرا ضمیر «هُم» در جمله «ثُمَّ عَرَضَهُمْ» و «أَسْمَاءَهُمْ» و کلمه «هُؤُلَاءِ» که معمولاً همه اینها در افراد عاقل استعمال می شود در این مورد به کار رفته است؟

در پاسخ می گوئیم:

چنین نیست که ضمیر «هُم» و کلمه «هُؤُلَاءِ» منحصرأً در افراد عاقل به کار برده شود، بلکه گاهی در مجموعه ای از افراد عاقل و غیر عاقل و یا حتی در مجموعه ای از افراد غیر عاقل نیز استعمال می شود، چنان که یوسف (علیه السلام) درباره ستارگان، خورشید و ماه گفت: رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ: «من در خواب دیدم همه آنها برای من سجده می کنند».^۱

* * *

۳۴ وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ
كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

۳۵ وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ
شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ

۳۶ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا
بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ

ترجمه:

- ۳۴ - و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد.
- ۳۵ - و گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن؛ و از (نعمت های) آن، از هر جا می خواهید، گوارا بخورید؛ (اما) نزدیک این درخت نشوید؛ که از ستمگران خواهید شد».
- ۳۶ - پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آئید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود».

تفسیر:

آدم در بهشت

قرآن در تعقیب بحث های گذشته پیرامون مقام و عظمت انسان به فصل دیگری از این بحث پرداخته، نخست چنین می گوید: «به خاطر بیاورید: هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید» (وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ). «آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید» (فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ).

آری، او استکبار کرد «و به خاطر همین استکبار و نافرمانی از کافران شد» (وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ).

گرچه در آغاز، چنین به نظر می آید که مسأله سجده بر آدم، بعد از آزمایش فرشتگان و تعلیم اسماء بوده، ولی دقت در آیات دیگر قرآن، نشان می دهد: این موضوع بلافاصله بعد از آفرینش انسان، تکامل خلقت او و قبل از آزمایش فرشتگان بوده است. در سوره «حجر» آیه ۲۹ می خوانیم: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ: «هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روح خودم (روح شایسته ای که مخلوق من بود) در آن دمیدم برای او سجده کنید».

همین معنی در سوره «ص» آیه ۷۲ نیز آمده است.^۱

گواه دیگر این موضوع این است که: اگر دستور سجده بعد از روشن شدن مقام آدم بود، چندان افتخاری برای ملائکه محسوب نمی شد؛ زیرا در آن هنگام مقام آدم بر همه آشکار شده بود.

۱ - «آلوسی» در تفسیر «روح المعانی» و «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» نیز به این معنی اشاره کرده اند.

آیه فوق، سند زنده و گواه روشنی بر شرافت انسان و عظمت مقام او است که پس از تکمیل خلقتش، تمام فرشتگان مأمور می شوند در برابر این آفرینش بزرگ سر تعظیم فرود آورند.

به راستی کسی که لایق مقام خلافت الهی و نمایندگی او در زمین است، و استعداد آن همه تکامل و پرورش فرزندان بلند مقامی همچون پیامبران به خصوص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و جانشینانش را دارد شایسته هر نوع احترامی است.

ما، در برابر انسانی که چند فرمول علمی را می داند چه اندازه کرنش می کنیم؟ پس چگونه است حال نخستین انسان، با آن معلومات سرشار از جهان هستی!

* * *

بعد از این ماجرا و ماجرای آزمایش فرشتگان، به آدم دستور داده شد او و همسرش در بهشت سکنی گزینند، چنان که قرآن می گوید: «به آدم گفتیم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و هر چه می خواهید از نعمت های آن گوارا بخورید!» (وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا).^۱

«ولی به این درخت مخصوص نزدیک نشوید که از ظالمان خواهید شد» (وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ).

از آیات قرآن، استفاده می شود که آدم (علیه السلام) برای زندگی در روی زمین، همین زمین معمولی آفریده شده بود، ولی در آغاز خداوند او را در بهشت - که یکی از باغ های سرسبز و پر نعمت این جهان بود - ساکن ساخت، محیطی که در آن برای

۱ - «رَغَدًا» (بر وزن صمد) به معنی فراوان، گسترده و گوارا است، جمله «حَيْثُ شِئْتُمَا» اشاره به این است که از هر جای بهشت که خواستید، یا از هر نوع از انواع میوه ها که مایل بودید، استفاده کنید.

آدم (علیه السلام) هیچ گونه ناراحتی وجود نداشت.

شاید علت این جریان آن بوده که آدم (علیه السلام) با زندگی کردن روی زمین هیچ گونه آشنائی نداشت، و تحمل زحمت های آن بدون مقدمه برای او مشکل بود، و از چگونگی کردار و رفتار در زمین باید اطلاعات بیشتری پیدا کند.

بنابراین می بایست مدتی کوتاه تعلیمات لازم را در محیط بهشت ببیند و بداند زندگی روی زمین توأم با برنامه ها و تکالیف و مسئولیت ها است که انجام صحیح آنها باعث سعادت و تکامل و بقای نعمت است، و سرباز زدن از آن سبب رنج و ناراحتی.

و نیز بداند هر چند او آزاد آفریده شده، اما این آزادی به طور مطلق و نامحدود نیست که هر چه خواست انجام دهد او می بایست از پاره ای از اشیاء روی زمین چشم پپوشد. و نیز لازم بود بداند چنان نیست که اگر خطا و لغزشی دامنگیرش شود درهای سعادت برای همیشه به روی او بسته می شود، خیر، او می تواند بازگشت کند و پیمان ببندد که بر خلاف دستور خدا عملی انجام نخواهد داد تا دوباره به نعمت های الهی باز گردد. او در این محیط می بایست تا حدی پخته شود، دوست و دشمن خویش را بشناسد، چگونگی زندگی در زمین را یاد گیرد، آری، این خود یک سلسله تعلیمات لازم بود که می بایست فرا گیرد، و با داشتن این آمادگی به روی زمین قدم بگذارد.

اینها مطالبی بود که هم آدم (علیه السلام) و هم فرزندان او در زندگی آینده خود به آن احتیاج داشتند، بنابراین، شاید علت این که آدم (علیه السلام) در عین این که برای خلافت زمین آفریده شده بود، مدتی در بهشت درنگ می کند و دستورهائی به او داده

می شود جنبه تمرین و آموزش داشته باشد.

* * *

«آدم» (علیه السلام) در اینجا خود را در برابر فرمان الهی درباره خودداری از درخت ممنوع دید، ولی شیطان اغواگر که سوگند یاد کرده بود دست از گمراه کردن آدم و فرزندانش بر ندارد به وسوسه گری مشغول شد، و چنان که از سایر آیات قرآن استفاده می شود به آدم (علیه السلام) اطمینان داد که: اگر از این درخت بخورد او و همسرش فرشتگانی خواهند شد و جاویدان در بهشت زندگی می کنند، حتی قسم یاد کرد که من خیر خواه شما هستم.^۱

«سرانجام شیطان آن دو را به لغزش واداشت و از آنچه در آن بودند (بهشت) بیرون کرد» (فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ).^۲

آری، از بهشتی که کانون آرامش، آسایش و دور از درد و رنج بود بر اثر فریب شیطان اخراج شدند.

پس از آن، قرآن می گوید: «ما به آنها دستور دادیم که فرود آئید در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود» آدم و حوا از یکسو، و شیطان از سوی دیگر (و قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ).

«و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است» (و لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ).

اینجا بود که آدم متوجه شد راستی به خویشتن ستم کرده و از محیط آرام و

۱ - اعراف، آیات ۲۰ و ۲۱.

۲ - در مرجع ضمیر «عَنْهَا» دو احتمال داده شده است: نخست این که: به «جَنَّت» بازگردد، و در این صورت جمله «مِمَّا كَانَا فِيهِ» به معنی مقام و مرتبه می آید، و به این ترتیب مجموعاً چنین معنی می دهد: شیطان آن دو را از بهشت به لغزش واداشت و از مقامی که داشتند بیرون کرد.

احتمال دیگر این که: به «شجره» بازگردد، یعنی شیطان آنها را به وسیله آن درخت ممنوع به لغزش واداشت و از بهشتی که در آن بودند بیرون کرد.

پر نعمت بهشت، به خاطر تسلیم شدن در برابر وسوسه های شیطان، بیرون رانده شده و در محیط پر زحمت و مملو از مشقتی قرار خواهد گرفت، درست است که آدم پیامبر بود و معصوم از گناه، ولی چنان که خواهیم گفت هر گاه ترک اولی از پیامبر سرزند، خداوند نسبت به او سخت می گیرد، همانند گناهی که از افراد عادی سر بزند و این جریمه سنگینی بود که آدم در برابر آن نافرمانی پرداخت.

* * *

نکته ها:

۱ - چرا «ابلیس» مخالفت کرد؟

می دانیم «شیطان» اسم جنس است، شامل نخستین شیطان و همه شیطان ها می شود، ولی «ابلیس» اسم خاص است و اشاره به همان شیطانی است که اغواگر آدم (علیه السلام) شد.

او طبق صریح آیات قرآن از جنس فرشتگان نبود، بلکه در صف آنها قرار داشت او از طائفه جن بود که مخلوق مادی است، در سوره «کهف» آیه ۵۰ می خوانیم: فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ: «همگی سجده کردند جز ابلیس که از طائفه جن بود».

انگیزه او در این مخالفت، کبر، غرور و تعصب خاصی بود که بر فکر او چیره شد، او چنین می پنداشت: از آدم (علیه السلام) برتر است، و نمی بایست دستور سجده بر آدم بر او داده شود، بلکه او باید مسجود باشد و آدم بر او سجده کند، که شرح این معنی در ذیل آیه ۱۲ سوره «اعراف» خواهد آمد.^۱

و علت کفر او نیز همین بود که فرمان حکیمانه پروردگار را نادرست شمرد

۱ - به تفسیر «نمونه»، جلد ۶، صفحه ۹۸ به بعد مراجعه فرمائید. همچنین آیه ۷۶ سوره «ص»، به این مطلب اشاره دارد (تفسیر «نمونه»، جلد ۱۹، صفحه ۳۳۹).

نه تنها عملاً عصیان کرد، از نظر اعتقاد نیز معترض بود، و به این ترتیب خودبینی و خودخواهی، محصول یک عمر ایمان و عبادت او را بر باد داد، و آتش به خرمن هستی او افکند، و کبر و غرور، از این آثار بسیار دارد!

تعبیر «كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» نشان می دهد او قبل از این فرمان نیز حساب خود را از مسیر فرشتگان و اطاعت فرمان خدا جدا کرده بود، و در سر فکر استکبار می پروراند، و شاید به خود می گفت: اگر دستور خضوع و سجده به من داده شود قطعاً اطاعت نخواهم کرد، ممکن است جمله ما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ «آنچه را کتمان می کردید» اشاره ای به این معنی باشد.

در حدیثی که در تفسیر «قمی» از امام عسکری (علیه السلام) نقل شده نیز همین معنی آمده است.^۱



۲ - آیا سجده برای خدا بود یا آدم؟

شک نیست که «سجده» به معنی «پرستش» برای خدا است؛ چرا که در جهان، هیچ معبودی جز خدا نیست، و معنی توحید عبادت، همین است که غیر از خدا را پرستش نکنیم.

بنابراین، جای تردید نخواهد بود که فرشتگان برای آدم «سجده پرستش» نکردند، بلکه سجده برای خدا بود ولی به خاطر آفرینش چنین موجود شگرفی، و یا این که سجده برای آدم کردند اما سجده به معنی «خضوع» نه پرستش.

در کتاب «عیون الاخبار» از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) چنین می خوانیم: كَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبُودِيَّةً وَ لِأَدَمَ إِكْرَاماً وَ طَاعَةً لِكُونِنَا فِي صَلْبِهِ!

۱ - تفسیر «المیزان»، جلد اول، صفحه ۱۲۴ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۱۰۶، حدیث ۱۱، و

صفحه ۱۴۱، حدیث ۷، و جلد ۶۰، صفحه ۲۷۳، حدیث ۱۶۱ - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۴۱ (مؤسسه دار الکتاب).

«سجده فرشتگان پرستش خداوند از یک سو، و اکرام و احترام آدم از سوی دیگر بود، چرا که ما در صلب آدم بودیم»!^۱

* * *

۳ - بهشت آدم کدام بهشت بود؟

در پاسخ این پرسش باید به این نکته توجه داشت: گر چه بعضی آن را بهشت موعود نیکان و پاکان می دانند، ولی ظاهر این است که آن بهشت نبود. بلکه یکی از باغ های پر نعمت و روح افزای یکی از مناطق سرسبز زمین بوده است، زیرا:

اولاً - بهشت موعود قیامت، نعمت جاودانی است که در آیات بسیاری از قرآن به جاودانگی بودنش اشاره شده، و بیرون رفتن از آن ممکن نیست.

و ثانیاً - ابلیس آلوده و بی ایمان را در آن بهشت راهی نخواهد بود، در آنجا نه وسوسه های شیطانی است و نه نافرمانی خدا.

ثالثاً - در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده این موضوع صریحاً آمده است.

یکی از راویان حدیث می گوید: از امام صادق (علیه السلام) راجع به بهشت آدم پرسیدم امام (علیه السلام) در جواب فرمود: «باغی از باغ های دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می تابید، و اگر بهشت جاودان بود هرگز آدم از آن بیرون رانده نمی شد» (جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا يَطْلُعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَلَوْ كَانَ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا)^۲.

و از اینجا روشن می شود: منظور از هبوط و نزول آدم به زمین نزول مقامی

۱ - «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۵۸ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۱۳۹، حدیث ۶ - «عیون اخبار الرضا»، جلد ۱، صفحه ۲۶۳، حدیث ۲۲ (انتشارات جهان).

۲ - کتاب «کافی» (طبق نقل نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۶۲).

است نه مکانی، یعنی از مقام ارجمند خود و از آن بهشت سرسبز پائین آمد. این احتمال نیز داده شده که: این بهشت در یکی از کرات آسمانی بوده است هر چند بهشت جاویدان نبوده، در بعضی از روایات اسلامی نیز اشاره به بودن این بهشت در آسمان شده است^۱ ولی ممکن است کلمه **سَمَاء** (آسمان) در این گونه روایات، اشاره به «مقام بالا» باشد، نه «مکان بالا».

به هر حال شواهد فراوانی نشان می دهد: این بهشت غیر از بهشت سرای دیگر است؛ چرا که آن پایان سیر انسان است و این آغاز سیر او بود، این مقدمه اعمال و برنامه های او است و آن نتیجه اعمال و برنامه هایش.

* * *

ع - گناه آدم چه بود؟

روشن است آدم (علیه السلام) با آن مقامی که خدا در آیات گذشته برای او بیان کرد، مقام والائی از نظر معرفت و تقوا داشت، او نماینده خدا در زمین بود او معلم فرشتگان بود، او مسجود ملائکه بزرگ خدا گردید، این آدم (علیه السلام) با این امتیازات مسلماً گناه نمی کند، به علاوه می دانیم او پیامبر بود و هر پیامبری معصوم است.

لذا این سؤال مطرح می شود آنچه از آدم سر زد چه بود؟

در اینجا سه تفسیر وجود دارد که مکمل یکدیگرند:

۱ - آنچه آدم (علیه السلام) مرتکب شد «ترک اولی» و یا به عبارت دیگر «گناه نسبی» بود نه «گناه مطلق».

گناه مطلق گناهی است که از هر کس سر زند گناه است، و درخور مجازات (مانند شرک، کفر، ظلم و تجاوز) و گناه نسبی آن است که گاه بعضی اعمال مباح و یا حتی مستحب، درخور مقام افراد بزرگ نیست، آنها باید از این اعمال چشم

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۱۸۲، حدیث ۳۶، و صفحه ۱۴۳.

پوشند، و به کار مهم تر پردازند، در غیر این صورت، ترک اولی کرده اند، فی المثل نمازی را که ما می خوانیم قسمتی از آن با حضور قلب و قسمتی بی حضور قلب می گذرد درخور شأن ما است، اما این نماز، هرگز درخور مقام شخصی همچون پیامبر(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) نیست، او باید سراسر نمازش غرق در حضور در پیشگاه خدا باشد، و اگر غیر این کند حرامی مرتکب نشده اما ترک اولی کرده است. آدم(علیه السلام) نیز سزاوار بود از آن درخت نخورد هر چند برای او ممنوع نبود بلکه «مکروه» بود.

۲ - نهی خداوند در اینجا نهی ارشادی است، یعنی همانند دستور طیب که می گوید: فلان غذا را نخور که بیمار می شوی، خداوند نیز به آدم(علیه السلام) فرمود: اگر از درخت ممنوع بخوری از بهشت بیرون خواهی رفت، و به درد و رنج خواهی افتاد، بنابراین، آدم مخالفت فرمان خدا نکرد، بلکه مخالفت نهی ارشادی کرد.

۳ - اساساً بهشت جای تکلیف نبود بلکه دورانی بود برای آزمایش و آمادگی آدم(علیه السلام) برای آمدن در روی زمین و این نهی تنها جنبه آزمایشی داشت.^۱

* * *

۵ - مقایسه معارف «قرآن» با «تورات»

طبق آیات فوق، بزرگ ترین افتخار و نقطه قوت، در وجود آدم(علیه السلام)، که او را به عنوان یک برگزیده آفرینش می توان معرفی نمود - و به همین دلیل مسجود فرشتگان شد - همان آگاهی او از «علم الأسماء» و اطلاع از «حقائق و اسرار آفرینش و جهان هستی» بود.

۱ - برای توضیح بیشتر در این زمینه، به جلد ۶ تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۲۲، ذیل آیات ۱۹ تا ۲۲ سوره «اعراف» و به جلد ۱۳، صفحه ۳۲۳، ذیل آیه ۱۲۱ سوره «طه» به بعد مراجعه فرمائید.

پیدا است: آدم به خاطر این علوم آفریده شد، و فرزندان آدم اگر بخواهند تکامل پیدا کنند باید هر چه بیشتر از این علوم بهره گیرند، تکامل بیشتر هر کدام از آنها نسبت مستقیم با معلومات آنها از اسرار آفرینش دارد.

آری، قرآن با صراحت تمام عظمت مقام آدم را در اینجا می داند، ولی در «تورات» چنان که می خوانیم، سر بیرون رانده شدن آدم از بهشت و گناه بزرگ او را توجه به علم و دانش و دانستن نیک و بد می داند!

در فصل دوم «سفر تکوین» از «تورات» آمده است:

«پس خداوند خدا، آدم را از خاک زمینی صورت داد و نسیم حیات را بر دماغش دمید، و آدم، جان زنده شد.

و خداوند خدا، هر درخت خوش نما و به خوردن نیکو، از زمین رویانید، و هم درخت «حیات» در وسط باغ و درخت «دانستن نیک و بد» را... و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت: که از تمامی درختان باغ مختاری که بخوری، اما از درخت «دانستن نیک و بد» مخور چه در روز خوردنت از آن مستوجب مرگ می شوی!...».

و در فصل سوم چنین آمده است:

«و آواز خداوند خدا را شنیدند که به هنگام نسیم روز در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشان را از حضور خداوند خدا، در میان درختان باغ پنهان کردند!! و خداوند خدا آدم را آواز کرده، وی را گفت که کجائی؟

او دیگر جواب گفت که آواز تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا که برهنه ام! به جهت آن پنهان شدم!

و خدا به او گفت که تو را که گفت که برهنه ای؟! آیا از درختی که تو را امر کردم که نخوری، خوردی؟!.

و آدم گفت: زنی که از برای بودن با من دادی او از آن درخت به من داد که خوردم!... و خداوند خدا گفت که اینک آدم نظر به «دانستن نیک و بد» چون یکی از ما شده است، پس حال مبدا که دست خود را دراز کرده و هم از «درخت حیات» بگیرد و خورده دائماً زنده ماند!

پس از آن سبب خداوند خدا او را از باغ عدن راند، تا آن که در زمینی که از آن گرفته شده بود فلاحتم نماید!...».

همان طور که مشاهده فرمودید: این «افسانه زننده» که در «تورات» کنونی به عنوان یک واقعیت تاریخی آمده است علت اصلی اخراج آدم را از بهشت، و گناه بزرگ او را توجه به علم و دانش و دانستن نیک و بد می داند.

و چنان چه آدم (علیه السلام) دست به «شجره نیک و بد» دراز نمی کرد تا ابد در جهل باقی می ماند تا آنجا که حتی نداند برهنه بودن زشت و ناپسند است، و برای همیشه در بهشت باقی می ماند.

به این ترتیب: مسلماً آدم (علیه السلام) نباید از کار خود پشیمان شده باشد؛ زیرا از دست دادن بهشتی که شرط بقای در آن، ندانستن نیک و بد است، در برابر به دست آوردن علم و دانش، تجارت پر سودی محسوب می گردد، چرا آدم از این تجارت نگران و پشیمان باشد؟

بنابراین، افسانه «تورات» درست در نقطه مقابل قرآن که ارزش مقام انسان و سرّ آفرینش او را در «علم الأسماء» معرفی کرده قرار دارد.

از این گذشته، در افسانه مزبور، مطالب زننده عجیبی درباره خداوند و یا مخلوقات او دیده می شود که هر یک از دیگری حیرت انگیزتر است و آن عبارت است از:

۱ - نسبت دادن دروغ به خدا (چنان که در جمله شماره ۱۷ فصل دوم می گوید: خداوند گفت از آن درخت نخورید که می میرید در حالی که نمی مردند بلکه دانا می شدند).

۲ - نسبت بخل به خداوند - (چنان که در جمله ۲۲ فصل سوم می گوید: که خدا نمی خواست آدم و حوا از درخت علم و حیات بخورند و دانا شوند و زندگی جاویدان پیدا کنند).

۳ - امکان وجود شریک برای خداوند (چنان که در همان جمله می گوید: آدم پس از خوردن از درخت نیک و بد همچون یکی از ما خدایان شده است).

۴ - نسبت حسد به خداوند (چنان که از همان جمله استفاده می شود که خداوند بر این علم و دانشی که برای آدم پیدا شده بود رشک برد!).

۵ - نسبت جسم به خداوند (چنان که از فصل سوم استفاده می شود که خداوند به هنگام صبح در خیابان های بهشت می خرامید!).

۶ - خداوند از حوادثی که در نزدیکی او می گذرد بی خبر است! (چنان که در جمله ۹ می گوید صدا زد آدم کجائی و آنها در لابلای درختان خود را از چشم خداوند پنهان کرده بودند).^۱

(البته نباید فراموش کرد که این افسانه های دروغین از نخست در تورات نبوده و بعداً به آن افزوده شده است).

* * *

۶ - مقصود از شیطان در قرآن چیست؟

کلمه «شیطان» از ماده «شطن» گرفته شده، و «شاطن» به معنی خبیث و پست آمده است و شیطان به موجود سرکش و متمرّد اطلاق می شود، اعم از

۱ - قسمت مقایسه معارف قرآن و تورات از کتاب «قرآن و آخرین پیامبر»، از صفحات ۱۲۷ تا ۱۳۲ اقتباس شده است.

انسان و یا جن و یا جنبنندگان دیگر، و به معنی روح شریر و دور از حق، نیز آمده است، که در حقیقت همه اینها به یک قدر مشترک بازگشت می کنند.

باید دانست «شیطان» اسم عام (اسم جنس) است، در حالی که «ابلیس» اسم خاص (عَلَم) می باشد، و به عبارت دیگر «شیطان» به هر موجود موزی و منحرف کننده و طاغی و سرکش، خواه انسانی یا غیر انسانی می گویند، و ابلیس نام آن شیطان است که آدم را فریب داد و اکنون هم با لشکر و جنود خود در کمین آدمیان است.

از موارد استعمال این کلمه در قرآن نیز بر می آید که «شیطان» به موجود موزی و مضر گفته می شود، موجودی که از راه راست بر کنار بوده و در صدد آزار دیگران است، موجودی که سعی می کند ایجاد دودستگی نماید، و اختلاف و فساد به راه اندازد، چنان که می خوانیم:

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ...: «شیطان می خواهد بین شما دشمنی و بغض و کینه ایجاد کند...»^۱

با توجه به این که کلمه «يُرِيدُ» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد حاکی از این معنی است که این اراده، اراده همیشگی شیطان است.

و از طرفی می بینیم در قرآن نیز شیطان به موجود خاصی اطلاق نشده، بلکه حتی به انسان های شرور و مفسد نیز اطلاق گردیده است. آنجا که می خوانیم:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ: «بدین گونه ما برای هر پیامبری دشمنی از شیطان های انسانی و یا جن قرار دادیم»^۲

و این که: به ابلیس هم شیطان اطلاق شده به خاطر فساد و شرارتی است که در او وجود دارد.

۱ - مائده، آیه ۹۱.

۲ - انعام، آیه ۱۱۲.

علاوه بر اینها گاهی کلمه شیطان بر «میکروب ها» نیز اطلاق شده:

به عنوان نمونه امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: لَا تَشْرَبُوا الْمَاءَ مِنْ ثُلْمَةِ الْإِنَاءِ وَلَا مِنْ عُرْوَتِهِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَقْعُدُ عَلَى الْعُرْوَةِ وَالثُّلْمَةِ:

«از قسمت شکسته و طرف دستگیره ظرف، آب نخورید، زیرا شیطان بر روی دستگیره و قسمت شکسته شده ظرف می نشیند».^۱

و نیز امام صادق (علیه السلام) می فرماید: لَا يَشْرَبُ مِنْ أَذُنِ الْكُوزِ وَلَا مِنْ كَسْرِهِ إِنْ كَانَ فِيهِ فَإِنَّهُ مَشْرَبُ الشَّيَاطِينِ:

«از دستگیره و قسمت شکسته کوزه آب مخورید که جایگاه آشامیدن شیطان ها است».^۲
از قول پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «موهای شارب (سبیل) خویش را بلند مگذارید؛ زیرا شیطان آن را محیط امن برای زندگی خویش قرار می دهد، و در آنجا پنهان می گردد»!^۳

به این ترتیب، روشن شد که یکی از معانی شیطان میکروب های زیان بخش و مضر است.

ولی بدیهی است: منظور این نیست که: شیطان در همه جا به این معنی باشد، بلکه منظور این است که: شیطان معانی مختلفی دارد، که یکی از مصداق های روشن آن «ابلیس» و لشکریان و اعوان او است: و مصداق دیگر آن

۱ - «کافی»، جلد ۶، کتاب «الأطعمه و الأشربة»، باب «الأواني» - «بحار الانوار»، جلد ۶۳، صفحه ۴۶۹، حدیث ۳۷ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۵، صفحه ۲۵۶، حدیث ۳۱۸۴۹ (چاپ آل البيت) - «کافی»، جلد ۶،

صفحه ۳۸۵، حدیث ۵، کتاب الاطعمه و الاشربة، باب الأواني.

۲ - «کافی»، جلد ۶، کتاب «الأطعمه و الأشربة»، باب «الأواني» - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۵، صفحه ۲۵۶، حدیث ۳۱۸۵۰ (چاپ آل البيت) - «بحار الانوار»، جلد ۶۳، صفحات ۴۶۸ و ۴۶۹، حدیث ۳۶ - «کافی»، جلد ۶، صفحه ۳۸۵، حدیث ۶، کتاب الاطعمه و الاشربة، باب الأواني.

۳ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲، صفحه ۱۱۴، حدیث ۱۶۵۲ (چاپ آل البيت) - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۱۱۲ - «کافی»، جلد ۶، صفحه ۴۸۷، حدیث ۱۱، کتاب الاطعمه و الاشربة، باب اللحية و الشارب.

انسان های مفسد و منحرف کننده، و احیاناً در پاره ای از موارد به معنی میکروب های موزی آمده است (دقت کنید).

* * *

۷ - خدا چرا شیطان را آفرید؟

بسیاری می پرسند شیطان که موجود اغواگری است اصلاً چرا آفریده شد؟ و فلسفه وجود او چیست؟! در پاسخ می گوئیم:

اولاً: خداوند شیطان را، شیطان نیافرید، به این دلیل که سال ها همنشین فرشتگان و بر فطرت پاک بود، ولی بعد از آزادی خود سوء استفاده کرد و بنای طغیان و سرکشی گذارد، پس او در آغاز پاک آفریده شد، و انحرافش بر اثر خواست خودش بود.

ثانیاً: از نظر سازمان آفرینش، وجود شیطان برای افراد با ایمان و آنها که می خواهند راه حق را بپویند زیان بخش نیست، بلکه وسیله پیشرفت و تکامل آنها است، چه این که پیشرفت، ترقی و تکامل، همواره در میان تضادها صورت می گیرد.

به عبارت روشن تر: انسان تا در برابر دشمن نیرومندی قرار نگیرد هرگز نیروها و نبوغ خود را بسیج نمی کند و بکار نمی اندازد، همین وجود دشمن نیرومند سبب تحرک و جنبش هر چه بیشتر انسان و در نتیجه ترقی و تکامل او می شود.

یکی از فلاسفه بزرگ تاریخ معاصر به نام «تواین بی» می گوید: «هیچ تمدن درخشانی در جهان پیدا نشد، مگر این که، ملتی مورد هجوم یک نیروی خارجی قرار گرفت و بر اثر این تهاجم نبوغ و استعداد خود را به کار انداخت و آن چنان تمدن درخشانی را پی ریزی کرد».

* * *

۳۷ فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ
 ۳۸ قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ
 فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
 ۳۹ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
 خَالِدُونَ

ترجمه:

- ۳۷ - سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آنها توبه کرد.) و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه پذیر و مهربان است.
- ۳۸ - گفتیم: «همگی از آن، فرود آئید! هر گاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند».
- ۳۹ - و کسانی که کافر شدند، و آیات ما را دروغ پنداشتند اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود.

تفسیر:

بازگشت آدم به سوی خدا

بعد از ماجرای وسوسه ابلیس و دستور خروج آدم (علیه السلام) از بهشت، آدم متوجه شد راستی به خویشتن ستم کرده، و از آن محیط آرام و پر نعمت، بر اثر فریب شیطان بیرون رانده شده، و در محیط پر زحمت و مشقت بار زمین قرار خواهد گرفت، در اینجا آدم به فکر جبران خطای خویش افتاد و با تمام جان و دل متوجه

پروردگار شد، توجهی آمیخته با کوهی از ندامت و حسرت.

لطف خدا نیز در این موقع به یاری او شتافت و چنان که قرآن در آیات فوق می گوید: «آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت، سخنانی مؤثر و دگرگون کننده، و با آن توبه کرد و خدا نیز توبه او را پذیرفت» (فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ).

«چرا که او تواب و رحیم است» (إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).

«توبه» در اصل به معنی «بازگشت» است، و در لسان قرآن به معنی بازگشت از گناه می آید، این در صورتی است که به شخص گنهکار نسبت داده شود، ولی گاه این کلمه به خدا نسبت داده می شود، در آنجا به معنی بازگشت به رحمت است، یعنی رحمتی را که به خاطر ارتکاب گناه، از بنده سلب کرده بود بعد از بازگشت او به خط اطاعت و بندگی به او باز گرداند، و به همین جهت در مورد خدا تعبیر به «تَوَّاب» (بسیار بازگشت کننده به رحمت) می شود.

و به تعبیر دیگر «توبه» لفظی است مشترک، میان خدا و بندگان، هنگامی که بندگان به آن توصیف شوند مفهومش این است که به سوی خدا بازگشته اند زیرا هر گنهکاری در حقیقت از پروردگار فرار کرده، هنگامی که توبه می کند به سوی او باز می گردد. خداوند، نیز در حالت عصیان بندگان، گوئی از آنها روی گردان می شود، هنگامی که خداوند به توبه توصیف می شود، مفهومش این است که نظر لطف و رحمت و محبتش را به آنها باز می گرداند.^۱

درست است که آدم (علیه السلام) در حقیقت کار حرامی انجام نداده بود، ولی همین

۱ - به همین دلیل «توبه» هنگامی که به بنده نسبت داده می شود با کلمه «إِلَى» و هنگامی که به خدا نسبت داده می شود با کلمه «عَلَى» متعدی می شود (در صورت اول «تَابَ إِلَيْهِ» گفته می شود و در صورت دوم «تَابَ عَلَيْهِ») (تفسیر کبیر فخر رازی و تفسیر صافی، ذیل آیه مورد بحث).

ترک اولی نسبت به او عصیان محسوب می شد، او به سرعت متوجه وضع خود شد و به سوی پروردگارش بازگشت.

در این که منظور از «کلمات» چه بوده در پایان این بحث سخن خواهیم گفت.

* * *

به هر حال آنچه نمی بایست بشود - یا می بایست بشود - شد، و با این که توبه آدم پذیرفته گردید، ولی اثر وضعی کار او که هبوط بود تغییر نیافت، و چنان که آیات فوق می گوید: «ما به آنها گفتیم: همگی (آدم و حوا) به زمین فرود آئید، هر گاه از جانب ما هدایتی برای شما آید کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی دارند و نه اندوهگین خواهند شد» (قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

* * *

«ولی آنان که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند برای همیشه در آتش دوزخ خواهند ماند» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

* * *

نکته ها:

۱ - کلماتی که خدا بر آدم القاء کرد چه بود؟

در این که «کلمات» و سخنانی را که خدا برای توبه به آدم تعلیم داد چه سخنانی بوده است در میان مفسران گفتگو است.

معروف این است که: همان جملات سوره «اعراف» آیه ۲۳ می باشد: قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ: «گفتند: خداوندا ما بر خود ستم کردیم، اگر تو ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از

زیانکاران خواهیم بود».

بعضی گفته اند: منظور از کلمات، این دعا و نیایش بوده است:

اَللّٰهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبِّ اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ فَاغْفِرْ لِیْ اِنَّكَ خَیْرُ الْغَافِرِیْنَ.

اَللّٰهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبِّ اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ فَارْحَمْنِیْ اِنَّكَ خَیْرُ الرَّاحِمِیْنَ.

اَللّٰهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبِّ اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ فَتُبْ عَلَیَّ اِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ:

«پروردگارا! معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی، تو را ستایش می کنم، من به خود ستم کردم مرا ببخش که بهترین بخشنده گانی.

خداوندا! معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی، تو را ستایش می کنم، من به خود ستم کردم بر من رحم کن که بهترین رحم کننده گانی.

بار الها! معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی، تو را حمد می گویم، من به خویش ستم کردم، رحمت را شامل حال من کن و توبه ام را بپذیر که تو تواب و رحیمی».

این دعا و کلمات در روایتی از امام باقر(علیه السلام) نقل شده است.^۱

نظیر همین تعبیرات در آیات دیگر قرآن در مورد یونس(علیه السلام) و موسی(علیه

السلام) می خوانیم، یونس به هنگام در خواست بخشش از خدا می گوید: سُبْحَانَكَ اِنِّیْ

كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ: «خداوندا منزهی من از کسانی هستم که به خود ستم کرده ام».^۲

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۳۰۴، حدیث ۴۷۲، با اندکی تفاوت (دار الکتب الاسلامیه)

- «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۱۵۷ (با اندکی تفاوت).

۲ - انبیاء، آیه ۸۷.

درباره حضرت موسی (علیه السلام) می خوانیم: قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ: «گفت: پروردگارا من به خود ستم کردم مرا ببخش و خدا او را بخشید».^۱

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است می خوانیم: مقصود از کلمات، تعلیم اسماء بهترین مخلوق خدا یعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) بوده است، و آدم با توسل به این کلمات از درگاه خداوند تقاضای بخشش نمود و خدا او را بخشید.^۲

این تفسیرهای سه گانه هیچ گونه منافاتی با هم ندارد، چرا که ممکن است مجموع این کلمات به آدم، تعلیم شده باشد تا با توجه به حقیقت و عمق باطن آنها انقلاب روحی تمام عیار، برای او حاصل گردیده و خدا او را مشمول لطف و هدایتش قرار دهد.

* * *

۲ - چرا جمله «إِهْبِطُوا» تکرار شده است؟

در آیات مورد بحث، و آیات پیش از آن خواندیم قبل از توبه و بعد از توبه، به آدم و همسرش حوا خطاب شده به زمین فرود آئید، در این که این تکرار برای تأکید است یا اشاره به دو مطلب دیگر در میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر این است جمله دوم اشاره به این واقعیت باشد که «آدم» گمان نکند با پذیرش توبه او، هبوط به زمین منتفی شده است، بلکه او این راه را باید برود! یا به این جهت که از اول برای این هدف آفریده شده بود، و یا به خاطر این که این هبوط اثر وضعی عمل او بوده است، این اثر وضعی با توبه دگرگون نمی شود.

* * *

۱ - قصص، آیه ۱۶.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲ - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۳۰۴، حدیث ۴۷۲ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۹۹، حدیث ۸۸۴۵ (چاپ آل البیت).

۳ - مخاطب در «إِهْبِطُوا» کیست؟

«إِهْبِطُوا» به صیغه جمع آمده است در حالی که آدم و حوا که مخاطب اصلی این سخن بودند دو نفر بیشتر نبودند و باید «صیغه تثنیه» آورده شود، اما به خاطر این که هبوط آدم (علیه السلام) و حوا به زمین، نتیجه اش این بود که فرزندان و نسل های آنها نیز در زمین ساکن خواهند شد، به صورت صیغه جمع آمده است.

* * *

۴۰ یا بَنی إِسْرَئِیلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِیْ اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ وَ اَوْفُوا بِعَهْدِیْ
اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَ اِیَّایْ فَارْهَبُوْنِ

ترجمه:

۴۰ - ای فرزندان اسرائیل! نعمت هائی را، که به شما ارزانی داشتم به یاد آورید! و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید، تا من نیز به پیمان شما وفا کنم. (و در راه انجام وظیفه،) تنها از من بترسید!

تفسیر:

یاد نعمت های خدا

داستان خلافت آدم (علیه السلام) در زمین و بزرگداشت او از سوی فرشتگان، و سپس فراموش کردن پیمان الهی و خارج شدن او از بهشت و همچنین توبه او را در آیات گذشته شنیدیم، و از این ماجرا این اصل اساسی روشن شد که در این جهان، همواره دو نیروی مختلف حق و باطل در برابر هم قرار دارند و مشغول مبارزه اند، آن کس که تابع شیطان شود، راه باطل را انتخاب کند، سرانجامش دور شدن از بهشت و سعادت و گرفتاری در رنج و درد است، و به دنبال آن پشیمانی. به عکس، آنها که خط فرمان پروردگار را بدون اعتنا به وسوسه های شیاطین و باطل گرایان ادامه دهند، پاک و آسوده از درد و رنج خواهند زیست. و از آنجا که داستان نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان، و خلافت آنها در زمین، سپس فراموش کردن پیمان الهی و گرفتار شدن آنها در چنگال رنج و

بدبختی، شباهت زیادی به داستان آدم (علیه السلام) دارد، بلکه فرعی از آن اصل کلی محسوب می شود، خداوند در آیه مورد بحث و آیات متعددی بعد از آن، فرازهای مختلفی از زندگی بنی اسرائیل و سرنوشت آنها را بیان می کند، تا آن درس تربیتی که با ذکر سرنوشت آدم، آغاز شد در این مباحث تکمیل گردد.

روی سخن را به «بنی اسرائیل» کرده چنین می گوید: «ای بنی اسرائیل به خاطر بیاورید نعمت های مرا که به شما بخشیدم، و به عهد من وفا کنید تا من نیز به عهد شما وفا کنم، و تنها از من بترسید» (یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای فارهبون).

در حقیقت این سه دستور (یادآوری نعمت های بزرگ خدا، وفای به عهد پروردگار، و ترس از نافرمانی او) اساس تمام برنامه های الهی را تشکیل می دهد.

یاد نعمت های او، انسان را به معرفت او دعوت می کند، و حس شکرگزاری را در انسان بر می انگیزد، سپس توجه به این نکته که این نعمت ها بی قید و شرط نیست و در کنار آن خدا عهد و پیمانی گرفته، انسان را متوجه تکالیف و مسئولیت هایش می کند، و بعد از آن نترسیدن از هیچ کس و هیچ مقام در راه انجام وظیفه، سبب می شود انسان همه موانع را در این راه از پیش پای خود بر دارد و به مسئولیت ها و تعهدهایش وفا کند؛ چرا که یکی از موانع مهم این راه ترس های بی دلیل از این و آن است، به خصوص در مورد بنی اسرائیل، که سال ها زیر سیطره فرعونیان قرار داشتند و ترس جزء بافت وجود آنها شده بود.

* * *

نکته ها:

۱ - یهود در مدینه

جالب این که طبق تصریح بعضی از مورخان قرآن، سوره «بقره» نخستین

سوره ای است که در «مدینه» نازل شده، و قسمت مهمی از آن درباره یهود، بحث می کند؛ زیرا یهود در آنجا معروف ترین جمعیت پیروان اهل کتاب بودند، و قبل از ظهور پیامبر (صلی الله علیه و آله) طبق کتب مذهبی خود انتظار چنین ظهوری را داشتند و دیگران را به آن بشارت می دادند، از نظر اقتصادی نیز وضع آنها بسیار خوب بود، و روی هم رفته، نفوذ عمیقی در «مدینه» داشتند.

اما با ظهور اسلام، اسلامی که راه های منافع نامشروع آنها را می بست و جلوی انحرافات و خودکامگی های آنها را می گرفت، نه تنها غالباً دعوت اسلام را نپذیرفتند، بلکه آشکار و نهان بر ضد اسلام قیام کردند، همان مبارزه ای که هنوز هم بعد از چهارده قرن ادامه دارد.

آیه فوق و آیات بعد نازل شد و آنها را زیر شدیدترین رگبار سرزنش های خود گرفت، و آن چنان با ذکر دقیق قسمت های حساس تاریخشان آنها را تکان داد که هر کس کمترین روح حق جوئی داشت بیدار گشته به سوی اسلام آمد، به علاوه درس آموزنده ای بود برای همه مسلمان ها.

در آیات آینده به خواست خدا فرازهایی از قبیل نجاتشان از چنگال فرعون، شکافتن دریا و غرق شدن فرعونیان، میعادگاه موسی در «کوه طور»، گوساله پرستی بنی اسرائیل در غیبت موسی، دستور توبه خونین و نازل شدن نعمت های ویژه خدا بر آنها، و مانند آن خواهیم خواند که هر کدام درس یا درس های آموزنده ای در بر دارد.

* * *

۲ - دوازده پیمان خدا با یهود چه بود؟

آن گونه که از آیات قرآن استفاده می شود این پیمان همان پرستش خداوند یگانه، نیکی به پدر و مادر، بستگان، یتیمان، و مستمندان، و خوشرفتاری با مردم،

بر پا داشتن نماز، ادای زکات، دوری از اذیت و آزار، و خونریزی بوده است.

شاهد این سخن آیات ۸۳ و ۸۴ همین سوره است: «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ... وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ».

در حقیقت این دو آیه اشاره به ده پیمان مختلف است که خدا از یهود گرفته بود، و با ضمیمه کردن آیه ۱۲ سوره «مائدہ» (وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَرْتُمْهُمْ...) که دو پیمان دیگر دائر به ایمان به انبیاء و تقویت آنان از آن استفاده می شود، روشن می گردد که آنها در برابر آن نعمت های بزرگ الهی و تعهدهای فراوانی کرده بودند و به آنها وعده داده شده بود، که اگر به اینها وفادار بمانید در باغ هائی از بهشت جای خواهید گرفت که نهراها از زیر قصرها و درختانش جاری است (لَا دُخْلَ لَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

اما متأسفانه آنها سر انجام همه این پیمان ها را زیر پا گذاردند که هنوز هم به پیمان شکنی خویش ادامه می دهند، در نتیجه پراکنده و در به در شدند و تا این پیمان شکنی ها ادامه دارد، این وضع نیز ادامه خواهد یافت، و اگر می بینیم چند روزی در پناه دیگران سر و صدائی دارند هرگز دلیل بر پیرویشان نیست، و ما به خوبی می بینیم روزی را که فرزندان غیور اسلام، دور از گرایش های نژادی و قومی تنها در سایه قرآن بپاخیزند و به این سر و صداها خاتمه دهند.

* * *

۴ - خدا نیز به عهدش وفا می کند

نعمت های خدا هیچ گاه بی قید و شرط نیست، در کنار هر نعمتی مسئولیتی قرار دارد و شرطی نهفته است.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: منظور از «أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ» این است که من به عهد خودم وفا خواهم کرد و شما را به بهشت خواهم برد.^۱

و اگر در قسمتی از این حدیث ایمان به ولایت علی (علیه السلام) بخشی از این پیمان ذکر شده جای تعجب نیست؛ زیرا یکی از مواد پیمان بنی اسرائیل قبول رسالت پیامبران الهی و تقویت آنها بود، و می دانیم: قبول جانشینان آنها نیز دنباله همان مسأله رهبری و ولایت است که در هر زمان متناسب با آن عصر باید تحقق یابد، در زمان موسی عهده دار این منصب او بود و در عصر پیامبر، پیامبر و در زمان های بعد علی (علیه السلام).
ضمناً جمله: «إِيَّايَ فَارْهَبُونَ» «تنها از مجازات من بترسید» تأکیدی است بر این مطلب که در راه وفای به عهدهای الهی و اطاعت فرمانش از هیچ چیز و هیچ کس نباید ترس و وحشت داشت، این انحصار را از کلمه «إِيَّايَ» که مقدم بر جمله «فَارْهَبُونَ» است استفاده می کنیم.

* * *

۵ - چرا یهودیان را بنی اسرائیل می گویند؟

«اسرائیل» یکی از نام های یعقوب، پدر یوسف (علیه السلام) می باشد، در علت نامگذاری یعقوب به این نام، مورخان غیر مسلمان، مطالبی گفته اند: که با خرافات آمیخته است.

۱ - «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۷۲ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۴۳۱، حدیث ۸۹ (دار الکتب الاسلامیه) -

«بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۳۵۸، حدیث ۷۷، و جلد ۳۶، صفحه ۹۷، حدیث ۳۵.

چنان که «قاموس کتاب مقدس» می نویسد: «اسرائیل به معنی کسی است که بر خدا مظفر گشت»!

وی اضافه می کند: «این کلمه لقب یعقوب بن اسحاق است که در هنگام مصارع (کشتی گرفتن) با فرشته خدا به آن ملقب گردید»!

همین نویسنده در ذیل کلمه «یعقوب» می نویسد: «ثبات، استقامت و ایمان خود را ظاهر ساخت، در این حال خداوند اسم وی را تغییر داده «اسرائیل» نامید، و وعده داد که پدر جمهور طوائف خواهد شد... و... بالاخره در کمال پیری در گذشت، و مثل یکی از سلاطین دنیا مدفون گشت! و اسم یعقوب و اسرائیل بر تمام قومش اطلاق می شود». همچنین او در ذیل کلمه «اسرائیل» می نویسد: «و این اسم را موارد بسیار است چنان که گاهی قصد از نسل اسرائیل و نسل یعقوب است»^۱.

ولی دانشمندان ما مانند مفسر معروف «طبرسی» در «مجمع البیان» در این باره چنین می نویسد: «اسرائیل همان یعقوب فرزند اسحاق پسر ابراهیم (علیهما السلام) است...» او می گوید، «اسر» به معنی «عبد» و «ئیل» به معنی «الله» است، و این کلمه مجموعاً معنی «عبدالله» را می بخشد.

بدیهی است: داستان کشتی گرفتن اسرائیل با فرشته خداوند و یا با خود خداوند که در «تورات» تحریف یافته کنونی دیده می شود یک داستان ساختگی و کودکانه است که از شأن یک کتاب آسمانی به کلی دور است و این خود یکی از مدارک تحریف تورات کنونی است.

* * *

- ۴۱ وَ آمَنُوا بِمَا أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ إِنِّي فَاتِّقُونَ
- ۴۲ وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ
- ۴۳ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ

ترجمه:

- ۴۱ - و به آنچه نازل کرده ام ایمان بیاورید؛ که نشانه های آن، با آنچه در کتاب های شماست، مطابقت دارد؛ و نخستین کافر به آن نباشید! و آیات مرا (به خاطر در آمد مختصری)، به بهای ناچیزی نفروشید! و تنها از من بترسید (نه از مردم)!
- ۴۲ - و حق را با باطل نیامیزید! و حقیقت را با این که می دانید کتمان نکنید!
- ۴۳ - و نماز را به پا دارید، و زکات را بپردازید، و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید.

شأن نزول:

بعضی از مفسران بزرگ، از امام باقر(علیه السلام) در شأن نزول نخستین آیات مورد بحث چنین نقل کرده اند: «برای حُیّ بن اخطب، و کعب بن اشرف، و جمعی دیگر از یهود، هر سال مجلس میهمانی (پر زرق و برقی) از طرف یهودیان ترتیب داده می شد، آنها حتی راضی نبودند این منفعت کوچک به خاطر قیام پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) از میان برود، به این دلیل (و دلائل دیگر) آیات تورات را که در زمینه اوصاف پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود تحریف کردند، این همان «ثمن قلیل» و بهای کم

است که قرآن در این آیه به آن اشاره می کند.^۱

* * *

تفسیر:

سودپرستی یهود

به دنبال پیمانی که خداوند از یهود گرفته بود، از جمله پیمان ایمان به پیامبران الهی و اطاعت فرمان های او، در سه آیه مورد بحث به **هُ** بخش از دستوراتی که به یهود داده شده اشاره می کند.

نخست می فرماید: «به آیاتی که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نازل شده ایمان بیاورید، آیاتی که هماهنگ با اوصافی است که در تورات شما آمده است» **(وَ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ)**.

قرآن، مصدق کتابی است که نزد شما است، یعنی بشاراتی را که تورات و پیامبران پیشین به پیروان خود دادند - که بعد از ما پیامبری با چنین اوصافی ظهور خواهد کرد و کتاب آسمانش دارای این ویژگی ها است - این پیامبر و ویژگی های قرآن کاملاً منطبق بر آن بشارات است، و با آن هماهنگی همه جانبه دارد؛ چرا به آن ایمان نمی آورید؟! **آنگاه می افزاید: «شما نخستین کسی نباشید که به این کتاب آسمانی کفر می ورزید و آن را انکار می کنید» (وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ).**

یعنی اگر مشرکان و بت پرستان عرب، کافر شوند، زیاد عجیب نیست، عجیب کفر و انکار شما است، آن هم به عنوان پیشگامان و نخستین مخالفان؛ چرا که هم از آنها بااطلاع ترید، اهل کتابید و در کتب آسمانی شما این همه

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۶۴ - تفسیر «نور الثقلین»،

جلد ۱، صفحه ۷۳، حدیث ۱۶۴ (مؤسسه اسماعیلیان).

بشارت درباره ظهور چنین پیامبری داده شده، و به همین دلیل، قبل از ظهورش، شما نخستین منادیان ظهور او بودید، چه شد که بعد از این ظهور به جای این که نخستین مؤمنان باشید، نخستین کافران شدید؟.

آری، بسیار از یهودیان مردمی لجوجند، و اگر این لجاجت نبود باید آنها خیلی زودتر از دیگران ایمان آورده باشند.

در سومین جمله می گوید: «شما آیات مرا به بهای اندکی نفروشید» و آن را با یک میهمانی سالیانه معاوضه نکنید (وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا).

بدون شک آیات خدا را با هیچ بهائی نباید معاوضه کرد، چه کم باشد و چه بسیار، ولی این جمله در حقیقت اشاره به دون همتی این دسته از یهود است که به خاطر منافع اندکی، همه چیز را به دست فراموشی می سپردند، و آنها که تا آن روز از مبشران قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و کتاب آسمانی او بودند، هنگامی که منافع خویش را در خطر دیدند، این بشارت ها را انکار کردند و آیات تورات را تحریف نمودند؛ چرا که در صورت آشنائی مردم با حقیقت، کاخ ریاست آنها فرو می ریخت.

اصولاً اگر تمام این جهان را به کسی بدهند تا یکی از آیات الهی را انکار کند، بهای کم و اندکی است؛ زیرا این زندگی سرانجام نابودشدنی است و سرای آخرت ابدی و جاودانی است، چه رسد که انسان بخواهد، این آیات الهی را فدای منافع ناچیزی کند.

در چهارمین دستور می گوید: «تنها از من پرهیزید» (وَإِيَّايَ فَاتَّقُون).

از این نترسید که روزی شما قطع شود و از این نترسید که جمعی از متعصبان یهود، بر ضد شما سران قیام کنند، تنها از من، یعنی از مخالفت فرمان من بترسید.

در پنجمین دستور، می فرماید: «حق را با باطل نیامیزید» که مردم به اشتباه بیفتند (و) لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ).

و در ششمین دستور، از کتمان حق نهی کرده می گوید: «حق را مکتوم ندارید در حالی که شما می دانید و آگاهید» (و تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ). هم کتمان حق، جرم و گناه است، و هم آمیختن حق و باطل که هر دو از نظر نتیجه، یکسان می باشند، حق را بگوئید هر چند به زیان شما باشد، و باطل را با آن نیامیزید هر چند منافع زودگذرتان به خطر بیفتد.

* * *

و بالاخره هفتمین و هشتمین دستور را به این صورت بازگو می کند: «نماز را به پا دارید، زکات را ادا کنید، و (عبادت دسته جمعی را فراموش ننمائید) با رکوع کنندگان رکوع نمائید» (و أَقِمُّوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ).

با این که دستور اخیر، اشاره به مسأله نماز جماعت است، ولی از میان تمام افعال نماز تنها «رکوع» را بیان کرده و می گوید: «با رکوع کنندگان رکوع کنید» این تعبیر، شاید به خاطر آن باشد که نماز یهود مطلقاً دارای رکوع نبود، این نماز مسلمانان است که یکی از ارکان اصلی آن، رکوع محسوب می شود.

جالب این که نمی گوید: نماز بخوانید، بلکه می گوید: أَقِمُّوا الصَّلَاةَ «نماز را به پا دارید» یعنی تنها خودتان نمازخوان نباشید بلکه چنان کنید که آئین نماز در جامعه انسانی بر پا شود، و مردم با عشق و علاقه به سوی آن بیایند.

بعضی از مفسران گفته اند: تعبیر به «أَقِمُّوا» اشاره به این است که نماز شما تنها اذکار و اوراد نباشد، بلکه آن را به طور کامل به پا دارید که مهم ترین رکن آن

توجه قلبی و حضور دل در پیشگاه خدا و تأثیر نماز در روح و جان آدمی است.^۱
در حقیقت در این سه دستور اخیر، نخست پیوند فرد با خالق (نماز) بیان شده، و سپس
پیوند با مخلوق (زکات) و سرانجام پیوند دسته جمعی همه مردم با هم در راه خدا!!

* * *

نکته ها:

آیا قرآن مندرجات «تورات» و «انجیل» را تصدیق کرده؟!

در آیات متعددی از قرآن مجید، این تعبیر به چشم می خورد که: «قرآن مفاد کتب
پیشین را تصدیق می کند».

از جمله در آیات مورد بحث خواندیم: «مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ» و در آیات ۸۹ و ۱۰۱ سوره
«بقره» می خوانیم: «مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ».

و در آیه ۴۸ «مائده» می فرماید: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ
الْكِتَابِ: «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم در حالی این کتاب کتب آسمانی
پیشین را تصدیق می کند».

همین امر، سبب شده که جمعی از مبلغان یهود و مسیحی، این آیات را سندی بر عدم
تحریف تورات و انجیل بگیرند، و بگویند: تورات و انجیل، در عصر پیامبر اسلام،
مسلماً با تورات و انجیل امروز تفاوتی پیدا نکرده، و اگر تحریفی در تورات و انجیل ها
رخ داده باشد، مسلماً مربوط به قبل از آن است، و چون قرآن صحت تورات و انجیل
موجود در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را تصدیق نموده، مسلمانان باید این کتب را
به عنوان کتب آسمانی دست نخورده به رسمیت بشناسند.

۱ - «المنار»، جلد ۲، صفحه ۲۹۳ - «مفردات راغب»، ماده «قوم».

پاسخ:

آیات مختلفی از قرآن گواهی می دهد: نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و آئین او در همان کتاب های محرف که در آن زمان در دست یهود و نصاری بوده وجود داشته است؛ زیرا مسلم است که منظور از تحریف این کتب آسمانی این نیست که تمام کتاب های موجود، باطل و بر خلاف واقع می باشد، بلکه قسمتی از تورات و انجیل واقعی در لابلای همین کتب وجود داشته و دارد، و نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، در همین کتب و یا سایر کتاب های مذهبی که در دست یهود و نصاری بوده، وجود داشته است (و الآن هم بشاراتی در آنها هست).

به این ترتیب، ظهور پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و کتاب آسمانی او عملاً تمام آن نشانه ها را تصدیق می نموده؛ زیرا با آن مطابقت داشته است. بنابراین، معنی تصدیق قرآن نسبت به تورات و انجیل این است که صفات و ویژگی های پیغمبر (صلی الله علیه وآله) با نشانه هایی که در تورات و انجیل آمده، مطابقت کامل دارد.

استعمال واژه «تصدیق» در معنی «مطابقت» در آیات دیگر قرآن نیز مشاهده می شود، از جمله در آیه ۱۰۵ سوره «صافات» به ابراهیم (علیه السلام) می گوید: **قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا**: «تو تصدیق خواب خود نمودی» یعنی عمل تو مطابق خوابی است که دیده ای، و در آیه ۱۵۷ سوره «اعراف»: **«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...»** این معنی صریحاً بیان شده، یعنی اوصافی که در او می بینند مطابق است با آنچه در تورات یافته اند.

در هر حال، آیات فوق چیزی جز «تصدیق عملی» قرآن و پیامبر (صلی الله علیه وآله) نسبت به نشانه های حقانیت او که در کتب گذشته بوده است نیست، و دلالتی بر تصدیق تمام مندرجات تورات و انجیل، ندارد به علاوه آیات متعددی از قرآن

حکایت از این می کند که آنها آیات تورات و انجیل را تحریف نمودند، و این خود شاهد زنده ای است بر گفتار بالا.

شاهد زنده دیگر:

«فخر الاسلام» مؤلف کتاب «انیس الاعلام» که خود یکی از کشیشان به نام مسیحی بوده، تحصیلات خود را نزد کشیشان مسیحی به پایان رسانیده است و به مقام ارجمندی از نظر آنان نائل آمده، در مقدمه این کتاب، ماجرای عجیب اسلام آوردن خود را چنین شرح می دهد:

«... بعد از تجسس بسیار، زحمات فوق العاده و گردش در شهرها خدمت کشیش والا مقامی رسیدم، که از نظر زهد و تقوا ممتاز بود، فرقه «کاتولیک» از سلاطین و غیره در سؤالات دینی خود به او مراجعه می کردند، من نزد او مدتی مذاهب مختلفه نصارا را فرا می گرفتم، او شاگردان فراوانی داشت، ولی در میان همه به من علاقه خاصی داشت. کلیدهای منزل... همه در دست من بود فقط کلید یکی از صندوقخانه ها را پیش خود نگاه داشته بود...

در این بین روزی کشیش را عارضه ای رخ داد، به من گفت به شاگردها بگو: حال تدریس ندارم. وقتی نزد شاگردان آمدم دیدم مشغول بحث اند، این بحث منجر به معنی لفظ «فارقلیطا»^۱ در سریانی و «پریکلتوس» به زبان یونانی... شد، جدال آنها به طول انجامید، هر کسی رأیی داشت...

پس از بازگشت، استاد پرسید: امروز چه مباحثه کردید؟! من اختلاف آنها را در لفظ «فارقلیطا» از برای او تقریر کردم... گفت: تو کدام یک از اقوال را انتخاب

۱ - در روایات و کتاب ها، لفظ «فارقلیطا» را به شکل های دیگری نیز نقل کرده اند: ۱ - البارقلیط

۲ - البارقلیطا ۳ - الفارقلیط ۴ - الفارقلیطا ۵ - فارقلیط ۶ - فارقلیطا («بحار الانوار»، جلد ۱۶، صفحات ۱۲۰، ۱۲۹ و ۱۳۰، حدیث ۶۴، و صفحه ۹۰، حدیث ۲۱، جلد ۱۰، صفحات ۳۰۵ و ۳۰۸، و جلد ۲۱، صفحه ۳۰۳، و جلد ۱۵، صفحه ۳۵۱ - «الصرط المستقیم»، جلد ۱، صفحات ۴۴ و ۵۶، کتابخانه حیدریه و...).

کرده ای؟

گفتم: مختار فلان مفسر را اختیار کرده ام.

کشیش گفت: تقصیر نکرده ای، و لکن حق و واقع خلاف همه این اقوال است؛ زیرا حقیقت این را نمی دانند مگر **راسخان فی العلم**، از آنها هم تعداد کمی با آن حقیقت آشنا هستند، من اصرار کردم که معنی آن را برایم بگوید، وی سخت گریست و گفت: هیچ چیز را از تو مضایقه نمی کنم... در فرا گرفتن معنی این اسم اثر بزرگی است، ولی به مجرد انتشار، من و تو را خواهند کشت! چنان چه عهد کنی به کسی نگوئی این معنی را اظهار می کنم... من به تمام مقدسات قسم خوردم که نام او را فاش نکنم.

گفت: این اسم از اسماء پیامبر مسلمین است و به معنی «**احمد**» (صلی الله علیه وآله) و «**محمد**» (صلی الله علیه وآله) است.

پس از آن، کلید آن اطاق کوچک را به من داد و گفت: در فلان صندوق را باز کن و فلان و فلان کتاب را بیاور، کتاب ها را نزد او آوردم، این دو کتاب به خط یونانی و سریانی، پیش از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بر پوست نوشته شده بود.

در هر دو کتاب لفظ «**فارقلیطا**» را به معنی، **احمد** (صلی الله علیه وآله) و **محمد** (صلی الله علیه وآله)، ترجمه نموده بودند، سپس اضافه کرد: علماء نصارا قبل از ظهور او اختلافی نداشتند که «**فارقلیطا**» به معنی «**احمد و محمد**» است، ولی بعد از ظهور **محمد** (صلی الله علیه وآله) برای بقای ریاست خود و استفاده مادی، آن را تأویل کردند و معنی دیگری برای آن اختراع نمودند و آن معنی قطعاً منظور صاحب انجیل نبوده است.

سؤال کردم، درباره دین نصارا چه می گوئی؟

گفت: با آمدن دین اسلام منسوخ است، این لفظ را سه بار تکرار نمود.

گفتم:

در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم... کدام است؟

گفت: منحصر است در متابعت محمد (صلی الله علیه وآله).

گفتم: آیا تابعان او اهل نجاتند؟

گفت: ای، و الله (سه بار تکرار کرد)...

سپس استاد گریه کرد و منهم بسیار گریستم.

گفت: اگر آخرت و نجات میخواهی البته باید دین حق را قبول نمائی... و من همیشه

تو را دعا می کنم، به شرط این که در روز قیامت شاهد باشی که در باطن مسلمان

و از تابعان حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) هستم،... هیچ شکی نیست که امروز بر

روی زمین دین اسلام دین خداست...!!^۱

چنان که ملاحظه می کنید: طبق این سند، علمای اهل کتاب پس از ظهور پیامبر

اسلام (صلی الله علیه وآله) به خاطر منافع شخصی خود، نام و نشانه های او را طور دیگری

تفسیر و توجیه کردند.

* * *

۱ - اقتباس با کمی اختصار از «هدایت دوم»، مقدمه کتاب «انیس الاعلام».

۴۴ اُ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَذَكَّرُونَ
أَفَلَا تَعْقِلُونَ

۴۵ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ
۴۶ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

ترجمه:

- ۴۴ - آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمائید؛ با این که شما کتاب (آسمانی) را می خوانید! آیا نمی اندیشید؟!
۴۵ - از صبر و نماز یاری جوئید؛ (و با استقامت و مهار هوس های درونی و توجه به پروردگار، نیرو بگیرید؛ و این کار، جز برای خاشعان، گران است.
۴۶ - آنها کسانی هستند که می دانند دیدارکننده پروردگار خویشند و به سوی او باز می گردند.

تفسیر:

به دیگران توصیه می کنید، اما خودتان چرا؟!!

گرچه روی سخن در آیات فوق، همچون آیات قبل و بعد، با بنی اسرائیل است، ولی مسلماً مفهوم آن گسترده است و دیگران را نیز شامل می شود.
به گفته مفسر معروف «طبرسی» در «مجمع البیان» علماء و دانشمندان یهود قبل از بعثت محمد(صلی الله علیه وآله)، مردم را به ایمان به وی دعوت می کردند و بشارت

ظهورش را می دادند ولی خود، هنگام ظهور آن حضرت، از ایمان آوردن خودداری کردند.^۱

و نیز، همان مفسر بزرگ نقل می کند که: بعضی از علمای یهود به بستگان خود که اسلام آورده بودند توصیه می کردند به ایمان خویش باقی و ثابت بمانند ولی خودشان ایمان نمی آورند.^۲

لذا نخستین آیه مورد بحث، آنها را بر این کار مذمت کرده می گوید: «آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید ولی خودتان را فراموش می نمائید» (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ).

با این که «کتاب آسمانی را می خوانید آیا هیچ فکر نمی کنید» (وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

اصولاً یک برنامه اساسی مخصوصاً برای علماء، مبلغین و داعیان راه حق، این است که: بیش از سخن، مردم را با عمل خود تبلیغ کنند، همان گونه که در حدیث معروفی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: كُونُوا دُعَاءَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَ لَا تَكُونُوا دُعَاءَ بِلِسَتِكُمْ: «مردم را با عمل خود به نیکی ها دعوت کنید نه با زبان خود».^۳

تأثیر عمیق «دعوت عملی» از اینجا سرچشمه می گیرد که هر گاه شنونده بداند گوینده از دل سخن می گوید و به گفته خویش صد در صد ایمان دارد، گوش جان خود را به روی سخنانش می گشاید و سخن که از دل برخیزد بر دل می نشیند، و در جان اثر می گذارد، و بهترین نشانه ایمان گوینده به سخنش این

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۶۴.

۳ - «سفینة البحار»، ماده «عمل» - «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۱۹۸ - احادیث زیاد دیگری نیز به همین مضمون ولی با عبارات مختلف در منابع روایی آمده است («کافی»، جلد ۲، صفحات ۷۷، ۷۸ و ۱۰۵، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۷۶، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶۷، صفحات ۲۲۹، ۳۰۳ و ۳۰۹، و جلد ۶۸، صفحه ۷ و...).

است که خود قبل از دیگران عمل کند، همان گونه که علی (علیه السلام) می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُم عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَ لَا أَنْهَأُكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَ أَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا: «ای مردم به خدا سوگند شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی کنم مگر آن که قبلاً خودم آن را انجام می دهم و از هیچ کار خلافی باز نمی دارم مگر این که پیش از شما از آن دوری جسته ام».^۱

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَذْلًا وَ عَمِلَ بَغَيْرِهِ: «از کسانی که در روز قیامت عذابشان از همه شدیدتر است کسی است که سخن حقی بگوید و خود به غیر آن عمل کند».^۲

* * *

علمای یهود از این می ترسیدند: اگر به رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) اعتراف کنند، کاخ ریاستشان فرو ریزد و عوام یهود به آنها اعتنا نکنند، لذا صفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را که در تورات آمده بود دگرگون جلوه دادند.

قرآن برای این که انسان بتواند بر امیال و خواسته های دل پیروز گردد و حب جاه و مقام را از سر بیرون کند، در آیه بعد چنین می گوید: «از صبر و نماز یاری جوئید» و با استقامت و کنترل خویش بر هوس های درونی پیروز شوید (وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ).

سپس اضافه می کند: «این کار جز برای خاشعان سنگین و گران است» (وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ).

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، خاشعان را چنین معرفی می کند: «همانها که

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۷۵ - «بحار الانوار»، جلد ۳۴، صفحه ۲۱۷، و جلد ۴۰، صفحه ۱۹۱، حدیث ۷۵.

۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۷۵ - «بحار الانوار»، جلد ۶۹، صفحه ۲۲۴ - «کافی»، جلد ۲، صفحات ۱۷۵، ۲۹۹ و ۳۰۰ (دار الکتب الاسلامیه).

می دانند: پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد و به سوی او باز می گردند» (الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ).

«يَظُنُّونَ» از ماده «ظن» گاه، به معنی گمان و گاه، به معنی یقین می آید^۱ و در اینجا مسلماً به معنی ایمان و یقین قطعی است؛ زیرا ایمان به لقاء الله و بازگشت به سوی او حالت خشوع، خداترسی و احساس مسئولیت را در دل انسان زنده می کند و این یکی از آثار تربیتی ایمان به معاد است که همه جا در برابر انسان صحنه آن دادگاه بزرگ را مجسم می سازد و به انجام مسئولیت ها، حق و عدالت دعوت می کند.

این احتمال نیز وجود دارد که «ظن» در اینجا به معنی «گمان» باشد، و این در حقیقت یک نوع مبالغه و تأکید است که اگر انسان فرضاً به آن دادگاه بزرگ ایمان نداشته باشد، و فقط گمان کند، کافی است که از هر گونه خلافاکاری خودداری نماید و در واقع سرزنش علماء یهود است که اگر ایمان شما حتی به درجه ظن و گمان برسد، باز باید احساس مسئولیت کنید و دست از این گونه تحریفات بردارید.^۲

* * *

نکته ها:

۱ - «لقاء الله» چیست؟

تعبیر به «لقاء الله» در قرآن مجید کراراً آمده است، و همه به معنی «حضور

۱ - «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید، «ظن» اسم است برای اعتقادی که از دلیل و قرینه حاصل می شود، این اعتقاد، گاهی قوی می شود و به مرحله یقین می رسد و گاه ضعیف است و از حد گمان تجاوز نمی کند.

۲ - «المنار»، جلد ۱، صفحه ۳۰۲ - و «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۱۵۴ - و تفسیر «روح المعانی»، جلد ۱، صفحه ۲۲۸ - در آیات دیگر قرآن اشاره به این معنا دیده می شود مانند: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» (سوره کهف، آیه ۱۱۰).

در صحنه قیامت» می باشد، بدیهی است منظور از «لقاء» و ملاقات خداوند ملاقات حسی، مانند ملاقات افراد بشر با یکدیگر نیست، چه این که خداوند نه جسم است و نه رنگ و مکان دارد که با چشم ظاهر دیده شود، بلکه منظور، یا مشاهده آثار قدرت او در صحنه قیامت، پاداش ها و کیفرها و نعمت ها و عذاب های او است، چنان که گروهی از مفسران گفته اند.

یا به معنی یک نوع شهود باطنی و قلبی است؛ زیرا انسان گاه به جائی می رسد که گوئی خدا را با چشم دل در برابر خود مشاهده می کند، به طوری که هیچ گونه شک و تردیدی برای او باقی نمی ماند.

این حالت، ممکن است بر اثر پاکی، تقوا، عبادت و تهذیب نفس در این دنیا برای گروهی پیدا شود، چنان که در «نهج البلاغه» می خوانیم: یکی از دوستان دانشمند علی (علیه السلام) به نام «ذعلب یمانی» از امام (علیه السلام) پرسید: هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ: «آیا خدای خود را دیده ای؟!»

امام (علیه السلام) فرمود: أَفَأَعْبُدُ مَا لَا أَرَى: «آیا خدائی را که نیستم پرستش کنم؟!»

و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست امام اضافه کرد:

لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعَيَانِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ:

«چشم های ظاهر هرگز او را مشاهده نکنند، بلکه قلب ها به وسیله نور ایمان او را درک می نمایند»^۱.

این حالت شهود باطنی در قیامت، برای همگان پیدا می شود؛ چرا که آثار عظمت و قدرت خدا در آنجا آن چنان آشکار است که هر کوردلی هم ایمان قطعی پیدا می کند.

* * *

۱ - «نهج البلاغه»، کلام ۱۷۹ - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۵۲، حدیث ۲۷، و جلد ۶۹، صفحه ۲۷۹.

۲ - راه پیروزی بر مشکلات

برای پیشرفت و پیروزی بر مشکلات دو رکن اساسی لازم است، یکی پایگاه نیرومند درونی، و دیگر تکیه گاه محکم برونی، در آیات فوق به این دو رکن اساسی با تعبیر «صبر» و «صلوة» اشاره شده است: صبر، آن حالت استقامت و شکیبائی و ایستادگی در جبهه مشکلات است، و نماز، پیوندی است با خدا و وسیله ارتباطی است با این تکیه گاه محکم.

گر چه کلمه «صبر» در روایات فراوانی به روزه تفسیر شده است،^۱ ولی مسلماً منحصر به روزه نیست، بلکه ذکر روزه به عنوان یک مصداق بارز و روشن آن است؛ زیرا انسان در پرتو این عبادت بزرگ، اراده ای نیرومند و ایمانی استوار پیدا می کند و حاکمیت عقلش بر هوس هایش مسلّم می گردد.

مفسران بزرگ در تفسیر این آیه نقل کرده اند که: رسول گرامی اسلام هر گاه با مشکلی روبرو می شد که او را ناراحت می کرد، از نماز و روزه مدد می گرفت.^۲

و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: «هنگامی که با غمی از غم های دنیا روبرو می شوید، وضو گرفته، به مسجد بروید، نماز بخوانید و دعا کنید، زیرا خداوند دستور داده: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ».^۳

توجه به نماز و راز و نیاز با پروردگار، نیروی تازه ای در انسان ایجاد می کند و او را برای رویارویی با مشکلات نیرو می بخشد.

در کتاب «کافی» از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: كَانَ عَلِيٌّ (علیه السلام) إِذَا هَالَهُ شَيْءٌ،

۱ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۶۳، حدیث ۷ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۰، صفحات ۴۰۷ و ۴۰۸ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۸، و جلد ۹۰، صفحه ۳۱۳، و جلد ۹۳، صفحه ۲۵۴.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۷۹، صفحه ۱۹۲، و جلد ۸۲، صفحه ۱۲۵، و جلد ۸۸، صفحه ۳۴۱ - تفسیر «آلوسی»، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحات ۱۳۸ و ۱۳۹، حدیث ۱۰۲۵۱ - «بحار الانوار»، جلد ۶۶.

فَرَعَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ: «هنگامی که مشکل مهمی برای علی (علیه السلام) پیش می آمد به نماز بر می خاست سپس این آیه را تلاوت می فرمود وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ».^۱

آری، نماز انسان را به قدرت لایزالی پیوند می دهد که همه مشکلات برای او سهل و آسان است و همین احساس، سبب می شود انسان در برابر حوادث، نیرومند و خونسرد باشد.

* * *

۱ - «کافی»، جلد ۳، صفحه ۴۸۰، حدیث ۱ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۱۳۸، حدیث ۱۰۲۴۹ (چاپ آل البیت).

۴۷ یا بَنی إِسْرَئِیلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ اَنِّیْ فَضَّلْتُكُمْ
عَلَى الْعَالَمِیْنَ

۴۸ وَ اَتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِیْ نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ
لَا یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ یُنصَرُونَ

ترجمه:

۴۷ - ای بنی اسرائیل! نعمت هائی را که به شما ارزانی داشتم به خاطر بیاورید؛ و (نیز به یاد آورید که) من، شما را بر جهانیان، برتری بخشیدم.
۴۸ - و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته می شود؛ و نه غرامت از او قبول خواهد شد؛ و نه یاری می شوند.

تفسیر:

خیال های باطل یهود

در این آیات، بار دیگر خداوند روی سخن را به بنی اسرائیل کرده و نعمت های خدا را به آنها یادآور می شود و می گوید: «ای بنی اسرائیل نعمت هائی را که به شما دادم به خاطر بیاورید» (یا بَنی إِسْرَئِیلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ).
این نعمت ها دامنه گسترده ای دارد، از نعمت هدایت و ایمان گرفته تا رهایی از چنگال فرعونیان و باز یافتن عظمت و استقلال همه را شامل می شود.
آنگاه از میان این نعمت ها به نعمت فضیلت و برتری یافتن بر مردم زمان

خود که ترکیبی از نعمت های مختلف است اشاره کرده می گوید: «من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم» (وَ اَنْیٰ فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِیْنَ).

شاید بعضی تصور کنند منظور از «فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِیْنَ» این باشد که آنها را بر تمام جهانیان در تمام ادوار برتری بخشیده است.

ولی با توجه به سایر آیات قرآن روشن می شود: مقصود برتری آنها نسبت به افراد محیط و عصر خودشان است؛ زیرا در قرآن می خوانیم: کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...: «شما (مسلمانان) بهترین امتی بودید که برای نفع انسان ها آفریده شده اید...»^۱ در جای دیگر درباره بنی اسرائیل می خوانیم: وَ اَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِیْنَ کَانُوا یُسْتَضَعِفُونَ مِشَارِقَ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا: «ما این مستضعفان را وارث مشرق و مغرب زمین کردیم»^۲ روشن است: بنی اسرائیل در آن زمان وارث تمام جهان نشدند پس مقصود این است که وارث شرق و غرب منطقه خودشان گشتند، بنابراین، فضیلت آنها بر جهانیان نیز برتری نسبت به افراد همان محیط است.

* * *

در آیه بعد، قرآن خط بطلانی بر خیال های باطل یهود می کشد؛ زیرا آنها معتقد بودند چون نیاکان و اجدادشان پیامبران خدا بودند آنها را شفاعت خواهند کرد، و یا گمان می کردند می توان برای گناهان فدیة و بدل تهیه نمود، همان گونه که در این جهان، متوسل به رشوه می شدند.

قرآن می گوید: «از آن روز بترسید که هیچ کس بجای دیگری جزا داده نمی شود» (وَ اتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا).

۱ - آل عمران، آیه ۱۱۰.

۲ - اعراف، آیه ۱۳۷.

«و نه شفاعتی (بی اذن پروردگار) پذیرفته می شود» (وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ).

«و نه غرامت و بدلی قبول خواهد شد» (وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ).

«و نه کسی برای یاری انسان به پا می خیزد» (وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ).

خلاصه، حاکم و قاضی آن صحنه کسی است که جز عمل پاک را قبول نمی کند، چنان که در آیات ۸۸ و ۸۹ «شعراء» می خوانیم: يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: «روزی که نه مال به درد می خورد و نه فرزندان * مگر آنها که دارای روح سالم، پاک و با ایمان هستند».

در حقیقت آیه فوق، اشاره به این است که در این دنیا چنین معمول است: برای نجات مجرمان از مجازات از طرق مختلفی وارد می شوند: گاه یک نفر جریمه دیگری را پذیرا می شود و آن را اداء می کند.

اگر این معنی ممکن نشد متوسل به شفاعت می گردد و اشخاصی را بر می انگیزد که از او شفاعت کنند.

باز اگر این هم نشد، سعی می کنند با پرداختن غرامت خود را آزاد سازند.

و اگر دسترسی به این کار هم نداشت از دوستان و یاران کمک می گیرد تا از او دفاع کنند تا گرفتار چنگال مجازات نشود.

اینها طرق مختلف فرار از مجازات در دنیا است، ولی قرآن می گوید: اصول حاکم بر مجازات ها در قیامت به کلی از این امور جدا است، و هیچ یک از این امور در آنجا به کار نمی آید، تنها راه نجات، پناه بردن به سایه ایمان، تقوا و استمداد از لطف پروردگار است.

بررسی عقاید بت پرستان، یا منحرفین اهل کتاب نشان می دهد: این گونه افکار خرافی در میان آنها کم نبوده، مثلاً: نویسنده تفسیر «المنار» نقل می کند: در بعضی از مناطق

مصر، بعضی از مردم خرافی وجه نقدی به غسل دهنده میت می دادند و آن را اجرت نقل و انتقال به بهشت می نامیدند.^۱

و نیز در حالات یهود می خوانیم: آنها برای کفاره گناهانشان قربانی می کردند، اگر دسترسی به قربانی بزرگ نداشتند یک جفت کبوتر قربانی می کردند!^۲

در حالات اقوام پیشین که احتمالاً قبل از تاریخ، زندگی می کردند می خوانیم: آنها زیور آلات و اسلحه مرده را با او دفن می کردند تا در زندگی آینده اش از آن بهره گیرد!^۳

* * *

قرآن و مسأله شفاعت

بدون شک مجازات های الهی چه در این جهان، و چه در قیامت، جنبه انتقامی ندارد، بلکه همه آنها در حقیقت ضامن اجرا برای اطاعت از قوانین و در نتیجه پیشرفت و تکامل انسان ها است.

بنابراین هر چیز که این ضامن اجراء را تضعیف کند، باید از آن احتراز جست تا جرأت و جسارت بر گناه در مردم پیدا نشود.

از سوی دیگر، نباید راه بازگشت و اصلاح را به کلی بر روی گناهکاران بست، بلکه باید به آنها امکان داد خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و پاکی تقوا باز گردند.

شفاعت به معنی صحیحش برای حفظ همین تعادل است، و وسیله ای است برای بازگشت گناهکاران و آلودگان، و به معنی غلط و نادرستش موجب تشویق و جرأت بر گناه است.

کسانی که جنبه های مختلف شفاعت و مفاهیم صحیح آن را از هم تفکیک

۱ و ۲ - «المنار»، جلد ۱، صفحه ۳۰۶.

۳ - «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۱۵۶.

نکرده اند گاه به کلی منکر مسأله شفاعت شده، آن را با توصیه و پارتی بازی در برابر سلاطین و حاکمان ظالم برابر می دانند!

و گاه مانند وهابیان آیه فوق را که می گوید: «لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ» در قیامت از کسی شفاعت پذیرفته نمی شود، بدون توجه به آیات دیگر، دستاویز قرار داده و به کلی شفاعت را انکار کرده اند.

به هر حال، ایرادهای مخالفان شفاعت را در چند مطلب می توان خلاصه کرد:

- ۱ - اعتقاد به شفاعت، روح سعی و تلاش را تضعیف می کند.
- ۲ - اعتقاد به شفاعت، انعکاسی از جامعه های عقب مانده و فئودالیده است.
- ۳ - اعتقاد به شفاعت، موجب تشویق به گناه و رها کردن مسئولیت ها است.
- ۴ - اعتقاد به شفاعت، یک نوع شرک و چندگانه پرستی و مخالف قرآن است!
- ۵ - اعتقاد به شفاعت، مفهومش دگرگون شدن احکام خداوند و تغییر اراده و فرمان او است!

ولی به طوری که خواهیم گفت، همه این ایرادها از آنجا ناشی شده که شفاعت را از نظر مفهوم قرآنی با شفاعت های انحرافی رایج در میان عوام مردم اشتباه کرده اند.

از آنجا که این مسأله هم در جهت اثبات، و هم در جهت نفی، دارای اهمیت ویژه ای است باید به طور مشروح از:

مفهوم واقعی شفاعت.

فلسفه شفاعت.

شفاعت در عالم تکوین.

شفاعت در قرآن و حدیث.

شفاعت و مسأله توحید و شرک در اینجا بحث کنیم تا هر گونه ابهامی در زمینه آیه فوق و سایر آیاتی که در آینده در زمینه شفاعت با آن برخورد خواهیم کرد، برطرف شود.

* * *

۱ - مفهوم واقعی شفاعت

کلمه «شفاعت» از ریشه «شَفَعَ» به معنی (جفت) و «ضَمَّ الشَّيْءَ إِلَى مِثْلِهِ» گرفته شده، و نقطه مقابل آن «وَتَر» به معنی تک و تنها است، سپس به ضمیمه شدن فرد برتر و قوی تری برای کمک به فرد ضعیف تر اطلاق گردیده است و این لفظ، در عرف و شرع به دو معنی متفاوت گفته می شود:

الف - شفاعت در لسان عامه، به این گفته می شود که: شخص شفیع از موقعیت و شخصیت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر شخص صاحب قدرتی را در مورد مجازات زبردستان خود عوض کند.

گاهی با استفاده از نفوذ خود یا وحشتی که از نفوذ او دارند.

زمانی با پیش کشیدن مسائل عاطفی و تحت تأثیر قرار دادن عواطف طرف.

و زمان دیگری با تغییر دادن مبانی فکری او، درباره گناه مجرم و استحقاق او، و مانند اینها...

به طور خلاصه، شفاعت طبق این معنی هیچ گونه دگرگونی در روحيات و فکر مجرم یا متهم ایجاد نمی کند، تمام تأثیرها و دگرگونی ها مربوط به شخصی است که شفاعت نزد او می شود (دقت کنید).

این نوع شفاعت در بحث های مذهبی مطلقاً معنی ندارد؛ زیرا نه خداوند اشتباهی می کند که بتوان نظر او را عوض کرد، نه عواطفی به این معنی که در

انسان است دارد که بتوان آن را برانگیخت، نه از نفوذ کسی ملاحظه می کند و وحشتی دارد و نه پاداش و کیفرش بر محوری غیر از عدالت دور می زند.

ب - مفهوم دیگر شفاعت، بر محور دگرگونی و تغییر موضع «شفاعت شونده» دور می زند، یعنی شخص شفاعت شونده موجباتی فراهم می سازد که از وضع نامطلوب و در خور کیفر بیرون آمده و به وسیله ارتباط با شفیع، خود را در وضع مطلوبی قرار دهد که شایسته و مستحق بخشودگی گردد، و همان طور که خواهیم دید، ایمان به این نوع شفاعت در واقع یک مکتب عالی تربیت و وسیله اصلاح افراد گناهکار و آلوده، و بیداری و آگاهی است، و شفاعت در منطق اسلام از نوع اخیر است.

و خواهیم دید، تمام ایرادها، خرده گیری ها، و حمله ها همه متوجه تفسیر اول برای شفاعت می شود، نه مفهوم دوم که یک معنی منطقی، معقول و سازنده است. این بود تفسیر اجمالی شفاعت در دو شکل «تخدیری» و «سازنده».

* * *

۲ - شفاعت در عالم تکوین

آنچه در مورد شفاعت به تفسیر صحیح و منطقی آن گفتیم، در جهان تکوین و آفرینش (علاوه بر عالم تشریع) نیز فراوان دیده می شود، نیروهای قوی تر این جهان به نیروهای ضعیف تر ضمیمه شده و آنها را در مسیر هدف های سازنده پیش می برند، آفتاب می تابد و باران می بارد و بذرها را در دل زمین آماده می سازد تا استعدادهای درونی خود را به کار گیرند، و نخستین جوانه حیات را بیرون فرستند، پوست دانه ها را بشکافند و از ظلمتکده خاک سر بر آورده، به سوی آسمان که از آن نیرو دریافت داشته اند پیش بروند.

این صحنه ها در حقیقت یک نوع شفاعت تکوینی در رستاخیز زندگی و حیات است، و اگر با اقتباس از این الگو، نوعی از شفاعت در صحنه «تشریع» قائل شویم راه مستقیمی را پیش گرفته ایم که توضیح آن را به زودی خواهیم خواند.

* * *

۳ - مدارک شفاعت

اکنون به مدارک اصلی و دست اول در مورد مسأله شفاعت می پردازیم: در قرآن درباره مسأله «شفاعت» (به همین عنوان) حدود ۳۰ مورد بحث شده است (البته بحث ها و اشارات دیگری به این مسأله بدون ذکر این عنوان نیز دیده می شود). آیاتی که در قرآن پیرامون این مسأله بحث می کند در حقیقت به چند گروه تقسیم می شود:

گروه اول - آیاتی است که به طور مطلق شفاعت را نفی می کند مانند: «أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ»^۱ و مانند: «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»^۲.

در این آیات راه های متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالح چه از طریق پرداختن عوض مادی، یا پیوند و سابقه دوستی، و یا مسأله شفاعت نفی شده است.

در مورد بعضی از مجرمان می خوانیم: فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ: «شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی ندارد»^۳.

۱ - بقره، آیه ۲۵۴.

۲ - بقره، آیه ۴۸.

۳ - مدثر، آیه ۴۸.

گروه دوم - آیاتی است که «شفیع» را منحصرأ خدا معرفی می کند مانند: مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ: «غیر از خدا ولی و شفیع ندارید».^۱
 قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً: «همه شفاعت ها مخصوص خدا است».^۲

گروه سوم - آیاتی است که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می کند مانند: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ: «چه کسی می تواند جز به اذن خدا شفاعت نماید»؟^۳
 وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ: «شفاعت جز برای کسانی که خدا اجازه دهد سودی ندارد».^۴

گروه چهارم - آیاتی است که شرائطی برای شفاعت شونده بیان کرده است، گاهی این شرط را رضایت و خشنودی خدا معرفی می کند، مانند: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى».^۵

طبق این آیه شفاعت شفیعان منحصرأ شامل حال کسانی است که به مقام «ارتضاء» یعنی پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند، رسیده اند.

گاه شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می کند مانند: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» منظور از این عهد و پیمان ایمان به خدا و پیامبران الهی است.^۶

و زمانی «صلاحیت شفاعت شدن» را از بعضی از مجرمان سلب می کند، مانند سلب شفاعت از ظالمان در آیه زیر: «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ».^۷

۱ - سجده، آیه ۴.

۲ - زمر، آیه ۴۴.

۳ - بقره، آیه ۲۵۵.

۴ - سبأ، آیه ۲۳.

۵ - انبیاء، آیه ۲۸.

۶ - مریم، آیه ۸۷.

۷ - غافر، آیه ۱۸.

و به این ترتیب، داشتنِ عهد و پیمان الهی یعنی ایمان، و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم، جزء شرایط حتمی شفاعت است.

* * *

۴ - شرایط گوناگون شفاعت

خلاصه این که آیات شفاعت به خوبی نشان می دهد: شفاعت از نظر منطق اسلام یک موضوع بی قید و شرط نیست، بلکه قیود و شرایطی دارد که چهره اصلی شفاعت و فلسفه آن را روشن می سازد: از نظر جرمی که درباره آن شفاعت می شود از یک سو.

شخص شفاعت شونده از سوی دیگر.

و شخص شفاعت کننده از سوی سوم.

مثلاً گناهانی همانند ظلم و ستم به طور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می گوید: ظالمان «شفیع مطاعی» ندارند!^۱

و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه - آن چنان که در بعضی از احادیث بعداً خواهد آمد - تفسیر کنیم، شفاعت، منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود پشیمان، و در مسیر جبران و اصلاحند، و در این صورت، شفاعت پشتوانه ای خواهد بود برای توبه و ندامت از گناه (و این که بعضی تصور می کنند با وجود ندامت و توبه، نیازی به شفاعت نیست اشتباهی است که پاسخ آن را به زودی خواهیم داد).

از طرف دیگر طبق آیه ۲۸ سوره «انبیاء» تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق

شفاعت می شوند که به مقام «ارتضاء» رسیده اند و طبق آیه ۸۷ «مریم»

دارای «عهد الهی» هستند.

این دو عنوان همان گونه که از مفهوم لغوی آنها، و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده استفاده می شود، به معنی ایمان به خدا، حساب، میزان، پاداش، کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات «نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد» و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی انعکاس یابد، و نشانه اش این است که خود را از صفت ظالمان طغیانگر که هیچ اصل مقدسی را به رسمیت نمی شناسند، بیرون آورد و به تجدید نظر در برنامه های خود وادارد.

در آیه ۶۴ سوره «نساء» در مورد آمرزش گناهان در سایه شفاعت می خوانیم: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» در این آیه، توبه و استغفار مجرمان مقدمه ای برای شفاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله) شمرده شده است.

و در آیات ۹۷ و ۹۸ سوره «یوسف»: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» نیز آثار ندامت و پشیمانی از گناه در تقاضای برادران یوسف از پدر به خوبی خوانده می شود.

در مورد شفاعت فرشتگان (در سوره مؤمن، آیه ۷) می خوانیم: استغفار و شفاعت آنها تنها برای افراد با ایمان، تابعان سبیل الهی و پیروان حق است: «وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ».

باز در اینجا این سؤال که: - «با وجود توبه و تبعیت از سبیل الهی و گام نهادن در مسیر حق، چه نیازی به شفاعت است؟» - مطرح می شود که در بحث حقیقت شفاعت از آن پاسخ خواهیم گفت.

و در مورد شفاعت کنندگان نیز این شرط را ذکر کرده که باید گواه بر حق باشند: «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ»^۱

و به این ترتیب، شفاعت شونده باید یک نوع ارتباط و پیوند با شفاعت کننده برقرار سازد، پیوندی از طریق توجه به حق و گواهی قوی و فعلی به آن، که این خود نیز عامل دیگری برای سازندگی و بسیج نیروها در مسیر حق است.

* * *

۵ - احادیث اسلامی و شفاعت

در روایات اسلامی نیز تعبیرات فراوانی می بینیم که مکمل مفاد آیات فوق است و گاهی صریح تر از آن، از جمله:

۱ - در تفسیر «برهان» از امام کاظم (علیه السلام) از علی (علیه السلام) نقل شده که می فرماید: از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم: شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي...: «شفاعت من برای مرتکبین گناهان کبیره است».^۲

راوی حدیث که «ابن ابی عمیر» است می گوید: از امام کاظم (علیه السلام) پرسیدم: چگونه برای مرتکبان گناهان کبیره شفاعت ممکن است در حالی که خداوند می فرماید: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» و مسلم است کسی که مرتکب کبائر شود مورد ارتضاء و خشنودی خدا نیست.

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: «هر فرد با ایمانی که مرتکب گناهی می شود طبعاً پشیمان خواهد شد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرموده پشیمانی از گناه توبه است... و کسی که پشیمان نگردد، مؤمن واقعی نیست، و شفاعت برای او نخواهد بود و عمل او

۱ - زخرف، آیه ۸۶.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۳۳۴، حدیث ۲۰۶۸۸ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحات ۳۰، ۳۴ و ۴۰.

ظلم است، و خداوند می فرماید: ظالمان دوست و شفاعت کننده ای ندارند.^۱

مضمون صدر حدیث این است که: شفاعت شامل مرتکبان کبائر می شود.

ولی ذیل حدیث روشن می کند که شرط اصلی پذیرش شفاعت واجد بودن ایمانی است که مجرم را به مرحله ندامت، خود سازی و جبران برساند، و از ظلم و طغیان و قانون شکنی برهاند (دقت کنید).

۲ - در کتاب «کافی» از امام صادق (علیه السلام) در نامه ای که به صورت متحد المال برای اصحابش نوشت، چنین نقل شده:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَطْلُبْ إِلَيَّ اللَّهُ أَنْ يَرْضَى عَنْهُ».

لحن این روایت نشان می دهد برای اصلاح اشتباهاتی که در زمینه شفاعت برای بعضی از یاران امام خصوصاً و جمعی از مسلمانان عموماً رخ داده است صادر شده، و با صراحت شفاعت های تشویق کننده به گناه در آن نفی شده است و می گوید: «هر کس دوست دارد مشمول شفاعت گردد باید خشنودی خدا را جلب کند».^۲

۳ - باز در حدیث پر معنی دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ بَعَثَ اللَّهُ الْعَالِمَ وَالْعَابِدَ، فَإِذَا وَقَفَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قِيلَ لِلْعَابِدِ انْطَلِقْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَقِيلَ لِلْعَالِمِ قِفْ تَشْفَعُ لِلنَّاسِ بِحُسْنِ تَأْدِيكَ لَهُمْ:

«در روز رستاخیز خداوند عالم و عابد را بر می انگیزد به عابد می گوید: به سوی بهشت رو، اما به عالم می گوید: برای مردمی که تربیت کردی شفاعت

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحه ۵۷ - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۳۵۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۳۳۵، حدیث ۲۰۶۷۵ (چاپ آل البیت).

۲ - نقل از «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۳۰۴، چاپ قدیم (جلد ۸، صفحه ۵۳، و جلد ۷۵، صفحه ۲۲۰، چاپ جدید) - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۱۱، کتاب الروضة (دار الکتب الاسلامیه).

کن»!^۱

در این حدیث، پیوندی میان «تأدیب عالم» و «شفاعت او نسبت به شاگردانش» که مکتب او را درک کرده اند، دیده می شود که می تواند پرتوی به روی بسیاری از موارد تاریک این بحث بیفکند.

به علاوه اختصاص شفاعت به عالم، و نفی آن از عابد، نشانه دیگری است از این که شفاعت در منطق اسلام یک مطلب قرار دادی و یا پارتی بازی نیست بلکه یک مکتب تربیتی و تجسمی است از تربیت در این جهان.

* * *

۶ - تأثیر معنوی شفاعت

آنچه در مورد روایات شفاعت آوردیم کمی از بسیار بود، که به خاطر نکات خاصی که متناسب با بحث ما در آنها بود انتخاب گردید، و گر نه روایات شفاعت به مرحله تواتر رسیده است.

«نوی شافعی»^۲ در شرح «صحیح مسلم» از «قاضی عیاض» دانشمند معروف اهل تسنن نقل می کند که می گوید: شفاعت متواتر است.^۳

حتی پیروان «ابن تیمیه» (متوفای سال ۷۲۸ هجری) و «محمد بن عبد الوهاب» (متوفای سال ۱۲۰۶) که در این گونه مسائل سختگیری، تعصب و لجاجت خاصی دارند به تواتر این روایات اعتراف کرده اند!

در کتاب «فتح المجید» تألیف «شیخ عبد الرحمن بن حسن» که از

۱ - «علل الشرایع»، جلد ۲، صفحه ۳۹۴ (انتشارات مکتبه الداوری) - «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۳۰۵، چاپ قدیم (جلد ۲، صفحه ۱۶، و جلد ۸، صفحه ۵۶، چاپ جدید).

۲ - نام او «یحیی بن شرف» از علمای قرن هفتم هجری است و چون در شهرک «نوی» نزدیک «دمشق» متولد شد، به «نوی» معروف است.

۳ - «شرح مسلم نوی»، جلد ۳، صفحه ۳۵ (دار الکتاب العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۷ هـ ق) - «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۳۰۷.

معروف ترین کتب «وهاویه» است، و هم اکنون در بسیاری از مدارس دینی «حجاز» به عنوان یک کتاب درسی شناخته می شود، از «ابن قیم» چنین نقل شده: «احادیث در زمینه شفاعت مجرمان از ناحیه پیامبر (صلی الله علیه وآله) متواتر است، و صحابه و اهل سنت عموماً بر این موضوع اجماع دارند، و منکر آن را بدعت گذار می دانند و به او انتقاد می کنند و او را گمراه می شمرند».^۱

اکنون پیش از آن که به بحث درباره اثرات اجتماعی و روانی شفاعت بپردازیم و ایرادهای چهارگانه را در شعاع فلسفه شفاعت مورد بررسی قرار دهیم نگاهی به آثار معنوی آن از نظر منطق خدا پرستان و معتقدان به شفاعت می کنیم که این نگاه روشنگر بحث آینده در زمینه واکنش های اجتماعی و روانی این مسأله خواهد بود.^۲

در میان علمای عقائد اسلامی در زمینه چگونگی تأثیر معنوی شفاعت گفتگو است:

جمعی که به نام «وعیدیه» معروف هستند (آنها که اعتقاد به خلود مرتکبان گناهان کبیره در جهنم دارند) معتقدند: شفاعت اثری در زدودن آثار گناه ندارد، بلکه تأثیر آن تنها در قسمت پیشرفت و تکامل معنوی و افزایش پاداش و ثواب است.

در حالی که «تفضیلیه» (آنها که اعتقاد به خلود اصحاب کبائر ندارند) معتقدند شفاعت در زمینه گناهکاران است، و اثرش سقوط مجازات و کیفر می باشد.

ولی محقق معروف «خواجه نصیر الدین طوسی» در کتاب «تجربید

۱ - «فتح المجید»، صفحه ۲۱۱ - «فتح الباری»، جلد ۱۱، صفحه ۴۲۹ - «شرح زرقانی»، جلد ۲، صفحه ۴۵.

۲ - توجه داشته باشید در اینجا با منطق خاص علمای عقائد بحث می کنیم.

«الاعتقادات» هر دو را حق می داند، و معتقد به هر دو اثر است.

«علامه حلی» در شرح عبارت او در «کشف المراد» نیز این عقیده را انکار نکرده بلکه شواهدی برای آن آورده است.

گمان نمی کنیم با توجه به آنچه سابقاً در معنی شفاعت از نظر ریشه لغوی و هم از نظر مقایسه با «شفاعت تکوینی» گفته شد، تردیدی باقی بماند که عقیده «محقق طوسی» به واقعیت نزدیک تر است.

زیرا از یک سو در روایت معروفی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: «ما أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ مُتَحَاجٌّ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ (طبق این حدیث همه مردم نیازمند به شفاعت پیامبرند).

و به این ترتیب، حتی کسانی که از گناه توبه کرده اند و جرم آنها بخشوده شده، باز نیاز به شفاعت دارند، و این در صورتی ممکن است که اثر شفاعت دو جانبه باشد و افزایش مقام را نیز شامل شود.

و اگر در بعضی از روایات می خوانیم، نیکوکاران نیاز به شفاعت ندارند،^۲ منظور نفی آن نوع شفاعت است که در مورد مجرمان و گناهکاران می باشد.

از سوی دیگر، گفتیم: حقیقت شفاعت ضمیمه شدن موجود قوی تری به موجود ضعیف تر برای کمک به او است، این کمک ممکن است برای افزایش نقاط قوت باشد و نیز ممکن است برای پیرایش نقاط ضعف.

همان طور که در شفاعت تکوینی و موجوداتی که در مسیر تکامل و پرورش قرار دارند نیز این دو جنبه مشهود است: گاهی موجودات پائین تر نیازشان به عوامل نیرومندتر و برتر برای از میان بردن عوامل تخریب است

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۳۸ - تفسیر «قمی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۲.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۸۸، صفحه ۱۳۱ - «ثواب الأعمال»، صفحه ۷۶ (انتشارات شریف رضی).

(همانند نیاز گیاه به نور آفتاب برای از بین بردن آفات) و گاه، برای افزودن نقاط قوت و پیشرفت می باشد (همانند نیاز گیاه برای رشد و نمو به نور آفتاب) و همچنین یک شاگرد درس خوان هم برای اصلاح اشتباهات خود نیاز به استاد دارد و هم برای افزایش معلومات مختلف.

بنابراین شفاعت به دلایل مختلف اثر دوگانه دارد و انحصار به زدودن آثار جرم و گناه ندارد (دقت کنید).

* * *

۷ - نیاز توبه کاران به شفاعت

با توجه به آنچه گفته شده روشن می شود که چرا توبه کاران نیز به شفاعت نیازمندند، با این که توبه طبق اعتقادات مسلم مذهبی به تنهایی موجب آمرزش گناه می گردد. دلیل این موضوع دو چیز است:

۱ - توبه کاران نیز برای افزایش مقامات معنوی، پرورش، تکامل و ارتقاء مقام، نیاز به شفاعت دارند اگر چه نیازشان در زمینه جرم و گناه با «توبه» بر آورده شده است.

۲ - اشتباه بزرگی که برای بسیاری در زمینه تأثیر توبه رخ داده موجب این گونه اشکالات می شود و آن این که تصورشان این است: توبه، ندامت و پشیمانی از گناه می تواند انسان را به حالت قبل از گناه در آورد.

در حالی که در جای خود گفته ایم: ندامت از گذشته و تصمیم نسبت به آینده تنها مرحله نخستین توبه است، و درست همانند داروئی است که بیماری را قطع می کند، بدیهی است با قطع تب و از بین رفتن ریشه بیماری، اگر چه بیمار بهبودی یافته و سالم شده، اما هرگز به حالت یک انسان عادی در نیامده است،

بلکه باید مدتها به تقویت بنیه جسمی خود پردازد، تا به مرحله قبل از بیماری برسد. و به تعبیر دیگر، توبه مراحل دارد، و ندامت از گناه و تصمیم برای پاک بودن در آینده تنها مرحله نخستین آن است.

مرحله نهائی آن، به این حاصل می شود که توبه کار از هر نظر به حالت روحانی قبل از گناه در آید، و در این مرحله است که شفاعت شافعان و پیوند و ارتباط با آنها می تواند اثر بخش باشد.

شاهد زنده برای این سخن، همان است که در سابق اشاره کردیم که در آیات مربوط به استغفار، می بینیم علاوه بر توبه شخص مجرم، استغفار پیامبر(صلی الله علیه و آله) شرط پذیرش توبه قرار داده شده است، و همچنین در مورد توبه برادران یوسف(علیه السلام)، استغفار یعقوب(علیه السلام) برای آنها، و از همه روشن تر در مورد استغفار فرشتگان برای افرادی که نیکوکار، صالح و مصلح اند که آیات آن در سابق گذشت (دقت کنید).

* * *

۱ - فلسفه شفاعت

با «مفهوم» شفاعت و «مدارک» آن - که روشنگر مفهوم آن بود - آشنا شدیم. و با توجه به آن، درک فلسفه های «اجتماعی و روانی» آن چندان مشکل نیست.

به طور کلی توجه به اصل شفاعت، می تواند اثر زیر را در معتقدان به آن داشته باشد:

«مبارزه با روح یأس»

کسانی که مرتکب جرائم سنگینی می شوند از یکسو گرفتار ناراحتی وجدان، و از سوی دیگر گرفتار یأس از بخشودگی در پیشگاه خدا می گردند، و

چون راه بازگشت را به روی خود مسدود می‌یابند، عملاً حاضر به هیچ گونه تجدیدنظر نیستند، و با توجه به تیرگی افق آینده در نظرشان، ممکن است دست به طغیان و سرکشی بیشتر بزنند، و یک نوع آزادی عمل برای خود، تحت این عنوان که رعایت مقررات برای آنها سودی ندارد، قائل شوند، درست همانند بیماری که از بهبودی مأیوس شده، و سدّ پرهیز را به کلی شکسته است چون آن را بی دلیل و فاقد تأثیر می‌داند.

گاه، ناراحتی وجدان که ناشی از این گونه جرائم است، موجب اختلالات روانی و یا موجب تحریک حس انتقامجویی از جامعه‌ای که او را چنین آلوده کرده است می‌گردد، و به این ترتیب گناهکار مبدل به یک عنصر خطرناک و کانون ناراحتی برای جامعه می‌شود.

اما ایمان به شفاعت روزنه‌ای به سوی روشنایی به روی او می‌گشاید و امید به آمرزش، او را به کنترل خویش و تجدید نظر، و حتی جبران گذشته تشویق می‌کند، حس انتقامجویی در او تحریک نمی‌گردد و آرامش روانی به او امکان تبدیل شدن به یک عنصر سالم و صالح می‌دهد.

بنابراین اگر بگوئیم توجه به شفاعت به معنی صحیح، یک عامل سازنده و باز دارنده است که می‌تواند از یک فرد مجرم و گناهکار، فرد صالحی بسازد، گزاف نگفته ایم، لذا، مشاهده می‌کنیم حتی برای زندانیان ابد، روزنه شفاعت و بخشودگی در قوانین مختلف دنیا باز گذارده شده است، مبادا یأس و نومیدی آنها را مبدل به کانون خطری در درون خود زندان‌ها کند، و یا گرفتار اختلال روانی سازد!

* * *

۹ - شرائط سازنده شفاعت

با توجه به این که شفاعت به معنی صحیح قیود و شرائط فراوانی در چند جهت دارد، کسانی که معتقد به این اصل اند برای این که مشمول آن شوند ناگزیرند شرائط آن را فراهم سازند، و از گناهای همانند ظلم که امید شفاعت را به صفر می رساند پرهیزند، برنامه خود را از یک دگرگونی عمیق و همه جانبه در وضع خویش شروع کنند، و برای رسیدن به مقام «ارتضاء» و بر قرار ساختن «عهد الهی» (به تفسیری که گذشت) از گناه توبه کنند، و یا حداقل در آستانه توبه قرار گیرند.

خلافکاری و شکستن سد قوانین الهی را متوقف سازند و یا لااقل تقلیل دهند، ایمان به خدا و دادگاه بزرگ رستاخیز را در خود زنده نگاه دارند و قوانین و مقررات او را محترم بشمرند.

و از طرفی برای بر قرار ساختن پیوند میان «خود» و «شفاعت کننده» از صفات او اقتباس کنند و یک نوع سنخیت، هر چند ضعیف، میان خود و او بر قرار سازند، یعنی همان طور که در «شفاعت تکوینی» آمادگی و سنخیت، و تسلیم در برابر عوامل تکامل، شرط تأثیر علل تکوینی است، در مرحله «شفاعت تشریعی» نیز برای رسیدن به نتیجه، این گونه آمادگی ها لازم است (دقت کنید).

با این وضع جای تردید باقی نمی ماند که شفاعت به معنی صحیح، نقش مؤثری در دگرگونی حال مجرمان و اصلاح وضع آنها خواهد داشت.

* * *

۱۰ - بررسی و پاسخ اشکالات

همان طور که قبلاً گفته شد میان «شفاعت» در عرف عام و «شفاعت» در منطق اسلام، فاصله زیادی است، یکی بر اساس تغییر دادن فکر «شفاعت کننده»

و دیگری بر اساس تغییرات و دگرگونی های گوناگون در «شفاعت شونده» قرار دارد. روشن است شفاعت به معنی اول، همه اشکالات گذشته را به خود جذب می کند، هم روح سعی و تلاش را می کشد، هم موجب تشویق به گناه است. هم انعکاسی از جوامع عقب افتاده و فئودالیت می باشد. و هم متضمن یک نوع شرک یا انحراف از توحید است. زیرا اگر ما معتقد باشیم علم خدا را می توان تغییر داد و مجهولی را درباره «شفاعت شونده» برای او روشن ساخت. و یا مبدئی غیر از او در جهان وجود دارد که می توان خشم خدا را به وسیله او فرو نشاند. یا محبت او را به سوی خود جلب کرد. یا معتقد باشیم خداوند ممکن است نیاز به موقعیت بعضی از بندگان خود داشته باشد و به خاطر این نیاز، شفاعت آنها را درباره مجرمی بپذیرد. یا معتقد باشیم از نفوذ وسایطی ممکن است بهرآسد و شفاعت آنها را بپذیرد. همه اینها ما را از اصل توحید و خداشناسی، دور می سازد و در درّه شرک و بت پرستی، پرتاب می کند. اینها همه نتیجه شفاعت در عرف عام و معنی نادرست آن است. ولی شفاعت در شکل صحیح و با شرائط، کیفیت، خصوصیات و ویژگی هایی که در بالا به آن اشاره شد، هیچ یک از این عیوب را ندارد - سهل است - نقاط مثبت ضد آن را پرورش می دهد. این نوع شفاعت، تشویق به گناه نمی کند، بلکه وسیله ای برای ترک گناه

است.

دعوت به سستی و تنبلی نمی کند، بلکه با ایجاد روح امیدواری، نیروهای انسان را برای جبران خطاهای گذشته بسیج می نماید.

هیچ گونه ارتباطی با جوامع عقب افتاده ندارد، بلکه یک وسیله مؤثر تربیتی برای اصلاح مجرمان، گناهکاران و متجاوزان است.

نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید، توجه به خدا و استمداد از صفات او و اذن و فرمان او می باشد.

باز برای روشن تر شدن این بحث، نظر شما را به نقل و بررسی زیر جلب می کنیم:

* * *

۱۱ - شفاعت و توحید

تفسیرهای نادرست برای مسأله شفاعت، دو دسته را که در دو قطب کاملاً متضاد هستند به مخالفت با این موضوع برانگیخته است:

دسته ای که طرز تفکر مادی دارند و شفاعت را عامل تخدیر و خاموش ساختن تلاش و کوشش ها می پندارند که پاسخ آنها مشروحاً گذشت.

دسته ای دیگر بعضی از افراطیون مذهبی مانند «وهابی ها» و هم فکran آنها هستند که اعتقاد به شفاعت را یک نوع شرک و انحراف از آئین توحید تصور می کنند.

با این که طرح اشکال آنها و پاسخ آن بحث را به درازا می کشاند و از طرز تفسیر خارج می شویم ولی روی پاره ای از جهات، این امر را لازم می دانیم:

نخست توجه به این موضوع لازم است که وهابی ها در دو قرن اخیر به رهبری «محمد بن عبد الوهاب» سرزمین «حجاز» را تحت نفوذ افکار خود

قرار داده اند در معتقدات تند و حاد خود که بیشتر در زمینه توحید است تنها با شیعه مخالفت ندارند بلکه با غالب مسلمان های اهل تسنن نیز شدیداً مخالفند.

محمد بن عبد الوهاب که افکار خود را از «ابن تیمیه» (احمد بن عبد الحليم دمشقى متوفى ۷۲۸) که تقریباً (چهار قرن قبل از او می زیسته) گرفته است، در حقیقت مجری افکار و معتقدات او (ایده ئولوگ وهابیه) بود.

محمد بن عبد الوهاب در خلال سال های ۱۱۶۰ تا ۱۲۰۶ که سال وفات او بود با همکاری زمامداران محلی، و برانگیختن آتش تعصب های خشن در میان اقوام بیابان گرد و بدوی «حجاز»، توانست به نام دفاع از توحید و مبارزه با شرک، مخالفان خود را عقب بزند و بر دستگاه حکومت و رهبری سیاسی، به طور مستقیم، و غیر مستقیم تسلط یابد و در این راه خون های زیادی از مسلمانان «حجاز» و غیر حجاز ریخته شد.

کشمکش های پیروان محمد بن عبد الوهاب محدود به محیط «حجاز» نبود، بلکه در سال ۱۲۱۶ (درست ده سال پس از مرگ محمد بن عبد الوهاب) پیروان او از طریق بیابان های «حجاز» با یک حمله غافلگیرانه به «کربلاء» ریختند و با استفاده از تعطیل بودن شهر به مناسبت روز «عید غدیر» و مسافرت بسیاری از اهالی «کربلاء» به «نجف» برای مراسم «غدیر»، پس از شکافتن دیوار شهر به داخل شهر رخنه کرده و به تخریب حرم امام حسین (علیه السلام) و سایر اماکن مقدس شیعه در «کربلاء» پرداختند، و در ضمن تمام درهای گران قیمت، تابلوها، هدایای نفیس و وسائل تزئینی را با خود بردند، حدود پنجاه نفر در نزدیکی ضریح، پانصد نفر در صحن و تعداد زیادی را در خود شهر کشتند که بعضی عدد مقتولین را بالغ بر پنج هزار نفر دانسته اند، در این ماجرا خانه های فراوانی غارت شد، و حتی پیرمردان، کودکان و زنان نیز از این تعرض، مصون نماندند.

در سال ۱۳۴۴ فقه‌های «مدینه» که در دستگاه حکومت نفوذ داشتند فتوا به انهدام تمام قبور بزرگان اسلام در حجاز دادند و در روز هشتم شوال این حکم تنفیذ گردید و همه قبور را یکی پس از دیگری به جز قبر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ویران کردند که آن هم به خاطر ترس از خشم عمومی مسلمین مستثنی شد.

روی هم رفته پیروان این مکتب همانند خود محمد بن عبد الوهاب افرادی خشن، غیر قابل انعطاف، یک دنده، قشری و متعصب اند و بیش از آنچه روی منطق تکیه می کنند، شدت عمل و خشونت به خرج می دهند، و دانسته یا نادانسته مسائل اسلامی را خلاصه در مبارزه با چند مسأله همانند موضوع: شفاعت، زیارت قبور و توسل کرده، و عملاً مردم را از مباحث مهم اجتماعی اسلام، مخصوصاً آنچه مربوط به عدالت اجتماعی و محو آثار استعمار و مبارزه منطقی با غلبه روح مادی گری و مکتب های الحادی است، دور نگه داشته اند.

به همین دلیل، در محیط فکری آنها هیچ گونه سخنی از این مسائل مطرح نیست و در یک حال بی خبری وحشتناک نسبت به مسائل روز به سر می برند.

در هر صورت آنها در مورد مسأله شفاعت چنین می گویند: هیچ کس حق ندارد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شفاعت بطلبد، مثلاً بگوید: «یا مُحَمَّدُ اِشْفَعْ لِي عِنْدَ اللَّهِ»؛ زیرا خداوند می گوید: «وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا».^۱

در رساله «کشف الشبهات»، نوشته «محمد بن عبد الوهاب» چنین می خوانیم: «اگر کسی بگوید: ما می دانیم خدا به پیامبر (صلی الله علیه وآله) مقام شفاعت بخشیده و به اذن و فرمان او می تواند شفاعت کند و چه مانعی دارد ما آنچه را که خدا به او بخشیده از او تقاضا کنیم؟

در پاسخ می گوئیم: درست است که خدا به او مقام شفاعت داده ولی با این

حال نهی کرده است که از او شفاعت بطلبیم! و گفته است: «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا». به علاوه مقام شفاعت منحصر به پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیست، فرشتگان و دوستان خدا نیز این مقام را دارند، آیا می توانیم از آنها نیز درخواست شفاعت کنیم؟ اگر کسی چنین بگوید، پرستش و عبادت بندگان صالح خدا را کرده است!^۱ و نیز نامبرده در رساله «اربع قواعد» سخنی دارد که خلاصه اش این است: رهائی از شرک، تنها به شناسائی چهار قاعده ممکن است:

- ۱ - کفاری که پیامبر (صلی الله علیه وآله) با آنها نبرد کرد اقرار داشتند به این که: خداوند خالق، رازق و تدبیرکننده جهان هستی است چنان که قرآن می گوید: «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ... وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» ولی این اقرار و اعتراف هرگز آنها را در زمره مسلمانان قرار نداد.
- ۲ - آنها می گفتند: توجه ما به بت ها و عبادت ما از آنها تنها به خاطر طلب قرب و شفاعت می باشد، «وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ».^۲
- ۳ - پیامبر (صلی الله علیه وآله) تمام کسانی را که عبادت غیر خدا می کردند محکوم ساخت، اعم از آنها که عبادت فرشتگان و انبیاء و صالحین می کردند یا آنها که اشجار و احجار و خورشید و ماه را می پرستیدند و هیچ گونه تفاوتی در میان آنها قائل نشد.
- ۴ - مشرکان عصر ما، در مسیر شرک از مشرکان زمان جاهلیت بدترند!؛ زیرا آنها به هنگام آرامش، عبادت بت ها می کردند ولی در شدت و سختی به مقتضای:

۱ - «كشف الشبهات»، بنا به نقل «البراهین الجلیه»، صفحه ۱۷.

۲ - یونس، آیه ۳۱.

۳ - یونس، آیه ۱۸.

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۱ تنها خدا را می خواندند، ولی مشرکان زمان ما در حالت آرامش و سختی هر دو متوسل به غیر خدا می شوند!^۲

* * *

۱۲ - نسبت شرک به همه مسلمانان

عجیب این که: این گروه وهابیان در نسبت دادن شرک به سایر مسلمانان و کسانی که با عقاید آنان هماهنگی ندارند، اعم از سنی و شیعه، به اندازه ای جری و جسور هستند که خون و مال مسلمانان دیگر را به سادگی مباح و حلال می شمردند، و قتل آنها را، خیلی آسان، مجاز می دانند، همان طور که در طول تاریخ خود، بارها عملاً نیز این مطلب را نشان داده اند.

شیخ «سلیمان ابن لَحْمَان» در کتاب «الهدية السنية» چنین می گوید:

«کتاب و سنت گواهی بر این می دهند که هر کس فرشتگان و انبیاء یا (مثلاً) ابن عباس و ابو طالب و امثال آنان را واسطه میان خود و خدا قرار بدهد که در پیشگاه خدا برای او شفاعت کنند، به خاطر این که آنها مقرب درگاه خدا هستند، همان طور که در نزد سلاطین شفاعت می کنند - چنین کسانی کافر و مشرکند! و خون و مال آنها مباح است!! اگر چه أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ بگویند و اگر چه نماز بخوانند و روزه بگیرند».^۳

خسونت، یکدندگی و لجاجتی که از این گفتار می بارد بر هیچ کس مخفی نیست، و همچنین جهل و ناآگاهی از مسائل اسلامی و قرآنی.

* * *

۱ - عنکبوت، آیه ۶۵.

۲ - رساله «اربع قواعد»، صفحات ۲۴ تا ۲۷، بنا به نقل «کشف الارتیاب»، صفحه ۱۶۳.

۳ - «الهدية السنية»، صفحه ۶۶، بنا به نقل «البراهین الجلیة»، صفحه ۸۳.

۱۳ - بررسی در زمینه منطق وهابیان در مسأله شفاعت

از آنچه از سخنان مؤسس این مسلک (محمد بن عبد الوهاب) نقل کردیم چنین نتیجه گیری می توان کرد که آنها در نسبت شرک به طرفداران شفاعت در حقیقت روی دو مطلب زیاد تکیه می کنند:

۱ - مقایسه مسلمانان طرفدار شفاعت انبیاء و صلحاء با مشرکان زمان جاهلیت.

۲ - نهی صریح قرآن از عبادت و پرستش غیر خدا و این که نام کسانی را همراه نام خدا ببریم، «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»^۱ و این که تقاضای شفاعت یک نوع عبادت است.

در قسمت اول، باید گفت در این مقایسه مرتکب اشتباه بزرگی شده زیرا:

اولاً - قرآن صریحاً مقام شفاعت را برای جمعی از نیکان و صلحاء و انبیاء و فرشتگان اثبات کرده است - همان طور که در بحث های سابق گذشت - منتها آن را منوط به «اذن الهی» دانسته است، بسیار غیر منطقی و مضحک است که ما بگوئیم خدا چنین مقامی را به او داده، ولی ما را از مطالبه اعمال این موقعیت - هر چند مشروط به اذن خدا - نهی کرده است.

به علاوه، قرآن مراجعه برادران یوسف (علیه السلام) را به پدر، و همچنین یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به پیامبر و تقاضای استغفار از وی را صریحاً آورده است.

آیا این یکی از مصادیق روشن درخواست شفاعت نیست؟ تقاضای شفاعت از پیامبر (صلی الله علیه وآله) با جمله «إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ»، همان است که برادران یوسف گفتند:

يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا.^۲

چگونه چیزی را که قرآن صریحاً مجاز شمرده، شرک می شمردند و معتقد به

۱ - جن، آیه ۱۸.

۲ - یوسف، آیه ۹۷.

آن را مشرک و خون و مال او را مباح می پندارند؟!

اگر این کار شرک بود چرا یعقوب (علیه السلام) فرزندان خود را از آن نهی نکرد؟!

ثانیاً - هیچ گونه شباهتی میان «بت پرستان» و «خداپرستان معتقد به شفاعت به اذن الله» نیست؛ زیرا بت پرستان، عبادت بت ها می کردند و آنها را شفیع می دانستند در حالی که در مورد مسلمانان معتقد به شفاعت، مسأله عبادت شفعاء به هیچ وجه مطرح نیست، بلکه تنها درخواست شفاعت در پیشگاه خدا از آنها می کنند و همان طور که خواهیم گفت، در خواست شفاعت هیچ ارتباطی به مسأله عبادت ندارد.

بت پرستان از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و می گفتند:

«أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ»^۱.

بت پرستان بت ها را از نظر عبادت در ردیف خداوند می دانستند و می گفتند: «تَاللَّهِ

إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲.

بت پرستان همان طور که تواریخ به روشنی گواهی می دهد اعتقاد به تأثیر بت ها در سرنوشت خود داشتند و مبدئیت تأثیر برای آنها قائل بودند، در حالی که مسلمانان معتقد به شفاعت، تمام تأثیر را از خدا می دانند، و برای هیچ موجودی استقلال در تأثیر قائل نیستند.

مقایسه این دو با یکدیگر بسیار جاهلانه و دور از منطق است.

اما در مورد دوم باید ببینیم «عبادت» چیست؟

تفسیر عبادت به «هر گونه خضوع و احترام» مفهومی است که هیچ کس برای هیچ کس خضوع و احترامی نکند، و احدی این نتیجه را نمی پذیرد.

همچنین تفسیر آن به «هر گونه درخواست و تقاضا» معنی اش این است که

۱ - ص، آیه ۵.

۲ - شعراء، آیه ۹۷ و ۹۸.

تقاضا و در خواست از هر کس شرک و بت پرستی باشد، این نیز بر خلاف ضرورت عقل و دین است.

«عبادت» را به «تبعیت و پیروی انسانی از انسان دیگر»، نیز نمی توان تفسیر کرد؛ زیرا پیروی منطقی افراد از رئیس خود در سازمان ها و تشکیلات اجتماعی جزء الفبای زندگی بشر است، همان طور که پیروی از پیامبران و پیشوایان بزرگ از وظائف حتمی هر دینداری محسوب می شود.

بنابراین «عبادت» مفهومی غیر از همه اینها دارد و آن «آخرین حد خضوع و تواضع» است که به عنوان تعلق، وابستگی مطلق و تسلیم بی قید و شرط «عابد» در برابر «معبود» انجام می گیرد.

این کلمه که با واژه «عبد» ریشه مشترک دارد، توجه به مفهوم «عبد» (بنده) روشن می سازد که در حقیقت عبادت کننده، با عبادت خود نشان می دهد که در برابر معبود تسلیم محض است، و سرنوشت خود را در دست او می داند، این همان چیزی است که از لفظ عبادت در عرف و شرع فهمیده می شود.

آیا در تقاضای شفاعت از شفیعان هیچ گونه اثری از عبادت و پرستش با این مفهوم دیده می شود؟

و اما در مورد «خواندن غیر خدا» که در آیات متعددی از آن نهی شده است، بی شک مفهومش این نیست که: مثلاً صدا زدن و خواندن کسی به نامش و گفتن یا حسن! و یا احمد! ممنوع است یا شرک.

در این نیز نباید تردید کرد که خواندن کسی و درخواست انجام کاری که در قدرت و توانایی او است، نیز نه گناه است و نه شرک؛ زیرا تعاون، یکی از پایه های زندگی و حیات اجتماعی است، تمام پیامبران و امامان نیز چنین کاری داشته اند (حتی خود وهابیان هم آن را ممنوع ندانسته اند).

آنچه ممکن است مورد ایراد واقع گردد، همان است که خود «ابن تیمیه» در رساله «زیارة القبور» متعرض آن شده است، می گوید:

«حاجتی را که بنده از خدا می خواهد اگر چیزی باشد که جز از خداوند صادر نمی شود هر گاه آن را از مخلوق بخواهد مشرک است، همانند عبادت کنندگان ملائکه و بت های سنگ و چوبی و کسانی که مسیح (علیه السلام) و مادرش را به عنوان معبود برگزیده بودند، مثل این که به مخلوق زنده یا مرده بگوید: گناه مرا ببخش، یا مرا بر دشمنم پیروز کن، یا بیماریم را شفا ده!...

و اگر از اموری باشد که بندگان نیز قادر بر انجام آن هستند در این صورت مانعی ندارد که تقاضای آن را از انسانی کند، منتها شرایطی دارد؛ زیرا تقاضای مخلوق از مخلوق دیگر گاه جائز است و گاه حرام... پیامبر (صلی الله علیه وآله) به ابن عباس فرموده: هنگامی که چیزی می خواهی از خدا بخواه، و هنگامی که یاری می طلبی از خدا یاری بطلب، تا آنجا که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به گروهی از یارانش توصیه فرمود: هرگز چیزی از مردم نخواهند، آنها در عمل به این توصیه تا آنجا پیش رفتند که اگر تازیانه از دست یکی می افتاد (و سوار بر مرکب بود) به کسی نمی گفت این تازیانه را به من بده، این همان تقاضای مکروه است، و اما تقاضای جائز آن است که انسان از برادر مؤمنش طلب دعا کند»^۱.

بنابراین، ما هم می گوئیم اگر به راستی کسی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را مستقل در انجام آن بداند مشرک است، ولی اگر از او شفاعتی بخواهد که کار خود او است و خدا به او داده، نه تنها شرک نیست، بلکه عین ایمان و توحید است، کلمه «مَعَ» در آیه «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»^۲ نیز گواه بر این مدعاست که

۱ - «زیارة القبور»، صفحه ۱۵۲، به نقل از «کشف الارتیاب»، صفحه ۲۶۸.

۲ - جن، آیه ۱۸.

نباید کسی را در ردیف خداوند مبدأ تأثیر مستقل دانست (دقت کنید).
غرض از اصرار و تأکید روی این بحث آن است که تحریف و مسخ مفهوم شفاعت نه تنها بهانه‌ای به دست خرده‌گیران بر مذهب داده است، که سبب تفسیرها و نتیجه‌گیری‌های نادرست از ناحیه بعضی از طوائف اسلامی شده و عاملی برای تفرقه و پراکندگی صفوف گردیده است.

در حالی که تفسیر صحیح شفاعت، علاوه بر این که موجب رشد و تکامل اخلاقی جامعه، و عاملی برای اصلاح افراد فاسد است، سبب قطع زبان بدخواهان، و وحدت کلمه در جامعه اسلامی خواهد بود.

ما امیدواریم همه علماء و دانشمندان اسلام با تحلیل صحیح قرآنی و منطقی، روی این مسأله راه سوء استفاده را به روی دشمنان ببندند و به توحید صفوف خود کمک کنند.

* * *

۴۹ وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ
أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ

ترجمه:

۴۹ - و (نیز به یاد آورید) آن زمان که شما را از چنگال فرعونیان رهائی بخشیدیم؛ که همواره شما را به بدترین صورت آزار می دادند: پسران شما را سر می بریدند، و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می داشتند. و در اینها، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود.

تفسیر:

نعمت آزادی

قرآن در این آیه، به یکی دیگر از نعمت های بزرگی که به قوم بنی اسرائیل ارزانی داشته اشاره می کند و آن نعمت آزادی از چنگال ستمکاران است که از بزرگ ترین نعمت های خدا است.

به آنها چنین یادآور می شود: «به خاطر بیاورید زمانی که شما را از دست فرعونیان نجات بخشیدیم» (وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ).

«همانها که دائماً شما را به شدیدترین وجهی آزار می دادند» (يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ).

«پسرانتان را سر می بریدند، و زنان شما را برای کنیزی و خدمت، زنده نگه می داشتند» (يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ).

«و در این ماجرا آزمایش سختی از سوی پروردگارتان برای شما بود» (وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ).

قرآن، مخصوصاً برای مجسم ساختن عذاب فرعونیان نسبت به بنی اسرائیل تعبیر به «یَسْؤُمُونَ» کرده («یَسْؤُمُونَ» فعل مضارع از ماده «سوم» است که در اصل، به معنی دنبال چیزی رفتن می باشد و از آنجا که فعل مضارع معمولاً معنی دوام و استمرار را می بخشد، در می یابیم که بنی اسرائیل به طور مداوم تحت شکنجه فرعونیان بوده اند). با چشم خود می دیدند پسران بی گناهشان را سر می برند، و دخترانشان را به کنیزی می بردند، از این گذشته خودشان نیز دائماً تحت شکنجه بودند، بردگان، خدمتگزاران و کارگران قبطیان و دار و دسته فرعون محسوب می شدند.

مهم این است که: قرآن، این جریان را یک آزمایش سخت و عظیم، برای بنی اسرائیل می شمرد (یکی از معانی «بلاء» آزمایش است) و به راستی تحمل این همه ناملایمات، آزمایش سختی بوده است.

این احتمال نیز وجود دارد که «بلاء» در اینجا به معنی «مجازات» باشد؛ زیرا بنی اسرائیل پیش از آن، قدرت و نعمت فراوان داشتند، کفران کردند، و خدا آنها را مجازات کرد.

احتمال سومی در تفسیر این جمله نیز از سوی بعضی از مفسران ذکر شده است که «بلاء» به معنی «نعمت» باشد، یعنی نجات از چنگال فرعونیان نعمتی بزرگ برای شما بود.^۱

به هر حال، روز نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان یک روز مهم تاریخی بود که قرآن کراراً روی آن تکیه کرده است.^۲

* * *

۱ - «بلاء» در اصل به معنی کهنگی و فرسودگی است، سپس به آزمایش کردن «بلاء» گفته شده؛ زیرا هر چیزی بر اثر آزمایش های متعدد حالت کهنگی به خود می گیرد، به غم و اندوه نیز «بلاء» می گویند؛ چرا که جسم و روح انسان را فرسوده می کند، تکالیف و مسئولیت ها نیز «بلاء» نام دارد؛ چرا که آنها نیز بر جسم و جان انسان سنگینی دارند، و از آنجا که آزمایش، گاهی با نعمت است و گاهی با مصیبت، این واژه به معنی نعمت و گاه به معنی مصیبت آمده است.

۲ - برای توضیح بیشتر به جلد ده، صفحه ۲۷۷ مراجعه فرمائید.

بردگی دختران در آن روز و امروز

قرآن زنده گذاردن دختران و سر بریدن پسران بنی اسرائیل را عذاب می خواند، و آزادی از این شکنجه را نعمت خویش می شمارد.

گویا می خواهد هشدار دهد که انسان ها بایست سعی کنند آزادی صحیح خویش را به هر قیمت که هست به دست آورند و حفظ نمایند.

چنان که علی (علیه السلام) به این مطلب در گفتار خود اشاره می فرماید:

الْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ: «زنده بودن و زیردست بودن برای شما مرگ است، و مرگ برای شما در راه به دست آوردن آزادی زندگی است».^۱

ولی دنیای امروز با گذشته این فرق را دارد که در آن زمان فرعون با استبداد مخصوص خود، پسران و مردان را از جمعیت مخالفش می گرفت، و دختران آنها را آزاد می گذارد، ولی در دنیای امروز تحت عناوین دیگری روح مردانگی در افراد کشته می شود و دختران به اسارت شهوات افراد آلوده در می آیند.

اما چرا فرعون، تصمیم به قتل پسران بنی اسرائیل و زنده گذاردن دختران آنها گرفت؟ بعضی از مفسران منشأ این جنایت را خوابی می دانند که فرعون دید، اما پاسخ صحیح تر آن را در ذیل آیه ۴ سوره «قصص» خواهید خواند، و خواهید دانست سبب کشتار فرزندان بنی اسرائیل تنها آن خواب نبوده است بلکه وحشت فرعونیان از نیرومند شدن بنی اسرائیل، و به دست گرفتن حکومت، به این موضوع کمک کرده است.

* * *

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۵۱ - «بحار الانوار»، جلد ۳۲، صفحه ۴۴۳ (با اندکی تفاوت).

۵۰ - وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ
تَنْظُرُونَ

ترجمه:

۵۰ - و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات دادیم؛ و فرعونیان را غرق ساختیم؛ در حالی که شما تماشا می کردید.

تفسیر:

نجات از چنگال فرعونیان

از آنجا که در آیه گذشته اشاره اجمالی به نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان شد، آیه مورد بحث در حقیقت، توضیحی بر چگونگی این نجات است که خود نشانه ای است از نعمت های بزرگ پروردگار بر بنی اسرائیل.

می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم» (وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ).

«شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق کردیم در حالی که تماشا می کردید» (فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ).

ماجرای غرق شدن فرعونیان در دریا و نجات بنی اسرائیل از چنگال آنها در سوره های متعددی از قرآن آمده است.^۱

در این سوره ها تقریباً همه جزئیات این ماجرا شرح داده شده، ولی در آیه

۱ - از جمله سوره «اعراف»، آیه ۱۳۶ - «انفال»، آیه ۵۴ - «اسراء»، آیه ۱۰۳ - «شعراء»، آیات ۶۳ و ۶۶ - «زخرف»، آیه ۵۵ و «دخان»، آیه ۱۷ به بعد.

مورد بحث، تنها اشاره ای از نظر نعمت و لطف خداوند، به بنی اسرائیل شده، تا آنها را به پذیرش اسلام، آئین نجات بخش جدید، تشویق کند.^۱

همان گونه که مشروح این جریان را در سوره های نامبرده خواهید خواند موسی (علیه السلام) پس از تبلیغ فراوان و دعوت فرعون و فرعونیان، و ارائه معجزات گوناگون و عدم پذیرش آنها، مأمور می شود نیمه شب با بنی اسرائیل از مصر کوچ کند.

اما هنگامی که به نزدیک **دریا (شط عظیم نیل)** می رسد، ناگاه متوجه می شوند فرعون و لشگرش آنها را از پشت سر تعقیب می کنند، اضطراب و وحشت سراسر وجود بنی اسرائیل را فرا می گیرد.

از پیش رو دریا و از پشت سر، لشگر نیرومند فرعون که تاب مقاومت با آن را ندارند، در اینجا است که موسی (علیه السلام) مأموریت پیدا می کند «عصا» را به دریا بزند، راه های متعددی از دل دریا گشوده می شود، و جمعیت بنی اسرائیل به سلامت از دریا می گذرند، از آن طرف لشگر مخالف که همچنان آنها را تعقیب می کردند همه به وسط دریا می رسند، آب ها به هم می پیوندند، و همگی هلاک می شوند.

جسدهای مرده لشکریان فرعون، روی آب ها قرار می گیرند، و جمعیت بنی اسرائیل با چشم خویش می بینند دشمن به چه روزی افتاده است؟

این حالت اضطراب و وحشت، و آن نجات، هر دو درخور دقت است، که آنها را با هم مقایسه کنند و خدا را شکر گویند.

قرآن، می خواهد به یهودیان بگوید: من که نسبت به شما این مقدار لطف

۱ - شرح بیشتر درباره این جریان را (در جلد سیزدهم، صفحه ۲۵۶) ذیل آیه ۷۷ به بعد سوره «طه» مطالعه فرمائید.

کردم و شما را از آن وحشت و اضطراب رهائی بخشیدم، چرا با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) (فرستاده من) و دستورات او مخالفت می‌ورزید؟

در ضمن این آیه، درسی است برای انسان‌ها که اگر در زندگی به خدا تکیه کنند، به آن نیروی بی‌زوال، اعتماد داشته باشند، و در مسیر صحیح از هیچ گونه کوشش و تلاش باز نایستند، در سخت‌ترین دقائق، خداوند یار و مدد کار آنها است.

* * *

۵۱ وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ

ظَالِمُونَ

۵۲ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

۵۳ وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

۵۴ وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ

فَتَوَبُّوا اِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ

فَتَابَ عَلَيْكُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

ترجمه:

۵۱ - و (به یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم؛ (و او، برای گرفتن فرمان های الهی، به میعادگاه آمد؛) سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید؛ در حالی که ستمکار بودید.

۵۲ - سپس شما را بعد از آن بخشیدیم؛ شاید شکر (این نعمت را) به جا آورید.

۵۳ - و (نیز به خاطر آورید) هنگامی را که به موسی، کتاب و وسیله تشخیص (حق از باطل) را دادیم؛ تا هدایت شوید.

۵۴ - و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید! پس توبه کنید؛ و به سوی خالق خود باز گردید؛ و خود را (یکدیگر را) به قتل برسانید؛ این کار، برای شما نزد پروردگارتان بهتر است». سپس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا که او توبه پذیر و رحیم است.

تفسیر:

بزرگ ترین انحراف بنی اسرائیل

قرآن در این چهار آیه، به بخش دیگری از تاریخ پر ماجرای بنی اسرائیل اشاره کرده، و خاطرات تکان دهنده ای را به یهودیان یادآور می شود.

این آیات از بزرگ ترین انحراف بنی اسرائیل در طول تاریخ زندگیشان، سخن می گوید، و آن انحراف از اصل توحید، به شرک و گوساله پرستی است، و به آنها هشدار می دهد شما یک بار در تاریختان بر اثر اغواگری مفسدان گرفتار چنین سرنوشتی شدید، اکنون بیدار باشید راه توحید خالص (راه اسلام و قرآن) به روی شما گشوده شده، آن را رها نکنید.

نخست می گوید: «به خاطر بیاورید زمانی را که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم» (وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً).

هنگامی که او از شما جدا شد، و میعاد سی شبه او به چهل شب تمدید گردید، اما: «شما گوساله را بعد از او به عنوان معبود انتخاب کردید، در حالی که با این عمل، به خود ستم می کردید» (ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَنْتُمْ ظَالِمُونَ).

* * *

شرح این ماجرا در سوره «اعراف» از آیه ۱۴۲ به بعد، و در سوره «طه» آیه ۸۶ به بعد مشروحاً خواهد آمد و خلاصه آن چنین است:

بعد از نجات بنی اسرائیل، از چنگال فرعونیان و غرق شدن آنها در نیل، موسی (علیه السلام) مأموریت پیدا می کند برای گرفتن الواح تورات، مدت سی شب به کوه طور برود، ولی بعداً برای آزمایش مردم، ده شب تمدید می گردد، «سامری» که مردی نیرنگ باز بود، از این فرصت استفاده کرده، از طلا و جواهراتی که نزد بنی اسرائیل از فرعونیان به یادگار مانده بود، گوساله ای می سازد که صدای

مخصوصی از آن به گوش می رسد و بنی اسرائیل را به پرستش آن دعوت می کند. اکثریت قاطع بنی اسرائیل به او می پیوندند، هارون (علیه السلام) جانشین و برادر موسی (علیه السلام) با اقلیتی بر آئین توحید باقی می ماند، اما هر چه می کوشند دیگران را از این انحراف بزرگ باز گردانند، توفیق نمی یابند، بلکه چیزی نمانده بود که خود هارون را هم از بین ببرند.

موسی (علیه السلام) پس از بازگشت از کوه طور از مشاهده این صحنه، شدیداً ناراحت می شود و آنها را سخت ملامت می کند، آنها متوجه زشتی کار خود می شوند و در صدد توبه بر می آیند، موسی از طرف خداوند پیشنهاد یک توبه بی سابقه به آنها می دهد که شرح آن در آیات آینده خواهد آمد.

* * *

در آیه بعد، خداوند می گوید: «با این گناه بزرگ باز شما را عفو کردیم شاید شکر نعمت های ما را به جا آورید» (ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

* * *

و در ادامه این بحث می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که به موسی کتاب و وسیله تشخیص حق از باطل بخشیدیم، تا شما هدایت شوید» (وَ إِذِ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ).

«کتاب» و «فرقان» ممکن است هر دو اشاره به «تورات» باشد و نیز ممکن است: کتاب، اشاره به «تورات» و فرقان، اشاره به معجزاتی باشد که خداوند در اختیار موسی گذارده بود (چون فرقان در اصل به معنی چیزی است که حق را از باطل برای انسان مشخص می کند).

* * *

سپس در زمینه تعلیم توبه از این گناه می گوید: «به خاطر بیاورید: هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای جمعیت! شما با انتخاب گوساله به خود ستم کردید» (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ).

«اکنون که چنین است توبه کنید و به سوی آفریدگارتان باز گردید» (فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ).

«بارئ» به معنی خالق است و در اصل، به معنی جدا کردن چیزی از چیز دیگر می باشد، چرا که آفریدگار، مخلوقات خود را از مواد اصلی و نیز از یکدیگر جدا می کند.

اشاره به این که دستور این توبه شدید را همان کسی می دهد که آفریننده شما است.

«توبه شما باید به این گونه باشد که یکدیگر را به قتل برسانید!» (فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ).

«این کار برای شما در پیشگاه خالقان بهتر است» (ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ).

«و به دنبال این ماجرا خداوند توبه شما را پذیرفت که او ثواب رحیم است» (فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).

* * *

گناه عظیم و توبه بی سابقه

شک نیست پرستش گوساله سامری، کار کوچکی نبود، ملتی که بعد از مشاهده آن همه آیات خدا و معجزات، پیامبر بزرگشان موسی (علیه السلام) همه را فراموش کنند و با یک غیبت کوتاه پیامبرشان به کلی اصل اساسی توحید و آئین خدا را زیر پا گذارده بت پرست شوند.

اگر این موضوع برای همیشه از مغز آنها ریشه کن نشود وضع خطرناکی به وجود خواهد آمد، و بعد از هر فرصتی مخصوصاً بعد از مرگ موسی (علیه السلام)، ممکن است تمام آیات دعوت او از میان برود، و سرنوشت آئین او به کلی به خطر افتد در اینجا باید شدت عمل به خرج داده شود، و هرگز تنها با پشیمانی و اجرای صیغه توبه بر زبان نباید قناعت گردد، لذا فرمان شدیدی از طرف خداوند صادر شد که در تمام طول تاریخ پیامبران مثل و مانند ندارد، و آن این که ضمن دستور توبه و بازگشت به توحید، فرمان اعدام دسته جمعی گروه کثیری از گنهکاران به دست خودشان صادر شد.

این فرمان به نحو خاصی می بایست اجرا شود، یعنی خود آنها باید شمشیر به دست گیرند و اقدام به قتل یکدیگر کنند که هم کشته شدنش عذاب است و هم کشتن دوستان و آشنایان.

طبق نقل بعضی از روایات، موسی (علیه السلام) دستور داد در یک شب تاریک تمام کسانی که گوساله پرستی کرده بودند غسل کنند، کفن بپوشند و صف کشیده شمشیر در میان یکدیگر نهند!^۱

ممکن است چنین تصور شود: چرا این توبه با این خشونت انجام گیرد؟ آیا ممکن نبود خداوند توبه آنها را بدون این خونریزی قبول فرماید؟

پاسخ به این سؤال از سخنان بالا روشن می شود؛ زیرا مسأله انحراف از اصل توحید و گرایش به بت پرستی مسأله ساده ای نبود که به این آسانی قابل گذشت باشد، آن هم بعد از مشاهده آن همه معجزات روشن و نعمت های بزرگ خدا.

۱ - «مجمع البیان» ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۱۹۸ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۸۱ (مؤسسه اسماعیلیان).

در حقیقت، همه اصول ادیان آسمانی را می توان در توحید و یگانه پرستی خلاصه کرد،
 تزلزل این اصل، معادل است با از میان رفتن تمام مبانی دین. اگر مسأله گوساله پرستی،
 ساده تلقی می شد، شاید سستی برای آیندگان می گشت، به خصوص این که بنی
 اسرائیل به شهادت تاریخ، مردمی پر لجاجت و بهانه جو بودند، لذا باید چنان
 گوش مالی به آنها داده شود که خاطره آن در تمام قرون و اعصار باقی بماند و کسی
 هرگز بعد از آن به فکر بت پرستی نیفتد، و شاید جمله: **ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ**
 «این کشتار نزد خالقان برای شما بهتر است» اشاره به همین معنی باشد.

* * *

۵۵ وَ إِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ

الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

۵۶ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ترجمه:

- ۵۵ - و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر این که خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه شما را گرفت؛ در حالی که تماشا می کردید.
- ۵۶ - سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم؛ شاید شکر (او را) به جا آورید.

تفسیر:

تقاضای عجیب!

این دو آیه یکی دیگر از نعمت های بزرگ خدا را به بنی اسرائیل یادآور می شود، و نشان می دهد: چگونه آنها مردمی لجوج و بهانه گیر بودند؟ و چگونه مجازات سخت الهی دامانشان را گرفت؟ ولی، بعد از آن باز لطف خدا شامل حالشان شد.

آیه نخست، می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که گفتید: ای موسی ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر این که خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم» (وَ إِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً).

این درخواست، ممکن است به خاطر جهل آنها بوده؛ چرا که درک افراد نادان فراتر از محسوساتشان نیست، حتی می خواهند خدا را با چشم خود ببینند.

و یا به خاطر لجاجت و بهانه جوئی بوده است که یکی از ویژگی های این قوم بوده. به هر حال آنها صریحاً به موسی گفتند: تا خدا را بالعیان و با همین چشم نبینیم هرگز ایمان نخواهیم آورد!

در اینجا چاره ای جز این نبود که یکی از مخلوقات خدا که آنها تاب مشاهده آن را ندارند ببینند، و بدانند چشم ظاهر ناتوان تر از این است که حتی بسیاری از مخلوقات خدا را ببیند، چه رسد به ذات پاک پروردگار: صاعقه ای فرود آمد و بر کوه خورد، برق خیره کننده، صدای رعب انگیز و زلزله ای که همراه داشت آن چنان همه را در وحشت فرو برد که بی جان به روی زمین افتادند.

چنان که قرآن در دنباله جمله فوق می گوید: «سپس در همین حال صاعقه شما را گرفت در حالی که نگاه می کردید» (فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ).

* * *

موسی (علیه السلام) از این ماجرا سخت ناراحت شد؛ چرا که از بین رفتن هفتاد نفر از سران بنی اسرائیل در این ماجرا بهانه بسیار مهمی به دست ماجراجویان بنی اسرائیل می داد که زندگی را بر او تیره و تار کند، لذا از خدا تقاضای بازگشت آنها را به زندگی کرد، و این تقاضای او پذیرفته شد، چنان که قرآن در آیه بعد می گوید: «سپس شما را بعد از مرگتان حیات نوین بخشیدیم، شاید شکر نعمت خدا را به جا آورید» (ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

آنچه به طور اجمال در این دو آیه آمده است، به صورت مشروح تر در سوره «اعراف» در آیه ۱۵۵ و سوره «نساء» آیه ۱۵۳ بیان شده است.^۱

به هر حال این داستان نشان می دهد: پیامبران بزرگ خدا در مسیر دعوت

۱ - برای توضیح بیشتر در زمینه این سرگذشت عجیب و نکته های آموزنده آن (به جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۸۷ به بعد) ذیل آیه ۱۵۵ سوره «اعراف» مراجعه فرمائید.

مردم نادان و لجوج با چه مشکلات بزرگی روبرو بودند، گاه معجزات اقتراحی از آنها می طلبیدند و گاه قدم را فراتر نهاده مشاهده خدا را با چشم ظاهر تقاضا می کردند و قاطعانه می گفتند: تا چنین درخواستی انجام نگیرد ایمان آوردن محال است! و هنگامی که با عکس العمل شدیدی از ناحیه پروردگار روبرو می شدند باز هم مشکل تازه ای پیش می آمد، که: اگر لطف خدا نبود، مقاومت در برابر این بهانه جوئی ها امکان نداشت.

ضمناً این آیه از آیاتی است که دلالت بر امکان «رجعت» و بازگشت به زندگی در این دنیا دارد؛ چرا که وقوع آن در یک مورد، دلیل بر امکان آن در سایر موارد است. بعضی از مفسران اهل تسنن، از آنجا که مایل بوده اند «رجعت و بازگشت به زندگی» را نپذیرند برای آیه فوق، توجیهی ذکر کرده اند و گفته اند: منظور این است: «بعد از مردن گروهی از شما در حادثه صاعقه، خداوند فرزندان و نسل های فراوان به شما داد تا دودمانتان منقرض نشود»^۱ ولی ناگفته پیدا است این تفسیر کاملاً بر خلاف ظاهر آیه فوق است؛ زیرا ظاهر جمله: **ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ**: «شما را بعد از مرگتان برانگیختیم» به هیچ وجه با این معنی سازگار نیست.^۲

* * *

۱ - تفسیر «المنار»، جلد ۱، صفحه ۳۲۲.

۲ - بعضی از مفسران - چنان که «آلوسی» در «روح المعانی» نقل کرده - «موت» را در اینجا به معنی بی هوشی گرفته اند، و می گویند: بنی اسرائیل از مشاهده آن صاعقه عظیم همگی بی هوش شدند. سپس به فرمان خدا به هوش آمدند، بعضی دیگر در توجیه گری پا را از این فراتر نهاده و «موت» را به معنی جهل، و «بعث» را به معنی «تعلیم» دانسته اند؛ ولی دقت در تعبیرات این آیه و آیات مشابه آن در سوره «اعراف» به خوبی نشان می دهد که این گونه توجیهات، زبیده یک مفسر حقیقت طلب نیست.

۵۷ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

ترجمه:

۵۷ - و ابر را بر شما سایبان قرار دادیم؛ و «مَنَّاءَ» (شیره مخصوص درختان) و «سَلْوَى» (مرغان مخصوص شبیه کبوتر) را بر شما فرستادیم؛ (و گفتیم:) «از نعمت های پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید!» (ولی شما کفران کردید!) آنها به ما ستم نکردند؛ بلکه به خود ستم می نمودند.

تفسیر:

نعمت های گوناگون

آن گونه که از آیات سوره «مائده» (۲۰ و ۲۱ و ۲۲) برمی آید پس از آن که بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نجات یافتند، خداوند به آنها فرمان داد به سوی سرزمین مقدس «فلسطین» حرکت کنند و در آن وارد شوند، اما بنی اسرائیل زیر بار این فرمان نرفتند و گفتند: تا ستمکاران (قوم عمالقه) از آنجا بیرون نروند ما وارد این سرزمین نخواهیم شد، به این هم اکتفا نکردند، بلکه به موسی گفتند: «تو و خدایت به جنگ آنها بروید پس از آن که پیروز شدید ما وارد خواهیم شد»!^۱

موسی از این سخن سخت ناراحت گشت، و به پیشگاه خداوند شکایت کرد. سرانجام چنین مقرر شد که بنی اسرائیل مدت **چهل سال** در بیابان (صحرای سینا) سرگردان بمانند.

گروهی از آنها از کار خود سخت پشیمان شدند و به درگاه خدا روی آوردند خدا بار دیگر بنی اسرائیل را مشمول نعمت های خود قرار داد که به قسمتی از آن در آیه مورد بحث اشاره می کند، می فرماید:

«ما ابر را بر سر شما سایبان قرار دادیم» (وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ).

پیدا است مسافری که روز از صبح تا غروب در بیابان، در دل آفتاب، راهپیمائی می کند، از یک سایه گوارا (همچون سایه ابر که نه فضا را بر انسان محدود می کند و نه مانع نور و وزش نسیم است) چقدر لذت می برد؟

درست است که همواره احتمال وجود قطعات ابرهای سایه افکن در این بیابانها هست، ولی آیه، به روشنی می گوید: این امر درباره بنی اسرائیل جنبه عادی نداشت، بلکه به لطف خدا غالباً از این نعمت بزرگ بهره می گرفتند.

از **سوی دیگر** رهروان این بیابان خشک و سوزان، آن هم برای یک مدت طولانی چهل ساله نیاز به مواد غذایی کافی دارند، این مشکل را نیز خداوند برای آنها حل کرد، در دنباله همین آیه می فرماید: «ما منّ و سلوی را (که غذایی لذیذ و نیروبخش بود) بر شما نازل کردیم» (وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى).

«از این خوراک های پاکیزه ای که به شما روزی دادیم بخورید» و از فرمان خدا سرپیچی نکنید و شکر نعمتش را بگذارید (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ).

ولی باز هم آنها از در سپاسگزاری وارد نشدند «آنها به ما ظلم و ستم نکردند بلکه تنها به خویشتن ستم می کردند» (وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

در مورد تفسیر «منّ و سلوی» در «نکته ها» مشروحاً بحث خواهیم کرد.

* * *

نکته ها:

۱ - زندگی در فضای آزاد از اسارت ها

قطع نظر از این که ابرها چگونه بر این قوم در این مدت سایه می افکندند؟ و من و سلوی چه بود؟ توجه به این نکته لازم است: یک ملت که سال ها در ضعف، ذلت، زبونی و به صورت بردگانی بی اراده در قصرهای فرعونیان خدمت می کردند و یا در مزارع و باغ هایشان زحمت می کشیدند فوراً نمی توانند از تمام خلق و خوهای گذشته آزاد شوند، و حکومتی مستقل بر اساس معیارهای الهی و انقلابی تشکیل دهند.

خواه و ناخواه این قوم باید دوران برزخی را برای از بین بردن رسوبات فکری و اخلاقی گذشته، و کسب آمادگی برای زندگی افتخار آمیز آینده، بگذرانند، خواه این دوران چهل سال باشد یا کمتر و یا بیشتر، و اگر قرآن، آن را به صورت یک مجازات معرفی می کند، مجازاتی است اصلاحگر و بیدار کننده؛ چرا که هیچ یک از مجازات های الهی جنبه انتقام جوئی ندارد.

اینها باید سالیان دراز در آن بیابان که به خاطر سرگردانیشان، بیابان «تیه» نامیده شده، دور از هر گونه سلطه جباران بمانند، و نسلی نو، با ویژگی های توحیدی و انقلابی پرورش یابد و آماده حکومت بر سرزمین های مقدس شود.

* * *

۲ - «من» و «سلوی» چیست؟

مفسران در تفسیر این دو کلمه سخن بسیار گفته اند که نیازی به ذکر همه آنها نمی بینیم، بهتر این است نخست به معنی لغوی آنها، آنگاه به ذکر تفسیری که از همه روشن تر به نظر می رسد و با قرائن آیات نیز هماهنگ تر است پردازیم:

«من» در لغت به گفته بعضی قطرات کوچکی همچون قطرات شبنم است که

بر درختان می نشیند و طعم شیرینی دارد.^۱

یا به تعبیر دیگر، یک نوع صمغ و شیره درختی است با طعم شیرین.

و بعضی گفته اند: طعم آن شیرین توأم با ترشی بوده است.

«سَلْوٰی» در اصل به معنی آرامش و تسلی است، و بعضی از ارباب لغت و بسیاری از مفسران آن را یک نوع «پرنده» دانسته اند.

طبق روایتی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده فرمود: **الْكَمَاءُ مِنَ الْمَنِّ**: «قارچ نوعی از من است»^۲ معلوم می شود «من» قارچ های خوراکی بوده که در آن سرزمین می روئیده.

بعضی دیگر گفته اند: مقصود از «من» تمام آن نعمت هائی است که خدا بر بنی اسرائیل «مَنّت» گذارده، و «سَلْوٰی» تمام مواهبی بوده که مایه آرامش آنها می شده است.

در «تورات» می خوانیم: «من» چیزی مثل تخم «گشتیز» بوده که شب در آن سرزمین می ریخته، و بنی اسرائیل آن را جمع کرده، می کوبیدند و با آن نان درست می کردند که طعم نان روغنی داشته است.

احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن این که در اثر باران های نافع که به لطف خداوند در مدت سرگردانی بنی اسرائیل در آن بیابان می بارید، اشجار آن محیط، صمغ و شیره مخصوصی بیرون می دادند و بنی اسرائیل از آن استفاده می کردند.

بعضی دیگر، نیز احتمال داده اند: «من» یک نوع عسل طبیعی بوده که بنی اسرائیل در طول حرکت خود در آن بیابان به مخازنی از آن می رسیدند؛ چرا

۱ - «مفردات راغب»، ماده «من».

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۱۹۰ - «کافی»، جلد ۶، صفحه ۳۷۰، حدیث ۲ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۵، صفحه ۲۰۱، حدیث ۳۱۶۷۳ (چاپ آل البیت).

که در حواشی بیابان تیه، کوهستان ها و سنگلاخ هائی وجود داشته که نمونه های فراوانی از عسل طبیعی در آن به چشم می خورده است.

این تفسیر، به وسیله تفسیری که بر «عهدین» (تورات و انجیل نوشته شده) تأیید می شود آنجا که می خوانیم: «اراضی مقدسه به کثرت انواع گل ها و شکوفه ها معروف است، و بدین لحاظ است که جماعت زنبوران همواره در شکاف سنگ ها و شاخ درختان و خانه های مردم می نشینند، به طوری که فقیرترین مردم عسل را می توانند خورد».^۱

در مورد «سَلوی» گر چه بعضی از مفسران آن را به معنی «عسل» گرفته اند ولی مفسران دیگر، تقریباً همه آن را یک نوع پرنده می دانند، که از اطراف به طور فراوان در آن سرزمین می آمده، و بنی اسرائیل از گوشت آنها استفاده می کردند.

در تفسیری که بعضی از مسیحیان به «عهدین» نوشته اند تأیید این نظریه را می بینیم آنجا که می گوید:

«بدان که سَلوی از آفریقا به طور زیاد حرکت کرده به شمال می روند که در جزیره کاپری، ۱۶ هزار از آنها را در یک فصل صید نمودند... این مرغ از راه دریای قلزم (بحر احمر) آمده، خلیج عقبه و سوئز را قطع نموده، در شبه جزیره سینا داخل می شود، و از کثرت تعب و زحمتی که در بین راه کشیده است، به آسانی با دست گرفته می شود، و چون پرواز نماید غالباً نزدیک زمین است... راجع به این قسمت در سفر «خروج» و سفر «اعداد» (از تورات) سخن رفته است».^۲

از این نوشته نیز استفاده می شود: مقصود از «سَلوی» همان پرنده

۱ - «قاموس کتاب مقدس»، صفحه ۶۱۲.

۲ - «قاموس کتاب مقدس» (مستر هاکس)، صفحه ۴۸۳.

مخصوص پرگوشتی است که شبیه و اندازه کبوتر است، و این پرنده در آن سرزمین معروف می باشد.

البته لطف مخصوص خداوند به بنی اسرائیل در دوران سرگردانیشان در بیابان سینا، سبب شده بود که این پرنده به طور فراوان در طول این مدت در آنجا وجود داشته باشد، تا بتوانند از آن استفاده کنند، و گرنه به طور عادی مشکل بود چنین نعمتی نصیبشان شود.

* * *

۳ - چرا تعبیر به «آنزلنا» شده؟

باید توجه داشت «آنزلنا» همیشه به معنی فرو فرستادن از مکان بالا نیست، چنان که در آیه ۶ سوره «زمر» می خوانیم: **وَ أَنْزَلَ لَكُم مِّنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ**: «هشت زوج از چهار پایان برای شما نازل کرد».

معلوم است انعام (چهار پایان) از آسمان فرود نیامدند، بنابراین «آنزلنا» در این گونه موارد یا به معنی «نزول مقامی» است، یعنی نعمتی که از یک مقام برتر به مقام پائین تر داده می شود.

و یا از ماده «انزال» به معنی مهمانی کردن است؛ چرا که گاه انزال و نزل (بر وزن رسل) به معنی پذیرائی کردن آمده، چنان که در سوره «واقع» آیه ۹۳ درباره جمعی از دوزخیان می خوانیم: **فُنْزِلُ مِنْ حَمِيمٍ**: «آنها با حمیم (نوشابه سوزان دوزخ) پذیرائی می شوند»!

و در سوره «آل عمران» آیه ۱۹۸ درباره بهشتیان می خوانیم: **خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ**: «مؤمنان همواره در بهشت خواهند بود که میهمان خدا هستند».

و از آنجا که بنی اسرائیل در حقیقت در آن سرزمین میهمان خدا بودند،

تعبیر به انزال من و سلوی در مورد آنها شده است. این احتمال نیز وجود دارد که «نزول» در اینجا به همان معنی معروفش باشد؛ چرا که این نعمت ها مخصوصاً پرندگان (سلوی) از طرف بالا به سوی آنها می آمده است.

* * *

۴ - «غمام» چیست؟

بعضی «غمام» و «سحاب» را هر دو به معنی ابر دانسته اند و تفاوتی میان آن دو قائل نیستند، ولی بعضی معتقدند: «غمام» مخصوصاً به ابرهای سفید رنگ گفته می شود، و در توصیف آن چنین می گویند: «غمام ابری است که سردتر و نازک تر است در حالی که سحاب به گروه دیگری از ابرها گفته می شود که نقطه مقابل آن است، و «غمام» در اصل از ماده «غم» به معنی پوشیدن چیزی است و این که به ابر، غمام گفته شده است به خاطر آن است که صفحه آسمان را می پوشاند و اگر به اندوه، «غم» می گوئیم نیز از این جهت است که گوئی قلب انسان را در پوشش خود قرار می دهد.^۱

به هر حال، این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که بنی اسرائیل در عین این که از سایه ابرها استفاده می کردند، نور کافی به خاطر سفیدیشان به آنها می رسید، و آسمان تیره و تاریک نبود!

* * *

۵ - اصلاح یک اشتباه

در پایان این بحث ذکر این نکته لازم است که بعضی از مفسران «من» و «سلوی» را به معنی دیگری غیر از آنچه معروف و مشهور است تفسیر کرده اند و

۱ - تفسیر «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث، و «مفردات راغب»، ماده «غم».

همان گونه که اشاره کردیم گفته اند: منظور از «مَنْ» مطلق احسان و نعمت بی دریغ خدا است، و منظور از «سلوی» موجبات آرامش و تسلی خاطر می باشد که خداوند این دو را به بنی اسرائیل بعد از نجات از چنگال فرعونیان مرحمت فرمود.^۱

این تفسیر علاوه بر این که تقریباً مخالف گفته های همه مفسران اسلامی و حتی کتب «عهدین» است با متن آیه مورد بحث سازگار نیست؛ زیرا قرآن بعد از ذکر مَنْ و سلوی، بلافاصله می گوید: **كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ**: «بخورید از روزی های پاکیزه ای که به شما دادیم»؛ زیرا این تعبیر نشان می دهد: مَنْ و سلوی از خوراکی ها بوده است، این تعبیر نه تنها در این آیه بلکه عیناً در آیه ۱۶۰ سوره «اعراف» نیز آمده است.

* * *

۵۸ وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا
الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ
۵۹ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

ترجمه:

۵۸ - و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم: «در این شهر (بیت المقدس) وارد شوید؛ و از نعمت های فراوان آن، از هر جا می خواهید بخورید؛ و از در (بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید! و بگوئید: «خداوندا گناهان ما را بریز! تا خطاهای شما را ببخشیم؛ و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد».
۵۹ - اما افراد ستمگر، این سخن را که به آنها گفته شده بود، تغییر دادند؛ (و به جای آن، جمله استهزاء آمیزی گفتند؛) لذا بر ستمگران، در برابر این نافرمانی، عذابی از آسمان فرستادیم.

تفسیر:

لجاجت شدید بنی اسرائیل

در اینجا به فراز دیگری از زندگی بنی اسرائیل برخورد می کنیم که مربوط به ورودشان در سرزمین مقدس است.

آیه نخست، می گوید: «به خاطر بیاورید زمانی را که به آنها گفتیم: داخل این قریه (یعنی سرزمین قدس) شوید» (وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ).

«قریه» گر چه در زبان روزمره ما به معنی «روستا» است، ولی در قرآن و

لغت عرب به معنی هر محلی است که مردم در آن جمع می شوند، خواه شهرهای بزرگ باشد، یا روستاها، و منظور در اینجا بیت المقدس و اراضی قدس است. آنگاه اضافه می کند: «از نعمت های آن به طور فراوان، از هر جا هر چه می خواهید بخورید» (فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا).

و از «در (بیت المقدس) با خضوع و تواضع وارد شوید» (وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا. «و بگوئید: خداوندا گناهان ما را بریز» (وَ قُولُوا حِطَّةٌ. «تا خطاهای شما را ببخشیم» (نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ).

باید توجه داشت: «حِطَّة» از نظر لغت، به معنی ریزش و پائین آوردن است، و در اینجا معنی آن این است: «خدایا از تو تقاضای ریزش گناهان خود را داریم». خداوند به آنها دستور داد برای توبه از گناهانشان این جمله را از صمیم قلب بر زبان جاری سازند، و به آنها وعده داد: در صورت عمل به این دستور، از خطاهای آنها صرف نظر خواهد شد، و شاید به همین مناسبت یکی از درهای بیت المقدس را «باب حِطَّة» نامگذاری کرده اند،^۱ چنان که «ابو حیان اندلسی» می گوید: منظور از «باب» در آیه فوق یکی از باب های بیت المقدس است که معروف به «باب حِطَّة» است.^۲ در پایان اضافه می کند: «برای افراد پاک و نیکوکار، علاوه بر مغفرت و بخشش گناهان، اجر دیگری نیز اضافه خواهیم داد» (وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ).

* * *

به هر حال، خداوند به آنها دستور داد برای توبه از گناهانشان ضمن خضوع

۱ - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۱۰۲، ذیل آیه مورد بحث (دار المعرفة) - «جامع البیان»، جلد ۱، صفحه ۴۲۷، ذیل آیه مورد بحث (دار الفکر).

۲ - بنا به نقل تفسیر «الکاشف»، جلد ۱، صفحه ۱۰۹، در ذیل همین آیه (دار العلم للملایین، چاپ سوم، بیروت) - «البحر المحیط»، جلد ۱، صفحه ۳۵۰، ذیل آیه مورد بحث.

در پیشگاه خداوند، این جمله را که دلیل بر توبه و تقاضای عفو بود از صمیم دل بر زبان جاری سازند و به آنها وعده داد: در صورت عمل به این دستور گناهانشان را خواهد بخشید، و حتی به افراد پاک و نیکوکارشان علاوه بر بخشش گناهان اجر دیگری خواهد داد.

ولی چنان که می دانیم، و از لجاجت و سرسختی بنی اسرائیل اطلاع داریم، عده ای از آنها حتی از گفتن این جمله نیز امتناع کردند و به جای آن کلمه نامناسبی به طور استهزاء گفتند، لذا قرآن می گوید:

«اما آنها که ستم کرده بودند این سخن را به غیر آنچه به آنها گفته شده بود تغییر دادند»
(فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ).

«ما نیز بر این ستمگران به خاطر فسق و گناهشان، عذابی از آسمان فرو فرستادیم»
(فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ).

واژه «رجز» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: در اصل به معنی اضطراب، انحراف و بی نظمی است، مخصوصاً این تعبیر در مورد شتر به هنگامی که گام های خود را نزدیک به هم و نامنظم - به خاطر ضعف و ناتوانی - بر می دارد به کار برده می شود.

مفسر بزرگ «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: «رجز» در لغت اهل حجاز به معنی عذاب است، و حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که در مورد طاعون فرمود: **إِنَّهُ رِجْزٌ عَذَابٌ بِهِ بَعْضُ الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ**: «آن یک نوع عذاب است که بعضی از امت های پیشین به وسیله آن معذب شدند».^{۱-۲}

و از اینجا روشن می شود، چرا در بعضی از روایات، «رجز» در آیه مورد

۱ - درباره معنی «رجز» در (جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۲۵) ذیل آیه ۱۳۴ سوره «اعراف» نیز بحث کرده ایم.

۲ - «صحیح مسلم»، جلد ۷، صفحه ۲۸، باب الطاعون و الطیرة، و الکهانة و نحوها (انتشارات دار الفکر بیروت) - «سنن کبری بیهقی»، جلد ۷، صفحه ۲۱۷ (انتشارات دار الفکر بیروت) - «مجمع البیان»، ذیل آیه.

بحث به یک نوع «طاعون» تفسیر شده که به سرعت در میان بنی اسرائیل شیوع یافت و عده ای را از میان برد.^۱

ممکن است گفته شود: بیماری طاعون چیزی نیست که از آسمان فرود آید ولی این تعبیر، ممکن است به خاطر آن باشد که عامل انتقال میکرب طاعون در میان بنی اسرائیل گرد و غبارهای آلوده ای بوده است که به فرمان خدا با وزش باد در میان آنها، پخش گردید.

عجیب این که: یکی از عوارض دردناک طاعون آن است که مبتلایان به آن گرفتار اضطراب و بی نظمی در سخن و در راه رفتن می شوند که با معنی ریشه ای کلمه «رجز» نیز کاملاً متناسب است.

این نکته نیز شایان توجه است که قرآن در آیه فوق به جای «فَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ» می گوید «فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» تا روشن گردد این عذاب و مجازات الهی تنها دامان «ستمگران» بنی اسرائیل را گرفت و هرگز خشک و تر با هم نسوختند.

علاوه بر این، در پایان آیه جمله «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» را ذکر می کند تا آن هم تأکید بیشتری بر این موضوع باشد، که ظلم و فسقشان علت مجازاتشان گردید.

با توجه به این که تعبیرات جمله مزبور، نشان می دهد: آنها بر این اعمال سوء اصرار داشتند و آن را ادامه می دادند، معلوم می شود هنگامی که گناه به صورت یک عادت و حالت در جامعه متمرکز گردید، احتمال نزول عذاب الهی در آن هنگام بسیار است.

* * *

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۱۸۵، و جلد ۱۳، صفحه ۱۸۴.

۶۰ وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ
فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كُتُوبًا
اَشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللّٰهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ

ترجمه:

۶۰ - و (به یاد آورید) زمانی را که موسی برای قوم خویش، آب طلبید؛ به او دستور دادیم: «عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن!» ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید؛ آن گونه که هر یک (از طوایف دوازده گانه بنی اسرائیل)، چشمه مخصوص خود را می شناختند! (و گفتیم:) «از روزی های الهی بخورید و بیاشامید؛ و در زمین فساد نکنید!»

تفسیر:

جوشیدن چشمه آب در بیابان

باز در این آیه، خداوند به یکی دیگر از نعمت های مهمی که به بنی اسرائیل ارزانی داشته اشاره کرده می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی که موسی (در آن بیابان خشک و سوزان که بنی اسرائیل از جهت آب سخت در مضیقه قرار داشتند) از خداوند خود برای قومش تقاضای آب کرد» (وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ).

و خدا این تقاضا را قبول فرمود، چنان که قرآن می گوید: «ما به او دستور دادیم عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن» (فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ).
«ناگهان آب از آن جوشیدن گرفت و دوازده چشمه آب (درست به تعداد

قبائل بنی اسرائیل) از آن با سرعت و شدت جاری شد» (فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ عَيْنًا).

هر یک از این چشمه ها به سوی طایفه ای سرازیر گردید، به گونه ای که اسباط و قبائل بنی اسرائیل «هر کدام به خوبی چشمه خود را می شناختند» (قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ).

در این که این سنگ چگونه سنگی بوده؟ و موسی چگونه با عصا بر آن می زده؟ و جریان آب از آن به چه صورت تحقق می یافته؟ سخن بسیار گفته اند. آنچه قرآن در این باره می گوید، بیش از این نیست که موسی عصای خود را بر سنگ زد، و دوازده چشمه آب از آن جاری گردید.

بعضی از مفسران گفته اند: این سنگ صخره ای بوده است در یک قسمت کوهستانی مشرف بر آن بیابان، و تعبیر به «إِنْبِجَسَتْ» که در آیه ۱۶۰ سوره «اعراف» آمده نشان می دهد که آب در آغاز به صورت کم از آن سنگ بیرون آمده، سپس فزونی گرفت به حدی که هر یک از قبائل بنی اسرائیل و حیواناتی که همراهشان بود از آن سیراب گشتند، و جای تعجب نیست که از قطعه سنگی در کوهستان چنین آبی جاری شود، ولی مسلماً همه اینها با یک نحوه «اعجاز» آمیخته بود.

اما این که جمعی گفته اند: این سنگ قطعه سنگ مخصوصی بود که بنی اسرائیل آن را با خود حمل می کردند، و هر جا نیاز به آب داشتند بر زمین می گذاشتند و موسی با عصای خود بر آن می زد و آب از آن جاری می شد، در آیات قرآن دلیلی بر آن نیست، هر چند در پاره ای از روایات اشاره ای به آن شده است.^۱

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۸۴ (مؤسسه اسماعیلیان) - «زاد المسیر»، جلد ۱، صفحه ۷۴ (دار الفکر) - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱، صفحه ۴۲۰، ذیل آیه مورد بحث، و دیگر تفاسیر.

در فصل هفدهم از «سفر خروج» «تورات» نیز چنین می خوانیم: «و خداوند به موسی (علیه السلام) گفت در پیشاپیش قوم بگذر، و بعضی از مشایخ اسرائیل را به همراهت بگیر، و عصائی که به آن نهر را زده بودی به دست گرفته، روانه شو - اینک من در آنجا در برابر تو، به کوه «حوریب» می ایستیم و صخره را بزن که آب از آن جاری خواهد شد، تا قوم بنوشند و موسی در حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد».^۱

به هر حال خداوند از یکسو، بر آنها منّ و سلوی نازل کرد، و از سوی دیگر آب به قدر کافی در اختیارشان گذاشت، و به آنها فرمود: «از روزی خداوند بخورید و بنوشید اما فساد و خرابی در زمین نکنید» (كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ).

در حقیقت به آنها گوشزد می کند: حداقل به عنوان سپاسگزاری در برابر این نعمت های بزرگ هم که باشد، لجاجت و خیره سری و آزار پیامبران را کنار بگذارید.

* * *

نکته ها:

۱ - فرق «تَعْتُوا» و «مُفْسِدِينَ»

«لَا تَعْتُوا» از ماده «عتی» (بر وزن مسی) به معنی فساد شدید است، منتهی این کلمه بیشتر در مفاسد اخلاقی و معنوی به کار می رود، در حالی که ماده

۱ - فصل ۱۷ «سفر خروج»، جملات ۵ و ۶.

عبارت «سفر خروج» از جایی که در اختیار مصحح است بدین گونه است: «خداوند به موسی گفت: پیش روی قوم برو و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود بردار و عصای خود را که بدان نهر را زدی به دست خود گرفته برو * همانا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره که در «حوریب» است می ایستم و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید و قوم بنوشد پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد» (کتاب مقدس، به همت انجمن بخش کتب مقدسه در میان ملل، صفحه ۱۱۱، باب ۱۷، شماره های ۵ و ۶).

«عیث» که از نظر معنی شبیه آن است بیشتر به مفسد حسّی، اطلاق می گردد، بنابراین جمله «لَا تَعْتَوُوا» همان معنی مفسدین را می رساند، ولی با تأکید و شدت بیشتر. این احتمال نیز وجود دارد که: مجموع جمله، اشاره به این حقیقت باشد که فساد در آغاز، از نقطه کوچکی شروع می شود، سپس گسترش می یابد و تشدید می گردد و این درست همان چیزی است که از کلمه «تَعْتَوُوا» استفاده می شود، و به تعبیر دیگر «مُفْسِدِین» اشاره به آغاز برنامه های فسادانگیز است و «تَعْتَوُوا» اشاره به ادامه و گسترش آن.

* * *

۲ - خارق عادات در زندگی بنی اسرائیل

بعضی از کسانی که با منطق اعجاز آشنا نیستند، جوشیدن این همه آب و این چشمه ها را از آن صخره، بعید شمرده اند، در حالی که این گونه مسائل که قسمت مهمی از معجزه انبیاء را تشکیل می دهد - چنان که در جای خود گفته ایم - امر محال یا استثناء در قانون علیت نیست، بلکه تنها یک خارق عادت است یعنی مخالف با علت و معلولی است که ما با آن خو گرفته ایم.

بدیهی است: تغییر مسیر علل و معلول عادی برای خداوندی که خالق زمین، آسمان و تمام جهان هستی است به هیچ وجه مشکل نخواهد بود، چه این که اگر از روز اول، این علل و معلول را طور دیگری آفریده بود و ما با آن خو گرفته بودیم وضع کنونی را خارق عادت و محال می پنداشتیم.

کوتاه سخن این که: آفریننده عالم هستی حاکم بر نظام علت و معلول است نه محکوم آن، حتی در زندگی روزمره ما، موارد استثنائی در نظام موجود علت و معلول کم نیست. به هر حال مسأله اعجاز چه در گذشته چه در حال مشکل عقلی

و علمی ایجاد نمی کند.^۱

* * *

۳ - فرق میان «انْفَجَرَتْ» و «انْبَجَسَتْ»

در آیه مورد بحث در مورد جوشیدن آب تعبیر به «انْفَجَرَتْ» شده، در حالی که در آیه ۱۶۰ سوره «اعراف» به جای آن «انْبَجَسَتْ» آمده است که اولی به معنی جریان شدید آب است و دومی جریان خفیف و ملایم. آیه دوم ممکن است اشاره به مرحله ابتدائی جریان این آب باشد تا مایه وحشت آنها نگردد و بنی اسرائیل به خوبی بتوانند آن را مهار کرده و در کنترل خود در آورند، در حالی که انفجرت به مرحله نهائی آن که شدت جریان آب است ناظر است. در کتاب «مفردات راغب» آمده است: «انْبِجَسَ» در جائی گفته می شود که آب از روزنه کوچکی بیرون آید، و «انْفِجَارٌ» به هنگامی گفته می شود که از محل وسیعی بیرون می ریزد، این تعبیر با آنچه قبلاً گفتیم کاملاً سازگار است.

* * *

۱ - برای توضیح بیشتر به کتاب «رهبران بزرگ» مراجعه فرمائید.

۶۰. وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ

ترجمه:

۶۱ - و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» موسی گفت: «آیا غذای پست تر را به جای غذای بهتر انتخاب می کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آئید؛ زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» و (مُهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد؛ و باز گرفتار خشم خدائی شدند؛ چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می‌ورزیدند؛ و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.

تفسیر:

تمنای غذا/های رنگارنگ

به دنبال شرح مواهب فراوانی که خداوند به بنی اسرائیل ارزانی داشت، در

آیه مورد بحث، چگونگی کفران و ناسپاسی آنها را در برابر این نعمت های بزرگ منعکس می کند و نشان می دهد: آنها چه مردم لجوجی بوده اند که شاید در تمام تاریخ دیده نشده است، افرادی این همه مورد لطف خدا قرار گیرند ولی در مقابل تا این حد ناسپاسی و عصیان کنند.

نخست می گوید: «و به خاطر بیاورید زمانی را که گفتید: ای موسی ما هرگز نمی توانیم به یک نوع غذا قناعت کنیم» (مَنْ و سلوی هر چند خوب و لذیذ است، اما ما غذای متنوع می خواهیم) (وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ).

«بنابراین از خدایت بخواه تا از آنچه از زمین می روید برای ما قرار دهد از سبزیجات، خیار، سیر، عدس و پیاز» (فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ قَنَائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا).

ولی موسی به آنها «گفت: آیا شما غذای پست تر را در مقابل آنچه بهتر است انتخاب می کنید؟» (قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ).

«اکنون که چنین است از این بیابان بیرون روید و کوشش کنید وارد شهری شوید، زیرا آنچه می خواهید در آنجا است» (اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ).

پس از آن، قرآن اضافه می کند: «خداوند مهر ذلت و فقر را بر پیشانی آنها زد» (وَ ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ).

«و بار دیگر به غضب الهی گرفتار شدند» (وَ بَأْتُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ).

«این به خاطر آن بود که آنها آیات الهی را انکار می کردند و پیامبران را به ناحق می کشتند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ).

و «این به خاطر آن بود که آنها گناه می کردند و تعدی و تجاوز داشتند»

(ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ).

* * *

نکته ها:

برای روشن شدن معنی آیه، توضیحات ذیل لازم به نظر می رسد:

۱ - منظور از «مصر» در اینجا کجاست؟

بعضی از مفسران معتقدند: «مصر» در این آیه، اشاره به همان مفهوم کلی شهر است، یعنی شما اکنون در این بیابان در یک برنامه خودسازی و آزمایشی قرار دارید، اینجا جای غذاهای متنوع نیست، بروید به شهرها گام بگذارید که در آنجا همه اینها هست، ولی این برنامه خودسازی در آنجا نیست.

دلیل آن را این می دانند که بنی اسرائیل نه تقاضای بازگشت به «مصر» را داشتند و نه هرگز به آن باز گشتند.^۱

بعضی دیگر همین تفسیر را انتخاب کرده و بر آن افزوده اند: منظور این است: ماندن شما در بیابان و استفاده از این غذای غیر متنوع، به خاطر ضعف و زبونی شما است، نیرومند شوید، با دشمنان پیکار کنید و شهرهای شام و سرزمین مقدس را از آنها بگیرید تا همه چیز برای شما فراهم گردد.^۲

سومین تفسیری که برای این آیه ذکر شده، این است: منظور همان کشور مصر است. یعنی: شما اگر از غذاهای غیر متنوعی در این بیابان بهره می گیرید در عوض ایمان دارید، آزاد و مستقل هستید اگر نمی خواهید، برگردید و باز هم برده و اسیر فرعونیان یا امثال آنها شوید، تا از باقی مانده سفره آنها، از غذاهای متنوعشان بهره گیرید، شما به دنبال شکم و خورد و خوراکید، هیچ نمی اندیشید

۱ - به علاوه تنوین «مصرأ» دلیل بر نکره بودن آن است، بنابراین نمی تواند اشاره به کشور معروف «مصر» باشد.

۲ - تفسیر «المنار»، ذیل آیه مورد بحث.

که آن روز برده و اسیر بودید، و امروز آزادید و سربلند، در واقع این محرومیت مختصر بهای آزادی است که می پردازید.^۱

ولی تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.

* * *

۲ - آیا تنوع طلبی جزء طبیعت انسان نیست؟

بدون شک، تنوع از لوازم زندگی و جزء خواسته های بشر است، کاملاً طبیعی است که انسان پس از مدتی از غذای یکنواخت خسته شود، این کار خلافی نیست، پس چگونه بنی اسرائیل با درخواست تنوع، مورد سرزنش قرار گرفتند؟!

پاسخ این سؤال با ذکر یک نکته روشن می شود و آن این که: در زندگی بشر حقایقی وجود دارد که اساس زندگی او را تشکیل می دهد و نباید فدای خور و خواب و لذائذ متنوع گردد.

زمان هائی پیش می آید که توجه به این امور، انسان را از هدف اصلی، از ایمان، پاکی و تقوا از آزادی و حریت باز می دارد، در اینجا است که باید به همه آنها پشت پا بزنند.

تنوع طلبی در حقیقت دام بزرگی است از سوی استعمارگران دیروز و امروز، که با استفاده از آن، افراد آزاده را چنان اسیر انواع غذاها، لباس ها، مرکب ها و مسکن ها می کنند که خویشتن خویش را به کلی به دست فراموشی بسپارند، و حلقه اسارت آنها را بر گردن نهند.

* * *

۱ - تفسیر «فی ظلال»، ذیل آیه مورد بحث.

۳- آیا «من» و «سلوی» از هر غذائی برتر بود؟

بدون شک، غذاهای گیاهی مختلفی که بنی اسرائیل از موسی (علیه السلام) درخواست کردند، غذاهای پر ارزشی است، ولی مسأله این است تنها نباید به زندگی از یک بعد نگاه کرد، آیا سزاوار است انسان برای دستیابی به مواد مختلف غذائی تن به اسارت در دهد؟!

وانگهی بنا بر این که «من» یک نوع عسل کوهستانی و یا ماده قندی نیرو بخشی مشابه آن باشد، یکی از مفیدترین و پرانرژی ترین غذاها است، مواد پروتئینی موجود در گوشت تازه (مانند «سلوی» پرندۀ مخصوص) از جهاتی بر مواد پروتئینی موجود در حبوبات برتری دارد؛ چرا که هضم و جذب اولی بسیار آسان است در حالی که برای جذب دومی دستگاه گوارش با فعالیت خسته کننده ای دست به گریبان خواهد بود.^۱ ضمناً «فوم» را که از غذاهای مورد تقاضای بنی اسرائیل است.

بعضی به معنی گندم؛

و بعضی به معنی سیر تفسیر کرده اند، البته هر یک از این دو ماده امتیاز ویژه ای دارد. ولی بعضی معتقدند: معنی گندم صحیح تر است؛ چرا که بعید است آنها مواد غذائی خالی از گندم را خواسته باشند.^۲

* * *

۴- چرا مُهر ذلت بر بنی اسرائیل نهاده شد؟

از آیه فوق استفاده می شود: آنها به دو جهت گرفتار خواری و ذلت شدند:

۱- «قرآن بر فراز قرون و اعصار»، صفحه ۱۱۲.

۲- تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث.

یکی برای کفر، سرپیچی از دستورات خدا، و انحراف از توحید به سوی شرک. دیگر این که: مردان حق و فرستادگان خدا را می کشتند، این سنگدلی، قساوت و بی اعتنائی به قوانین الهی، بلکه تمام قوانین انسانی که حتی امروز نیز به روشنی در میان گروهی از یهود ادامه دارد، مایه آن ذلت و بدبختی شد.^{۱-۲}

درباره سرنوشت یهود و زندگی دردناک آنها در ذیل آیه ۱۱۲ سوره «آل عمران» به اندازه کافی بحث کرده ایم.

* * *

۱ - هم اکنون که این سطور را می نویسیم، سرزمین اسلامی «لبنان» در زیر ضربات وحشتناک و ویرانگر این قوم قساوتمند قرار گرفته و هزاران نفر از زن و کودک و پیر و جوان و حتی بیماران بیمارستان ها به طرز رقت باری شربت شهادت نوشیده اند، و پیکرهای متلاشی شده آنها نقش بر زمین گشته و مسلماً آنها کفاره این سنگدلی خود را در آینده خواهند داد.

* * *

۲ - و امروز که این نوشته تصحیح می شود، حزب الله جنوب لبنان به رهبری «سید حسن نصرالله» و جوانان نیرومند شیعه آن سرزمین، اسرائیل را با ذلت از خاک لبنان بیرون کرده اند و مدتها است از این پیروزی می گذرد، و جوانان شیعه جنوب لبنان چون سدّی استوار، سربلند و سرافراز در جهان می درخشند.

۶۲ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ
 بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ
 عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ترجمه:

۶۲ - کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده اند، و کسانی که به آئین یهود گرویدند و نصاری و صابئان (پیروان یحیی) هر گاه به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند، و عمل صالح انجام دهند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است؛ و هیچ گونه ترس و اندوهی برای آنها نیست.

تفسیر:

قانون کلی نجات

در تعقیب بحث های مربوط به بنی اسرائیل در اینجا قرآن به یک اصل کلی و عمومی، اشاره کرده می گوید: آنچه ارزش دارد، واقعیت و حقیقت است، نه تظاهر و ظاهر سازی.

در پیشگاه خداوند بزرگ، ایمان خالص و عمل صالح پذیرفته می شود «کسانی که به پیامبر اسلام ایمان آورده اند و همچنین یهودیان و نصاری و صابئان (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم علیه السلام) آنها که ایمان به خدا و روز قیامت آورند و عمل صالح انجام دهند پاداش آنها نزد پروردگارشان ثابت است» «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ».

بنابراین «نه ترسی از آینده دارند و نه غمی از گذشته» (وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

این آیه، تقریباً با همین عبارت در سوره «مائده» آیه ۶۹ آمده، و با تفاوتی بیشتر در سوره «حج» آیه ۱۷ آمده است.

مطالعه آیاتی که در اطراف آیه سوره «مائده» آمده است نشان می دهد: یهود و نصاری به خود می بالیدند که دینشان از ادیان دیگر بهتر است و بهشت را در بست منحصر به خود می دانستند.

شاید همین تفاخر میان جمعی از مسلمانان نیز بود، آیه مورد بحث می گوید: ایمان ظاهری مخصوصاً بدون انجام عمل صالح - چه از مسلمانان باشد و چه از یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر - بی ارزش است.

ایمان واقعی و خالص به خدا و دادگاه بزرگ قیامت که با کار نیک و عمل صالح توأم باشد، در پیشگاه خدا ارزش دارد، تنها این برنامه موجب پاداش و جلب آرامش و امنیت می گردد.

* * *

یک سؤال مهم

بعضی از بهانه جویان، آیه فوق را دستاویزی برای افکار نادرستی از قبیل صلح کل و این که پیروان هر مذهبی باید به مذهب خود عمل کنند، قرار داده اند.

آنها می گویند: بنا بر این آیه لازم نیست یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر اسلام را پذیرا شوند، همین قدر که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند، کافی است.

پاسخ:

به خوبی می دانیم: آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند، قرآن در آیه ۸۵

سوره «آل عمران» می گوید: وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ: «هر کس دینی غیر از اسلام برای خود انتخاب کند پذیرفته نخواهد شد».

به علاوه آیات قرآن پر است از دعوت یهود، نصاری و پیروان سایر ادیان به سوی این آئین جدید، اگر تفسیر فوق صحیح باشد، با بخش عظیمی از آیات قرآن تضاد صریح دارد، بنابراین باید به دنبال معنی واقعی آیه رفت.

در اینجا دو تفسیر از همه روشن تر و مناسب تر به نظر می رسد.

۱ - اگر یهود، نصاری و مانند آنها به محتوای کتب خود عمل کنند مسلماً به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ایمان می آورند؛ چرا که بشارت ظهور او با ذکر صفات و علائم مختلف در این کتب آسمانی آمده است که شرح آن در ذیل آیه ۱۴۶ سوره «بقره» خواهد آمد.

مثلاً قرآن در آیه ۶۸ سوره «مائده» می گوید: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُفِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ: «ای اهل کتاب شما ارزشی نخواهید داشت مگر آن زمانی که تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده بر پا دارید» و از آن جمله این که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که بشارت ظهورش در کتب شما آمده است ایمان بیاورید.

۲ - این آیه ناظر به سؤالی است که برای بسیاری از مسلمانان در آغاز اسلام مطرح بوده، آنها در فکر بودند: اگر راه حق و نجات، تنها اسلام است، پس تکلیف نیاکان و پدرانشان چه می شود؟

آیا آنها به خاطر عدم درک زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و ایمان نیاوردن به او مجازات خواهند شد؟

آیه فوق نازل گردید، و اعلام داشت: هر کسی که در عصر خود به پیامبر بر حق و کتاب آسمانی زمان خویش ایمان آورده و عمل صالح کرده است اهل

نجات است، و جای هیچ گونه نگرانی نیست.
 بنابراین یهودیان مؤمن و صالح العمل قبل از ظهور مسیح (علیه السلام)، اهل نجاتند، همان
 گونه مسیحیان مؤمن قبل از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله).
 این معنی از شأن نزولی که برای آیه فوق ذکر شده و بعداً به آن اشاره خواهیم کرد، نیز
 استفاده می شود.

* * *

نکته ها:

۱ - سرگذشت جالب «سلمان فارسی»

بد نیست در اینجا شأن نزولی را که برای تفسیر آیه فوق آمده است و در تفسیر «جامع
 البیان» (طبری) جلد اول، نقل شده برای تکمیل این بیان بیاوریم، در این تفسیر چنین
 می خوانیم:

سلمان اهل جندی شاپور بود. با پسر حاکم وقت رفاقت و دوستی محکم و ناگسستنی
 داشت، روزی با هم برای صید به صحرا رفتند، ناگاه چشم آنها به راهبی افتاد که به
 خواندن کتابی مشغول بود، از او راجع به کتاب مزبور سؤالاتی کردند راهب در پاسخ
 آنها گفت:

کتابی است که از جانب خدا نازل شده و در آن فرمان به اطاعت خدا داده و نهی از
 معصیت و نافرمانی او کرده است، در این کتاب، از زنا و گرفتن اموال مردم به ناحق
 نهی شده است، این همان «انجیل» است که بر عیسی مسیح (علیه السلام) نازل شده.

گفتار راهب در دل آنان اثر گذاشت، و پس از تحقیق بیشتر به دین او گرویدند به آنها
 دستور داد: گوشت گوسفندانی که مردم این سرزمین ذبح می کنند حرام است از آن
 نخورند.

سلمان و فرزند حاکم وقت، روزها همچنان از او مطالب مذهبی می آموختند روز عیدی پیش آمد حاکم، مجلس میهمانی ترتیب داد و از اشراف و بزرگان شهر دعوت کرد، در ضمن از پسرش نیز خواست که در این مهمانی شرکت کند، ولی او نپذیرفت. در این باره به او زیاد اصرار نمودند، اما پسر اعلام کرد غذای آنها بر او حرام است، پرسیدند: این دستور را چه کسی به تو داده؟ راهب مزبور را معرفی کرد. حاکم راهب را احضار نموده به او گفت: چون اعدام در نظر ما گران و کار بسیار بدی است تو را نمی کشیم ولی از محیط ما بیرون برو! سلمان و دوستش در این موقع راهب را ملاقات کردند، وعده ملاقات در «دیر موصل» گذاشته شد، پس از حرکت راهب، سلمان چند روزی منتظر دوست با وفایش بود، تا آماده حرکت گردد، او هم همچنان سرگرم تهیه مقدمات سفر بود ولی سلمان بالاخره طاقت نیاورده تنها به راه افتاد.

* * *

در «دیر موصل» سلمان، بسیار عبادت می کرد، راهب مذکور که سرپرست این دیر بود او را از عبادت زیاد بر حذر داشت، مبادا از کار بیفتد، ولی سلمان پرسید: آیا عبادت فراوان فضیلتش بیشتر است یا کم عبادت کردن؟ در پاسخ گفت: البته عبادت بیشتر اجر بیشتر دارد. عالم دیر، پس از مدتی به قصد بیت المقدس حرکت کرد و سلمان را با خود به همراه برد، در آنجا به سلمان دستور داد: روزها در جلسه درس علمای نصاری که در آن مسجد منعقد می شد حضور یابد، و کسب دانش کند. روزی سلمان را محزون یافت، علت را جویا شد، سلمان در پاسخ گفت: تمام خوبی ها نصیب گذشتگان شده که در خدمت پیامبران خدا بوده اند.

عالم دیر به او بشارت داد: در همین ایام در میان ملت عرب پیامبری ظهور خواهد کرد که از تمام انبیاء برتر است، عالم مزبور اضافه کرد: من پیر شده ام، خیال نمی کنم او را درک نمایم، ولی تو جوانی امیدوارم او را درک کنی ولی این را نیز بدان که این پیامبر نشانه هائی دارد از جمله، نشانه خاصی بر شانه او است، او صدقه نمی گیرد، اما هدیه را قبول می کند.

* * *

در بازگشت آنها به سوی «موصل» در اثر جریان ناگواری که پیش آمد سلمان عالم دیر را در بیابان گم کرد.

دو مرد عرب از قبیله «بنی کلب» رسیدند، سلمان را اسیر کرده، بر شتر سوار نموده به «مدینه» بردند و او را به زنی از قبیله «جُهمینه» فروختند!

سلمان و غلام دیگر آن زن، به نوبت روزها گله او را به چرا می بردند، سلمان در این مدت، مبلغی پول جمع آوری کرد و انتظار بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را می کشید. در یکی از روزها که مشغول چرانیدن گله بود، رفیقش رسید و گفت: خبر داری؟ امروز شخصی وارد «مدینه» شده، تصور می کند پیامبر و فرستاده خدا است؟!

سلمان به رفیقش گفت: تو اینجا باش تا من بازگردم، سلمان وارد شهر شد، در جلسه پیامبر حضور پیدا کرد، اطراف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می چرخید و منتظر بود پیراهن پیامبر کنار برود و نشانه مخصوص را در شانه او مشاهده کند.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) متوجه خواسته او شد، لباس را کنار زد، سلمان نشانه مزبور یعنی اولین نشانه را یافت، سپس به بازار رفت، گوسفند و مقداری نان خرید و خدمت پیامبر آورد.

پیامبر فرمود: چیست؟

سلمان پاسخ داد: صدقه است.

پیامبر فرمود: من به آنها احتیاج ندارم به مسلمانان فقیر ده تا مصرف کنند.

سلمان بار دیگر به بازار رفت مقداری گوشت و نان خرید و خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) آورد.

پیامبر پرسید: این چیست؟

سلمان پاسخ داد، هدیه است.

پیامبر فرمود: بنشین! پیامبر و تمام حضار از آن هدیه خوردند.

مطلب بر سلمان آشکار گشت زیرا هر سه نشانه خود را یافته بود.

در این میان سلمان راجع به دوستان و رفیق و راهبان دیر موصل سخن به میان آورد،

نماز، روزه و ایمان آنها به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و انتظار کشیدن بعثت وی را شرح داد.

کسی از حاضران به سلمان گفت: آنها اهل دوزخند! این سخن بر سلمان گران آمد؛ زیرا

او یقین داشت اگر آنها پیامبر را درک می کردند از او پیروی می نمودند.

اینجا بود که آیه مورد بحث بر پیامبر نازل گردید و اعلام داشت: آنها که به ادیان حق

ایمان حقیقی داشته اند و پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را درک نکرده اند دارای اجر و

پاداش مؤمنان خواهند بود!^۱

* * *

۲ - «صائبان» کیانند؟

دانشمند معروف «راغب» در کتاب «مفردات» می نویسد: آنها جمعیتی از

۱ - «جامع البیان»، جلد ۱، صفحه ۴۶۰، ذیل آیه مورد بحث (دار الفکر بیروت) - «در المنثور»، جلد ۱، صفحه ۷۳ (دار

المعرفة) - «سیر اعلام النبلاء ذہبی»، جلد ۱، صفحه ۵۲۲ (مؤسسة الرسالة بیروت).

پیروان نوح (علیه السلام) بوده اند، و ذکر این عده در ردیف مؤمنان، یهود و نصارا نیز دلیل آن است که اینان مردمی متدین به یکی از ادیان آسمانی بوده، به خداوند و قیامت نیز ایمان داشته اند.

و این که بعضی آنها را مشرک و ستاره پرست، و بعضی دیگر آنها را «مجوس» می دانند صحیح نیست؛ زیرا آیه ۱۷ سوره «حج»، «مشرکان» و «مجوس» را در کنار «صابئان» آورده می گوید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِّينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...».

بنابراین صابئان به طور یقین غیر از مشرکان و مجوسند.

اما این که آنها چه کسانی هستند؟ بین مفسران و علمای ملل و نحل، اقوال گوناگونی وجود دارد.

و نیز در این که ماده اصلی این لغت (صابئین) چیست؟ بحث است.

«شهرستانی» در کتاب «ملل و نحل» می نویسد: «صابئه» از «صبأ» گرفته شده، چون این طائفه از طریق حق و آئین انبیاء منحرف گشتند لذا آنها را «صابئه» می گویند.

در «مصباح المنیر فیومی» آمده: «صبأ» به معنی کسی است که از دین خارج شده و به دین دیگری گرویده.

در «فرهنگ دهخدا» پس از تأیید این که این کلمه عبری است می گوید: «صابئین» جمع «صائبی» و مشتق از ریشه عبری (ص - ب - ع) به معنی فرو رفتن در آب (یعنی تعمید کنندگان) می باشد. که به هنگام تعریب «ع» آن ساقط شده.

و «مغتسله» که از دیر زمانی نام محل پیروان این آئین در خوزستان بوده و هست ترجمه جامع و صحیح کلمه «صائبی» است.

محققان معاصر و جدید نیز این کلمه را «عبری» می دانند.

«دائرة المعارف فرانسه»، جلد چهارم، صفحه ۲۲ این واژه را «عبری» دانسته و آن را به معنی فرو بردن در آب یا تعمید می داند.

«ژسینوس» آلمانی می گوید: این کلمه هر چند عبری است ولی محتمل است از ریشه ای که به معنی ستاره است مشتق باشد.

نویسنده «کشاف اصطلاح الفنون» می گوید: «صابئین» فرقه ای هستند ملائکه را می پرستند، و «زبور» می خوانند، و به قبله توجه می کنند.

در کتاب «التنبیه و الاشراف» به نقل «امثال و حکم» صفحه ۱۶۶۶ آمده: پیش از آن که زرتشت آئین مجوس را به «گشتاسب» عرضه کند و او آن را بپذیرد مردم این ملک بر مذهب «خُنَفَاء» بودند و ایشان صابئانند، و آن آئینی هست که «بوذاسپ» آن را به زمان «طهمورس» آورده است.

و اما علت اختلافات و گفتگو درباره این طائفه این است که: در اثر کمی جمعیت آنها، و اصرار به نمان داشتن آئین خود، و منع از دعوت و تبلیغ و اعتقاد بر این که: آئین آنها، آئین اختصاصی است، نه عمومی، و پیغمبرشان فقط برای نجات آنها مبعوث شده است و بس، وضع آنها به صورت اسرارآمیزی در آمده، و جمعیت آنها به سوی انقراض می رود.

این به خاطر همان احکام خاص و اغسال مفصل و تعمیدهای طولانی است که باید در زمستان و تابستان انجام دهند، ازدواج با غیر هم کیش خود را حرام می دانند و حتی الامکان به رهبانیت و ترک معاشرت بانوان دستور مؤکد دارند و بسیاری از آنها بر اثر معاشرت فراوان با مسلمانان تغییر آئین می دهند.

* * *

۳ - عقاید صابئان

آنها معتقدند نخست کتاب های مقدس آسمانی به آدم (علیه السلام)، و پس از وی به

نوح (علیه السلام)، و بعد از او به «سام»، و سپس به «رام»، و بعد به ابراهیم خلیل (علیه السلام)، سپس به موسی (علیه السلام) و بعد از او بر یحیی بن زکریا (علیه السلام) نازل شده است. کتاب های مقدسی که از نظر آنان اهمیت دارد عبارتند از:

۱ - «کیزاربا» این کتاب را «سدره» یا «صحف آدم» نیز می نامند که از چگونگی خلقت و پیدایش موجودات بحث می کند.

۲ - کتاب «ادر افشادهی» یا «سد رادهی» که درباره زندگی حضرت یحیی و دستورات و تعالیم او سخن می گوید. آنها معتقدند: این کتاب به وسیله جبرئیل به یحیی وحی و الهام شده.

۳ - کتاب «قلستا» درباره مراسم ازدواج و زناشویی. و کتاب های فراوان دیگری نیز دارند که به خاطر اختصار از ذکر آنها صرف نظر می شود.

چنان که از گفته بالا و از نظر محققان در اثر چگونگی پیروان این آئین به دست می آید، آنان پیروان یحیی بن زکریا (علیه السلام) می باشند، و هم اکنون قریب پنج هزار نفر از پیروان این آئین در خوزستان (کنار رود کارون، در اهواز، خرمشهر، آبادان و شادگان) به سر می برند.

آئین خود را به حضرت یحیی بن زکریا (علیه السلام) که مسیحیان او را یحیی تعمید دهنده یا «یوحنا ی معمّد» می خوانند منسوب نموده اند.^۱

ولی نویسنده کتاب «بلوغ الارب» می گوید: «صابئین» یکی از ملت های بزرگ هستند و اختلاف نظر درباره آنها به نسبت معرفت افراد از آئین آنان است و همان طور که از آیه ۶۲ سوره «بقره» بر می آید این جمعیت به دو گروه مؤمن و کافر تقسیم می شوند، اینان همان قوم ابراهیم (علیه السلام) خلیل اند که ابراهیم مأمور

۱ - برای اطلاع بیشتر به کتاب «آراء و عقائد بشری» مراجعه شود.

دعوت آنان بود، آنها در «حرّان» سرزمین «صابئان» زندگی می کردند، و بر دو قسم بودند: صابئان حنیف و صابئان مشرک.

مشرکان آنها به ستارگان و خورشید و قمر و... احترام می گذاشتند و گروهی از آنان نماز و روزه انجام می دادند، کعبه را محترم می شمردند و حج را به جا می آوردند، مردار، خون، گوشت خوک و ازدواج با محارم را همچون مسلمانان حرام می دانستند. عده ای از پیروان این مذهب از بزرگان دولت در بغداد بودند که «هلال بن محسن صابئی» از آن جمله است.

اینان اساس دین خود را به گمان خویش بر این پایه قرار داده اند که: بایست خوبی هر کدام از ادیان جهان را گرفت و آنچه بد است از آن دوری جست، اینان را به این جهت «صابئین» گفتند که: از تقلید به انجام تمام دستورات یک دین سرپیچیدند...

بنابراین اینها با تمام ادیان از یک نظر موافق و از نظر دیگر مخالف هستند.

جمعیت صابئان حنیف با اسلام هماهنگ شدند و مشرکان آنها با بت پرستان همراه گردیدند.

وی در پایان بحث بار دیگر متذکر می شود بین صابئان مشرک و صابئان حنیف، مناظرات و بحث های فراوانی رد و بدل می شد.^۱

از مجموع بحث های فوق بر می آید آنها در اصل پیرو یکی از پیامبران الهی بوده اند، اگر چه در تعیین پیامبری که آنها خود را وابسته به او معرفی می کنند اختلاف است. همچنین روشن شد آنها جمعیت بسیار کمی هستند که در حال انقراض می باشند.

* * *

۱ - اقتباس از «بلوغ العرب»، جزء ۲، صفحات ۲۲۲ و ۲۲۸.

۶۳ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ
 اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
 ۶۴ ثُمَّ تَوَكَّلْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ
 الْخَاسِرِينَ

ترجمه:

۶۳ - و (به یاد آورید) زمانی که از شما پیمان گرفتیم؛ و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم؛ (و به شما گفتیم:) «آنچه را (از آیات) به شما داده ایم، با قدرت بگیرید؛ و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید (و به آن عمل کنید)؛ شاید پرهیزگار شوید».

۶۴ - سپس شما پس از این، رویگردان شدید؛ و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، از زیانکاران بودید.

تفسیر:

آیات خدا را با قوت بگیرید!

در این آیات به مسأله پیمان گرفتن از بنی اسرائیل، برای عمل به محتویات تورات و سپس تخلف آنها از این پیمان اشاره شده است:

نخست می گوید: «به خاطر بیاورید زمانی را که از شما پیمان گرفتیم» (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ).

«و طور را بالای سر شما قرار دادیم» (وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ).

و گفتیم: «آنچه را از آیات الهی به شما داده ایم با قدرت و قوت بگیرید»

(خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ).

«و آنچه را در آن است دقیقاً به خاطر داشته باشید (و به آن عمل کنید) تا پرهیزکار شوید» (وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

* * *

ولی شما پیمان خود را به دست فراموشی سپردید «و بعد از این ماجرا، رویگردان شدید» (ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ).

«و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، از زیانکاران بودید» (فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

* * *

نکته ها:

۱ - منظور از پیمان در اینجا همان است که در آیه ۴۰ همین سوره آمده، و در آیات ۸۳ و ۸۴ نیز خواهد آمد، مواد این پیمان عبارت بود از: توحید پروردگار نیکی به پدر و مادر و بستگان و یتیمان و مستمندان، گفتار نیک، بر پا داشتن نماز، اداء زکات و پرهیز از خونریزی، که در «تورات» نیز بیان شده است.

از آیه ۱۲ سوره «مائده» نیز استفاده می شود که خدا از یهود پیمان گرفت به همه پیامبران الهی ایمان داشته باشند، از آنان پشتیبانی کنند، و در راه خدا صدقه و انفاق نمایند، و در ذیل همان آیه برای آنها تضمین می کند که اگر به این پیمان عمل کنند، اهل بهشت خواهند بود.

* * *

۲ - چگونه کوه بالای سر بنی اسرائیل قرار گرفت؟

مفسر بزرگ اسلام مرحوم «طبرسی» از قول «ابو زید» چنین نقل می کند:

«هنگامی که موسی (علیه السلام) از کوه طور باز گشت و تورات را با خود آورد، به

قوم خویش اعلام کرد کتاب آسمانی آورده ام که حاوی دستورات دینی و حلال و حرام است، دستوراتی که خداوند برنامه کار شما قرار داده، آن را بگیرید و به احکام آن عمل کنید.

یهود به بهانه این که تکالیف مشکلی برای آنان آورده، بنای نافرمانی و سرکشی را گذاشتند، خدا هم فرشتگان را مأمور کرد، تا قطعه عظیمی از کوه طور را بالای سر آنها قرار دهند.

در این هنگام موسی (علیه السلام) اعلام کرد چنان چه پیمان ببندید، به دستورات خدا عمل کنید و از سرکشی و تمرد توبه نمائید، این عذاب و کیفر از شما بر طرف می شود و گرنه همه هلاک خواهید شد.

آنها تسلیم شدند، **تورات** را پذیرا گشتند و برای خدا سجده نمودند، در حالی که هر لحظه انتظار سقوط کوه بر سر خود را می کشیدند، ولی به برکت توبه، سر انجام این عذاب الهی از آنها دفع شد.^۱

همین مضمون در آیه ۹۳ «بقره» و ۱۵۴ «نساء» و ۱۷۱ «اعراف» با مختصر تفاوتی آمده است.

یادآوری این نکته در اینجا نیز ضروری است که در چگونگی قرار گرفتن کوه بالای سر بنی اسرائیل، جمعی از مفسران معتقدند به فرمان خداوند، **طور** از جا کنده شد و همچون سایبانی بر سر آنها قرار گرفت.^۲

در حالی که بعضی دیگر می گویند: زلزله شدیدی در کوه واقع شد و چنان کوه به لرزه درآمد که افرادی که پائین کوه بودند، سایه قسمت های بالای آن را بر

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۲۰۰ - مشابه این حدیث در «بحار الانوار» نیز آمده است: «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحات ۲۰۸ و ۲۳۷.

۲ - «مجمع البیان» و جمعی از تفاسیر دیگر (ذیل آیه ۱۷۱، اعراف) - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۹۱ (مؤسسه اسماعیلیان) - تفسیر «التبیان»، جلد ۱، صفحه ۲۸۶، ذیل آیه مورد بحث، و جلد ۵، صفحه ۲۴، ذیل آیه ۱۷۱ سوره «اعراف» (مکتبه الاعلام الاسلامی).

سر خود مشاهده کردند و احتمال می دادند هر لحظه ممکن است بر سر آنها فرود آید، ولی به لطف الهی زلزله آرام و کوه به جای خود قرار گرفت.^۱ این احتمال نیز وجود دارد که قطعه عظیمی از کوه به فرمان خدا بر اثر زلزله و صاعقه شدید از جا کنده شد، و از بالای سر آنها گذشت به طوری که چند لحظه، آن را بر فراز سر خود دیدند و تصور کردند بر آنها فرو خواهد افتاد.

* * *

۳ - پیمان اجباری چه سودی دارد؟

بعضی در پاسخ این سؤال گفته اند: قرار گرفتن کوه بر سر آنها جنبه «ارهاب» و ترسانیدن داشته نه اجبار، و گرنه پیمان اجباری ارزشی ندارد. ولی صحیح تر این است که گفته شود: هیچ مانعی ندارد افراد متمرّد و سرکش را با تهدید به مجازات در برابر حق تسلیم کنند، این تهدید و فشار که جنبه موقتی دارد، غرور آنها را در هم می شکند، آنها را وادار به اندیشه و تفکر صحیح، و در ادامه راه با اراده و اختیار به وظائف خویش عمل می کنند. و به هر حال، این پیمان، بیشتر مربوط به جنبه های عملی آن بوده است و گرنه اعتقاد را نمی توان با اکراه تغییر داد.

* * *

۴ - «کوه طور»

در این که منظور از «طور» در اینجا اسم جنس به معنی مطلق «کوه» است و یا کوه معینی؟ دو تفسیر وجود دارد: بعضی گفته اند: طور اشاره به همان کوه معروفی است که محل وحی بر موسی (علیه السلام) بوده است.

۱ - «المنار»، ذیل آیه مورد بحث.

در حالی که بعضی دیگر احتمال داده اند: طور در اینجا به همان معنی لغوی آن است، همان چیزی که در آیه ۱۷۱ سوره «اعراف» از آن تعبیر به «جبل» شده است (وَ إِذْ تَنْقُتَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ).^۱

* * *

۵ - در تفسیر جمله «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده: از آن حضرت پرسیدند: أ قُوَّةٌ فِي الْأَبْدَانِ أَوْ قُوَّةٌ فِي الْقَلْبِ: «آیا منظور از گرفتن آیات الهی با قوت و قدرت، قوت جسمانی است یا معنوی و روحانی؟»
امام در پاسخ فرمود: فِيهِمَا جَمِيعاً: «هم با قدرت جسمانی و هم روحانی هر دو».^۲
و این دستوری است برای همه پیروان ادیان آسمانی در هر عصر و زمان که برای حفظ این تعلیمات و اجرای آنها باید هم به نیروهای مادی مجهز باشند و هم قوای معنوی.

* * *

۱ - تفسیر «ابوالفتح رازی» و تفسیر «کبیر فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «محاسن برقی»، جلد ۱، صفحه ۲۶۱، باب النِّیَّة (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۵۲، حدیث ۱۰۴ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۲۲۶، و جلد ۶۷، صفحه ۵۰ (با اندکی تفاوت).

۶۵ وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً

خَاسِئِينَ

۶۶ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ

ترجمه:

۶۵ - به طور قطع از حال کسانی از شما، که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند، آگاه شده اید! ما به آنها گفتیم: «به صورت بوزینه هائی طرد شده در آئید!»

۶۶ - ما این کیفر را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسل های بعد از آنان، و پند و اندرز برای پرهیزگاران قرار دادیم.

تفسیر:

عصیانگران روز شنبه!

این دو آیه نیز مانند آیات گذشته، به روح عصیانگری و نافرمانی حاکم بر یهود و علاقه شدید آنها به امور مادی اشاره می کند:

نخست می گوید: «قطعاً حال کسانی را که از میان شما در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید» (وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ).

و نیز دانستید که «ما به آنها گفتیم: به صورت بوزینه گان طرد شده ای در آئید و آنها چنین شدند» (فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ).^۱

* * *

۱ - «خاسیء» از ماده «خَسَأَ» (بر وزن نسل) به معنی طرد و ذلت است، این تعبیر در اصل به معنی راندن و طرد کردن سگ آمده، سپس در معنی وسیع تری که راندن توأم با تحقیر باشد در موارد دیگر نیز به کار رفته است.

«ما این امر را کیفر و عبرتی برای مردم آن زمان و زمان های بعد قرار دادیم» (فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا).

«و همچنین پند و اندرزی برای پرهیزکاران» (و مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ).

خلاصه ماجرا چنین بود: «خداوند به یهود دستور داده بود، روز شنبه را تعطیل کنند، گروهی از آنان که در کنار دریا می زیستند به عنوان آزمایش دستور یافتند از دریا در آن روز ماهی نگیرند، ولی از قضا روزهای شنبه که می شد، ماهیان فراوانی بر صفحه آب ظاهر می شدند، آنها به فکر حيله گری افتادند و با یک نوع کلاه شرعی روز شنبه از آب ماهی گرفتند، خداوند آنان را به جرم این نافرمانی مجازات کرد و چهره شان را از صورت انسان به حیوان دگرگون ساخت».

آیا این مسخ و دگرگونی چهره جنبه جسمانی داشته یا روانی و اخلاقی؟

و نیز این قوم در کجا می زیستند؟

و با چه نیرنگی برای گرفتن ماهی متوسل شدند؟

پاسخ تمام این سؤالات و مسائل دیگر را در این رابطه در جلد ششم، ذیل آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶ سوره «اعراف» مطالعه خواهید فرمود.^۱

جمله «فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» کنایه از سرعت عمل است که با یک اشاره و فرمان الهی چهره همه آن عصیانگران دگرگون شد.

جالب این که از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) در معنی این آیه نقل شده که فرمودند: منظور از «ما بَيْنَ يَدَيْهَا» نسل آن زمان و مراد از «ما خَلْفَهَا» ما مسلمانان هستیم، یعنی این درس عبرت مخصوص بنی اسرائیل نبود، و همه انسان ها را شامل می شود.^۲

* * *

۱ - جلد ششم، صفحات ۳۱۸ تا ۳۲۸.

۲ - تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۵۵، حدیث ۹.

- ۶۷ وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ
- ۶۸ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ
- ۶۹ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ
- ۷۰ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنِ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ
- ۷۱ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِئَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ
- ۷۲ وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذَارَاتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ
- ۷۳ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضُهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
- ۷۴ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنْ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

ترجمه:

- ۶۷ - (و به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از آن را به بدن مقتول بزنید، تا زنده شود و قاتل را معرفی کند؛) گفتند: «آیا ما را مسخره می کنی؟» گفت: «به خدا پناه می برم از این که از جاهلان باشم!»
- ۶۸ - گفتند: «(پس) از خدای خود بخواه که برای ما روشن کند این ماده گاو چگونه باشد؟» گفت: خداوند می فرماید: «ماده گاوی است که نه پیر و از کار افتاده باشد، و نه بکر و جوان؛ بلکه میان این دو باشد. آنچه به شما دستور داده شده، (هر چه زودتر) انجام دهید.»
- ۶۹ - گفتند: «از پروردگار خود بخواه که برای ما روشن سازد رنگ آن چگونه باشد؟» گفت: خداوند می گوید: «گاوی باشد زرد یک دست، که رنگ آن، بینندگان را شاد و مسرور سازد!»
- ۷۰ - گفتند: «از خدایت بخواه برای ما روشن کند که چگونه (گاوی) باید باشد؟ زیرا این گاو برای ما مبهم شده! و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد!»
- ۷۱ - گفت: خداوند می فرماید: «گاوی باشد که نه برای شخم زدن رام شده؛ و نه برای زراعت آب کشی کند؛ از هر عیبی بر کنار باشد، و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد.» گفتند: «الآن حق مطلب را آوردی.» سپس (چنان گاوی را پیدا کردند و) سر بریدند؛ ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند.
- ۷۲ - (و به یاد آورید) هنگامی را که فردی را به قتل رساندند؛ سپس درباره (قاتل) او به نزاع پرداختید؛ و خداوند آنچه را مخفی می داشتید، آشکار می سازد.
- ۷۳ - سپس گفتیم: «قسمتی از گاو را به مقتول بزنید (قاتل را معرفی کند). خداوند این گونه مردگان را زنده می کند؛ و آیات خود را به شما نشان می دهد؛ شاید اندیشه کنید.»

۷۴ - سپس دل های شما بعد از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ، یا سخت تر! چرا که پاره ای از سنگ ها می شکافد، و از آن نهرها جاری می شود؛ و پاره ای از آنها شکاف بر می دارد، و آب از آن تراوش می کند؛ و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد؛ (اما دل های شما، نه از خوف خدا می تپد، و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است!) و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

تفسیر:

ماجرای گاو بنی اسرائیل

در این آیات، بر خلاف آنچه تا به حال در سوره «بقره» پیرامون بنی اسرائیل خوانده ایم که همه به طور فشرده و خلاصه بود، ماجرائی به صورت مشروح آمده است، شاید به این دلیل که این داستان تنها یک بار در قرآن ذکر شده.

به علاوه نکات آموزنده فراوانی در آن وجود دارد که ایجاب چنین شرحی می کند، از جمله: بهانه جوئی شدید بنی اسرائیل در سراسر این داستان نمایان است، و نیز درجه ایمان آنان را به گفتار موسی (علیه السلام) مشخص می کند و از همه مهم تر این که گواه زنده ای است بر امکان رستاخیز.

ماجرا (آن گونه که از قرآن و تفاسیر بر می آید) چنین بود: یک نفر از بنی اسرائیل به طرز مرموزی کشته می شود، در حالی که قاتل به هیچ وجه معلوم نیست. در میان قبائل و اسباط بنی اسرائیل نزاع در می گیرد، هر یک آن را به طایفه و افراد قبیله دیگر نسبت می دهد و خویش را تبرئه می کند داورى را برای فصل خصومت نزد موسی (علیه السلام) می برند و حل مشکل را از او خواستار می شوند، و چون از طرق عادى حل این قضیه ممکن نبود، و از طرفی ادامه این کشمکش ممکن بود

منجر به فتنه عظیمی در میان بنی اسرائیل گردد، موسی با استمداد از لطف پروردگار از طریق اعجاز آمیزی به حل این مشکل چنان که در تفسیر آیات می خوانید می پردازد.^۱

نخست می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت باید گاوی را سر ببرید» (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً). آنها از روی تعجب «گفتند: آیا ما را به مسخره گرفته ای؟! (قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا). «موسی در پاسخ آنان گفت: به خدا پناه می برم که از جاهلان باشم» (قَالَ أَعُودُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ).

یعنی استهزاء نمودن و مسخره کردن، کار افراد نادان و جاهل است، و پیامبر خدا هرگز چنین نیست.



پس از آن که آنها اطمینان پیدا کردند استهزائی در کار نیست و مسأله جدی

۱ - باید توجه داشت در فصل ۲۱ سفر تثئیه تورات کنونی نیز به این داستان اشاره کوتاهی شده است، منتها آنچه در تورات کنونی است در واقع به صورت یک حکم است، در حالی که آنچه در قرآن آمده به صورت یک حادثه می باشد، به هر حال در فصل ۲۱، از جمله ۱ تا ۹ چنین می خوانیم:

«اگر مقتولی را در زمینی که خداوند خدایت برای ارثیت به تو می دهد در صحرا افتاده بیابی، و معلوم نشود که قاتل او کیست، آنگاه مشایخ و قاضیان تو بیرون رفته، مسافت شهرهائی که در اطراف قتیل است بپیمایند و مقرر است آن شهری که به قتیل نزدیک تر است مشایخ آن شهر گوساله ماده ای که به کار شیار نرفته و پالهنک نکشیده است بگیرند، و مشایخ آن شهر آن گوساله را به دره ناهموار که هیچ شیار و کشته نشده باشد فرود آورند، و همانجا در دره گردن گوساله را قطع کنند، و کاهنان «بنی لبوی» نزدیک آیند، چون که خداوند خدایت ایشان را برگزیده است تا آن که او را خدمت کنند، و به اسم خداوند دعای خیر بخوانند و انفصال هر نزاع و هر صدمه مطابق حکم ایشان باشد، و تمامی مشایخ آن شهری که به قتیل نزدیک است، دست های خود را بر گوساله ای که در دره سر بریده شده است بشویند و متکلم شده بگویند که این خون را دست های ما نریخته است و چشمان ما ندیده است ای خداوند قوم خود اسرائیل را که باز خریده ای پیامرز، و قوم خود اسرائیل را به خون ناحق منسوب مکن، و خون از برای ایشان عفو کرده خواهد شد، بدین منوال خون ناحق را از میان خود رفع خواهی کرد، چون آنچه که در نظر خداوند راست است به عمل می آوری». (عهد قدیم، چاپ سال ۱۸۷۸).

است «گفتند: اکنون که چنین است از پروردگارت بخواه برای ما مشخص کند که این چگونه گاوی باید باشد؟! (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ).

جمله «از خدایت بخواه» که در خواسته های آنها چند بار تکرار شده یک نوع اسائه ادب و یا استهزاء سر بسته در آن نهفته است، مگر خدای موسی (علیه السلام) را از خدای خویش جدا می دانستند؟

به هر حال، موسی (علیه السلام) در پاسخ آنها «گفت: خداوند می فرماید باید ماده گاوی باشد که نه پیر و از کار افتاده و نه بکر و جوان، بلکه میان این دو باشد» (قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ).^۱

و برای این که آنها بیش از این مسأله را کش ندهند، و با بهانه تراشی فرمان خدا را به تاخیر نیندازند در پایان سخن خود اضافه کرد: «آنچه به شما دستور داده شده است انجام دهید» (فَاعْمَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ).

* * *

ولی باز آنها دست از پرگوئی و لجاجت بر نداشتند «گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند رنگ آن باید چگونه باشد؟! (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا).

موسی (علیه السلام) در پاسخ «گفت: خدا می فرماید: گاو ماده ای باشد زرد یک دست که بینندگان را شاد و مسرور سازد» (قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النََّاظِرِينَ).^۲

۱ - «فارض» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید به معنی گاو مسن است، ولی بعضی از مفسران گفته اند گاوی است که مخصوصاً به مرحله ای از پیری رسیده که دیگر زاد و ولد نمی کند، و «عوان» به معنی میانسال است.

۲ - «فاقع» به معنی زرد خالص و یک دست است.

در مورد اعراب این قسمت از آیه بعضی گفته اند: «صفراء» صفت اول و «فاقع» صفت دوم برای «بقره» است و «لونها» فاعل «فاقع»، و فاعل «تسرُّ» «بقره» است و گفته اند ممکن است «فاقع» خبر مقدم ۲ و «لونها» مبتدای مؤخر باشد. و فاعل «تسرُّ» را بعضی مستتر دانسته و مرجع آن را «بقره» می دانند و بعضی مرجع ضمیر را «لونها» می شمارند و از نوشته بعضی دیگر استفاده می شود «لونها» مبتدا است و «تسرُّ الناظرین» خبر آن است (به کتاب «اعراب القرآن و بیانه» و «مجمع البیان» و دیگر تفاسیر مراجعه فرمائید).

خلاصه این گاو باید کاملاً خوشرنگ و درخشان باشد، آن چنان زیبا که بینندگان را به اعجاب وادارد.

و عجب این است که باز هم به این مقدار اکتفا نکردند و هر بار با بهانه جوئی کار خود را مشکل تر ساخته، و دایره وجود چنان گاوی را تنگ تر نمودند.

* * *

باز «گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند این چگونه گاوی باید باشد؟» (از

نظر نوع کار کردن) (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ).

«چرا که این گاو برای ما مبهم شده» (إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا).

«و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد!» (وَ إِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ).

* * *

مجدداً «موسی گفت: خدا می فرماید: گاوی باشد که برای شخم زدن، رام نشده، و برای زراعت آبکشی نکند» (قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ).

«و از هر عیبی بر کنار باشد» (مُسَلَّمَةٌ).

«و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد» (لَا شَيْءَ فِيهَا).

در اینجا که گویا سؤال دیگری برای مطرح کردن نداشتند «گفتند: حالا حق مطلب را ادا کردی!» (قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ).

سپس گاو را با هر زحمتی بود به دست آوردند «و آن را سر بریدند، ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند!» (فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ).

* * *

قرآن بعد از ذکر ریزه کاری های این ماجرا، باز آن را به صورت خلاصه و کلی در دو آیه بعد چنین مطرح می کند: «به خاطر بیاورید هنگامی که انسانی را کشتید، سپس درباره قاتل آن به نزاع پرداختید و خداوند (با دستوری که در آیات بالا آمد) آنچه را مخفی داشته بودید آشکار ساخت» (وَ إِذِ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذَارَاتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجُ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ).

* * *

«سپس گفتیم: قسمتی از گاو را به مقتول بزنید» (تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند) (فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضِهَا).
 «آری خدا این گونه مردگان را زنده می کند» (كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى).
 «و این گونه آیات خود را به شما نشان می دهد تا تعقل کنید» (وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، به مسأله قساوت و سنگدلی بنی اسرائیل پرداخته، می گوید:
 «بعد از این ماجراها و دیدن این گونه آیات و معجزات و عدم تسلیم در برابر آنها دل های شما سخت شد، همچون سنگ یا سخت تر» (ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً).
 چرا که «پاره ای از سنگ ها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود» (وَ إِنْ مِنْ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ).
 یا لاقل «بعضی از آنها شکاف می خورد و قطرات آب از آن تراوش می نماید» (وَ إِنْ مِنْهَا لَمَا يَشْفَقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ).
 و گاه «پاره ای از آنها (از فراز کوه) از خوف خدا فرو می افتد» (وَ إِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ).

اما دل های شما از این سنگ ها نیز سخت تر است، نه چشمه عواطف و علمی از آن می جوشد، نه قطرات محبتی از آن تراوش می کند، و نه هرگز از خوف خدا می طبد. و در آخرین جمله می فرماید: «خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست» (وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).

و این تهدیدی است سربسته برای این جمعیت بنی اسرائیل و تمام کسانی که خط آنها را ادامه می دهند.

* * *

نکته ها:

۱ - پرسش های فراوان و بیجا

بدون شک «سؤال» کلید حل مشکلات و بر طرف ساختن جهل و نادانی است، اما مانند هر چیز اگر از حد و معیار خود تجاوز کند، و یا بی مورد انجام گیرد، دلیل انحراف و موجب زیان است، همان گونه که نمونه اش را در این داستان مشاهده کردیم. بنی اسرائیل مأمور بودند گاوی را ذبح کنند، بدون شک اگر قید و شرط خاصی می داشت تأخیر بیان از وقت حاجت ممکن نبود، و خداوند حکیم در همان لحظه که به آنها امر کرد بیان می فرمود، بنابراین وظیفه آنها در این زمینه قید و شرطی نداشته، و لذا «بقره» به صورت «نکره» ذکر شده است.

ولی آنها بی اعتنا به این اصل مسلم، شروع به سؤالات گوناگون کردند، شاید برای این که می خواستند حقیقت، لوث گردد و قاتل معلوم نشود، و این اختلاف همچنان میان بنی اسرائیل ادامه یابد، جمله «فَذَبِّحُوهَا وَ مَا كَاذُوا يَفْعَلُونَ» نیز اشاره به همین معنی است، می گوید: آنها گاو را ذبح کردند ولی نمی خواستند این

کار انجام گیرد!

از ذیل آیه ۷۲، همین داستان نیز استفاده می شود که: لاقل گروهی از آنها قاتل را می شناختند، و از اصل جریان مطلع بودند، و شاید این قتل طبق توطئه قبلی میان آنها صورت گرفته بود، اما کتمان می کردند؛ زیرا در ذیل همین آیه می خوانیم: **وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ**: «خداوند آنچه را شما پنهان می دارید آشکار و بر ملا می سازد».

از این گذشته، افراد لجوج و خود خواه غالباً بر حرف و پر سؤالند، و در برابر هر چیز، بهانه جوئی می کنند.

قرائن نشان می دهد: اصولاً آنها نه معرفت کاملی نسبت به خداوند داشتند و نه نسبت به موقعیت موسی (علیه السلام)، لذا بعد از همه این سؤال ها گفتند: **الآن جِئْتَ بِالْحَقِّ**: «حالا حق را بیان کردی!» گوئی هر چه قبل از آن بوده باطل بوده است!

به هر حال، هر قدر آنها سؤال کردند خداوند هم تکلیف آنها را سخت تر کرد؛ چرا که چنین افرادی، مستحق چنان مجازاتی هستند، لذا در روایات می خوانیم در هر مورد خداوند سکوت کرده، پرسش و سؤال نکنید که حکمتی داشته^۱ و لذا در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) چنین آمده: اگر آنها در همان آغاز، هر ماده گاوی انتخاب کرده و سر بریده بودند کافی بود، **وَلَكِنْ شَدَّدُوا فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ**: «آنها سختگیری کردند، خداوند هم بر آنها سخت گرفت».^۲

* * *

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۵، حدیث ۳۳۵۳۱، و جلد ۱۵، صفحه ۲۶۰، حدیث ۲۰۴۵۲ (چاپ آل البیت) -

«بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۲۶۰، حدیث ۱۴ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۱۰۵.

۲ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۴۶، حدیث ۵۷ (چاپخانه علمیه) - «بحار الانوار»، جلد ۱۳،

صفحه ۲۶۲، حدیث ۲، و صفحات ۲۶۵ و ۲۶۶.

۲ - این همه اوصاف برای چه بود؟

همان گونه که گفتیم تکلیف بنی اسرائیل در آغاز، مطلق و بی قید و شرط بود، اما سختگیری و سرپیچی آنها از انجام وظیفه، حکم آنها را دگرگون ساخت و سخت تر شد.^۱

با این حال، اوصاف و قیودی که بعداً برای این گاو ذکر شده ممکن است اشاره به یک حقیقت اجتماعی در زندگی انسان ها بوده باشد:

قرآن گویا می خواهد این نکته را بیان کند گاوی که باید نقش احیاء کننده داشته باشد، «ذلول» یعنی تسلیم بدون قید و شرط، و باربر و اسیر و زیر دست نباشد، همچنین نباید رنگ های مختلف در اندام آن به چشم بخورد بلکه باید یکرنگ و خالص باشد.

به طریق اولی کسانی هم که در نقش رهبری و احیاء کردن اجتماع ظاهر می شوند و می خواهند قلب ها و افکار مرده را احیاء کنند، باید رام دیگران نگردند، مال و ثروت، فقر و غنی، قدرت و نیروی زورمندان، در هدف آنها اثر نگذارد، کسی جز خدا در دل آنها جای نداشته باشد، تنها تسلیم حق و پایبند دین باشند، هیچ گونه رنگی در وجودشان جز رنگ خدائی یافت نشود، و این افراد هستند که می توانند بدون اضطراب و تشویش به کارهای مردم رسیدگی کرده، مشکلات را حل نموده، و آنها را احیاء کنند. ولی دلی که متمایل به دنیا و رام دنیا است، و این رنگ وی را معیوب ساخته، چنین کسی نمی تواند با این عیب و نقصی که در خود دارد قلوب مرده را زنده سازد و نقش احیاء کننده داشته باشد.

* * *

۱ - این داستان نشان می دهد هم نسخ حکم قبل از عمل بر طبق مصالحی جایز است و هم در آئین موسی نسخ وجود داشته، و نیز نشان می دهد که گاهی تکلیفشان جنبه کیفر و مجازات دارد، اینها مباحثی است که در جای خود مطرح شده است.

۳ - انگیزه قتل چه بود؟

آن چنان که از تواریخ و تفاسیر استفاده شده، انگیزه قتل در ماجرای بنی اسرائیل را مال و یا ازدواج دانسته اند.

بعضی از مفسران معتقدند: یکی از ثروتمندان بنی اسرائیل که ثروتی فراوان داشت و وارثی جز پسر عموی خویش نداشت، عمر طولانی کرد، پسر عمو هر چه انتظار کشید عموی پیرش از دنیا برود و اموال او را از طریق ارث تصاحب کند، ممکن نشد، لذا تصمیم گرفت او را از پای در آورد.

بالاخره، پنهانی او را کشت و جسدش را در میان جاده افکند، سپس بنای ناله و فریاد را گذاشت و به محضر موسی (علیه السلام) شکایت آورد که عموی مرا کشته اند!^۱

بعضی دیگر از مفسران گفته اند: انگیزه قتل این بوده است که قاتل عموی خویش، تقاضای ازدواج با دخترش را نمود به او پاسخ رد داده شد و دختر را با جوانی از پاکان و نیکان بنی اسرائیل همسر ساختند، پسر عموی شکست خورده دست به کشتن پدر دختر زد، سپس شکایت به موسی (علیه السلام) کرد که عمویم کشته شده قاتلش را پیدا کنید!^۲

به هر حال، ممکن است در این آیه اشاره به این حقیقت نیز باشد که سرچشمه مفاسد، قتل ها و جنایات غالباً دو موضوع است: «ثروت» و «بی بند و باری های جنسی».

* * *

۴ - نکات آموزنده این داستان

این داستان عجیب، علاوه بر این که دلیل بر قدرت بی پایان پروردگار بر

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۲۶۱ - «مجمع البیان»، و دیگر تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - روایاتی مشابه این تفسیر، در «بحار الانوار» آمده است: «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحات ۲۵۹ و ۲۶۶، حدیث ۷، و صفحات ۲۶۷، ۲۶۸ و ۲۷۷.

همه چیز است، دلیلی بر مسأله معاد نیز می باشد، و لذا در آیه ۷۳ خواندیم: «كَذَلِكَ يُخَيِّ اللَّهُ الْمَوْتَى» که اشاره به مسأله معاد است، «وَأُتْرِكُمْ آيَاتِهِ» که اشاره به قدرت و عظمت پروردگار می باشد.

از این گذشته، نشان می دهد: اگر خداوند بر گروهی غضب می کند بی دلیل نیست، بنی اسرائیل در تعبیراتی که در این داستان در برابر موسی (علیه السلام) داشتند، نهایت جسارت را نسبت به او و حتی خلاف ادب نسبت به ساحت قدس خداوند نمودند. در آغاز گفتند: آیا تو ما را مسخره می کنی؟ و به این ترتیب پیامبر بزرگ خدا را متهم به سخریه نمودند.

در چند مورد می گویند: از خدایت بخواه... مگر خدای موسی با خدای آنها فرق داشت؟ با این که موسی صریحاً گفته بود، خدا به شما دستور می دهد. در یک مورد می گویند: اگر پاسخ این سؤال را بگوئی ما هدایت می شویم که مفهومی آن است که بیان قاصر تو موجب گمراهی است و در پایان کار می گویند: حالا حق را آوردی!

این تعبیرات همه، دلیل بر جهل، نادانی، خود خواهی و لجاجت آنها می باشد. از این گذشته، این داستان به ما درس می دهد که سخت گیر نباشیم تا خدا بر ما سخت نگیرد، به علاوه انتخاب گاو برای کشتن شاید برای این بوده که بقایای فکر گوساله پرستی و بت پرستی را از مغز آنها بیرون براند.

* * *

نیکمی به پدر

مفسران در اینجا یادآور می شوند این گاو در آن محیط منحصر به فرد بوده است و بنی اسرائیل آن را به قیمت بسیار گزافی خریدند.

می گویند: صاحب این گاو مرد نیکوکاری بود و نسبت به پدر خویش احترام فراوان قائل می شد، در یکی از روزها که پدرش در خواب بود معامله پر سودی برای او پیش آمد، ولی او به خاطر این که پدرش ناراحت نشود، حاضر نشد وی را بیدار سازد و کلید صندوق را از او بگیرد، در نتیجه از معامله صرف نظر کرد.

و به قول بعضی از مفسران فروشنده حاضر می شود آن جنس را به هفتاد هزار بفروشد به این شرط که نقد بپردازد، و پرداختن پول نقد منوط به این بوده است که پدر را بیدار کند و کلید صندوق ها را از او بگیرد، ولی جوان مزبور حاضر می گردد که به هشتاد هزار بخرد ولی پول را پس از بیداری پدر بپردازد! بالاخره معامله انجام نشد.

خداوند به جبران این گذشت جوان، معامله پرسود بالا را برای او فراهم می سازد. بعضی از مفسران نیز می گویند: پدر پس از بیدار شدن از ماجرا آگاه می شود و گاو مزبور را به پاداش این عمل به پسر خود می بخشد که سر انجام آن سود فراوان را برای او به بار می آورد.^۱

پیامبر در این مورد می فرماید:

انْظُرُوا إِلَى الْبَرِّ مَا بَلَغَ بِأَهْلِهِ: «نیکی را بنگرید که با نیکو کار چه می کند»؟!^۲

* * *

۱ - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۱۱۱ به بعد (دار المعرفه بیروت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحات ۲۶۰، ۲۶۳ و ۲۶۵.

۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۸۸ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۲۶۳ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۴۶ (چاپخانه علمیه) - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - لازم به یادآوری است که جمله بالا در بسیاری از منابع از حضرت موسی (علیه السلام) نقل شده، ولی در تفسیر «عیاشی» و «مجمع البیان» از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با ذکر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ» نقل شده است.

۷۵ أ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ
 ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ
 ۷۶ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضُوبِهِمْ إِلَى بَعْضِ قَالُوا
 أَ تَحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ
 أَ فَلَا تَعْقِلُونَ
 ۷۷ أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

ترجمه:

۷۵ - آیا انتظار دارید به (آئین) شما ایمان بیاورند، با این که عده ای از آنان، سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟!
 ۷۶ - و هنگامی که مؤمنان را ملاقات کنند، می گویند: «ایمان آورده ایم.» ولی هنگامی که با یکدیگر خلوت می کنند، (بعضی به بعضی دیگر اعتراض کرده)، می گویند: «چرا مطالبی را که خداوند برای شما بیان کرد، به مسلمانان بازگو می کنید تا (روز رستاخیز) در پیشگاه خدا، بر ضد شما به آن استدلال کنند؟! آیا نمی فهمید؟!»
 ۷۷ - آیا اینها نمی دانند خداوند آنچه را پنهان می دارند یا آشکار می کنند می داند؟!!

شأن نزول:

بعضی از مفسران در شأن نزول دو آیه اخیر از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل کرده اند:

«گروهی از یهود که دشمنی با حق نداشتند هنگامی که مسلمانان را ملاقات می کردند از آنچه در تورات پیرامون صفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده بود به آنها خبر می دادند، بزرگان یهود از این امر آگاه شدند، آنها را از این کار نهی کرده، گفتند: شما صفات محمد (صلی الله علیه وآله) را که در تورات آمده برای آنها بازگو نکنید تا در پیشگاه خدا دلیلی بر ضد شما نداشته باشند، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.»^۱

* * *

تفسیر:

انتظار بیجا!

در این آیات، چنان که ملاحظه می کنید قرآن، ماجرای بنی اسرائیل را رها کرده، روی سخن را به مسلمانان نموده و نتیجه گیری آموزنده ای می کند، می گوید: «شما چگونه انتظار دارید این قوم به دستورات آئین شما ایمان بیاورند، با این که گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهم و درک، آن را تحریف می کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟! (أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ).

بنابراین، اگر می بینید آنها تسلیم بیانات زنده قرآن و اعجاز پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نمی شوند نگران نباشید، اینها فرزندان همان کسانی هستند که به عنوان برگزیدگان قوم، همراه موسی (علیه السلام) به کوه طور رفتند، سخنان خدا را شنیدند، دستورهای او را درک کردند، اما به هنگام بازگشت، آن را تحریف نمودند.

از جمله «وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ...» چنین استفاده می شود: همه آنها تحریف گر نبودند بلکه این تنها کار گروهی بوده که شاید اکثریت را تشکیل

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۶۵ و ۱۸۰، حدیث ۷.

می دادند.

در کتاب «اسباب النزول» آمده است: گروهی از یهود هنگامی که از طور باز گشتند، به مردم گفتند: «ما شنیدیم که خداوند به موسی (علیه السلام) دستور داد فرمان های مرا تا آنجا که می توانید انجام دهید، و آنجا که نمی توانید ترک کنید!» و این نخستین تحریف بود. به هر حال، در ابتدای ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) انتظار می رفت قوم یهود پیش از دیگران به ندای اسلام لبیک گویند چرا که آنها اهل کتاب بودند (بخلاف مشرکان) به علاوه، صفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را نیز در کتاب های خود خوانده بودند ولی قرآن می گوید: با سابقه بدی که آنها دارند انتظار شما مورد ندارد؛ چرا که گاهی صفات و روحیات انحرافی یک جمعیت، سبب می شود با تمام نزدیکی به حق از آن دور گردند.

* * *

آیه بعد، پرده از روی حقیقت تلخ دیگری پیرامون این جمعیت حیلہ گر و منافق بر می دارد، می گوید: «پاکدلان آنها، هنگامی که مؤمنان را ملاقات می کنند اظهار ایمان می نمایند» (و صفات پیامبر را که در کتبشان آمده است خبر می دهند) (وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا).

«اما در پنهانی و خلوت، جمعی از آنها می گویند: چرا مطالبی را که خداوند در تورات برای شما بیان کرده به مسلمانان می گوئید؟» (وَ إِذَا خَلَا بِغَضُوبِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَ تُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ).

«تا در قیامت در پیشگاه خدا بر ضد شما به آن استدلال کنند، آیا نمی فهمید؟» (لِيَحْجُوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ).

این احتمال، در تفسیر آیه نیز وجود دارد که آغاز آیه از منافقان یهود سخن

می گوید که در حضور مسلمانان دم از ایمان می زدند، و در غیاب انکار می کردند و حتی پاکدلان یهود را نیز مورد سرزنش قرار می دادند که چرا اسرار کتب مقدس را در اختیار مسلمانان قرار داده اید؟

به هر حال، این تأییدی است بر آنچه در آیه قبل بود که شما از جمعیتی که چنین روحیاتی بر آنها حاکم است چندان انتظار ایمان نداشته باشید.

جمله «فَتَحَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ» ممکن است به معنی «حکم و فرمان الهی» باشد که در اختیار بنی اسرائیل قرار داشت، و ممکن است اشاره به گشودن درهای اسرار الهی و خبرهای آینده مربوط به شریعت جدید به روی آنان باشد.

قابل توجه این که از این آیه به خوبی استفاده می شود ایمان این گروه منافق درباره خدا آن قدر ضعیف بود که او را همچون انسان های عادی می پنداشتند و تصور می کردند اگر حقیقتی را از مسلمانان کتمان کنند از خدا نیز مکتوم خواهد ماند!

* * *

لذا آیه بعد، با صراحت می گوید: «آیا اینها نمی دانند که خداوند از اسرار درون و برونشان آگاه است؟» (أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ).

* * *

۷۸ وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ
 ۷۹ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
 لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا
 يَكْسِبُونَ

ترجمه:

۷۸ - و پاره ای از آنان عوامانی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی دانند؛ و تنها به پندارهایشان دل بسته اند.

۷۹ - پس وای بر آنها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: «این، از طرف خداست». تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند؛ و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می آورند!

شان نزول:

جمعی از دانشمندان یهود، اوصافی را که برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در «تورات» آمده بود تغییر دادند و این تغییر به خاطر حفظ موقعیت خود و منافی بود که همه سال از ناحیه عوام به آنها می رسید.

هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مبعوث شد، و اوصاف او را با آنچه در «تورات» آمده بود مطابق دیدند، ترسیدند در صورت روشن شدن این واقعیت منافع آنها در خطر قرار گیرد، لذا به جای اوصاف واقعی مذکور در تورات، صفاتی بر ضد آن نوشتند.

عوام یهود که تا آن زمان کم و بیش صفات واقعی او را شنیده بودند، از علمای خود می پرسیدند: آیا این همان پیامبر موعود نیست که بشارت ظهور او را می دادید؟ آنها آیات تحریف شده «تورات» را بر آنها می خواندند تا به این وسیله قانع شوند.^۱

* * *

تفسیر:

نقشه های یهود برای استعمار عوام!

در تعقیب آیات گذشته پیرامون خلافتکاری های یهود، آیات مورد بحث، جمعیت آنها را به دو گروه مشخص تقسیم می کند: «عوام» و «دانشمندان حيله گر» (البته اقلیتی از دانشمندان آنها بودند که ایمان آوردند، حق را پذیرا شدند و به صفوف مسلمانان پیوستند).

می گوید: «گروهی از آنها افرادی هستند که از دانش بهره ای ندارند، و از کتاب خدا جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی دانند، و تنها به پندارهایشان دل بسته اند» (وَمِنْهُمْ

أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أُمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ).

«أُمِّيُونَ» جمع «أُمِّي» در اینجا به معنی «درس نخوانده» است، یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده باقی مانده و مکتب و استادی را ندیده است، و یا به خاطر این که جمعی از مادران روی علاقه های جاهلانه فرزندان خود را از خود جدا نمی کردند و اجازه نمی دادند به مکتب بروند.^۲

۱ - این شأن نزول را به طور اجمال در تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث، و به طور تفصیل در آیات مناسب دیگر آمده است - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۸۶، حدیث ۱۲.

۲ - پیرامون معنی «أُمِّي» به طور مشروح تر در جلد ششم، (صفحه ۳۹۶) ذیل آیه ۱۵۷ سوره «اعراف» بحث شده است.

«أَمَانِي» جمع «أَمْنِيَّة» به معنی آرزو است، و در اینجا ممکن است اشاره به پندارها و امتیازات موهومی باشد که یهود برای خود قائل بودند، از جمله می گفتند: «ما فرزندان خدا و دوستان خاص او هستیم» (نَحْنُ أَوْلَادُ اللَّهِ وَ أَحِبَّائُهُ)^۱. و یا این که می گفتند: «هرگز آتش دوزخ جز چند روزی به ما نخواهد رسید»^۲ که در آیات بعد به این گفتار یهود بر می خوریم.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «أَمَانِي»، آیات تحریف شده باشد که دانشمندان یهود در اختیار عوام می گذاشتند، و جمله «لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي» با این معنی سازگارتر می باشد.

به هر حال، پایان این آیه (إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ) دلیل بر آن است که پیروی از ظن و گمان در اساس و اصول دین و شناخت مکتب وحی کاری است نادرست و در خور سرزنش، و هر کس باید در این قسمت از روی تحقیق کافی گام بردارد.

* * *

دسته ای دیگر دانشمندان آنها بودند که حقایق را به سود خود تحریف می کردند چنان که قرآن می فرماید: «وای بر آنها که مطالب را به دست خود می نویسند، و بعد می گویند: اینها از سوی خدا است» (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ).

«و هدفشان این است با این کار، بهای کمی به دست آورند» (لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا).

«وای بر آنها از آنچه با دست خود می نویسند» (فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ).

۱ - مائده، آیه ۱۸.

۲ - بقره، ۸۰ - آل عمران، ۲۴.

«و وای بر آنها از آنچه با این خیانت ها به دست می آورند» (وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ).

از جمله های اخیر این آیه، به خوبی استفاده می شود که آنها هم وسیله نامقدس داشتند، و هم نتیجه نادرستی می گرفتند.

بعضی از مفسران در ذیل آیه مورد بحث حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند که دارای نکات قابل ملاحظه ای است، حدیث چنین است:

«مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد با این که عوام یهود اطلاعی از کتاب آسمانی خود جز از طریق علمایشان نداشتند، چگونه خداوند آنها را نسبت به تقلید از علماء و پذیرش از آنان مذمت می کند؟! (اشاره به آیات مورد بحث است) آیا عوام یهود با عوام ما که از علمای خود تقلید می کنند تفاوت دارند؟...»

امام فرمود: بین عوام ما و عوام یهود از یک جهت فرق و از یکجهت مساوات است، از آن جهت که مساوی هستند خداوند عوام ما را نیز مذمت کرده همان گونه که عوام یهود را نکوهش فرموده.

اما از آن جهت که با هم تفاوت دارند این است که عوام یهود از وضع علمای خود آگاه بودند، می دانستند آنها صریحاً دروغ می گویند، حرام و رشوه می خورند و احکام خدا را تغییر می دهند، آنها با فطرت خود این حقیقت را دریافته بودند که چنین اشخاصی فاسقند و جایز نیست سخنان آنها را درباره خدا و احکام او بپذیرند، و سزاوار نیست شهادت آنها را درباره پیامبران قبول کنند، به این دلیل، خداوند آنها را نکوهش کرده است (ولی عوام ما پیرو چنین علمائی نیستند).

و اگر عوام ما از علمای خود فسق آشکار و تعصب شدید و حرص بر دنیا و اموال حرام ببینند هر کس از آنها پیروی کند مثل یهود است که خداوند آنان را به

خاطر پیروی از علمای فاسق نکوهش کرده است، فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ:

«اما دانشمندانی که پاکی روح خود را حفظ کنند، و دین خود را نگه دارند، مخالف هوی و هوس و مطیع فرمان مولای خویش باشند عوام می توانند از آنها پیروی کنند...»^۱

روشن است این حدیث اشاره به تقلید تبعدی در احکام نمی کند، بلکه منظور پیروی کردن از راهنمایی دانشمندان برای به دست آوردن علم و یقین در اصول دین است؛ زیرا حدیث در مورد شناخت پیامبر سخن می گوید که مسلماً از اصول دین می باشد و تقلید تبعدی در آن جایز نیست.

* * *

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۹۴، (جلد ۲۷، صفحه ۱۳۱، حدیث ۳۳۴۰۱، چاپ آل البیت)، کتاب القضاء، باب ۱۰، باب عدم جواز تقلید غیر معصوم - تفسیر «صافی»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۸۷.

۸۰ وَ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً قُلْ أَنْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدٌ
 فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
 ۸۱ بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
 هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
 ۸۲ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا
 خَالِدُونَ

ترجمه:

۸۰ - و گفتند: «هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی، به ما نخواهد رسید». بگو: «آیا پیمانی از خدا گرفته اید؟! - و خداوند هرگز از پیمانش تخلف نمی‌ورزد - یا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟!»
 ۸۱ - آری، کسانی که مرتکب گناه شوند، و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند، آنها اهل آتشند؛ و جاودانه در آن خواهند بود.
 ۸۲ - و آنها که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده‌اند، آنان اهل بهشتند؛ و همیشه در آن خواهند ماند.

تفسیر:

بلندپروازی و ادعاهای تو خالی!

قرآن در اینجا به یکی از گفته‌های بی اساس یهود که آنان را به خود مغرور ساخته و سرچشمه قسمتی از انحرافات آنها شده اشاره کرده و به آن پاسخ

می گوید:

می فرماید: «آنها گفتند: هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی به ما نخواهد رسید» (وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً).

«بگو آیا پیمانی نزد خدا بسته اید که هرگز خداوند از پیمان‌ش تخلف نخواهد کرد؟ یا این که چیزی را به خدا نسبت می دهید که نمی دانید؟! (قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

اعتقاد به برتری نژادی ملت یهود، و این که آنها تافته ای جدا بافته اند، و گنهکارانشان فقط چند روزی کیفر و مجازات می بینند، سپس بهشت الهی برای ابد در اختیار آنان است، یکی از دلائل روشن خود خواهی و خود پرستی این جمعیت است. این امتیازطلبی با هیچ منطقی سازگار نیست؛ زیرا هیچ گونه تفاوتی در میان انسان ها از نظر کیفر و پاداش اعمال در پیشگاه خدا وجود ندارد.

مگر یهود چه کرده بودند که می بایست تبصره ای به سود آنها بر قانون کلی مجازات زده شود؟!

آیه فوق با یک بیان منطقی، این پندار غلط را ابطال می کند و می گوید: این گفتار شما از دو حال خارج نیست: یا باید عهد و پیمان خاصی از خدا در این زمینه گرفته باشید - که نگرفته اید - و یا دروغ و تهمت به خدا می بندید!

* * *

آیه بعد، یک قانون کلی و عمومی را که از هر نظر منطقی است بیان می کند می گوید: «آری کسانی که تحصیل گناه کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را بپوشاند آنها اهل دوزخند، و همیشه در آن خواهند بود» (بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

این یک قانون کلی درباره گنهکاران از هر قوم و ملت و گروه و جماعت است.

* * *

و اما در مورد مؤمنان پرهیزگار، نیز یک قانون کلی و همگانی وجود دارد که آیه بعد بیانگر آن است، می فرماید: «کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند آنها اصحاب بهشتند و جاودانه در آن خواهند بود» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

* * *

نکته ها:

۱ - کسب «سئئه»

«کسب» و «اکتساب» به معنی تحصیل کردن چیزی از روی اراده و اختیار است، بنابراین جمله «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً» اشاره به کسانی است که با علم و اختیار مرتکب گناهان می شوند، و تعبیر «کسب» شاید از این نظر باشد که: گنهکار در یک محاسبه کوتاه بینانه، انجام گناه را به سود خویش و ترک آن را به زیان خود می پندارد، اینها همان کسانی هستند که در چند آیه بعد به آنها اشاره کرده می گوید: آنها آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند لذا تخفیفی در مجازاتشان نیست.

* * *

۲ - احاطه خطیئه چیست؟

«خطیئه» در بسیاری از موارد، به معنی گناهی است که از روی عمد تحقق نیافته، ولی در آیه مورد بحث، به معنی گناه کبیره^۱ و یا آثار گناه^۲ است که بر قلب

۱ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، ذیل آیه.

۲ - تفسیر «المیزان»، ذیل آیه.

و جان انسان می نشیند.

به هر حال مفهوم احاطه گناه، این است که: انسان آن قدر در گناهان فرو رود که زندانی برای خود بسازد، زندانی که منافذ آن بسته باشد.

توضیح این که: گناهان کوچک و بزرگ در آغاز، یک «عمل» است، سپس تبدیل به «حالت» می شود و با ادامه و اصرار، شکل «ملکه» به خود می گیرد، و هنگامی که به اوج شدت خود برسد تمام وجود انسان را به رنگ گناه در می آورد و عین وجود انسان می شود.

در این هنگام، هیچ پند، موعظه و راهنمایی رهنمایان در وجود او اثر نخواهد کرد، و در حقیقت با دست خود قلب ماهیت خویش کرده است.

از یک نظر چنین کسانی به کرم هائی می مانند که اطراف خود پیله ای می تنند، پیله ای که آنان را زندانی و سرانجام خفه می کند و روشن است سرنوشتی جز خلود در آتش برای آنها نخواهد بود.

و با توجه به آیاتی که می گوید: «خداوند تنها مشرکان را نمی آمرزد و اما غیر شرک، قابل بخشش است» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ).^۱

و با توجه به این که در آیات مورد بحث که سخن از خلود در آتش می باشد، می توان نتیجه گرفت این چنین گنهکاران سرانجام گوهر ایمان را از دست داده و مشرک و بی ایمان از دنیا می روند!

* * *

۳ - نژادپرستی یهود

از آیات مورد بحث، استفاده می شود: روح تبعیض نژادی یهود که امروز نیز

در دنیا سرچشمه بدبختی های فراوان شده، از آن زمان در یهود بوده است، و امتیازات موهومی برای نژاد بنی اسرائیل قائل بوده اند، و متأسفانه بعد از گذشتن هزاران سال، هنوز هم آن روحیه بر آنها حاکم است، و در واقع منشأ پیدایش کشور غاصب «اسرائیل» نیز همین روح نژادپرستی است.

آنها نه فقط در این دنیا برای خود برتری قائل هستند، که معتقدند: این امتیاز نژادی در آخرت نیز به کمک آنها می شتابد و گنهکارانشان بر خلاف افراد دیگر تنها مجازات کوتاه مدت و خفیفی خواهند دید، و همین پندارهای غلط آنها را آلوده انواع جنایات، بدبختی ها و سیه روزی ها کرده است!^۱

* * *

۱ - در ذیل آیه ۱۲۳ سوره «نساء» نیز بحثی تحت عنوان امتیازات دروغی در این زمینه آورده ایم (تفسیر نمونه، جلد ۴، صفحه ۱۴۰ به بعد).

۸۳ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ

۸۴ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تَخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ

۸۵ ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تَخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

۸۶ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ

ترجمه:

۸۳ - و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید؛ و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید؛ و به مردم

نیک بگوئید؛ و نماز را بر پا دارید؛ و زکات بدهید. سپس (با این که پیمان بسته بودید) همه شما - جز عده کمی - سرپیچی کردید؛ (و از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید.

۸۴ - و هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون هم را نریزید؛ و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید. سپس شما اقرار کردید؛ و (بر این پیمان) گواه بودید.

۸۵ - اما این شما هستید که یکدیگر را می کشید و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می کنید؛ و در این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می نمائید؛ (و اینها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته اید) در حالی که اگر بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما آیند، فدیة می دهید و آنان را آزاد می سازید! با این که بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید، و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوائی در این جهان، چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذاب ها گرفتار می شوند. و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست.

۸۶ - اینها همان کسانی که آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند؛ از این رو عذاب آنها تخفیف داده نمی شود؛ و کسی آنها را یاری نخواهد کرد.

تفسیر:

پیمان شکنان!

در آیات گذشته (آیات ۴۰ و ۶۳)، نامی از پیمان بنی اسرائیل به میان آمد، ولی به تفصیل ذکر نشد، در آیات مورد بحث، خداوند موادی از این پیمان را یادآور شده است، بیشتر این مواد - یا همه آنها - از اموری است که می بایست آن را جزء اصول و قوانین ثابت ادیان الهی دانست؛ چرا که در همه ادیان آسمانی این پیمان ها و دستورات به نحوی وجود دارد.

در این آیات، قرآن مجید، یهود را شدیداً مورد سرزنش قرار می دهد که چرا این پیمان ها را شکستند؟ و آنها را در برابر این نقض پیمان به رسوائی در این جهان و کیفر شدید در آن جهان، تهدید می کند.

در این پیمان که بنی اسرائیل خود شاهد آن بودند و به آن اقرار کردند این مطالب آمده است:

۱ - توحید و پرستش خداوند یگانه، چنان که نخستین آیه می گوید: «به یاد آورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم جز الله (خداوند یگانه) را پرستش نکنید» و در برابر هیچ بتی سر تعظیم فرود نیاورید (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ).

۲ - «و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید» (و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

۳ - «و نسبت به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان نیز به نیکی رفتار نمائید» (وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ).

۴ - «و با سخنان نیکو با مردم سخن گوئید» (وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا).

۵ - «نماز را بر پا دارید» (و در همه حال به خدا توجه داشته باشید) (وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ).

۶ - «زکات و حق محرومان را اداء کنید» و کوتاهی روا مدارید (وَ آتُوا الزَّكَاةَ).

«اما شما - جز گروه اندکی - سرپیچی کردید، و از وفای به پیمان خود، روی گردان

شدید» (ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ).

* * *

۷ - و به یاد آورید: «هنگامی که از شما پیمان گرفتیم خون یکدیگر را نریزید» (وَ إِذْ

أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ).

۸ - «یکدیگر را از خانه ها و کاشانه های خود بیرون نکنید» (وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ).

۹ - چنان چه کسی در ضمن جنگ از شما اسیر شد، همه برای آزادی او کمک کنید، فدیة دهید و او را آزاد سازید (این ماده از پیمان از جمله «وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ» که بعداً خواهد آمد استفاده می شود).
شما به همه این مواد اقرار کردید و بر این پیمان گواه بودید (ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ).

* * *

ولی شما بسیاری از مواد این میثاق الهی را زیر پا گذاشتید «شما همانها هستید که یکدیگر را به قتل می رسانید و جمعی از خود را از سرزمینشان آواره می کنید» (ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ).
«و در انجام این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می کنید» (تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ).

اینها همه بر ضد پیمانی بود که با خدا بسته بودید، درست است که شما به بعضی از دستورات تورات عمل می کنید یعنی: «هنگامی که بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما بیایند فدیة می دهید و آنها را آزاد می سازید» (وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ).
اما چرا در بیرون ساختن آنها از خانه و کاشانه شان که حرام است اقدام می کنید، لذا می فرماید: این فدیة و آزادی درست «اما بیرون ساختن آنها از خانه و کاشانه شان از آغاز بر شما حرام بود» (وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ).

شما در دادن فدا و آزاد ساختن اسیران به حکم تورات و پیمان الهی استناد می کنید، اما در بقیة اعتنا نمی کنید «آیا به بعضی از دستورات کتاب الهی ایمان

می آورید و نسبت به بعضی کافر می شوید؟! (أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ).

ارپا ۱ اذهغ «جزای کسی از شما که چنین تبعیضی را در مورد احکام الهی روا دارد چیزی جز رسوائی در زندگی این دنیا نخواهد بود» (فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).^۱

«و در روز رستاخیز به اشد عذاب گرفتار می شوند» (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ).

«و خداوند از اعمال شما غافل نیست» (وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).
و همه آن را دقیقاً احصاء کرده و بر طبق آن شما را در دادگاه عدل خود محاکمه می کند.

* * *

آخرین آیه مورد بحث در حقیقت انگیزه اصلی این اعمال ضد و نقیض را بیان کرده می گوید: «آنها کسانی هستند که زندگی دنیا را به قیمت از دست دادن آخرت خریداری کردند» (أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ).
و به همین دلیل «عذاب آنها تخفیف داده نمی شود و کسی آنها را یاری نخواهد کرد» (فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

* * *

نکته ها:

۱ - بیان تاریخی آیات

به طوری که بسیاری از مفسران نقل کرده اند طایفه «بنی قریظه» و

۱ - «ما» در جمله «ما جزاء...» ممکن است «نافیه» باشد و نیز ممکن است استفهام انکاری و نتیجه آن تفاوتی ندارد.

«بنی نضیر» که هر دو از طوائف یهود بودند^۱ و با هم قرابت نزدیک داشتند به خاطر منافع دنیا با یکدیگر به مخالفت برخاستند، «بنی نضیر» به طایفه «خزرج» که از مشرکان «مدینه» بود پیوستند و «بنی قریظه» به طایفه «اوس» و در جنگ هائی که میان آن دو قبیله روی می داد، هر یک از اینها طایفه هم پیمان خود را کمک می کرد، و از طایفه دیگر می کشت، اما هنگامی که آتش جنگ فرو می نشست، همه یهود جمع می شدند، دست به دست هم می دادند تا از طریق پرداختن فدیة، اسیران خود را آزاد کنند، و در این عمل استناد به حکم و قانون تورات می کردند در حالی که اولاً، «اوس» و «خزرج» هر دو مشرک بودند و کمک به آنها جایز نبود و ثانیاً، همان قانونی که دستور فدا را داده بود، دستور خودداری از قتل را نیز صادر کرده بود.^۲

و یهود - همانند اقوام لجوج و نادان دیگر - از این اعمال ضد و نقیض فراوان داشتند.

* * *

۲ - تبعیض در احکام خدا و انگیزه آن

گفتیم: قرآن مجید، یهود را در برابر اعمال ضد و نقیض و تبعیضشان در میان احکام خدا شدیداً مورد سرزنش قرار داده و به اشد مجازات تهدید می کند، به خصوص این که آنها احکام کوچکتر را عمل می کردند، اما در برابر احکام مهم تر یعنی قانون تحریم ریختن خون یکدیگر و آواره ساختن هم مذہبان از خانه و دیارشان، مخالفت می کردند.

در حقیقت آنها تنها برای دستوراتی ارج و بها قائل بودند که از نظر زندگی

۱ - «قریظه» و «نضیر» همانند «اوس» و «خزرج» دو برادر بودند که از هر کدام طایفه ای به وجود آمد.

۲ - تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «المنازل» و تفسیر «فی ظلال»، ذیل آیات مورد بحث.

دنیا به نفعشان بود، آنجا که منافعشان اقتضا می کرد خون یکدیگر را می ریختند اما چون احتمال اسارت، برای همگی وجود داشت به منظور نجات از اسارت احتمالی آینده، از دادن فدیة برای آزاد ساختن اسیران مضایقه نداشتند.

اصولاً عمل کردن به دستوراتی که به سود انسان است نشانه اطاعت از فرمان خدا محسوب نمی شود؛ زیرا انگیزه آن فرمان خدا نبوده، بلکه حفظ منافع شخصی بوده است، زمانی فرمانبردار از عاصی و گنهکار شناخته می شود که عمل به دستور بر خلاف منافع شخصی باشد، آنها که از چنین قانونی پیروی کنند، مؤمنان راستین هستند و آنها که تبعیض کنند سرکشان واقعی می باشند، **بنابراین**، تبعیض در اجرای قوانین، نشانه روح تمرّد و احیاناً عدم ایمان است.

و به تعبیر دیگر، اثر ایمان و تسلیم، آنجا ظاهر می شود که قانونی بر ضد منافع شخصی انسان باشد و آن را محترم بشمرد، و گرنه عمل به دستورات الهی در آنجا که حافظ منافع انسان است نه افتخار است و نه نشانه ایمان، و لذا، همیشه از این طریق مؤمنان را از منافقان می توان شناخت، مؤمنان در برابر همه قوانین الهی تسلیم اند و منافقان طرفدار تبعیض!

و همان طور که قرآن می گوید: نتیجه این عمل، رسوائی، ذلت و بدبختی است، ملتی که جز به جنبه های مادی دین، آن هم فقط از دریچه منافع شخصی و خصوصی، نمی اندیشد دیر یا زود در چنگال ملتی قوی پنجه اسیر می گردد، از اوج عزت به زیر می آید و در جوامع انسانی رسوا می گردد.

این از نظر دنیا، و اما از نظر آخرت، همان گونه که قرآن می گوید، شدیدترین مجازات در انتظار این گونه تبعیض گران است.

البته این قانون، مخصوص بنی اسرائیل نبوده برای همگان و برای ما مسلمانان امروز نیز ثابت است، و چه بسیارند تبعیض گران، و چه بدبخت و

رسوایند این گروه!

* * *

۳ - برنامه ای برای زنده ماندن ملت ها

این آیات، اگر چه درباره بنی اسرائیل نازل شده، ولی یک سلسله قوانین کلی برای همه ملل دنیا در بر دارد، عوامل زنده ماندن، بقاء و سرفرازی ملت ها و رمز شکست آنان را یادآور می شود:

الف - از دیدگاه قرآن، برقراری و سربلندی ملت ها در صورتی است که خود را به بزرگ ترین نیروها و قدرت ها متکی سازند، و در همه حال از او مدد بگیرند، به قدرتی تکیه کنند که فنا و زوال در او راه ندارد، و تنها در برابر او سر تعظیم فرود آورند، که اگر چنین کنند از هیچ کس ترس و وحشتی نخواهند داشت و پیدا است چنین مبدئی جز آفریدگار بزرگ نمی تواند باشد، آری این تکیه گاه خداوند است (لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ).

ب - و از طرف دیگر، برای بقاء و جاویدان ماندن ملت ها همبستگی خاصی بین افراد آنها لازم است، این عمل در صورتی امکان دارد که هر کس نسبت به پدر و مادر خود که شعاع بستگی آنها نسبت به وی نزدیک تر است، و در مرحله بعد نسبت به خویشاوندان، و بعد از آنها نسبت به تمام افراد اجتماع نیکی به خرج دهد تا همه بال و پر یکدیگر باشند مخصوصاً افراد ضعیف را تحت حمایت قرار دهند تا در دامان دشمن نیفتند (و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ... وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا).

ج - تقویت بنیه مالی هر ملت، و از بین بردن فاصله طبقاتی نیز در زنده نگاه داشتن روح آن ملت، سهم فراوانی دارد که یک رکن آن پرداختن زکاء است (وَ آتُوا الزَّكَاةَ).

عوامل سقوط:

الف - قرآن رمز شکست و فتنای ملت ها را در به هم خوردن این همبستگی و پدید آمدن کشمکش ها و جنگ های داخلی می داند، ملتی که در برابر هم صف آرائی کنند و سنگ تفرقه در میانشان انداخته شود، و به جای کمک به یکدیگر به جان هم بیفتند و در پی تصرف اموال و سرزمین های هم بر آیند، و برای ریختن خون یکدیگر آستین ها را بالا زنند و هر دسته برای آواره ساختن و تصرف اموال دیگری قد برافرازند، دیر یا زود نابود می گردند، کشورشان ویران می گردد و خود بیچاره و بدبخت خواهند شد (لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ...).

ب - یکی دیگر از عوامل سقوط ملت ها همان تبعیض در اجرای قوانین است، که هر قانونی حافظ منافع شخصی شان باشد اجراء کنند و آنچه به سود جامعه است فراموش نمایند (أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ). و این است علل رشد و شکست ملت ها از دیدگاه قرآن.

* * *

۸۷ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَ فَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ

۸۸ وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ

ترجمه:

۸۷ - ما به موسی کتاب (تورات) دادیم؛ و بعد از او، پیامبرانی پشت سر هم فرستادیم؛ و به عیسی بن مریم دلائل روشن دادیم؛ و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم. آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن خودداری نمودید)؛ پس عده ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندید؟!

۸۸ - و گفتند: دل های ما در غلاف است! (و ما از گفته تو چیزی نمی فهمیم.) خداوند آنها را به خاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته، و کمتر ایمان می آورند.

تفسیر:

دل هائی که در غلاف است

باز روی سخن در این آیات به بنی اسرائیل است، هر چند مفاهیم و معیارهای آن عمومیت دارد و همگان را در بر می گیرد.

نخست می گوید: «ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) دادیم» (وَ لَقَدْ آتَيْنَا

مُوسَى الْكِتَابِ.

«و بعد از او پیامبرانی پشت سر یکدیگر فرستادیم» (وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ).

پیامبرانی همچون داود و سلیمان و یوشع و زکریا و یحیی (علیهم السلام)...

«و به عیسی بن مریم دلائل روشن دادیم، و او را به وسیله روح القدس تأیید نمودیم» (وَ

آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ).

«ولی آیا چنین نیست: هر زمان هر کدام از این پیامبران بزرگ با این برنامه های سازنده،

مطلبی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او استکبار نمودید و زیر بار فرمانش

نرفتید؟! (أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ).

این حاکمیت هوی و هوس بر شما آن چنان شدید بود که «گروهی از آنها را تکذیب

کردید، و گروهی را به قتل رساندید» (فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ).

اگر تکذیب شما مؤثر می افتاد و منظورتان عملی می شد شاید به همان اکتفا می کردید

و اگر نه دست به خون پیامبران الهی آغشته می ساختید!

در تفسیر آیات گذشته تحت عنوان «تبعیض در احکام الهی» این حقیقت را بازگو

کردیم که معیار ایمان و تسلیم در برابر حق، مواردی است که بر خلاف میل و هوای

نفس انسان است، و گرنه هر هواپرست بی ایمانی نسبت به احکامی که مطابق میل و

منافع او است هماهنگ و تسلیم است.

ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می شود رهبران الهی در مسیر ابلاغ رسالت خویش،

به مخالفت های هواپرستان اعتنا نمی کردند، و باید هم چنین باشد؛ زیرا رهبری صحیح،

چیزی جز این نیست، اگر پیامبران بخواهند خود را با هوی و هوس های بی قید و

شرط مردم تطبیق دهند، کار آنها دنباله روی گمراهان

است، نه رهبری رهروان راه حق.

* * *

آیه بعد، می گوید: «آنها در برابر دعوت انبیاء - یا دعوت تو - از روی استهزاء گفتند: دل های ما در غلاف است» و ما از این سخنان چیزی درک نمی کنیم (وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ)^۱.

آری همین طور است، «خداوند آنها را به خاطر کفرشان لعنت کرده و از رحمت خویش دور ساخته است (به همین دلیل چیزی درک نمی کنند) و کمتر ایمان می آورند» (بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ).

ممکن است جمله فوق، درباره یهودیانی باشد که پیامبران را تکذیب کردند یا به قتل رساندند، و نیز احتمال دارد درباره یهودیان معاصر پیامبر باشد که در برابر سخنان او یک روش سرسختانه لجوجانه و انعطاف ناپذیر به خود می گرفتند، ولی در هر حال، بیانگر این واقعیت است که انسان بر اثر پیروی از هوس های سرکش آن چنان از درگاه خدا رانده می شود و بر قلب او پرده ها می افتد که حقیقت کمتر به آن راه می یابد.

* * *

نکته ها:

۱ - رسالت پیامبران در اعصار مختلف

چنان که گفتیم، هواپرستان بی ایمان، چون دعوت انبیاء را هماهنگ با منافع کثیف خود نمی دیدند در برابر آن مقاومت می کردند، مخصوصاً با گذشت زمان تعلیمات آنها را به بوته فراموشی می سپردند، روی همین جهت لازم بود، برای یادآوری مجدد انسان ها، رسولان خدا یکی پس از دیگری فرستاده شوند، تا

۱ - «غُلْف» جمع «اغلف» به معنی «غلاف دار» است.

مکتب آنها به دست فراموشی سپرده نشود.

در سوره «مؤمنون» آیه ۴۴ می خوانیم: **ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلٌّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا**: «سپس رسولان خود را پی در پی فرستادیم هر زمان رسولی به سراغ امتی می آمد او را تکذیب می کردند، و ما آنها را یکی پس از دیگری قرار می دادیم».

در «نهج البلاغه»، آنجا که هدف بعثت پیامبران را تشریح می کند همین حقیقت بازگو شده است: **فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَ يَخْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالْتَّبْلِغِ وَ يُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ**: «خداوند رسولان خویش را به سوی آنها مبعوث کرد، و انبیای خویش را به سوی آنان گسیل داشت، تا این که از مردم ادای پیمان فطری آنها را طلب نمایند، و نعمت های فراموش شده او را یادآور شوند، با تبلیغات، حجت را بر مردم تمام کنند و گنجینه های نهفته عقل ها را در پرتو تعلیماتشان آشکار سازند».^۱

بنابراین، آمدن پیامبران الهی در اعصار و قرون مختلف برای یادآوری نعمت های او، و درخواست ادای پیمان فطرت و تجدید دعوت ها و تبلیغات پیامبران پیشین بوده است، تا زحمات آنان و برنامه های اصلاحیشان متروک نگردد و فراموش نشود.

و اما این که چگونه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) خاتم پیامبران است؟ و چرا بعد از او نیاز به پیامبری نیست، به خواست خدا ذیل آیه ۴۰ سوره «احزاب» بحث خواهد شد.

* * *

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه اول، صفحه ۴۳ (انتشارات دار الهجرة) - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۶۰، حدیث ۷۰.

۲ - «روح القدس» چیست؟

مفسران بزرگ درباره روح القدس، تفسیرهای گوناگونی دارند:

۱ - برخی گفته اند: منظور «جبرئیل» است، بنابراین معنی آیه مورد بحث چنین خواهد بود خداوند عیسی را به وسیله «جبرئیل» کمک و تأیید کرد.

شاهد این سخن آیه ۱۰۲ «نحل» است: قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ: «بگو روح القدس آن را به حقیقت بر تو نازل کرده است».

اما چرا جبرئیل را روح القدس می گویند؟ به خاطر این است که از طرفی جنبه روحانیت در فرشتگان مسأله روشنی است و اطلاق کلمه «روح» بر آنها کاملاً صحیح است، و اضافه کردن آن به «القدس» اشاره به پاکی و قداست فوق العاده این فرشته است.

۲ - بعضی دیگر معتقدند: «روح القدس» همان نیروی غیبی است که عیسی (علیه السلام) را تأیید می کرد، و با همان نیروی مرموز الهی مردگان را به فرمان خدا زنده می نمود. البته این نیروی غیبی به صورت ضعیف تر در همه مؤمنان با تفاوت درجات ایمان وجود دارد و همان امدادهای الهی است که انسان را در انجام طاعات و کارهای مشکل مدد می کند، و از گناهان باز می دارد، لذا در بعضی از احادیث در مورد بعضی از شعرای اهل بیت (علیهم السلام) می خوانیم که پس از خواندن اشعارش امام (علیه السلام) به او فرمود: إِنَّمَا نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ: «روح القدس بر زبان تو جاری ساخت و آنچه گفתי به یاری او بود».^{۱-۲}

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۴۹، صفحه ۲۳۷، حدیث ۶، و جلد ۵۱، صفحه ۱۵۴، حدیث ۴.

۲ - در مورد شاعر معروف معاصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) «حسان بن ثابت» نیز می خوانیم که پیامبر درباره او فرمود: لَنْ يَزَالَ مَعَكَ رُوحُ الْقُدُسِ مَا ذُبَيْتَ عَنَّا: «ای حسان! مادام که با اشعارت از ما دفاع کنی، روح القدس با تو است» («سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۴۹۵، ماده کمیت - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۱۰۲، حدیث ۷۵ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۵۹۴، حدیث ۱۹۸۸۶ (آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۳۰، صفحه ۲۶۶).

۳ - بعضی از مفسران نیز روح القدس را به معنی «انجیل» تفسیر کرده اند.^۱

ولی دو تفسیر اول نزدیک تر به نظر می رسد.

* * *

۳ - عقیده مسیحیان درباره روح القدس

در کتاب «قاموس کتاب مقدس» چنین می خوانیم: «روح القدس، اقنوم سوم، از اقاانیم ثلاثه الهیه خوانده شده است و آن را روح گویند، زیرا که مبدع و مخترع حیات می باشد، و مقدس گویند به واسطه این که یکی از کارهای مخصوص او آن که قلوب مؤمنین را تقدیس فرماید، و به واسطه علاقه ای که به خدا و مسیح دارد او را روح الله و روح المسیح نیز می گویند».

تفسیر دیگری که در این کتاب آمده این است که:

«اما روح القدس که تسلی دهنده ما می باشد همان است که همواره ما را برای قبول و درک راستی و ایمان و اطاعت ترغیب می فرماید، و او است که اشخاصی را که در گناه و خطا مرده اند زنده می گرداند و ایشان را پاک و منزّه ساخته لائق تمجید حضرت واجب الوجود می فرماید».

چنان که ملاحظه می کنید در این عبارات «قاموس کتاب مقدس» به دو معنی اشاره شده است:

یکی این که روح القدس یکی از خدایان سه گانه است که این موافق عقیده تثلیث است، همان عقیده شرک آلودی که آن را از هر نظر مردود می دانیم، و دیگری شبیه دومین تفسیری است که در بالا ذکر کردیم.

* * *

۱ - تفسیر «المنار»، ذیل آیه مورد بحث.

۴ - دل های بی خبر و مستور!

یهود در «مدینه» در برابر تبلیغات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) ایستادگی به خرج می دادند، و از پذیرفتن دعوت او امتناع می ورزیدند، هر زمانی بهانه ای برای شانه خالی کردن از زیر بار دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) می تراشیدند که در این آیه مورد بحث به یکی از سخنان آنها اشاره شده است.

آنها می گفتند: دل های ما در حجاب و غلاف است و آنچه بر ما می خوانی ما نمی فهمیم!

مسلماناً آنها این گفته را از روی استهزاء و سخریه می گفتند، اما قرآن می فرماید: مطلب همان است که آنها می گویند؛ زیرا به واسطه کفر و نفاق، دل های آنها در حجاب هائی از ظلمت، گناه و کفر قرار گرفته و خداوند آنها را از رحمت خود دور داشته است، و به همین دلیل، بسیار کم ایمان می آورند.

در سوره «نساء» آیه ۱۵۵ نیز همین مطلب یادآوری شده: **وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا**

«آنها می گویند: قلب های ما در غلاف است و نمی تواند گفته تو را درک کند، این به واسطه آن است که خداوند در اثر کفرشان مهر بر دل هایشان نهاده، لذا جز عده کمی از آنان ایمان نخواهند آورد».

* * *

۸۹ وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ
يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ
اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ
۹۰ بِسْمَا أَسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ
اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ
وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ

ترجمه:

۸۹ - و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه هائی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می دادند با این همه، هنگامی که این (کتاب، و پیامبری) را که (از قبل) شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند؛ لعنت خدا بر کافران باد.
۹۰ - ولی آنها در مقابل بهای بدی، خود را فروختند؛ که به ناروا، به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند. و معترض بودند، چرا خداوند به فضل خویش، بر هر کس از بندگان بخواند، آیات خود را نازل می کند؟! از این رو به خشمی بعد از خشمی (از سوی خدا) گرفتار شدند. و برای کافران مجازاتی خوارکننده است.

شان نزول:

از امام صادق (علیه السلام) ذیل این آیات چنین نقل شده: «یهود در کتاب های خویش دیده بودند هجرتگاه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بین کوه «عیر» و کوه «أحد» (دو کوه در دو

طرف «مدینه» خواهد بود، یهود از سرزمین خویش بیرون آمدند و در جستجوی سرزمین مهاجرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) پرداختند، در این میان به کوهی به نام «حداد» رسیدند.

گفتند: «حداد» همان «أحد» است در همانجا متفرق شدند و هر گروهی در جایی مسکن گزیدند.

بعضی در سرزمین «تیما».

و بعضی دیگر در «فدک» و عده ای در «خیبر».

آنان که در «تیما» بودند میل دیدار برادران خویش نمودند، در این اثنا عربی عبور می کرد، مرکبی را از او کرایه کردند، وی گفت: من شما را از میان کوه «عیر» و «أحد» خواهم برد، به او گفتند: هنگامی که بین این دو کوه رسیدی ما را آگاه نما.

مرد عرب هنگامی که به سرزمین «مدینه» رسید اعلام کرد: اینجا همان سرزمین است که بین دو کوه «عیر» و «أحد» قرار گرفته است.

سپس اشاره کرده گفت: این عیر است و آن هم أحد، یهود از مرکب پیاده شدند و گفتند: ما به مقصود رسیدیم دیگر احتیاج به مرکب تو نیست، و هر جا می خواهی برو. نامه ای به برادران خویش نوشتند که ما آن سرزمین را یافتیم، شما هم به سوی ما کوچ کنید.

آنها در پاسخ نوشتند ما در اینجا مسکن گزیده ایم، خانه و اموالی تهیه کرده ایم و از آن سرزمین فاصله ای نداریم، هنگامی که پیامبر موعود به آنجا مهاجرت نمود به سرعت به سوی شما خواهیم آمد!

آنها در سرزمین «مدینه» ماندند و اموال فراوانی کسب نمودند این خبر به

سلطانی به نام «تُبَّع» رسید با آنها جنگید، یهود در قلعه های خویش متحصن شدند، وی آنها را محاصره کرد، سپس به آنها امان داد، آنها به نزد سلطان آمدند «تُبَّع» گفت: من این سرزمین را پسندیده ام و در این سرزمین خواهم ماند، در پاسخ وی گفتند: این چنین نخواهد شد؛ زیرا این سرزمین هجرتگاه پیامبری است که جز او کسی نمی تواند به عنوان ریاست در این سرزمین بماند.

تُبَّع گفت: بنابراین من از خاندان خویش کسانی را در اینجا قرار خواهم داد تا آن زمانی که پیامبر موعود بیاید وی را یاری نمایند، لذا او دو قبیله معروف «اوس» و «خزرج» را در آن مکان ساکن نمود.

این دو قبیله هنگامی که جمعیت فراوانی پیدا کردند به اموال یهود تجاوز نمودند، یهودیان به آنها می گفتند: هنگامی که محمد (صلی الله علیه وآله) مبعوث گردد شما را از سرزمین ما بیرون خواهد کرد!

هنگامی که محمد (صلی الله علیه وآله) مبعوث شد، اوس و خزرج که به نام انصار معروف شدند به او ایمان آوردند و یهود وی را انکار نمودند این است معنی آیه «وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا»^۱.

آری، همان جمعیتی که با عشق و علاقه مخصوص برای ایمان به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده بودند و در برابر اوس و خزرج افتخارشان این بود که پیامبری مبعوث خواهد شد و آنها یاران خاص وی خواهند بود، بر اثر تعصب، لجاج و دنیاپرستی در صف دشمنان او قرار گرفتند در حالی که دور افتادگان گرد او را گرفته و به یارانش پیوستند.

* * *

۱ - «کافی»، جلد ۸، صفحات ۳۰۸ و ۳۰۹، حدیث ۴۸۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۵، صفحات ۲۲۵ و ۲۲۶، حدیث ۴۹ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

تفسیر:

خود مبلغ بوده، خود کافر شدند!

باز در این آیات، سخن از یهود و ماجراهای زندگی آنها است، آنها - همان گونه که در شأن نزول آمده است - با عشق و علاقه مخصوصی برای ایمان به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در سرزمین «مدینه» سکنی گزیده بودند، و نشانه های پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در کتاب آسمانی خود «تورات» می خواندند، و با بی صبری در انتظار ظهورش بودند «ولی هنگامی که از طرف خداوند کتابی (قرآن) برای آنها آمد، که موافق نشانه هائی بود که با خود داشتند و پیش از این به خود نوید پیروزی بر کافران را می دادند، با این همه، هنگامی که این (کتاب و پیامبری) را که (از قبل) شناخته بودند، نزدشان آمد، نسبت به او کافر شدند» (وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ).

«لعنت خداوند بر کافران باد!» (فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ).

آری، گاه انسان عاشقانه، به دنبال حقیقتی می دود، ولی هنگامی که به آن رسید و آن را مخالف منافع شخصی خود دید، بر اثر هوا پرستی به آن پشت پا می زند و آن را وداع می گوید، بلکه گاه به مخالفتش بر می خیزد.

* * *

اما در حقیقت یهود، معامله زیان آوری انجام داده اند، کسانی که برای پیروی از پیامبر موعود از سرزمین های خود کوچ کرده بودند و با مشکلات فراوان در سرزمین «مدینه» مسکن گزیدند تا به مقصود برسند، سر انجام در صف منکران و کافران قرار گرفتند، لذا قرآن می گوید: «آنها در برابر چه بهای بدی خود را فروختند؟» (بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ).

«آنها به آنچه خداوند نازل کرده بود، به خاطر حسد کافر شدند، و معترض بودند؛ چرا خداوند آیات خود را بر هر کس از بندگان خود بخواهد به فضل خویش نازل می کند»

(أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ).

گویا انتظار داشتند پیامبر موعود (صلی الله علیه وآله) از بنی اسرائیل و از میان خود آنها باشد و از نزول قرآن بر دیگری ناراحت بودند!

و در پایان آیه می گوید: «لذا شعله های خشم خداوند یکی پس از دیگری آنها را فرو گرفت و برای کافران مجازات خوارکننده است» (فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ).

* * *

نکته ها:

۱ - یک معامله زیان آور

آری، یهود معامله زیان آوری انجام دادند؛ چرا که در آغاز از منادیان اسلام بودند و حتی زندگی در «مدینه» را با تمام مشکلاتش برای رسیدن به این مقصود بر گزیدند، اما پس از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، تنها به خاطر این که او از بنی اسرائیل نیست و یا منافع شخصیشان را به خطر می اندازد به او کافر شدند، چه معامله ای از این زیانبارتر که انسان نه تنها به مقصودش نرسد بلکه پس از صرف تمام نیروها در جهت ضد آن قرار گیرد، و خشم و غضب خدا را برای خود فراهم سازد.

در سخنی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَاتَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا: «برای وجود شما قیمتی جز بهشت نیست، خود را به

غیر آن نفروشید».^۱

قابل توجه این که در اینجا سرمایه معامله را اصل وجود آنان ذکر می کند چرا که با کفر، ارزش هستی آنها به کلی سقوط می کند، گوئی فاقد شخصیت خود می شوند، و به تعبیر دیگر به بردگانی می مانند که وجود خود را فروخته و به اسارت دیگری در آمده اند، آری آنها اسیر هوی و بنده شیطانند.

کلمه «اشْتَرَوْا» گر چه معمولاً به معنی «خریداری کردن» می آید، ولی گاه - چنان که در لغت تصریح شده - به معنی فروختن نیز آمده است، و آیه فوق از این قبیل است.

* * *

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۴۵۶ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۹، با اندکی تفاوت (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۲، و جلد ۷۵، صفحات ۱۳، ۳۰۳ و ۳۰۶ (با اندکی تفاوت).

۲ - تفسیر «بَاثُوا بِغَضَبِ عَلٰی غَضَبِ»

قرآن مجید در سرگذشت بنی اسرائیل هنگامی که در بیابان (سینا) سرگردان بودند، می گوید: «فَبَاثُوا بِغَضَبِ مِنَ اللَّهِ: «آنها به غضب خدا باز گشتند» سپس اضافه می کند «این خشم خداوند نسبت به آنها به خاطر کشتن انبیاء و کافر شدن به آیات خدا بود».

در سوره «آل عمران» آیه ۱۱۲ نیز همین معنی دیده می شود که یهود به خاطر کفر به آیات خدا و قتل پیامبران، مورد خشم خدا قرار گرفتند، این غضب اول است که دامنگیر آنها شد.

بازماندگان آنان بعد از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) همان روش نیاکان را در مورد این پیامبر ادامه دادند، یعنی نه تنها به آئین او کافر شدند بلکه در برابر او به مبارزه برخاستند، این سبب شد که خشم و غضب تازه ای آنها را فرا گیرد و این غضب دوم است لذا می گوید: «فَبَاثُوا بِغَضَبِ عَلٰی غَضَبِ».

«بَاثُوا» در اصل، به معنی بازگشتند و منزل گرفتند، می باشد و در اینجا کنایه از استحقاق پیدا کردن است، یعنی آنها خشم پروردگار را همچون منزل و مکانی برای خود برگزیدند.

این گروه طغیانگر هم قبل از قیام موسی (علیه السلام) و هم قبل از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از طرفداران سرسخت چنین قیامی بودند، اما پس از ظهور هر دو، از عقیده خود برگشتند و خشم و غضب خدا را یکی پس از دیگری به جان خریدند.

* * *

۹۱ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنزَلَ عَلَيْنَا وَ
يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ
أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
۹۲ وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ
ظَالِمُونَ
۹۳ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ
اسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ
بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

ترجمه:

۹۱ - و هنگامی که به آنها گفته شود: «به آنچه خداوند نازل فرموده، ایمان بیاورید!» می گویند: «ما به چیزی
ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده است.» و به غیر آن، کافر می شوند؛ در حالی که حق است؛ و آیاتی را
که بر آنها نازل شده، تصدیق می کند. بگو: «اگر راست می گوئید، و به آیاتی که بر خودتان نازل شده ایمان
دارید، پس چرا پیامبران خدا را پیش از این، به قتل می رساندید؟!»
۹۲ - و (نیز) موسی آن همه معجزات را برای شما آورد، و شما پس از (غیبت) او، گوساله را انتخاب کردید؛
در حالی که ستمگر بودید.
۹۳ - و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم؛ و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم؛ (و گفتیم):
«این دستوراتی را که به شما داده ایم محکم بگیرید، و درست بشنوید!» آنها گفتند: «شنیدیم؛ ولی مخالفت
کردیم.» و دل های آنها، بر اثر کفرشان، با محبت گوساله آمیخته شد. بگو: «ایمان شما، چه فرمان بدی به شما می دهد،
اگر ایمان دارید!»

تفسیر:

تعصب های نژادی یهود

در تفسیر آیات گذشته خواندیم یهود با آن همه زحمات و مشکلاتی که در راه رسیدن به «پیامبر موعود تورات» متحمل شدند به خاطر حسد، یا به خاطر این که این پیامبر از بنی اسرائیل نیست، و منافع شخصی آنها را به خطر می اندازد از اطاعت و ایمان به او سرباز زدند.

در تعقیب آن در آیات مورد بحث، به جنبه تعصبات نژادی یهود که در تمام دنیا به آن معروفند اشاره کرده، چنین می گوید: «هنگامی که به آنها گفته شود: به آنچه خداوند نازل فرموده ایمان بیاورید، می گویند: ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده باشد (نه بر اقوام دیگر) و به غیر آن کافر می شوند» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ).

آنها نه به «انجیل» ایمان آوردند و نه به قرآن، بلکه تنها جنبه های نژادی و منافع خویش را در نظر می گرفتند «در حالی که این قرآن حق است و منطبق بر نشانه ها و علامت هائی است که در کتاب خویش خوانده بودند» (وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِّمَا مَعَهُمْ). پس از آن پرده از روی دروغ آنان بر داشته می گوید: اگر بهانه عدم ایمان شما این است که محمد (صلی الله علیه وآله) از شما نیست «پس چرا به پیامبران خودتان در گذشته ایمان نیاوردید؟ پس چرا آنها را کشتید اگر راست می گوئید و ایمان دارید؟! (قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

اگر به راستی آنها به «تورات» ایمان داشتند، توراتی که قتل نفس را گناه بزرگی می شمرد، نمی بایست پیامبران بزرگ خدا را به قتل برسانند.

از این گذشته، اصولاً این سخن که ما تنها به دستوراتی ایمان می آوریم که بر ما نازل شده باشد، انحراف روشنی از اصول توحید و مبارزه با شرک است، این یک نوع خود خواهی و خود پرستی است، چه در شکل شخصی باشد؟ یا در شکل نژادی؟

توحید آمده است که این گونه خوهای زشت را از وجود انسان ریشه کن سازد، تا انسان ها دستورات خدا را فقط به خاطر این که از ناحیه خدا است بپذیرند.

به عبارت دیگر اگر پذیرش دستورات الهی مشروط به این باشد که بر خود ما نازل گردد، این در حقیقت شرک است، نه ایمان، و کفر است، نه اسلام، و قبول چنین دستوراتی هرگز دلیل ایمان نخواهد بود.

جالب این که: در آیه فوق می گوید: «هنگامی که به آنها گفته شود به آنچه خدا نازل کرده ایمان بیاورید...» که در این عبارت، نه محمد(صلی الله علیه وآله) مطرح است، نه موسی و نه عیسی(علیهما السلام) بلکه صرفاً «ما أَنْزَلَ اللَّهُ».

* * *

قرآن برای روشن تر ساختن دروغ و کذب آنها، در آیه بعد، سند دیگری را بر ضد آنها افشا می کند و می گوید: «موسی آن همه معجزات و دلائل روشن را برای شما آورد، ولی شما بعد از آن گوساله را انتخاب کردید و با این کار ظالم و ستمگر بودید!» (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ).

اگر شما راست می گوئید و به پیامبر خودتان ایمان دارید، پس این گوساله پرستی بعد از آن همه دلائل روشن توحیدی چه بود؟

این چه ایمانی است که به محض غیبت موسی(علیه السلام) و رفتنش به کوه طور از دل های شما پرواز می کند و کفر جای آن، و گوساله جای توحید را می گیرد؟

آری شما با این کارتان هم به خود ستم کردید و هم به جامعه خود و نسل های آینده تان.

* * *

در سومین آیه مورد بحث، سند دیگری بر بطلان این ادعای آنها ذکر کرده مسأله پیمان کوه طور را به میان می کشد، می گوید: «ما از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان قرار دادیم و به شما گفتیم، دستوراتی را که می دهیم محکم بگیرید و درست بشنوید اما آنها گفتند شنیدیم و مخالفت کردیم» (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا).

«آری دل های آنها به خاطر کفرشان با محبت گوساله آبیاری شده بود!» (وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ).

آری، شرک و دنیاپرستی که نمونه آن عشق به گوساله طلایی سامری بود در تار و پود قلبشان نفوذ کرد، و در سراسر وجودشان ریشه دواند، و به همین دلیل، خدا را فراموش کردند.

شگفتا! این چگونه ایمانی است که هم، با کشتن پیامبران خدا می سازد، هم گوساله پرستی را اجازه می دهد، و هم میثاق های محکم الهی را به دست فراموشی می سپرد؟!

آری «اگر شما مؤمنید ایمانتان بد دستوراتی به شما می دهد» (قُلْ بِسْمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ).^۱

* * *

۱ - درباره پیمان بنی اسرائیل و شرح و خصوصیات آن، ذیل آیات ۵۱، ۶۳ و ۸۳ همین سوره بحث شد.

نکته ها:

۱ - جمله: **قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا** «ما شنیدیم و معصیت کردیم» به این معنی نیست که آنها این سخن را به زبان جاری کردند، بلکه ظاهراً منظور این است که آنها با عمل خود این واقعیت را نشان دادند، و این یک نوع کنایه زیبا است که در سخنان روزمره نیز دیده می شود.

* * *

۲ - جمله **«وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ»** نیز کنایه جالبی را منعکس می کند که بیانگر حال قوم یهود است.

توضیح این که: کلمه «اشراب» همان گونه که از «مفردات راغب» بر می آید دو معنی دارد:

اگر از باب **«أَشْرَبْتُ الْبَعِيرَ»** باشد یعنی ریسمان را به گردن شتر بستم بنابراین معنی جمله بالا این می شود: ریسمانی محکم از علاقه و محبت قلب آنها را با گوساله ارتباط داده بود.

و اگر از ماده «اشراب» به معنی آبیاری کردن یا دیگری را آب دادن باشد و در این صورت کلمه «حب» در تقدیر خواهد بود و معنی جمله روی هم رفته چنین است: بنی اسرائیل قلوب خود را با محبت گوساله سامری آبیاری کردند.

این جزو عادات عرب است که هر گاه بخواهند علاقه ای سخت و یا کینه زیادی نسبت به چیزی را برسانند تعبیری همانند تعبیر بالا می آورند.

ضمناً از تعبیر فوق، نکته دیگری نیز استفاده می شود و آن این که: نباید از این کارهای نادرست بنی اسرائیل تعجب کرد؛ زیرا این اعمال محصول سرزمین قلب آنها است که با آب شرک آبیاری شده، و چنین سرزمینی که با چنان آبی

آبیاری شود، محصولی جز خیانت، قتل پیامبران و گناه و ظلم نخواهد داشت.

اهمیت این موضوع وقتی روشن تر می شود که به زشتی قتل و کشتار انسان در آئین یهود که با اهمیت خاصی از این موضوع سخن گفته توجه گردد، آئین یهود به قدری این جنایت را بد می دانست که بنا به نوشته «قاموس کتاب مقدس» صفحه ۶۸۷: «قتل عمد و قباح آن به طوری در نزد اسرائیلیان اهمیت داشت که به مرور ایام با بست نشستن در شهرهای بست، و یا ملتجی شدن به اماکن مشرفه سبب استخلاص و برائت ذمه قاتل نمی شد، بلکه در هر صورت وی را قصاص می نمودند».

این است معنی کشتن انسان ها از نظر «تورات» تا چه رسد به کشتن پیامبران خدا!

* * *

۹۴ قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ
فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
۹۵ وَ لَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ
۹۶ وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَ مِنْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ
أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَحِّزٍ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ
اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

ترجمه:

۹۴ - بگو: «اگر (آن چنان که مدعی هستید) سرای آخرت در نزد خدا، مخصوص شماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید!»
۹۵ - ولی آنها، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد؛ و خداوند از ستمگران آگاه است.
۹۶ - و آنها را حریص ترین مردم - حتی حریص تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت) خواهی یافت؛ (تا آنجا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود؛ در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت. و خداوند به اعمال آنها بیناست.

تفسیر:

گروه از خود راضی

از تاریخ زندگی یهود - علاوه بر آیات مختلف قرآن مجید - چنین بر می آید

که آنها خود را یک نژاد برتر می دانستند، و معتقد بودند گل سر سبد جامعه انسانیتند، بهشت به خاطر آنها آفریده شده!، و آتش جهنم با آنها چندان کاری ندارد! آنها فرزندان خدا و دوستان خاص او هستند، و خلاصه آنچه خوبان همه دارند آنها تنها دارند! این خودخواهی ابلهانه در آیات مختلفی از قرآن، که سخن از یهود می گوید منعکس است.

در آیه ۱۸ سوره «مائده» می خوانیم: نَحْنُ أَوْلَادُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ: «ما فرزندان خدا و دوستان خاص او هستیم».

و در آیه ۱۱۱ سوره «بقره» می خوانیم: وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى: «آنها گفتند: کسی در بهشت داخل نمی شود مگر این که یهودی یا نصرانی باشد».

و در آیه ۸۰ سوره «بقره» خواندیم: وَ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً: «وگفتند: آتش دوزخ جز چند روزی به ما اصابت نخواهد کرد».

این پندارهای موهوم از یکسو آنها را به ظلم و جنایت و گناه و طغیان دعوت می کرد، و از سوی دیگر به کبر و خودپسندی و خود برتر بینی.

قرآن مجید در آیات فوق، پاسخ دندان شکنی می دهد می گوید: «اگر (آن چنان که شما مدعی هستید) سرای آخرت نزد خدا مخصوص شما است نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید» (قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

آیا میل ندارید به جوار رحمت خدا پناه برید و نعمت های بی پایان بهشت در اختیار شما باشد؟

آیا دوست، آرزوی دیدن محبوب خود را ندارد؟!

یهود با گفتن این سخن ها که بهشت مخصوص ما است یا ما چند روزی

بیش در آتش نمی سوزیم، می خواستند: مسلمانان را نسبت به آئینشان دلسرد کنند. ولی قرآن پرده از روی دروغ و تزویر آنان بر می دارد؛ زیرا آنها به هیچ وجه حاضر به ترک زندگی دنیا نبودند و این خود دلیل محکمی بر کذب آنها است، راستی اگر انسان چنان ایمانی به سرای آخرت داشته باشد چرا این قدر به زندگی این جهان دل ببندد؟ و برای وصول به آن مرتکب هزار گونه جنایت شود؟

* * *

در آیه بعد، قرآن اضافه می کند: «آنها به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستادند، هرگز تمنای مرگ نخواهند کرد» (وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ). و می افزاید: «و خداوند از ستمگران، آگاه است» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ). آری آنها می دانستند در پرونده اعمالشان چه نقطه های سیاه و تاریکی وجود دارد، آنها از اعمال زشت و ننگین خود مطلع بودند، خدا نیز از اعمال این ستمگران آگاه است، بنابراین، سرای آخرت برای آنها سرای عذاب، شکنجه و رسوائی است و به همین دلیل خواهان آن نیستند.

* * *

آخرین آیه مورد بحث، از حرص شدید آنها به مادیات چنین سخن به میان آورده می فرماید: «تو آنها را حریص ترین مردم بر زندگی می بینی» (وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ).

«حتی حریص تر از مشرکان» (وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا).

حریص در اندوختن مال و ثروت، حریص در قبضه کردن دنیا، و حریص در انحصارطلبی، آنها حتی از مشرکان که طبعاً می بایست در جمع آوری اموال از همه حریص تر باشند و از هر راه به دست آورند باکی نداشته باشند،

حریص ترند!

آن چنان علاقه به دنیا دارند که به طمع جمع ثروت بیشتر یا ترس از مجازات «هر یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند» (يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ).

آری، هر یک تمنای عمر هزارساله دارد «ولی این عمر طولانی او را از عذاب خداوند باز نخواهد داشت» (وَمَا هُوَ بِمُرْخِزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ).

و اگر گمان کنند خداوند از اعمالشان آگاه نیست، اشتباه می کنند «خداوند نسبت به اعمال آنها بصیر و بینا است» (وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ).

* * *

نکته ها:

۱ - «أَلْفَ سَنَةٍ»

البته باید توجه داشت مقصود از هزار سال، عدد هزار نیست، بلکه کنایه از عمر بسیار طولانی است و به تعبیر دیگر عدد «تکثیر» است نه تعداد.

بعضی از مفسران می گویند: عدد هزار در آن زمان بزرگ ترین عدد نزد عرب بوده، و اعداد بزرگ تر از آن نام مخصوصی نداشته است، و لذا رساترین تعبیر برای فزونی محسوب می شده است.^۱

* * *

۲ - «عَلَى حَيَاةٍ»

تعبیر به: «عَلَى حَيَاةٍ» (به صورت نکره) به گفته جمعی از مفسران برای تحقیر است یعنی آنها آن قدر به زندگی دنیا دل بسته اند که حتی پست ترین زندگی این جهان را که در نهایت بدبختی باشد بر سرای آخرت ترجیح

می دهند.^۱

* * *

۳ - جنایات نژادپرستان

بی شک سرچشمه بسیاری از جنگ ها و خونریزی ها در طول تاریخ بشر، برتری جوئی نژادی بوده است، مخصوصاً در جنگ جهانی اول و دوم که بزرگ ترین رقم تلفات و ویرانی را در تاریخ همراه داشت، عامل آن نژادپرستی آلمان ها (یا حزب نازی) - عامل غیر قابل انکاری - بود.

و اگر بنا شود نژاد پرستان جهان را رده بندی کنیم بدون شک یهود در رده های بالا قرار خواهند گرفت، هم اکنون کشوری را که آنها به نام «اسرائیل» تشکیل داده اند بر مبنای همین مسأله نژاد تأسیس شده، چه جنایات های هولناکی که برای تشکیل آن مرتکب شدند! و چه جنایات وحشتناکی که برای نگهداری آن مرتکب می شوند!

آنها حتی آئین موسی (علیه السلام) را در نژاد خود محصور ساخته اند، و اگر کسی از غیر نژاد یهود بخواهد این آئین را بپذیرد برای آنها جالب نیست، به همین دلیل تبلیغ و دعوت به سوی آئین خود در میان اقوام دیگر نمی کنند.

همین وضع خاص آنها سبب شده که در انظار جهانیان منفور گردند؛ چرا که مردم دنیا کسانی را که برای خود امتیازی بر دیگران قائل باشند هرگز دوست ندارند.

اصولاً نژادپرستی، شعبه ای از شرک است و به همین دلیل اسلام شدیداً با آن مبارزه کرده و همه انسان ها را از یک پدر و مادر می داند که امتیازشان تنها به تقوا و پرهیزکاری است.

* * *

۱ - «المیزان» جلد ۱، صفحه ۲۳۰ - «المنار» جلد ۱، صفحه ۳۹۰.

۴ - ریشه های ترس از مرگ

بیشتر مردم از مرگ می ترسند بلکه وحشت دارند، اما چرا؟ پس از تحلیل و بررسی می بینیم که ریشه این ترس را یکی از دو چیز تشکیل می دهد:

۱ - بسیاری از مردم مرگ را به معنی فنا و نیستی و نابودی تفسیر می کنند بدیهی است انسان از فنا و نیستی وحشت دارد، اگر انسان مرگ را به این معنی تفسیر کند حتماً از آن گریزان خواهد بود، و لذا حتی در بهترین حالات زندگی و در اوج پیروزی، فکر این مطلب، که روزی این زندگی پایان می یابد، شهد زندگی را در کام آنان زهر می کند، و همیشه از این نظر نگرانند.

۲ - افرادی که مرگ را پایان زندگی نمی دانند و مقدمه ای برای زندگی در سرائی وسیع تر و عالی تر می بینند اما به خاطر اعمال خود و خلافتکاری ها از مرگ وحشت دارند؛ زیرا مرگ را آغاز رسیدن به نتایج شوم اعمال خود می بینند، بنابراین، برای فرار از محاسبه الهی و کیفر اعمال، میل دارند هر چه بیشتر مرگ را به عقب بیندازند، آیه بالا اشاره به دسته دوم می کند.

ولی پیغمبران بزرگ خدا از یکسو ایمان به زندگی جاویدان بعد از مرگ را در دل ها زنده کردند و چهره ظاهری وحشتناک مرگ را در نظرها دگرگون ساخته، چهره واقعی آن را که دریچه ای به زندگی عالی تر است به مردم نشان دادند.

و از سوی دیگر، دعوت به «پاکی عمل» کردند تا وحشت از مرگ به خاطر کیفر اعمال نیز زائل گردد، بنابراین، مردم با ایمان از پایان زندگی و مرگ به هیچ وجه وحشت ندارند.

۹۷ قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا
بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ
۹۸ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ
لِلْكَافِرِينَ

ترجمه:

۹۷ - آنها می گویند: «ما با جبرئیل دشمن هستیم!» بگو: «کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خداست؛ چرا که) او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است؛ در حالی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند؛ و هدایت و بشارت است برای مؤمنان».

۹۸ - کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است؛ و) خداوند دشمن کافران است.

شأن نزول:

هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به «مدینه» آمد روزی «ابن صوری» (یکی از علمای یهود) با جمعی از یهود «فدک» نزد آن حضرت آمدند، سؤالات گوناگونی کردند، و نشانه هائی را که گواه نبوت و رسالت او بود، جستجو نمودند، از جمله گفتند: ای محمد خواب تو چگونه است؟

زیرا به ما اطلاعاتی درباره خواب پیامبر موعود داده شده است.

فرمود: تَنَامُ عَيْنَايَ وَ قَلْبِي يَقْظَانِ! «چشم من به خواب می رود اما قلبم بیدار است».

گفتند: راست گفتی ای محمد! و پس از سؤالات متعدد دیگر، «ابن صوری» گفت: یک سؤال باقی مانده که اگر آن را صحیح جواب دهی به تو ایمان می آوریم و از تو پیروی خواهیم کرد، نام آن فرشته ای که بر تو نازل می شود چیست؟
فرمود: جبرئیل است.

«ابن صوری» گفت: او دشمن ما است، دستورهای مشکل درباره جهاد و جنگ می آورد، اما «میکائیل» همیشه دستورهای ساده و راحت آورده، اگر فرشته وحی تو «میکائیل» بود به تو ایمان می آوردیم!^۱

* * *

تفسیر:

ملت بهانه جو!

بررسی شأن نزول آیه فوق، انسان را بار دیگر به یاد بهانه جوئی های ملت یهود می اندازد که از زمان پیامبر بزرگوار موسی (علیه السلام)، تا کنون این برنامه را دنبال کرده اند، و برای شانه خالی کردن از زیر بار حق هر زمان به سراغ بهانه ای می روند.
در اینجا چنان که مشاهده می کنیم: تنها بهانه این است چون جبرئیل فرشته وحی تو است و تکالیف سنگین خدا را ابلاغ می کند ما ایمان نمی آوریم، ما دشمن او هستیم اگر فرشته وحی میکائیل بود، بسیار خوب بود، ایمان می آوردیم!
از اینان باید پرسید: مگر فرشتگان الهی با یکدیگر از نظر انجام وظیفه فرق دارند؟

۱ - «مجمع البیان» این حدیث را از «ابن عباس» نقل کرده و در کتب دیگر مانند: تفسیر «فخر رازی»، «المیزان»، «المنار» و غیر آن نیز (با تفاوت هائی) آمده است - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۶۶ و ۲۸۳ (با اندکی تفاوت) - تفسیر «امام حسن عسکری (علیه السلام)»، صفحات ۴۰۶ و ۴۵۳.

اصولاً مگر آنها طبق خواسته خودشان عمل می کنند یا از پیش خود چیزی می گویند؟ آنها همان گونه اند که قرآن معرفی کرده: لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ: «هر چه خداوند دستور دهد همان را انجام می دهند».^۱

به هر حال، قرآن در پاسخ این بهانه جوئی ها چنین می گوید: «به آنها بگو هر کس دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خدا است) چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است» (قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ).

«قرآنی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند» (و هماهنگ با نشانه های آنها است) (مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ).

«قرآنی که مایه هدایت و بشارت برای مؤمنان است» (و هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ).

در حقیقت در این آیه سه پاسخ به این گروه داده شده است:

نخست این که: جبرئیل چیزی از نزد خود نمی آورد هر چه هست «بِإِذْنِ اللَّهِ» است. دیگر این که: نشانه صدق از کتب پیشین در آن وجود دارد؛ چرا که مطابق محتوای آنها است.

سوم این که: محتوای آن خود دلیل بر اصالت و حقانیت آن می باشد.^۲

* * *

آیه بعد، همین موضوع را با تأکید بیشتر توأم با تهدید بیان می کند می گوید: «هر کس دشمن خدا، فرشتگان و فرستادگان او، جبرئیل و میکائیل باشد،

۱ - تحریم، آیه ۶.

۲ - «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث.

خداوند دشمن او است، خدا دشمن کافران است» (مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ).

اشاره به این که اینها قابل تفکیک نیستند: الله، فرشتگان او، فرستادگان او، جبرئیل، میکائیل و هر فرشته دیگر، و در حقیقت دشمنی با یکی دشمنی با بقیه است.

به تعبیر دیگر، دستورات الهی که تکامل بخش انسان هاست از سوی خداوند به وسیله فرشتگان بر پیامبران نازل می شود، و اگر تفاوتی بین مأموریت های آنها باشد از قبیل تقسیم مسئولیت است، نه تضاد در مأموریت، آنها همه در مسیر یک هدف قرار دارند، بنابراین، دشمنی با یکی از آنها، دشمنی با خدا است.

* * *

«جبریل» و «میکال»

نام «جبریل» سه بار، و نام «میکال» یک بار در قرآن مجید، در همین مورد آمده است^۱ و از همین آیات استفاده می شود هر دو، از فرشتگان بزرگ و مقرب خدایند (در تلفظات معمولی مسلمین جبرئیل و میکائیل هر دو با همزه و یاء تلفظ می شود، ولی در متن قرآن تنها به صورت جبریل و میکال آمده است) جمعی عقیده دارند که «جبریل» لفظی است عبرانی و اصل آن «جبرئیل» به معنی «مرد خدا» یا «قوت خدا» است («جبر» به معنی «قوت یا مرد» و «ئیل» به معنی «خدا» است).

به موجب آیات مورد بحث، جبرئیل پیک وحی خدا بر پیامبر، و نازل کننده قرآن بر قلب پاک او بوده است، در حالی که در سوره «نحل» آیه ۱۰۲ واسطه

۱ - نام «جبرئیل» دو بار در آیات مورد بحث، و یک بار در سوره «تحریم»، آیه ۴ ذکر شده است.

وحی «روح القدس» معرفی شده.

و در سوره «شعراء» آیه ۱۹۱ می خوانیم: قرآن را روح الامین برای آن حضرت آورده، ولی همان گونه که مفسران تصریح کرده اند: منظور از روح القدس و روح الامین همان جبرئیل است.

ضمناً احادیثی در دست داریم که به موجب آنها جبرئیل به صورت های گوناگون بر پیامبر نازل می شد، و در «مدینه» جبرئیل غالباً به صورت دحیه کلبی که مردی بسیار زیبا بود بر آن حضرت نمایان می گشت.^۱

از سوره «نجم» استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) جبرئیل را دو بار به صورت اصلیش مشاهده کرد.^۲

در کتب اسلامی معمولاً چهار فرشته مقرب خدا را جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل شمرده اند که از میان اینها جبرئیل از همه برتر است.

در منابع یهود نیز سخن از جبریل و میکال آمده است، از جمله در کتاب «دانیال» جبرئیل به عنوان مغلوب کننده رئیس شیاطین و میکائیل به عنوان حامی قوم اسرائیل معرفی شده.^۳

بعضی از محققان می گویند در منابع یهود چیزی که دلالت بر خصومت «جبریل» با آنها داشته باشد دیده نشده، و این خود مؤید آن است که اظهار عداوت یهودیان معاصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نسبت به جبریل بهانه ای بیش نبوده، تا به وسیله آن از پذیرش اسلام سر باز زنند؛ چرا که در منابع مذهبی خودشان ریشه ای نداشته است.

* * *

۱ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۵۸۷، حدیث ۲۵ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۴۰۰، حدیث ۹.

۲ - «اعلام القرآن»، صفحه ۲۷۷.

۳ - «اعلام القرآن»، صفحه ۶۲۹ - کتاب «دانیال»، باب هشتم، شماره ۱۶، و باب نهم، شماره ۲۱، در این دو مورد از «میکائیل» سخنی نیست، تنها از «جبرئیل» سخن به میان آمده.

۹۹ وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ
 ۱۰۰ وَأَكْلَمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
 ۱۰۱ وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ
 الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه:

۹۹ - ما نشانه های روشنی برای تو فرستادیم؛ و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی‌ورزد.
 ۱۰۰ - و آیا چنین نیست که هر بار آنها (یهود) پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند، جمعی از ایشان آن را دور افکندند (و مخالفت کردند)؟! آری، بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند.
 ۱۰۱ - و هنگامی که فرستاده ای از سوی خدا به سراغشان آمد، و با نشانه هائی که نزد آنها بود مطابقت داشت، جمعی از آنان که به آنها کتاب (آسمانی) داده شده بود، کتاب خدا را پشت سر افکندند؛ گوئی هیچ از آن خبر ندارند!

شأن نزول:

در مورد آیه اول شأن نزولی از «ابن عباس» نقل شده است و آن این که: «ابن صوری» دانشمند یهودی از روی لجاج و عناد به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) گفت: تو چیزی که برای ما مفهوم باشد نیاورده ای! و خداوند نشانه روشنی بر تو نازل

نکرده تا ما از تو تبعیت کنیم، آیه فوق نازل شد و به او صریحاً پاسخ گفت.^۱

* * *

تفسیر:

پیمان شکنان یهود

در نخستین آیه مورد بحث، قرآن به این حقیقت اشاره می کند که دلائل کافی، نشانه های روشن و آیات بینات در اختیار پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) قرار دارد و آنها که انکار می کنند در حقیقت، پی به حقانیت دعوت او برده اما به خاطر اغراض خاصی به مخالفت برخاسته اند، می گوید: «ما بر تو آیات بینات نازل کردیم و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی ورزد» (وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ).

تفکر در آیات قرآن برای هر انسان پاکدل و حقجوئی روشن کننده راه ها است و با مطالعه این آیات، می توان به صدق دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و عظمت قرآن پی برد، ولی این حقیقت را تنها کسانی درک می کنند که قلبشان بر اثر گناه تاریک نشده باشد.

بنابراین، جای تعجب نیست که فاسقان، آلودگان به گناه و آنها که از اطاعت فرمان خدا سر باز زده اند هرگز به آن ایمان نیاورند.

* * *

آنگاه، به یکی از اوصاف بسیار بد جمعی از یهود یعنی پیمان شکنی - که گویا با تاریخ آنها همراه است - اشاره کرده، می گوید: «آیا چنین نیست که هر بار آنان پیمانی با خدا و پیامبر بستند، جمعی از آنها آن را دور افکندند و با آن

۱ - «مجمع البیان» و تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث - «جامع البیان»، جلد ۱، صفحه ۶۱۹، ذیل آیه مورد بحث (دار الفکر بیروت).

مخالفت کردند؟! (أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ).

«آری اکثرشان ایمان نمی آورند» (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

خداوند از آنها در «کوه طور» پیمان گرفت که به فرمان های «تورات» عمل کنند ولی سرانجام این پیمان را شکستند و فرمان او را زیر پا گذاردند.

و نیز از آنها پیمان گرفته شده بود که به پیامبر موعود (پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که بشارت آمدنش در «تورات» داده شده بود) ایمان بیاورند به این پیمان نیز عمل نکردند. یهود «بنی نضیر» و «بنی قریظه» هنگام ورود پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به «مدینه» نیز با او پیمان بستند که لا اقل به دشمنانش کمک نکنند، ولی عاقبت، این پیمان را هم شکستند و در جنگ «احزاب» با مشرکان «مکه» بر ضد اسلام همکاری کردند.

اساساً این شیوه دیرینه اکثریت یهود است که به عهد خویش پایبند نیستند و هم اکنون نیز به روشنی می بینیم: هر گاه منافع صهیونیست ها و اسرائیل غاصب به خطر بیفتد، تمام عهدنامه های خصوصی و جهانی را زیر پا گذارده، و با بهانه های واهی، همه را به دست فراموشی می سپارند.

* * *

آخرین آیه مورد بحث، تأکید صریح تر و گویاتری روی همین موضوع دارد می گوید: «هنگامی که فرستاده ای از سوی خدا به سراغ آنها آمد و با نشانه هائی که نزد آنها بود، مطابقت داشت، جمعی از آنان که دارای کتاب بودند کتاب الهی را پشت سر افکندند، آن چنان که گوئی اصلاً از آن خبر ندارند» (وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

تا آن زمان که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مبعوث نشده بود علمای یهود، مردم را به آمدنش بشارت می دادند، نشانه ها و مشخصات او را بر می شمردند اما هنگامی که به رسالت مبعوث گشت، آن چنان از محتویات تورات، رخ بر تافتند که گوئی هرگز آن را ندیده و نخوانده بودند.

آری این است نتیجه خودخواهی و دنیاپرستی، انسانی را که در آغاز از مبلغان سر سخت حق بوده، به هنگام رسیدن به آن، در صف دشمنان آشتی ناپذیر قرار می دهد.

* * *

نکته ها:

۱ - روشن است تعبیر به «نزول» (فرو آمدن) یا «انزال» (فرو فرستادن) در مورد قرآن مجید، به این معنی نیست که مثلاً خداوند مکانی در آسمان ها دارد و قرآن را از آن محل بالا فرو فرستاده است، بلکه این تعبیر اشاره به علو مقامی و معنوی پروردگار است.

* * *

۲ - کلمه «فاسق» از ماده «فسق»، در اصل به معنی خارج شدن هسته از درون رطب (خرمای تازه) است، به این ترتیب که گاهی رطب از شاخه درخت نخل سقوط می کند، هسته از درون آن به خارج می پرد، عرب، از این معنی تعبیر به «فَسَقَتِ النَّوَاءُ» می کند، سپس به تمام کسانی که لباس طاعت پروردگار را از تن در آورده و از راه و رسم بندگی خارج شده اند «فاسق» گفته شده است.

در حقیقت، همان گونه که هسته خرما به هنگام بیرون آمدن، آن قشر شیرین و مفید و مغذی را رها می سازد، آنها نیز با اعمال خود تمام ارزش و شخصیت خویش را از دست می دهند.

* * *

۳- قرآن در بحث های فوق مانند دیگر بحث ها، هرگز تمام یک قوم را به خاطر گناه اکثریت مورد ملامت قرار نمی دهد، بلکه با تعبیر «فریق» و همچنین «اکثر» سهم اقلیت با تقوا و مؤمن را محفوظ می دارد، و این است راه و رسم حق طلبی و حق جوئی.

* * *

۱۰۲ وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ
لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى
الْمَلَائِكَةِ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا
إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ
زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا
يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
خَلَاقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
۱۰۳ وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

ترجمه:

۱۰۲ - و (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی کردند. سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود؛ و) کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند؛ و به مردم سحر آموختند. (و نیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل «هاروت» و «ماروت» نازل شد پیروی کردند. و به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند، مگر این که از پیش به او می گفتند: «ما وسیله آزمایشیم، کافر نشو!» ولی آنها از آن دو فرشته، مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدائی بیفکنند؛ ولی هیچ گاه نمی توانند بدون اجازه خداوند، به انسانی زیان برسانند. آنها قسمت هائی را فرا می گرفتند که به آنان زیان می رسانید و نفعی نمی داد. و مسلماً می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره ای نخواهد داشت. و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند، اگر می دانستند!

۱۰۳ - و اگر آنها ایمان می آوردند و پرهیزگاری پیشه می کردند، پاداشی که نزد خداست، برای آنان بهتر بود، اگر آگاهی داشتند!

تفسیر:

سلیمان و ساحران بابل

از احادیث چنین بر می آید که در زمان «سلیمان» پیامبر (علیه السلام)، گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند، «سلیمان» دستور داد تمام نوشته ها و اوراق آنها را جمع آوری کرده در محل مخصوصی نگه داری کنند (این نگهداری شاید به خاطر آن بوده که مطالب مفیدی برای دفع سحر ساحران در میان آنها وجود داشته).

پس از وفات سلیمان (علیه السلام) گروهی آنها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند، بعضی از این موقعیت استفاده کرده، گفتند: سلیمان (علیه السلام) اصلاً پیامبر نبود، بلکه به کمک همین سحر و جادوگری ها بر کشورش مسلط شد و امور خارق العاده انجام می داد!

گروهی از بنی اسرائیل هم از آنها تبعیت کردند و سخت به جادوگری دل بستند، تا آنجا که دست از «تورات» نیز برداشتند.

هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود سلیمان (علیه السلام) از پیامبران خدا بوده است، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمد تعجب نمی کنید که می گوید سلیمان (علیه السلام) پیامبر است در صورتی که او ساحر بوده؟.

این گفتار یهود علاوه بر این که تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می شد، لازمه اش تکفیر سلیمان (علیه السلام) بود؛ زیرا طبق گفته آنان سلیمان مرد ساحری بوده که خود را به دروغ پیامبر خوانده و این عمل موجب کفر است.

آیات فوق به آنها پاسخ می گوید.^۱

به هر حال، نخستین آیه مورد بحث فصل دیگری از زشتکاری های یهود را معرفی می کند که پیامبر بزرگ خدا سلیمان (علیه السلام) را به سحر و جادوگری متهم ساختند، می گوید: «آنها از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی کردند» (وَ

اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ).

ضمیر در جمله «وَ اتَّبِعُوا» ممکن است اشاره به یهودیان معاصر پیامبر باشد، یا معاصران سلیمان و یا همه آنان.

منظور از «شیاطین» نیز ممکن است، انسان های طغیانگر و یا جن و یا اعم از هر دو باشد.

پس از آن، قرآن به دنبال این سخن اضافه می کند: «سلیمان هرگز کافر نشد» (وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ).

او هرگز به سحر توسل نجست، و از جادوگری برای پیشبرد اهداف خود استفاده نکرد، «ولی شیاطین کافر شدند، و به مردم تعلیم سحر دادند» (وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ).

«آنها (یهود) همچنین از آنچه بر دو فرشته بابل، هاروت و ماروت نازل گردید پیروی کردند» (وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مارُوتَ).^۲

آری آنها از دو سو دست به سوی سحر دراز کردند: یکی از سوی تعلیمات شیاطین در عصر سلیمان (علیه السلام)، و دیگری از سوی تعلیماتی که به وسیله هاروت و ماروت دو فرشته خدا در زمینه ابطال سحر به مردم داده بودند.

در حالی که دو فرشته الهی (تنها هدفشان این بود که مردم را به طریق ابطال

۱ - «سیره ابن هشام»، جلد ۲، صفحه ۱۹۲ و «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث (با کمی تفاوت).

۲ - بعضی از مفسران جمله «ما أنزل» را عطف بر «ما تتلوا» دانسته اند (و تفسیری که در بالا ذکر کردیم بر همین اساس است) ولی بعضی دیگر آن را عطف به «السحر» دانسته اند.

سحر ساحران آشنا سازند) و لذا «به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند، مگر این که قبلاً به او می گفتند: ما وسیله آزمایش تو هستیم، کافر نشو!» (و از این تعلیمات سوء استفاده مکن) (وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ).

خلاصه، این دو فرشته زمانی به میان مردم آمدند که بازار سحر داغ بود و مردم گرفتار چنگال ساحران. آنها مردم را به طرز ابطال سحر ساحران آشنا ساختند ولی از آنجا که خشتی کردن یک مطلب (همانند خشتی کردن یک بمب) فرع بر این است که انسان نخست از خود آن مطلب آگاه باشد، و بعد طرز خشتی کردن آن را یاد بگیرد، ناچار بودند فوت و فن سحر را قبلاً شرح دهند.

ولی سوء استفاده کنندگان یهود، همین را وسیله قرار دادند برای اشاعه هر چه بیشتر سحر، و تا آنجا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی، سلیمان (علیه السلام) را نیز متهم ساختند که اگر عوامل طبیعی به فرمان او است یا جن و انس از او فرمان می برند، همه مولود سحر است، آری این است راه و رسم بدکاران که همیشه برای توجیه مکتب خود، بزرگان را متهم به پیروی از آن می کنند.

به هر حال آنها از این آزمایش الهی پیروز بیرون نیامدند «از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدائی بیفکنند» (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ).

ولی قدرت خداوند مافوق همه این قدرت ها است، «آنها هرگز نمی توانند بدون فرمان خدا به احدی ضرر برسانند» (وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ).

«آنها قسمت هائی را یاد می گرفتند که برای ایشان ضرر داشت و نفع نداشت» (وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ).

آری آنها این برنامه سازنده الهی را تحریف کردند به جای این که از آن به

عنوان وسیله اصلاح و مبارزه با سحر استفاده کنند، آن را وسیله فساد قرار دادند «با این که می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد بهره ای در آخرت نخواهد داشت»
 (وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ)^۱

«چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند اگر علم و دانشی می داشتند» (وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

* * *

آنها آگاهانه، به سعادت و خوشبختی خود و جامعه ای که به آن تعلق داشتند پشت پا زدند و در گرداب کفر و گناه غوطه‌ور شدند «در حالی که اگر ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند پاداشی که نزد خدا بود برای آنان از همه این امور بهتر بود، اگر توجه داشتند» (وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

* * *

نکته ها:

۱ - ماجرای «هاروت» و «ماروت»

درباره این دو فرشته که به سرزمین «بابل» آمدند، افسانه ها و اساطیر عجیبی به وسیله داستان پردازان ساخته شده و به این دو ملک بزرگ الهی بسته اند، تا آنجا که به آنها چهره خرافی داده اند، و حتی کار تحقیق و مطالعه پیرامون این حادثه تاریخی را بر دانشمندان مشکل ساخته اند، آنچه از میان همه اینها صحیح تر به نظر می رسد و با موازین عقلی، تاریخی و منابع حدیث سازگار است همان است که در ذیل می خوانید:

۱ - «خَلَق» در اصل به معنی خلق و خوی نیک است، که انسان اکتساب می کند و گاه به معنی نصیب و بهره نیز آمده است، و در آیه فوق به همین معنی می باشد.

«در سرزمین بابل سحر و جادوگری به اوج خود رسید، باعث ناراحتی و اذیاء مردم گردیده بود، خداوند دو فرشته را به صورت انسان مأمور ساخت که عوامل سحر و طریق ابطال آن را به مردم بیاموزند، تا بتوانند خود را از شر ساحران بر کنار دارند.

ولی این تعلیمات بالاخره قابل سوء استفاده بود؛ چرا که فرشتگان ناچار بودند برای ابطال سحر ساحران، طرز آن را نیز تشریح کنند، تا مردم بتوانند از این راه به پیشگیری بپردازند، این موضوع سبب شد که گروهی پس از آگاهی از طرز سحر، خود در ردیف ساحران قرار گرفتند و موجب مزاحمت تازه ای برای مردم شدند.

با این که آن دو فرشته به مردم هشدار دادند که این یک نوع آزمایش الهی برای شما است و حتی گفتند: سوء استفاده از این تعلیمات یک نوع کفر است، اما آنها به کارهائی پرداختند که موجب ضرر و زیان مردم شد.^۱

آنچه در بالا آوردیم چیزی است که از بسیاری از احادیث و منابع اسلامی استفاده می شود و هماهنگی آن با عقل و منطق آشکار است، از جمله حدیثی که از «عیون اخبار الرضا» (علیه السلام) نقل شده (که در یک طریق از خود امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) و در طریق دیگری از امام حسن عسکری (علیه السلام) است) به روشنی این معنی را تأیید می کند.^۲

اما متأسفانه بعضی از مورخان و نویسندگان «دائرة المعارف ها» و حتی بعضی از مفسران در این زمینه تحت تأثیر افسانه های مجعولی قرار گرفته اند و داستانی را که در افواه بعضی از عوام مشهور است درباره این دو فرشته معصوم

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷ (چاپ قدیم) - (جلد ۱۷، صفحه

۱۴۷، احادیث ۲۲۲۱۰ و ۲۲۲۱۱، چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۵۶،

صفحات ۳۱۹ و ۳۲۰، حدیث ۳.

۲ - همان مدرک.

الهی ذکر کرده اند که: «آنان دو فرشته بودند، خداوند آنها را برای این به زمین فرستاد تا بدانند اگر آنها نیز جای انسان ها بودند از گناه مصون نمی ماندند، و خدا را معصیت می کردند، آنها هم پس از فرود آمدن به زمین مرتکب چندین گناه بزرگ شدند و به دنبال آن افسانه ای درباره ستاره زهره نیز ساختند، همه اینها بی اساس و جزء خرافات است و قرآن از این امور پاک می باشد و اگر تنها در متن آیات فوق بیندیشیم خواهیم دید که بیان قرآن هیچ ارتباطی با این مسائل ندارد».

* * *

۲ - واژه «هاروت» و «ماروت»

نام «هاروت» و «ماروت» به عقیده بعضی از نویسندگان، ایرانی الاصل است او می گوید: در کتاب «ارمنی» با نام «هرروت» به معنی حاصل خیزی و «مروت» به معنی «بی مرگی» برخورد کرده است، او معتقد است که هاروت و ماروت مأخوذ از این دو لفظ می باشد.^۱

ولی این استنباط دلیل روشنی ندارد.

در «اوستا» الفاظ «هرودات» که همان «خرداد» باشد و همچنین «امردات» به معنی بی مرگ که همان «مرداد» است به چشم می خورد.^۲

«دهخدا» در لغت نامه خود نیز مطلبی در این زمینه نقل کرده است که بی شباهت به معنی اخیر نیست.

و عجیب این که: بعضی هاروت و ماروت را دو مرد از ساکنان «بابل» دانسته اند و بعضی حتی آنها را به عنوان شیاطین معرفی کرده اند در حالی که آیه فوق به وضوح این مسائل را رد می کند.

* * *

۱ - «اعلام القرآن»، صفحه ۶۵۵.

۲ - «اعلام القرآن»، صفحه ۶۵۵.

۳ - چگونه فرشته، معلم انسان می شود؟

در اینجا سؤالی باقی می ماند و آن این که: طبق ظاهر آیات فوق و روایات متعدد - چنان که گفتیم - هاروت و ماروت دو فرشته الهی بودند که برای مبارزه با اذیت و آزار ساحران به تعلیم مردم پرداختند.

آیا به راستی فرشته می تواند معلم انسان باشد؟

پاسخ این سؤال در همان احادیث ذکر شده است و آن این که خداوند آنها را به صورت انسان هائی در آورد تا بتوانند این رسالت خود را انجام دهند، این حقیقت را می توان از آیه ۹ سوره «انعام» نیز دریافت آنجا که می گوید: **وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا: «اگر او (پیامبر) را فرشته ای قرار می دادیم حتماً او را به صورت مردی جلوه گر می ساختیم».**

* * *

۴ - هیچ کس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست

در آیات فوق خواندیم ساحران نمی توانستند بدون اذن پروردگار به کسی زیان برسانند این به آن معنی نیست که جبر و اجباری در کار باشد، بلکه اشاره به یکی از اصول اساسی توحید است که همه قدرت ها در این جهان از قدرت پروردگار سرچشمه می گیرد، حتی سوزندگی آتش و برندگی شمشیر بی اذن و فرمان او نمی باشد.

چنان نیست که ساحر بتواند بر خلاف اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند، و چنین نیست که خدا را در قلمرو حکومتش محدود نماید بلکه اینها خواص و آثاری است که او در موجودات مختلف قرار داده، بعضی، از آن حسن استفاده می کنند و بعضی سوء استفاده، و این آزادی و اختیار که خدا به انسان ها داده نیز وسیله ای است برای آزمودن و تکامل آنها.

* * *

۵ - «سحر» چیست و از چه زمانی پیدا شده؟

در این که «سحر» چیست، و از چه تاریخی به وجود آمده؟ بحث فراوان است، این قدر می توان گفت که سحر از زمانهای خیلی قدیم در میان مردم رواج داشته است، ولی تاریخ دقیقی برای آن در دست نیست، و نیز نمی توان گفت، چه کسی برای نخستین بار جادوگری را به وجود آورد؟

ولی از نظر معنی و حقیقت سحر می توان گفت: سحر نوعی اعمال خارق العاده است که آثاری از خود در وجود انسان ها به جا می گذارد و گاهی یک نوع چشم بندی و تردستی است، و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد.

«سحر» از نظر لغت به دو معنی آمده است:

۱ - به معنی خدعه، نیرنگ، شعبده و تردستی و به تعبیر «قاموس اللغة»: سحر یعنی خدعه کردن.

۲ - كُلُّ مَا لَطْفٌ وَ دَقٌّ: «آنچه عوامل آن نامرئی و مرموز باشد».

در «مفردات راغب» که مخصوص واژه های قرآن است به سه معنی اشاره شده:

۱ - خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیت، همانند شعبده و تردستی.

۲ - جلب شیطان ها از راه های خاصی و کمک گرفتن از آنان.

۳ - معنی دیگری است که بعضی پنداشته اند و آن این که: ممکن است با وسائلی ماهیت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد، مثلاً انسان را به وسیله آن به صورت حیوانی در آورد، ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد.^۱

از بررسی حدود ۵۱ مورد کلمه «سحر» و مشتقات آن در سوره های قرآن از

۱ - «مفردات راغب»، ماده «سحر».

قبیل: سوره طه، شعراء، یونس، اعراف و... راجع به سرگذشت پیامبران خدا: موسی، عیسی و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به این نتیجه می‌رسیم که: سحر از نظر قرآن به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱ - آنجا که مقصود از آن فریفتن، تردستی، شعبده و چشم‌بندی است و حقیقتی ندارد چنان که می‌خوانیم: **فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيَّهُمْ تُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى:** «ریسمان‌ها و عصاهای جادوگران زمان موسی در اثر سحر، خیال می‌شد که حرکت می‌کنند»^۱

و در آیه دیگر آمده است: **فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ:** «هنگامی که ریسمان‌ها را انداختند، چشم‌های مردم را سحر کردند و آنها را ارعاب نمودند»^۲ از این آیات روشن می‌شود سحر دارای حقیقتی نیست که بتواند در اشیاء تصرفی کند و اثری بگذارد، بلکه این تردستی و چشم‌بندی ساحران است که آن چنان جلوه می‌دهد.

۲ - از بعضی آیات قرآن استفاده می‌شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می‌گذارد مانند آیه فوق که می‌گوید: «آنها سحرهایی را فرا می‌گرفتند که میان مرد و همسرش جدائی می‌افکند» **(فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ).** یا تعبیر دیگری که در آیات فوق بود که «آنها چیزهایی را فرا می‌گرفتند که مضر به حالشان بود و نافع نبود» **(وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ).**

ولی آیا تأثیر سحر فقط جنبه روانی دارد؟ و یا این که اثر جسمانی و خارجی هم ممکن است داشته باشد؟

۱ - طه، آیه ۶۶.

۲ - اعراف، آیه ۱۱۶.

در آیات بالا اشاره ای به آن نشده، و لذا بعضی معتقدند اثر سحر، تنها در جنبه های روانی است.

نکته دیگری که در اینجا تذکر آن لازم است این که: به نظر می رسد قسمت قابل توجهی از سحرها به وسیله استفاده از خواص شیمیائی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده لوح انجام می شده است.

مثلاً در تاریخ ساحرانِ زمانِ موسی (علیه السلام) می خوانیم: آنها درون ریسمان ها و عصاهای خویش مقداری مواد شیمیائی مخصوص (احتمالاً جیوه و مانند آن) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب، و یا بر اثر وسائل حرارتی که در زیر آن تعبیه کرده بودند، به حرکت در می آمدند، و تماشاکنندگان خیال می کردند آنها زنده اند. این گونه سحرها حتی در زمان ما نیز کمیاب نیست.

* * *

۶ - سحر از نظر اسلام

در این مورد فقهای اسلام همه می گویند: یاد گرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری حرام است.

در این قسمت احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتاب های معتبر ما نقل گردیده، از جمله این که:

علی (علیه السلام) می فرماید: مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السَّحْرِ قَلِيلاً أَوْ كَثِيراً فَقَدْ كَفَرَ وَ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ... «کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است، و رابطه او با خداوند به کلی قطع می شود...»^۱

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۷، صفحه ۱۴۸، حدیث ۲۲۲۱۳، (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۷۶، صفحه ۲۱۰، حدیث

۲ - «قرب الإسناد»، صفحه ۷۱ (انتشارات کتابخانه نینوی).

اما همان طور که گفتیم چنانچه یاد گرفتن آن به منظور ابطال سحر ساحران باشد اشکالی ندارد، بلکه گاهی به عنوان واجب کفائی می بایست عده ای سحر را بیاموزند تا اگر مدعی دروغگوئی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند، سحر و جادوی او را ابطال نمایند، و دروغ مدعی را فاش سازند.

شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حل و گشودن آن باشد بی مانع است، حدیثی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، در این حدیث می خوانیم:

«یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر مزد می گرفت خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیده عرض کرد: حرفه من سحر بوده است و در برابر آن مزد می گرفتم، خرج زندگی من نیز از همین راه تامین می شد، و با همان در آمد، حج خانه خدا را انجام داده ام، ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده ام، آیا برای من راه نجاتی هست؟»

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ فرمود: «عقده سحر را بگشا، ولی گره جادوگری مزین»^۱. از این حدیث استفاده می شود برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی اشکال است.

* * *

۷ - جادوگری از نظر تورات

سحر و جادوگری از نظر کتب عهد قدیم (تورات و کتب ملحق به آن) نیز ناروا و بسیار ناپسند است، زیرا در تورات می خوانیم: «با صاحبان اجنه توجه

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۷، صفحه ۱۴۵، حدیث ۲۲۲۰۷ (چاپ آل البیت) - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۱۱۵، حدیث ۷ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۷۶، صفحه ۲۱۰، حدیث ۳ - «قرب الإسناد»، صفحه ۲۵ (انتشارات کتابخانه نبوی).

مکنید و جادوگران را متفحص نشوید تا (مبادا) از آنها ناپاک شوید و خداوند خدای شما منم».^۱

و در جای دیگر «تورات» آمده: «و کسی که با صاحبان اجنه و جادوگران توجه می نماید تا آن که از راه زنا پیروی ایشان نماید روی عتاب خود را به سوی او گردانیده او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت».^۲

«قاموس کتاب مقدس» در این باره می نویسد: «و پر واضح است که سحر در شریعت موسوی راه نداشت، بلکه شریعت، اشخاصی را که از سحر مشورت طلبی می نمودند به شدیدترین قصاص ها ممانعت می نمود».

ولی جالب اینجا است که نویسنده «قاموس کتاب مقدس» اعتراف می کند با وجود این، یهود سحر و جادوگری را فرا گرفتند، و بر خلاف «تورات» به آن معتقد شدند، او به دنبال مطلب قبل می گوید: «لکن با وجود اینها این ماده فاسده در میان قوم یهود داخل گردید، قوم به آن معتقد شدند و در وقت حاجت بدان پناه بردند».^۳

به همین دلیل قرآن آنها را شدیداً مورد نکوهش قرار داده، و آنها را سوداگرانی می شمرد که خود را به بدترین بهائی فروختند.

* * *

۱ - «به اصحاب اجنه توجه مکنید و از جادوگران پرسش نمائید تا خود را به ایشان نجس سازید، من «یَهُوه» خدای شما هستم» (سفر لاویان، فصل ۱۹، شماره ۳۱، صفحه ۱۸۴ - کتاب مقدس، به همت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل - طبق تطبیقی که ما انجام داده ایم).

۲ - «و کسی که به سوی صاحبان اجنه و جادوگران توجه نماید تا در عقب ایشان زنا کند من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت» (سفر لاویان، فصل ۲۰، شماره ۶، صفحه ۱۸۵ - کتاب مقدس، به همت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل - طبق تطبیقی که ما انجام داده ایم).

۳ - «قاموس کتاب مقدس»، صفحه ۴۷۱، تألیف «مستر هاکس آمریکائی».

۸ - سحر در عصر ما

امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آنها برنامه های خود را عملی می ساختند:

۱ - استفاده از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیائی اجسام، چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم، همان طور که در داستان ساحران زمان موسی (علیه السلام) آمده که آنها با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیائی مانند جیوه و ترکیبات آن، توانستند چیزهائی به شکل مار بسازند و به حرکت در آوردند.

البته استفاده از خواص فیزیکی و شیمیائی اجسام هرگز ممنوع نیست، بلکه باید هر چه بیشتر از آنها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد، ولی اگر از خواص مرموز آنها برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده شود، و به راه های غلطی سوق داده شوند، یکی از مصادیق سحر محسوب خواهد شد (دقت کنید). ۲ - استفاده از خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم، و مانیه تیزم، و تله پاتی، (انتقال افکار از فاصله دور).

البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که می تواند در بسیاری از شئون زندگی مورد بهره برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کار می گرفتند.

اگر امروز هم کسی از آنها چنین استفاده ای را در برابر مردم بی خبر کند، سحر محسوب خواهد شد.

کوتاه سخن این که: سحر معنی وسیعی دارد که همه آنچه در اینجا گفتیم و در سابق اشاره شد نیز در بر می گیرد.

این نکته، نیز به ثبوت رسیده که نیروی اراده انسان، قدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضت های نفسانی قوی تر شود کارش به جایی می رسد که

در موجودات محیط خود تأثیر می گذارد، همان گونه که مرتاضان بر اثر ریاضت اقدام به کارهای خارق العاده می کنند.

این نیز قابل توجه است که: ریاضت ها گاهی مشروع است و گاهی نامشروع، ریاضت های مشروع در نفوس پاک، نیروی سازنده ایجاد می کند، و ریاضت های نامشروع نیروی شیطانی، و هر دو ممکن است منشأ خارق عادات گردد که در اولی مثبت و سازنده و در دوم مخرب است.

* * *

۱۰۴ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَ

لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

۱۰۵ مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ

مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ

الْعَظِيمِ

ترجمه:

۱۰۴ - ای افراد با ایمان! (هنگامی که از پیغمبر تقاضای مهلت برای درک آیات قرآن می کنید) نگوئید: «راعنا»؛ بلکه بگوئید: «انظرنا». (زیرا کلمه اول، هم به معنی «ما را مهلت بده!»، و هم به معنی «ما را تحمیق کن!» می باشد؛ و بشنوید! و برای کافران عذاب دردناکی است.

۱۰۵ - کافران اهل کتاب، و (همچنین) مشرکان، دوست ندارند که از سوی خداوند، خیر و برکتی بر شما نازل گردد؛ در حالی که خداوند، رحمت خود را به هر کس بخواهد، اختصاص می دهد؛ و خداوند، صاحب فضل بزرگ است.

شأن نزول:

ابن عباس مفسر معروف نقل می کند: مسلمانان صدر اسلام هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) مشغول سخن گفتن بود و بیان آیات و احکام الهی می کرد گاهی از او می خواستند کمی با تأنی سخن بگویند تا بتوانند مطالب را خوب درک کنند، و سؤالات و خواسته های خود را نیز مطرح نمایند، برای این درخواست جمله

«راعنا» که از ماده «الرعی» به معنی مهلت دادن است، به کار می بردند. ولی یهود همین کلمه «راعنا» را از ماده «الرُعُونَةُ» که به معنی کودنی و حماقت است استعمال می کردند (در صورت اول مفهومی این است «به ما مهلت بده» ولی در صورت دوم این است که «ما را تحمیق کن»!).

یعنی برای یهود دستاویزی پیدا شده بود که با استفاده از همان جمله ای که مسلمانان می گفتند، پیامبر یا مسلمانان را استهزاء کنند.

نخستین آیه فوق نازل شد و برای جلوگیری از این سوء استفاده، به مؤمنان دستور داد به جای جمله «راعنا»، جمله «انظرنا» را به کار برند که همان مفهوم را می رساند، و دستاویزی برای دشمن لجوج نیست.^۱

بعضی دیگر از مفسران گفته اند: جمله «راعنا» در لغت یهود یک نوع دشنام بود و مفهومی این بود «بشنو که هرگز نشنوی» این جمله را تکرار می کردند و می خندیدند!^۲

بعضی از مفسران نیز نقل کرده اند: یهود به جای «راعنا»، «راعینا» می گفتند که معنیش «چوپان ما» است، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را مخاطب قرار می دادند و از این راه استهزاء می کردند.^۳

این شأن نزول ها با هم تضادی ندارد و ممکن است همه صحیح باشد.

* * *

تفسیر:

دستاویز به دشمن ندهید؟

با توجه به آنچه در شأن نزول گفته شد، نخستین آیه مورد بحث می گوید:

۱ و ۲ و ۳ - تفسیر «قرطبی» و تفسیر «المنار» و تفسیر «فخر رازی» و تفسیر «ابوالفتح رازی»، و «مجمع البیان» ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۶۶، ۶۷ و ۳۳۲، حدیث ۱۸ - تفسیر «امام حسن عسکری (علیه السلام)»، صفحات ۴۷۷، ۴۷۸ و ۴۷۹ (چاپخانه مدرسه امام مهدی (علیه السلام)).

«ای کسانی که ایمان آورده اید (هنگامی که از پیامبر تقاضای مهلت برای درک آیات قرآن می کنید) نگوئید: راعنا، بگوئید: انظرنا» که همان مفهوم را دارد و دستاویزی برای دشمن نیست (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انْظُرْنَا).

«و آنچه به شما دستور داده می شود بشنوید، و برای کافران و استهزاءکنندگان عذاب دردناکی است» (وَ اسْمِعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

از این آیه به خوبی استفاده می شود مسلمانان باید در برنامه های خود مراقب باشند هرگز بهانه به دست دشمن ندهند، حتی از یک جمله کوتاه که ممکن است سوژه ای برای سوء استفاده دشمنان گردد، احتراز جویند، قرآن با صراحت برای جلوگیری از سوء استفاده مخالفان، به مؤمنان توصیه می کند: حتی از گفتن یک کلمه مشترک که ممکن است دشمن از آن معنی دیگری قصد کند و به تضعیف روحیه مؤمنان بپردازد، پرهیز کنند، دامنه سخن و تعبیر وسیع است، چه لزومی دارد انسان جمله ای را به کار برد که قابل تحریف و سخریه دشمن باشد.

وقتی اسلام تا این اندازه اجازه نمی دهد بهانه به دست دشمنان داده شود، تکلیف مسلمانان در مسائل بزرگ تر، و بزرگ تر روشن است، هم اکنون گاهی اعمالی از ما سر می زند که از سوی دشمنان داخلی، یا محافل بین المللی سبب تفسیرهای سوء و بهره گیری بلندگوهای تبلیغاتی آنان می شود، وظیفه ما این است: از این کارها جداً پرهیزیم و بی جهت بهانه به دست این مفسدان داخلی و خارجی ندهیم.

این نکته نیز، قابل توجه است که جمله «راعنا» - علاوه بر آنچه گفته شد - خالی از یک نوع تعبیر غیر مؤدبانه نیست؛ زیرا «راعنا» از ماده «مراعات» (باب

مفاعله) است و مفهومش این می باشد «تو ما را مراعات کن، تا ما هم تو را مراعات کنیم» و چون این تعبیر (علاوه بر سوء استفاده هائی که یهود از آن می کردند) دور از ادب بوده است، قرآن مسلمانان را از آن نهی کرده.^۱

* * *

آیه بعد، پرده از روی کینه توزی و عداوت گروه مشرکان و گروه اهل کتاب نسبت به مؤمنان برداشته می گوید: «کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان دوست ندارند خیر و برکتی از سوی خدا بر شما نازل گردد» (مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ).

ولی این تنها آرزوئی بیش نیست؛ زیرا «خداوند رحمت و خیر و برکت خویش را به هر کس بخواهد اختصاص می دهد» (وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ).

«و خداوند دارای بخشش و فضل عظیم است» (وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

آری دشمنان از شدت کینه توزی و حسادت، حاضر نبودند این افتخار و موهبت را بر مسلمانان ببینند که پیامبری بزرگ، صاحب یک کتاب آسمانی با عظمت از سوی خداوند بر آنها مبعوث گردد، ولی مگر می توان جلو فضل و رحمت خدا را گرفت؟!

* * *

نکته:

مفهوم دقیق «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»

در بیش از ۸۰ مورد از قرآن مجید، این خطاب افتخارآمیز و روح پرور دیده

۱ - تفسیر «فخر رازی» و «المنار»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۳۳۲ - تفسیر «امام حسن عسکری (علیه السلام)»، صفحه ۴۷۷ (چاپخانه مدرسه امام مهدی (علیه السلام)).

می شود و آیه فوق، نخستین آیه ای است که با این خطاب در آن برخورد می کنیم:

جالب این که: این تعبیر منحصرراً در آیاتی است که در «مدینه» نازل شده و در آیات مکی اثری از آن نیست، شاید به این دلیل که با هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به «مدینه» وضع مسلمانان تثبیت شد، به صورت یک جمعیت ثابت و صاحب نفوذ در آمدند و از پراکندگی نجات یافتند، لذا خداوند آنها را با جمله «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مخاطب قرار داده است.

این تعبیر ضمناً نکته دیگری در بر دارد و آن این است: حال که شما ایمان آورده اید، در برابر حق تسلیم شده اید، و با خدای خود پیمان اطاعت بسته اید، باید به مقتضای این پیمان، به دستورهائی که پشت سر این جمله می آید عمل کنید، و به تعبیر دیگر، ایمان شما ایجاب می کند این دستورات را به کار بندید.

قابل توجه این که: در بسیاری از کتب اسلامی، از جمله منابع اهل تسنن، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده است: «ما أُنْزِلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا وَ عَلَيَّ (عليه السلام) رَأْسُهَا وَ أَمِيرُهَا:» خداوند در هیچ موردی از قرآن آیه ای که «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در آن باشد نازل نکرده مگر آن که علی (علیه السلام) رئیس آن و امیر آن است.^۱

* * *

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۳۵، صفحات ۳۴۷، ۳۵۰ و ۳۵۲ - تفسیر «فرات الکوفی»، صفحه ۴۸ (مؤسسه چاپ و نشر) - «حلیة الاولیاء»، جلد ۱، صفحه ۶۴ دار الکتاب العربی (باب علی بن أبی طالب، صفحه ۶۱) - «فضائل الصحابة لابن حنبل»، جلد ۲، صفحه ۶۵۴، حدیث ۱۱۱۴ (مؤسسة الرسالة) - «المعجم الكبير»، جلد ۱۱، صفحه ۲۶۴ (مکتبة العلوم والحکم) - «در المنثور»، جلد ۱، صفحه ۱۰۴ (دار المعرفة).

۱۰۶ ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
۱۰۷ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

ترجمه:

۱۰۶ - هر حکمی را نسخ کنیم، و یا نسخ آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن، یا همانند آن را می آوریم. آیا نمی دانستی که خداوند بر هر چیز تواناست؟!
۱۰۷ - آیا نمی دانستی که حکومت آسمان ها و زمین، از آن خداست؟! (و حق دارد هر گونه تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بدهد؟! و جز خدا، ولی و یاورى برای شما نیست. (و اوست که مصلحت شما را می داند).

تفسیر:

هدف از نسخ

باز در این آیات، سخن از تبلیغات سوء یهود بر ضد مسلمانان است.
آنها گاه به مسلمانان می گفتند: دین، دین یهود است و قبله، قبله یهود، و لذا پیامبر شما به سوی قبله ما (بیت المقدس) نماز می خواند، اما هنگامی که حکم قبله تغییر یافت و طبق آیه ۱۴۴ همین سوره، مسلمانان موظف شدند به سوی «کعبه» نماز بگذارند، این دستاویز از یهود گرفته شد، آنها نغمه تازه ای ساز کرده گفتند:

اگر قبله اولی صحیح بود، پس دستور دوم چیست؟ و اگر دستور دوم صحیح است، اعمال گذشته شما باطل است!

قرآن در این آیات به ایرادهای آنها پاسخ می گوید و قلوب مؤمنان را روشن می سازد.^۱ می گوید: «هر حکمی را نسخ کنیم، و یا نسخ آن را به تأخیر اندازیم بهتر از آن یا همانندش را جانشین آن می سازیم» (ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا).

و این برای خداوند آسان است «آیا نمی دانی که خدا بر همه چیز قادر است» (أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

* * *

«آیا نمی دانی حکومت آسمان ها و زمین از آن خدا است» (أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

او حق دارد هر گونه تغییر و تبدیلی در احکامش طبق مصالح بدهد، و او نسبت به مصالح بندگان، از همه آگاه تر و بصیرتر است.

«و آیا نمی دانی که جز خدا سرپرست و یآوری برای شما نیست»؟ (وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ).

در واقع جمله اول این آیه، اشاره به حاکمیت خدا در احکام، و قادر بودن او بر تشخیص همه مصالح بندگان است، زیرا آن کس که مالک آسمان ها و زمین است از اسرار آنها آگاه است و کسی که از اسرار آنها آگاه باشد، از اسرار و مصالح انسان که جزئی از اجزاء آنها است کاملاً آگاه خواهد بود، بنابراین نباید مؤمنان به

۱ - این احتمال نیز وجود دارد که آیات فوق ناظر به تغییر و نسخ بعضی دیگر از احکام اسلامی باشد، چنان که «فخر رازی» در تفسیر خود و «سید قطب» در تفسیر «فی ظلال القرآن» آورده اند.

حرف های نابه جای افراد مغرض که در مسأله نسخ احکام تردید می کنند، گوش فرا دهند .

و جمله دوم، هشدار است به آنها که تکیه گاهی غیر از خدا برای خود انتخاب می کنند، چرا که در جهان تکیه گاه واقعی جز او نیست.

* * *

نکته ها:

۱ - آیا نسخ در احکام جایز است؟

«نسخ» از نظر لغت، به معنی از بین بردن و زائل نمودن است، و در منطق شرع، تغییر دادن حکمی و جانشین ساختن حکمی دیگر به جای آن است، به عنوان مثال:

۱ - مسلمانان بعد از هجرت به «مدینه»، مدت شانزده ماه به سوی بیت المقدس نماز می خواندند، پس از آن دستور تغییر قبله صادر شد، و موظف شدند هنگام نماز رو به سوی کعبه کنند.

۲ - در سوره «نساء» آیه ۱۵ درباره مجازات زنان زناکار، دستور داده شده که در صورت شهادت چهار شاهد، آنها را در خانه حبس کنند تا زمانی که مرگشان فرا رسد، یا خداوند راه دیگری برای آنان مقرر دارد.

این آیه، به وسیله آیه دوم سوره «نور» نسخ شد، و در آن آیه مجازاتشان تبدیل به یکصد تازیانه گردید.

در اینجا ایراد معروفی است که به این صورت مطرح می شود:

اگر حکم اول دارای مصلحتی بوده پس چرا نسخ شده؟

و اگر نبوده چرا از آغاز تشریع گردیده؟

و به تعبیر دیگر: چه می شد از آغاز، حکم چنان تشریع می گشت که

احتیاجی به نسخ و تغییر نداشت؟

پاسخ این سؤال را دانشمندان اسلام از قدیم در کتب خود آورده اند، و حاصل آن با توضیحی از ما چنین است:

می دانیم نیازهای انسان **گاه** با تغییر زمان و شرائط محیط دگرگون می شود، و **گاه** ثابت و برقرار است، **یک** روز برنامه ای ضامن سعادت او است، **ولی** روز دیگر ممکن است بر اثر دگرگونی شرائط همان برنامه سنگ راه او باشد.

یک روز دارویی برای بیمار فوق العاده مفید است و طبیب به آن دستور می دهد. اما روز دیگر به خاطر بهبودی نسبی بیمار، ممکن است این دارو حتی زیانبار باشد، **لذا** دستور قطع آن و جانشین ساختن داروی دیگر را می دهد.

ممکن است درسی در این سال برای دانش آموزی سازنده باشد، اما همین درس برای سال آینده بی فایده، **معلم آگاه** باید برنامه را آن چنان تنظیم کند که سال به سال، دروس مورد نیاز شاگردان تدریس شود.

این مسأله مخصوصاً با توجه به قانون تکامل انسان و جامعه ها روشن تر می گردد، که در روند تکاملی انسان ها **گاه** برنامه ای مفید و سازنده است و **گاه** زیانبار و لازم التغییر، به خصوص در هنگام شروع انقلاب های اجتماعی و عقیدتی، لزوم دگرگونی برنامه ها در مقطع های مختلف زمانی روشن تر به نظر می رسد.

البته نباید فراموش کرد اصول احکام الهی که پایه های اساسی را تشکیل می دهد در همه جا یکسان است، هرگز **اصل توحید یا عدالت اجتماعی** و صدها حکم مانند آن، دگرگون نمی شود، تغییر در مسائل کوچک تر و دست دوم است.

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که، ممکن است تکامل مذاهب به جایی برسد که آخرین مذهب به عنوان «خاتم ادیان» نازل گردد، به طوری که دگرگونی در احکام آن بعداً راه نیابد (شرح کامل این موضوع را در ذیل آیه ۴۰ «احزاب» در بحث خاتمیت به خواست خدا خواهیم آورد).

گرچه معروف است یهود، نسخ را به کلی منکرند و به همین دلیل دگرگونی قبله را بر مسلمانان ایراد می گرفتند ولی، طبق منابع مذهبی شان ناچارند نسخ را بپذیرند. چرا که طبق گفته «تورات» هنگامی که نوح (علیه السلام) از کشتی پیاده شد، خداوند همه حیوانات را بر او حلال کرد، ولی این حکم در شریعت موسی (علیه السلام) نسخ شد، و قسمتی از حیوانات تحریم گشت.

در «تورات»، «سفر تکوین»، فصل ۹، شماره ۳ می خوانیم: «و هر جنبنده ای که زندگی نماید برای تو طعام خواهد بود و همه را چون علف سبزه به شما دادم»^۱ ولی عمومیت این حکم بعداً نسخ گردید.

* * *

۲ - منظور از «آیه» چیست؟

«آیه» در لغت، به معنی نشانه و علامت است و در قرآن در معانی گوناگونی به کار رفته از جمله:

۱ - فرازهای قرآن که با نشانه های خاصی از هم تفکیک شده و به آیه معروف است چنان که در خود قرآن می خوانیم: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ»^۲.

۱ - «کتاب مقدس»، سفر پیدایش، باب ۹، شماره ۳، صفحه ۱۱.

۲ - بقره، ۲۵۲ - آل عمران، ۱۰۸ - جاثیه، ۶.

۲ - معجزات نیز به عنوان آیه معرفی شده، چنان که در مورد معجزه معروف موسی (علیه السلام) ید بیضاء می خوانیم: وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ يَبْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى: «دستت را در گریبان تا زیر بغل فرو بر، به هنگامی که خارج می شود سفیدی و درخشندگی بی عیب و نقصی دارد و این معجزه دیگر است».^۱

۳ - به معنی دلیل و نشانه خداشناسی و یا معاد نیز آمده، چنان که می خوانیم: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ: «ما شب و روز را دو دلیل (برای شناسائی خدا) قرار دادیم».^۲
و در مورد استدلال برای معاد می فرماید: وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ إِنَّ الْأَذَىٰ أَخْيَاهَا لَمُخِي الْمَوْتَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: «از نشانه های او این است که زمین را پژمرده و خاموش می بینی اما هنگامی که آب (باران) بر آن فرو می ریزیم به جنبش می آید و گیاهان آن می روید، همان کسی که زمین را زنده کرد مردگان را نیز زنده می کند، او بر همه چیز قادر است».^۳

۴ - به معنی اشیاء چشمگیر مانند بناهای مرتفع و عالی، نیز آمده، چنان که می خوانیم: أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ: «آیا در هر مکان مرتفعی بنائی می سازید و در آن سر گرم می شوید»؟^۴

ولی روشن است این معانی گوناگون در واقع همه به یک قدر مشترک باز گشت می کند و آن مفهوم «نشانه» است.

اما در آیات مورد بحث، که قرآن می گوید: اگر آیه ای را نسخ کنیم همانند آن

۱ - طه، آیه ۲۲.

۲ - اسراء، آیه ۱۲.

۳ - فصلت، آیه ۳۹.

۴ - شعراء، آیه ۱۲۸.

و یا بهتر از آن را خواهیم آورد، اشاره به احکام می باشد، که اگر یکی نسخ گردد بهتر از آن نازل می شود، و یا اگر معجزه یکی از پیامبران منسوخ گردد به پیامبر بعد معجزه ای گویاتر داده می شود.^۱

قابل توجه این که: در بعضی از روایات که در تفسیر آیه فوق وارد شده می بینیم «نسخ آیه» به مرگ امام (علیه السلام) و جانشین شدن امام (علیه السلام) دیگر تفسیر شده است^۲ که البته به عنوان بیان یک مصداق است، نه برای محدود کردن مفهوم وسیع آیه.

* * *

۳ - تفسیر جمله «نُسِهَا»

جمله «نُسِهَا» که در آیات مورد بحث بر جمله «نَنسَخْ» عطف شده در اصل از ماده «انساء» به معنی تأخیر انداختن و یا حذف کردن و از اذهان بردن است.^۳

اکنون این سؤال پیش می آید مفهوم این جمله با در نظر گرفتن جمله «نَنسَخْ» چیست؟ در پاسخ می گوئیم: منظور در اینجا این است: اگر ما آیه ای را نسخ کنیم و یا نسخ آن را طبق مصالحی به تأخیر بیندازیم در هر صورت بهتر از آن یا همانند آن را می آوریم. بنابراین جمله «نَنسَخْ» اشاره به نسخ در کوتاه مدت است و جمله «نُسِهَا» نسخ در دراز مدت (دقت کنید).

در اینجا بعضی احتمالات دیگر داده اند که در مقایسه با تفسیری که گفتیم

۱ - «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۱۱۶.

۲ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۵۶، حدیث ۷۸ (چاپخانه علمیه) - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۱۱۶، حدیث ۴۳. روایات دیگری نیز به همین مضمون آمده است («کافی»، جلد ۲، صفحه ۸۳، دارالکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۶۷، صفحه ۲۵۴، حدیث ۱۱).

۳ - در صورت اول از ماده «نَسَأ» می باشد و در صورت دوم از ماده «نَسَى».

چندان قابل ملاحظه نیست.

* * *

۴ - تفسیر «أَوْ مِثْلَهَا»

سؤال دیگری مطرح می شود که منظور از «أَوْ مِثْلَهَا» چیست؟ اگر حکمی همانند حکم گذشته باشد که تغییر اولی بیهوده به نظر می رسد، چه لزومی دارد چیزی را نسخ کنند و همانندش را جانشین آن سازند؟ باید ناسخ از منسوخ بهتر باشد تا نسخ قابل قبول گردد.

در پاسخ این سؤال باید گفت: منظور از مثل این است که حکم و قانونی را می آوریم که در زمان بعد اثرش همانند قانون قبل در زمان گذشته باشد.

توضیح این که: ممکن است حکمی امروز دارای آثار و فوایدی باشد ولی فردا این آثار را از دست بدهد، در این صورت باید این حکم نسخ گردد و حکم جدیدی به جای آن بنشیند که اگر از آن بهتر نباشد، لااقل آثاری را که حکم سابق در زمان گذشته داشت حکم جدید در این زمان داشته باشد، و به این ترتیب هیچ گونه ایرادی باقی نمی ماند.

* * *

۱۰۸ أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ

ترجمه:

۱۰۸ - آیا می خواهید از پیامبر خود، همان تقاضا (ی نامعقولی) را بکنید که پیش از این، از موسی کردند؟! (و با این بهانه جوئی ها، از ایمان آوردن سر باز زدند.) کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم (عقل و فطرت) گمراه شده است.

شأن نزول:

در کتب تفسیر، شأن نزول هائی برای این آیه ذکر کرده اند که از نظر نتیجه تقریباً همه یکسانند:

نخست این که از «ابن عباس» نقل شده، «وهب بن زید» و «رافع بن حرمه» نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده گفتند: از سوی خدا نامه ای به عنوان ما بیاور تا آن را قرائت کنیم، سپس ایمان بیاوریم! و یا نهرهائی برای ما جاری فرما تا از تو پیروی کنیم!¹

بعضی دیگر گفته اند: گروهی از عرب از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) همان تقاضائی را کردند که یهود از موسی (علیه السلام) داشتند، گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده تا با چشم خود ببینیم و ایمان بیاوریم!²

بعضی دیگر نوشته اند: آنها از پیامبر (صلی الله علیه وآله) تقاضا کردند برای آنان بتی از درخت مخصوص «ذات انواط» قرار دهد تا آن را پرستش کنند، همان گونه که

۱ و ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۶۷ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

جاهلان بنی اسرائیل به موسی (علیه السلام) گفتند: اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ: «برای ما بتی قرار ده همان گونه که بت پرستان دارند!»^{۱-۲}

آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

* * *

تفسیر:

بهبانه های بی اساس

گرچه این آیه خطاب به یهود نیست، بلکه مخاطب در آن گروهی از مسلمانان ضعیف الایمان و یا مشرکانند، ولی چنان که خواهیم دید، بی ارتباط با سرگذشت یهود نمی باشد.

شاید پس از ماجرای تغییر قبله بود که جمعی از مسلمانان و مشرکان بر اثر وسوسه یهود، تقاضاهای بی مورد و نابجائی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) کردند که نمونه های آن در بالا ذکر شد، خداوند بزرگ آنها را از چنین پرسش هائی نهی کرده می فرماید: «آیا شما می خواهید از پیامبرتان همان تقاضاهای نامعقول را بکنید که پیش از این از موسی کردند» (و با این بهانه جوئی ها شانه از زیر بار ایمان خالی کنید) (أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ).

و از آنجا که این کار، یک نوع مبادله «ایمان» با «کفر» است، در پایان آیه اضافه می کند: «کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم گمراه شده است» (وَمَنْ يَتَّبِدَلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ).

اشتباه نشود اسلام هرگز از پرسش های علمی، سؤالات منطقی و همچنین تقاضای معجزه برای پی بردن به حقانیت دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) جلوگیری نمی کند

۱ - اعراف، آیه ۱۳۸.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۶۷ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

چرا که راه درک، فهم و ایمان همین ها است، ولی گروهی بودند که برای نرفتن زیر بار دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، سؤالات بی اساس و معجزات اقتراحی را بهانه قرار می دادند، و با این که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به اندازه کافی دلیل و معجزه در اختیارشان قرار داده بود، هر یک از راه می رسید پیشنهاد خارق عادت جدیدی می کرد، در حالی که می دانیم اعجاز و خارق عادات بازیچه این و آن نیست، به مقداری لازم است که اطمینان به صدق گفته های پیامبر(صلی الله علیه وآله) ایجاد کند و گرنه پیامبر(صلی الله علیه وآله) یک خارق العاده گر نیست که گوشه ای بنشیند و هر کس بیاید و پیشنهاد معجزه ای مطابق میل و سلیقه خویش کند.

از این گذشته، گاهی تقاضاهای نامعقولی همچون دیدن خدا با چشم، و یا ساختن بت می کردند.

در واقع قرآن می خواهد به مردم هشدار دهد که اگر شما دنبال چنین تقاضای نامعقول بروید، بر سرتان همان خواهد آمد که بر سر قوم موسی(علیه السلام) آمد.

* * *

۱۰۹ وَكَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا
 مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى
 يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 ۱۱۰ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ
 تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

ترجمه:

۱۰۹ - بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد - که در وجود آنها ریشه دوانده - آرزو می کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر باز گردانند؛ با این که حق برای آنها کاملاً روشن شده است. شما آنها را عفو کنید و گذشت نمائید؛ تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را بفرستد؛ خداوند بر هر چیزی تواناست.
 ۱۱۰ - و نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید؛ و هر کار خیری را برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت؛ خداوند به اعمال ما بیناست.

تفسیر:

حسودان لجوج

بسیاری از اهل کتاب، مخصوصاً یهود، تنها به این قناعت نمی کردند که خود آئین اسلام را نپذیرند، بلکه اصرار داشتند مؤمنان نیز از ایمانشان باز گردند، و انگیزه آنان در این امر چیزی جز حسد نبود.

قرآن در آیات فوق به این امر اشاره کرده می گوید: «بسیاری از اهل کتاب به

خاطر حسد، دوست داشتند شما را بعد از اسلام و ایمان به کفر باز گردانند با این که حق برای آنها کاملاً آشکار شده است» (وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ).

در اینجا قرآن به مسلمانان دستور می دهد: در برابر این تلاش های انحرافی و ویرانگر «شما آنها را عفو کنید و گذشت نمائید تا خدا فرمان خودش را بفرستد چرا که خداوند بر هر چیزی توانا است» (فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

این در واقع یک دستور تاکتیکی است که به مسلمانان داده شده که در برابر فشار شدید دشمن در آن شرایط خاص، از سلاح عفو و گذشت استفاده کنند، دست به اسلحه نبرند، به ساختن خویشتن و جامعه اسلامی پردازند تا استحکام لازم یابند و در انتظار فرمان خدا باشند.

منظور از «فرمان خدا» در اینجا به گفته بسیاری از مفسران «فرمان جهاد» است که تا آن زمان هنوز نازل نشده بود، شاید به این علت، که هنوز آمادگی همه جانبه برای این فرمان نداشتند، و لذا بسیاری معتقدند: این آیه به وسیله آیات جهاد که بعداً به آن اشاره خواهد شد نسخ شده است.

اما شاید تعبیر به نسخ، در اینجا صحیح نباشد؛ چرا که نسخ آن است حکمی ظاهراً به صورت نامحدود تشریع گردد، اما در باطن موقت باشد، ولی حکم عفو و گذشت در آیه مورد بحث، در شکل محدود بیان شده است، محدود به زمانی که فرمان الهی دائر به جهاد نیامده.

* * *

آیه بعد دو دستور سازنده مهم به مؤمنان می دهد، یکی در مورد نماز که رابطه محکمی میان انسان و خدا ایجاد می کند.

و دیگری در مورد زکات که رمز همبستگی های اجتماعی است و این هر دو برای پیروزی بر دشمن لازم است، می فرماید:

«نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید» و با این دو وسیله روح و جسم خود را نیرومند سازید «وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ».

آنگاه اضافه می کند: تصور نکنید کارهای نیکی را که انجام می دهید و اموالی را که در راه خدا انفاق می کنید از بین می رود، نه، «آنچه از نیکی ها از پیش می فرستید آنها را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت» «وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ».

سرانجام می گوید: «خداوند به تمام اعمال شما بصیر است» «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ».

او به طور دقیق می داند کدام عمل را به خاطر او انجام داده اید، و کدام یک را برای غیر او.

* * *

نکته ها:

۱ - «اصْفَحُوا» از ماده «صفح» در اصل به معنی دامنه کوه، پهنی شمشیر، و یا صفحه صورت است، و این جمله، معمولاً به معنی روی گرداندن و صرف نظر کردن به کار می رود، و با قرینه جمله «فَاعْفُوا» معلوم می شود این روی بر گرداندن به خاطر قهر و بی اعتنائی نیست، بلکه به خاطر گذشت بزرگوارانه است.

ضمناً این دو تعبیر نشان می دهد: مسلمانان حتی در آن زمان آن قدر قوت و قدرت داشتند که عفو و گذشت نکنند و به مقابله با دشمنان بپردازند، ولی برای این که دشمن اگر قابل اصلاح است، اصلاح شود، نخست دستور به عفو و

گذشت می دهد.

و به تعبیر دیگر، در برابر دشمن هرگز نباید خشونت، نخستین برنامه باشد، بلکه اخلاق اسلامی ایجاب می کند نخستین برنامه عفو و گذشت باشد، اگر مؤثر نشد آن گاه متوسل به خشونت شوند.

* * *

۲ - جمله: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ممکن است اشاره به این باشد: خداوند می تواند هم اکنون نیز شما را از طرق غیر عادی بر آنها پیروز گرداند، ولی طبع زندگی بشر و عالم آفرینش این است: هر کاری تدریجاً و با فراهم شدن مقدمات انجام گیرد.

* * *

۳ - جمله: حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ «انگیزه آنها حسدی از ناحیه خودشان است» ممکن است اشاره به این باشد که:

حسد گاهی در شکل هدف، منعکس می شود و آب و رنگ دینی به آن می دهند، ولی حسدی که آنها در این زمینه نشان می دادند، حتی این رنگ را نیز نداشت بلکه صرفاً جنبه شخصی داشت.^۱

این احتمال نیز وجود دارد اشاره به حسدی باشد که در جان آنها ریشه دوانیده.

* * *

۱ - تفسیر «المنار»، ذیل آیه مورد بحث.

۱۱۱ وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
 ۱۱۲ بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ترجمه:

۱۱۱ - آنها گفتند: «هیچ کس، جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد.» این آرزوی آنهاست. بگو: «اگر راست می گوئید، دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید!»
 ۱۱۲ - آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند. (بنابراین، بهشت خدا در انحصار هیچ گروهی نیست).

تفسیر:

انحصار طلبان بهشت!

قرآن در آیات فوق اشاره به یکی دیگر از ادعاهای پوچ و نابه جای گروهی از یهودیان و مسیحیان کرده، سپس پاسخ دندان شکنی به آنها می گوید: «آنها گفتند: هیچ کس جز یهود و نصاری داخل بهشت نخواهد شد» (وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى).^۱

۱ - گر چه جمله «قَالُوا» به صورت واحدی ذکر شده ولی پیدا است بیان حال دو گروه است که هر کدام ادعای جداگانه ای دارند، یهود مدعی بودند: بهشت مخصوص ما است، نصاری نیز می گفتند: بهشت از آن ما است.

در پاسخ ابتدا می فرماید: «این تنها آرزویی است که دارند» (و هرگز به این آرزو نخواهند رسید) (تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ).

بعد روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده می گوید: «به آنها بگو هر ادعائی دلیلی می خواهد چنانچه در این ادعا صادق هستید دلیل خود را بیاورید» (قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

* * *

پس از اثبات این واقعیت که آنها هیچ دلیلی بر این مدعی ندارند و ادعای انحصاری بودن بهشت، تنها خواب و خیالی است که در سر می پروراند، معیار اصلی و اساسی ورود بهشت را به صورت یک قانون کلی بیان کرده، می گوید: «آری، کسی که در برابر خداوند تسلیم گردد، و نیکوکار باشد پاداش او نزد پروردگارش ثابت است» (بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ).

و بنابراین «چنین کسانی نه ترسی خواهند داشت و نه غمگین می شوند» (وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

خلاصه این که: بهشت و پاداش خداوند و نیل به سعادت جاودان در انحصار هیچ طایفه ای نیست، بلکه: از آن کسانی است که واجد دو شرط باشند:

شرط اول، تسلیم محض در مقابل فرمان حق و ترک تبعیض در احکام الهی، چنان نباشد که هر دستوری موافق منافعشان است بپذیرند و هر چه مخالف آن باشد پشت سر اندازند، آنها که به طور کامل تسلیم حقند.

شرط دوم، آثار این ایمان در عمل آنها به صورت انجام کار نیک منعکس گردد، آنها نیکوکارند، نسبت به همگان، و در تمام برنامه ها.

در حقیقت قرآن با این بیان مسأله نژادپرستی و تعصب های نابجا را به طور

کلی نفی می کند، و سعادت و خوشبختی را از انحصار طایفه خاصی بیرون می آورد
ضمناً معیار رستگاری را که ایمان و عمل صالح است، مشخص می سازد.

* * *

نکته ها:

۱ - «أَمَانِيَهُمْ» جمع «أَمْنِيَّة» به معنی آرزوئی است که انسان به آن نمی رسد.
البته در اینجا این مدعیان اهل کتاب یک آرزو بیشتر نداشتند و آن انحصار بهشت به آنها
بود، ولی از آنجا که این آرزو خود سرچشمه آرزوهای دیگر و به اصطلاح دارای شاخ
و برگ های دیگری است به صورت «جمع» (امانی) ذکر شده.

* * *

۲ - جالب توجه این که: در آیه فوق «أَسْلَمَ» به «وجه» نسبت داده شده (آنها صورت
خود را در برابر خدا تسلیم می کنند) این به خاطر آن است که روشن ترین دلیل برای
تسلیم در برابر چیزی، آن است که انسان با تمام صورت متوجه آن شود.
این احتمال نیز وجود دارد که «وجه» به معنی ذات بوده باشد، یعنی آنها با تمام وجود
خود، تسلیم فرمان پروردگارند.

* * *

۳ - آیات فوق، ضمناً این نکته را به همه مسلمانان تعلیم می دهد که در هیچ مورد، زیر
بار سخنان بی دلیل نروند و هر کس ادعائی کرد، از او مطالبه دلیل کنند، و به این ترتیب
سد تقلیدهای کورکورانه را بشکنند و تفکر منطقی بر جامعه آنان حاکم شود.

* * *

۴ - ذکر جمله «وَ هُوَ مُحْسِنٌ» بعد از بیان مسأله تسلیم، اشاره به این است که تا ایمان راسخ وجود نداشته باشد، نیکوکاری به معنی وسیع کلمه، حاصل نخواهد شد.

ضمناً این جمله نشان می دهد نیکوکاری برای این افراد با ایمان جنبه یک فعل زودگذر ندارد، بلکه وصف آنها شده و در عمق جانیشان نفوذ کرده است.

نفی خوف و غم از پیروان خط توحید، دلیلش روشن است؛ چرا که آنها تنها از خدا می ترسند، و از هیچ چیز دیگر وحشت ندارند، ولی مشرکان خرافی از همه چیز ترس دارند، از گفته های این و آن، از فال بد زدن، از سنت های خرافی و از بسیار چیزهای دیگر.

* * *

۱۱۳ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى
لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ
لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ
يَخْتَلِفُونَ

ترجمه:

۱۱۳ - یهودیان گفتند: «مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند»، و مسیحیان نیز گفتند: «یهودیان هیچ موقعیتی ندارند (و بر باطلند)»؛ در حالی که هر دو دسته، کتاب آسمانی را می خوانند (و باید از این گونه تعصب ها بر کنار باشند). افراد نادان (دیگر، همچون مشرکان) نیز، سخنی همانند سخن آنها داشتند! خداوند، روز قیامت، درباره آنچه در آن اختلاف داشتند، داوری می کند.

شان نزول:

جمعی از مفسران از «ابن عباس» چنین نقل کرده اند: هنگامی که گروهی از مسیحیان «نجران» خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمدند، عده ای از علمای یهود نیز در آنجا حضور یافتند، بین آنها و مسیحیان در محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نزاع و مشاجره در گرفت، «رافع بن حرملة» یکی از یهودیان، رو به جمعیت مسیحیان کرده گفت: آئین شما پایه و اساسی ندارد و نبوت عیسی (علیه السلام) و کتاب او انجیل را انکار کرد. مردی از مسیحیان نجران نیز عین این جمله را در پاسخ آن یهودی تکرار نموده گفت: آئین یهود پایه و اساسی ندارد، در این هنگام آیه فوق نازل شد و هر

دو دسته را به خاطر گفتار نادرستشان ملامت نمود.^۱

* * *

تفسیر:

تضادهای ناشی از انحصارطلبی

در آیات گذشته گوشه ای از ادعاهای بی دلیل جمعی از یهود و نصاری را دیدیم آیه مورد بحث، نشان می دهد: وقتی پای ادعای بی دلیل به میان آید نتیجه اش انحصارطلبی و سپس تضاد است.

می گوید: «یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند، و مسیحیان نیز گفتند: یهودیان هیچ موقعیتی ندارند و بر باطلند» (وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ).

جمله «لَيْسَتِ... عَلَى شَيْءٍ» اشاره به این است که: آنها در پیشگاه خدا مقامی ندارند، یا این که دین و آئین آنها چیز قابل ملاحظه ای نیست. سپس اضافه می کند: «آنها این سخنان را می گویند در حالی که کتاب آسمانی را می خوانند!» (وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ).

یعنی با در دست داشتن کتاب های الهی که می تواند راهگشای آنها در این مسائل باشد این گونه سخنان، که سرچشمه ای جز تعصب، عناد و لجاج ندارد بسیار عجیب است. پس از آن، قرآن اضافه می کند: «مشرکان نادان نیز همان چیزی را می گفتند که اینها می گویند» (با این که اینها اهل کتابند و آنها بت پرست) (كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ

۱ - تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «قرطبی» و تفسیر «المنار»، ذیل آیه فوق - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۶۷. حدیثی دیگر نیز به همین مضمون در «بحار الانوار» و تفسیر «امام حسن عسکری (علیه السلام)» آمده است («بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۱۸۴ - تفسیر «امام حسن عسکری (علیه السلام)»، صفحه ۵۴۴، حدیث ۳۲۵، مدرسه امام مهدی (علیه السلام)).

لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ.

این آیه سرچشمه اصلی تعصب را، جهل و نادانی معرفی کرده؛ چرا که افراد نادان همواره در محیط زندگی خود محصورند و غیر آن را قبول ندارند، به آئینی که از کودکی با آن آشنا شده اند هر چند خرافی و بی اساس باشد، سخت دل می بندند، و غیر آن را منکر می شوند.

در پایان آیه آمده است: «خداوند در روز قیامت درباره آنچه اختلاف داشتند داوری می کند» (قَالَ اللَّهُ يَخْجَمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).

آنجا است که حقایق روشن تر می شود، اسناد و مدارک هر چیز آشکار است، و کسی نمی تواند حق را منکر شود و به این ترتیب، اختلافات بر چیده خواهد شد، آری یکی از ویژگی های قیامت، پایان یافتن اختلافات است.

ضمناً آیه فوق، به مسلمانان دلگرمی می دهد که: اگر پیروان این مذاهب به مبارزه با آنها برخاسته اند، و آئین آنها را نفی می کنند، هرگز نگران نباشند، آنها خودشان را هم قبول ندارند، هر یک چوب نفی، بر دیگری می زند، و اصولاً جهل و نادانی سرچشمه تعصب، و تعصب سرچشمه انحصارگری است.

* * *

۱۱۴ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

ترجمه:

۱۱۴ - کیست ستمکارتر از آن کس که از بردن نام خدا در مساجد او جلوگیری کرد و سعی در ویرانی آنها نمود؟! شایسته نیست آنان، جز با ترس و وحشت، وارد این کانون های عبادت شوند. بهره آنها در دنیا (فقط) رسوائی است و در آخرت، عذاب عظیم (الهی)!

شان نزول:

در کتاب «اسباب النزول» از «ابن عباس» چنین آمده که این آیه در مورد «فطلوس» رومی و یاران مسیحی او نازل شده است، آنها با بنی اسرائیل جنگیدند و «تورات» را آتش زدند و فرزندان آنها را به اسارت گرفتند، بیت المقدس را ویران ساختند و مردارها در آن ریختند.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» از «ابن عباس» نقل می کند که این کوشش در تخریب و نابودی بیت المقدس همچنان ادامه داشت تا زمانی که به دست مسلمانان، فتح شد.^۱

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نیز می خوانیم: این آیه در مورد «قریش» نازل

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۳۱۹ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث (با اندکی تفاوت).

گردید، در آن هنگام که از ورود پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به شهر «مکه و مسجد الحرام» جلوگیری کردند.^۱

بعضی شأن نزول سومی نیز برای آیه گفته اند و آن این که: منظور مکان هائی است که مسلمانان در «مکه» برای نماز داشتند و مشرکان پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنها را ویران کردند.^۲

هیچ مانعی ندارد که نزول آیه ناظر به تمام این حوادث بوده باشد، بنابراین هر یک از شأن نزول های فوق یکی از ابعاد مسأله را منعکس می کند.

* * *

تفسیر:

ستمکارترین مردم

بررسی شأن نزول های فوق نشان می دهد روی سخن در آیه به هر سه گروه، یهود و نصاری و مشرکان، است، هر چند بحث های آیات گذشته، بیشتر به یهود اشاره می کرد و گاهی به نصاری.

به هر حال «یهود» با ایجاد وسوسه در مسأله تغییر قبله، کوشش داشتند که مسلمانان به سمت بیت المقدس باز گردند و نماز بخوانند تا با این کار هم تفرقی بر آنها داشته باشند و هم مسجد الحرام و کعبه را از رونق بیندازند.^۳

«مشرکان مکه» نیز با منع پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان از زیارت خانه خدا عملاً به سوی خرابی این بنای الهی گام برمی داشتند.

«مسیحیان» نیز با گرفتن بیت المقدس و ایجاد وضع ناهنجاری که در بالا از

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۳۱۹، و جلد ۸۰، صفحه ۳۴۰ - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۵۸ (مؤسسه دار الکتاب) - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۳۵، صفحه ۲۹۷، و جلد ۸۰، صفحه ۳۴۰ - تفسیر «امام حسن عسکری (علیه السلام)»، صفحه ۵۶۰ (مدرسه امام مهدی (علیه السلام)).

۳ - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

«ابن عباس» نقل شد در تخریب آن می کوشیدند.

قرآن در برابر این سه گروه، و تمام کسانی که در راهی مشابه آنها گام بر می دارند می گوید: «چه کسی ستمکارتر است از آنها که از بردن نام خدا در مساجد الهی جلوگیری می کنند و سعی در ویرانی آنها دارند» (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا).

به این ترتیب، قرآن این جلوگیری را ستمی بزرگ و عاملان آن را ستمکارترین مردم معرفی می کند و راستی هم چه ستمی از این بالاتر که در تخریب پایگاه های توحید بکوشند و مردم را از یاد حق باز دارند و شرک و فساد را در جامعه گسترش دهند. پس از آن، در ذیل این آیه می گوید: «شایسته نیست آنها جز با ترس و وحشت وارد این اماکن شوند» (أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ).

یعنی مسلمانان و موحدان جهان باید آن چنان محکم بایستند که دست این ستمگران از این اماکن مقدس کوتاه گردد، و احدی از آنان نتواند آشکارا و بدون ترس و وحشت وارد این مکان های مقدس شوند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که این گونه افراد ستمکار با این عمل، هرگز موفق نخواهند شد که این مراکز عبادت را در اختیار خود بگیرند. بلکه سرانجام چنان می شود که جز با وحشت نمی توانند گام در آن بگذارند، درست همان سرنوشتی که مشرکان «مکه» در مورد مسجد الحرام پیدا کردند.

و در پایان آیه مجازات دنیا و آخرت این ستمکاران را با تعبیر تکان دهنده ای بیان کرده، می گوید: «برای آنها در دنیا رسوائی است و در آخرت عذاب عظیم» (لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

و این است سرنوشت کسانی که بخواهند میان بندگان و خدایشان جدائی

بیفکنند.

* * *

نکته ها:

۱ - طرق ویرانی مساجد

بدون شک مفهوم آیه فوق، مفهومی وسیع و گسترده است و به زمان و مکان معینی محدود نمی شود، همانند سایر آیاتی که در شرائط خاصی نازل گردیده، اما حکم آن در همه قرون و اعصار، ثابت است.

بنابراین، هر کس و هر گروه به نوعی در تخریب مساجد الهی بکوشد، و یا مانع از آن شود که نام خدا و عبادت او در آنجا انجام گیرد مشمول همان رسوائی و همان عذاب عظیم است که در آیه اشاره شده.

توجه به این نکته نیز لازم است که جلوگیری از ورود به مسجد، و ذکر نام پروردگار و کوشش در تخریب آن، تنها به این نیست که مثلاً با بیل و کلنگ ساختمان آن را ویران سازند، بلکه هر عملی که نتیجه آن تخریب مساجد و از رونق افتادن آن باشد نیز، مشمول همین حکم است.

چرا که در تفسیر آیه «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ...»^۱ چنان که خواهد آمد، طبق صریح بعضی از روایات،^۲ منظور از عمران و آبادی مسجد تنها ساختمان آن نیست، بلکه حضور در آنها و توجه به محافل و مجالس مذهبی که در آنها تشکیل می گردد و موجب یاد خدا است نیز یک نوع عمران است، بلکه مهم ترین عمران شمرده شده. بنابراین، در نقطه مقابل، آنچه باعث شود که مردم از یاد خدا غافل گردند و

۱ - توبه، آیه ۱۸.

۲ - «مستدرک الوسائل»، جلد ۳، صفحه ۳۶۲، حدیث ۳۷۸۶ - ۱۸ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۸۰، صفحات ۳۶۹ و ۳۷۰.

از مساجد باز مانند، ظلمی است بسیار بزرگ!

عجب این که در عصر و زمان ما گروهی از متعصبین نادان و خشک و دور از منطق، از وهابیان به بهانه احیای توحید، سعی در تخریب پاره ای از مساجد و ساختمان هائی که بر قبور بزرگان اسلام و صلحاء شده، و همیشه مرکز یاد خدا است، دارند، و عجیب تر این که: این ستمگران بی منطق، اعمال خود را تحت عنوان مبارزه با شرک، انجام می دهند و در این راه مرتکب انواع گناهان و کبائر می شوند.

در حالی که اگر فرضاً کار خلافتی در یکی از این مراکز مقدس انجام شود باید جلو آن را گرفت نه این که: این خانه های توحید را به تخریب کشاند، که این کار همانند کار مشرکان جاهلیت است.

* * *

۲ - بزرگ ترین ستم

نکته دیگری که در این آیه باید مورد توجه قرار گیرد این است که: خداوند این چنین اشخاص را **ظالم ترین** افراد شمرده، و در واقع هم چنین است؛ زیرا تعطیل و تخریب مساجد و جلوگیری از مراکز توحید، نتیجه ای جز سق مردم به بی دینی نخواهد داشت، و می دانیم زیان این کار از هر عملی بیشتر و عواقب شوم آن دردناک تر است. البته در موارد دیگری از قرآن کلمه: **أَظْلَمَ** «ستمکارترین» در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز به کار برده شده است که تمام آنها در واقع به مسأله «شرک» و نفی توحید باز می گردد.

شرح بیشتر این سخن را در (جلد پنجم، صفحه ۱۸۳) ذیل آیه ۲۱ سوره «انعام» مطالعه خواهید فرمود.

* * *

۱۱۵ وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

ترجمه:

۱۱۵ - از آن خداست! مشرق و مغرب، و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست! خداوند بی نیاز و داناست!

شأن نزول:

در شأن نزول آیه روایات مختلفی نقل شده است:

«ابن عباس» می گوید: این آیه مربوط به تغییر قبله است، هنگامی که قبله مسلمانان از «بیت المقدس» به «کعبه» تغییر یافت، یهود در مقام انکار بر آمدند و به مسلمانان ایراد کردند که مگر می شود قبله را تغییر داد؟^۱

آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد که شرق و غرب جهان از آن خدا است.

در روایت دیگری می خوانیم: این آیه در مورد نماز مستحبی نازل شده است که هر گاه انسان سوار بر مرکب باشد به هر سو که برود (هر چند پشت به قبله باشد) می تواند نماز مستحبی بخواند.^۲

بعضی دیگر از «جابر» نقل کرده اند پیامبر (صلی الله علیه وآله) گروهی از مسلمانان را به یکی

۱ - «مستدرک»، جلد ۳، صفحه ۱۷۵، حدیث ۳۲۹۷ - ۹ (آل البيت) - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث -

«بحار الانوار»، جلد ۴، صفحات ۱۰۵ و ۱۰۶ - تفسیر «امام حسن عسکری (علیه السلام)»، صفحه ۴۹۲، حدیث ۳۱۲ (مدرسه امام مهدی (علیه السلام)).

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۴، صفحات ۳۳۲ و ۳۳۳ (چاپ آل البيت) - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۵۶، حدیث ۸۰ (چاپخانه علمیه) - «بحار الانوار»، جلد ۸۱، صفحه ۷۰ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

از میدان های جنگ فرستاد، شب هنگام که تاریکی همه جا را فرا گرفت نتوانستند قبله را بشناسند و هر گروهی به سوئی نماز خواندند، هنگام طلوع آفتاب دیدند همگی به غیر جانب قبله نماز گزارده اند، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) سؤال کردند، آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام کرد نمازهایشان در چنین حالتی صحیح بوده^۱ (البته این حکم شرائطی دارد که در کتب فقهی آمده است).

هیچ مانعی ندارد که همه شأن نزول های فوق برای آیه ثابت باشد، و آیه هم ناظر به مسأله تغییر قبله باشد، هم خواندن نماز نافله بر مرکب، و هم نماز واجب به هنگام نشناختن قبله.

از این گذشته اصولاً هیچ آیه ای اختصاص به شأن نزول خود ندارد، و مفهوم آن باید به صورت یک حکم کلی در نظر گرفته شود وای بسا از آن احکام گوناگونی استفاده شود.

* * *

تفسیر:

به هر سو رو کنید خدا آنجا است!

در آیه گذشته، سخن از ستمگرانی بود که مانع از ذکر الهی در مساجد می شدند، و در تخریب آن می کوشیدند، آیه مورد بحث دنباله همین سخن است، می گوید: «مشرق و مغرب از آن خدا است، و به هر طرف رو کنید خدا آنجا است» (وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ).

چنین نیست که اگر شما را از رفتن به مساجد و پایگاه های توحید مانع شوند، راه بندگی خدا بسته شود، نه، شرق و غرب این جهان تعلق به ذات پاک او دارد، و به هر سو رو کنید او آنجا است.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۸۱، صفحه ۳۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

همچنین تغییر قبله که به خاطر مناسبت های خاصی صورت گرفته، کمترین اثری در این امر ندارد مگر جائی هست که از خدا خالی باشد؟ اصولاً خدا مکان ندارد. لذا در پایان آیه می فرماید: «خداوند نامحدود، بی نیاز و دانا است» (إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

توجه به این نکته لازم است که: منظور از مشرق و مغرب در آیه فوق، اشاره به دو سمت خاص نیست، بلکه این تعبیر کنایه از تمام جهات است، همان گونه که مثلاً می گوئیم: دشمنان علی (علیه السلام) به خاطر عداوت و دوستانش از ترس، فضائل او را پوشانند، اما با این حال فضائلش شرق و غرب عالم را گرفت (یعنی همه دنیا). شاید تکیه بر خصوص شرق و غرب به خاطر این باشد که انسان، نخستین جهتی را که می شناسد این دو جهت است، و بقیه جهات به وسیله مشرق و مغرب شناخته می شود. در قرآن مجید، نیز می خوانیم: وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا: «ما شرق و غرب زمین را در اختیار جمعیتی که مستضعف بودند قرار دادیم».^۱

* * *

نکته ها:

۱ - فلسفه قبله

نخستین سؤالی که در اینجا پیش می آید این است: اگر به هر سو رو کنیم خدا آنجاست، پس توجه به قبله چه لزومی دارد؟

اما چنان که بعداً نیز اشاره خواهیم کرد، توجه به قبله هرگز مفهومش محدود کردن ذات پاک خدا در سمت معینی نیست، بلکه از آنجا که انسان یک وجود مادی است و بالاخره باید به سوئی نماز بخواند، دستور داده شده است: همه به یکسو، نماز بخوانند تا وحدت و هماهنگی در صفوف مسلمین پیدا شود، و از هرج و مرج و پراکندگی جلوگیری به عمل آید.

فکر کنید اگر هر کسی به سوئی نماز می خواند و صفوف متفرق تشکیل می دادند، چقدر زنده و ناجور بود؟

ضمناً سمتی که به عنوان قبله تعیین شده (سمت کعبه) نقطه ای است مقدس که از قدیمی ترین پایگاه های توحید است و توجه به آن بیدار کننده خاطرات توحیدی می باشد.

* * *

۲ - تعبیر به «وَجْهُ اللَّهِ» به معنی صورت خدا نیست، بلکه «وجه» در اینجا به معنی ذات است.

* * *

۳ - در روایات متعددی می خوانیم که به این آیه، برای صحت نماز کسانی که به غیر سمت کعبه از روی اشتباه و یا عدم توانائی بر تحقیق، نماز خوانده اند استناد شده، و نیز به همین آیه برای صحت نماز خواندن بر مرکب، استدلال نموده اند.^۱

* * *

۱ - برای توضیح بیشتر به کتاب «وسائل الشیعه»، کتاب «الصلوة»، ابواب «القبله» مراجعه نمائید - «وسائل الشیعه»، جلد ۴، صفحات ۳۳۲ و ۳۳۳ (چاپ آل البیت).

۱۱۶ وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ
لَهُ قَانُتُونَ

۱۱۷ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

ترجمه:

۱۱۶ - و (یهود و نصاری و مشرکان) گفتند: «خداوند، فرزندی برای خود انتخاب کرده است!» - منزّه است او - بلکه آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن اوست؛ و همه در برابر او خاضعند!
۱۱۷ - هستی بخش آسمان ها و زمین اوست! و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می گوید: «موجود باش!» و آن، فوری موجود می شود.

تفسیر:

خرافات یهود و نصاری و مشرکان

این عقیده خرافی که خداوند دارای فرزندی است هم مورد قبول مسیحیان است، هم گروهی از یهود، و هم مشرکان، هر سه طایفه معتقد بودند: خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است.

در آیه ۳۰ سوره «توبه» می خوانیم: وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ: «یهود گفتند: عزیر پسر خدا است، و نصاری گفتند: مسیح فرزند خدا است، این سخنی است که با زبان خود می گویند که همانند گفتار کافران پیشین است، خدا آنها را بکشد، چگونه دروغ می گویند؟!»

در آیه ۶۸ سوره «یونس» نیز درباره مشرکان می خوانیم: **قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ**: «گفتند: خداوند برای خود فرزندی انتخاب کرده است منزّه است او، از همه چیز بی نیاز است» در آیات بسیار دیگری از قرآن نیز این نسبت ناروا از آنها نقل شده است.

نخستین آیه مورد بحث، برای کوبیدن این خرافه چنین می گوید: «آنها گفتند: خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است، پاک و منزّه است او از این نسبت های ناروا» **وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ**.

خدا چه نیازی دارد که فرزندی برای خود برگزیند؟ آیا نیازمند است؟ محدود است؟ احتیاج به کمک دارد؟ احتیاج به بقاء نسل دارد؟
 «آنچه در آسمان ها و زمین است از آن او است» **(بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)**.
 «و همگان در برابر او خاضعند» **(كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ)**.

* * *

او نه تنها مالک همه موجودات عالم هستی است، که «ایجادکننده همه آسمان ها و زمین او است» **(بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)**.

و حتی بدون نقشه قبلی و بدون احتیاج به وجود ماده، همه آنها را ابداع فرموده است.
 او چه نیازی به فرزند دارد در حالی که «هر گاه فرمان وجود چیزی را صادر کند به او می گوید: موجود باش! و آن فوراً موجود می شود» **(وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)**.

* * *

نکته ها:

۱ - دلائل نفی فرزند

این سخن که خداوند فرزندی دارد، بدون شک زائیده افکار ناتوان انسان هائی است که خدا را در همه چیز با وجود محدود خودشان مقایسه می کردند.

انسان به دلائل مختلفی نیاز به وجود فرزند دارد: از یکسو، عمرش محدود است و برای ادامه نسل، تولد فرزند لازم است.

از سوی دیگر، قدرت او محدود است، و مخصوصاً به هنگام پیری و ناتوانی نیاز به معاونی دارد که به او در کارهایش کمک کند.

از سوی سوم، جنبه های عاطفی، و روحیه انس طلبی، ایجاب می کند که مونسى در محیط زندگی خود داشته باشد که آن هم به وسیله فرزندان تأمین می گردد.

بدیهی است هیچ یک از این امور، در مورد خداوندی که آفریننده عالم هستی و قادر بر همه چیز، و ازلی و ابدی است مفهوم ندارد.

به علاوه داشتن فرزند، لازمه اش جسم بودن است که خدا از آن نیز منزّه می باشد.^۱

* * *

۲ - تفسیر جمله «كُنْ فَيَكُونُ»

این تعبیر، در آیات متعددی از قرآن آمده است.^۲

این جمله از اراده خداوند و حاکمیت او در امر خلقت سخن

۱ - در این زمینه در سوره «انبیاء»، ذیل آیه ۲۶ (جلد سیزدهم تفسیر نمونه) نیز بحث کرده ایم.

۲ - از جمله سوره «آل عمران»، آیات ۴۷ و ۵۹ - سوره «انعام»، آیه ۷۳ - سوره «نحل»، آیه ۴۰ - سوره «مریم»، آیه ۳۵ - سوره «یس»، آیه ۸۲ - غافر، آیه ۶۸ و آیه مورد بحث.

می گوید.

توضیح این که: منظور از جمله «كُنْ فَيَكُونُ» (موجود باش آن هم فوراً موجود می گردد) این نیست که خداوند یک فرمان لفظی با معنی «موجود باش» صادر می کند، بلکه منظور این است: هنگامی که اراده او به وجود چیزی تعلق می گیرد، خواه بزرگ باشد یا کوچک، پیچیده باشد یا ساده، به اندازه یک اتم باشد، یا به اندازه مجموع آسمان ها و زمین، بدون نیاز به هیچ علت دیگری تحقق می یابد، و میان این اراده و پیدایش آن موجود، حتی یک لحظه نیز فاصله نخواهد بود.

اصولاً زمانی نمی تواند در این وسط قرار گیرد، و به همین دلیل حرف «فاء» (در جمله فَيَكُونُ) که معمولاً برای تأخیر زمانی توأم با اتصال است در اینجا فقط به معنی تأخیر رتبه ای است (آن گونه که در فلسفه اثبات شده که معلول از علت خود، متأخر است نه تأخر زمانی بلکه تأخر رتبه ای - دقت کنید).

اشتباه نشود! منظور این نیست که: هر چه خدا اراده کند در همان لحظه موجود می شود، بلکه منظور این است: هر طور اراده کند همان طور موجود می شود.

فی المثل اگر اراده کند: آسمان ها و زمین در شش دوران به وجود آیند مسلماً بی کم و کاست در همین مدت موجود خواهند شد، و اگر اراده کند، در یک لحظه موجود شوند همه در یک لحظه موجود خواهند شد، این تابع آن است که او چگونه اراده کند؟ و چگونه مصلحت بدانند؟

و یا مثلاً هنگامی که خداوند اراده کند، جنینی در شکم مادر درست نه ماه و نه روز دوران تکامل خود را طی کند، بدون یک لحظه کم و زیاد انجام می یابد، و اگر اراده کند این دوران تکاملی در کمتر از یک هزارم ثانیه صورت گیرد، مسلماً همان گونه خواهد شد، چه این که اراده او علت تامه برای آفرینش است، و میان

علت تامه و وجود معلول هیچ گونه فاصله ای نمی تواند باشد.

* * *

۳ - چگونه ممکن است چیزی از عدم به وجود آید؟

کلمه «بدیع» از ماده «بدع» به معنی به وجود آوردن چیزی بدون سابقه است، و این می رساند که خداوند، آسمان ها و زمین را بدون هیچ ماده و نمونه قبلی به وجود آورده است.

اکنون این سؤال پیش می آید: مگر می شود چیزی از عدم به وجود آید؟
عدم که نقیض وجود می باشد، چگونه می تواند علت و منشأ وجود باشد؟
و آیا راستی می توان باور کرد نیستی مایه هستی گردد؟
این همان ایراد مادی ها در مسأله «ابداع» است و از آن نتیجه می گیرند که ماده اصلی جهان ازلی و ابدی است و مطلقاً موجود و معدوم نمی شود.

پاسخ:

در مرحله اول، عین این ایراد به خود مادی ها نیز وارد می شود.
توضیح این که: آنها معتقدند ماده این جهان قدیم و ازلی است و تا به حال چیزی از آن کم نشده، و این که می بینیم جهان تا به حال تغییراتی پیدا کرده، تنها «صورت» آن است که دائماً در تغییر است، نه اصل ماده، از آنان می پرسیم:

صورت فعلی ماده که قبلاً به طور مسلم وجود نداشته، چگونه به وجود آمد؟

آیا از عدم به وجود آمد؟

اگر چنین است، پس چگونه «عدم» می تواند منشأ «وجود صورت» گردد؟ (دقت کنید).

مثلاً: نقاشی، منظره زیبایی را با قلم و رنگ بر روی کاغذ ترسیم می کند، مادی ها می گویند: ماده رنگی آن موجود بوده، ولی این منظره و این «صورت» که

قبلاً وجود نداشته، چگونه به وجود آمده است؟

هر پاسخ که آنها برای پیدا شدن «صورت» از «عدم» دادند، همان پاسخ را در مورد «ماده» خواهیم گفت.

و در مرحله ثانی، باید توجه داشت اشتباه از ناحیه کلمه «از» به وجود آمده است، آنها خیال می کنند این که می گوئیم «عالم» «از» نیستی به هستی آمده، مثل این است که: می گوئیم «میز» «از» «چوب» ساخته شده است که برای ساختن میز، چوب باید قبلاً موجود باشد تا میز ساخته شود، در صورتی که معنی جمله «عالم از نیستی به هستی آمده» این نیست، بلکه این است: «عالم قبلاً وجود نداشت سپس موجود شد» آیا در این عبارت تضاد و تناقضی می بینید؟

و به تعبیر فلسفی: هر موجود ممکن (آن که از ذات خود هستی ندارد) از دو جنبه تشکیل شده است: «ماهیت» و «وجود»، «ماهیت» عبارت از «معنی اعتباری» است که نسبت آن به وجود و عدم، مساوی است، به عبارت دیگر قدر مشترکی که از ملاحظه وجود و عدم چیزی به دست می آید «ماهیت» نامیده می شود، مثلاً این درخت سابقاً نبوده و فعلاً هست، فلانی سابقاً وجود نداشت فعلاً وجود پیدا کرده آنچه را که مورد دو حالت وجود و عدم قرار دادیم «ماهیت» است.

بنابراین، معنی این سخن که «خداوند عالم را از عدم به وجود آورده» این می شود که: خداوند ماهیت را از حال عدم به حال وجود آورد، و به تعبیر دیگر لباس «وجود» بر اندام «ماهیت» پوشانید.^۱

* * *

۱ - برای توضیح بیشتر به کتاب «آفریدگار جهان» مراجعه فرمائید.

۱۱۸ وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يُوقِنُونَ

۱۱۹ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ

ترجمه:

۱۱۸ - افراد ناآگاه گفتند: «چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟! و یا چرا آیه و نشانه ای برای خود ما نمی آید؟! پیشینیان آنها نیز، همین گونه سخن می گفتند؛ دل ها و افکارشان مشابه یکدیگر است؛ ولی ما (به اندازه کافی) آیات و نشانه ها را برای اهل یقین (و حقیقت جوین) روشن ساخته ایم.
۱۱۹ - ما تو را به حق، برای بشارت و بیم دادن (مردم جهان) فرستادیم؛ و تو مسئول (گمراهی) دوزخیان (پس از ابلاغ رسالت) نیستی!

تفسیر:

چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟!

به تناسب بهانه جوئی های یهود در نخستین آیات فوق، سخن از گروه دیگری از بهانه جویان است که ظاهراً همان مشرکان عرب بودند، می فرماید:
«افراد بی اطلاع گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ و چرا آیه و نشانه ای بر خود ما نازل نمی شود؟» (وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ).

در حقیقت این گروه - که قرآن از آنها به عنوان **الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** (آنها که نمی دانند) یاد کرده، دو درخواست غیر منطقی داشتند:

۱ - چرا خداوند مستقیماً با ما سخن نمی گوید؟

۲ - چرا آیه ای بر خود ما نازل نمی شود؟

قرآن در پاسخ این ادعاهای لجوجانه و خودخواهانه می گوید: «پیشینیان آنها نیز همین گونه سخنان داشتند، دل ها و افکارشان مشابه است، ولی ما آیات و نشانه ها را (به مقدار کافی) برای آنها که حقیقت جو و اهل یقین هستند روشن ساختیم» **كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ**.

اگر به راستی منظور آنها درک حقیقت و واقعیت است، همین آیات را که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نازل کردیم نشانه روشنی بر صدق گفتار او است.

چه لزومی دارد که بر هر یک، یک از افراد مستقیماً و مستقلاً آیاتی نازل شود؟

و چه معنی دارد که من اصرار کنم باید خدا مستقیماً با خود من سخن بگوید؟!

نظیر این سخن را در سوره «مدثر» آیه ۵۲ نیز می خوانیم: **بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً**: «هر یک از آنها انتظار دارند اوراق متعددی از آیات بر آنها نازل گردد! چه انتظار بی جایی!!»

اصولاً این کار، علاوه بر این که هیچ گونه ضرورتی ندارد بر خلاف حکمت پروردگار است؛ زیرا:

اولاً - اثبات صدق پیامبران برای همه مردم از طریق آیاتی که بر خود آنها نازل می شود کاملاً ممکن است.

ثانیاً - نزول آیات و معجزات بر هر کس ممکن نیست، یک نوع شایستگی و آمادگی و پاکی روح لازم دارد، این درست به آن می ماند که انتظار داشته باشیم تمام سیم های شبکه وسیع برق یک شهر (اعم از سیم های قوی و بسیار نازک) به همان برق فوق العاده نیرومندی که به نخستین کابل های قوی منتقل می شود، وصل باشند، مسلماً این انتظار، انتظار غلط و نابجائی است، آن مهندسی که آن سیم ها را برای انجام وظائف مختلف تنظیم نموده سهم همه آنها را منظور کرده، بعضی بلاواسطه از مولد برق نیرو می گیرند و بعضی با واسطه، با ولتاژهای مختلف.

* * *

آیه بعد، روی سخن را به پیامبر کرده و وظیفه او را در برابر این درخواست معجزات اقتراح و بهانه جوئی های دیگر مشخص می کند می فرماید: «ما تو را به حق برای بشارت و انذار (مردم جهان) فرستادیم» (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا). **تو وظیفه** داری دستورات ما را برای همه مردم بیان کنی، معجزات را به آنها نشان دهی و حقایق را با منطق تبیین نمائی، و این دعوت باید توأم با تشویق نیکوکاران، و بیم دادن بدکاران، باشد، این وظیفه تو است.

«اما اگر گروهی از آنها بعد از انجام این رسالت ایمان نیاوردند تو مسئول گمراهی دوزخیان نیستی» (وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ).

* * *

نکته ها:

۱ - دل های آنها همانند یکدیگر است

در آیات فوق خواندیم که قرآن می گوید: این بهانه گیری ها تازگی ندارد، اقوام منحرف پیشین نیز همین حرف ها را داشتند، گوئی دل های آنها درست همانند هم ساخته شده. این تعبیر اشاره به این نکته نیز می باشد که گذشت زمان و تعلیمات پیامبران می بایست این اثر را گذارده باشد که نسل های آینده سهم بیشتری از آگاهی پیدا کنند و سخنان بی اساسی که نشانه نهایت جهل و نادانی است کنار بگذارند. اما متأسفانه این گروه از این برنامه تکاملی هیچ گونه سهمی نبرده اند، همچنان در جا می زنند، گوئی به هزاران سال قبل تعلق دارند و گذشت زمان کمترین تکانی به فکر آنها نداده است.

* * *

۲ - دو اصل مهم تربیتی

«بشارت» و «انذار» یا «تشویق» و «تهدید» بخش مهمی از انگیزه های تربیتی و حرکت های اجتماعی را تشکیل می دهد، آدمی هم باید در برابر انجام کار نیک «تشویق» شود، و هم در برابر کار بد «توبیخ» بیند تا آمادگی بیشتری برای پیمودن مسیر اول و گام نگذاردن در مسیر دوم پیدا کند.

«تشویق» به تنهایی برای رسیدن به تکامل فرد یا جامعه کافی نیست؛ زیرا انسان در این صورت مطمئن است انجام گناه خطری برای او ندارد.

فی المثل می بینیم: پیروان کنونی مسیح (علیه السلام) عقیده به «فداء» دارند، و معتقدند حضرت مسیح (علیه السلام) فدای گناهان آنها گردیده، حتی رهبرانشان گاه سند بهشت به آنها می فروشند و گاه گناهشان را از طرف خدا می بخشند! مسلماً چنین

جمعیتی به آسانی مرتکب گناه می شود.

در «قاموس کتاب مقدس» می خوانیم: «... فدا نیز اشاره به کفاره خون گران بهای مسیح است که گناه جمیع ماها بر او گذارده شد و گناهان ما را در جسد خود بر صلیب متحمل شد!»

مسئلاً این منطق نادرست افراد را در ارتکاب گناه جسور می کند.

کوتاه سخن این که آنها که تصور می کنند تنها تشویق برای تربیت انسان (اعم از کودکان و بزرگسالان) کافی است، و باید تنبیه، تهدید و کیفر را به کلی شست و کنار گذاشت، سخت در اشتباهند، همان گونه که پایه تربیت را تنها بر ترس و تهدید گذاردن و از جنبه های تشویقی غافل بودن نیز گمراهی و بی خبری است.

این هر دو گروه در شناخت انسان در اشتباهند؛ توجه ندارند: انسان مجموعه ای است از بیم و امید، از حب ذات و علاقه به حیات، و نفرت از فناء و نیستی، ترکیبی است از جلب منفعت و دفع ضرر.

آیا انسانی که ابعاد روح او را این دو تشکیل می دهد، ممکن است پایه تربیتش تنها روی یک قسمت باشد؟

مخصوصاً تعادل میان این دو لازم است که:

اگر تشویق و امید از حد بگذرد باعث جرئت و غفلت است.

و اگر بیم و انداز بیش از اندازه باشد نتیجه اش یأس و نومیدی و خاموش شدن شعله های عشق و تحرک است.

درست به همین دلیل در آیات قرآن، «نذیر» و «بشیر» یا «انذار» و «بشارت» در کنار هم قرار گرفته، حتی گاهی «بشارت» بر «انذار» مقدم است، مانند آیه مورد بحث، (بَشِيراً وَ نَذِيراً) و گاه به عکس، «نذیر» بر «بشیر» تقدم

یافته، مانند آیه ۱۸۸ سوره «اعراف»: **إِنَّا أَنَا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**: «من بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای افرادی که ایمان می آورند».

هر چند در اکثر آیات قرآن، بشارت مقدم داشته شده این نیز ممکن است به خاطر این باشد که در مجموع، رحمت خدا بر عذاب و غضب او پیشی گرفته است (یا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ).^۱

* * *

۱ - «مصابح المتجهد»، صفحات ۴۴۲ و ۶۹۶ (مؤسسه فقه الشیعه، بیروت) - کتاب «المزار»، صفحه ۱۶۱ (کنگره شیخ مفید) - «بحار الانوار»، جلد ۹۱، صفحات ۲۳۹ و ۳۸۶، و جلد ۹۵، صفحه ۲۳۲.

۱۲۰ وَ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِيتَهُمْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ
 ۱۲۱ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

ترجمه:

۱۲۰ - هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، تا (تسلیم خواسته های آنها شوی، و) از آئین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی. بگو: «هدایت، تنها هدایت الهی است!» و اگر از هوی و هوس های آنان پیروی کنی، بعد از آن که آگاه شده ای، هیچ سرپرست و یآوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود.
 ۱۲۱ - کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده ایم (یهود و نصاری) آن را چنان که شایسته است می خوانند؛ آنها به پیامبر اسلام ایمان می آورند؛ و کسانی که به او کافر شوند، زیانکارند.

شان نزول:

در شان نزول آیه اول از «ابن عباس» چنین نقل شده: یهود «مدینه» و نصاری «نجران» انتظار داشتند: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) همواره در قبله با آنها موافقت کند، هنگامی که خداوند قبله مسلمانان را از «بیت المقدس» به سوی «کعبه» گردانید آنها از پیامبر (صلی الله علیه وآله) مأیوس شدند (و شاید در این میان بعضی از طوائف

مسلمانان ایراد می کردند که نباید کاری کرد که باعث رنجش یهود و نصاری گردد.^۱ آیه فوق نازل شد و به پیامبر (صلی الله علیه وآله) اعلام کرد این گروه از یهود و نصاری نه با هماهنگی در قبله و نه با چیز دیگر از تو راضی نخواهند شد، جز این که آئین آنها را درست بپذیری.

بعضی دیگر نقل کرده اند: پیامبر (صلی الله علیه وآله) اصرار فراوان داشت این دو گروه را راضی کند، شاید اسلام را بپذیرا گردند، آیه فوق نازل شد و به پیامبر (صلی الله علیه وآله) اعلام کرد این فکر را از سر به در کن؛ چرا که آنها به هیچ قیمت راضی نخواهند شد جز به پیروی از آئین آنها.^۲

در شأن نزول آیه دوم نیز روایات گوناگونی است: بعضی از مفسران معتقدند: این آیه درباره افرادی نازل شد که با «جعفر بن ابی طالب» از «حبشه» آمدند و از کسانی بودند که در آنجا به او پیوستند، آنها چهل نفر بودند، سی و دو نفر اهل «حبشه»، و هشت نفر از راهبان شام که «بحیرا» راهب معروف نیز جزء آنان بود.^۳

بعضی دیگر معتقدند: آیه درباره افرادی از یهود همانند «عبدالله بن سلام» و «سعید بن عمرو» و «تمام بن یهودا» و امثال آنها نازل شده که اسلام را پذیرفتند و به راستی مؤمن شدند.^۴

* * *

۱ - «در المنثور»، ذیل آیه مورد بحث - «فتح القدیر»، جلد ۱، صفحه ۱۳۶ (عالم الکتب) - تفسیر

«روض الجنان» و «روح الجنان» (تفسیر ابوالفتوح رازی)، جلد ۲، صفحه ۱۳۳، ذیل آیه مورد بحث (بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی).

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۳ و ۴ - تفسیر «ابوالفتوح رازی» و «مجمع البیان»، ذیل آیه - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۴۶، ۴۷ و ۵۶.

تفسیر:

جلب رضایت این گروه ممکن نیست

از آنجا که در آیه گذشته از پیامبر (صلی الله علیه وآله) در برابر گمراهان لجوج سلب مسئولیت می‌کند، آیات فوق در ادامه همین بحث، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می‌گوید: اصرار بر جلب رضایت یهود و نصاری نداشته باش، چه این که «آنها هرگز از تو راضی نخواهند شد مگر این که به طور کامل تسلیم خواسته های آنها و پیرو آئینشان شوی» (وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ). وظیفه تو این است: «بگو: هدایت، تنها هدایت الهی است» (قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَى).

هدایتی که با خرافات و افکار منحط افراد نادان آمیخته نشده است، از چنین هدایت خالصی باید پیروی کرد.

آنگاه می‌افزاید: «اگر تسلیم تعصب ها، هوس ها و افکار کوتاه آنها شوی - بعد از آن که در پرتو وحی الهی حقایق برای تو روشن شده - هیچ سرپرست و یآوری از ناحیه خدا برای تو نخواهد بود» (وَلَنْ اتَّبَعَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ).

* * *

و اما از آنجا که جمعی از حق طلبان یهود و نصاری، دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را لبیک گفتند و این آئین را پذیرا شدند، قرآن پس از مذمت گروه سابق از اینها به نیکی یاد می‌کند، می‌فرماید: «کسانی که کتاب آسمانی را به آنها دادیم آن را چنان که شایسته آن است (تفکر، اندیشه و سپس عمل) تلاوت می‌کنند، آنها به پیامبر اسلام ایمان می‌آورند» (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ).

«و آنها که نسبت به آن کافر شدند (به خودشان ظلم کردند) آنها همان زیانکارانند» (و)

مَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

آنها که ایمان آوردند کسانی بودند که به راستی حق تلاوت کتاب آسمانی خویش را به جا آوردند و همان سبب هدایتشان شد؛ چرا که بشارت های ظهور پیامبر موعود را که در آن کتب خوانده بودند، منطبق بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دیدند و تسلیم شدند و خدا هم از آنها تقدیر کرده است.

* * *

نکته ها:

۱ - آیا پیامبر (صلی الله علیه وآله) از هوس های منحرفان تبعیت می کند؟!

جمله «وَلَكِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ» ممکن است برای بعضی این سؤال را به وجود آورد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) با آن مقام عصمت مگر ممکن است از هوس های منحرفان یهود پیروی کند؟

در پاسخ می گوئیم: این گونه تعبیرها که در آیات قرآن کراراً دیده می شود هیچ منافاتی با مقام عصمت انبیاء ندارد؛ زیرا از یکسو جمله شرطیه است و جمله شرطیه دلیل بر وقوع شرط نیست.

از سوی دیگر، معصوم بودن، گناه را بر پیامبران محال نمی کند، بلکه پیغمبر و امام با این که قدرت بر گناه دارند و اختیار از آنها سلب نشده، هیچ گاه دامن هایشان به گناه آلوده نمی گردد. به تعبیر دیگر آنها قدرت بر گناه دارند، ولی ایمان، علم و تقوایشان در حدی است که هرگز به سراغ گناه نمی روند، بنابراین هشدارهایی همانند هشدار فوق، در مورد آنها کاملاً به جاست.

از سوی سوم، این خطاب گر چه متوجه پیامبر (صلی الله علیه وآله) است ولی ممکن است منظور همه مردم باشد.

* * *

۲ - حدود جلب رضایت دشمن

درست است که انسان باید با نیروی جاذبه اخلاق، دشمنان را به سوی حق دعوت کند، ولی این در مقابل افراد انعطاف پذیر است، اما کسانی که هرگز تسلیم حرف حق نیستند، نباید در فکر جلب رضایت آنها بود، اینجا است که اگر ایمان نیاوردند باید گفت: به جهنم! و بیهوده نباید وقت صرف آنها کرد.

* * *

۳ - هدایت، تنها هدایت الهی است

از آیات فوق ضمناً این حقیقت استفاده می شود: تنها قانونی که می تواند مایه نجات انسان ها گردد قانون و هدایت الهی است؛ چرا که علم بشر هر قدر تکامل یابد، باز آمیخته به جهل و شک و نارسائی در جهات مختلف است، و هدایتی که در پرتو چنین علم ناقصی پیدا شود، هدایت مطلق نخواهد بود، تنها کسی می تواند برنامه «هدایت مطلق» را رهبری کند که دارای «علم مطلق» و خالی از جهل و نارسائی باشد و او تنها خدا است.

* * *

۴ - حق تلاوت چیست؟

این تعبیر، تعبیر پر معنائی است و خط روشنی برای ما در برابر قرآن مجید و کتب آسمانی مشخص می سازد؛ چرا که مردم در برابر این آیات الهی چند گروهند: گروهی تمام اصرارشان بر ادای الفاظ و حروف از مخارج آن است آنها دائماً در فکر وقف و وصل و حروف یرملون و شد و ملند و کمترین اهمیتی به محتوا و معنی نمی دهند، چه رسد به عمل کردن به آن، به گفته قرآن اینها همانند حیوانی هستند که کتاب هائی بر او حمل شده باشد (كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ

اُسْفاراً^۱.

گروهی دیگر، از الفاظ فراتر رفته، در معانی دقت می کنند و در ریزه کاری ها و نکات قرآن می اندیشند و از علوم آن آگاهند اما از عمل خبری نیست!.

ولی گروه سومی هستند که مؤمنان راستینند، قرآن را به عنوان یک کتاب عمل، و یک برنامه کامل زندگی پذیرفته اند، خواندن الفاظ و اندیشه در معانی و درک مفاهیم این کتاب بزرگ را مقدمه ای برای عمل می دانند، و لذا هر زمان قرآن می خوانند روح تازه ای در کالبد آنها پیدا می شود، تصمیم و اراده تازه، آمادگی و اعمال تازه، و این است حق تلاوت.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه می خوانیم که فرمود: **يُرْتَلُونَ آيَاتِهِ، وَ يَتَفَقَّهُونَ فِيهِ، وَ يَعْمَلُونَ بِأَحْكَامِهِ، وَ يَرْجُونَ وَعْدَهُ، وَ يَخَافُونَ وَعِيدَهُ، وَ يَعْتَبِرُونَ بِقَصَصِهِ، وَ يَأْتِمِرُونَ بِأَوَامِرِهِ، يَتَنَاهَوْنَ عَنْ نَوَاهِيهِ، مَا هُوَ وَاللَّهُ حِفْظُ آيَاتِهِ وَ دَرَسُ حُرُوفِهِ، وَ تِلَاوَةُ سُورِهِ وَ دَرَسُ أَعْشَارِهِ وَ اخْمَاسِهِ حِفْظُ حُرُوفِهِ، وَ أَضَاعُوا حُدُودَهُ، وَ إِنَّمَا تَدَبَّرُ آيَاتِهِ وَ الْعَمَلُ بِأَحْكَامِهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ:**

منظور این است: «آیات آن را با دقت بخوانند و حقایق آن را درک کنند و به احکام آن عمل بنمایند، به وعده های آن امیدوار، و از وعده های آن ترسان باشند، از داستان های آن عبرت گیرند، به اوامرش گردن نهند و نواهی آن را بپذیرند، به خدا سوگند منظور حفظ کردن آیات و خواندن حروف و تلاوت سوره ها و یاد گرفتن اعشار و اخماس^۲ آن نیست.

آنها حروف قرآن را حفظ کردند اما حدود آن را ضایع ساختند، منظور تنها

۱ - جمعه، آیه ۵.

۲ - منظور از «اعشار» و «اخماس» تقسیماتی است که در قرآن می شود، مانند: تقسیم به سی جزء و یا هر جزء به چهار حزب و امثال آن.

این است که در آیات قرآن بیندیشند و به احکامش عمل کنند، چنان که خداوند می فرماید: این کتابی است پر برکت که ما بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبر کنند.^۱

* * *

۱ - نقل از «ارشاد دیلمی»، جلد ۱، صفحه ۷۸ (انتشارات شریف رضی) - تفسیر «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث - «مجموعه ورام»، جلد ۲، صفحه ۲۳۷ (انتشارات مکتبه الفقیه).

۱۲۲ یا بَنی إِسْرَئِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِیْ اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ اَنْیْ فَضَّلْتُکُمْ

عَلِی الْعَالَمِیْنَ

۱۲۳ وَ اَنْتُمْ یَوْمًا لَا تَجْزِیْ نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئًا وَ لَا یُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ

لَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا هُمْ یُنْصَرُونَ

ترجمه:

۱۲۲ - ای بنی اسرائیل! نعمت مرا، که به شما ارزانی داشتم، به یاد آورید! و (نیز به خاطر آورید که) من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم!

۱۲۳ - از روزی بترسید که هیچ کس از دیگری دفاع نمی کند؛ و هیچ گونه عوضی از او قبول نمی شود؛ و شفاعت، او را سود نمی دهد؛ و یاری نمی شوند!

تفسیر:

بار دیگر خداوند روی سخن را به بنی اسرائیل کرده، نعمت های خویش را بر آنها می شمرد مخصوصاً برتری و فضیلتی را که خداوند برای آنها نسبت به مردم زمانشان قائل شده، یادآوری می کند.

می فرماید: «ای بنی اسرائیل! به خاطر بیاورید نعمت هایی را که به شما ارزانی داشتم و نیز به خاطر بیاورید که من شما را بر جهانیان (بر تمام مردمی که در آن زمان زندگی می کردند) برتری بخشیدم» (یا بَنی إِسْرَئِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِیْ اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ اَنْیْ فَضَّلْتُکُمْ عَلِی الْعَالَمِیْنَ).

ولی از آنجا که هیچ نعمتی بدون مسئولیت نخواهد بود، بلکه خداوند در برابر بخشیدن هر موهبتی تکلیف و تعهدی بر دوش انسان می گذارد، در آیه بعد به آنها هشدار می دهد می گوید: «از آن روز بترسید که هیچ کس از دیگری دفاع نمی کند» (وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا).

«و چیزی به عنوان غرامت و یا فدیة که بلاگردان باشد از آنها پذیرفته نمی شود» (وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ).

«و هیچ شفاعتی (جز به اذن پروردگار) او را سود نمی دهد» (وَ لَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ).
و اگر فکر می کنید کسی در آنجا - جز خدا - می تواند انسان را کمک کند اشتباه است؛ چرا که «هیچ کس در آنجا یاری نمی شود» (وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ).
بنابراین، تمام راه های نجات که در این دنیا به آن متوسل می شوید همه بسته است، تنها و تنها یک راه باز است، و آن راه ایمان و عمل صالح، و در برابر گناهان توبه کردن و اصلاح خویش نمودن است.
از آنجا که در آیات ۴۷ و ۴۸ همین سوره عین همین مسائل (با تغییر مختصری در تعبیر) مطرح شده و ما در آنجا مشروحاً بحث کرده ایم به آنچه در بالا آمد قناعت می کنیم.

* * *

۱۲۴ وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ
إِمَامًا قَالَوْا مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

ترجمه:

۱۲۴ - (به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود؛ و او به خوبی از عهده این آزمایش ها بر آمد. خداوند به او فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی رسد!»

تفسیر:

«امامت» اوج افتخار ابراهیم (علیه السلام)

از این آیات به بعد، سخن از ابراهیم (علیه السلام) پیامبر بزرگ خدا و قهرمان توحید، و بنای خانه کعبه و اهمیت این کانون بزرگ توحید و عبادت است که ضمن هیجده آیه این مسائل را بر شمرده است.

هدف از این آیات در واقع سه چیز است:

نخست این که: مقدمه ای باشد برای مسأله تغییر قبله که بعداً مطرح می شود تا مسلمانان بدانند این کعبه از یادگارهای ابراهیم (علیه السلام) پیامبر بت شکن است و اگر امروز مشرکان و بت پرستان آن را تبدیل به بتخانه کرده اند، این یک آلودگی سطحی است و چیزی از ارزش و مقام کعبه نمی کاهد.

دیگر این که: یهود و نصاری ادعا می کردند ما وارثان ابراهیم (علیه السلام) و آئین او هستیم و این آیات (در ارتباط با آیات فراوانی که درباره یهود گذشت) مشخص

می سازد آنها تا چه حد از آئین ابراهیم (علیه السلام) بیگانه اند. سوم این که: مشرکان عرب نیز پیوند ناگسستنی میان خود و ابراهیم قائل بودند، باید به آنها نیز فهمانده شود که برنامه شما هیچ ارتباطی با برنامه این پیامبر بزرگ بت شکن ندارد.

در آیه مورد بحث نخست می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگون آزمود و او از عهده آزمایش به خوبی بر آمد» (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ).

این آیه از مهم ترین فرازهای زندگی ابراهیم (علیه السلام) یعنی آزمایش های بزرگ او و پیروزیش در صحنه آزمایش ها سخن می گوید، آزمایش هایی که عظمت مقام و شخصیت ابراهیم را کاملاً مشخص ساخت، و ارزش وجود او را آشکار کرد. هنگامی که از عهده این آزمایش ها بر آمد، خداوند می باید جایزه ای به او بدهد «فرمود: من تو را امام، رهبر و پیشوای مردم قرار دادم» (قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا).

«ابراهیم تقاضا کرد که از دودمان من نیز امامانی قرار ده» تا این رشته نبوت و امامت قطع نشود و قائم به شخص من نباشد (قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي).

اما خداوند در پاسخ او «فرمود: پیمان من، یعنی مقام امامت، به ظالمان هرگز نخواهد رسید» (قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ).

تقاضای تو را پذیرفتم، ولی تنها آن دسته از ذریه تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند!

نکته ها:

در اینجا چند موضوع مهم است که باید دقیقاً بررسی شود:

۱ - منظور از «کلمات» چیست؟

از بررسی آیات قرآن و اعمال مهم و چشمگیری که ابراهیم (علیه السلام) انجام داده و مورد تحسین خداوند قرار گرفته، چنین استفاده می شود که مقصود از «کلمات» (جمله هائی که خداوند ابراهیم را به آن آزمود) یک سلسله وظائف سنگین و مشکل بوده که خدا بر دوش ابراهیم (علیه السلام) گذارده بود، و این پیامبر مخلص همه آنها را به عالی ترین وجه انجام داد، این دستورات عبارت بودند از:

۱ - بردن فرزند به قربانگاه و آمادگی جدی برای قربانی او به فرمان خدا!

۲ - بردن زن و فرزند و گذاشتن آنها در سرزمین خشک و بی آب و گیاه «مکه» در جائی که حتی یک نفر سکونت نداشت!

۳ - قیام در برابر بت پرستان بابل، شکستن بت ها و دفاع بسیار شجاعانه در آن محاکمه تاریخی و قرار گرفتن در دل آتش، و حفظ خونسردی کامل و ایمان در تمام این مراحل!

۴ - مهاجرت از سرزمین بت پرستان و پشت پا زدن به زندگی خود و ورود در سرزمین های دور دست برای ادای رسالت خویش، و مانند اینها.^۱

و به راستی هر یک از آنها آزمایشی بسیار سنگین و مشکل بود، اما او با قدرت، استقامت و نیروی ایمان از عهده همه آنها بر آمد و اثبات کرد شایستگی مقام «امامت» را دارد.

* * *

۱ - در تفسیر «المنار» از «ابن عباس» چنین نقل شده: او این آزمایش های ابراهیم را از آیات مختلف قرآن در چهار سوره بیرون آورده که به سی موضوع بالغ می شود (المنار، ذیل آیات مورد بحث) اما عصاره اش همان بود که در بالا ذکر شد.

۲ - امام کیست؟

از آیه مورد بحث اجمالاً چنین استفاده می شود: مقام امامتی که به ابراهیم (علیه السلام) بعد از پیروزی در همه این آزمون ها بخشیده شد، فوق مقام نبوت و رسالت بود.

توضیح این که: امامت معانی مختلفی دارد:

۱ - «امامت» به معنی ریاست و زعامت در امور دنیای مردم (آن چنان که اهل تسنن می گویند).

۲ - «امامت» به معنی ریاست در امور دین و دنیا (آن چنان که بعضی دیگر از آنها تفسیر کرده اند).

۳ - «امامت» به معنی تحقق بخشیدن به برنامه های دینی اعم از حکومت به معنی وسیع کلمه، اجرای حدود و احکام خدا، اجرای عدالت اجتماعی و همچنین تربیت و پرورش نفوس در «ظاهر» و «باطن» و این مقام، از مقام «رسالت» و «نبوت» بالاتر است؛ زیرا «نبوت» و «رسالت» تنها اخبار از سوی خدا و ابلاغ فرمان او و بشارت و انداز است اما در مورد «امامت» همه اینها وجود دارد به اضافه «اجرای احکام» و «تربیت نفوس از نظر ظاهر و باطن» (روشن است بسیاری از پیامبران دارای مقام امامت نیز بوده اند).
در حقیقت مقام امامت، مقام تحقق بخشیدن به اهداف مذهب و هدایت به معنی «ایصال به مطلوب» است، نه فقط «ارائه طریق».

علاوه بر این، «هدایت تکوینی» را نیز شامل می شود، یعنی تأثیر باطنی و نفوذ روحانی امام و تابش شعاع وجودش در قلب انسان های آماده و هدایت معنوی آنها (دقت کنید).
امام از این نظر درست به خورشید می ماند که با اشعه زندگی بخش خود گیاهان را پرورش می دهد، و به موجودات زنده جان و حیات می بخشد، نقش

امام در حیات معنوی نیز همین نقش است.

در قرآن مجید می خوانیم: هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا: «خدا و فرشتگان او بر شما رحمت و درود می فرستند تا شما را از تاریکی ها به نور رهنمون گردند و او نسبت به مؤمنان مهربان است»^۱.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که رحمت های خاص خداوند و امدادهای غیبی فرشتگان می تواند مؤمنان را از ظلمت ها به نور رهبری کند.

این موضوع، درباره امام نیز صادق است، و نیروی باطنی امام و پیامبران بزرگ که مقام امامت را نیز داشته اند و جانشینان آنها برای تربیت افراد مستعد و آماده و خارج ساختن آنان از ظلمت جهل و گمراهی، به سوی نور هدایت، تأثیر عمیق داشته است.

شک نیست مراد از امامت در آیه مورد بحث معنی سوم است؛ زیرا از آیات متعدد قرآن استفاده می شود که مفهوم «هدایت» در مفهوم «امامت» افتاده، چنان که در آیه ۲۴ سوره «سجده» می خوانیم: وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ: «و از آنها امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کنند، چون استقامت به خرج دادند و به آیات ما ایمان داشتند».

این هدایت، به معنی ارائه طریق نیست؛ زیرا ابراهیم (علیه السلام) پیش از این، مقام نبوت، رسالت و هدایت به معنی ارائه طریق را داشته است.

حاصل این که: قرائن روشن گواهی می دهد مقام امامت که پس از امتحانات مشکل و پیمودن مراحل یقین، شجاعت و استقامت به ابراهیم (علیه السلام) بخشیده شد، غیر از مقام هدایت به معنی بشارت و ابلاغ و انذار بوده است.

پس هدایتی که در مفهوم امامت افتاده، چیزی جز «ایصال به مطلوب»، «تحقق بخشیدن روح مذهب» و پیاده کردن برنامه های تربیتی در نفوس آماده، نیست.

این حقیقت اجمالاً در حدیث پر معنی و جالبی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، می فرماید: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اخْتَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا، وَ إِنَّ اللَّهَ اخْتَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا، وَ إِنَّ اللَّهَ اخْتَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا، وَ إِنَّ اللَّهَ اخْتَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا، فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» قَالَ: فَمِنْ عِظَمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» قَالَ: لَا يَكُونُ السَّفِيهَ إِمَامَ التَّقِيِّ.

«خداوند ابراهیم را بنده خاص خود قرار داد، پیش از آن که پیامبرش قرار دهد.

و خداوند او را به عنوان نبی انتخاب کرد، پیش از آن که او را رسول خود سازد.

و او را رسول خود انتخاب کرد، پیش از آن که او را به عنوان خلیل خود برگزیند.

و او را خلیل خود قرار داد، پیش از آن که او را امام قرار دهد.

هنگامی که همه این مقامات را جمع کرد فرمود: «من تو را امام مردم قرار دادم».

این مقام به قدری در نظر ابراهیم بزرگ جلوه کرد که عرض نمود: خداوندا! از دودمان من نیز امامانی انتخاب کن.

فرمود: پیمان من به ستمکاران آنها نمی رسد... یعنی شخص سفیه هرگز امام

افراد با تقوا نخواهد شد».^۱

* * *

۳ - فرق «نبوت» و «امامت» و «رسالت»

به طوری که از اشارات موجود در آیات و تعبیرات مختلفی که در احادیث وارد شده، بر می آید کسانی که از طرف خدا مأموریت داشتند، دارای مقامات مختلفی بودند:

۱ - مقام نبوت - یعنی دریافت وحی از خداوند، بنابراین «نبی» کسی است که وحی بر او نازل می شود و آنچه را به وسیله وحی دریافت می دارد چنان که مردم از او بخواهند در اختیار آنها می گذارد.

۲ - مقام رسالت - یعنی مقام ابلاغ وحی و تبلیغ و نشر احکام خداوند و تربیت نفوس از طریق تعلیم و آگاهی بخشیدن، بنابراین «رسول» کسی است که موظف است در حوزه مأموریت خود به تلاش و کوشش بر خیزد و از هر وسیله ای برای دعوت مردم به سوی خدا و ابلاغ فرمان او استفاده کند، و برای یک انقلاب فرهنگی و فکری و عقیدتی تلاش نماید.

۳ - مقام امامت - یعنی رهبری و پیشوائی خلق، در واقع امام کسی است که با تشکیل یک حکومت الهی و به دست آوردن قدرت های لازم، سعی می کند احکام خدا را عملاً اجرا و پیاده نماید و اگر هم نتواند رسماً تشکیل حکومت دهد تا آنجا که در توان دارد در اجرای احکام می کوشد.

به عبارت دیگر: وظیفه امام اجرای دستورات الهی است در حالی که وظیفه رسول ابلاغ این دستورات می باشد.

۱ - «اصول کافی»، جلد اول، باب طبقات الانبیاء و الرسل و الائمه، صفحه ۱۳۳، چاپ قدیم (جلد ۱)،

صفحه ۱۷۵، احادیث ۲ و ۴، با اندکی تفاوت (دار الکتب الاسلامیه) - «الإختصاص»، صفحات ۲۲ و ۲۳ (کنز العمال -

«بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱۲.

و باز به تعبیر دیگر: رسول «ارائه طریق» می کند ولی امام «ایصال به مطلوب» می نماید (علاوه بر وظائف سنگین دیگری که قبلاً اشاره شد).

ناگفته پیداست: بسیاری از پیامبران مانند پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) تمام مقامات را داشتند، هم دریافت وحی می کردند، هم تبلیغ فرمانهای الهی، هم در تشکیل حکومت و اجرای احکام تلاش می کردند و هم از طریق باطنی به تربیت نفوس می پرداختند.

کوتاه سخن این که: امامت، همان مقام رهبری همه جانبه مادی و معنوی جسمی و روحانی و ظاهری و باطنی است.

امام رئیس حکومت، پیشوای اجتماع و رهبر مذهبی و مربی اخلاق و رهبر باطنی و درونی است.

امام از یک سو با نیروی مرموز معنوی خود افراد شایسته را در مسیر تکامل باطنی رهبری می کند.

از سوی دیگر، با قدرت علمی خود افراد نادان را تعلیم می دهد.

و با نیروی حکومت خویش یا قدرت های اجرائی دیگر، اصول عدالت را اجرا می نماید.

* * *

۴ - «امامت» یا آخرین سیر تکاملی ابراهیم (علیه السلام)

از آنچه در بیان حقیقت امامت گفتیم به خوبی استفاده می شود: ممکن است کسی مقام پیامبری و تبلیغ و رسالت را داشته باشد اما مقام امامت در او نباشد، این مقام، نیازمند شایستگی فراوان در جمیع جهات است و همان مقامی است که ابراهیم (علیه السلام) پس از آن همه امتحانات و شایستگی ها پیدا کرد، و این آخرین حلقه سیر تکاملی ابراهیم بود.

آنها که گمان می کنند: منظور از امامت: تنها «فرد شایسته و نمونه بودن» است گویا به این حقیقت توجه ندارند که چنین مطلبی از آغاز نبوت در ابراهیم (علیه السلام) بوده. و آنها که گمان می کنند: منظور از امامت: «سرمشق و الگو بودن» برای مردم بوده، باید به آنها گفت: این صفت برای ابراهیم (علیه السلام) و تمامی انبیاء و رسل از آغاز دعوت نبوت وجود داشت و به همین دلیل پیامبر باید معصوم باشد؛ چرا که اعمالش الگو است.

بنابراین مقام امامت، مقامی است بالاتر از اینها و حتی برتر از نبوت و رسالت و این همان مقامی است که ابراهیم (علیه السلام) پس از امتحان شایستگی از طرف خداوند دریافت داشت.

* * *

۵ - ظالم کیست؟

منظور از «ظلم» در جمله «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» تنها ستم کردن به دیگران نیست، بلکه ظلم (در برابر عدل) در اینجا به معنی وسیع کلمه به کار رفته و نقطه مقابل عدالت به معنی گذاردن هر چیز به جای خویش است. بنابراین ظلم آن است که شخص یا کار یا چیزی را در موقعیتی که شایسته آن نیست قرار دهند.

از آنجا که مقام امامت و رهبری ظاهری و باطنی خلق، مقام فوق العاده پر مسئولیت و با عظمتی است، یک لحظه گناه، نافرمانی و سوء پیشینه سبب می گردد که لیاقت این مقام سلب گردد.

لذا در احادیث می خوانیم: امامان اهل بیت (علیهم السلام) برای اثبات انحصار خلافت بلافصل پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) به همین آیه مورد بحث استدلال می کردند، اشاره

به این که دیگران در دوران جاهلیت بت پرست بودند، تنها کسی که یک لحظه در مقابل بت سجده نکرد علی (علیه السلام) بود، چه ظلمی از این بالاتر که انسان بت پرستی کند،^۱ مگر لقمان به فرزندش نگفت: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ: «ای فرزندم! شریک برای خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است».^۲

به عنوان نمونه «هشام بن سالم» از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: ...قَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ (عليه السلام) نَبِيًّا وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ، حَتَّى قَالَ اللَّهُ: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» فَقَالَ اللَّهُ: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»، مَنْ عَبْدَ صَنَمًا أَوْ وَثَنًا لَا يَكُونُ إِمَامًا: «ابراهیم پیامبر بود، پیش از آن که امام باشد، تا این که خداوند فرمود من تو را امام قرار می دهم.

او عرض کرد: از دودمان من نیز امامانی قرار ده.

فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد، آنان که بتی را پرستش کردند امام نخواهند بود».^۳

در حدیث دیگری «عبدالله بن مسعود» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که: خداوند به ابراهیم فرمود: لَا أُعْطِيكَ عَهْدًا لِظَالِمٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ قَالَ يَا رَبِّ وَمَنْ الظَّالِمُ مِنْ وَلَدِي الَّذِي لَا يَنَالُ عَهْدُكَ قَالَ مَنْ سَجَدَ لِصَنَمٍ مِنْ دُونِي لَا أَجْعَلُهُ إِمَامًا أَبَدًا وَلَا يَصِحُّ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا:

«من پیمان امامت را به ستمکاران از دودمان تو نمی بخشم، ابراهیم عرض کرد: ستمکارانی که این پیمان به آنها نمی رسد کیانند؟

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۵، صفحات ۱۹۹ و ۲۰۷، و جلد ۳۶، صفحه ۱۴۱، و جلد ۳۸، صفحه ۶۴، و جلد ۹۰، صفحه ۱۱۶.

۲ - لقمان، آیه ۱۳.

۳ - «اصول کافی»، جلد اول، باب طبقات الانبیاء و الرسل، صفحه ۱۷۴، حدیث ۱ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۵۵، و جلد ۲۵، صفحه ۲۰۶ - «الإختصاص»، صفحه ۲۲ (کنز شیخ مفید).

خداوند فرمود: کسی که برای بتی سجده کرده، هرگز او را امام نخواهم کرد و شایسته نیست که امام باشد»^۱.

* * *

۶ - امام از سوی خدا تعیین می شود

از آیه مورد بحث، ضمناً استفاده می شود که امام (رهبر معصوم همه جانبه مردم) باید از طرف خدا تعیین گردد، زیرا:

اولاً - امامت یک نوع عهد و پیمان الهی است، بدیهی است: چنین کسی را باید خداوند تعیین کند که او طرف پیمان است.

ثانیاً - افرادی که رنگ ستم به خود گرفته اند و در زندگی آنها نقطه تاریکی از ظلم - اعم از ظلم به خویشان یا ظلم به دیگران - و حتی یک لحظه بت پرستی وجود داشته باشد، قابلیت امامت را ندارند و به اصطلاح امام باید در تمام عمر خود معصوم باشد. آیا کسی جز خدا می تواند از وجود این صفت آگاه گردد؟

و اگر با این معیار بخواهیم جانشین پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را تعیین کنیم کسی جز امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نمی تواند باشد.

جالب این که: نویسندگان «المنار» از قول «ابو حنیفه» نقل می کنند که: او معتقد بود، خلافت منحصرأ شایسته علویان است، به همین دلیل شورش بر ضد حکومت وقت (منصور عباسی) را مجاز می دانست و به همین دلیل حاضر نشد منصب قضاوت را در حکومت خلفای «بنی عباس» بپذیرد.

نویسندگان «المنار» سپس اضافه می کنند: «ائمه اربعه اهل سنت» همه با

۱ - «امالی شیخ طوسی»، صفحه ۳۷۸ (انتشارات دار النفاقة) - «مناقب ابن شهر آشوب»، جلد ۱،

صفحه ۲۴۸ (مؤسسه چاپ و نشر) - «بحار الانوار»، جلد ۲۵، صفحات ۲۰۰ و ۲۰۱، حدیث ۱۲.

حکومت های زمان خود مخالف بودند و آنها را لائق زعامت مسلمین نمی دانستند، چرا که افرادی ظالم و ستمگر بودند.^۱

ولی عجیب است که در عصر ما بسیاری از علمای اهل تسنن، حکومت های ظالم، جبار و خودکامه را که ارتباطشان با دشمنان اسلام، مسلم و قطعی است و ظلم و فسادشان بر کسی پوشیده نیست، تأیید و تقویت می کنند - سهل است - آنها را «اولوا الامر» و «واجب الاطاعه» نیز می شمرند.^۲

* * *

۷ - پاسخ به دو سؤال

۱ - از آنچه در تفسیر معنی امامت گفتیم، ممکن است این سؤال برانگیزد: اگر کار امام «ایصال به مطلوب» و «اجرا کردن برنامه های الهی» است، این معنی در مورد بسیاری از پیامبران حتی خود پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و ائمه طاهرين در مقیاس عمومی تحقق نیافته، بلکه همیشه افراد بسیار آلوده و گمراهی در مقابل آنها وجود داشتند.

در پاسخ می گوئیم: مفهوم این سخن این نیست که امام مردم را اجباراً به حق می رساند بلکه با حفظ اصل اختیار، و داشتن آمادگی و شایستگی می توانند از نفوذ ظاهری و باطنی امام، هدایت یابند.

درست همان گونه که می گوئیم: خورشید برای تربیت موجودات زنده آفریده شده، یا این که قرآن می گوید: کار باران زنده کردن زمین های مرده است، مسلماً این تأثیر جنبه عمومی دارد، اما در موجوداتی که آماده پذیرش این آثار، و

۱ - «المنار»، جلد اول، صفحات ۴۵۷ - ۴۵۸.

۲ - اشاره به حکومت «محمد رضا پهلوی» و امثال او است که علمای اهل سنت کردستان، سیستان و بلوچستان و... او را تأیید می کردند، او را واجب الاطاعه می دانستند و تا پیروزی انقلاب بر ضد او قیام نکردند.

مهیای پرورش باشند.

۲ - سؤال دیگر این که: لازمه تفسیر فوق این است که هر امام باید، نخست نبی و رسول باشد، و بعد به مقام امامت برسد، در صورتی که جانشینان معصوم پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین نبودند.

در پاسخ می گوئیم: لزومی ندارد که حتماً شخص امام قبلاً به مقام نبوت و رسالت برسد، بلکه اگر کسی قبل از او باشد که مقام نبوت، رسالت و امامت در او جمع گردد (مانند پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)) جانشین او می تواند برنامه امامت او را تداوم بخشد و این در صورتی است که نیاز به رسالت جدیدی نباشد، مانند پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که خاتم پیغمبران است.

به تعبیر دیگر: اگر مرحله گرفتن وحی الهی و ابلاغ تمام احکام، انجام یافته و تنها مرحله اجرا باقی مانده است، جانشین پیامبر می تواند خط اجرایی پیامبر را ادامه دهد، و نیازی به این نیست که خود او نبی یا رسول باشد.

* * *

۱ - شخصیت ممتاز ابراهیم (علیه السلام)

نام ابراهیم در ۶۹ مورد از قرآن مجید ذکر شده، و در ۲۵ سوره سخن از وی به میان آمده است، در آیات قرآن از این پیامبر بزرگ مدح و ستایش فراوان شده، و صفات ارزنده او یادآوری گردیده است.

او از هر نظر، قدوه و اسوه بود، و نمونه ای از یک انسان کامل.

مقام معرفت او نسبت به خدا.

منطق گویای او در برابر بت پرستان.

مبارزات سرسختانه و خستگی ناپذیرش در مقابل جباران.

ایثار و گذشتش در برابر فرمان پروردگار.

استقامت بی نظیرش در برابر طوفان حوادث.

و آزمایش های سخت او.

هر یک داستان مفصلی دارد و هر کدام سرمشقی است برای مسلمانان و رهروان راه «الله».

به گفته قرآن او از نیکان^۱ صالحان^۲ قانتان^۳ صدیقان^۴ بردباران^۵ و وفاکنندگان به عهد^۶ بود، شجاعتی بی نظیر^۷ و سخاوتی فوق العاده^۸ داشت.

به خواست خدا در تفسیر سوره «ابراهیم» (مخصوصاً بخش آخر سوره) بحث مشروحی در این زمینه مطالعه خواهید کرد.^۹

* * *

۱ - ص، آیه ۴۷.

۲ - نحل، آیه ۱۲۲.

۳ - نحل، آیه ۱۲۰.

۴ - مریم، آیه ۴۱.

۵ - توبه، آیه ۱۱۴.

۶ - نجم، آیه ۳۷.

۷ - انبیاء، آیه ۵۷.

۸ - ذاریات، ۲۴ تا ۲۷ - هود، ۶۹ - در بعضی از روایات به خاطر سخاوت فوق العاده ای که داشت لقب «أبو أضياف» (پدر میهمانان) به ایشان داده شده. («کافی»، جلد ۱۴، صفحه ۴۰، حدیث ۶، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱۳).

۹ - به جلد دهم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۹۷ به بعد، پایان سوره «ابراهیم» مراجعه کنید.

۱۲۵ وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ اٰمَنَّا وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ اِبْرٰهٖمَ
مُصَلًّیً وَ عٰهَدْنَا اِلٰی اِبْرٰهٖمَ وَ اِسْمٰعِیْلَ اَنْ طَهِّرَا بَيْتِیَ لِلطَّائِفِیْنَ وَ
الْعٰكِفِیْنَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُوْدِ

ترجمه:

۱۲۵ - و (به یاد آورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم! و (برای تجدید خاطره،) از مقام ابراهیم، عبادنگاهی برای خود انتخاب کنید! و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که: «خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید!»

تفسیر:

عظمت خانه خدا

بعد از اشاره به مقام والای ابراهیم (علیه السلام) در آیه گذشته، به بیان عظمت خانه کعبه که به دست ابراهیم (علیه السلام) ساخته و آماده شد پرداخته، می فرماید:

«به خاطر بیاورید: هنگامی که خانه کعبه را مثابه (محل بازگشت و توجه) مردم و مرکز امن و امان قرار دادیم» (وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ اٰمَنَّا).

«مثابه» در اصل از ماده «ثوب» به معنی بازگشت چیزی به حالت نخستین است، و از آنجا که خانه کعبه مرکزی بوده است برای موحدان، که همه سال به سوی آن رو می آوردند، نه تنها از نظر جسمانی که از نظر روحانی نیز بازگشت به توحید و فطرت نخستین می کردند، از این رو به عنوان مثابه معرفی شده.

و از آنجا که خانه انسان که مرکز بازگشت همیشگی او می باشد، محل

آرامش و آسایش است، در کلمه «مُتَابِه» یک نوع آرامش و آسایش خاطر، نیز افتاده است و این معنی با کلمه «أَمْنًا» که پشت سر آن ذکر شده، تأکید می شود، مخصوصاً کلمه «لِلنَّاسِ» نشان می دهد که این مرکز امن و امان، پناهگاهی است عمومی برای همه جهانیان و انسان ها و توده های مردم.

و این در حقیقت اجابت یکی از درخواست هائی است که ابراهیم (علیه السلام) از خداوند کرد که بعداً به آن اشاره می شود.

پس از آن، اضافه می کند: «از مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود انتخاب کنید» (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى).

در این که منظور از مقام ابراهیم (علیه السلام) چیست؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی گفته اند: تمام «حج» مقام ابراهیم (علیه السلام) است.

بعضی به معنی «عرفه» و «مشعر الحرام» و «جمرات سه گانه» گرفته اند.

و بعضی گفته اند: «تمام حرم مکه»، مقام محسوب می شود.

ولی ظاهر آیه همان گونه که در روایات اسلامی وارد شده^۱ و بسیاری از مفسران نیز گفته اند، اشاره به همان مقام معروف ابراهیم (علیه السلام) است که محلی است در نزدیکی خانه کعبه، و حجاج بعد از انجام طواف به نزدیک آن می روند و نماز طواف به جا می آورند، بنابراین منظور از «مصلی» نیز محل نماز است.

سپس اشاره به پیمانی که از ابراهیم (علیه السلام) و فرزندش اسماعیل درباره طهارت خانه کعبه گرفته است می فرماید: «ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان، مجاوران، رکوع کنندگان و سجده کنندگان (نمازگزاران) پاکیزه دارید»

(وَ عَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ

۱ - «کافی»، جلد ۴، صفحات ۲۲۳، ۲۴۹ و ۴۲۵، حدیث ۱ (دار الکتب الاسلامیه) - «التهذیب»، جلد ۵،

صفحات ۱۳۷ و ۱۳۸ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۳۰، صفحه ۶۰۶ و...

و الرُّكْعُ السُّجُودِ.

اما این که منظور از طهارت و پاکیزگی در اینجا چیست؟

بعضی گفته اند: طهارت از لوث وجود بت ها.

بعضی گفته اند: از آلودگی های ظاهری و مخصوصاً از خون و محتویات شکم حیواناتی که قربانی می کردند؛ زیرا بعضی از ناآگاهان چنین اعمالی را انجام می دادند. و **بعضی** گفته اند: طهارت در اینجا به معنی خلوص نیت به هنگام بنای این خانه توحید است.

ولی هیچ دلیلی ندارد که ما مفهوم طهارت را در اینجا محدود کنیم، بلکه منظور پاک ساختن ظاهری و معنوی این خانه توحید از هر گونه آلودگی است. و لذا در بعضی از روایات می خوانیم: این آیه، تعبیر به پاکسازی از مشرکان شده^۱ و در بعضی دیگر به شستشوی بدن و پاکیزگی از آلودگی ها.^۲

* * *

نکته ها:

۱ - آثار اجتماعی و تربیتی این پناهگاه امن

طبق آیه فوق، خانه خدا (خانه کعبه) از طرف پروردگار، به عنوان یک پناهگاه و کانون امن و امان اعلام شده، و می دانیم: در اسلام مقررات شدیدی برای اجتناب از هر گونه نزاع، کشمکش، جنگ و خونریزی در این سرزمین مقدس وضع شده است، به طوری که نه تنها افراد انسان در هر قشر و گروه و در

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۹۲ - «قصص الانبیاء جزایی»، صفحه ۱۲۱ (کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی) - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۵۹ (مؤسسه دارالکتاب).

۲ - «التهدیب»، جلد ۵، صفحه ۹۸ (دارالکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحات ۲۰۰ و ۲۸۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹۶، صفحات ۱۹۳ و ۳۶۹.

هر گونه شرائط باید در آنجا در امنیت باشند، بلکه حیوانات و پرندگان نیز در آنجا در امن و امان به سر می برند و هیچ کس حق ندارد مزاحم آنها شود.

در جهانی که همیشه نزاع و کشمکش در آن وجود دارد، بودن چنین مرکزی در آن می تواند اثر عمیق مخصوصی برای حل مشکلات مردم از خود نشان دهد؛ زیرا امن بودن این منطقه، سبب می شود که مردم با تمام اختلافاتی که دارند در جوار آن در کنار هم بنشینند، و به مذاکره بپردازند، و به این ترتیب یکی از مهم ترین مشکلات، که معمولاً برای فتح باب مذاکرات برای رفع خصومت ها و نزاع ها وجود دارد حل می شود.

چون بسیار می شود طرفین نزاع، یا دولت های متخاصم جهان مایلند رفع خصومت کنند و برای این منظور به مذاکره بنشینند، اما مکانی که برای هر دو طرف مقدس و محترم و به عنوان مرکز امن و امان، شناخته شده باشد، پیدا نمی کنند، ولی در اسلام، این پیش بینی شده است و «مکه» به عنوان چنین مرکزی اعلام گردید.

هم اکنون تمام مسلمانان جهان که متأسفانه گرفتار کشمکش ها و اختلافات مرگباری هستند می توانند با استفاده از قداست و امنیت این سرزمین باب مذاکرات را بگشایند و از معنویت این مکان مقدس که نورانیت و روحانیت خاصی در دل ها ایجاد می کند به رفع اختلافات خود بپردازند.^۱

* * *

۲ - چرا خانه خدا؟

در آیه فوق از خانه کعبه به عنوان **بیت** «خانه من» تعبیر شده، در حالی که

۱ - درباره امنیت سرزمین «مکه» در جلد دهم تفسیر «نمونه»، (صفحه ۳۶۶) ذیل آیه ۳۵ سوره «ابراهم» نیز بحث کرده ایم.

روشن است خداوند، نه جسم است و نه نیاز به خانه دارد، منظور از این اضافه همان «**اضافه تشریفی**» است، به این معنی که: برای بیان شرافت و عظمت چیزی آن را به خدا نسبت می دهند، ماه رمضان را «**شهر الله**» و خانه کعبه را «**بیت الله**» می گویند.

* * *

۱۲۶ وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا اٰمِنًا وَّ ارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ اٰمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ قَالَ وَّ مَنْ كَفَرَ فَاُتِمَّتْهُ قَلِيْلًا ثُمَّ اُضْطَرُّهُ اِلَى عَذَابِ النَّارِ وَ بئْسَ الْمَصِيْرُ

ترجمه:

۱۲۶ - (و به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم عرض کرد: «پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده! و اهل آن را - آنها که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده اند - از ثمرات (گوناگون)، روزی ده!» گفت: «(مؤمنان را از انواع برکات، بهره مند ساختیم؛) اما به آنها که کافر شدند، بهره کمی خواهیم داد؛ سپس آنها را به عذاب آتش می کشانیم؛ و چه بد سرانجامی دارند!»

تفسیر:

خواسته های ابراهیم (علیه السلام) از پیشگاه پروردگار

در این آیه ابراهیم (علیه السلام) دو درخواست مهم از پروردگار برای ساکنان این سرزمین مقدس می کند که به یکی از آنها در آیه قبل نیز اشاره شد.

قرآن می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده» (وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا اٰمِنًا).

و همان گونه که در آیه قبل، خواندیم این دعای ابراهیم (علیه السلام) به اجابت رسید، خدا این سرزمین مقدس را یک کانون امن و امان قرار داد، و امنیتی از نظر ظاهر و باطن به آن بخشید.

دومین تقاضایش این است که: «اهل این سرزمین را - آنها که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده اند - از ثمرات گوناگون روزی ببخش» (وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

جالب این که: ابراهیم (علیه السلام) نخست تقاضای «امنیت» و سپس درخواست «مواهب اقتصادی» می کند، و این خود اشاره ای است به این حقیقت که تا امنیت در شهر یا کشوری حکمفرما نباشد، فراهم کردن یک اقتصاد سالم ممکن نیست!

در این که منظور از «ثمرات» چیست؟ مفسران گفتگوها دارند، ولی ظاهراً ثمرات، یک معنی وسیع دارد که هر گونه نعمت مادی، اعم از میوه ها، مواد دیگر غذایی، و نعمت های معنوی را شامل می شود.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: هُوَ ثَمَرَاتُ الْقُلُوبِ: «منظور میوه دل ها است»! اشاره به این که خداوند محبت و علاقه مردم را به مردم این سرزمین جلب می کند.

این نکته، نیز قابل توجه است که: ابراهیم (علیه السلام) این تقاضا را تنها برای مؤمنان به توحید و روز جزا می کند، شاید به خاطر این که از جمله «لَا يَنْتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» در آیات گذشته به این حقیقت پی برده بود که گروهی از نسل های آینده او، راه شرک و ظلم و ستم می پویند، و او در اینجا ادب را رعایت کرد و آنها را از دعای خود استثنا نمود.

به هر حال، خداوند در پاسخ این تقاضای ابراهیم (علیه السلام) چنین فرمود: «اما آنها که راه کفر را پوئیده اند بهره کمی (از این ثمرات) به آنها خواهم داد» و به طور کامل محروم نخواهم کرد! (قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا).

اما در سرای آخرت «آنها را به عذاب آتش می کشانم و چه بد سرانجامی

دارند» ثُمَّ اضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ.

این در واقع صفت «رحمانیت» همان رحمت عامه پروردگار است که از خوان نعمت بی دریغش، همه بهره می گیرند، و از خزانه غیش خوبان و بدان وظیفه خور باشند، ولی سرای آخرت که سرای رحمت خاص او است، رحمت و نجاتی برای آنها نیست.

* * *

۱۲۷ وَ إِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهِيْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمَاعِيْلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ
 اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيْمُ
 ۱۲۸ رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا اُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ اَرِنَا
 مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ
 ۱۲۹ رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيْهِمْ رَسُوْلًا مِنْهُمْ يَتْلُوْا عَلَیْهِمْ اٰیٰتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ
 الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزَكِّيْهِمْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ

ترجمه:

۱۲۷ - (و نیز به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه های خانه (کعبه) را بالا می بردند؛ (و می گفتند): «پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانائی!»
 ۱۲۸ - پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده! و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند، به وجود آور! و طرز عبادتمان را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر، که تو توبه پذیر و مهربانی!
 ۱۲۹ - پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری)!

تفسیر:

ابراهیم (علیه السلام) خانه کعبه را بنا می کند

از آیات مختلف قرآن، احادیث و تواریخ اسلامی به خوبی استفاده می شود

که خانه کعبه پیش از ابراهیم (علیه السلام)، حتی از زمان آدم بر پا شده بود، در آیه ۳۷ سوره «ابراهیم» از قول این پیامبر بزرگ می خوانیم: رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ: «پروردگارا! بعضی از فرزندانم را در این سرزمین خشک و سوزان در کنار خانه ای که حرم تو است سکونت دادم».

این آیه گواهی می دهد موقعی که ابراهیم (علیه السلام) با فرزند شیرخوارش اسماعیل (علیه السلام) و همسرش به سرزمین «مکه» آمدند اثری از خانه کعبه وجود داشته است.

در آیه ۹۶ سوره «آل عمران» نیز می خوانیم: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا: «نخستین خانه ای که به منظور پرستش خداوند برای مردم ساخته شد، در سرزمین مکه بود».

مسلم است پرستش خداوند و ساختن مرکز عبادت از زمان ابراهیم (علیه السلام) آغاز نگردیده بلکه قبلاً و حتی از زمان آدم (علیه السلام) بوده است.

اتفاقاً تعبیری که در نخستین آیه مورد بحث، به چشم می خورد نیز، همین معنی را می رساند آنجا که می گوید: «به یاد آورید هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه (کعبه) را بالا می بردند، و می گفتند: پروردگارا! از ما بپذیر تو شنوا و دانائی» (وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

این تعبیر، می رساند شالوده های خانه کعبه وجود داشته و ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) پایه ها را بالا بردند.

در خطبه معروف «قاصعه» از «نهج البلاغه» نیز می خوانیم: أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ (علیه السلام) إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ... فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ... ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ (علیه السلام) وَ وَلَدَهُ أَنْ يَتَنُوءَا أُعْطَاهُم

نَحْوَهُ...:

«آیا نمی بینید خداوند مردم جهان را از زمان آدم تا به امروز، به وسیله قطعات سنگی امتحان کرده است... و آن را خانه محترم خود قرار داده... سپس به آدم و فرزندانش دستور داد که به گرد آن طواف کنند».^۱

کوتاه سخن این که: آیات قرآن و روایات، این تاریخچه معروف را تأیید می کند که خانه **کعبه** نخست به دست آدم (علیه السلام) ساخته شد،^۲ سپس در **طوفان نوح** (علیه السلام) فرو ریخت،^۳ و بعد به دست ابراهیم (علیه السلام) و فرزندش اسماعیل (علیه السلام) تجدید بنا گردید.^۴

* * *

در دو آیه اخیر از آیات مورد بحث، ابراهیم (علیه السلام) و فرزندش اسماعیل (علیه السلام)، **پنج تقاضای مهم** را از خداوند جهان می کنند، این تقاضاها که به هنگام اشتغال به تجدید بنای خانه **کعبه** صورت گرفت به قدری حساب شده و جامع تمام نیازمندی های زندگی مادی و معنوی است که انسان را به عظمت روح این دو پیامبر

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه) - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۱۹۹ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۱۱، حدیث ۱۴۱۱۷ - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۱۱۴، حدیث ۱۱، و جلد ۱۴، صفحه ۴۶۹.

۲ - «مستدرک»، جلد ۹، صفحه ۳۷۴، حدیث ۱۱۱۰۹ - ۱، و جلد ۱۰، صفحه ۱۴۷، حدیث ۱۱۷۲۲ - ۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۱۷۹، و جلد ۹۶، صفحه ۲۰۳.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۷۹، و جلد ۵۴، صفحه ۶۴ - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۳، صفحه ۱۶۲ (کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی) - «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»، جلد ۱، صفحه ۲۴۴ (انتشارات جهان).

۴ - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۳، صفحه ۱۶۲ (کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی) - «کافی»، جلد ۴، صفحات ۲۰۲، ۲۰۳ و ۲۰۵ (دار الکتب الاسلامیه) - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۲، صفحه ۲۳۲ (انتشارات جامعه مدرسین) - «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحات ۹۳، ۹۴ و ۹۶.

۵ - نویسنده تفسیر «المنار» این موضوع را به کلی انکار کرده و نخستین بنیانگذار خانه کعبه را ابراهیم و اسماعیل می داند، در حالی که این سخن نه تنها با روایات و تاریخ سازگار نیست، که با خود آیات قرآن نیز نمی سازد.

بزرگ خدا کاملاً آشنا می سازد:

۱ - نخست عرضه می دارند: «پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خودت قرار ده» (رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ).

۲ - بعد تقاضا می کنند: «از دودمان ما نیز امتی مسلمان و تسلیم در برابر فرمانت قرار ده» (وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ).

۳ - سپس تقاضا می کنند: «طرز پرستش و عبادت خودت را به ما نشان ده، و ما را از آن آگاه ساز» (وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا).

تا بتوانیم آن گونه که شایسته مقام تو است عبادتت کنیم.

۴ - آنگاه از خدا تقاضای پذیرش توبه کرده، می گویند: «توبه ما را بپذیر و رحمت را متوجه ما گردان که تو، توّاب و رحیمی» (وَتُبَّ عَلَيْنَا إِيَّاكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).

* * *

۵ - پنجمین تقاضای آنها این است: «پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کن» (رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ).

«تا آیات تو را بر آنها بخواند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد و آنها را پاکیزه کند» (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ).

«چرا که تو بر تمام این کارها توانا و حکیمی» (إِيَّاكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

* * *

نکته ها:

۱ - هدف بعثت پیامبران

در آیات فوق، پس از آن که ابراهیم و اسماعیل تقاضای ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را می کنند سه هدف برای بعثت او بیان می دارند:

نخست تلاوت آیات خدا بر مردم، این جمله اشاره به بیدار ساختن اندیشه ها در پرتو آیات گیرا، جذاب و کوبنده ای است که از مجرای وحی بر قلب پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل می شود و او به وسیله آن، ارواح خفته را بیدار می کند.

«تِلْوَا» از ماده «تلاوت» در لغت به معنی پی در پی آوردن چیزی است و هنگامی که عباراتی را پشت سر هم و روی نظام صحیحی بخوانند، عرب از آن تعبیر به تلاوت می کند، بنابراین، تلاوت منظم و پی در پی مقدمه ای است برای بیداری و ایجاد آمادگی، برای تعلیم و تربیت.

پس از آن، تعلیم کتاب و حکمت را هدف دوم می شمرد؛ چرا که تا آگاهی حاصل نشود، تربیت که مرحله سوم است صورت نمی گیرد.

تفاوت «کتاب» و «حکمت» ممکن است در این جهت باشد که کتاب اشاره به کتب آسمانی است، و اما حکمت، علوم، دانش ها، اسرار، علل و نتایج احکام است که از طرف پیامبر(صلی الله علیه وآله)، تعلیم می شود.

سپس آخرین هدف را که مسأله «تزکیه» است بیان می دارد.

«تزکیه» در لغت هم به معنی نمو دادن، و هم به معنی پاکسازی آمده است.

و به این ترتیب، تکامل وجود انسان در جنبه های «علمی» و «عملی» به عنوان هدف نهائی بعثت پیامبر، معرفی شده است.

این نکته مخصوصاً قابل توجه است که علوم بشر محدود است، و آمیخته با هزاران نقطه ابهام، و خطاهای فراوان، و از این گذشته، نسبت به آنچه را هم می داند گاهی نمی تواند دقیقاً امیدوار باشد؛ چرا که خطاهای خود و دیگران را دیده است.

اینجا است که باید پیامبران، با علوم راستین و خالی از هر گونه خطا که از مبدأ وحی گرفته اند، به میان مردم بیایند، خطاهایشان را بر طرف سازند، آن را که

نمی دانند به آنها بیاموزند و آن را که می دانند به آنها اطمینان خاطر دهند. موضوع دیگری که در این رابطه لازم به یادآوری است این است: نیمی از شخصیت ما را «عقل و خرد» تشکیل می دهد و نیمی را «غرائز و امیال»، به همین دلیل ما به همان اندازه که نیاز به «تعلیم» داریم، نیاز به «تربیت» هم داریم، هم خرد ما باید تکامل یابد و هم غرائز درونی ما به سوی هدف صحیحی رهبری شوند. لذا پیامبران هم معلم اند، هم مربی، هم آموزش دهنده اند و هم پرورش دهنده.

* * *

۲ - «تعلیم» مقدم است یا «تربیت»؟

جالب این که در چهار مورد از قرآن مجید که مسأله تعلیم و تربیت به عنوان هدف انبیاء با هم ذکر شده است در سه مورد «تربیت» بر «تعلیم» مقدم شمرده شده.^۱ و تنها در یک مورد «تعلیم» بر «تربیت» مقدم شده است (آیه مورد بحث) با این که می دانیم معمولاً تا تعلیمی نباشد تربیتی صورت نمی گیرد. بنابراین آنجا که تعلیم بر تربیت مقدم شده اشاره به وضع طبیعی آن است، و در موارد بیشتری که تربیت مقدم ذکر شده گویا اشاره به مسأله هدف بودن آن است؛ چرا که هدف اصلی تربیت است و بقیه همه مقدمه آن است.

* * *

۳ - پیامبری از میان خود آنها

این تعبیر که با کلمه «مِنْهُمْ» در آیات فوق آمده، اشاره به این است که رهبران و مربیان انسان باید از نوع خود او باشند، با همان صفات و غرائز بشری، تا

۱ - سوره «بقره»، آیه ۱۵۱ - «آل عمران»، آیه ۱۶۴ - «جمعه»، آیه ۲.

بتوانند از نظر جنبه های عملی، سرمشق های شایسته ای باشند.
بدیهی است اگر از غیر جنس بشر باشند نه آنها می توانند دردها نیازها، مشکلات، و
گرفتاری های مختلف انسان ها را درک کنند و نه انسان ها می توانند از آنها سرمشق
بگیرند.

* * *

۱۳۰ وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي
الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ
۱۳۱ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِربِّ الْعَالَمِينَ
۱۳۲ وَ وصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ
الدينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

ترجمه:

۱۳۰ - چه کسی جز افراد سفيه و نادان، از آئين ابراهيم، (با آن پاکی و درخشندگی)، روی گردان خواهد شد؟! ما او را در اين جهان برگزيديم؛ و او در جهان ديگر، از صالحان است.
۱۳۱ - در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بياور! (و در برابر حق، تسليم باش! او فرمان پروردگار را، پذيرفت؛ و) گفت: «در برابر پروردگار جهانيان، تسليم شدم».
۱۳۲ - و ابراهيم و يعقوب (در واپسين لحظات عمر)، فرزندان خود را به اين آئين، وصيت کردند: «فرزندان من! خداوند اين آئين پاک را برای شما برگزيده است؛ و شما، جز به آئين اسلام (تسليم در برابر فرمان خدا) از دنيا نرويد!»!

تفسير:

ابراهيم (عليه السلام) / انسان نمونه

در آیات گذشته تا حدودی شخصیت ابراهيم (عليه السلام) نشان داده شد، بعضی از

خدمات ابراهیم (علیه السلام) و قسمت قابل توجهی از خواسته ها و تقاضاهای او که جامع جنبه های مادی و معنوی بود مورد بررسی قرار گرفت.

از مجموع این بحث ها به خوبی استفاده شد که این پیامبر بزرگ، می تواند یک الگو و اسوه برای همه حق طلبان جهان باشد، و مکتب او به عنوان یک مکتب انسان ساز مورد استفاده همگان قرار گیرد.

بر اساس همین مطلب، در نخستین آیه مورد بحث چنین می فرماید: «چه کسی - جز افرادی که خود را به سفاهت افکنده اند - از آئین پاک ابراهیم روی گردان خواهد شد؟»
(وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ).

آیا این سفاهت نیست که انسان، آئینی را با این پاکی و درخشندگی رها کند و در بیراهه های شرک، کفر و فساد، گام بگذارد؟

آئینی که با روح و فطرت انسان آشنا و سازگار است، و با عقل و خرد هماهنگ.

آئینی که هم آخرت در آن است، و هم دنیا را، رها کرده و به سراغ برنامه هائی برود که دشمن خرد و مخالف فطرت و تباه کننده دین و دنیا است.

پس از آن، اضافه می کند: «ما ابراهیم را (به خاطر این امتیازات بزرگش) برگزیدیم و او در جهان دیگر از صالحان است» (وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ).

آری، ابراهیم (علیه السلام)، برگزیده خدا و سر سلسله صالحان است، و به همین دلیل، باید «اسوه» و «قدوه» باشد.

* * *

آیه بعد به عنوان تأکید، به یکی دیگر از ویژگی های صفات برگزیده ابراهیم (علیه السلام) که در واقع ریشه بقیه صفات او است اشاره کرده می فرماید:

«به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار به او گفت: در برابر فرمان من تسلیم باش! او گفت: در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم» (إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ).

آری ابراهیم (علیه السلام) آن مرد فداکار و ایثارگر، هنگامی که ندای فطرت را از درون خود می شنود که پروردگار به او فرمان «تسلیم باش!» می دهد او تسلیم کامل خدا می شود. ابراهیم (علیه السلام) با فکر و درک خود می یابد و می بیند که ستارگان، ماه و خورشید همه غروب و افول دارند و محکوم قوانین آفرینش اند، لذا می گوید: اینها خدای من نیستند: إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ: «من روی خود را به سوی خدائی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید و در این راه عقیده خود را خالص کردم و من از مشرکان نیستم».^۱

و در آیات گذشته دیدیم ابراهیم (علیه السلام) و اسماعیل (علیه السلام) پس از ساختن خانه کعبه، نخستین تقاضائی که از خدا - بعد از تقاضای قبولی اعمالشان - کردند، این بود که آنها به راستی تسلیم فرمان او باشند و از دودمان آنها نیز امت مسلمی بپاییزد. در حقیقت، نخستین گام برای ایجاد ارزش در انسان، خلوص و پاکی است و به همین دلیل که ابراهیم (علیه السلام) خویش را منحصرأ تسلیم فرمان حق کرد، محبوب خدا شد، خدا او را برگزید و به همین عنوان، او و مکتبش را معرفی کرد.

همه کارهای ابراهیم (علیه السلام) از آغاز زندگی تا پایان، کم نظیر بود، مبارزه پی گیر او با بت پرستان و ستاره پرستان و در دل آتش قرار گرفتنش که حتی دشمن سر سختش «نمرود» را تحت تاثیر قرار داد و بی اختیار گفت: مَنْ اتَّخَذَ إِلَهًا فَلْيَتَّخِذْ

مِثْلَ إِلَهٍ إِبْرَاهِيمَ: «اگر کسی بخواهد خدائی برگزیند باید مثل خدای ابراهیم برگزیند».^۱
همچنین آوردن همسر و فرزند شیر خوار در آن بیابان خشک و سوزان، در آن سرزمین مقدس، و بنای خانه کعبه و بردن جوانش به قربانگاه، هر یک نمونه ای از طرز کار او بود.

* * *

و در آخرین آیه مورد بحث، به وصیت و سفارشی که در آخرین ایام عمر خود به فرزندان نمود اشاره کرده که آن نیز نمونه بود، می فرماید: «ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را در بازپسین لحظات عمر به این آئین پاک توحیدی وصیت کردند» (و وَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ).

هر کدام به فرزندان خود گفتند: «فرزندان من! خداوند این آئین توحید را برای شما برگزیده است» (يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ).

بنابراین جز بر این آئین رهسپار نشوید و جز با قلبی مملو از ایمان و تسلیم، جهان را وداع نگوئید» (فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

قرآن با نقل وصیت ابراهیم (علیه السلام) گویا می خواهد این حقیقت را بازگو کند که شما انسان ها تنها مسئول امروز فرزندانان نیستید، مسئول آینده آنها نیز می باشید تنها به هنگام چشم بستن از جهان نگران زندگی مادی فرزندانان بعد از مرگتان نباشید، به فکر زندگی معنوی آنها نیز باشید.

نه تنها ابراهیم (علیه السلام) چنین وصیتی کرد که فرزندزاده اش یعقوب (علیه السلام) نیز همین روش را از نیای خود ابراهیم (علیه السلام) اقتباس نمود و در بازپسین دم عمر، به

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۴۳۹ - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۳۶۹ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحات ۳۳ و ۳۹.

فرزندانش گوشزد کرد، رمز پیروزی، موفقیت و سعادت در یک جمله کوتاه (تسلیم در برابر حق) خلاصه می شود.

ذکر «یعقوب» از میان همه پیامبران در اینجا شاید برای این هدف باشد که به یهود و نصاری که هر کدام خود را به نوعی به یعقوب ارتباط می دادند بفهماند این آئین شرک آلودی که شما دارید، این عدم تسلیم خالص در برابر حق که برنامه شما را تشکیل می دهد، با روش کسی که خود را به او پیوند می دهید سازگار نیست.

* * *

۱۳۳ اُمُّ كُنتُمْ شُهَدَاءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ
 بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ اِلٰهَكَ وَ اِلٰهَ اَبَائِكَ اِبْرٰهِيْمَ وَ اِسْمَاعِيْلَ وَ اِسْحٰقَ
 اِلٰهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ
 ۱۳۴ تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا
 كَانُوا يَعْمَلُونَ

ترجمه:

۱۳۳ - آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟! در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: «پس از من، چه چیز را می پرستید؟» گفتند: «خدای تو، و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را، و ما در برابر او تسلیم هستیم».

۱۳۴ - آنها امتی بودند که درگذشتند. اعمال آنان، مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست؛ و شما هیچ گاه مسئول اعمال آنها نخواهید بود.

شان نزول:

اعتقاد جمعی از یهود این بود که «یعقوب» به هنگام مرگ، فرزندان خویش را به دینی که هم اکنون یهود به آن معتقدند (با تمام تحریفاتش) توصیه کرد، خداوند در رد اعتقاد آنان این آیه را نازل فرمود.^۱

* * *

۱ - تفسیر «ابو الفتوح رازی»، ذیل آیه مورد بحث - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «صافی».

تفسیر:

همه مسئول اعمال خویشند

چنان که در شأن نزول آیه خواندیم از ظاهر خود آیه نیز بر می آید که گفتگو و سخنی در میان بوده، و جمعی از منکران اسلام مطلب نادرستی را به یعقوب (علیه السلام) پیامبر خدا نسبت می دادند (این مطلب ظاهراً همان بوده که در شأن نزول آمد).

قرآن برای رد این ادعای بی دلیل می گوید: «مگر شما به هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، حاضر بودید که چنان توصیه ای را به فرزندان او کرد؟» (أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ).

آری، آنچه شما به او نسبت می دهید نبود، آنچه بود این بود: «در آن هنگام از فرزندان خود پرسید، بعد از من چه چیز را می پرستید؟» (إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي). آنها در پاسخ گفتند: «خدای تو و خدای پدران ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می پرستیم، خداوند یگانه یکتا» (قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا).

«و ما در برابر فرمان او تسلیم هستیم» (وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

او توصیه ای جز به توحید و تسلیم در برابر فرمان حق نکرد که ریشه پذیرش همه برنامه های الهی است.

از آیه مورد بحث، بر می آید در وجود یعقوب (علیه السلام) به هنگام مرگ، آثار یک نوع ناراحتی و نگرانی از وضع آینده فرزندان او احساس می شد، سرانجام این نگرانی را به زبان آورده پرسید: فرزندانم بعد از من چه چیز را می پرستید؟ مخصوصاً گفت «چه چیز؟» و نگفت «چه کس را؟»؛ چرا که در محیط زندگی او گروهی بت پرست بودند در برابر اشیائی سجده می کردند، یعقوب می خواست

بداند آیا هیچ گونه تمایلی به این آئین در اعماق جان آنها هست؟ اما پس از پاسخ فرزندان آرامش خاطر خود را باز یافت.

این نکته نیز قابل توجه است که حضرت «اسماعیل» پدر یا جد «یعقوب» نبود، بلکه عمومی او بود، در حالی که در آیه مورد بحث کلمه «آباء» جمع «آب» به کار رفته، و از اینجا روشن می شود در لغت عرب گاهی کلمه «آب» به «عمو» اطلاق می گردد، و از همین رو می گوئیم اگر این کلمه در مورد «آزر» در قرآن به کار رفته مانع از آن نیست که «آزر» عمومی ابراهیم (علیه السلام) باشد نه پدرش (دقت کنید).

* * *

آخرین آیه مورد بحث، گویا پاسخ به یکی از اشتباهات یهود است؛ چرا که آنها روی مسأله نیاکانشان، افتخارات آنها و عظمتشان در پیشگاه خدا بسیار تکیه می کردند و گمانشان این بود: اگر خودشان آلوده باشند در پرتو چنین نیاکانی اهل نجاتند. قرآن می گوید: «آنها امتی بودند که درگذشتند، و اعمالشان مربوط به خودشان است، و اعمال شما نیز مربوط به خود شما است» (تِلْكَ أُمَمٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ).

«و شما هرگز مسئول اعمال آنها نخواهید بود» (همان گونه که آنها مسئول اعمال شما نیستند) (وَلَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

بنابراین، به جای این که تمام هم خود را مصروف به تحقیق، مباحثات و افتخار نسبت به نیاکان خود کنید در اصلاح عقیده و عمل خویش بکوشید.

گر چه ظاهراً مخاطب در این آیه، یهود و اهل کتابند ولی پیدا است این حکم مخصوص آنها نیست، ما مسلمانان نیز مشمول همین اصل اساسی هستیم که «از فضل

پدر تو را چه حاصل»!

* * *

۱۳۵ وَ قَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ

مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

۱۳۶ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ

وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مَا

أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

۱۳۷ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي

شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

ترجمه:

۱۳۵ - گفتند: «یهودی یا مسیحی شوید، تا هدایت یابید!» بگو: «(این آئین های تحریف شده، نمی تواند موجب

هدایت گردد)، بلکه از آئین خالص ابراهیم پیروی کنید؛ و او هرگز از مشرکان نبود!»

۱۳۶ - بگوئید: «ما به خدا ایمان آورده ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده؛ و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و

یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید، (و همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف

پروردگارشان داده شده است، و در میان هیچ یک از آنها جدائی قائل نمی شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم

هستیم».

۱۳۷ - اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند، هدایت یافته اند؛ و اگر سرپیچی کنند، از

حق جدا شده اند و خداوند، شر آنها را از تو دفع می کند؛ و او شنونده و داناست.

شأن نزول:

در شأن نزول این آیات از «ابن عباس» چنین نقل شده: چند نفر از علمای یهود و مسیحیان «نجران» با مسلمانان بحث و گفتگو داشتند: هر یک از این دو گروه خود را اولی و سزاوارتر به آئین حق می دانست و دیگری را نفی می کرد، یهودیان می گفتند: موسی پیامبر ما از همه پیامبران برتر است و کتاب ما «تورات» بهترین کتاب ها است. عین همین ادعا را مسیحیان داشتند که مسیح بهترین راهنما و «انجیل» برترین کتب آسمانی است، و هر یک از پیروان این دو مذهب مسلمانان را به مذهب خویش دعوت می کردند، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

* * *

تفسیر:

تنها ما بر حقیم!

خودپرستی و خودمحوری معمولاً سبب می شود انسان حق را در خودش منحصر بداند، همه را بر باطل بشمرد و سعی کند دیگران را به رنگ خود در آورد قرآن در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: «اهل کتاب گفتند: یهودی یا مسیحی شوید تا هدایت یابید!» (وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارًا تَهْتَدُوا).

بگو آئین های تحریف یافته هرگز نمی تواند موجب هدایت بشر گردد «بلکه پیرو آئین خالص ابراهیم (علیه السلام) گردید تا هدایت شوید و او هرگز از مشرکان نبود» (قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

دینداران خالص کسانی هستند که پیرو آئین توحیدی خالص باشند، توحیدی که هیچ گونه با شرک آمیخته نگردد، مهم ترین اصل اساسی برای

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۶۸ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

شناخت آئین پاک، از آئین های انحرافی همین رعایت کامل اصل توحید است. اسلام، به ما تعلیم می دهد: میان پیامبران خدا تفرقه نیفکنیم و به آئین همه آنها احترام بگذاریم؛ چرا که اصول آئین حق در همه جا یکی است و موسی و عیسی نیز پیرو آئین توحیدی و خالص از شرک ابراهیم (علیه السلام) بودند، هر چند آئین آنها به وسیله پیروان نادان تحریف شد و به شرک آمیخته گشت.

البته این سخن منافات با آن ندارد که امروز باید در انجام وظائف خود پیرو آخرین آئین آسمانی یعنی اسلام باشیم که برای این زمان از سوی خدا نازل شده است.

* * *

آیه بعد، به مسلمانان دستور می دهد: به مخالفان خود «بگوئید: ما به خدا ایمان آورده ایم، و به آنچه از ناحیه او بر ما نازل شده، و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران اسباط بنی اسرائیل نازل گردیده و همچنین به آنچه به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از ناحیه پروردگارشان داده شده ایمان داریم» (قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ). «ما هیچ فرقی میان آنها نمی گذاریم و در برابر فرمان حق تسلیم هستیم» (لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

خودمحوری ها و تعصب های نژادی هرگز سبب نمی شود ما بعضی را بپذیریم و بعضی را نفی کنیم.

آنها همه معلمان الهی بودند که در دوره های مختلف تربیتی به راهنمایی انسان ها پرداختند، هدف همه آنها یک چیز بیشتر نبود و آن هدایت بشر در پرتو

توحید خالص و حق و عدالت، هر چند هر یک از آنها در مقطع های خاص زمانی خود وظائف و ویژگی هائی داشتند.

* * *

سپس اضافه می کند: «اگر آنها به همین امور که شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند هدایت یافته اند» (فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا).

«و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده اند» (وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ).

اگر آنها مسائل نژادی، قبیله‌گی و مانند آن را در مذهب دخالت ندهند، و همه پیامبران الهی را بدون استثناء به رسمیت بشناسند آنان نیز هدایت یافته اند در غیر این صورت، حق را رها کرده و به سراغ باطل رفته اند.

کلمه «شِقَاق» در اصل به معنی شکاف، منازعه و جنگ است، و در اینجا بعضی آن را به کفر تفسیر کرده اند و بعضی به گمراهی، و گاه به جدائی از حق و توجه به باطل، و همه اینها در واقع به یک حقیقت باز می گردد.

بعضی از مفسران نقل کرده اند: پس از نزول آیه قبل و ذکر حضرت مسیح (علیه السلام) در ردیف سایر پیامبران جمعی از مسیحیان گفتند، ما این سخن را نمی پذیریم عیسی (علیه السلام) همچون سایر پیامبران نبود، او پسر خدا بود! آخرین آیه مورد بحث نازل شد و به آنها هشدار داد که در گمراهی و کفر و شقاق هستند.

به هر حال، در پایان آیه به مسلمانان دلگرمی می دهد از توطئه های دشمنان نهراسند می گوید: «خداوند دفع شر آنها را از شما می کند و او شنونده و دانا است» سخنانشان را می شنود و از توطئه هاشان آگاه است (فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).^۱

* * *

۱ - جالب است که توجه کنیم این کلمه بزرگ ترین کلمه قرآن از نظر تعداد حروف است و مفهوم آن نیز مفهوم وسیع و امیدبخشی است.

نکته ها:

۱ - وحدت دعوت انبیاء

قرآن کراراً در آیات مختلف اشاره می کند که همه پیامبران خدا یک هدف را تعقیب می کرده اند و هیچ گونه جدائی در میان آنها نیست؛ زیرا همه از یک منبع، وحی و الهام دریافت می داشته اند، لذا به مسلمانان توصیه می کند، به تمام پیغمبران الهی یکسان احترام بگذارند.

ولی چنان که گفتیم، این موضوع مانع از آن نمی شود که هر آئین جدید که از طرف خداوند نازل می گردد آئین های گذشته را نسخ کند و آئین اسلام آخرین آئین باشد. زیرا پیغمبران خدا همانند معلمانی بودند که هر کدام جامعه بشریت را در یک کلاس پرورش می دادند، بدیهی است دوران تعلیم هر یک که تمام می شد به دست معلم دیگر، در کلاس بالاتر سپرده می شدند، و روی این حساب جامعه بشریت موظف است برنامه های آخرین پیامبر را که آخرین مرحله تکامل دین آن عصر است اجرا کند، و این هرگز مانع حقانیت دعوت سایر پیامبران نخواهد بود.

* * *

۲ - «اسباط» چه کسانی بودند؟

«سَبْط» (بر وزن حفظ) و «سَبْط» (بر وزن ثبت) در اصل به معنی گسترش و توسعه چیزی به آسانی و راحتی است، و گاهی به درخت، «سَبْط» (بر وزن سبد) گفته می شود، زیرا شاخه های آن به راحتی گسترده می گردد، فرزندان و شاخه های یک فامیل را «سَبْط» و «اسباط» می گویند، به خاطر گسترشی که در نسل پیدا می شود.

منظور از «اسباط» تیره ها و قبائل بنی اسرائیل یا فرزندی است که از اولاد دوازده گانه یعقوب (علیه السلام) به وجود آمدند و چون در میان آنها پیامبرانی وجود داشته اند در آیه بالا آنها را جزو کسانی می شمارد که آیات خدا بر آنها نازل گردیده است. بنابراین، منظور، قبائل بنی اسرائیل یا قبائل فرزندان یعقوب است که پیامبرانی داشتند، نه خود فرزندان یعقوب، تا گفته شود همه آنها صلاحیت پیامبری نداشتند؛ چرا که آنها درباره برادر خود مرتکب گناه شدند.

* * *

۳ - «حَنِيف» از ماده «حنف» (بر وزن هدف) به معنی تمایل پیدا کردن از گمراهی به درستی و راستی است، در حالی که «جَنَف»، عکس آن است، یعنی از راستی به کجی گرائیدن.

و از آنجا که پیروان توحید خالص، از شرک روی گردان شده و به این اصل اساسی متمایل می شوند به آنها «حنیف» گفته می شود.

و نیز به همین دلیل، یکی از معانی «حنیف» مستقیم و صاف است.

و از اینجا روشن می شود، تفسیرهایی که مفسران برای کلمه «حنیف» کرده اند، مانند حج خانه خدا، پیروی از حق، پیروی از ابراهیم و اخلاص عمل، همگی به همان معنی کلی و جامع بازگشت می کند، و اینها هر یک مصداقی از آن است.

* * *

۱۳۸ صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ
 ۱۳۹ قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ
 أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ

۱۴۰ أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ
 كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ
 شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
 ۱۴۱ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا
 كَانُوا يَعْمَلُونَ

ترجمه:

۱۳۸ - رنگ خدائی (بپذیرند! رنگ ایمان و توحید و اسلام) و چه رنگی از رنگ خدائی بهتر است؟! و ما تنها
 او را عبادت می کنیم.

۱۳۹ - بگو: «آیا درباره خداوند با ما محاجه می کنید؟! در حالی که او، پروردگار ما و شماسست؛ و اعمال ما از آن
 ما، و اعمال شما از آن شماسست؛ و ما او را با اخلاص پرستش می کنیم؛ (و موحد خالصیم)».

۱۴۰ - یا می گوئید: «ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بودند؟! بگو: «شما
 بهتر می دانید یا خدا؟! (چرا حقیقت را کتمان می کنید؟!)) و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که گواهی و
 شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان می کند؟! و خدا از اعمال شما غافل نیست.

۱۴۱ - (به هر حال) آنها امتی بودند که درگذشتند. آنچه کردند، برای خودشان است؛ و آنچه هم شما کرده اید،
 برای خودتان است؛ و شما مسئول اعمال آنها نیستید.

تفسیر:

رنگ های غیر خدائی را بشوئید!

به دنبال دعوتی که در آیات سابق از عموم پیروان ادیان، دائر به تبعیت از برنامه های همه انبیاء شده بود، در نخستین آیه مورد بحث، به همه آنها فرمان می دهد: «تنها رنگ خدائی را بپذیرید» (صِبْغَةَ اللَّهِ)^۱ که همان رنگ ایمان و توحید خالص است.

پس از آن، اضافه می کند: چه کسی رنگی بهتر از رنگ خدائی دارد، هیچ کس رنگی بهتر از رنگ خدائی ندارد، «چه رنگی از رنگ خدائی بهتر است؟ و ما منحصرأ او را پرستش می کنیم» (وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ).

و به این ترتیب، قرآن فرمان می دهد: همه رنگ های نژادی، قبیله‌ای و سایر رنگ های تفرقه انداز را از میان بردارند و همگی به رنگ الهی در آیند.

مفسران نوشته اند: در میان مسیحیان معمول بود فرزندان خود را «غسل تعمید» می دادند، گاه ادویه مخصوص زرد رنگی به آب اضافه می کردند و می گفتند: این غسل، مخصوصاً با این رنگ خاص، باعث تطهیر نوزاد از گناه ذاتی که از آدم به ارث برده است می شود.

قرآن بر این منطق بی اساس، خط بطلان می کشد و می گوید: بهتر این است به جای رنگ ظاهر و رنگ های خرافاتی و تفرقه انداز، رنگ حقیقت و خدائی را بپذیرید تا روح و جانتان از هر آلودگی پاک گردد.

راستی چه تعبیر زیبا و لطیفی است! اگر مردم رنگ خدائی را بپذیرند یعنی

۱ - در این که «صِبْغَةَ اللَّهِ» چه محلی از اعراب دارد، مفسران احتمالات متعددی داده اند که از همه روشن تر سه احتمال زیر است:

نخست این که «مفعول مطلق» برای فعل محذوفی باشد (إِصْطَبِغُوا صِبْغَةَ اللَّهِ).

دیگر این که «بدل» بوده باشد از «مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ» که در آیات گذشته بوده.

سوم این که «مفعول به» باشد برای فعل محذوفی (إِتَّبِعُوا صِبْغَةَ اللَّهِ).

رنگ وحدت، عظمت، پاکی و پرهیزکاری، رنگ بی رنگی، عدالت، مساوات و برادری و برابری، و رنگ توحید و اخلاص، می توانند در پرتو آن به همه نزاع ها و کشمکش ها که «هر گاه بی رنگی اسیر رنگ شود»، به وجود می آید، از میان بردارند، و ریشه های شرک و نفاق و تفرقه را بر کنند.

در حقیقت این همان بی رنگی و حذف همه رنگ ها است.

در احادیث متعددی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده که «مقصود از: «صِبْغَةَ اللَّهِ» آئین پاک اسلام است»^۱.

این حدیث نیز اشاره به همان است که در بالا گفته شد.

* * *

و از آنجا که یهود و غیر آنها گاه، با مسلمانان به محاجه و گفتگو برمی خاستند و می گفتند: تمام پیامبران از میان جمعیت ما برخاسته، و دین ما قدیمی ترین ادیان و کتاب ما کهن ترین کتب آسمانی است، اگر محمد (صلی الله علیه و آله) نیز پیامبر بود باید از میان ما مبعوث شده باشد!

گاه می گفتند: نژاد ما از نژاد عرب برای پذیرش ایمان و وحی آماده تر است؛ چرا که آنها بت پرست بوده اند و ما نبودیم.

و گاه خود را فرزندان خدا می نامیدند و بهشت را در انحصار خودشان!

قرآن در آیات فوق، خط بطلان به روی همه این پندارها کشیده، نخست به پیامبر می گوید: «به آنها بگو آیا درباره خداوند با ما گفتگو می کنید؟ در حالی که او

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۱۳۲ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۴ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحات ۲۸۰ و ۲۸۱.

در احادیثی نیز «صِبْغَةُ اللَّهِ» به «صَبَّغَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْوَلَايَةِ فِي الْمِيثَاقِ» و «مَعْرِفَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) بِالْوَلَايَةِ فِي الْمِيثَاقِ» تفسیر شده است («کافی»، جلد ۱، صفحه ۴۲۲ - «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۲۸۱، و جلد ۲۳، صفحات ۳۶۶ و ۳۷۹ - تفسیر «فراش»، صفحه ۶۱ (مؤسسه چاپ و نشر) - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۶۲ (چاپخانه علمیه).

پروردگار ما و پروردگار شما است» (قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ). این پروردگار در انحصار نژاد و قبیله ای نیست، او پروردگار همه جهانیان، همه عالم هستی است.

این را نیز بدانید که «ما در گرو اعمال خویشیم و شما هم در گرو اعمال خود» و هیچ امتیازی برای هیچ کس جز در پرتو اعمالش نمی باشد (وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ). با این تفاوت که «ما با اخلاص او را پرستش می کنیم و موحد خالصیم» (وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ) اما بسیاری از شما توحید را به شرک آلوده کرده اند.

* * *

آیه بعد، به قسمت دیگری از این ادعاهای بی اساس پاسخ گفته می فرماید: «آیا شما می گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط همگی یهودی یا نصرانی بوده اند؟» (أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى).

«آیا شما بهتر می دانید یا خدا؟! (قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ).

خدا بهتر از همه کس می داند آنها، نه یهودی بودند، و نه نصرانی.

شما هم کم و بیش می دانید که بسیاری از این پیامبران قبل از موسی و عیسی در جهان گام گذاردند، و اگر هم ندانید، باز بدون اطلاع، چنین نسبتی را به آنها دادن تهمت است و گناه و کتمان حقیقت «و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که شهادت الهی را که نزد او است کتمان کند؟» (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ).

«اما بدانید خدا از اعمال شما غافل نیست» (وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).

عجیب است، وقتی انسان روی دنده لجاجت و تعصب می افتد، حتی

مسلمات تاریخ را انکار می کند، فی المثل آنها پیامبرانی همچون ابراهیم، اسحاق، یعقوب را که قبل از موسی و عیسی به دنیا آمدند و از جهان رفتند، از پیروان موسی یا مسیح می شمارند و یک واقعیت به این روشنی را کتمان می کنند، واقعیتی که با سرنوشت مردم و دین و ایمان آنها سر و کار دارد، به همین دلیل، قرآن آنها را ستمکارترین افراد معرفی کرده است، زیرا هیچ ستمی بالاتر از این نیست افرادی آگاهانه حقایق را کتمان کنند و مردم را در بیراهه ها سرگردان سازند.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث به گونه دیگری به آنها پاسخ می گوید، می فرماید: به فرض این که همه این ادعاها درست باشد «آنها گروهی بودند که در گذشتند و پرونده اعمالشان بسته شد، و دورانشان سپری گشت و اعمالشان متعلق به خودشان است» (تِلْكَ أُمَمٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ).

«و شما هم مسئول اعمال خویش هستید و هیچ گونه مسئولیتی در برابر اعمال آنها ندارید» (وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

خلاصه یک ملت زنده، باید به اعمال خویش متکی باشد، نه به تاریخ گذشته خویش، و یک انسان باید به فضیلت خود متکی باشد؛ چرا که از فضل پدر تو را چیزی حاصل نمی شود، هر چند پدرت فاضل باشد!

آغاز جزء دوم قرآن مجید

از آیه ۱۴۲ سوره بقره

۱۴۲ سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا
قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

ترجمه:

۱۴۲ - به زودی سبک مغزان از مردم می گویند: «چه چیز آنها (مسلمانان) را، از قبله ای که بر آن بودند، بازگردانید؟! بگو: «از آن خداست مشرق و مغرب، خدا هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند».

تفسیر:

ماجرای تغییر قبله

این آیه و چند آیه بعد، به یکی از تحولات مهم تاریخ اسلام که موجی عظیم در میان مردم به وجود آورد، اشاره می کند.

توضیح این که: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مدت سیزده سال پس از بعثت، در «مکه» و چند ماه بعد از هجرت، در «مدینه» به امر خدا به سوی «بیت المقدس» نماز می خواند، ولی بعد از آن، قبله تغییر یافت و مسلمانان مأمور شدند به سوی «کعبه» نماز بگذارند. در این که مدت عبادت مسلمانان به سوی بیت المقدس در «مدینه» چند ماه بود، مفسران اختلاف نظر دارند، از هفت ماه تا هفده ماه ذکر کرده اند، ولی هر چه بود در این مدت مورد سرزنش یهود قرار داشتند؛ چرا که «بیت المقدس» در اصل قبله یهود بود، آنها به مسلمانان می گفتند: اینان از خود استقلال ندارند و به سوی قبله ما نماز می خوانند، و این دلیل آن است که ما بر

حقیم.

این گفتگوها برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان ناگوار بود، آنها از یکسو مطیع فرمان خدا بودند.

و از سوی دیگر طعنه های یهود از آنها قطع نمی شد، برای همین جهت پیامبر (صلی الله علیه وآله) شبها به اطراف آسمان می نگریست، گویا در انتظار وحی الهی بود. مدتی از این انتظار گذشت، تا این که فرمان تغییر قبله صادر شد و در حالی که پیامبر دو رکعت نماز ظهر را در مسجد «بنی سالم» به سوی بیت المقدس خوانده بود «جبرئیل» مأمور شد بازوی پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بگیرد و روی او را به سوی کعبه بگرداند.^۱

یهود از این ماجرا سخت ناراحت شدند و طبق شیوه دیرینه خود به بهانه جوئی و ایراد گیری پرداختند.

آنها قبلاً می گفتند: ما بهتر از مسلمانان هستیم؛ چرا که آنها از نظر قبله استقلال ندارند و پیرو ما هستند، اما همین که دستور تغییر قبله از ناحیه خدا صادر شد، زبان به اعتراض گشودند چنان که قرآن در آیه مورد بحث می گوید:

«به زودی بعضی از سبک مغزان مردم می گویند چه چیز آنها (مسلمانان) را از قبله ای که بر آن بودند بر گردانید؟» (سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا).

چرا اینها از قبله پیامبران پیشین، امروز اعراض نمودند؟ اگر قبله اول صحیح بود این تغییر چه معنی دارد؟

و اگر دومی صحیح است چرا سیزده سال و چند ماه به سوی بیت المقدس

۱ - «مجمع البیان»، جلد اول، صفحه ۲۲۳ - «مستدرک الوسائل»، جلد ۳، صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱،

حدیث ۳۲۹۲ - ۴ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۱۹۶، و جلد ۸۱، صفحات ۶۱ و ۶۲ - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحات ۶۲ و ۶۳ (مؤسسه دار الکتاب).

نماز خواندید؟! نماز

خداوند به پیامبرش دستور می دهد: «به آنها بگو شرق و غرب عالم از آن خداست، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند» (قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

این یک دلیل قاطع و روشن در برابر بهانه جویان بود که بیت المقدس و کعبه و همه جا ملک خدا است، اصلاً خدا خانه و مکانی ندارد، مهم آن است که تسلیم فرمان او باشید، هر جا خدا دستور دهد به آن سو نماز بخوانند، مقدس و محترم است، و هیچ مکانی بدون عنایت او دارای شرافت ذاتی نمی باشد. تغییر قبله در حقیقت مراحل مختلف آزمایش و تکامل است و هر یک مصداقی است از هدایت الهی، او است که انسان ها را به صراط مستقیم رهنمون می شود.

* * *

نکته ها:

۱ - «سُفَهَاء» جمع «سَفِيه» در اصل به معنی کسی است که بدنش سبک باشد و به آسانی جابه جا شود، عرب به افسارهای سبک وزن حیوانات که به هر طرف حرکت می کند «سَفِيه» می گوید، ولی این کلمه تدریجاً به معنی «سبک مغز» به کار رفته و به صورت معنی اصلی در آمده، خواه این سبک مغزی در امور دینی باشد یا دنیوی.

* * *

۲ - سابقاً گفتیم مسأله «نسخ» احکام و تغییر برنامه های تربیتی در مقطع های مختلف زمانی، مسأله تازه یا عجیبی نیست که مورد ایراد قرار گیرد، ولی بهانه جویان یهود، این مطلب را دستاویز خوبی برای انحراف افکار از اسلام

پنداشتند، و روی آن تبلیغات زیادی کردند، اما چنان که در آیات بعد، خواهیم دید قرآن به آنها پاسخ های منطقی و دندان شکن داده است.

* * *

۳ - جمله: **يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** «هر کس را خدا بخواهد هدایت می کند» چنان که سابقاً نیز گفته ایم به این معنی نیست که خداوند بدون حساب کسی را هدایت می کند، بلکه این مشیت از «حکمت» خداوند و حساب مصالح و مفاسد سرچشمه می گیرد.

* * *

۱۴۳ وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰكُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلٰی النَّاسِ وَ يَكُوْنَ
الرَّسُوْلُ عَلَیْكُمْ شَهِیْدًا وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِیْ كُنْتَ عَلَیْهَا اِلَّا لِنَعْلَمَ
مَنْ یَّتَّبِعِ الرَّسُوْلَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلٰی عَقْبِیْهِ وَ اِنْ كَانَتْ لَكَبِیْرَةٌ اِلَّا
عَلٰی الَّذِیْنَ هَدٰی اللّٰهُ وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِیُضِیْعَ اِیْمَانَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ
لَرَوْفٌ رَّحِیْمٌ

ترجمه:

۱۴۳ - همان گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه ای قرار دادیم (در حله اعتدال) تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر هم بر شما گواه است. و ما، آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، از آنها که به جاهلیت باز می گردند، مشخص شوند. و مسلماً این حکم، جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده، دشوار بود. (بدانید که نمازهای شما، صحیح بوده است؛ و خدا هرگز ایمان (نماز) شما را ضایع نمی گرداند؛ زیرا خداوند، نسبت به مردم، رحیم و مهربان است.

تفسیر:

امت وسط

در آیه مورد بحث، به قسمتی از فلسفه و اسرار تغییر قبله اشاره شده است. نخست می گوید: «همان گونه (که قبله شما یک قبله میانه است) شما را نیز یک امت میانه قرار دادیم» (وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰكُمْ اُمَّةً وَسَطًا).

امتی که از هر نظر در حد اعتدال باشد، نه کندرو و نه تندرو، نه در حد افراط و نه تفریط، الگو و نمونه.

اما چرا قبله مسلمانان، قبله میانه است؛ زیرا مسیحیان تقریباً به سمت مشرق می ایستادند به خاطر این که بیشتر ملل مسیحی در کشورهای عربی زندگی می کردند و برای ایستادن به سوی محل تولد عیسی (علیه السلام) که در بیت المقدس بود ناچار بودند به سمت مشرق بایستند و به این ترتیب جهت مشرق قبله آنان محسوب می شد ولی یهود که بیشتر در شامات و بابل و مانند آن به سر می بردند رو به سوی بیت المقدس که برای آنان تقریباً در سمت غرب بود می ایستادند، و به این ترتیب نقطه غرب قبله آنان بود.

اما «کعبه» که نسبت به مسلمانان آن روز (مسلمانان مدینه) در سمت جنوب و میان مشرق و مغرب قرار داشت یک خط میانه محسوب می شد.

در حقیقت تمام این مطالب را می توان از جمله «وَ كَذَلِكَ» استفاده کرد هر چند در تفسیر این جمله مفسران احتمالات دیگری داده اند که قابل بحث و ایراد است.

به هر حال گویا قرآن می خواهد رابطه ای میان همه برنامه های اسلامی ذکر کند و آن این که نه تنها قبله مسلمانان یک قبله میانه است که تمام برنامه هایشان این ویژگی را دارا است.

پس از آن، اضافه می کند: «هدف این بود که شما گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد» (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً).

تعبیر به «گواه بودن» امت اسلامی بر مردم جهان، و همچنین «گواه بودن» پیامبر (صلی الله علیه وآله) نسبت به مسلمانان، ممکن است اشاره به اسوه و الگو بودن، بوده

باشد، چرا که گواهان و شاهدان را همیشه از میان افراد نمونه انتخاب می کنند. یعنی شما با داشتن این عقائد و تعلیمات، امتی نمونه هستید همان طور که پیامبر در میان شما یک فرد نمونه است.

شما با عمل و برنامه خود گواهی می دهید که یک انسان می تواند هم مرد دین باشد و هم مرد دنیا، در عین اجتماعی بودن جنبه های معنوی و روحانی خود را کاملاً حفظ کند.

شما با این عقائد و برنامه ها گواهی می دهید که دین و علم، دنیا و آخرت، نه تنها تضادی با هم ندارند بلکه یکی در خدمت دیگری است.

سپس به یکی دیگر از اسرار تغییر قبله اشاره کرده می گوید: «ما آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی (بیت المقدس) تنها برای این قرار دادیم که بدانیم افرادی که از رسول خدا پیروی می کنند و آنها که به جاهلیت باز می گردند چه کسانی هستند؟ (وَمَا جَعَلْنَا

الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ).

قابل توجه این که: نمی گوید: «تا افرادی که از تو پیروی می کنند» بلکه می گوید: «تا افرادی که از رسول خدا پیروی می کنند» اشاره به این که تو رهبری و فرستاده خدائی، و به همین جهت باید در همه کار تسلیم فرمان تو باشی، قبله که سهل است، اگر ما فوق آن نیز دستور دهد بهانه گیری در آن دلیل بر حفظ خلق و خوی دوران شرک و بت پرستی است.

جمله «مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ» که در اصل به معنی برگشتن روی پاشنه پا است اشاره به ارتجاع و بازگشت به عقب می باشد.

آنگاه اضافه می کند: «اگر چه این کار جز برای کسانی که خداوند هدایتشان کرده دشوار بود» (وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ).

آری، تا هدایت الهی نباشد، آن روح تسلیم مطلق در برابر فرمان او فراهم نمی شود، مهم این است که انسان چنان تسلیم باشد که حتی در اجرای این گونه فرمانها احساس سنگینی و سختی ننماید، بلکه چون از ناحیه او است در کامش شیرین تر از عسل باشد. و از آنجا که دشمنان و سوسه گر یا دوستان نادان، فکر می کردند با تغییر قبله ممکن است اعمال و عبادات سابق ما باطل باشد، و اجر ما بر باد رود، در آخر آیه اضافه می کند: «خدا هرگز ایمان (نماز) شما را ضایع نمی گرداند، زیرا خداوند نسبت به همه مردم رحیم و مهربان است» (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوُّفٌ رَحِيمٌ).

دستورهای او همچون نسخه های طیب است یک روز این نسخه، نجات بخش است، و روز دیگر، نسخه دیگر، هر کدام در جای خود نیکو است، و ضامن سعادت و تکامل، بنابراین، تغییر قبله نباید هیچ گونه نگرانی برای شما نسبت به نمازها و عبادات گذشته یا آینده ایجاد نماید که همه آنها صحیح بوده و هست.

* * *

نکته ها:

۱ - اسرار تغییر قبله

تغییر قبله از بیت المقدس به خانه کعبه برای همه سؤال انگیز بود، آنها که گمان می کردند هر حکمی باید ثابت باشد می گفتند:

اگر می بایست ما به سوی کعبه نماز بخوانیم، چرا از همان روز اول نگفتند؟

و اگر بیت المقدس مقدم بود که قبله انبیاء پیشین محسوب می شد، چرا تغییر یافت؟.

دشمنان نیز میدان وسیعی برای سمپاشی یافتند، شاید می گفتند: او در آغاز متوجه قبله پیامبران گذشته شد، اما پس از پیروزی هایش نژادپرستی بر او غلبه نمود و آن را به قبله قوم خود تبدیل کرد!

یا می گفتند: او برای جلب توجه یهود و مسیحیان، نخست «بیت المقدس» را پذیرفت، هنگامی که مؤثر نیفتاد آن را تبدیل به «کعبه» کرد.

بدیهی است این وسوسه ها آن هم در جامعه ای که هنوز نور علم و ایمان زوایایش را روشن نساخته بود، و رسوبات دوران شرک و بت پرستی هنوز در آن وجود داشت، چه نگرانی و اضطرابی ایجاد می کند.

لذا قرآن صریحاً در آیه فوق، می گوید: این یک آزمایش بزرگ برای مشخص شدن موضع مؤمنان و مشرکان بود.

بعید نیست یکی از علل مهم تغییر قبله مسأله زیر باشد:

از آنجا که خانه کعبه در آن زمان کانون بت های مشرکان بود، دستور داده شد مسلمانان موقتاً به سوی بیت المقدس نماز بخوانند و به این ترتیب صفوف خود را از مشرکان جدا کنند.

اما هنگامی که به «مدینه» هجرت کردند و تشکیل حکومت و ملتی دادند و صفوف آنها از دیگران کاملاً مشخص شد، دیگر ادامه این وضع ضرورت نداشت در این هنگام، به سوی «کعبه» قدیمی ترین مرکز توحید و پرسابقه ترین کانون انبیاء باز گشتند.

روشن است هم نماز خواندن به سوی بیت المقدس برای آنها که خانه کعبه را سرمایه معنوی نژاد خود می دانستند مشکل بود، و هم بازگشت به سوی کعبه بعد از بیت المقدس بعد از عادت کردن به قبله نخست.

مسلمانان به این وسیله، در بوته آزمایش قرار گرفتند، تا آنچه از آثار شرک

در وجودشان بود در این کوره داغ بسوزد، و پیوندهای خود را از گذشته شرک آلودشان ببرند و روح تسلیم مطلق در برابر فرمان حق در وجودشان پیدا گردد. اصولاً همان گونه که گفتیم خدا مکان و محلی ندارد، قبله رمزی است برای وحدت صفوف و احیای خاطره های توحیدی، و تغییر آن هیچ چیز را دگرگون نخواهد کرد. مهم تسلیم بودن در برابر فرمان او و شکستن بت های تعصب و لجاجت و خودخواهی است.

* * *

۲ - امت اسلامی یک امت میانه

کلمه «وسط» در لغت هم به معنی حد متوسط در میان دو چیز آمده، و هم به معنی جالب، زیبا و عالی و شریف، و این هر دو ظاهراً به یک حقیقت باز می گردد؛ زیرا معمولاً شرافت و زیبایی در آن است که چیزی از افراط و تفریط دور باشد و در حد اعتدال قرار گیرد.

چه تعبیر جالبی در اینجا قرآن درباره امت اسلامی کرده است، آنها را یک امت میانه و معتدل نامیده.

معتدل از نظر «عقیده» که نه راه «غلو» را می پیمایند و نه راه «تقصیر و شرک»، نه طرفدار «جبرند» و نه «تفویض»، نه درباره صفات خدا معتقد به «تشبیه» اند و نه «تعطیل».

معتدل، از نظر ارزش های معنوی و مادی، نه به کلی در جهان ماده فرو می روند که معنویت به فراموشی سپرده شود، و نه آن چنان در عالم معنی فرو می روند که از جهان ماده به کلی بی خبر گردند.

نه همچون گروه عظیمی از یهود که جز گرایش مادی چیزی را شناسند و نه

همچون راهبان مسیحی که به کلی ترک دنیا گویند. معتدل، از نظر علم و دانش، نه آن چنان بر دانسته های خود جمود دارند که علوم دیگران را پذیرا نشوند، و نه آن گونه خود باخته اند که به دنبال هر صدائی برخیزند. معتدل، از نظر روابط اجتماعی، نه اطراف خود حصاری می کشند که از جهانیان به کلی جدا شوند، و نه اصالت و استقلال خود را از دست می دهند که همچون غرب زدگان و شرق زدگان در این ملت و آن امت ذوب شوند! معتدل، از نظر شیوه های اخلاقی، از نظر عبادت، از نظر تفکر و خلاصه معتدل در تمام جهات زندگی و حیات. یک مسلمان واقعی هرگز نمی تواند انسان یک بعدی باشد، بلکه انسانی است دارای ابعاد مختلف، متفکر، با ایمان، دادگر، مجاهد، مبارز، شجاع، مهربان، فعال، آگاه و با گذشت.

تعبیر به حد وسط، تعبیری است که از یکسو مسأله شاهد و گواه بودن امت اسلامی را مشخص می سازد؛ زیرا کسانی که در خط میانه قرار دارند می توانند تمام خطوط انحرافی را در چپ و راست ببینند! و از سوی دیگر، تعبیری است که دلیل مطلب نیز در آن نهفته است، و می گوید: اگر شما گواهان خلق جهان هستید به دلیل همین اعتدال و امت وسط بودن است.^۱

* * *

۳ - امتی که می تواند از هر نظر الگو باشد

اگر آنچه را در معنی «امت وسط» در بالا گفتیم در ملتی جمع باشد، بدون

۱ - «المنار»، ذیل آیات مورد بحث.

شک، طلایه داران حقند، و شاهدان حقیقت؛ چرا که برنامه های آنها میزان و معیاری است برای بازشناسی حق از باطل.

جالب این که در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) برای ما نقل شده می خوانیم: **نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوُسْطَى وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجْبُهُ فِي أَرْضِهِ... نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ... إِلَيْنَا يَرْجِعُ الْغَالِي وَ بِنَا يُلْحَقُ الْمُقْصَرُّ:**

«مائیم امت میانه، و مائیم گواهان خدا بر خلق، و حجت های او در زمین، مائیم گواهان بر مردم،^۱ غلو کنندگان باید به سوی ما باز گردند و مقصران باید کوتاهی را رها کرده و به ما ملحق شوند».^۲

بدون شک، این روایات - همان گونه که بارها گفته ایم - مفهوم وسیع آیه را محدود نمی کند، بلکه بیان مصداق های کامل این امت نمونه است، و بیان الگوهائی است که در صف مقدم قرار دارند.

* * *

۴ - تفسیر جمله «لِنَعْلَمَ»

جمله: **لِنَعْلَمَ**: «تا بدانیم» و مانند آن که در قرآن کراراً در مورد خداوند به کار رفته به این معنی نیست که خداوند چیزی را نمی دانسته و سپس از آن آگاه شده است، بلکه مراد همان تحقق و عینیت پیدا کردن این واقعیت هاست.

توضیح این که: خداوند از ازل از همه حوادث و موجودات آگاه بوده است هر چند آنها تدریجاً به وجود می آیند، بنابراین حدوث حوادث و موجودات

۱ - «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۱۳۴، ذیل آیه مورد بحث - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۹۰، با اندکی تفاوت (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۱۶، صفحه ۳۵۷، و جلد ۲۳، صفحه ۳۳۶ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۶۲ (چاپخانه علمیه).

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۱۳۴، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۱۰۶، و جلد ۲۲، صفحه ۴۴۱، و جلد ۲۳، صفحات ۳۳۴ و ۳۴۹ - «امالی شیخ طوسی»، صفحه ۶۵۰ (انتشارات دار الثقافة) - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۶۳ (چاپخانه علمیه).

چیزی بر علم و دانش او نمی افزاید، بلکه آنچه قبلاً می دانسته به این ترتیب پیاده می شود و به این می ماند که شخص معماری نقشه ساختمانی را طرح کند و از تمام جزئیات آن قبل از وجودش آگاه باشد و سپس آن نقشه را تدریجاً پیاده کند، هنگامی که معمار مزبور تصمیم بر پیاده کردن قسمتی از نقشه ساختمان را می گیرد، می گوید این کار را به خاطر این می کنم تا آنچه را در نظر داشته ام ببینم، یعنی می خواهم نقشه علمی خود را «جامه عمل» بپوشانم (بدون شک علم خدا با بشر - چنان که در بحث صفات خداوند گفته ایم - تفاوت بسیار دارد، منظور ذکر مثالی برای روشن شدن بحث است) جمله «وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ» بازگو کننده این حقیقت است که خلاف عادت قدم بر داشتن و تحت تأثیر احساسات بی جا قرار نگرفتن، کار بسیار مشکلی است مگر برای کسانی که به راستی به خدا ایمان داشته، و تسلیم فرمان او باشند.

* * *

۱۴۴ قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ

ترجمه:

۱۴۴ - نگاه های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهائی) می بینیم! اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی، باز می گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن! و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن برگردانید! و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، به خوبی می دانند این فرمان حق است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده؛ و خداوند از اعمال آنها (در مخفی داشتن این آیات) غافل نیست!

تفسیر:

همه جا رو به سوی کعبه کنید

همان گونه که قبلاً اشاره شد، «بیت المقدس» قبله نخستین و موقت مسلمانان بود، لذا پیامبر (صلی الله علیه وآله) انتظار می کشید فرمان تغییر قبله صادر شود، به خصوص این که یهود پس از ورود پیامبر (صلی الله علیه وآله) به «مدینه» این موضوع را دستاویز خود قرار داده بودند، و مرتباً مسلمانان را سرزنش می کردند:

اینها استقلالی از خود ندارند.

اینها پیش از آن که ما به آنها یاد دهیم اصلاً از امر قبله سر در نمی آوردند! قبول قبله ما دلیل بر قبول مذهب ما است!
و مانند اینها...

در آیه مورد بحث، به این امر اشاره شده و فرمان تغییر قبله در آن صادر گردیده است می فرماید: «ما نگاه های انتظارآمیز تو را به آسمان (مرکز نزول وحی) می بینیم» (قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ).

«اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن راضی خواهی بود باز می گردانیم» (فَلَنُوَلِّينَا قِبْلَةً تَرْضَاهَا).

«هم اکنون صورت خود را به سوی مسجد الحرام و خانه کعبه بازگردان» (فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ).

نه تنها در «مدینه»، «هر جا باشید، روی خود را به سوی مسجد الحرام کنید» (وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ).

می دانیم: این تغییر قبله - طبق روایات - در حال نماز ظهر بود، و در یک لحظه حساس و چشمگیر انجام گرفت، پیک وحی خداوند، بازوان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را گرفته و از «بیت المقدس» به سوی «کعبه» بر گردانید،^۱ و فوراً مسلمانان صفوف خود را تغییر دادند، حتی در روایتی می خوانیم: زن ها جای خود را به مردان و مردان جای خود را به زنان دادند^۲ (بیت المقدس تقریباً در سمت شمال مدینه بود، در حالی که کعبه درست در سمت جنوب آن قرار داشت).

جالب این که تغییر قبله یکی از نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در کتب پیشین

۱ - «مستدرک»، جلد ۳، صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۱۹۶، و جلد ۸۱، صفحات ۶۱ و ۶۲.

۲ - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۱، صفحات ۲۷۴ و ۲۷۵ (انتشارات جامعه مدرسین) - «وسائل الشیعه»، جلد ۴، صفحه ۳۰۱ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۲۰۱.

ذکر شده بود، آنها خوانده بودند: «او به سوی دو قبله نماز می خواند» (يُصَلِّي إِلَى الْقِبْلَتَيْنِ).^۱

لذا در آیه فوق بعد از این فرمان اضافه می کند: «کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده است، می دانند این فرمان حقی است از ناحیه پروردگارشان» (وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ).

به علاوه همین امر که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) تحت تأثیر عادات محیط خود قرار نگرفت و «کعبه» را که مرکز بت ها و مورد علاقه عموم عرب بود در آغاز کنار گذاشت، و قبله یک اقلیت محدود را به رسمیت شناخت، خود دلیلی بر صدق دعوت او و الهی بودن برنامه هایش به شمار می رفت.

و در پایان اضافه می کند: «خداوند از اعمال آنها غافل نیست» (وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ).

یعنی آنها به جای این که این تغییر قبله را به عنوان یک نشانه صدق او که در کتب پیشین آمده، معرفی کنند، کتمان کرده و به عکس روی آن جنجال به راه انداختند، خدا، هم از اعمالشان آگاه است، و هم از نیاتشان.

* * *

نکته ها:

۱ - نظم آیات

محتوای آیه مورد بحث، به خوبی نشان می دهد این آیه قبل از آیه گذشته نازل شده است و اگر می بینیم در قرآن بعد از آن قرار گرفته به خاطر این است که آیات قرآن بر حسب تاریخ نزول جمع آوری نشده، بلکه گاه مناسباتی ایجاد کرده که آیه ای که نزولش بعد بوده به دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله) که از فرمان خدا سرچشمه

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۱۹۸، و جلد ۸۱، صفحه ۴۰.

می گرفت، قبلاً ذکر شود (از جمله این مناسبت ها رعایت اولویت و اهمیت مطالب است).

* * *

۲ - انتظار دردناک!

از آیه فوق، استفاده می شود: پیامبر (صلی الله علیه وآله) علاقه خاصی به «کعبه» داشت و انتظار آن را می کشید که فرمان قبله بودن آن صادر گردد، علت این امر را در علاقه شدید پیامبر (صلی الله علیه وآله) به ابراهیم (علیه السلام) و آثار او باید جستجو کرد. از این گذشته «کعبه» قدیمی ترین خانه توحید بود، او می دانست، «بیت المقدس» قبله موقتی مسلمانان است، و آرزو داشت قبله اصلی و نهائی زودتر تعیین گردد. اما از آنجا که پیامبر (صلی الله علیه وآله) تسلیم فرمان خدا بود، حتی این تقاضا را بر زبان نیاورد، تنها نگاه های انتظارآمیزش به آسمان نشان می داد که، او عشق و شوق شدیدی در دل دارد. ضمناً تعبیر به «آسمان» شاید به خاطر این باشد که «فرشته وحی» از طرف بالا بر او نازل می شد و گرنه می دانیم نه خداوند مکانی دارد، و نه وحی او محل معینی.

* * *

۳ - معنی «شطر»

موضوع دیگری که در اینجا قابل دقت است این است که: در آیه فوق به جای کلمه «کعبه»، «شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» ذکر شده. این تعبیر، ممکن است به خاطر این جهت باشد: برای آنها که در نقاط دور از «مکه» نماز می خوانند محاذات با خانه «کعبه»

بسیار دشوار یا غیر ممکن است، لذا به جای خانه «کعبه»، «مسجد الحرام» که محل وسیع تری است، ذکر شده، و مخصوصاً کلمه «شَطْر» که به معنی «سمت و جانب» است، انتخاب گردیده، تا انجام این دستور اسلامی، برای همگان در هر جا باشند میسر گردد.

به علاوه تکلیف صف های طولانی نماز جماعت که در بسیاری اوقات از طول «کعبه» بیشتر است روشن شود.

بدیهی است محاذات دقیق با خانه «کعبه» و حتی با «مسجد الحرام» برای کسانی که از دور نماز می خوانند کار بسیار مشکلی است، ولی ایستادن به سمت آن برای همه آسان است.^۱



۴ - خطاب همگانی

بدون شک، خطابات قرآن و لو در ظاهر متوجه پیامبر (صلی الله علیه وآله) باشد، مفهوم عامی دارد که شامل همه مسلمانان می شود (جز موارد معدودی که دلیل اختصاص آن به پیامبر (صلی الله علیه وآله)، در دست داریم) با توجه به این امر، این سؤال پیش می آید: چرا در آیه فوق یک بار به پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: رو به سوی مسجد الحرام نماز بخواند، و یک بار همه مؤمنان را مخاطب ساخته؟.

این تکرار ممکن است به این دلیل باشد که مسأله تغییر قبله یک مسأله جنجالی و پر سر و صدا بود، و امکان داشت، به خاطر جنجال ها و سمپاشی ها، ذهن افراد تازه مسلمان مشوب گردد، و به عذر این که خطاب «قَوْلٌ وَجْهَكَ» مخصوص پیامبر (صلی الله علیه وآله) است از زیر بار نماز خواندن به جانب «کعبه» شانه خالی

۱ - بعضی از مفسران گفته اند: یکی از معانی «شَطْر» نصف است، و بنابراین مفهوم «شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» با مفهوم «وَسَطَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» یکی خواهد بود، و می دانیم خانه کعبه در وسط مسجد الحرام واقع شده است (تفسیر کبیر فخر رازی، ذیل آیه مورد بحث).

کنند، لذا خداوند بعد از این خطاب مخصوص، یک خطاب عام متوجه همه مسلمانان کرده تا تأکید کند این تغییر قبله به هیچ وجه یک امر خصوصی نیست بلکه برای عموم مسلمان ها است.

* * *

۵ - آیا تغییر قبله به خاطر خشنودی پیامبر بود؟

جمله: **قَبْلَهُ تَرْضَاهَا**: «قبله ای که از آن خشنود شوی» ممکن است این توهّم را ایجاد کند که این تغییر به خاطر خشنودی پیامبر صورت گرفت، ولی این توهّم با توجه به این نکته از میان می رود که بیت المقدس، قبله موقت بود، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) انتظار اعلام قبله نهائی را می کشید که با صدور فرمان آن، از یکسو زبان طعن یهود از مسلمانان قطع می شد.

و از سوی دیگر موجبات علاقمندی بیشتری در مردم حجاز که توجه خاصی به «کعبه» داشتند برای پذیرش آئین اسلام فراهم می ساخت.

ضمناً اعلام قبله نخستین نیز این اثر را داشت که اسلام را از این که یک آئین نژادی باشد جدا کرد، به علاوه قلم بطلان بر بت های بت پرستان که در کعبه قرار داشتند کشیده بود.

* * *

۶ - کعبه مرکز یک دایره بزرگ

اگر کسی از بیرون کره زمین به صفوف نمازگزاران مسلمان که رو به سوی «کعبه» نماز می خوانند بنگرد، دوایر متعددی را می بیند که یکی در درون دیگری قرار گرفته تا به کانون اصلی که نقطه کعبه است می رسد، و وحدت و مرکزیت آن را مشخص می سازد.

بدون تردید این قبله از برنامه ای که مثلاً مسیحیان دارند که همگی در هر جا

باشند به سمت مشرق نماز می خوانند الهام بخش تر است.

جالب این که توجه خاص مسلمانان به تعیین سمت «کعبه» سبب شد که علم هیئت و جغرافیا در آغاز اسلام، در میان مسلمانان به سرعت رشد کند؛ زیرا محاسبه سمت قبله در نقاط مختلف روی زمین، بدون آشنائی با این علوم امکان نداشت.

* * *

۱۴۵ وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ
بِتَابِعِ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعِ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ
أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

ترجمه:

۱۴۵ - سوگند که اگر برای (این گروه از) اهل کتاب، هر گونه آیه (و نشانه و دلیلی) بیاوری، از قبله تو پیروی نخواهند کرد؛ و تو نیز، هیچ گاه از قبله آنان، پیروی نخواهی نمود. (آنها نباید تصور کنند که بار دیگر، تغییر قبله امکان پذیر است!) و حتی هیچ یک از آنها، پیروی از قبله دیگری نخواهد کرد! و اگر تو، پس از این آگاهی، متابعت هوس های آنها کنی، مسلماً از ستمگران خواهی بود!

تفسیر:

آنها به هیچ قیمت راضی نمی شوند

در تفسیر آیه قبل خواندیم اهل کتاب می دانستند تغییر قبله از «بیت المقدس» به سوی «کعبه» نه تنها ایرادی بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیست، بلکه از جمله نشانه های حقانیت او است؛ زیرا در کتاب های خود خوانده بودند پیامبر موعود، به سوی دو قبله نماز می خواند ولی تعصب ها نگذاشت آنها حق را بپذیرند. اصولاً انسان تا زمانی که تصمیم گیری قبلی روی مسائل نکرده باشد، قابل تفاهم است و می توان با دلیل و منطق، یا ارائه معجزات، عقیده او را تغییر داد و حقیقتی را برای او اثبات نمود.

اما هنگامی که موضع خود را قبلاً به طور قطع مشخص کرده - مخصوصاً در

مورد افراد متعصب و نادان - به هیچ قیمت نمی توان نظرشان را تغییر داد، یا بسیار مشکل خواهد بود.

لذا قرآن در آیه مورد بحث، با قاطعیت می گوید: «سوگند که اگر هر گونه آیه، نشانه و دلیلی برای (این گروه از) اهل کتاب بیاوری از قبله تو پیروی نخواهند کرد» (وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ).

بنابراین، خود را خسته مکن که آنها به هیچ قیمت تسلیم حق نخواهند شد؛ چرا که روح حقیقت جوئی در آنها مرده است.

متأسفانه همه پیامبران الهی با این گونه افراد روبرو بوده اند که یا از ثروتمندان با نفوذ بودند، یا دانشمندان منحرف و دنیاپرست و یا عوام جاهل و متعصب!

بعداً اضافه می کند: «تو نیز هرگز تابع قبله آنها نخواهی شد» (وَ مَا أَنتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ). یعنی اگر آنها تصور می کنند: با این قال و غوغاها بار دیگر قبله مسلمانان تغییر خواهد کرد، کور خوانده اند، این قبله همیشگی و نهائی مسلمین است.

و این تعبیر در واقع یکی از طرق پایان دادن به جنجال های مخالفین است که با قاطعیت نشان دهد: با این سر و صداها در مسیر خود هیچ گونه دگرگونی ایجاد نخواهد کرد.

سپس می افزاید: و آنها نیز آن چنان در عقیده خود متعصب اند که «هیچ یک از آنها پیرو قبله دیگری نیست» (وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ).

نه یهود از قبله نصاری پیروی می کنند و نه نصاری از قبله یهود.

و باز برای تأکید و قاطعیت بیشتر به پیامبر اخطار می کند: «اگر پس از این آگاهی که از ناحیه خدا به تو رسیده تسلیم هوس های آنان شوی و از آن پیروی

کنی، مسلماً از ستمگران خواهی بود» (وَلَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ).

در قرآن، نظیر این گونه خطاب ها که به صورت قضایای شرطیه است نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله) مکرر دیده می شود و هدف آن در واقع سه چیز است:

نخست این که همگان بدانند: در قوانین الهی هیچ گونه تبعیض و تفاوتی در میان مردم نیست، و حتی پیامبران نیز مشمول این قوانین هستند، بنابراین، اگر به فرض محال، پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم انحرافی از حق پیدا کند، مشمول کیفر پروردگار خواهد شد، هر چند چنین فرضی در مورد پیامبران با آن ایمان و علم سرشار و مقام تقوا و پرهیزکاری امکان پذیر نیست، (و به اصطلاح قضیه شرطیه دلالت بر وجود شرط نمی کند).

دیگر این که سایر مردم حساب خود را کاملاً برسند و بدانند جایی که پیامبر چنین است، آنها باید چگونه مراقب مسئولیت های خویش باشند، و هرگز نباید تسلیم تمایلات انحرافی دشمنان و جار و جنجال های آنها شوند.

سوم این که روشن شود: پیامبر نیز از خود اختیار هیچ گونه تغییر و دگرگونی در احکام خدا را ندارد و به اصطلاح چنان نیست که بشود با او کنار آیند و سازش کنند، بلکه او هم بنده ای است سر بر فرمان پروردگار.

* * *

۱۴۶ الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم وإن فريقاً
منهم ليكتُمون الحق وهم يعلمون
۱۴۷ الحق من ربك فلا تكونن من المُمترين

ترجمه:

۱۴۶ - کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، او (پیامبر) را همچون فرزندان خود می شناسند؛ (ولی) جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می کنند!
۱۴۷ - این (فرمان تغییر قبله) حکم حقی از طرف پروردگار توست؛ بنابراین، هرگز از تردیدکنندگان در آن مباش!

تفسیر:

آنها به خوبی او را می شناسند

در تعقیب بحث های گذشته پیرامون لجاجت و تعصب گروهی از اهل کتاب، نخستین آیه مورد بحث، می گوید: «علمای اهل کتاب، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را به خوبی همچون فرزندان خود می شناسند» (الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم).

نام، نشان و مشخصات او را در کتب مذهبی خود خوانده اند.

«ولی گروهی از آنان سعی دارند آگاهانه حق را کتمان کنند» (وإن فريقاً منهم ليكتُمون الحق وهم يعلمون).

هر چند گروهی از آنها با مشاهده این نشانه های روشن، اسلام را پذیرا گشتند، چنان که، از «عبدالله بن سلام» که از علمای یهود بود و سپس اسلام را

پذیرفت نقل شده، می گفت: «من پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را بهتر از فرزندم می شناسم!» (أَنَا أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي بَائِنِي).^۱

این آیه، پرده از حقیقت جالبی بر می دارد و آن این که بیان صفات جسمی، روحی و ویژگی های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در کتب پیشین به قدری زنده و روشن بوده است که ترسیم کاملی از او در اذهان کسانی که با آن کتب، سر و کار داشته اند می نمود.

آیا کسی می تواند احتمال دهد در آن کتب هیچ نامی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و نشانی از وی نبوده ولی پیغمبر اسلام با این صراحت در مقابل چشم آنها بگوید تمام صفات من در کتب شما موجود است؟

آیا اگر چنین بود همه دانشمندان اهل کتاب به مبارزه شدید و صریح بر ضد او بر نمی خاستند؟

و به او نمی گفتند: این تو و این کتاب های ما، در کجای آن نام و صفات تو ثبت است؟

و آیا ممکن بود حتی یک نفر از علمای آنان در برابر پیامبر اسلام تسلیم شود؟!

پس این گونه آیات، خود دلیل بر صدق و حقانیت خودش می باشد.

* * *

سپس به عنوان تأکید بحث های گذشته پیرامون تغییر قبله، یا احکام اسلام به طور کلی می فرماید: «این فرمان حقی است که از سوی پروردگار تو است و هرگز از تردیدکنندگان نباش!» (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ).

۱ - «المنار»، جلد ۲ و تفسیر «کبیر فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۸۵ (با اندکی تفاوت) و جلد ۱۵، صفحه ۱۸۰ (با اندکی تفاوت) - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۱۹۶، با اندکی تفاوت (مؤسسه دار الکتاب).

و با این جمله پیامبر را دلداری می دهد، و تأکید می کند: در برابر سمپاشی های دشمنان ذره ای تردید - چه در مسأله تغییر قبله و چه در غیر آن - به خود راه ندهد، هر چند دشمنان، تمام نیروهای خود را در این راه بسیج کنند.

مخاطب در این سخن گرچه شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، ولی همان گونه که در آیات گذشته نیز گفتیم در واقع هدف، همه مردم می باشند و **گرنه** مسلم است پیامبری که از طریق شهود با وحی سر و کار دارد هیچ گاه شک و تردیدی به خود راه نمی دهد، چرا که وحی برای او جنبه حسّ و عین الیقین دارد.

* * *

۱۴۸ وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

۱۴۸ - هر طایفه ای قبله ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است؛ در نیکی ها و اعمال خیر، بر یکدیگر سبقت جوئید! هر جا باشید، خداوند همه شما را (در روز رستاخیز) حاضر می کند؛ زیرا او، بر هر کاری تواناست.

تفسیر:

هر امتی قبله ای دارد

این آیه در حقیقت پاسخی به قوم یهود است که دیدیم سر و صدای زیادی پیرامون موضوع تغییر قبله به راه انداخته بودند، می گوید: «هر گروه و طایفه ای قبله ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است» (وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا).

در طول تاریخ انبیاء، قبله های مختلفی بوده، و تغییر آن چیز عجیبی نیست، «قبله» همانند اصول دین نیست که تغییرناپذیر باشد، و یا همچون امور تکوینی که تخلف در آن میسر نشود.

بنابراین، زیاد درباره قبله گفتگو نکنید و به جای آن «در اعمال خیر و نیکی ها بر یکدیگر سبقت جوئید» (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ).

در عوض این که تمام وقت خود را صرف گفتگو در این مسأله فرعی کنید، به سراغ خوبی ها و پاکی ها بروید که میدان وسیع و گسترده ای دارد و در آن از یکدیگر پیشی گیرید؛ زیرا معیار ارزش وجودی شما، عمل پاک و نیک شما

است.

این مضمون درست شبیه چیزی است که در آیه ۱۷۷ همین سوره آمده است: لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوكَا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ...: «نیکوکاری این نیست که صورتتان را به طرف شرق و غرب کنید، بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که ایمان به خدا، روز جزا و فرشتگان و پیامبران داشته باشد...» (و با الهام از ایمان راسخ اعمال صالح انجام دهد).

شما اگر می خواهید «اسلام» یا «مسلمانان» را بیازمائید، با این برنامه ها بیازمائید، نه به مسأله تغییر قبله.

آنگاه به عنوان یک هشدار به خرده گیران، و تشویق نیکوکاران می فرماید: «هر جا باشید، خداوند همه شما را حاضر خواهد کرد» (أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً). در آن دادگاه بزرگ رستاخیز که صحنه نهائی پاداش و کیفر است، همه را حاضر خواهند کرد.

چنین نیست که عده ای مشغول انجام بهترین کارها باشند و گروهی دیگر جز سمپاشی، تخریب و اخلال، کار دیگری نکنند، و با هم یکسان باشند و حساب و کتاب و جزائی در کار نباشد، مسلّم، بدانید: چنان روزی در پیش است و به همه حساب ها رسیدگی می شود.

و از آنجا که ممکن است برای بعضی این جمله عجیب باشد که چگونه خداوند ذرات خاک های پراکنده انسان ها را هر جا که باشد جمع آوری می کند و لباس حیات نوینی بر آنها می پوشاند؟ بلافاصله می گوید: «و خداوند بر هر کاری قدرت دارد» (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

در حقیقت این جمله در پایان آیه، به منزله دلیل است برای جمله قبل یعنی «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا».

* * *

نکته ها:

۱ - روزی که یاران مهدی (علیه السلام) جمع می شوند

در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده جمله «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا» به اصحاب مهدی (علیه السلام) تفسیر شده است.

از جمله در کتاب «روضة کافی» از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که بعد از ذکر این جمله، فرمود: يَغْنَى أَصْحَابَ الْقَائِمِ الثَّلَاثَ مِائَةَ وَ الْبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا قَالَ وَ هُمْ وَ اللَّهُ الْأُمَّةُ الْمَعْدُودَةُ قَالَ يَجْتَمِعُونَ وَ اللَّهُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ قَزَعٌ كَقَزَعِ الْخَرِيفِ:

«منظور اصحاب امام قائم (علیه السلام) هستند که سیصد و سیزده نفرند، به خدا سوگند منظور از امه معدوده آنها هستند، به خدا سوگند در یک ساعت همگی جمع می شوند، همچون پاره های ابر پائیزی که بر اثر تند باد، جمع و متراکم می گردد»^۱

از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نیز نقل شده: وَ ذَلِكَ وَ اللَّهُ أَنْ لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا يَجْمَعُ اللَّهُ إِلَيْهِ شِيعَتَنَا مِنْ جَمِيعِ الْبُلْدَانِ: «به خدا سوگند هنگامی که مهدی (علیه السلام) قیام کند، خدا تمام پیروان ما را از تمام شهرها گرد او جمع می کند»^۲.

بدون شک، این تفسیر از مفاهیم «بطون» آیه است؛ چرا که می دانیم طبق روایات، آیات قرآن گاه معانی متعددی دارد که یک معنی ظاهری، همگانی و

۱ - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۳۱۳، حدیث ۴۸۷ (دار الکتب الاسلامیه) - «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۱۳۹ - «بحار الانوار»، جلد ۵۲، صفحات ۲۸۸ و ۳۴۲.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۵۲، صفحه ۲۹۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۶۶ (چاپخانه علمیه).

عمومی است، و دیگری معنی درونی و به اصطلاح بطن آیه است، که جز پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امامان(علیهم السلام) و کسانی که خدا بخواهد، از آن آگاه نیستند. به تعبیر دیگر: در حقیقت این روایات اشاره به این مطلب است: خدائی که قدرت دارد ذرات پراکنده خاک انسان ها را در قیامت از نقاط مختلف جهان جمع آوری کند، به آسانی می تواند یاران مهدی(علیه السلام) را در یک روز و یک ساعت برای افروختن نخستین جرقه های انقلاب به منظور تأسیس حکومت عدل الهی و پایان دادن به ظلم و ستم، جمع نماید.

* * *

۲ - تفسیر جمله «وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَكَّلٌ بِهَا»

گفتیم: ظاهر آیه این است که اشاره به قبله های مختلفی است که خدا برای امت ها قرار داده، ولی بعضی احتمال داده اند: اشاره به معنی وسیع تری است که شامل روش ها و برنامه های تکوینی می شود، و در حقیقت معنی قضا و قدر تکوینی نیز از آن منظور بوده^۱ (دقت کنید).

البته اگر قرائن قبل و بعد این آیه نبود، چنین تفسیری امکان پذیر بود، ولی با توجه به این قرائن ظاهر همان معنی اول است، و جمله «هُوَ مُوَكَّلٌ بِهَا» شبیه «فَلَنُؤَيِّنَنَّكَ قَبْلَةً تَرْضَاهَا» است.

و به فرض که آیه اشاره به این معنی باشد هرگز به مفهوم قضا و قدر اجباری نیست، بلکه همان قضا و قدری است که با اصل آزادی اراده و اختیار سازگار است.^۲

* * *

۱ - تفسیر «المیزان»، جلد اول، صفحه ۳۳۱.

۲ - برای توضیح بیشتر به کتاب «انگیزه پیدایش مذهب»، فصل قضا و قدر مراجعه شود.

۱۴۹ وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ
مِنْ رَبِّكَ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
۱۵۰ وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا
كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا
الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِي وَ لَا تَمَنَّيْ عَلَى كُفْرِهِمْ وَ
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

ترجمه:

۱۴۹ - از هر جا (و از هر شهر و نقطه ای) خارج شدی، (به هنگام نماز،) روی خود را به جانب «مسجد الحرام» کن! این دستور حقی از طرف پروردگار توست! و خداوند، از آنچه انجام می دهی، غافل نیست!
۱۵۰ - و از هر جا خارج شدی، روی خود را به جانب «مسجد الحرام» کن! و هر جا بودی، روی خود را به سوی آن کنی! تا مردم، جز ظالمان دلیلی بر ضد شما نداشته باشند؛ (زیرا از نشانه های پیامبر، که در کتب آسمانی آمده، این است که او، به سوی دو قبله، نماز می خواند.) از آنها نترسید! و از من بترسید! (این تغییر قبله، به خاطر آن بود که) نعمت خود را بر شما تمام کنم، شاید هدایت شوید!

تفسیر:

تنها از خدا بترس

این آیات، همچنان مسأله تغییر قبله و پی آمدهای آن را دنبال می کند.

در آیه نخست، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده و به عنوان یک فرمان مؤکد می گوید: «از هر جا (و از هر شهر و دیار) خارج شدی (به هنگام نماز) روی خود را به جانب مسجد الحرام کن» (وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ).

و باز به عنوان تأکید بیشتر اضافه می کند: «این فرمان دستور حقی است از سوی پروردگارت» (وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ).

و در پایان این آیه، به عنوان تهدیدی نسبت به توطئه گران و هشدارى به مؤمنان می گوید: «و خدا از آنچه انجام می دهید غافل نیست» (وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ). این تأکیدات پی در پی که در آیه بعد نیز تعقیب خواهد شد، همگی حاکی از این حقیقت است که: مسأله تغییر قبله و نسخ حکم سابق برای گروهی از تازه مسلمانان نیز گران و سنگین بوده همان گونه که برای دشمنان لجوج، دستاویزی برای سمپاشی.

در اینجا - و به طور کلی در همه تحولات و انقلابهای تکاملی - چیزی که می تواند به گفتگوها پایان دهد و تردیدها و شک ها را بزدايد همان قاطعیت، صراحت و تأکيدهای متوالی و کوبنده است، هر گاه رهبر جمعیت در این مواقع حساس با لحن قاطع، برنده و غیر قابل تغییر، موضع خود را مشخص کند، دوستان را مصمم تر و دشمنان را برای همیشه مأیوس خواهد ساخت، و این نکته کراراً در قرآن به وضوح دیده می شود.

به علاوه، این تکرار و تأکيدها در حقیقت تکرار محض نیست، بلکه دستورات تازه ای نیز به همراه دارد، از جمله این که در آیات گذشته تکلیف مسلمانان در ارتباط با مسأله قبله، نسبت به شهری که در آن زندگی می کردند

مشخص شده بود (حَيْثُ مَا كُنْتُمْ)، اما در این آیه و آیه بعد، حکم نمازگزاران را به هنگام مسافرت در هر نقطه و هر دیار روشن می سازد (وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ).

* * *

در آیه بعد، حکم عمومی توجه به مسجد الحرام را در هر مکان و هر نقطه ای تکرار می کند، می گوید: «از هر جا خارج شدی و به هر نقطه روی آوردی، صورت خود را به هنگام نماز متوجه مسجد الحرام کن!» (وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ).

درست است که روی سخن در این جمله به پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، ولی مسلماً منظور عموم نمازگزاران می باشد، و در جمله بعد برای تأکید و تصریح اضافه می کند: «و هر جا بوده باشید روی خود را به سوی آن کنید!» (وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ).

سپس در ذیل همین آیه به سه نکته مهم اشاره می کند:

۱ - کوتاه شدن زبان مخالفان، می گوید: «این تغییر قبله به خاطر آن صورت گرفت که مردم حجتی بر ضد شما نداشته باشند» (لِّنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ).

هر گاه این تغییر قبله صورت نمی گرفت، از یکسو، زبان یهود به روی مسلمانان باز می شد و می گفتند: ما در کتب خود خوانده ایم که نشانه پیامبر موعود این است که به سوی دو قبله نماز می خواند و این نشانه در محمد (صلی الله علیه وآله) نیست، و از سوی دیگر، مشرکان ایراد می کردند که او مدعی است برای احیاء آئین ابراهیم (علیه السلام) آمده، پس چرا خانه کعبه را که پایه گذارش ابراهیم (علیه السلام) است فراموش نموده، اما حکم تغییر قبله موقت، به قبله دائمی، زبان هر دو گروه را بست.

ولی از آنجا که همیشه افراد بهانه جو و ستمگری هستند که در برابر هیچ منطقی تسلیم نمی شوند، استثنائی برای این موضوع قائل شده، می گوید: «مگر کسانی از آنها که ستم کرده اند» **﴿إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾**.

که اینها به هیچ صراطی مستقیم نیستند، اگر به سوی «بیت المقدس» نماز بخوانید می گویند: این قبله یهود است و شما دنباله رو دیگرانید، و اگر به سوی «کعبه» باز گردید می گویند: شما ثبات و بقائی ندارید، بقیه آئین شما نیز به زودی دستخوش دگرگونی خواهد شد!

این بهانه جویان، به حق، شایسته نام ستمگر و ظالمند؛ چرا که هم بر خود ستم می کنند و هم بر مردم که سد راه هدایت آنها می شوند.

۲ - از آنجا که عنوان کردن این گروه لجوج را با نام «ستمگر»، ممکن بود در بعضی تولید وحشت کند می گوید: «از آنها هرگز نترسید، و تنها از من بترسید» **﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي﴾**.

این یکی از اصول کلی و اساسی تربیت توحیدی اسلامی است که از هیچ چیزی و هیچ کس جز خدا نباید ترس داشت، تنها ترس از خدا (یا صحیح تر ترس از نافرمانی او) شعار هر مسلمان با ایمان است، که اگر این اصل بر روح و جان آنها پرتوافکن شود، هرگز شکست نخواهند خورد.

اما مسلمان نماهائی که به عکس دستور بالا، گاه از «شرق» می ترسند و گاه از قدرت «غرب» گاه از «منافقین داخلی» و گاه از «دشمنان خارجی» خلاصه، از همه چیز و همه کس جز خدا وحشت دارند آنها همیشه زبون، حقیر و شکست خورده اند.

۳ - تکمیل نعمت خداوند به عنوان آخرین هدف برای تغییر قبله ذکر شده، می فرماید: این به خاطر آن بود که شما را تکامل بخشم و از قید تعصب برهانم «و

نعمت خود را بر شما تمام کنم تا هدایت شوید» (وَلَا تُمْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ).

در حقیقت، تغییر قبله یک نوع تربیت، تکامل و نعمت برای مسلمانان بود تا با انضباط اسلامی آشنا شوند، و از تقلید و تعصب برهند؛ زیرا همان گونه که گفتیم خداوند در آغاز برای جدا کردن صفوف مسلمانان از بت پرستان که در برابر «کعبه» که آن روز بت خانه بزرگی بود سجده می کردند، دستور داد به سوی «بیت المقدس» نماز بخوانند، تا موضع آنان در برابر مشرکان مشخص گردد، اما بعد از هجرت پیامبر(صلی الله علیه وآله) همزمان با تشکیل حکومت اسلامی دستور توجه به سوی «کعبه» صادر شد، و مسلمانان متوجه قدیمی ترین خانه توحید شدند و به این ترتیب یک مرحله از تکامل جامعه اسلامی تحقق یافت.

* * *

۱۵۱ کَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ
 ۱۵۲ فَادْكُرُونِي أذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ

ترجمه:

۱۵۱ - همان گونه (که با تغییر قبله، نعمت خود را بر شما کامل کردیم)، رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم؛ تا آیات ما را بر شما بخواند؛ و شما را پاک کند؛ و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد؛ و آنچه را نمی دانستید، به شما یاد دهد.

۱۵۲ - پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گوئید و (در برابر نعمت هایم) کفران نکنید!

تفسیر:

برنامه های رسول الله

خداوند در آخرین جمله از آیه گذشته، یکی از دلایل تغییر قبله را تکمیل نعمت خود بر مردم و هدایت آنان بیان کرد، در آیه مورد بحث با ذکر کلمه «کَمَا» اشاره به این حقیقت می کند که تنها تغییر قبله نعمت خدا بر شما نبود، بلکه نعمت های فراوان دیگری به شما داده است، می فرماید: «همان گونه که رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم» (کَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ).

کلمه مِنْكُمْ «از شما» ممکن است اشاره به این معنی باشد که او از نوع بشر است و تنها بشر می تواند مربی، رهبر و سرمشق انسان ها گردد و از دردها و نیازها و مسائل او آگاه باشد که این خود نعمت بزرگی است.

و یا منظور این است که: او از نژاد شما و هموطن شما است، زیرا عرب های جاهلی بر اثر تعصب شدید نژادی ممکن نبود زیر بار پیامبری از غیر نژاد خود بروند، چنان که در آیات ۱۹۸ و ۱۹۹ سوره «شعراء» می خوانیم: **وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ * فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ**: «اگر ما قرآن را بر مردی از غیر عرب نازل می کردیم * و بر آنها می خواند هرگز به او ایمان نمی آوردند» و این برای آنها نعمت مهمی محسوب می شد که پیامبر از خودشان باشد.

البته، این برای آغاز کار بود، اما سرانجام مسأله نژاد و وطن (جغرافیائی) از برنامه ها حذف شد و دستور اصلی و جاودانه اسلام که «جهان» را وطن، و «انسانیت» را نژاد معرفی می کند، اعلام گردید.

بعد از ذکر این نعمت، به **چهار نعمت** دیگر که از برکت این پیامبر، عاید مسلمین شد اشاره می کند، می فرماید:

۱ - «آیات ما را بر شما می خواند» **(يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا)**.

«يَتْلُوا» از ماده «تلاوت» به معنی پی در پی در آوردن است، لذا هنگامی که عباراتی پی در پی (و روی نظام صحیح) خوانده شود از آن تعبیر به تلاوت می کنند، یعنی پیامبر، سخنان خدا را روی نظام صحیح و مناسبی پی در پی بر شما می خواند تا قلوبتان را آماده پذیرش معانی آن کند.

بنابراین تلاوت منظم و حساب شده پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای ایجاد آمادگی در تعلیم و تربیت است که در جمله های بعد به آن اشاره می شود.

۲ - «و او شما را پرورش می دهد» **(وَيُزَكِّيْكُمْ)**.

«تزکیه» در اصل - چنان که «راغب» در «مفردات» گوید - به معنی افزودن و نمو دادن است، یعنی او با کمک گرفتن از آیات خدا بر کمالات معنوی و مادی، شما می افزاید، و روحتان را نمو می دهد، گل های فضیلت را بر شاخسار

وجودتان آشکار می سازد و انواع صفات زشت را که در عصر جاهلیت، جامعه شما را فرا گرفته بود می زداید.

۳- «و کتاب و حکمت به شما می آموزد» (و یُعَلِّمُکُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ).

گرچه «تعلیم» به طور طبیعی مقدم بر «تربیت» است، اما همان گونه که سابقاً هم اشاره کردیم: قرآن مجید برای اثبات این حقیقت که هدف نهائی «تربیت» است غالباً آن را مقدم بر تعلیم آورده است:

فرق میان «کتاب» و «حکمت»، ممکن است از این نظر باشد که: «کتاب»، اشاره به آیات قرآن و وحی الهی است که به صورت اعجاز بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده، ولی «حکمت»، سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تعلیمات او است که «سنت» نام دارد. و نیز ممکن است: «کتاب»، اشاره به اصل دستورات باشد و «حکمت»، اشاره به «اسرار، فلسفه ها، علل و نتائج» آن.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند «حکمت»، اشاره به حالت و ملکه ای باشد که از تعلیمات کتاب حاصل می شود، و با داشتن آن انسان می تواند هر کار را به جای خود انجام دهد.^۱

نویسنده تفسیر «المنار» بعد از ذکر تفسیر نخست (منظور از حکمت «سنت» است) آن را نادرست می شمرد، و به آیه ۳۹ سوره «اسراء»: ذَلِكُمْ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ: «اینها از اموری است که پروردگارت از حکمت به تو وحی فرستاده» استدلال می کند.

ولی به عقیده ما پاسخ این ایراد روشن است؛ زیرا حکمت، معنی وسیعی دارد و ممکن است به آیات قرآن و اسراری که از این طریق بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده اطلاق گردد.

۱- تفسیر «فی ظلال»، جلد اول، صفحه اول.

ولی آنجا که «حکمت» در برابر «کتاب» (قرآن) قرار می گیرد (مانند آیه مورد بحث و آیات مشابه آن) مسلماً منظور از آن غیر از کتاب است و آن چیزی جز «سنت» نخواهد بود.

۴ - «و آنچه را نمی دانستید به شما تعلیم می دهد» (وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ).

گرچه این موضوع، در جمله قبل که تعلیم کتاب و حکمت است وجود داشته، ولی قرآن مخصوصاً آن را تفکیک می کند، تا به آنها بفهماند: اگر پیامبران نبودند بسیاری از علوم برای همیشه از شما مخفی بود، آنها تنها رهبر اخلاقی و اجتماعی نبودند، بلکه پیشوای علمی نیز بودند که بدون رهبری آنها علوم انسانی نضج نمی گرفت.

* * *

با توجه به نعمت های مختلف الهی که در این آیه بیان شد، در آیه بعد به مردم اعلام می کند: جا دارد شکر این نعمت های بزرگ را به جا آورند و با بهره گیری صحیح از این نعمت ها، حق شکر او را ادا کنند، می فرماید: «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکر مرا به جا آورید و کفران نکنید!» (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُون).

بدیهی است: جمله «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم» اشاره به یک معنی عاطفی میان خدا و بندگان نیست، آن گونه که در میان انسان ها است که به هم می گویند: به یاد ما باشید تا به یاد شما باشیم!

بلکه اشاره به یک اصل تربیتی و تکوینی است، یعنی به یاد من باشید، به یاد ذات پاکی که سرچشمه تمام خوبی ها و نیکی ها است و به این وسیله روح و جان خود را پاک و روشن سازید و آماده پذیرش رحمت پروردگار، توجه شما به

این ذات پاک، شما را در فعالیت ها مخلص تر، مصمم تر، نیرومندتر، و متحدتر می سازد.

همان گونه که منظور از «شکرگزاری و عدم کفران» تنها یک مسأله تشریفاتی و گفتن با زبان نیست، بلکه منظور آن است که هر نعمتی را درست به جای خود مصرف کنید و در راه همان هدفی که برای آن آفریده شده به کار گیرید تا مایه فزونی رحمت و نعمت خدا گردد.

* * *

نکته ها:

۱ - گفتار مفسران در «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»

مفسران در شرح این جمله، و این که منظور از یادآوری بندگان چیست؟ و یادآوری خداوند چگونه است، تفسیرهای متنوعی ذکر کرده اند که «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» خود آن را در ده موضوع خلاصه کرده:

- ۱ - مرا به «اطاعت» یاد کنید، تا شما را به «رحمت» یاد کنم، شاهد این سخن آیه ۱۳۲ سوره «آل عمران» است که می گوید: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ».
- ۲ - مرا به «دعا» یاد کنید، تا شما را به «اجابت» یاد کنم، شاهد این سخن آیه ۶۰ سوره «مؤمن» است که می گوید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ».
- ۳ - مرا به «ثنا و طاعت» یاد کنید، تا شما را به «ثنا و نعمت» یاد کنم.
- ۴ - مرا در «دنیا» یاد کنید تا شما را در «جهان دیگر» یاد کنم.
- ۵ - مرا در «خلوتگاه ها» یاد کنید تا شما را در «جمع» یاد کنم.
- ۶ - مرا به «هنگام وفور نعمت» یاد کنید، تا شما را در «سختی ها» یاد کنم.
- ۷ - مرا به «عبادت» یاد کنید، تا شما را به «کمک» یاد کنم، شاهد این سخن

جمله «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۱ است.

۸ - مرا به «مجاهدت» یاد کنید، تا شما را به «هدایت» یاد کنم، شاهد این سخن آیه ۶۹ سوره «عنکبوت» است که می فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا».

۹ - مرا به «صدق و اخلاص» یاد کنید، شما را به «خلاص و مزید اختصاص» یاد می کنم.

۱۰ - مرا به «ربوبیت» یاد کنید، شما را به «رحمت» یاد می کنم، مجموعه سوره «حمد» می تواند گواه این معنی باشد.^۲

البته هر یک از این امور، جلوه ای از جلوه های معنی وسیع این آیه است و آیه فوق همه این معانی و حتی غیر آن را نیز شامل می شود: مرا به «شکر» یاد کنید تا شما را به «زیادی نعمت» یاد کنم، چنان که در آیه ۷ سوره «ابراهیم» می خوانیم: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ».

بدون شک هر گونه توجه به خداوند - چنان که گفتیم - یک اثر تربیتی دارد که در پرتو یاد خدا در وجود انسان پرتوافکن می شود، و روح و جان او بر اثر این توجه، آمادگی نزول برکات جدیدی که متناسب با نحوه یاد او است پیدا می کند.

* * *

۲ - ذکر خدا چیست؟

مسلم است: منظور از ذکر خدا تنها یادآوری به زبان نیست، که زبان ترجمان قلب است، هدف این است: با تمام قلب و جان به ذات پاک خدا توجه داشته باشید، همان توجهی که انسان را از گناه باز می دارد و به اطاعت فرمان او

۱ - فاتحه الكتاب، آیه ۵.

۲ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۴، صفحه ۱۴۴ (با مختصر تغییر و مقداری اضافات).

دعوت می کند.

به همین دلیل، در احادیث متعددی از پیشوایان اسلام نقل شده است منظور از ذکر خدا یادآوری عملی است، در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که به علی (علیه السلام) وصیت فرمود، از جمله وصایایش این بود: ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمُوَاسَاةُ لِلْأَخِ فِي مَالِهِ وَ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَيْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ خَافَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَكَهُ:

«سه کار است که این امت توانائی انجام آن را (به طور کامل) ندارند: مواسات و برابری با برادر دینی در مال، و ادای حق مردم با قضاوت عادلانه نسبت به خود و دیگران، و خدا را در هر حال یاد کردن، منظور سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ نیست، بلکه منظور این است: هنگامی که کار حرامی در مقابل او قرار می گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید».^۱

به هر حال، چه جالب است: خداوند با آن عظمت، ذکر بندگان را در کنار ذکر خود قرار می دهد، بندگان، در آن عالم محدود و کوچکشان و خداوند بزرگ، در آن عالم نامحدود و بی انتها با آن همه رحمت ها و برکات!

* * *

۱ - کتاب «خصال»، جلد ۱، صفحه ۱۲۵ (انتشارات جامعه مدرسین) - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۱۴۰ - «بحار الانوار»،

جلد ۷۴، صفحه ۴۵ - «من لا یحضره الفقیه»، جلد ۴، صفحه ۲۵۸ (انتشارات جامعه مدرسین).

۱۵۳ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ

الصَّابِرِينَ

۱۵۴ وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُمُوتَ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ

لَا تَشْعُرُونَ

ترجمه:

۱۵۳ - ای افرادی که ایمان آورده اید! از صبر (و استقامت) و نماز، کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است.

۱۵۴ - و به آنها که در راه خدا کشته می شوند، مرده مگوئید! بلکه آنان زنده اند، ولی شما نمی فهمید!

شأن نزول:

بعضی از مفسران از «ابن عباس» در شأن نزول دومین آیه مورد بحث چنین نقل کرده اند که: این آیه درباره کشته شدگان میدان جنگ «بدر» نازل گردید، آنها چهارده تن بودند، شش نفر از مهاجران، و هشت نفر از انصار، بعد از پایان جنگ عده ای تعبیر می کردند: فلان کس مرد، آیه فوق نازل شد و با صراحت آنها را از اطلاق کلمه «میت» بر شهیدان نهی کرد.^۱

* * *

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «رازی»، جلد ۴، صفحه ۱۲۵، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «آلوسی»، جلد ۲، صفحه ۱۹، ذیل آیه مورد بحث.

تفسیر:

شهیدان زنده اند...

از آنجا که در آیات گذشته سخن از تعلیم و تربیت و ذکر و شکر بود، و با توجه به معنی بسیار وسیعی که این مفاهیم دارند، و غالب دستورات دینی را در بر می گیرند در اولین آیه مورد بحث، سخن از صبر و پایداری به میان می آورد، که بدون آن، مفاهیم گذشته هرگز تحقق نخواهد یافت.

نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید از صبر و نماز کمک بگیرید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ).

و با این دو نیرو (استقامت و توجه به خدا) به جنگ مشکلات و حوادث سخت بروید که پیروزی از آن شما است؛ «زیرا خداوند با صابران است» (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ). به عکس آنچه بعضی تصور می کنند، «صبر» هرگز به معنی تحمل بدبختی ها و تن دادن به ذلت و تسلیم در برابر عوامل شکست نیست، بلکه صبر و شکیبائی به معنی پایداری و استقامت در برابر هر مشکل و هر حادثه است.

لذا بسیاری از علمای اخلاق برای «صبر» سه شاخه ذکر کرده اند:

صبر بر اطاعت، یعنی مقاومت در برابر مشکلاتی که در راه طاعت وجود دارد.
صبر بر معصیت، یعنی ایستادگی در برابر انگیزه های گناه و شهوات سرکش و طغیانگر.
و صبر بر مصیبت، یعنی پایداری در برابر حوادث ناگوار و عدم خود باختگی و شکست روحی و ترک جزع و فزع.

کمر موضوعی را می توان در قرآن یافت که مانند «صبر» تکرار و مورد

تأکید قرار گرفته باشد، در قرآن مجید حدود هفتاد مورد از «صبر»، سخن به میان آمده که بیش از ده مورد از آن به شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) اختصاص دارد.

تاریخ مردان بزرگ گواهی می دهد: یکی از عوامل مهم یا مهم ترین عامل پیروزی آنان استقامت و شکیبائی بوده است، افرادی که از این صفت بی بهره اند در گرفتاری ها بسیار زود از پا در می آیند و می توان گفت: نقشی را که این عامل در پیشرفت افراد و جامعه ها ایفا می کند، نه فراهم بودن امکانات دارد و نه استعداد و هوش و مانند آن.

به همین دلیل در قرآن مجید روی این موضوع با مؤکدترین بیان تکیه شده است، آنجا که می گوید: **إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ**: «صابران، پاداش خود را بی حساب می گیرند».^۱

و در مورد دیگر بعد از ذکر «صبر در برابر حوادث» می خوانیم: **إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ**: «این کار از محکم ترین کارها است».^۲

اصولاً ویژگی استقامت و پایداری، این است که: فضائل دیگر بدون آن ارج و بهائی نخواهند داشت، چرا که پشتوانه همه آنها صبر است و لذا در «نهج البلاغه» در کلمات قصار می خوانیم: **وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ**: «بر شما باد به صبر و پایداری که صبر در برابر ایمان همچون سر است در مقابل تن، تن بی سر فایده ای ندارد، همچنین ایمان بدون صبر ناپایدار و بی نتیجه است».^۳

در روایات اسلامی عالی ترین صبر را آن دانسته اند که به هنگام فراهم آمدن

۱ - زمر، آیه ۱۰.

۲ - لقمان، آیه ۱۷.

۳ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۸۲ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۸۸، با اندکی تفاوت (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۲۶۲، با اندکی تفاوت (چاپ آل البیت).

وسائل عصیان و گناه، انسان مقاومت کند و از لذت گناه چشم بپوشد.^۱

در آیه مورد بحث، مخصوصاً به مسلمانان انقلابی نخستین، که دشمنان نیرومند، خون خوار و بی رحم از هر سو آنها را احاطه کرده بودند، دستور داده شده است: در برابر حوادث مختلف از قدرت صبر و پایداری کمک بگیرند، که نتیجه آن استقلال شخصیت، و اتکاء به خویشتن و خود یاری در پناه ایمان به خدا است و تاریخ اسلام این حقیقت را به خوبی نشان می دهد که همین اصل اساسی پایه اصلی همه پیروزی ها بود.

موضوع دیگری که در آیه بالا به عنوان یک تکیه گاه مهم در کنار صبر، معرفی شده صلوة «نماز» است، لذا در احادیث اسلامی می خوانیم: **كَانَ عَلِيٌّ (عليه السلام) إِذَا هَالَهُ شَيْءٌ فَنَزَعَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...** «هنگامی که علی (علیه السلام) با مشکلی روبرو می شد به نماز برمی خاست و پس از نماز به دنبال حل مشکل می رفت و این آیه را تلاوت می فرمود: **وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...**»^۲.

از این موضوع هرگز نباید تعجب کرد؛ زیرا هنگامی که انسان در برابر حوادث سخت و مشکلات طاقت فرسا قرار می گیرد، و نیروی خود را برای مقابله با آنها ناچیز می بیند، نیاز به تکیه گاهی دارد که از هر جهت نامحدود و بی انتها باشد، نماز او را با چنین مبدئی مربوط می سازد، و با اتکاء بر او می تواند با روحی مطمئن و آرام، امواج سهمگین مشکلات را در هم بشکند.

بنابراین، آیه فوق در حقیقت به دو اصل توصیه می کند: یکی اتکای به

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۸۷، صفحات ۱۸۳ و ۳۰۰ - «غرر الحکم»، صفحه ۲۸۲، شماره ۶۲۷۶ (انتشارات دفتر تبلیغات) - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۵۹۱ (دار الکتب الاسلامیه).

۲ - «کافی»، جلد ۳، صفحه ۴۸۰ (دار الکتب الاسلامیه) - «المیزان»، جلد اول، صفحه ۱۵۴ - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۱۳۸، حدیث ۱۰۲۴۹ (چاپ آل البیت).

خداوند که نماز مظهر آن است و دیگری مسأله خود یاری و اتکای به نفس که به عنوان صبر از آن یاد شده است.

* * *

به دنبال مسأله صبر و پایداری، در آیه بعد، سخن از حیات جاویدان شهیدان می گوید که پیوند نزدیکی با استقامت و صبرشان دارد.

نخست می فرماید: «هرگز به آنها که در راه خدا کشته می شوند و شربت شهادت می نوشند مرده مگوئید!» (وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ).

سپس برای تأکید بیشتر اضافه می کند: «بلکه آنها زندگانند، اما شما درک نمی کنید!» (بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ).

اصولاً در هر نهضتی گروهی راحت طلب و ترسو خود را کنار می کشند و علاوه بر این که خودشان کاری انجام نمی دهند، سعی در دلسرد کردن دیگران دارند همین که حادثه ناگواری رخ می دهد، اظهار تأسف می کنند و آن را دلیل بر بی نتیجه بودن آن قیام می پندارند، غافل از این که هیچ هدف مقدس و گران بهائی بدون دادن قربانی یا قربانی ها به دست نیامده و این یکی از سنن این جهان است.

قرآن کریم کراراً از این دسته سخن به میان آورده و آنها را سخت سرزنش می کند. گروهی از این قماش مردم، در آغاز اسلام بودند که، هر گاه کسی از مسلمانان در میدان جهاد به افتخار شهادت نائل می آمد می گفتند: فلانی مرد! و با اظهار تأسف از مردنش، دیگران را مضطرب می ساختند.

خداوند در پاسخ این گفته های مسموم پرده از روی یک حقیقت بزرگ بر می دارد و با صراحت می گوید: شما حق ندارید کسانی را که در راه خدا جان می دهند،

مرده بخوانید آنها زنده اند، زنده جاویدان، و از روزی های معنوی در پیشگاه خدا بهره می گیرند، با یکدیگر سخن می گویند، و از سرنوشت پربارشان کاملاً خشنودند. اما شما که در چهار دیواری محدود عالم ماده محبوس و زندانی هستید این حقایق را نمی توانید درک کنید.

* * *

نکته ها:

۱ - چگونگی حیات جاودانی شهیدان

در این که حیات و زندگی شهیدان چگونه است؟ در میان مفسران گفتگو است. بدون شک ظاهر آیه این است که آنها دارای یک نوع حیات برزخی و روحانی هستند؛ چرا که جسمشان از هم متلاشی شده و به گفته امام صادق (علیه السلام) آن حیات با بدنی است مثالی (بدنی متشکل از غیر ماده معمولی و همگون این بدن)^۱ که تفسیر آن در سوره «مؤمنون» آیه ۱۰۰ «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» خواهد آمد. بعضی از مفسران این زندگی را به عنوان یک «حیات غیبی» و مخصوص به شهداء دانسته گفته اند: ما توضیح بیشتری درباره چگونگی این زندگی و طرز استفاده از آن را در اختیار نداریم. بعضی دیگر حیات را در اینجا به معنی هدایت، و مرگ را به معنی گمراهی دانسته اند، و گفته اند: معنی آیه این است که هر کس کشته شد نگوئید گمراه

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۵۹، ذیل آیه ۱۰۰ سوره «مؤمنون» - «کافی»، جلد ۳،

صفحه ۲۴۵ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۲۶۹، و جلد ۵۸، صفحه ۵۰.

است، بلکه او هدایت شده است.

بعضی دیگر حیات جاوید شهیدان را زنده ماندنِ نامِ آنها و مکتب آنها می دانند. ولی با توجه به آنچه در اول گفتیم، روشن می شود: هیچ یک از این احتمالات قابل قبول نیست، نه لزومی دارد که آیه را به معانی مجازی تفسیر کنیم و نه حیات برزخی را مخصوص شهیدان بدانیم، بلکه شهیدان دارای حیات روحانی و برزخی هستند با این امتیاز که در قرب رحمت پروردگارند و متنعم به انواع نعمت های او می باشند.

* * *

۲ - مکتبی که به شهادت افتخار می کند

اسلام با ترسیمی که از مسأله شهادت در آیه فوق و آیات دیگر قرآن کرده است، عامل بسیار مهم تازه ای را در مبارزه حق در برابر باطل وارد میدان ساخته است. عاملی که کاربرد آن از هر سلاحی بیشتر، و تأثیر آن از همه برتر است، عاملی که می تواند خطرناک ترین و وحشتناک ترین سلاح های عصر و زمان ما را در هم بشکند، چنان که در تاریخ انقلاب اسلامی کشور ما ایران با کمال وضوح این حقیقت را با چشم دیدیم که عشق به شهادت علی رغم تمام کمبودهای ظاهری عامل پیروزی سربازان اسلام در برابر قدرت های بزرگ شد.^۱

و اگر در تاریخ اسلام و حماسه های جاویدان جهادهای اسلامی و شرح ایثارگری های کسانی را که با تمام وجودشان در راه پیشبرد این آئین پاک

۱ - توجه دارید که تفسیر «نمونه» گر چه قبل از انقلاب اسلامی شروع شد و قریب هفت جلد آن قبل از پیروزی چاپ گردید، ولی چون سال های بعد (طبق تاریخ مقدمه) تجدیدنظر و چاپ شد، مطلب بالا مورد اشاره قرار گرفته است.

جانشانی کردند دقت کنیم می بینیم یک دلیل مهم همه آن پیروزی ها همین بود که اسلام در تعلیمات خود این درس بزرگ را به آنها آموخته بود که شهادت در راه خدا و در طریق حق و عدالت، به معنی فناء و نابودی و مرگ نیست، بلکه سعادت است و زندگی جاویدان و افتخار ابدی.

سربازانی که چنین درسی را در این مکتب بزرگ آموخته اند، هرگز قابل مقایسه با سربازان عادی نیستند، سرباز عادی به حفظ جان خود می اندیشد، اما آنها برای حفظ مکتب پیکار می کنند و پروانهوار می سوزند، قربانی می شوند و افتخار می کنند.

* * *

۳ - زندگی برزخی و بقای روح

ضمناً از این آیه موضوع بقای روح و زندگی برزخی انسان ها (زندگی پس از مرگ و قبل از رستاخیز) به روشنی اثبات می شود و پاسخ صریحی است به کسانی که می گویند: قرآن به مسأله بقای روح و زندگی برزخی اشاره ای نکرده است.^۱

* * *

۱ - شرح بیشتر درباره این موضوع و همچنین مسأله حیات جاویدان شهیدان و پاداش مهم و مقام والای کشتگان راه خدا را در جلد سوم تفسیر «نمونه»، (صفحه ۱۶۸) ذیل آیه ۱۶۹ سوره «آل عمران» مطالعه فرمائید.

۱۵۵ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ
الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ
۱۵۶ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ
۱۵۷ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

ترجمه:

۱۵۵ - قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال ها و جان ها و میوه ها آزمایش می کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان!
۱۵۶ - آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: «ما از آن خدائیم؛ و به سوی او باز می گردیم»!
۱۵۷ - اینها، همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده؛ و آنها هدایت یافتگان هستند!

تفسیر:

جهان صحنه آزمایش الهی است

بعد از ذکر مسأله شهادت در راه خدا، و زندگی جاوید شهیدان، و همچنین مسأله صبر و شکر که هر کدام یکی از چهره های آزمایش های الهی است، در این آیه به مسأله «آزمایش به طور کلی» و چهره های گوناگون آن اشاره می کند و به عنوان یک امر قطعی و تخلف ناپذیر می فرماید: «به طور مسلم ما همه شما را با اموری همچون ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه ها آزمایش

می کنیم» (وَلَنْبَلُوَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ).

و از آنجا که پیروزی در این امتحانات، جز در سایه مقاومت و پایداری ممکن نیست در پایان آیه می فرماید: «و بشارت ده صابران و پایداران را» (وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ). آنها هستند که از عهده این آزمایش های سخت به خوبی بر می آیند و بشارت پیروزی متعلق به آنها است، اما سست عهدان بی استقامت، از بوته این آزمایش ها سیه روی درمی آیند.

* * *

آیه بعد صابران را معرفی کرده می گوید: «آنها کسانی هستند که هر گاه مصیبتی به آنها رسد، می گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم» (الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ).

توجه به این واقعیت که همه از او هستیم این درس را به ما می دهد که از زوال نعمت ها هرگز ناراحت نشویم؛ چرا که همه این مواهب بلکه خود ما تعلق به او داریم، یک روز می بخشد و روز دیگر مصلحت می بیند از ما باز می گیرد و هر دو صلاح ما است.

توجه به این واقعیت که ما همه به سوی او باز می گردیم به ما اعلام می کند اینجا سرای جاویدان نیست زوال نعمت ها، کمبود مواهب و یا کثرت و وفور آنها همه زودگذر است، همه اینها وسیله ای است برای پیمودن مراحل تکامل، توجه به این دو اصل اساسی اثر عمیقی در ایجاد روح استقامت و صبر دارد.

بدیهی است منظور از گفتن جمله «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» تنها ذکر زبانی آن نیست، بلکه توجه به حقیقت و روح آن است که یک دنیا توحید و ایمان در

عمق آن نهفته است.

* * *

و در آخرین آیه مورد بحث، الطاف بزرگ الهی را برای صابران و سخت کوشان که از عهده این امتحانات بزرگ بر آمده اند، بازگو می کند، می فرماید: «اینها کسانی هستند که لطف و رحمت خدا و درود الهی بر آنها است» (أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ).^۱

این الطاف و رحمت ها آنها را نیرو می بخشد که در این راه پر خوف و خطر گرفتار اشتباه و انحراف نشوند، لذا در پایان آیه می فرماید: «و آنها هستند هدایت یافتگان» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ).

و به این ترتیب، فشرده ای از مسأله بزرگ امتحان، هدف نهائی و چهره های مختلف، عوامل پیروزی و همچنین نتایج آن را در این چند جمله کوتاه روشن می سازد.

* * *

نکته ها:

۱ - چرا خدا مردم را آزمایش می کند؟

در زمینه مسأله آزمایش الهی بحث فراوان است، نخستین سؤالی که به ذهن می رسد این است:

مگر آزمایش برای این نیست که اشخاص یا چیزهای مبهم و ناشناخته را بشناسیم، و از میزان جهل و نادانی خود بکاهیم؟

۱ - نویسنده «المنار» می گوید: منظور از «صلوات» در اینجا انواع تکریم، پیروزی ها و ترفیع مقام نزد خدا و بندگان است و از «ابن عباس» نقل می کند: منظور از آن آمرزش گناهان می باشد (المنار، جلد ۲، صفحه ۴۰).

ولی روشن است صلوات مفهوم وسیعی دارد که هم این امور و هم سایر رحمت ها و نعمت های الهی را شامل می شود.

اگر چنین است، خداوندی که علمش به همه چیز احاطه دارد و از اسرار درون و برون همه کس و همه چیز آگاه است، غیب آسمان و زمین را با علم بی پایانش می داند، چرا امتحان می کند؟

مگر چیزی بر او مخفی است که با امتحان آشکار شود؟!

پاسخ این سؤال مهم را در اینجا باید جستجو کرد که: مفهوم آزمایش و امتحان در مورد خداوند با آزمایش های ما بسیار متفاوت است.

آزمایش های ما همان است که در بالا گفته شد یعنی برای شناخت بیشتر و رفع ابهام و جهل است، اما آزمایش الهی در واقع «پرورش و تربیت» است.

توضیح این که: در قرآن متجاوز از بیست مورد امتحان به خدا نسبت داده شده است. این یک قانون کلی و سنت دائمی پروردگار است که برای شکوفا کردن استعداد های نهفته (از قوه به فعل رساندن آنها) و در نتیجه، پرورش دادن بندگان، آنان را می آزماید. یعنی همان گونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می گذازند تا به اصطلاح آبدیده شود، آدمی را نیز در کوره حوادث سخت پرورش می دهد تا مقاوم گردد. در واقع امتحان خدا به کار باغبانی پر تجربه شبیه است که دانه های مستعد را در سرزمین های آماده می پاشد، این دانه ها با استفاده از مواهب طبیعی شروع به نمو و رشد می کنند.

تدریجاً با مشکلات می جنگند و با حوادث پیکار می نمایند در برابر طوفان های سخت، سرمای کشنده و گرمای سوزان ایستادگی به خرج می دهند تا شاخه گلی زیبا یا درختی تنومند و پر ثمر بار آید که بتواند به زندگی و حیات

خود در برابر حوادث سخت ادامه دهد.

سربازان را برای این که از نظر جنگی نیرومند و قوی شوند به مانورها و جنگ های مصنوعی می برند و در برابر انواع مشکلات: تشنگی، گرسنگی، گرما، سرما، حوادث دشوار، و موانع سخت، قرار می دهند تا ورزیده و آبدیده شوند. و این است رمز آزمایش های الهی.

قرآن مجید به این حقیقت در جای دیگر تصریح کرده می گوید: **وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ**: «برای این است که خداوند آنچه را در سینه پنهان دارید بیازماید و آنچه را در دل های شما است کاملاً خالص گرداند و او به همه اسرار درون شما آگاه است».^۱

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تعریف بسیار پر معنی در زمینه فلسفه امتحانات الهی دارد می فرماید: **وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَغْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَلَكِنْ لِنُظْهَرِ الْأَعْمَالُ الَّتِي بِهِا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ**: «گر چه خداوند به روحیات بندگان از خودشان آگاه تر است ولی آنها را امتحان می کند تا کارهای خوب و بد که معیار پاداش و کیفر است از آنها ظاهر گردد».^۲

یعنی صفات درونی انسان به تنهایی نمی تواند معیاری برای ثواب و عقاب گردد، مگر آن زمانی که در لابلای اعمال انسان خودنمایی کند، خداوند بندگان را می آزماید تا آنچه در درون دارند در عمل آشکار کنند، استعدادها را از قوه به فعل برسانند و مستحق پاداش و کیفر او گردند.

اگر آزمایش الهی نبود این استعدادها شکوفا نمی شد و میوه های اعمال بر شاخسار درخت وجود انسان نمایان نمی گشت و این است فلسفه آزمایش

۱ - آل عمران، آیه ۱۵۴.

۲ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۹۳ - «بحار الانوار»، جلد ۹۱، صفحه ۱۹۷.

الهی در منطق اسلام.

* * *

۲ - آزمایش خدا همگانی است

از آنجا که نظام حیات در جهان هستی نظام تکامل و پرورش است و تمامی موجودات زنده مسیر تکامل را می پیمایند، حتی درختان، استعدادهای نهفته خود را با میوه بروز می دهند، همه مردم از انبیاء گرفته تا دیگران طبق این قانون عمومی می بایست آزمایش شوند، و استعدادات خود را شکوفا سازند.

گرچه امتحانات الهی متفاوت است، بعضی مشکل، بعضی آسان و قهراً نتایج آنها نیز با هم فرق دارد، اما به هر حال آزمایش برای همه هست، قرآن مجید به امتحان عمومی انسان ها اشاره کرده می فرماید: **أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ**: «آیا مردم گمان می کنند بدون امتحان رها می شوند، نه، هرگز بلکه همگی باید امتحان دهند».^۱

قرآن نمونه هائی از امتحانات پیامبران را نیز بازگو کرده است آنجا که می فرماید: **وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ**: «خداوند ابراهیم را امتحان کرد».^۲

در جای دیگر آمده است: **فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ**: «هنگامی که یکی از پیروان سلیمان تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم به هم زدن از راه دور برای او حاضر کرد، سلیمان گفت این از فضل و لطف خدا است برای این که مرا امتحان کند آیا شکرگزاری می کنم یا کفران؟».^۳

* * *

۱ - عنکبوت، آیه ۱.

۲ - بقره، آیه ۱۲۴.

۳ - نمل، آیه ۴۰.

۳ - طرق آزمایش

در آیه فوق، نمونه هائی از اموری که انسان با آنها امتحان می شود بیان شده، از قبیل: ترس، گرسنگی، زیان های مالی، و مرگ... ولی وسائل آزمایش خداوند منحصر به اینها نیست، امور دیگری نیز در قرآن به عنوان وسیله امتحان آمده است، مانند فرزندان، پیامبران، و دستورات خداوند، حتی بعضی از خواب ها ممکن است از وسائل آزمایش باشد، «شور و خیرها نیز از آزمایش های الهی محسوب می شوند» (وَبَلَّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ)^۱.

بنابراین، مواردی که در آیه شمرده شده جنبه انحصاری ندارد، هر چند از نمونه های روشن و زنده آزمایش های الهی است.

می دانیم مردم در برابر آزمایش های خداوند به دو گروه تقسیم می شوند:

گروهی از عهده امتحانات بر آمده و گروهی مردود می شوند.

مثلاً مسأله «ترس» که پیش می آید گروهی خود را می بازند و به خاطر این که کوچک ترین ضرری به آنها نرسد، شانه از زیر بار مسئولیت خالی می کنند در جنگ ها فرار می کنند، یا راه سازشکاری پیش می گیرند، و با عذرتراشی هائی همچون: نَخْشِي أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ: «ما می ترسیم ضرری به ما متوجه شود»^۲ از تکلیف الهی سرباز می زنند.

اما گروهی دیگر در برابر عوامل ترس با ایمان و توکل بیشتری خود را برای هر گونه فدا کاری مهیا می کنند، چنان که در قرآن آمده است: الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ: «وقتی به مردم با ایمان می گفتند اوضاع خطرناک است، و دشمنان

۱ - انبیاء، آیه ۳۵.

۲ - مائده، آیه ۵۲.

شما مجهزند، شما عقب نشینی کنید بر ایمان و توکل آنها افزوده می شد»^۱!

در برابر سائر مشکلات و عوامل امتحان که در آیه آمده است همچون گرسنگی و زیان های مالی و جانی نیز همه مردم یکسان نیستند.

نمونه هایی از این امتحانات در متن قرآن آمده است و در آیات مناسب به آن اشاره خواهیم کرد.

* * *

۴ - رمز پیروزی در امتحان

در اینجا سؤال دیگری پیش می آید و آن این که: حال که همه انسان ها در یک امتحان گسترده الهی شرکت دارند، راه موفقیت در این آزمایش ها چیست؟

پاسخ این سؤال را قسمت آخر آیه مورد بحث و آیات دیگر قرآن می دهد:

۱ - نخستین و مهم ترین گام برای پیروزی، همان است که در جمله کوتاه و پر معنی «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» در آیه فوق آمده است، این جمله، با صراحت می گوید: رمز پیروزی در این راه، «صبر و پایداری» است و به همین دلیل بشارت پیروزی را تنها به صابران و افراد با استقامت می دهد.

۲ - توجه به گذرا بودن حوادث این جهان و سختی ها و مشکلاتش و این که این جهان گذرگاهی بیش نیست عامل دیگری برای پیروزی محسوب می شود که در جمله: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (ما از آن خدا هستیم و به سوی خدا باز می گردیم) آمده است.

اصولاً این جمله که از آن به عنوان «کلمه استرجاع» یاد می شود، عصاره ای است از عالی ترین درس های توحید، انقطاع الی الله و تکیه بر ذات پاک او در همه چیز و در هر زمان، و اگر می بینیم بزرگان اسلام به هنگام بروز مصائب

۱ - آل عمران، آیه ۱۷۳.

سخت این جمله را با الهام گرفتن از قرآن مجید تکرار می کردند، برای این بوده است که شدت مصیبت آنها را تکان ندهد، و در پرتو ایمان به مالکیت خداوند و بازگشت همه موجودات به سوی او، این حوادث را در خود هضم کنند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر این جمله می فرماید: **إِنَّا قَوْلَنَا إِنَّا لِلَّهِ إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ وَ قَوْلَنَا وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْهَلْكِ**: «این که ما می گوئیم **إِنَّا لِلَّهِ** اعتراف به این حقیقت است که ما مملوک اوئیم و این که می گوئیم **وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** اقرار به این است که ما از این جهان خواهیم رفت» و جایگاه ما جای دگر است.^۱

۳ - استمداد از نیروی ایمان و الطاف الهی، عامل مهم دیگری است، کسانی هستند که هر وقت دستخوش حوادث می گردند، اعتدال خود را از دست داده، گرفتار اضطراب می شوند، اما دوستان خدا چون برنامه و هدف روشنی دارند بدون حیرت و سرگردانی، مطمئن و آرام به راه خود ادامه می دهند، خدا نیز روشن بینی بیشتری به آنها می دهد که در انتخاب راه صحیح دچار اشتباه نشوند، چنان که قرآن می فرماید: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا: «کسانی که در راه ما به جهاد برخیزند ما آنها را به راه های خود هدایت می کنیم».^۲**

۴ - توجه به تاریخ پیشینیان و بررسی موضع آنان در برابر آزمایش های الهی برای آماده ساختن روح انسان نسبت به امتحانات پروردگار، بسیار مؤثر است.
اصولاً، اگر انسان در مسائلی که برای او پیش می آید احساس تنهایی کند از نیروی مقاومتش کاسته خواهد شد.

اما توجه به این حقیقت که این مشکلات طاقت فرسا و آزمایش های سخت الهی برای همه اقوام و ملت ها در طول تاریخ وجود داشته، سبب افزایش نیروی

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۹۹ - «بحار الانوار»، جلد ۶۸، صفحه ۷۹، و جلد ۷۹، صفحات ۱۲۶ و ۱۳۵.

۲ - عنکبوت، آیه ۶۹.

پایداری انسان می گردد.

به همین دلیل، قرآن مجید کراراً برای دلداری پیامبر(صلی الله علیه وآله) و تقویت روحیه او و مؤمنان اشاره به تاریخ گذشتگان و حوادث دردناک زندگی آنها می کند مثلاً می گوید: وَ لَقَدْ اسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ: «اگر تو را استهزاء کنند نگران مباش، پیامبران پیشین نیز گرفتار استهزای جاهلان بودند، اما با نیروی استقامت بر آنها پیروز شدند».^۱

در جای دیگر می فرماید: وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا: «اگر تو را تکذیب کنند تعجب نیست، پیامبران پیشین را نیز تکذیب کردند آنها در برابر تکذیب مخالفان پایداری و شکیبائی به خرج دادند، و آزار شدند تا سرانجام نصرت و یاری ما به سراغشان آمد».^۲

۵ - توجه به این حقیقت که همه این حوادث در پیشگاه خداوند رخ می دهد و او از همه چیز آگاه است عامل دیگری برای پایداری است.

کسانی که در یک مسابقه مشکل و طاقت فرسا شرکت دارند همین که احساس می کنند جمعی از دوستانشان در اطراف میدان، مسابقه آنها را می بینند تحمل مشکلات برای آنها آسان می شود و با شوق و عشق بیشتری به نبرد با حوادث بر می خیزند.

جائی که وجود چند نفر تماشاچی، چنین اثری در روح انسان بگذارد، توجه به این حقیقت که خداوند مجاهدت های ما را در صحنه های آزمایش می بیند، چه عشق و شوری به ادامه این جهاد در ما ایجاد خواهد کرد.

قرآن می گوید: به هنگامی که نوح(علیه السلام) تحت شدیدترین فشارها از سوی قومش مأمور به ساختن کشتی شد، خداوند به او دستور داد: وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ

۱ - انعام، آیه ۱۰.

۲ - انعام، آیه ۳۴.

بِأَعْيُنِنَا: «در برابر دیدگان ما اقدام به ساختن کشتی کن!»^۱

جمله: بِأَعْيُنِنَا «در برابر دیدگان علم ما» چنان قوت قلبی به نوح (علیه السلام) بخشید که فشار و استهزای دشمنان، کمترین خللی در اراده نیرومند او ایجاد نکرد.

از سالار شهیدان و مجاهدان راه خدا امام حسین (علیه السلام) همین معنی نقل شده که در صحنه «کربلاء» به هنگامی که بعضی از عزیزانش با فجیع ترین وجهی شربت شهادت نوشیدند، فرمود: هُوْنَ عَلَى مَا نَزَلَ بِى اِنَّهُ بِعَيْنِ اللّٰهِ: «همین که می دانم این امور در برابر دیدگان علم پروردگار انجام می گیرد تحمل آن بر من آسان است».^۲

* * *

۵ - آزمایش به وسیله نعمت و بلا

امتحانات الهی همیشه به وسیله حوادث سخت و ناگوار نیست، که گاه خدا بندگان را با وفور نعمت و کامیابی ها آزمایش می کند، چنان که قرآن می فرماید: وَ نَبْلُوْكُمْ بِالْشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً: «ما شما را به وسیله بدی ها و خوبی ها امتحان می کنیم».^۳

و در جای دیگر از قول سلیمان (علیه السلام) می خوانیم: هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّى لِيُبْلُوْنِى اُشْكُرُ اَمْ اُكْفِرُ: «این از فضل پروردگار من است او می خواهد مرا آزمایش کند که من در برابر این نعمت شکرگزاری، یا کفران می کنم»؟^۴

توجه به چند نکته دیگر نیز در اینجا ضروری است:

۱ - لازم نیست همه مردم با همه وسائل، آزمایش شوند، بلکه ممکن است امتحان هر گروهی به چیزی باشد؛ چرا که تناسب با روحیه ها و وضع فردی و

۱ - هود، آیه ۳۷.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۴۵، صفحه ۴۶ - «اللّهوف»، صفحه ۱۱۷ (انتشارات جهان).

۳ - انبیاء، آیه ۳۵.

۴ - نمل، آیه ۴۰.

اجتماعی مردم در اینجا شرط است.

۲ - ممکن است یک انسان از عهده پاره ای از امتحانات به خوبی بر آید در حالی که در برابر امتحانات دیگر، سخت رفوزه شود.

۳ - و نیز ممکن است امتحان فردی، وسیله امتحان دیگری باشد، مثلاً خداوند کسی را با مصیبت فرزند دلبدش مورد آزمایش قرار می دهد، این آزمایش پای دیگران را هم به میدان امتحان می کشد که آیا آنها در مقام همدردی بر می آیند و در تخفیف آلام شخص مصیبت زده می کوشند یا نه؟

۴ - همان گونه که اشاره کردیم امتحانات الهی، جنبه عمومی و همگانی دارد و حتی پیامبران از آن مستثنی نیستند، بلکه آزمایش آنها با توجه به سنگینی مسئولیتشان به درجات، سخت تر از آزمایش دیگران است.

آیات سوره های مختلف قرآن گویای این حقیقت است که هر یک از پیامبران به سهم خود در کوران آزمایش های شدیدی قرار گرفتند، حتی جمعی از آنان قبل از رسیدن به مقام رسالت، یک دوران طولانی از آزمایش های مختلف داشتند تا کاملاً ورزیده شوند، و برای رهبری و هدایت خلق آمادگی کامل پیدا کنند.

در میان پیروان مکتب انبیاء نیز، نمونه های درخشانی از صبر و پایداری در صحنه امتحان دیده می شود که هر کدام الگو و اسوه ای می تواند باشد.

* * *

ماجرای «ام عقیل» بانوی صابر!

زن مسلمان بادیه نشینی بود به نام «ام عقیل»، در یکی از روزها دو میهمان بر او وارد شد، فرزندش همراه شتران در بادیه بود، در همان لحظه به او خبر دادند شترِ خشمگین فرزندش را در چاه انداخته و بدرود حیات گفته است.

زن با ایمان به کسی که خبر مرگ فرزند را آورده بود گفت: از مرکب پیاده

شو، و به پذیرائی از مهمان ها کمک کن، گوسفندی حاضر داشت به او داد تا آن را ذبح کند.

سرانجام غذا آماده شد، به نزد میهمانان گذاشت مهمان ها از صبر و استقامت این زن در شگفت بودند.

یکی از حاضران نقل می کند: هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدیم، زن با ایمان نزد ما آمده گفت: آیا در میان شما کسی هست که از قرآن به خوبی آگاه باشد؟ یکی از حاضران گفت: بلی من آگاهم.

گفت: آیاتی از قرآن بخوان تا در برابر مرگ فرزند مایه تسلی خاطر من گردد، او می گوید: من این آیات را برای او خواندم: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ».

زن خداحافظی کرد، سپس رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز گزارد، سپس عرض کرد: اَللّهُمَّ إِنِّي فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَنِي، فَأَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي: «خداوندا! من آنچه را تو دستور داده بودی انجام دادم، و رشته شکیبائی را رها نساختم، تو هم آنچه را از رحمت و صلوات به من وعده داده ای بر من ارزانی دار».

سپس اضافه کرد: «اگر بنا بود در این جهان کسی برای کسی بماند...».

یکی از حاضران می گوید: من فکر کردم می خواهد بگوید فرزندم برای من باقی می ماند، اما دیدم چنین ادامه داد: «پیامبر اسلام محمد (صلی الله علیه وآله) برای امتش باقی می ماند»!^۱

* * *

۱ - «سفينة البحار»، جلد ۲، صفحه ۷، ماده «صبر» - «بحار الانوار»، جلد ۷۹، صفحه ۱۵۳ - «مسکن الفؤاد»، صفحه ۸۰ (کتابخانه بصیرتی).

۱۵۸ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ

ترجمه:

۱۵۸ - «صفا» و «مروه» از شعائر (و نشانه های) خداست! بنابراین، کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند؛ و کسی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کنند، خداوند (در برابر عمل او) شکرگزار، و (از افعال وی) آگاه است.

شأن نزول:

پیش از ظهور اسلام، و همچنین مقارن آن، مشرکان و بت پرستان برای انجام مناسک حج به «مکه» می آمدند، و مراسم حج را که اصل آن از ابراهیم (علیه السلام) بود ولی با مقدار زیادی از خرافات و شرک آمیخته بودند، انجام می دادند که از جمله وقوف به عرفات، قربانی، طواف، سعی صفا و مروه بود، البته این اعمال با وضع خاصی صورت می گرفت.

اسلام با اصلاح و تصفیه ای که در این برنامه به عمل آورد، اصل این عبادت بزرگ و مراسم صحیح و خالص از شرک آن را امضاء نمود، و بر روی خرافات خط بطلان کشید.

از جمله اعمال و مناسکی که انجام می شد، «سعی» یعنی حرکت میان دو کوه معروف «صفا» و «مروه» بود.

در بسیاری از روایات، که از طرق شیعه و اهل تسنن آمده، چنین بازگو شده است که: در عصر جاهلیت، مشرکان در بالای کوه «صفا» بتی نصب کرده بودند به نام «اساف» و بر کوه «مروه» بت دیگری به نام «نائله»، به هنگام سعی از این دو کوه بالا می رفتند و آن دو بت را به عنوان تبرک با دست خود مسح می کردند.^۱

مسلمانان به خاطر این موضوع از سعی میان صفا و مروه کراهت داشتند و فکر می کردند در این شرائط سعی صفا و مروه کار صحیحی نیست.

آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام داشت «صفا» و «مروه» از شعائر خداوند است اگر مردم نادان آنها را آلوده کرده اند دلیل بر این نیست که مسلمانان فریضه سعی را ترک کنند.

ضمناً در این که آیه شریفه در چه موقع نازل شد، گفتگو است، طبق پاره ای از روایات، به هنگام «عمره القضاء» (سال هفتم هجری) بوده است و یکی از شرائط پیامبر (صلی الله علیه وآله) با مشرکان در این سفر این بود که آن دو بت را از صفا و مروه بردارند، آنها نیز به این شرط عمل کردند ولی بعد آنها را به جای خود باز گرداندند! همین عمل، سبب شد که بعضی از مسلمانان از سعی صفا و مروه خودداری کنند که آیه شریفه آنها را نهی کرد.^۲

بعضی احتمال داده اند: آیه، در «حجۃ الوداع» (آخرین حج پیامبر در سال دهم هجری) نازل شده است، اگر این احتمال را قبول کنیم مسلماً در آن زمان نه تنها در صفا و مروه بتی وجود نداشت، بلکه در محیط «مکه» نیز از بت اثری نبود، بنابراین باید قبول کنیم این ناراحتی مسلمانان از سعی میان صفا و مروه به

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «جوامع الجامع»، جلد ۱، صفحه ۱۶۸ (انتشارات جامعه مدرسین).

۲ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۴۳۵، حدیث ۸ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحه ۴۶۸ (چاپ آل البیت)

- «بحار الانوار»، جلد ۹۶، صفحات ۲۳۵ و ۲۳۷.

خاطر همان سابقه تاریخی و وضع گذشته آنها بوده که بت «اساف» و «نائله» بر آنها قرار داشت.

* * *

تفسیر:

اعمال جاهلان نباید مانع کار مثبت گردد

این آیه با توجه به شرائط خاص روانی که در شأن نزول گفته شد، نخست به مسلمانان خبر می دهد که: «صفا و مروه از شعائر و نشانه های خدا است» (إِنَّ الصَّفاَ وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ).

و از این مقدمه چنین نتیجه گیری می کند: «کسی که حج خانه خدا یا عمره را به جا آورد گناهی بر او نیست که به این دو طواف کند» (فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا).

هرگز نباید اعمال بی رویه مشرکان که این شعائر الهی را با بت ها آلوده کرده بودند از اهمیت این دو مکان مقدس بکاهد.

و در پایان آیه، می فرماید: «کسانی که کار نیک به عنوان اطاعت خدا انجام دهند خداوند شاکر و علیم است» (وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ).

در برابر اطاعت و انجام کار نیک به وسیله پاداش نیک، از اعمال بندگان تشکر می کند، و از نیت های آنها به خوبی آگاه است، می داند چه کسانی به بت ها علاقمندند و چه کسانی از آنها بیزار!

* * *

نکته ها:

۱ - «صفا» و «مروه»

«صفا» و «مروه» نام دو کوه کوچک در «مکه» است که امروز بر اثر توسعه

«مسجد الحرام» در ضلع شرقی مسجد، در سمتی که حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم (علیه السلام) قرار دارد، واقع شده اند.

این دو کوه کوچک به فاصله تقریباً ۴۲۰ متر در برابر یکدیگر قرار دارند و اکنون این فاصله به صورت سالن عظیم سرپوشیده ای درآمد که حجاج در زیر سقف آن به سعی می پردازند، ارتفاع کوه صفا پانزده متر و مروه هشت متر است.

دو لفظ «صفا» و «مروه» گر چه فعلاً نام این دو کوه است (و به اصطلاح عَلم می باشد) اما در لغت «صفا» به معنی سنگ محکم و صافی است که با خاک و شن آمیخته نباشد و «مروه» به معنی سنگ محکم و خشن است.

«شعائر» جمع «شعیره» به معنی علامت است و «شعائر الله» علامت هائی است که انسان را به یاد خدا می اندازد و خاطره ای از خاطرات مقدس را در نظرها تجدید می کند.

«إِغْتَمَرَ» از ماده «عمره» در اصل به معنی قسمت های اضافی است که به ساختمان ملحق می کنند، و باعث تکامل آن می شود، اما در اصطلاح شرع به اعمال مخصوصی گفته می شود که بر مراسم حج افزوده می گردد (و گاهی نیز به طور جداگانه تحت نام «عمره مفرده» انجام می گیرد) البته عمره از جهات زیادی با حج شباهت دارد، و تفاوت آن نیز کم نیست.

* * *

۲ - قسمتی از اسرار سعی «صفا» و «مروه»

درست است که خواندن و شنیدن تاریخ زندگی مردان بزرگ انسان را به سوی خط آنها سوق می دهد، ولی راه صحیح تر و عمیق تری نیز وجود دارد، و آن مشاهده صحنه هائی است که مردان خدا در آنجا به مبارزه برخاسته اند و دیدن مراکزی است که وقایع اصلی در آنجا اتفاق افتاده است.

این در واقع تاریخ زنده و جاندار محسوب می گردد، نه مانند کتب تاریخ که خاموش و بی جان است، در این گونه مراکز، انسان با برداشتن فاصله های زمانی و با توجه به حضور در مکان اصلی، خود را در متن حادثه احساس می کند و گویا با چشم خود همه چیز را می بیند.

اثر تربیتی این موضوع هرگز قابل مقایسه با اثرات تربیتی سخنرانی و مطالعه کتب و مانند اینها نیست، اینجا سخن از احساس است نه ادراک، تصدیق است نه تصور، و عینیت است نه ذهنیت!

از طرفی می دانیم در میان پیامبران بزرگ کمتر کسی همچون ابراهیم(علیه السلام) در صحنه های گوناگون مبارزه و در برابر آزمایش های سخت قرار گرفته است تا آنجا که قرآن درباره او می گوید: **إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبْتَلِ**: «این مسلماً همان آزمایش های بزرگ و آشکار است»^۱.

و همین مجاهده ها، مبارزه ها و آزمایش های سخت و سنگین بود که ابراهیم(علیه السلام) را آن چنان پرورش داد که تاج افتخار «امامت» بر سر او گذاردند.

مراسم حج در حقیقت یک دوره کامل از صحنه های مبارزات ابراهیم(علیه السلام) و منزلگاه های توحید، بندگی، فداکاری و اخلاص را در خاطره ها مجسم می سازد. اگر مسلمانان به هنگام انجام این مناسک به روح و اسرار آن واقف باشند و به جنبه های مختلف «سمبولیک» آن بیندیشند، یک کلاس بزرگ تربیتی و یک دوره کامل خداشناسی، پیامبرشناسی و انسان شناسی است.

با توجه به این مقدمه به جریان ابراهیم(علیه السلام) و جنبه تاریخی صفا و مروه باز می گردیم:

با این که ابراهیم(علیه السلام) به سن پیری رسیده بود ولی فرزندی نداشت از خدا

درخواست اولاد نمود، در همان سن پیری از کنیزش «هاجر» فرزندی به او عطا شد که نام وی را «اسماعیل» گذارد.

همسر اول او «ساره» نتوانست تحمل کند که ابراهیم (علیه السلام) از غیر او فرزند داشته باشد، خداوند به ابراهیم (علیه السلام) دستور داد مادر و فرزند را به «مکه» که در آن زمان بیابانی بی آب و علف بود، ببرد و سکنی دهد.

ابراهیم (علیه السلام) فرمان خدا را امتثال کرد و آنها را به سرزمین «مکه» که در آن روز سرزمین خشک و بی آب و علفی بود و حتی پرنده ای در آنجا پر نمی زد برد، همین که خواست تنها از آنجا برگردد، همسرش شروع به گریه کرد که: یک زن و یک کودک شیرخوار در این بیابان بی آب و گیاه چه کند؟!

اشک های سوزان او که با اشک کودک شیرخوار آمیخته می شد، قلب ابراهیم (علیه السلام) را تکان داد، دست به دعا برداشت و عرض کرد:

«خداوندا! من به خاطر فرمان تو همسر و کودکم را در این بیابان سوزان و بدون آب و گیاه تنها می گذارم، تا نام تو بلند و خانه تو آباد گردد» این را گفت و با آنها در میان اندوه و عشقی عمیق وداع گفت.^۱

طولی نکشید غذا و آب ذخیره مادر تمام شد، و شیر در پستان او خشکید، بی تابی کودک شیرخوار و نگاه های تضرع آمیز او، مادر را آن چنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای به دست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست.

نخست به کنار کوه «صفا» آمد، اثری از آب در آنجا ندید، برق سرابی از

۱ - خواننده عزیز! لطفاً توقف کنید، برای یک لحظه خودتان را به جای ابراهیم (علیه السلام) بگذارید، همسری و کودکی شیرخوار در بیابانی لَمْ يَزْرَعْ، خشک و سوزان، طبق دستور، می گذاری و خداحافظی می کنی، اگر دیدی نمی توانی تحمل کنی بگو: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ اٰلِ اِبْرَاهِيْمَ إِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ، آری ای عزیز! معنی «إِذْ قَالَهُ رَبِّهِ اَسْلِمٌ، قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِيْنَ» همین است و بس!

طرف کوه «مروه» نظر او را جلب کرد، به گمان آب به سوی آن شتافت و در آنجا نیز خبری از آب نبود.

از آنجا همین برق را بر کوه «صفا» دید و به سوی آن بازگشت، و هفت بار این تلاش و کوشش برای ادامه حیات و مبارزه با مرگ تکرار شد.

در آخرین لحظات که طفل شیر خوار شاید آخرین دقائق عمرش را طی می کرد، از نزدیک پای او - با نهایت تعجب! - چشمه زمزم جوشیدن گرفت! مادر و کودک از آن نوشیدند و از مرگ حتمی نجات یافتند.

از آنجا که آب، رمز حیات است، پرندگان از هر سو به سمت چشمه آمدند و قافله ها با مشاهده پرواز پرندگان مسیر خود را به سوی آن نقطه تغییر دادند، اما چند روز یا چند ماه طول کشید؟ و بر این مادر و کودک چه گذشت خدا می داند!

و سرانجام از برکت فداکاری یک خانواده به ظاهر کوچک، مرکزی بزرگ و با عظمت به وجود آمد.

امروز در کنار خانه خدا حریمی برای «هاجر» و فرزندش «اسماعیل» باز شده (به نام حجر اسماعیل) که هر سال صدها هزار نفر از اطراف عالم به سراغ آن آمده و موظفند در طواف خانه خدا آن حریم را که مدفن آن زن و فرزند است همچون جزئی از «کعبه» قرار دهند.

کوه صفا و مروه به ما درسی می دهد: برای احیای نام حق و به دست آوردن عظمت آئین او، همه، حتی کودک شیرخوار، باید تا پای جان بایستند.

سعی صفا و مروه به ما می آموزد در نومییدی ها، بسی امیدها است، هاجر مادر اسماعیل (علیه السلام) در جایی که آبی به چشم نمی خورد تلاش کرد، خدا هم از راهی که تصور نمی کرد او را سیراب نمود.

سعی صفا و مروه به ما می گوید: روزگاری بر سر آنها بت هائی نصب بود اما

امروز در اثر فعالیت های پی گیر پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) شب و روز در دامنه اش بانگ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» طنین انداز است.

کوه صفا حق دارد به خود ببالد و بگوید: من اولین پایگاه تبلیغات پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بودم، هنگامی که شهر «مکه» در ظلمت شرک فرو رفته بود، آفتاب هدایت از من طلوع کرد، شما که امروز **سعی صفا و مروه** می کنید به خاطر داشته باشید اگر امروز هزاران نفر در کنار این کوه دعوت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را اجابت کرده اند روزگاری بود که پیغمبر در بالای این کوه مردم را به خدا دعوت می کرد اما کسی او را اجابت نمی نمود.

شما نیز در راه حق گامی بردارید و اگر از کسانی که امید استقبال دارید، جوابی نیافتید مأیوس نشوید و به کار خود همچنان ادامه دهید.

سعی صفا و مروه به ما می گوید: قدر این آئین و مرکز توحید را بدانید افرادی خود را تا لب پرتگاه مرگ رساندند تا این مرکز توحید را تا امروز برای شما حفظ کردند. به همین دلیل، خداوند بر هر فردی از زائران خانه اش واجب کرده با لباس، وضع مخصوص و عاری از هر گونه امتیاز و تشخیص هفت مرتبه برای تجدید آن خاطره ها بین این دو کوه را بپیماید.

کسانی که در اثر کبر و غرور حاضر نبودند حتی در معابر عمومی قدم بر دارند و ممکن نبود در خیابان ها به سرعت راه بروند، در آنجا باید به خاطر امتثال فرمان خدا گاهی آهسته و زمانی «هروله کنان» با سرعت پیش بروند و بنا به روایات متعدد، اینجا مکانی است که دستوراتش برای بیدار کردن متکبران است!^۱

۱ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۴۳۴، باب السعی بین الصفا و المروة و ما یقال فیہ، احادیث ۳، ۴ و ۵ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحات ۴۶۸ و ۴۷۱ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۶، صفحات ۲۳۴ و ۲۳۵.

به هر حال بعد از آن که فرمود: **صفا و مروه** دو نشانه بزرگ، مرکز بندگی و از شعائر الهی است، اضافه می کند: هر کس حج خانه خدا می کند یا عمره انجام دهد باکی بر او نیست بین این دو کوه طواف کند، منظور از کلمه طواف در اینجا سعی است و این با معنی لغوی طواف مخالفتی ندارد؛ زیرا هر حرکتی که انسان در پایان به جای اول باز گردد به آن طواف گفته می شود، خواه حرکت دورانی باشد یا نه.

* * *

۳ - پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی پیش می آید: و آن این که از نظر فقه اسلام سعی میان دو کوه **صفا و مروه** واجب است، خواه در اعمال حج باشد یا عمره، در صورتی که ظاهر لفظ «**لا جُنَاحَ**» آن است که سعی بین **صفا و مروه** بی مانع است، و دلالت بر وجوب ندارد.

پاسخ این سؤال را از روایاتی که در شأن نزول بیان شد، به روشنی در می یابیم چه این که مسلمانان گمان می کردند با آن سابقه ای که این دو کوه داشته و زمانی جایگاه بت «**اساف**» و «**نائله**» بوده و کفار در سعی خود آنها را مسح می کردند، دیگر سزاوار نیست مسلمانان میان آن دو سعی کنند.

این آیه به آنها می فرماید: باکی نیست که شما سعی کنید چون این دو کوه از شعائر خدا است و به عبارت روشن تر تعبیر به «**لا جُنَاحَ**»^۱ برای بر طرف کردن آن کراهت به کار برده شده است.

علاوه بر این، در قرآن کریم دستورات واجب دیگری با این تعبیر و مانند

۱ - «جُنَاحَ» در اصل به معنی تمایل به یک سمت است، و از آنجا که گناه انسان را از حق منحرف و متمایل می کند، به آن «جُنَاحَ» گفته می شود.

آن بیان شده است مثلاً درباره نماز مسافر می خوانیم: **وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ**: «هنگامی که سفر می کنید گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید».^۱

با این که می دانیم نماز قصر بر مسافر واجب است نه این که فقط بی مانع باشد، به طور کلی کلمه «لا جُنَاحَ» در مواردی گفته می شود که سابقه ذهنی شنونده نسبت به آن چیز آمیخته با احساس نگرانی و منفی است.

امام باقر (علیه السلام) نیز در حدیثی که در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از آن حضرت نقل شده به همین معنی اشاره می فرماید.^۲

* * *

۴ - «تَطَوُّع» چیست؟

«تَطَوُّع» در لغت، به معنی قبول طاعت و پذیرفتن دستور است، و در عرف فقها، معمولاً به اعمال مستحب گفته می شود، روی همین جهت، غالب مفسران این جمله را اشاره به انجام حج، عمره و یا طواف مستحبی و یا هر نوع عمل نیک مستحب دانسته اند، یعنی هر کس عمل نیکی انجام دهد و فرمان خدا را در مورد آن امتثال کند خداوند از کار او آگاه و در برابر آن پاداش لازم خواهد داد.

ولی احتمال می رود: این جمله تکمیل و تأکید جمله های قبل، و منظور از «تَطَوُّع» پذیرفتن طاعت در آنجا که بر انسان مشکل است باشد.

بنابراین، معنی جمله چنین می شود: کسانی که سعی صفا و مروه را با تمام زحمتی که دارد انجام دهند، و بر خلاف میل باطنی که از اعمال اعراب جاهلیت سرچشمه می گیرد، حج خود را با آن تکمیل نمایند، خداوند پاداش لازم را به

۱ - نساء، آیه ۱۰۱.

۲ - «من لا یحضره الفقیه»، جلد ۱، صفحه ۴۳۴ (انتشارات جامعه مدرسین) - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۵۱۷ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۲۷۶، و جلد ۸۶، صفحات ۵۱ و ۵۲.

آنها خواهد داد.

* * *

۵ - شکرگزاری خداوند!

ضمناً باید توجه داشت تعبیر به «شاکر» در مورد پروردگار، تعبیر لطیفی است که از نهایت احترام خداوند به اعمال نیک انسان ها حکایت می کند جایی که او در برابر اعمال بندگان شکرگزار باشد، تکلیف آنها در برابر یکدیگر و در برابر خداوند معلوم است.

* * *

۱۵۹ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ
لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ
۱۶۰ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ
الرَّحِيمُ

ترجمه:

۱۵۹ - کسانی که دلائل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آن که در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می کند؛ و همه لعن کنندگان نیز، آنها را لعن می کنند.
۱۶۰ - مگر آنها که توبه و بازگشت کردند، و (اعمال بد خود را)، اصلاح نمودند، (و آنچه را کتمان نموده بودند)، آشکار ساختند من توبه آنها را می پذیرم؛ که من تواب و رحیمم.

شأن نزول:

«جلال الدین سیوطی» در «اسباب النزول» از «ابن عباس» چنین نقل می کند: چند نفر از مسلمانان همچون «معاذ بن جبل»، «سعد بن معاذ» و «خارجة بن زید» سؤالاتی از دانشمندان یهود پیرامون مطالبی از «تورات» (که ارتباط با ظهور پیامبر (صلی الله علیه وآله) داشت) کردند، آنها واقع مطلب را کتمان، و از توضیح خودداری کردند، آیه فوق درباره آنها نازل شد، (و مسئولیت کتمان حق را به آنها

گوشزد کرد).^۱

* * *

تفسیر:

کتمان حق ممنوع!

گر چه روی سخن در این آیه، طبق شأن نزول، به علمای یهود است، ولی این معنی هرگز مفهوم آیه را که یک حکم کلی و عمومی درباره کتمان کنندگان حق بیان می کند، محدود نخواهد کرد.

آیه شریفه، این افراد را با شدیدترین لحنی مورد سرزنش قرار داده می فرماید: «کسانی که دلائل روشن و وسائل هدایتی را که نازل کرده ایم بعد از آن که در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می کند (نه فقط خدا) بلکه همه لعنت کنندگان نیز آنها را لعن می کنند» **«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»**. از این آیه، به خوبی استفاده می شود که هم خدا، و هم تمامی بندگان خدا و فرشتگان او از این کار بیزارند، و به تعبیر دیگر، «کتمان حق» عملی است که خشم همه طرفداران حق را بر می انگیزد، چه خیانتی از این بالاتر که دانشمندان، آیات خدا را که امانت های او است به خاطر منافع شخصی خویش کتمان کنند و مردم را به گمراهی بکشانند.

جمله **«مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ»** اشاره به این است که: این گونه افراد در واقع زحمات پیامبران و فداکاری مردان خدا را در نشر آیات پروردگار با

۱ - «لباب القول فی اسباب النزول»، صفحه ۲۲ - «جامع البیان» (تفسیر طبری)، جلد ۲، صفحه ۳۲، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «شوکانی» (فتح القدیر)، جلد ۱، صفحه ۱۶۲ - «در المنثور»، جلد ۱، صفحه ۳۸۱ (جلد ۱، صفحه ۱۶۱، دار المعرفة)، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «آلوسی»، جلد ۲، صفحه ۲۶، ذیل آیه.

کتمان خود، بر باد می دهند، و این گناهی است بزرگ و غیر قابل اغماض. ضمناً باید توجه داشت کلمه «يَلْعَنُ» که به خاطر تأکید دو مرتبه در آیه ذکر شده «فعل مضارع» است و چنان که می دانیم فعل مضارع، معنی استمرار را دارد، بنابراین، معنی آیه چنین می شود: لعن و نفرین خدا و تمام لعن کنندگان برای همیشه و به طور دائم متوجه کسانی است که حقایق را کتمان می کنند، و این شدیدترین مجازاتی است که ممکن است برای انسانی تعیین گردد.

«بَيِّنَات» و «هُدًى»، معنی وسیعی دارد که همه وسائل هدایت و دلائل روشن که مایه آگاهی، بیداری و نجات مردم است را در بر می گیرد.

* * *

و از آنجا که قرآن به عنوان یک کتاب هدایت هیچ گاه روزنه امید و راه بازگشت را به روی مردم نمی بندد و هر قدر آلوده به گناه باشند، آنها را از رحمت خدا مأیوس نمی کند، در آیه بعد، راه نجات و جبران در برابر این گناه بزرگ را چنین بیان می کند: «مگر آنها که توبه کنند و به سوی خدا باز گردند و در مقام جبران و اصلاح اعمال خود بر آیند، و حقایقی را که پنهان کرده بودند برای مردم آشکار سازند، این گونه افراد را می بخشم و رحمت خود را که از آنها قطع کرده بودم تجدید می کنم، چرا که من بازگشت کننده و مهربانم» (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).

جمله «أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» مخصوصاً با توجه به این که بعد از جمله «فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ» قرار گرفته، دلالت بر نهایت محبت و کمال مهربانی پروردگار نسبت به توبه کاران دارد، می گوید:

اگر آنها باز گردند من هم باز می گردم، آنها بازگشت به اطاعت و بندگی کنند

و حق را اظهار کنند، من نیز بازگشت به رحمت می کنم و مواهبی را که قطع کرده بودم مجدداً به آنها می بخشم.

جالب این که نمی گوید: شما توبه کنید تا توبه شما را پذیرا شوم می گوید: «شما باز گردید من نیز باز می گردم» و فرق میان این دو تعبیر روشن است.

به علاوه هر یک از کلمات جمله «وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» آن چنان مهرافشانی می کند که حسابی برای آن نیست.

توضیح این که تعبیر «أَنَا» که ضمیر متکلم وحده است در مواردی به کار می رود که گوینده در مقام بیان رابطه مستقیم خود با شنونده می باشد، مخصوصاً اگر شخص بزرگی بگوید: من خودم این کار را برای شما می کنم بسیار فرق دارد، تا بگوید ما چنین خواهیم کرد، لطف و محبتی که در تعبیر اول نهفته است بر هیچ کس پوشیده نیست.

کلمه «تَوَّابُ» نیز صیغه مبالغه است و به معنی کسی است که بسیار بازگشت کننده می باشد، این تعبیر، آن چنان روح امید در انسان می دمد که پرده های یأس و نومیدی را از آسمان جان او به کلی کنار می زند، به خصوص این که با کلمه «رَحِيمُ» که اشاره به رحمت ویژه پروردگار است، همراه شده.

* * *

نکته ها:

۱ - مفاسد کتمان حق

موضوعی که از دیر زمان باعث حق کشی های فراوان در جوامع انسانی گردیده، و اثرات مرگبار آن تا امروز هم ادامه دارد، مسأله **کتمان حق** است، آیات فوق، گر چه در حادثه خاصی نازل شده ولی - همان گونه که گفتیم - بدون شک حملات آن متوجه همه کسانی است که سهمی در این کار دارند.

تهدید و مذمتی که در آیه مورد بحث، نسبت به کتمان کنندگان حق آمده در قرآن منحصر به فرد است، چرا چنین نباشد؟

مگر نه این است که این عمل زشت می تواند امت ها و نسل هائی را در گمراهی نگه دارد؟ همان گونه که اظهار حق می تواند مایه نجات امت ها بشود.

انسان فطرتاً خواهان حق است و آنها که حق را کتمان می کنند در واقع جامعه انسانی را از سیر تکامل فطری باز می دارند.

اگر به هنگام ظهور اسلام و بعد از آن، دانشمندان یهود و نصاری در مورد بشارت های **عهدین** افشاگری کامل کرده بودند و آنچه را در این زمینه خود می دانستند در اختیار سایر مردم می گذاردند، ممکن بود در مدت کوتاهی هر سه ملت زیر یک پرچم گرد آیند، و از برکات این وحدت برخوردار شوند.

کتمان حق مسلماً منحصر به کتمان آیات خدا و نشانه های نبوت نیست بلکه اخفای هر چیزی که مردم را می تواند به واقعیتی برساند در مفهوم وسیع این کلمه درج است.

حتی گاه سکوت در جائی که باید سخن گفت و افشاگری کرد، مصداق کتمان حق می شود، و این در موردی است که مردم نیاز شدیدی به درک واقعیتی دارند و دانشمندان آگاه می توانند با بیان حقیقت، این نیاز مبرم را برطرف سازند.

به تعبیر دیگر، افشا کردن حقایق در مسائل مورد ابتلای مردم، مشروط به سؤال نیست، و این که نویسنده تفسیر «**المنازل**» در ذیل آیه مورد بحث از بعضی نقل کرده: کتمان مخصوص جائی است که سؤال از چیزی شود، درست به نظر نمی رسد.

به خصوص این که قرآن تنها از مسأله کتمان سخن نمی گوید، بلکه بیان و تبیین حقایق را نیز لازم می شمرد، و همین اشتباه شاید سبب شده که جمعی از

دانشمندان از بازگو کردن حقایق لب فرو بندند به عذر این که کسی از آنها سؤالی نکرده است، در حالی که قرآن مجید می گوید: **وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ: «خداوند از کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده پیمان گرفته است که آن را حتماً برای مردم بیان کنید و کتمان ننمائید».**^۱

این نکته نیز قابل توجه است که گاه سرگرم ساختن خلق خدا به مسائل جزئی و فرعی که سبب شود، مسائل اصلی و حیاتی را فراموش کنند نیز نوعی کتمان حق است، و اگر فرضاً تعبیر «کتمان حق» شامل آن نشود، بدون شک ملاک و فلسفه تحریم کتمان حق، در آن وجود دارد.

* * *

۲ - کتمان حق در احادیث اسلامی

در احادیث اسلامی نیز شدیدترین حملات متوجه دانشمندان کتمان کننده حقایق شده، از جمله پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می فرماید: **مَنْ سِئِلَ عَنْ عِلْمٍ يَعْلَمُهُ فَكَتَمَ لُجْمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ: «هر گاه از دانشمندی چیزی را که می داند سؤال کنند و او کتمان نماید روز قیامت افساری از آتش بر دهان او می زنند»!**^۲

مجدداً تکرار می کنیم گاه همان حالت نیاز و ابتلای مردم به یک مسأله جانشین سؤال آنها می شود و افشاگری واجب است.

در حدیث دیگری می خوانیم از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پرسیدند: **مَنْ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ إِبْلِيسَ وَ فِرْعَوْنَ...: «بدترین خلق خدا بعد از ابلیس و فرعون... کیست»؟.**

امام در پاسخ فرمود: **الْعُلَمَاءُ إِذَا فَسَدُوا هُمْ الْمُظْهَرُونَ لِلْأَبَاطِيلِ، الْكَاتِمُونَ**

۱ - آل عمران، آیه ۱۸۷.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۱۷ (با اندکی تفاوت)، و جلد ۵۷، صفحه ۳۰۱، و جلد ۸۹، صفحه ۱۱۱.

لِلْحَقَائِقِ، وَ فِيهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ...:

«آنها دانشمندان فاسدند که باطل را اظهار و حق را کتمان می کنند و همانها هستند که خداوند بزرگ درباره آنها فرموده: لعن خدا و لعن همه لعنت کنندگان بر آنها خواهد بود»!^۱

* * *

۳ - لعن چیست؟

«لعن» در اصل به معنی طرد و دور ساختنی است که آمیخته با خشم و غضب باشد، بنابراین، لعن از ناحیه خداوند یعنی دور ساختن کسی را از رحمت خویش و از تمام مواهب و برکاتی که از ناحیه او به بندگان می رسد.

و این که بعضی از بزرگان اهل لغت گفته اند: لعن در آخرت به معنی عذاب و عقوبت و در دنیا به معنی سلب توفیق است، در واقع از قبیل بیان مصداق می باشد، نه این که مفهوم لعن منحصر به این دو موضوع گردد.

واژه اللَّاعِنُونَ: «لعن کنندگان» معنی وسیعی دارد که نه تنها فرشتگان و مؤمنان را شامل می شود، بلکه علاوه بر آن، هر موجودی که با زبان حال یا قال، سخنی می گوید، او هم در این مفهوم وسیع داخل است، به خصوص این که در پاره ای از روایات می خوانیم: «دعای خیر و استغفار همه موجودات زمین و آسمان، حتی ماهیان دریا شامل حال طالبان علم و دانش است» (وَ إِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُوتِ فِي الْبَحْرِ).^۲

جائی که آنها برای دانش طلبان استغفار کنند برای کتمان کنندگان دانش لعن

۱ - «احتجاج طبرسی» (طبق نقل نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۱۳۹) - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۸۸ - «تحف العقول»، صفحه ۳۵ (انتشارات جامعه مدرسین) - تفسیر «امام حسن عسکری (علیه السلام)»، صفحه ۳۰۲ (مدرسه امام مهدی (علیه السلام)).

۲ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۳۴، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث ۱ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۱، صفحه ۱۶۴ - «امالی صدوق»، صفحه ۶۰ (انتشارات کتابخانه اسلامی).

خواهند کرد!

* * *

۴ - واژه «تَوَاب» که صیغه مبالغه است، اشاره به این حقیقت نیز دارد که اگر وسوسه های شیطانی انسان را فریب داد و توبه خود را شکست، باز هم درهای توبه به روی او بسته نخواهد شد، مجدداً باید توبه کند و به سوی خدا باز گردد و حق را افشا نماید؛ چرا که خدا بسیار بازگشت کننده است، و هرگز نباید از عفو و رحمت او مأیوس گشت.

* * *

۵ - مگر لعن خدا کافی نیست؟

در آیه فوق، علاوه بر لعن خداوند، لعن همه لعن کنندگان نیز نثار افرادی شده بود که حق را کتمان می کنند، در اینجا این سؤال پیش می آید که مگر لعن خدا به تنهایی کافی نیست؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا این در واقع یک نوع تأکید و ابراز تنفر و بیزاری همه جهانیان از افرادی است که مرتکب چنین گناه بزرگی می شوند.

و اگر گفته شود: چرا به طور عموم گفته شده، در حالی که لااقل افرادی که خود شریک این جرمند (یعنی حق را کتمان می کنند) به این مجرمین لعن نمی کنند؟

می گوئیم: حتی آنها نیز از نفس این عمل متنفرند، به همین دلیل اگر کسی حق را در مورد خودشان کتمان کند، مسلماً ناراحت می شوند و بر او لعن و نفرین می فرستند! منتها آنجا که پای منافع خودشان در میان است، استثنائاً چشم می پوشند.

* * *

۱۶۱ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ
 الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ
 ۱۶۲ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَخَفُّ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ
 ۱۶۳ وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

ترجمه:

۱۶۱ - کسانی که کافر شدند، و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود!
 ۱۶۲ - همیشه در آن (لعن و دوری از رحمت پروردگار) باقی می مانند؛ نه در عذاب آنان تخفیف داده می شود، و نه مهلتی خواهند داشت!
 ۱۶۳ - و خدای شما، خداوند یگانه ای است، که غیر از او معبودی نیست! اوست بخشنده و مهربان (و دارای رحمت عام و خاص)!

تفسیر:

آنها که کافر می میرند

در آیات گذشته، نتیجه کتمان حق را دیدیم، آیات مورد بحث در تکمیل آن اشاره به افراد کافری می کند که به لجاجت و کتمان و کفر و تکذیب حق، تا هنگام مرگ ادامه می دهند، نخست می گوید:

«کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ).

این گروه نیز همانند کتمان کنندگان حق، گرفتار لعن خدا و فرشتگان و مردم می شوند، با این تفاوت که چون تا آخر عمر بر کفر، اصرار ورزیده اند طبعاً راه بازگشتی بر ایشان باقی نمی ماند.

* * *

پس از آن اضافه می کند: «آنها جاودانه در این لعنت الهی و لعنت فرشتگان و مردم خواهند بود، بی آن که عذاب خدا از آنها تخفیف یابد و یا مهلت و تأخیری به آنها داده شود» (خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ).

* * *

و از آنجا که اصل توحید به همه این بدبختی ها پایان می دهد در آخرین آیه مورد بحث می گوید: «معبود شما خداوند یگانه است» (وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ). و باز برای تأکید بیشتر اضافه می کند: «هیچ معبودی جز او نیست، و هیچ کس غیر او شایسته پرستش نمی باشد» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ). و در آخرین جمله، به عنوان بیان و دلیل و علت می فرماید: «او خداوند بخشنده مهربان است» (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ).

آری، کسی که از یکسو رحمت عامش همگان را فرا گرفته و از دیگر سو برای مؤمنان رحمت ویژه ای قرار داده، او شایسته عبودیت است، نه آنها که سر تا پا نیازند و محتاج.

* * *

نکته ها:

۱ - آیات متعددی از قرآن این نکته را روشن می سازد که، هر کس در حال کفر و دشمنی با حق از دنیا برود، هیچ گونه راه نجاتی برای او نیست، و باید هم چنین باشد؛ زیرا با توجه به این که سعادت و بدبختی جهان دیگر نتیجه مستقیم اندوخته هائی است که از این جهان با خود می بریم، جز این انتظاری نمی توان

داشت، کسی که بال و پر خود را با آتش کفر و دشمنی با حق سوزانده، مسلماً در آن جهان قدرت پرواز ندارد، و سقوطش در «درکات دوزخ» حتمی است، و چون عالم دیگر، جای تحصیل وسیله نیست برای همیشه در چنین وضعی خواهد ماند.

این موضوع درست به آن می ماند که انسان بر اثر شهوت رانی ها و هوسبازی ها از روی علم و عمد، چشم های خود را از دست بدهد و تا پایان عمر مجبور شود، نابینا بماند.

بدیهی است این سرنوشت مخصوص کافرانی است که از روی علم و عمد راه کفر و دشمنی با حق را بپیمایند.^۱

* * *

۲ - این آیه یکتائی خداوند را به طوری که هر گونه انحراف و شرک را نفی می کند، بیان کرده است، گاه و بی گاه به موجوداتی که دارای صفات منحصر به فرد و به اصطلاح یکتا هستند برخورد می کنیم، اما ناگفته پیدا است همه آنها در یک یا چند صفت مخصوص به خود، ممکن است منحصر به فرد و یکتا باشند، اما خداوند در ذات یکتا است، در صفات یکتاست، در افعال یکتاست، یکتائی خدا عقلاً قابل تعدد نیست، او یکتائی است ازلی و ابدی یکتائی است که حوادث در یگانگی او اثر نمی کند، یکتائی او هم در ذهن است و هم در بیرون ذهن، کوتاه سخن این که او در یکتائی خود هم یکتاست!

* * *

۱ - توضیح بیشتر درباره مسأله «خلود» را در جلد ۹ (صفحه ۲۳۹)، ذیل آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ سوره «هود» مطالعه فرمائید.

۱۶۴ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ
الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ
مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ
الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ

ترجمه:

۱۶۴ - در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتی هائی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهائی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه هائی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می اندیشند!

تفسیر:

جلوه های ذات پاک او در پهنه هستی

از آنجا که آخرین آیه بحث گذشته، سخن از توحید پروردگار به میان آمد آیه مورد بحث در واقع دلیلی است بر همین مسأله اثبات وجود خدا و توحید و یگانگی ذات پاک او.

مقدمتاً باید به این نکته توجه داشت که: همه جا «نظم و انسجام» دلیل بر وجود علم و دانش است، و همه جا «هماهنگی» دلیل بر وحدت و یگانگی

است.

روی این اصل که شرح آن را در کتاب های خداشناسی گفته ایم، ما به هنگام برخورد به مظاهر نظم در جهان هستی از یکسو، و هماهنگی و وحدت عمل این دستگاه های منظم از سوی دیگر، متوجه مبدأ علم و قدرت یگانه و یکتائی می شویم که این همه آوازه ها از او است.

فی المثل هنگامی که هر یک از پرده های هفتگانه چشم را با ساختمان ویژه و ظریفش بررسی می کنیم، می دانیم طبیعت بی شعور و کور و کر محال است بتواند مبدأ چنین اثر بدیعی باشد.

سپس هنگامی که همکاری و هماهنگی این پرده های هفتگانه با یکدیگر، و هماهنگی مجموع چشم را با کل بدن انسان و هماهنگی یک انسان را با سایر انسان ها، و هماهنگی کل جامعه انسانیت را با مجموعه نظام هستی در نظر می گیریم، می دانیم همه اینها از یک جا سرچشمه گرفته است، و همه، آثار قدرت یک ذات پاک است.

آیا یک شعر زیبا، نغز و پر محتوی ما را به ذوق و قریحه سرشار شاعر هدایت نمی کند؟

و آیا هماهنگی کامل قطعه های شعر موجود در یک دیوان با یکدیگر، دلیل بر این نیست که همه از قریحه یک شاعر توانا تراوش کرده؟!

با در نظر گرفتن این مقدمه فشرده و کوتاه، به تفسیر آیه باز می گردیم:

در این آیه به شش بخش از آثار نظم در جهان هستی که هر کدام آیت و نشانه ای از آن مبدأ بزرگ است اشاره شده:

۱ - «در آفرینش آسمان و زمین...» (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...).

آری آفرینش این آسمان پرشکوه، و این همه کرات عالم بالا یعنی میلیون ها میلیون آفتاب درخشان، و هزاران هزار ستارگان ثابت و سیار که در یک شب

تاریک و پرستاره با چشمک زدن های پر معنی خود با ما سخن می گویند، و یا در پشت تلسکوپ های عظیم خود را به ما نشان می دهند، با آن نظام دقیق و عجیب خود، که سراسر آنها را همچون حلقه های یک رشته زنجیر به هم پیوسته است.

و همچنین آفرینش زمین با انواع مظاهر حیات و زندگی که در چهره های بسیار متنوع و در لباس صدها هزار نوع گیاه و حیوان، جلوه گر شده، همه نشانه های ذات پاک او و آئینه های درخشان قدرت و علم و یگانگی او هستند.

عجب این که هر چه علم و دانش بشر پیشتر می رود، عظمت این عالم و وسعتش در نظر او بیشتر می شود، و معلوم نیست این گسترش علمی تا کی ادامه خواهد یافت؟!

امروز دانشمندان به ما می گویند: هزاران هزار کهکشان در عالم بالا وجود دارد که منظومه شمسی ما جزئی از یکی از این کهکشان ها است، تنها در کهکشان ما صدها میلیون خورشید و ستاره درخشان وجود دارد که روی محاسبات دانشمندان در میان آنها میلیون ها سیاره مسکونی است با میلیاردها موجود زنده! وه، چه عظمت، چه قدرتی؟!

۲ - «و نیز در آمد و شد شب و روز...» (وَ اِخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ...).

آری این دگرگونی لیل و نهار، و این آمد و رفت روشنایی و تاریکی با آن نظم خاص و تدریجی که دائماً از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می شود، و به کمک آن فصول چهارگانه به وجود می آید، و درختان و گیاهان و موجودات زنده مراحل تکاملی خود را در پرتو این تغییرات تدریجی، گام به گام طی می کنند، اینها نشانه دیگری از ذات و صفات متعالی او هستند.

اگر این تغییر تدریجی نبود، و یا این تغییرات توأم با هرج و مرج صورت می گرفت و یا اصلاً همیشه روز، و یا همیشه شب بود، حیات و زندگی از صفحه کره زمین به کلی برچیده می شد و اگر فرضاً وجود داشت دائماً دچار آشفته‌گی و

نابسامانی بود.^۱

۳ - «و کشتی هائی که در دریاها به سود مردم به حرکت در می آیند...» (وَ الْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِمَا یَنْفَعُ النَّاسَ...).

آری، انسان به وسیله کشتی های بزرگ و کوچک، صحنه اقیانوس ها را می نوردد، و به این وسیله به نقاط مختلف زمین، برای انجام مقاصد خود سفر می کند، این حرکت مخصوصاً با کشتی های بادبانی، معلول چند نظام است:

نخست بادهای منظمی که در سطح اقیانوس ها می وزد، اعم از وزش های سراسری که به طور مداوم از قطب شمال و جنوب زمین به سوی خط استواء و از خط استواء به سوی قطب شمال و جنوب در حرکتند و به نام «آلیزه» و «کنتر آلیزه» معروفند.

یا وزش های منطقه ای که تحت برنامه های معینی حرکت می کنند و به کشتی ها امکان می دهند، از این نیروی فراوان و رایگان طبیعی بهره گیرند و به سوی مقصد پیش روند.

همچنین خاصیت طبیعی چوب یا فشار مخصوصی که از ناحیه آب به اجسام وارد می شود و آنها را بر سطح آب، شناور می سازد.

و همچنین خاصیت تغییرناپذیر دو قطب مغناطیسی زمین، که عقربه های قطب نماها را تنظیم می کند.

و یا نظام ستارگان آسمان که راه مقصد را به انسان نشان می دهند.

آری تا همه این نظام ها دست به دست هم ندهند، استفاده از کشتی ها با آن

۱ - «اختلاف» ممکن است به معنی «آمد و شد» باشد؛ زیرا از ماده «خلف و خلاف» به معنی جانشین شدن یکدیگر است، و نیز ممکن است به معنی تفاوت و کم و زیاد شدن مقدار شب و روز باشد، و یا هر دو، و به هر حال این نظم خاص آن که دارای آثار بسیار حساب شده ای است نمی تواند تصادفی و بدون دخالت ذات عالم قادری باشد و لذا در آیات متعددی از قرآن از دلایل ذات پاک خدا شمرده شده.

فوائد سرشارشان امکان پذیر نیست^۱ و در نتیجه اینها نیز آیتی است برای ذات پاک او. عجب این که امروز نه تنها با پیدایش وسائل موتوری از عظمت این معنی کاسته نشده که به مراتب بر عظمت آن افزوده شده است؛ چرا که هنوز مهم ترین وسیله نقلیه بشر کشتی های غول پیکری هستند که گاهی به اندازه یک شهر وسعت دارند، و در آن، میدان ها و مراکز تفریح و زمین بازی و حتی بازار وجود دارد و یا بر عرشه آن فرودگاه عظیمی است برای نشستن و برخاستن هواپیماهای زیاد.

۴ - «و آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده و به وسیله آن، زمین های مرده را زنده کرده و انواع جنبندگان را در آن گسترده است...» (وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ...).

آری دانه های حیات بخش باران و قطرات پرتراوت و با برکت این آب تصفیه شده، طبیعی به هر جا می ریزد، زندگی و حیات می پاشد، و حرکت و برکت و آبادی و نعمت، همراه خود می آورد.

این آب که با نظام خاصی ریزش می کند و آن همه موجودات و جنبندگانی که از این مایع بی جان، جان می گیرند همه، پیام آور قدرت و عظمت او هستند.

۵ - «و حرکت دادن و وزش منظم بادها...» (وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ...).

که نه تنها بر دریاها می وزند و کشتی ها را حرکت می دهند، بلکه سطح خشکی ها، کوه ها و دره ها و جلگه ها را جولانگاه خود قرار داده اند، گاهی گرده های نر را بر قسمت های ماده گیاهان می افشانند و به تلقیح و باروری آنها کمک می کنند میوه ها به ما هدیه می کنند و بذرهای گوناگون را می گسترانند.

۱ - کلمه «فُلُک» به معنی کشتی است و مفرد و جمع آن یکی است.

زمانی با حرکت دادن امواج اقیانوس ها، آنها را به طور مداوم به هم می آمیزند تا محیط آماده ای برای زیست موجودات زنده دریا فراهم گردد.

گاه با انتقال دادن گرمای مناطق گرمسیر به مناطق سردسیر، و انتقال سرمای مناطق سردسیر به مناطق گرمسیر، کمک به تعدیل هوای کره زمین می کنند.

و زمانی با جابه جا کردن هوای مسموم و فاقد اکسیژن، شهرها به بیابان ها و جنگل ها، وسائل تصفیه و تهویه را برای بشر فراهم می سازند.

آری، وزش بادهای با این همه فوائد و برکات، نشانه دیگری از حکمت و لطف بی پایان او است.

۶ - «و ابرهائی که در میان زمین و آسمان معلقند...» (وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...).

این ابرهای متراکم که بالای سر ما در گردشند و میلیاردها تن آب را بر خلاف قانون جاذبه در میان زمین و آسمان، معلق نگاه داشته، و آنها را از هر نقطه به نقطه دیگر می برند، بی آن که کمترین خطری ایجاد کنند، خود نشانه ای از عظمت اویند.

به علاوه اگر آبیاری و «منصب آبدهی» آنها نبود در سرتاسر خشکی های روی زمین نه قطره آبی برای نوشیدن وجود داشت و نه چشمه و جویباری برای روئیدن گیاه، همه جا ویرانه بود و کویر بود، و بر همه جا خاک مرده پاشیده می شد، این نیز جلوه دیگری از علم و قدرت او است.

آری همه اینها «نشانه ها و علامات ذات پاک او هستند اما برای مردمی که عقل و هوش دارند و می اندیشند» (لَا يَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

نه برای بی خبران سبک مغز، چشم داران بی بصیرت و گوش داران کر!

۱۶۵ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ
 الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ
 الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ
 ۱۶۶ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمْ
 الْأَسْبَابُ
 ۱۶۷ وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأْنَا مِنْكَ
 كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ

ترجمه:

۱۶۵ - بعضی از مردم، معبودهائی غیر از خداوند برای خود انتخاب می کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می دارند. اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، شدیدتر است. و آنها که ستم کردند، (و معبودی غیر خدا برگزیدند)، هنگامی که عذاب را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیالی).

۱۶۶ - در آن هنگام، رهبران (گمراه و گمراه کننده) از پیروان خود، بیزاری می جویند؛ و کیفر خدا را مشاهده می کنند؛ و دستشان از همه جا کوتاه می شود.

۱۶۷ - و (در این هنگام) پیروان می گویند: «کاش بار دیگر به دنیا بر می گشتیم، تا از آنها (پیشوایان گمراه) بیزاری جوئیم، آن چنان که آنان (امروز) از ما بیزاری جستند!» (آری)، خداوند این چنین اعمال آنها را به صورت حسرت زائی به آنان نشان می دهد؛ و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد!

تفسیر:

بیزاری پیشوایان کفر از پیروان خود!

در آیات قبل، سخن از دلایل وجود خدا و اثبات یگانگی او از طریق نظام آفرینش بود، و در آیات مورد بحث روی سخن متوجه کسانی است که از این دلایل روشن و قاطع چشم پوشیده و در راه شرک، بت پرستی و تعدد خدایان گام نهاده اند، سخن از کسانی است که در مقابل این معبودان پوشالی سر تعظیم فرود آورده و به آنها عشق می‌ورزند، عشقی که تنها شایسته خداوند است که منبع همه کمالات و بخشنده همه نعمت‌ها است.

نخست می‌گوید: «بعضی از مردم معبودهائی غیر خدا برای خود انتخاب می‌کنند» (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا)^۱

نه فقط بت‌ها را معبود خود انتخاب کرده که «آن چنان به آنها عشق می‌ورزند که گوئی به خدا عشق می‌ورزند» (يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ).

«اما کسانی که ایمان به خدا آورده اند عشق و علاقه بیشتری به او دارند» (وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ).

چرا که آنها مردمی اندیشمند و دانا هستند و هرگز ذات پاک او را که منبع همه کمالات است رها نمی‌کنند، هر میل و محبتی در برابر عشق خدا در نظرشان بی ارزش و ناچیز است، اصلاً آنها غیر او را شایسته عشق و محبت نمی‌بینند، جز به خاطر او، و در راه او کار نمی‌کنند، در دریای بیکران عشق خدا آن چنان غوطه‌ورند که علی‌وار می‌گویند:

فَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى

۱ - «آنداد» جمع «ند» به معنی «مثل» است، ولی به گفته جمعی از اهل لغت به مثلی گفته می‌شود که: شباهت جوهری به چیز دیگری دارد در حالی که «مثل» مفهوم اعمی دارد.

بنابراین، معنی آیه چنین می‌شود: مشرکان اعتقاد داشتند تنها در جوهر ذات، شبیه خدا هستند و به تعبیر دیگر، صفات الهی - از روی جهل و نادانی - برای آنها قائل بودند.

فِرَاقِك!»: «گیرم که بر عذاب تو صبر کنم اما با فراق و دوری تو چکنم»^۱

اساساً عشق حقیقی، همیشه متوجه نوعی از کمال است، انسان هرگز عاشق عدم و کمبودها نمی شود، بلکه همواره دنبال هستی و کمال می گردد، و به همین دلیل آن کس که هستی و کمالش از همه برتر است از همه کس به عشق ورزیدن سزاوارتر می باشد.

کوتاه سخن این که: همان طور که آیه فوق می گوید، عشق و علاقه افراد با ایمان نسبت به خدا از عشق و علاقه بت پرستان به معبودهای پنداریشان ریشه دارتر، عمیق تر و شدیدتر است.

چرا چنین نباشد آیا کسی که واقعیتی را دریافته و به آن عشق می ورزد با کسی که گرفتار خرافه و تخیل است می تواند یکسان باشد؟

عشق مؤمنان از عقل و علم و معرفت سرچشمه می گیرد، اما عشق کافران از جهل و خرافه و خیال!

و باز به همین دلیل، عشق نخست به هیچ وجه متزلزل نمی گردد ولی عشق مشرکان ثبات و دوامی ندارد.

لذا در ادامه آیه می فرماید: «این ظالمان هنگامی که عذاب الهی را مشاهده می کنند و می دانند که تمام قدرت ها به دست خدا است و او دارای مجازات شدید است» در آن هنگام متوجه زشتی اعمال خود و بدی عاقبت کارشان می شوند و اعتراف می کنند انسان های منحرفی بوده اند (وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ)^۲.

* * *

۱ - از دعای «کمیل» - «بحار الانوار»، جلد ۶۷، صفحه ۱۹۶ - «مصباح المتجهد»، صفحه ۸۴۷ (فقه الشیعه).

۲ - بعضی از مفسران کلمه «لَوْ» را در اینجا برای «تَمَنَّى» دانسته اند، ولی عده بیشتری آن را «شرطیه» می دانند، و در این صورت جزای آن محذوف است، و جمله ای همچون «لَرَأَوْا سُوءَ فَعْلِهِمْ وَ سَوْءَ عَاقِبَتِهِمْ» خواهد بود.

در این هنگام پرده های جهل، غرور و غفلت از مقابل چشمانشان کنار می رود و به اشتباه خود پی می برند، ولی از آنجا که هیچ تکیه گاه و پناهگاهی ندارند از شدت بیچارگی بی اختیار دست به دامن معبودان و رهبران خود می زنند اما «در این هنگام رهبران گمراه آنها دست رد به سینه آنان می کوبند و از پیروان خود تبری می جویند»

(إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا).

«و در همین حال عذاب الهی را با چشم خود می بینند و دستشان از همه جا کوتاه می شود» (وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ).

بدیهی است، منظور از معبودها در اینجا بت های سنگی و چوبی نیستند، بلکه انسان های جبار، خودکامه و شیاطینی هستند که این مشرکان، خود را درست در اختیارشان گذارده، تسلیم بی قید و شرط در مقابل آنها شده اند.

* * *

اما این پیروان گمراه که بی وفائی معبودان خود را چنین آشکارا می بینند برای تسلی دل خویشان می گویند: «ای کاش ما بار دیگر به دنیا باز می گشتیم تا از آنها تبری جوئیم، همان گونه که آنها امروز از ما تبری جستند!» (وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُوا مِنَّا).

اما چه سود که کار از کار گذشته و بازگشتی بسوی دنیا نیست نظیر همین سخن در سوره «زخرف» آیه ۳۸ به چشم می خورد (حَتَّىٰ إِذَا جَاءْنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ).

«او هنگامی که در قیامت در محضر ما حضور می یابد به رهبر گمراه کننده خود می گوید کاش میان من و تو فاصله میان مشرق و مغرب بود»!

و در پایان آیه می فرماید آری «این چنین خداوند اعمالشان را به صورت مایه حسرت به آنها نشان می دهد» (كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ).

«و آنها هرگز از آتش دوزخ خارج نخواهند شد» (وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ).

آری آنها جز این که حسرت بخورند چه می توانند انجام دهند!

حسرت بر اموالی که فراهم کردند، و بهره آن را دیگران بردند.

حسرت بر امکانات فوق العاده ای که برای رستگاری و نجات در اختیار داشتند و از دست دادند.

حسرت بر عبادت معبودانی بی عرضه و بی ارزش به جای عبادت خداوند قادر متعال.

اما حسرتی بیهوده؛ چرا که نه موقع عمل است و نه جای جبران، بلکه تنها هنگام مجازات است و دیدن نتیجه اعمال!

* * *

۱۶۸ يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالاً طَيِّباً وَلا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
 ۱۶۹ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

ترجمه:

۱۶۸ - ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید! و از گام های شیطان، پیروی نکنید؛ چه این که او، دشمن آشکار شماست!
 ۱۶۹ - او شما را فقط به بدی ها و کار زشت فرمان می دهد؛ (و نیز دستور می دهد) آنچه را که نمی دانید، به خدا نسبت دهید.

شأن نزول:

از «ابن عباس» نقل شده بعضی از طوائف عرب، همانند «ثقیف»، «خزاعه» و غیر آنها قسمتی از انواع زراعت و حیوانات را بدون دلیل بر خود حرام کرده بودند (حتی تحریم آن را به خدا نسبت می دادند) آیات فوق نازل شد و آنها را از این عمل ناروا باز داشت.^۱

* * *

تفسیر:

گام های شیطان!

در آیات گذشته نکوهش شدیدی از شرک و بت پرستی شده بود، یکی از

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۶۲، صفحه ۹۷ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۷، ذیل آیه مورد بحث - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحر المحيط»، جلد ۲، صفحه ۹۷، ذیل آیه مورد بحث.

انواع شرک این است که: انسان، غیر خدا را قانونگذار بداند، و نظام تشریع و حلال و حرام را در اختیار او قرار دهد، آیات مورد بحث این عمل را یک کار شیطانی معرفی کرده، می‌فرماید: «ای مردم از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه بخورید» (یا أَیُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا).

«و از گام‌های شیطان پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شما است» (وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ).

قابل توجه این که خطاب‌هایی که در قرآن مربوط به استفاده از غذاها است کم نیست، و معمولاً با دو قید «حلال» و «طیب» همراه است.

«حلال» چیزی است که ممنوعیتی نداشته باشد، و «طیب» به چیزهای پاکیزه گفته می‌شود که موافق طبع سالم انسانی است، نقطه مقابل «خیث» که طبع آدمی از آن تنفر دارد.

«خُطُوات» جمع «خُطوة» (بر وزن قُربه) به معنی گام و قدم است و خطوات شیطان گام‌هایی است که شیطان برای وصول به هدف خود و اغواء مردم بر می‌دارد.

جمله «لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ» در پنج مورد از قرآن مجید به چشم می‌خورد که دو مورد آن در مورد استفاده از غذاها و روزی‌های الهی است، و در واقع به انسان‌ها هشدار می‌دهد این نعمت‌های حلال را در غیر مورد، مصرف نکنند، این نعمت‌های الهی را وسیله‌ای برای اطاعت و بندگی قرار دهند نه طغیان و فساد در ارض.

پیروی از این گام‌های شیطان در حقیقت همان چیزی است که در آیات دیگر قرآن به دنبال دستور استفاده از غذاهای حلال ذکر شده است مانند: **كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ**: «از روزی‌های الهی

بخورید و بنوشید، اما فتنه و فساد در زمین به راه نیندازید.^۱

و مانند: **كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْا فِيهِ**: «از روزی های پاکیزه ای که به شما ارزانی داشته ایم بخورید، اما در آن طغیان و سرکشی ننمائید».^۲

خلاصه این که این مواهب و امکانات باید نیروئی بر اطاعت باشد، نه وسیله ای برای گناه.

جمله **إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ** که متجاوز از ده بار در قرآن مجید به دنبال نام شیطان آمده است برای این است که تمام نیروهای انسان را برای مبارزه با این دشمن بزرگ و آشکار بسیج کند.

* * *

آیه بعد، دلیل روشنی بر دشمنی سرسختانه شیطان که جز بدبختی و شقاوت انسان هدفی ندارد بیان کرده، می گوید: «او شما را فقط به انواع بدی ها و زشتی ها دستور می دهد» **إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ**.

«و نیز شما را وادار می کند که به خدا افترا ببندید، و چیزهایی را که نمی دانید به او نسبت دهید» **وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**.

بنابراین، برنامه های شیطانی در این سه امر، خلاصه می شود: «بدی ها» و «زشتی ها» و «گفتن سخنان ناروا و بی مدرک در برابر ذات پاک پروردگار».

«فَحْشَاء» از ماده **«فحش»** به معنی هر کاری است که از حد اعتدال خارج گردد و صورت **«فاحش»** به خود بگیرد، بنابراین شامل تمامی منکرات و قبائح واضح و آشکار می گردد.

اما این که می بینیم این لفظ امروز در مورد اعمال منافی عفت یا در مورد گناهایی که حد شرعی دارد به کار می رود در واقع از قبیل استعمال لفظ **«کلی»** در بعضی از مصادیق آن است.

۱ - بقره، آیه ۶۰.

۲ - طه، آیه ۸۱.

جمله «تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، ممکن است اشاره به تحریم پاره ای از غذاهای حلال باشد، که اعراب، در جاهلیت به خدا نسبت می دادند، حتی به گفته بعضی از مفسران بزرگ، رسوبات این طرز تفکر در میان جمعی از تازه مسلمانان باقی مانده بود.^۱ و یا معنی وسیع تری دارد که نسبت دادن شریک و شبیه، به خدا را نیز شامل می شود. به هر حال، این جمله اشاره به آن است که این گونه کارها حد اقل قول بدون علم است آن هم در برابر خداوند بزرگ، و این کاری است که با هیچ منطق و عقل و خردی سازگار نمی باشد.

اصولاً اگر مردم مقید باشند هر سخنی را که می گویند متکی به یک مدرک قطعی بوده باشد، بسیاری از نابسامانی ها و بدبختی ها از جامعه بشری برچیده می شود. در واقع، تمام خرافات در ادیان و مذاهب الهی از همین رهگذر به وسیله افراد بی منطق نفوذ کرده است، و قسمت مهمی از انحرافات عقیدتی و عملی به خاطر عدم رعایت همین اصل اساسی است. لذا این کار - در برابر بدی ها و زشتی ها - یک عنوان مستقل از خطوات شیطانی را در آیه فوق به خود اختصاص می دهد.

* * *

نکته ها:

۱ - اصل حلیت

این آیه، دلیل بر این است که اصل اولی در همه غذاهائی که روی زمین وجود دارد حلیت است، و غذاهای حرام جنبه استثنائی دارد، بنابراین، حرام

بودن چیزی دلیل می خواهد، نه حلال بودن آن.

و از آنجا که قوانین تشریعی باید با قوانین تکوینی هماهنگ باشد، طبع آفرینش نیز این چنین اقتضاء می کند.

به عبارت روشن تر آنچه خدا آفریده حتماً فائده ای داشته و برای استفاده بندگان بوده، بنابراین، معنی ندارد اصل اولی تحریم باشد.

نتیجه این که: هر غذایی که ممنوعیت آن با دلیل صحیح ثابت نشده مادام که منشأ فساد و زیان و ضرری برای فرد و اجتماع نباشد، طبق آیه شریفه فوق حلال است.

* * *

۲ - انحرافات تدریجی

جمله **خُطُواتِ الشَّیْطَانِ** «گام های شیطان» گویا اشاره به یک مسأله دقیق تربیتی دارد، و آن این که انحراف ها و تبهکاری ها غالباً به طور تدریج در انسان نفوذ می کند، نه به صورت دفعی و فوری، مثلاً برای آلوده شدن یک جوان به مواد مخدر، قمار و شراب، معمولاً مراحل وجود دارد:

نخست، به صورت تماشاچی در یکی از این جلسات شرکت می کند و انجام این کار را ساده می شمرد.

گام دوم، شرکت تفریحی در قمار (بدون برد و یا باخت) و یا استفاده از مواد مخدر به عنوان رفع خستگی و یا درمان بیماری و مانند آن است.

گام سوم، استفاده از این مواد، به صورت کم و به قصد این که در مدت کوتاهی از آن صرف نظر کند.

سرانجام گام ها یکی پس از دیگری برداشته می شود و شخص، به صورت یک قمار باز حرفه ای خطرناک و یا یک معتاد سخت و بینوا در می آید.

وسوسه های شیطان، معمولاً به همین صورت است، انسان را قدم به قدم و تدریجاً در پشت سر خود به سوی پرتگاه می کشاند، این موضوع منحصر به شیطان اصلی نیست، تمام دستگاه های شیطانی و آلوده برای پیاده کردن نقشه های شوم خود از همین روش، خطوات «گام به گام» استفاده می کنند، لذا قرآن می گوید: از همان گام اول، باید به هوش بود و با شیطان همراه نشد.

این نکته، نیز قابل توجه است که: در احادیث اسلامی کارهای خرافی و بی منطق به عنوان «خطوات شیطان» معرفی شده است:

مثلاً در حدیثی می خوانیم: مردی قسم یاد کرده بود که فرزند خود را (برای خدا) ذبح کند امام صادق فرمود: ذَلِكَ مِنْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ: «این از گام های شیطان است».^۱

در حدیث دیگری از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: كُلُّ يَمِينٍ بَغَيْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ: «هر سوگندی به غیر نام خدا باشد از گام های شیطان است».^۲

باز در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) چنین می خوانیم: «هر کس سوگند به ترک چیزی خورد که انجام آن بهتر است، اعتنا به این سوگند نکند و آن کار خیر را به جا آورد، کفاره هم ندارد و این از خطوات شیطان است».^۳

* * *

۳ - شیطان یک دشمن قدیمی

این که در آخر آیه فوق شیطان دشمن آشکار معرفی شده است، یا به خاطر

۱ - «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۴۲۰ - «التهذیب»، جلد ۸، صفحه ۲۸۸ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۳، صفحات ۲۲۲، ۲۸۲ و ۳۲۵ (آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحات ۲۲۳ و ۲۳۵.

۲ - «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۴۲۰ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۲، صفحه ۴۶، و جلد ۲۳، صفحات ۲۳۴ و ۲۳۵ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۶۲، صفحه ۹۹، و جلد ۱۰۱، صفحه ۲۲۳.

۳ - «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۴۲۰ - «کافی»، جلد ۷، صفحات ۴۴۳ و ۴۴۶ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۳، صفحات ۲۴۰ و ۲۵۱ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحه ۲۳۶.

دشمنی او از روز اول با «آدم» است که به واسطه نافرمانی در برابر سجده آدم همه چیز خود را از دست داد.

و یا به خاطر این است که: دستورات او همچون قتل و جنایت و تبهکاری برای همه آشکار است، همه می دانند این قبیل برنامه ها از یک دوست نیست، بلکه دعوت هائی است از یک دشمن خطرناک که جز بدبختی انسان چیزی نمی خواهد.

و یا به واسطه این است که: شیطان صریحاً دشمنی خود را با انسان خبر داده و کمر عداوت او را بسته است، و اعلام نموده: لَا غَوِيَّهَ لَهُمْ أَجْمَعِينَ: «می کوشم تا همه را گمراه کنم»!

* * *

۴ - چگونگی وسوسه شیطان

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که آیه می گوید: «شیطان به شما امر می کند که به سوی بدی ها و فحشاء بروید» مسلماً مراد از «امر» همان وسوسه های شیطان است، در حالی که ما به هنگام انجام بدی ها هیچ گونه احساس امر و تحریک از بیرون وجودمان نمی کنیم، و کوشش شیطان برای گمراه ساختن خود هرگز قابل لمس نیست. پاسخ این است: همان طور که از واژه «وسوسه» هم استفاده می شود، تأثیر شیطان در وجود انسان، یک نوع تأثیر خفی و ناآگاه است که در بعضی از آیات از آن تعبیر به «ایحاء» شده است.

در آیه ۱۲۱ سوره «انعام» می خوانیم: وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَكَايُحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ: «شیاطین به دوستان خود و کسانی که آماده پذیرش دستورات آنها هستند وحی

می کنند!»!

همان طوری که می دانیم «وحی» در اصل همان صدای مخفی، مرموز و احیاناً تأثیرهای ناآگاهانه است.

منتها انسان به خوبی می تواند «الهامات الهی» را از «وسوسه های شیطانی» تشخیص دهد؛ زیرا علامت روشنی برای تشخیص آن وجود دارد، و آن این که: الهامات الهی چون با فطرت پاک انسان، و ساختمان جسم و روح او آشنا است، هنگامی که در قلب پیدا می شود، یک حالت انبساط و نشاط به او دست می دهد.

در حالی که وسوسه های شیطان چون هماهنگ با فطرت و ساختمان او نیست به هنگام ایجاد در قلبش، احساس تاریکی، ناراحتی و سنگینی در خود می کند و اگر تمایلات او طوری تحریک گردد که در هنگام انجام گناه، این احساس برای او پیدا نشود بعد از انجام عمل برای او دست می دهد، این است فرق بین الهامات شیطانی و الهامات الهی.

* * *

۱۷۰ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ
 آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ
 ۱۷۱ وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً
 صُمٌّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

ترجمه:

۱۷۰ - و هنگامی که به آنها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید!» می گویند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نمائیم». آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟!
 ۱۷۱ - مَثَل (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (حيوانات را برای نجات از خطر،) صدا می زند؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند؛ (کافران) کر و لال و نابینا هستند؛ از این رو چیزی نمی فهمند!

تفسیر:

تقلید کورکورانه از نیاکان

در اینجا اشاره به منطق سست مشرکان در مسأله تحریم بی دلیل غذاهای حلال، و یا بت پرستی، کرده، می گوید: هنگامی که به آنها گفته شود، از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، می گویند: «ما از آنچه پدران و نیاکان خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم»

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ

آباءنا.^۱

قرآن بلافاصله این منطق خرافی و تقلید کورکورانه از نیاکان را با این عبارت کوتاه و رسا محکوم می‌کند: «آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند؟! (أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ).

یعنی اگر نیاکان آنها دانشمندان صاحب نظر و افراد هدایت یافته ای بودند جای این بود که از آنها تبعیت شود، اما با این که می‌دانند آنها مردمی نادان و بی سواد و موهوم پرست بودند پیروی آنها چه معنی دارد؟ آیا مصداق تقلید جاهل از جاهل نیست؟!

مسأله قومیت و تعصب های قومی مخصوصاً آنجا که به نیاکان مربوط می شود از روز نخست در میان مشرکان عموماً، و در میان غیر آنها غالباً وجود داشته است و تا امروز همچنان ادامه دارد.

ولی خداپرست با ایمان، این منطق را رد می کند و قرآن مجید در موارد بسیاری پیروی و تعصب کورکورانه از نیاکان را شدیداً مذمت کرده است و این منطق را که انسان چشم و گوش بسته از پدران خود پیروی کند، کاملاً مردود می شناسد.

اصولاً پیروی از پیشینیان اگر به این صورت باشد که انسان عقل و فکر خود را در بست در اختیار آنها بگذارد این کار نتیجه ای جز عقب گرد و ارتجاع نخواهد داشت؛ چرا که معمولاً نسل های بعد از نسل های پیشین با تجربه تر و آگاهترند.

ولی متأسفانه این طرز فکر جاهلی هنوز در میان بسیاری از افراد و ملت ها حکومت می کند که نیاکان خود را همچون «بت» می پرستند، یک مشت آداب و سنن خرافی را به عنوان این که «آثار پیشینیان» است بدون چون و چرا

۱ - «الْفُئِنَّا» به معنی یافتیم و برخورد کردیم می باشد.

می پذیرند، و لفافه های فریبنده ای همچون حفظ ملیت و اسناد تاریخی یک ملت بر آن می پوشانند.

این طرز فکر یکی از عوامل بسیار مؤثر انتقال خرافات از نسلی به نسل دیگر است. البته هیچ مانعی ندارد نسل های آینده آداب و سنن گذشتگان را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند، آنچه با عقل و منطق سازگار است، با نهایت احترام حفظ کنند و آنچه خرافه، موهوم و بی اساس است دور بریزند، چه کاری از این بهتر؟ این گونه نقادی در آداب و سنن پیشین شایسته نام حفظ اصالت ملی و تاریخی است، اما تسلیم همه جانبه و کورکورانه در برابر آنها چیزی جز خرافه پرستی و ارتجاع و حماقت نیست.

قابل توجه این که درباره نیاکان آنها در آیه فوق می خوانیم: آنها نه چیزی می فهمیدند، و نه هدایت یافته بودند.

یعنی از دو کس می توان پیروی کرد: کسی که خود دارای علم و عقل و دانشی باشد، و کسی که اگر خودش دانشمند نیست هدایت دانشمندی را پذیرفته است. اما پیشینیان آنها نه خود مردی آگاه بودند، و نه رهبر و هدایت کننده ای آگاه داشتند، و می دانیم تقلیدی که خلق را بر باد می دهد، همین: تقلید نادان از نادان است که «ای دو صد لعنت بر این تقلید باد»!

* * *

در آیه بعد، به بیان این مطلب می پردازد که چرا این گروه در برابر این دلائل روشن انعطافی نشان نمی دهند؟ و همچنان بر گمراهی و کفر اصرار می ورزند؟ می گوید: «مثال تو در دعوت این قوم بی ایمان به سوی ایمان، و شکستن سد

تقلیدهای کورکورانه، همچون کسی است که گوسفندان و حیوانات را (برای نجات از خطر) صدا می زند ولی آنها جز سر و صدا چیزی را درک نمی کنند» (وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً).

آری آنها به گوسفندان و حیواناتی می مانند که از فریادهای چوپان خیرخواه و دلسوز، چیزی جز سر و صدائی که فقط تحریک آنی در آنها دارد نمی فهمند. و در پایان آیه برای تأکید و توضیح بیشتر، اضافه می کند: آنها کر و لال و نابینا هستند و لذا چیزی درک نمی کنند! (صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ).

و به همین دلیل آنها تنها به سنت های غلط و خرافی پدران خود چسبیده اند و از هر دعوت سازنده ای روی گردانند.^۱

بعضی از مفسران، تفسیر دیگری برای آیه ذکر کرده اند، و آن این که مثل کسانی که بت ها و خدایان ساختگی را صدا می زنند همچون کسی است که حیوانات بی شعور را صدا می زند، نه آن حیوانات از سخنان او چیزی درک می کنند و نه این معبودهای ساختگی از سخنان عابدان خود؛ چرا که این بت ها کردند و کورند و لال (دقت کنید). ولی بیشتر مفسران، تفسیر اول را انتخاب کرده اند و در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است،^۲ و ما نیز آن را انتخاب کردیم.

* * *

۱ - البته مطابق این تفسیر، آیه نیاز به تقدیر دارد و در اصل چنین است: مَثَلُ الدَّاعِي لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى الْإِيمَانِ...: یعنی مثال کسی که کافران را به سوی ایمان دعوت می کند مثل چوپان دلسوز است...

و بنابراین جمله «صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» توصیفی است برای این گونه افراد که تمام ابزار درک را عملاً از دست داده اند، نه این که چشم و گوش و زبان ندارند، دارند ولی چون از آن استفاده نمی کنند گوئی ندارند!

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۱۸۷ و ۲۱۷، و جلد ۲۷، صفحه ۵۹ - تفسیر «امام حسن عسکری (علیه السلام)»، صفحه ۵۸۳ (مدرسه امام مهدی (علیه السلام)) - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۶۴ (مؤسسه دار الکتاب).

نکته ها:

۱ - ابزار شناخت

بدون شک برای ارتباط انسان با جهان خارج ابزاری لازم است که آنها را ابزار شناخت می خوانند، و مهم تر از همه چشم و گوش برای دیدن و شنیدن، و زبان برای سؤال کردن است، لذا در آیه فوق بعد از آن که این افراد را به خاطر عدم استفاده از ابزار شناخت به افراد کر و لال و نا بینا تشبیه می کند با ذکر «فاء تفریع» که برای نتیجه گیری است بلافاصله می گوید: «بنابراین آنها چیزی نمی فهمند».

به این ترتیب، قرآن گواهی می دهد: اساسی ترین پایه علوم و دانش ها چشم و گوش و زبان است، چشم و گوش برای درک کردن مستقیم، و زبان برای ایجاد رابطه با دیگران و کسب علوم آنها.

در فلسفه نیز این حقیقت ثابت شده که حتی علوم غیر حسی، در آغاز، از علوم حسی سرچشمه می گیرد، و این بحث دامنه داری است که اینجا جای شرح آن نیست.^۱

* * *

۲ - «يَنْعِقُ» از ماده «نَعَقَ» در اصل، به معنی صدای کلاغ است بدون این که گردن خود را بکشد و سر خود را حرکت دهد و «نَغَقَ» با «غَيْن» نیز به همین معنا است، اما اگر به هنگام صدا دادن، گردن بکشد و سرش را تکان بدهد، «نَعَبَ» گفته می شود.^۲

ولی بعداً این معنی توسعه یافته و به صداهائی که در برابر حیوانات می دهند

۱ - برای توضیح بیشتر در زمینه نعمت ابزار شناخت، به جلد یازدهم، ذیل آیه ۷۸ سوره «نحل» مراجعه فرمائید.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

گفته شده، بدیهی است آنها از مفهوم کلمات و جمله ها با خبر نمی شوند و اگر گاهی عکس العمل هائی نشان می دهند بیشتر به خاطر تَن صدا، و طرز ادای کلمات است.

* * *

۱۷۲ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ
 ۱۷۳ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ بِهِ لغيرِ اللَّهِ
 فَمَن اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

ترجمه:

۱۷۲ - ای کسانی که ایمان آورده اید! از نعمت های پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم، بخورید و شکر خدا را به جا آورید؛ اگر او را پرستش می کنید!
 ۱۷۳ - خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیر خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است. (ولی) آن کس که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست؛ خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

طبیات و خبائث

از آنجا که قرآن در مورد انحرافات ریشه دار، از روش تأکید و تکرار در لباس های مختلف استفاده می کند، در این آیات بار دیگر به مسأله تحریم بی دلیل پاره ای از غذاهای حلال و سالم در عصر جاهلیت به وسیله مشرکان باز می گردد، منتهی روی سخن را در اینجا به مؤمنان می کند در حالی که در آیات گذشته روی سخن به همه مردم بود.

می فرماید: «ای افرادی که ایمان آورده اید از نعمت های پاکیزه که به شما روزی داده ایم بخورید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ).

«و شکر خدا را به جا آورید اگر او را می پرستید» (وَ اشْكُرُوا لِلّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ).

این نعمت های پاک و حلال که ممنوعیتی ندارد و موافق طبع و فطرت سالم انسانی است برای شما آفریده شده است، چرا از آن استفاده نکنید؟!

اینها به شما نیروئی می بخشد تا بتوانید وظائف خود را انجام دهید به علاوه شما را به یاد شکر پروردگار و پرستش او می اندازد.

مقایسه این آیه با آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ» (آیه ۱۶۸ همین سوره) و ملاحظه تفاوت های این دو با هم، دو نکته لطیف را به ما می فهماند:

۱ - در اینجا می گوید: مِنْ طَيِّبَاتٍ مَا رَزَقْنَاكُمْ «از غذاهای پاکی که به شما روزی دادیم...» در حالی که در آنجا می گفت: مِمَّا فِي الْأَرْضِ «از آنچه در زمین است».

این تفاوت گویا اشاره به این است که نعمت های پاکیزه در اصل برای افراد با ایمان آفریده شده است، و افراد بی ایمان به برکت آنها روزی می خورند، همانند آبی که باغبان برای گل ها در جوی ها جاری می سازد ولی خارها و علف هرزه ها نیز از آن بهره می گیرند!

۲ - دیگر این که به مردم عادی می گوید: بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید، ولی به مؤمنان در آیه مورد بحث می گوید: «بخورید و شکر خدا را به جا آورید» یعنی تنها به عدم سوء استفاده از این نعمت ها قناعت نمی کند، بلکه حسن استفاده را نیز شرط می شمرد.

در حقیقت از مردم عادی تنها انتظار می رود گناه نکنند ولی از افراد با ایمان انتظار دارد این نعمت ها را در بهترین راه مصرف کنند.

ضمناً ممکن است تکرار سفارش در مورد استفاده از غذاهای پاک که در آیات متعدد عنوان شده، برای بعضی سؤال انگیز باشد اما اگر کمی به تاریخ زمان

جاهلیت، آداب و رسوم خرافاتی آنها توجه کنیم و بدانیم آنها چگونه بدون دلیل نعمت‌های حلال را بر خود ممنوع می‌ساختند و این عادت به طوری در آنها نفوذ کرده بود که همچون وحی آسمانی تلقی می‌شد، و گاه آن را صریحاً به خدا نسبت می‌دادند، نکته این تأکید روشن می‌شود، قرآن می‌خواهد این افکار خرافاتی را از این طریق به کلی از مغز آنها بیرون کند.

به علاوه تکیه روی عنوان «طیب» همگان را متوجه این دستور اسلامی می‌کند که از غذاهای ناپاک، از گوشت‌هایی همچون گوشت مردار، درندگان و حشرات، و از مسکرات که به شدت در میان مردم آن زمان رواج داشت پرهیزند.^۱

* * *

آیه بعد، برای روشن ساختن غذاهای حرام و ممنوع و قطع کردن هر گونه بهانه چنین می‌گوید: «خداوند تنها گوشت مردار، خون، گوشت خوک، و گوشت هر حیوانی را که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن گفته شود تحریم کرده است» (إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلًا بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ).

و به این ترتیب سه قسمت از گوشت‌های حرام به اضافه خون که، بیش از همه مورد ابتلای مردم آن محیط بوده است را ذکر می‌کند که بعضی پلیدی ظاهری دارند و بر کسی مخفی نیست، مانند مردار، خون و گوشت خوک، و بعضی پلیدی معنوی دارند مانند قربانی‌هایی که برای بت‌ها می‌کردند.

انحصاری که از آیه با کلمه «إِنَّمَا» استفاده می‌شود به اصطلاح «حصر اضافی» است، یعنی منظور، بیان تمام محرمات نیست، بلکه هدف نفی بدعت‌هایی است که آنها در مورد قسمتی از گوشت‌های حلال داشتند.

۱ - در جلد ششم تفسیر «نمونه»، در زمینه استفاده مؤمنان از روزی‌های پاک و زینت‌های معقول (ذیل آیه ۳۲ اعراف) بحث مشروحی خواهیم داشت.

به تعبیر دیگر آنها قسمتی از گوشت های پاکیزه و حلال را طبق خرافات و موهوماتی بر خود تحریم می کردند، اما در عوض به هنگام کمبود غذا از گوشت آلوده مردار یا خوک و یا خون استفاده می کردند! قرآن به آنها اعلام می کند: اینها برای شما حرام است نه آنها (و این است معنی «حصر اضافی»).

و از آنجا که گاه ضرورت هائی پیش می آید که انسان برای حفظ جان خویش مجبور به استفاده از بعضی از غذاهای حرام می شود، قرآن در ذیل آیه آن را استثناء کرده می فرماید: «ولی کسی که مجبور شود (برای نجات جان خویش از مرگ) از آنها بخورد، گناهی بر او نیست، به شرط این که ستمگر و متجاوز نباشد!» (فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ).

به این ترتیب، برای این که اضطرار بهانه و دستاویزی برای زیاده روی در خوردن غذاهای حرام نشود، با دو کلمه «غَيْرَ بَاغٍ» و «لَا عَادٍ» گوشزد می کند که: این اجازه تنها برای کسانی است که خواهان لذت از خوردن این محرّمات نباشند، و از مقدار لازم که برای نجات از مرگ ضروری است تجاوز نکنند، (باغ و عاد در اصل باغی و عادی بوده، «باغی» از ماده «بغی» به معنی طلب کردن است، و در اینجا منظور طلب کردن لذت است و «عادی» به معنی متجاوز می باشد، یعنی متجاوز از حد ضرورت).

تفسیر دیگری برای جمله «غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ» ذکر شده است که با معنی اول تضادی ندارد، و ممکن است هر دو با هم در مفهوم آیه جمع باشند و آن این است:

با توجه به این که یکی از معانی «بغی» ظلم و ستم است، منظور این است که اجازه خوردن گوشت های حرام مخصوص کسانی است که سفر آنها سفر ستم و گناه نباشد (باید توجه داشت اضطرار و اجبار معمولاً در سفرهائی نظیر سفرهای آن زمان حاصل می شد که قافله ها در بیابان می ماندند و یا راه را گم می کردند).

بنابراین، اگر سفر، سفر گناه باشد گر چه آنها ناچارند برای حفظ جان خود از غذای حرام بخورند ولی گناهِش در نامه عملشان نوشته خواهد شد، و به تعبیر دیگر، این ستمگران برای حفظ جان خود واجب است به حکم عقل از این گوشت ها بخورند اما این وجوب از مسئولیت آنها چیزی نمی کاهد، چرا که در مسیر غلط چنین اجباری را پیدا کرده اند.

روایاتی که می گوید: این آیه درباره کسانی است که در راه قیام بر ضد امام مسلمین گام نهند^۱ نیز اشاره به همین حقیقت است، چنان که در احکام نماز مسافر نیز وارد شده که حکم نماز شکسته تنها برای مسافرانی است که سفر آنها سفر حرام نباشد و لذا در ضمن روایات به جمله «غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ» برای هر دو حکم، استدلال فرموده اند (حکم نماز مسافر و حکم ضرورت خوردن گوشت های حرام).^۲

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند غفور و رحیم است» (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

همان خداوندی که این گوشت ها را تحریم کرده با رحمت خاصش در موارد ضرورت شدید، اجازه استفاده از آن را داده است.



۱ - «کافی»، جلد ۶، صفحه ۲۶۵ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۴، صفحه ۲۱۶ (چاپ

آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۶۲، صفحات ۱۳۶ و ۱۳۷.

۲ - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق می خوانیم: منظور از «باغی» کسی است که به دنبال صید (از روی تفریح نه از روی نیاز) می رود و منظور از «عادی» سارق است، آنها حق ندارند گوشت میته بخورند و برای آنها حرام است و نماز را نیز نمی توانند شکسته بخوانند (وسائل الشیعه، جلد ۵، صفحه ۵۰۹، (و جلد ۸، صفحه ۴۷۶، و جلد ۲۴، صفحه ۲۱۵، چاپ آل البیت) - «کافی»، جلد ۳، صفحه ۴۳۸، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۴۷۶، و جلد ۲۴، صفحات ۲۱۴ و ۲۱۵، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶۲، صفحه ۱۵۷، و جلد ۸۶، صفحه ۶۸).

نکته ها:

۱ - فلسفه تحریم گوشت های حرام

بدون شک، غذاهائی که در آیه فوق تحریم شده همچون سائر محرمات الهی فلسفه خاصی دارد و با توجه کامل به وضع جسم و جان انسان با تمام ویژگی هایش تشریع شده است، در روایات اسلامی نیز زیان های هر یک مشروحاً آمده، و پیشرفت های علمی بشر پرده از روی آن برداشته است.

مثلاً در کتاب «کافی» پیرامون گوشت مردار از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم: **أَمَّا الْمَيْتَةُ فَإِنَّهُ لَمْ يَنْلُ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا ضَعْفَ بَدْنِهِ، وَ ذَهَبَتْ قُوَّتُهُ، وَ انْقَطَعَ نَسْلُهُ وَ لَا يَمُوتُ أَكِلُ الْمَيْتَةِ إِلَّا فَجَاءَةً؛** امام بعد از ذکر مقدمه ای در مورد این که تمام این احکام به خاطر مصالح بشر است می فرماید: «اما مردار را هیچ کس از آن نمی خورد، مگر این که بدنش ضعیف و رنجور می شود، نیروی او را می کاهد، و نسل را قطع می کند، و آن کس که به این کار ادامه دهد با سکت و مرگ ناگهانی از دنیا می رود»^۱. این مفاسد ممکن است به خاطر آن باشد که دستگاه گوارش نمی تواند از مردار، خون سالم و زنده بسازد، به علاوه مردار کانونی است از انواع میکروب ها، اسلام علاوه بر این که خوردن گوشت مردار را تحریم کرده، آن را نجس هم دانسته تا مسلمانان کاملاً از آن دوری کنند.

دومین چیزی که در آیه تحریم شده «خون» است (وَ الدَّمُ) خون خواری هم زیان جسمی دارد و هم اثر سوء اخلاقی؛ چرا که خون از یکسو ماده کاملاً آماده ای است برای پرورش انواع میکروب ها.

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۳۱۰ (جلد ۲۴، صفحه ۱۰۰، چاپ آل البیت) - «تهذیب»، جلد ۹، صفحه ۱۲۸، حدیث ۲۸۸ (با اندکی تفاوت) - «کافی»، جلد ۶، صفحه ۲۴۲ - «بحار الانوار»، جلد ۶۲، صفحات ۱۳۴ و ۱۶۳ (با اندکی تفاوت).

تمام میکروب هائی که وارد بدن انسان می شوند، به خون حمله می کنند، و آن را مرکز فعالیت خویش قرار می دهند، به همین دلیل گلبول های سفید که پاسداران و سربازان کشور تن انسانند، همواره در منطقه خون پاسداری می کنند تا میکروب ها به این سنگر حساس که با تمام مناطق بدن ارتباط نزدیک دارد راه پیدا نکنند.

مخصوصاً هنگامی که خون از جریان می افتد و به اصطلاح می میرد، گلبول های سفید از بین می روند و به همین دلیل میکروب ها که میدان را خالی از حریف می بینند به سرعت زاد و ولد کرده گسترش می یابند، بنابراین، اگر گفته شود خون به هنگامی که از جریان می افتد، آلوده ترین اجزای بدن انسان و حیوان است گراف گفته نشده.

از سوی دیگر، امروز در علم غذاشناسی ثابت شده که غذاها از طریق تأثیر در غده ها و ایجاد هورمون ها در روحيات و اخلاق انسان اثر می گذارند، از قدیم نیز تأثیر خونخواری در قساوت و سنگدلی به تجربه رسیده، و حتی ضرب المثل شده است، و لذا در حدیثی می خوانیم: «آنها که خون می خورند آن چنان سنگدل می شوند که حتی ممکن است دست به قتل پدر و مادر و فرزند خود بزنند!»^۱

سومین چیزی که در آیه تحریم شده خوردن گوشت «خوک» است (وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ). خوک حتی نزد اروپائیان که بیشتر گوشت آن را می خورند سمبل بی غیرتی است، و حیوانی است کثیف، خوک در امور جنسی فوق العاده بی تفاوت و لا

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۳۷۶، حدیث ۱ (جلد ۲۴، صفحه ۱۰۲، حدیث ۳۰۰۸۵، چاپ آل البیت). احادیث دیگری نیز به همین مضمون آمده است («من لایحضره الفقیه»، جلد ۳، صفحه ۳۴۶، جامعه مدرسین - «بحار الانوار»، جلد ۶۲، صفحات ۱۶۲، ۱۶۳ و ۱۶۶ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۴، صفحه ۱۰۳).

ابالی است و علاوه بر تأثیر غذا در روحيات که از نظر علم ثابت است، تأثیر این غذا در خصوص لاابالی گری در مسائل جنسی مشهود است.

در شریعت حضرت موسی (علیه السلام) حرمت گوشت خوک نیز اعلام شده است، و در اناجیل، گناهکاران به خوک تشبیه شده اند، و در ضمن داستان ها مظهر شیطان خوک معرفی شده است.

جای تعجب است که بعضی با چشم خود می بینند از یکسو خوراک خوک نوعاً از کثافات و گاهی از فضولات خودش است و از سوی دیگر برای همه روشن شده که گوشت این حیوان پلید دارای دو نوع انگل خطرناک به نام کرم «تریشین» و یک نوع «کرم کدو» است، باز هم در استفاده از گوشت آن اصرار می ورزند.

تنها کرم «تریشین» کافی است که در یک ماه ۱۵ هزار تخم ریزی کند و در انسان سبب پیدایش امراض گوناگونی مانند کم خونی، سرگیجه، تب های مخصوص اسهال، دردهای رماتیسمی، کشش اعصاب، خارش داخل بدن، تراکم پیه ها، کوفتگی و خستگی، سختی عمل جویدن و بلعیدن غذا و تنفس و غیره گردد.

در یک کیلو گوشت خوک، ممکن است ۴۰۰ میلیون نوزاد کرم «تریشین» باشد و شاید همین امور سبب شد که چند سال قبل، در قسمتی از کشور «روسیه» خوردن گوشت خوک ممنوع اعلام شود.

آری، آئینی که دستوراتش به مرور زمان جلوه تازه ای پیدا می کند آئین خدا، آئین اسلام است.

بعضی می گویند: با وسائل امروز می توان تمام این انگل ها را کشت و گوشت خوک را از آنها پاک نمود، ولی به فرض که با وسائل بهداشتی با پختن

گوشت خوک در حرارت زیاد انگل های مزبور به کلی از میان بروند، باز زیان گوشت خوک قابل انکار نیست؛ زیرا طبق اصل مسلمی که اشاره شد، گوشت هر حیوانی حاوی صفات آن حیوان است و از طریق غده ها و تراوش آنها (هورمون ها) در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می کنند اثر می گذارد.

و به این ترتیب، خوردن گوشت خوک می تواند صفت بی بند و باری جنسی و بی اعتنائی به مسائل ناموسی را که از خصائص بارز نر این حیوان است، به خورنده آن منتقل کند.

و شاید یکی از علل بی بند و باری شدید جنسی که در کشورهای غربی حکومت می کند همان تغذیه از گوشت این حیوان آلوده باشد.

چهارمین چیزی که تحریم شده، گوشت هائی است که نام غیر خدا هنگام ذبح بر آن برده شود (وَمَا أَهْلٌ بِهِ لَغَيْرِ اللَّهِ).

از جمله گوشت هائی که در این آیه از خوردن آنها نهی شده گوشت حیواناتی است که مثل زمان جاهلیت به نام غیر خدا (بت ها) ذبح شود.

آیا بردن نام خدا یا غیر خدا، هنگام ذبح، از نظر بهداشتی در گوشت حیوان اثر می گذارد؟!

در پاسخ می گوئیم: نباید فراموش کرد که لازم نیست نام خدا و غیر خدا در ماهیت گوشت از نظر بهداشتی اثری بگذارد؛ زیرا محرمات در اسلام روی جهات مختلفی است:

گاهی تحریم چیزی به خاطر بهداشت و حفظ جسم است، و گاهی به خاطر تهذیب روح، و زمانی به خاطر حفظ نظام اجتماع.

و تحریم گوشت هائی که به نام بت ها ذبح می شود، در حقیقت جنبه معنوی، اخلاقی و تربیتی دارد، آنها انسان را از خدا دور می کند، و اثر روانی و تربیتی

نامطلوبی دارد؛ چرا که از سنت های شرک و بت پرستی است و تجدید کننده خاطره آنها.

* * *

۲ - تکرار و تأکید

تحریم موضوعات چهارگانه فوق در چهار سوره از قرآن ذکر شده است که دو مورد از آن در «مکه» (انعام - ۱۴۵ و نحل - ۱۱۵) و دو مورد آن در «مدینه» نازل شده است (بقره - ۱۷۳ آیه مورد بحث و مائده - ۳).

چنین به نظر می رسد: نخستین بار اوائل بعثت بود که تحریم این گوشت های حرام اعلام شد، دومین بار اواخر اقامت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در «مکه»، و سومین بار در اوائل هجرت در «مدینه»، و بالاخره چهارمین بار در اواخر عمر پیامبر در سوره «مائده» که از آخرین سوره هائی است که بر پیامبر نازل شده.

این طرز نزول آیات که بی سابقه یا کم سابقه است، به خاطر اهمیت این موضوع و خطرات جسمی و روحی فراوان آن است و نیز به خاطر آلودگی زیاد مردم آن روز، به آن بوده است.

* * *

۳ - استفاده از خون برای تزریق

شاید نیاز به توضیح نداشته باشد که منظور از تحریم خون، در آیه فوق تحریم خوردن آن است، بنابراین استفاده های معقول دیگر، مانند تزریق خون برای نجات جان مجروحان و بیماران، و مانند آن هیچ اشکالی ندارد، حتی دلیلی بر تحریم خرید و فروش خون در این موارد در دست نیست؛ چرا که استفاده ای است عقلانی و مشروع و مورد نیاز عمومی.

* * *

۱۷۴ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
 أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 ۱۷۵ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابِ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا
 أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ
 ۱۷۶ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي
 شِقَاقٍ بَعِيدٍ

ترجمه:

۱۷۴ - کسانی که کتمان می کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده، و آن را به بهای کمی می فروشند، آنها جز آتش چیزی نمی خورند؛ (و هدایا و اموالی که از این رهگذر به دست می آورند، در حقیقت آتش سوزانی است.) و خداوند، روز قیامت، با آنها سخن نمی گوید؛ و آنان را پاکیزه نمی کند؛ و برای آنها عذاب دردناکی است.

۱۷۵ - اینان، همان هائی هستند که گمراهی را با هدایت، و عذاب را با آمرزش، مبادله کرده اند؛ راستی چقدر در برابر عذاب خداوند، شکینا هستند؟!

۱۷۶ - اینها، به خاطر آن است که خداوند، کتاب (آسمانی) را به حق، (و توأم با دلایل روشن)، نازل کرده؛ و آنها که در آن اختلاف می کنند، (و با کتمان و تحریف، اختلاف به وجود آورند)، در شکاف عمیقی قرار دارند.

شان نزول:

به اتفاق همه مفسران، آیات فوق در مورد اهل کتاب نازل شده است، و به گفته بسیاری مخصوصاً به علمای یهود نظر دارد که پیش از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) صفات و نشانه های او را مطابق آنچه در کتب خود یافته بودند برای مردم بازگو می کردند، ولی پس از ظهور پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مشاهده گرایش مردم به او ترسیدند که اگر همان روش سابق را ادامه دهند منافع آنها به خاطر بیفتد و هدایا و مهمانی هائی که برای آنها ترتیب می دادند از دست برود! لذا اوصاف پیامبر (صلی الله علیه وآله) را که در «تورات» نازل شده بود کتمان کردند، آیات فوق نازل شد و سخت آنها را نکوهش کرد.^۱

* * *

تفسیر:

باز هم نکوهش از کتمان حق

این آیات تأکیدی است بر آنچه در آیه ۱۵۹ در زمینه کتمان حق گذشت، گر چه روی سخن به علمای یهود است، ولی چنان که بارها یادآوری کرده ایم مفهوم آیات، در هیچ مورد اختصاص به شان نزول ندارد، در حقیقت شان نزول ها وسیله ای هستند برای بیان احکام کلی و عمومی که خود یکی از مصداق های آن محسوب می شوند. بنابراین، تمام کسانی که احکام خدا و حقائق مورد نیاز مردم را از آنها کتمان کنند و به خاطر کسب مقام و یا به دست آوردن ثروتی مرتکب این خیانت بزرگ شوند، باید بدانند که حقیقت گران بهائی را به بهای ناچیزی فروخته اند؛ زیرا

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۲۳۴، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «ابن کثیر»، جلد

۱، صفحه ۳۵۲، ذیل آیه مورد بحث، و تفاسیر دیگر، ذیل آیه مورد بحث.

حق پوشی اگر با تمام دنیا مبادله شود باز مرتکب شونده آن ضرر و زیان کرده است! در آیه نخست می گوید: «کسانی که آن چه را خدا از کتاب نازل کرده کتمان می کنند و آن را به بهای کمی می فروشند آنها در حقیقت جز آتش چیزی نمی خورند!» (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ).

آری هدایا و اموالی را که از این راه تحصیل می کنند، آتش های سوزانی است که در درون وجود آنان وارد می شود.

این تعبیر، ضمناً مسأله تجسم اعمال را در آخرت بار دیگر روشن می سازد و نشان می دهد اموال حرامی که از این طریق به دست می آید در واقع آتشی است که در دل آنها وارد می شود که در رستاخیز به شکل واقعی خود مجسم خواهد شد.

سپس، به مجازات مهم جسمی و روحی آنها در آخرت که از مجازات مادی دنیا بسیار دردناک تر است پرداخته، می گوید: «خداوند روز قیامت با آنها سخن نمی گوید، و آنان را پاکیزه نمی کند، و عذاب دردناکی در انتظارشان است!» (وَلَا يَكْلَمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

در آیه ۷۷ سوره «آل عمران» نیز به نظیر همین مجازات دردناک برای کسانی که عهد الهی و سوگندهای خود را به خاطر منافع ناچیزی زیر پا می گذارند اشاره کرده، می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. «کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می فروشند، آنها بهره ای در آخرت نخواهند داشت و

خداوند با آنها سخن نمی گوید و به آنان در قیامت نظر نمی کند و آنها را پاک نمی سازد و عذاب دردناکی برای آنها است».

طبق این آیه خدا با این گونه اشخاصِ پیمان شکن در روز قیامت سخن نمی گوید، به آنها نظر لطف نمی کند، و آنها را پاک نمی سازد و عذاب دردناک برای آنها است.

از این آیه و آیه مورد بحث استفاده می شود: یکی از بزرگ ترین مواهب الهی در جهان دیگر این است که: خدا با مردم با ایمان از طریق لطف سخن می گوید، یعنی همان مقامی را که پیامبران الهی در این جهان داشتند و از لذت گفتگو با پروردگار بهره مند می شدند، مؤمنان نیز در آن جهان به آن مفتخر می شوند، چه لذتی از این برتر؟!

به علاوه، خدا به آنها نظر لطف می کند، با آب عفو و رحمتش آنها را می شوید و پاک و پاکیزه می کند، چه نعمتی از این بالاتر؟!

بدیهی است، سخن گفتن خداوند با بندگان، مفهومی نیست که خدا زبان دارد و جسم است بلکه او با قدرت بی پایانش امواج صوتی را در فضا می آفریند به گونه ای که قابل درک و شنیدن باشد (همان گونه که در وادی طور با موسی (علیه السلام) سخن گفت) و یا از طریق الهام و با زبان دل با بندگان خاصش سخن می گوید.

به هر حال این لطف بزرگ پروردگار و این لذت بی نظیر معنوی برای بندگان پاکدلی است که زبان حقگو دارند و مردم را با حقائق آشنا می کنند، بر سر پیمان خود ایستاده اند و حق طلبی را هرگز فدای منافع مادی نمی کنند.

در اینجا این سؤال پیش می آید: از پاره ای از آیات قرآن استفاده می شود که خدا در قیامت با بعضی از مجرمان و کافران نیز سخن می گوید، مانند: **قَالَ اخْسَوْا**

فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ: «بروید و گم شوید در آتش دوزخ و دیگر با من سخن مگوئید».^۱
 این سخن را خداوند به گنهکارانی می گوید که درخواست خلاصی از آتش دوزخ می کنند، و می گویند: «خداوند! ما را از آن خارج کن و اگر بار دیگر باز گشتیم ستمگریم».

در سوره «جاثیه» آیات ۳۰ و ۳۱ نیز نظیر این گفتگو از سوی خداوند با مجرمان مشاهده می شود.

پاسخ این است: منظور از سخن گفتن در آیات مورد بحث، سخن از روی لطف و احترام و محبت خاص است، نه سخنی که به عنوان بی مهری، تحقیر، طرد و مجازات باشد که این خود یکی از دردناک ترین کیفرها است.

این نکته نیز چندان احتیاج به توضیح ندارد که معنی جمله «آن را به بهای کمی نفروشید!» این نیست که کتمان حق در برابر بهای گزاف بی مانع است، بلکه، منظور این است: هر بهای مادی که در برابر کتمان حق گرفته شود، ناچیز و بی ارزش است هر چند تمام دنیا باشد!

* * *

آیه بعد، وضع این گروه را مشخص تر می سازد و نتیجه کارشان را در این معامله زیانبار چنین بازگو می کند: «اینها کسانی هستند که گمراهی را با هدایت و عذاب را با آمرزش مبادله کرده اند» (أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ).
 به این ترتیب، از دو سو گرفتار زیان خسران شده اند: از یکسو رها کردن هدایت و بر گزیدن ضلالت در برابر آن، و از سوی دیگر، از دست دادن رحمت

و آمرزش خدا و جایگزین ساختن عذاب دردناک الهی به جای آن، و این معامله ای است که هیچ انسان عاقلی به سراغ آن نمی رود.

لذا، در پایان آیه اضافه می کند: راستی عجیب است که «چقدر در برابر آتش خشم و غضب خدا جسور و خونسردند؟! (فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ).

* * *

آخرین آیه مورد بحث، می گوید: «این تهدیدها و وعده های عذاب که برای کتمان کنندگان حق بیان شده است به خاطر این است که خداوند کتاب آسمانی قرآن را به حق و توأم با دلائل روشن نازل کرده تا جای هیچ گونه شبهه و ابهامی برای کسی باقی نماند» (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ).

با این حال گروهی به خاطر حفظ منافع کثیف خویش، دست به توجیه و تحریف می زنند و در کتاب آسمانی اختلاف ها به وجود می آورند تا به اصطلاح آب را گل آلود کنند و از آن ماهی گیرند.

«چنین کسانی که اختلاف در کتاب آسمانی می کنند بسیار از حقیقت دورند» (وَ إِنِّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ).

کلمه «شِقَاق» در اصل، به معنی شکاف و جدائی است این تعبیر، شاید اشاره به این باشد که ایمان و تقوا و افشا کردن حق، رمز وحدت و اتحاد در جامعه انسانی است، اما خیانت و کتمان حقائق موجب پراکندگی و جدائی و شکاف است، نه شکاف سطحی که آن را بتوان نادیده گرفت، بلکه جدائی و شکاف عمیق!

* * *

۱۷۷ لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ
 آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ
 عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ
 وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ
 بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ
 الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

ترجمه:

۱۷۷ - نیکی، این نیست که (به هنگام نماز،) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب کنید؛ (و تمام گفتگوی شما، درباره قبله و تغییر آن باشد؛) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال (خود) را، با همه علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می کند؛ نماز را بر پا می دارد و زکات را می پردازد؛ و (همچنین) کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می کنند؛ و در برابر محرومیت ها و بیماری ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می دهند؛ اینها کسانی هستند که راست می گویند؛ (و گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است؛) و اینها هستند پرهیزگاران!

شان نزول:

چون تغییر قبله سر و صدای زیادی در میان مردم به خصوص یهود و نصاری به راه انداخت، یهود که بزرگ ترین سند افتخار خود (پیروی مسلمین از قبله آنان) را از دست داده بودند، زبان به اعتراض گشودند، که قرآن در آیه ۱۴۲ با جمله (سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ) به آن اشاره کرده است، آیه فوق نازل گردید و تأیید کرد که این همه گفتگو در مسأله قبله صحیح نیست بلکه مهم تر از قبله مسائل دیگری است که معیار ارزش انسان هاست و باید به آنها توجه شود و آن مسائل را در این آیه شرح داده است.^۱

* * *

تفسیر:

ریشه و اساس همه نیکی ها

همان گونه که در تفسیر آیات تغییر قبله گذشت، نصارا به هنگام عبادت رو به سوی شرق و یهود رو به سوی غرب کرده، عبادات خود را انجام می دادند، اما خدا کعبه را برای مسلمین قبله قرار داد که در طرف جنوب بود و حد وسط میان آن دو محسوب می شد.

و نیز دیدیم: مخالفین اسلام از یکسو و تازه مسلمانان از سوی دیگر چه سر و صدائی پیرامون تغییر قبله به راه انداختند.

آیه فوق روی سخن را به این گروه ها کرده، می گوید: «نیکی تنها این نیست که به هنگام نماز، صورت خود را به سوی شرق و غرب کنید و تمام وقت خود را صرف این

مسأله نمائید» (لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۳۵۲، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «رازی»، جلد

۵، صفحه ۲۱۱، ذیل آیه مورد بحث و تفاسیر دیگر.

الْمَغْرِبِ).

«بِرٍّ» (بر وزن ضِدّ) در اصل، به معنی توسعه است، سپس در معنی نیکی ها، خوبی ها و احسان، به کار رفته است؛ زیرا این کارها در وجود انسان محدود نمی شود، گسترش می یابد و به دیگران می رسد و آنها نیز بهره مند می شوند.

و «بِرٍّ» (بر وزن سر) جنبه وصفی دارد و به معنی شخص نیکوکار است، در اصل به معنی بیابان و مکان وسیع می باشد، و از آنجا که نیکوکاران روحی وسیع و گسترده دارند این واژه بر آنها اطلاق می شود.

آنگاه، قرآن به بیان مهم ترین اصول نیکی ها در ناحیه ایمان، اخلاق و عمل - ضمن بیان شش عنوان پرداخته - چنین می گوید: «بلکه نیکی (نیکوکار) کسانی هستند که به خدا، روز آخر، فرشتگان، کتاب های آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند» (وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ).

در حقیقت این نخستین پایه همه نیکی ها و خوبی ها است: ایمان به مبدأ و معاد و برنامه های الهی، و پیامبران که مأمور ابلاغ و اجرای این برنامه ها بودند، و فرشتگانی که واسطه ابلاغ این دعوت محسوب می شدند، ایمان به اصولی که تمام وجود انسان را روشن می کند و انگیزه نیرومندی برای حرکت به سوی برنامه های سازنده و اعمال صالح است.

جالب این که نمی گوید: «نیکوکار» کسانی هستند که... بلکه می گوید: «نیکی» کسانی هستند که...

این به خاطر آن است که در ادبیات عرب و همچنین بعضی زبان های دیگر هنگامی که می خواهند آخرین درجه تأکید را در چیزی بیان کنند، آن را به صورت مصدری می آورند، نه به صورت وصف، مثلاً گفته می شود: **علی** (علیه السلام)

عدل جهان انسانیت است، یعنی آن چنان عدالت پیشه است که گوئی تمام وجودش در آن حل شده و سر تا پای او در عدالت غرق گشته است، به گونه ای که هر گاه به او نگاه کنی چیزی جز عدالت نمی بینی!

و همچنین در نقطه مقابل آن می گوئیم: بنی امیه ذلت اسلام بودند گوئی تمام وجودشان تبدیل به خواری شده بود.

از این تعبیر، **ایمان محکم** و نیرومندی در سطح بالا استفاده می شود.

پس از ایمان به مسأله انفاق، ایثار و بخشش های مالی اشاره می کند، می فرماید: «مال خود را با تمام علاقه ای که به آن دارند به خویشاوندان، یتیمان، مستمندان، واماندگان در راه، سائلان و بردگان می دهند» (وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ).

بدون شک، گذشتن از مال و ثروت برای همه کس کار آسانی نیست، مخصوصاً هنگامی که به مرحله ایثار برسد؛ چرا که حبّ آن تقریباً در همه دل ها است، و تعبیر «عَلَى حُبِّهِ» نیز اشاره به همین حقیقت است که آنها در برابر این خواسته دل، برای رضای خدا مقاومت می کنند.

جالب این که در اینجا به شش گروه از نیازمندان اشاره شده: در درجه اول **بستگان** و خویشاوندان آبرومند، و در درجه بعد، **یتیمان** و **مستمندان**، سپس آنهایی که نیازشان کاملاً موقتی است مانند **واماندگان** در راه و بعد **سائلان**، اشاره به این که نیازمندان همه اهل سؤال نیستند، گاهی چنان خویشان دارند که ظاهر آنها همچون اغنیا است در حالی که در باطن سخت محتاجند، چنان که قرآن در جای دیگر می گوید: **يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ**: «افراد ناآگاه آنها را به خاطر شدت خویشان داری اغنیا تصور می کنند»^۱.

و سرانجام به بردگان اشاره می کند که: نیاز به آزادی و استقلال دارند هر چند ظاهراً نیاز مادی آنها به وسیله مالکشان تأمین گردد.

سومین اصل از اصول نیکی ها را بر پا داشتن نماز می شمرد و می گوید: «آنها نماز را بر پا می دارند» (وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ).

نمازی که اگر با شرائط و حدودش، و با اخلاص و خضوع، انجام گیرد، انسان را از هر گناه باز می دارد و به هر خیر و سعادت تشویق می کند.

چهارمین برنامه آنها را اداء زکات و حقوق واجب مالی ذکر کرده می گوید: «آنها زکات را می پردازند» (وَ آتَى الزَّكَاةَ).

بسیارند افرادی که در پاره ای از موارد حاضرند به مستمندان کمک کنند اما در اداء حقوق واجب سهل انگار می باشند، و به عکس، گروهی غیر از ادای حقوق واجب، به هیچ گونه کمک دیگری تن در نمی دهند، حاضر نیستند حتی یک دینار به نیازمندترین افراد بدهند، آیه فوق با ذکر «انفاق مستحب و ایثارگری» از یکسو، و «ادای حقوق واجب» از سوی دیگر، این هر دو گروه را از صف نیکوکاران واقعی خارج می سازد و نیکوکار را کسی می داند که در هر دو میدان انجام وظیفه کند.

و جالب این که: در مورد انفاق های مستحب کلمه عَلٰی حُبّه «با این که ثروت، محبوب آنها است» را ذکر می کند، ولی در مورد زکات واجب، نه، چرا که ادای حقوق واجب مالی یک وظیفه الهی و اجتماعی است و اصولاً نیازمندان - طبق منطق اسلام - در اموال ثروتمندان به نسبت معینی شریکند، پرداختن مال شریک نیازی به این تعبیر ندارد.

پنجمین ویژگی آنها را وفای به عهد شمرده می گوید: «کسانی هستند که به عهد خویش

به هنگامی که پیمان می بندند وفا می کنند» (وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا

عاهدُوا).

چرا که سرمایه زندگی اجتماعی، اعتماد متقابل افراد جامعه است، و از جمله گناہانی که رشته اطمینان و اعتماد را پاره می کند و زیربنای روابط اجتماعی را سست می نماید، ترک وفای به عهد است، به همین دلیل در روایات اسلامی چنین می خوانیم: مسلمانان موظفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل، مسلمان باشد یا کافر، نیکوکار باشد یا بدکار، و آن سه عبارتند از: وفای به عهد، ادای امانت و احترام به پدر و مادر.^۱

و بالاخره ششمین، و آخرین برنامه این گروه نیکوکار را چنین شرح می دهد: «کسانی هستند که در هنگام محرومیت و فقر، و به هنگام بیماری و درد، و همچنین در موقع جنگ در برابر دشمن، صبر و استقامت به خرج می دهند، و در برابر این حوادث زانو نمی زنند» (و الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ).^۲

و در پایان آیه به عنوان جمع بندی و تأکید بر شش صفت عالی گذشته می گوید: «اینها کسانی هستند که راست می گویند و اینها پرهیزگارانند» (أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ).

راستگویی آنها از اینجا روشن می شود که: اعمال و رفتارشان از هر نظر با اعتقاد و ایمانشان هماهنگ است، و تقوا و پرهیزگاریشان از اینجا معلوم می شود که: آنها هم وظیفه خود را در برابر «الله»، هم در برابر نیازمندان و محرومان و کل جامعه انسانی و هم در برابر خویشن خویش انجام می دهند.

۱ - «اصول کافی»، جلد دوم، باب «البر بالوالدین»، صفحه ۱۶۲، حدیث ۱۵ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۱، صفحه ۴۹۰ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحات ۵۶ و ۷۰ - «تحف العقول»، صفحه ۳۶۷ (مؤسسه الوفاء بیروت) - «الخصال صدوق»، جلد ۱، صفحه ۱۲۸ (جامعه مدرسین).

۲ - «بأساء» از ماده «بؤس» به معنی فقر و «ضراء» به معنی درد و بیماری و «حین البأس» به معنی هنگام جنگ است («مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث).

جالب این که شش صفت برجسته فوق، هم شامل اصول اعتقادی و اخلاقی و هم برنامه های عملی است.

در زمینه اصول اعتقادی تمام پایه های اصلی ذکر شده، و از میان برنامه های عملی به انفاق، نماز و زکات که سمبلی از رابطه خلق با خالق، و خلق با خلق است اشاره گردیده و از میان برنامه های اخلاقی تکیه بر وفای به عهد و استقامت و پایداری شده که ریشه همه صفات عالی اخلاقی را تشکیل می دهد.

* * *

۱۷۸ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ غَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٍ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 ۱۷۹ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ترجمه:

۱۷۸ - ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن. پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، باید از راه پسندیده پیروی کند؛ و قاتل نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) بپردازد؛ این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما! و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت.
 ۱۷۹ - و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید.

شأن نزول:

عادت عرب جاهلی بر این بود که: اگر کسی از قبیله آنها کشته می شد، تصمیم می گرفتند تا آنجا که قدرت دارند از قبیله قاتل بکشند، و این فکر تا آنجا پیش رفته بود که حاضر بودند به خاطر کشته شدن یک فرد، تمام طائفه قاتل را

نابود کنند، آیه فوق نازل شد، و حکم عادلانه قصاص را بیان کرد.^۱
این حکم اسلامی، در واقع حد وسطی بود میان دو حکم مختلف که در آن زمان وجود داشت.

بعضی قصاص را لازم می دانستند و چیزی جز آن را مجاز نمی شمردند.
و بعضی تنها دیه را لازم می شمردند، اسلام قصاص را در صورت عدم رضایت اولیای مقتول، و دیه را به هنگام رضایت طرفین قرار داد.

* * *

تفسیر:

قصاص مایه حیات شما است!

از این آیات به بعد یک سلسله از احکام اسلامی مطرح می شود و آیات گذشته را که تحت عنوان «بر و نیکوکاری» بود و بخش مهمی از برنامه های اسلام را شرح می داد تکمیل می کند.

نخست از مسأله حفظ احترام خون ها که مسأله فوق العاده مهمی در روابط اجتماعی است آغاز می کند، و خط بطلانی بر آداب و سنن جاهلی می کشد، مؤمنان را مخاطب قرار داده چنین می گوید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است»
(یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلِ).

قرآن گاهی از دستورات لازم الاجرا با جمله کُتِبَ عَلَیْکُمْ: «بر شما نوشته شده» تعبیر می کند، از جمله در آیه فوق و همچنین آیات آینده که در مورد وصیت، و روزه سخن می گوید، همین تعبیر دیده می شود.

۱ - مضمون اجمالی این شأن نزول در مدارک ذیل آمده است: تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «ابن کثیر»، جلد

۱، صفحه ۳۵۷، ذیل آیه مورد بحث - «در المثنوی»، ذیل آیه مورد بحث.

این تعبیر اهمیت و تأکید مطلب را روشن می کند؛ زیرا همیشه مسائلی را می نویسند که از هر نظر قطعیت پیدا کرده و جدی است.

«قصاص» از ماده «قَصَّ» (بر وزن سَدَّ) به معنی جستجو و پی گیری از آثار چیزی است، و هر امری که پشت سر هم آید، عرب آن را «قَصِه» می گوید و از آنجا که «قصاص» قتلی است که پشت سر قتل دیگری قرار می گیرد این واژه در مورد آن به کار رفته است.

همان گونه که در شأن نزول اشاره شد، این آیات در مقام تعدیل زیاده روی هائی است که در جاهلیت در مورد قتل نفس انجام می گرفت، و با انتخاب واژه قصاص نشان می دهد که اولیاء مقتول حق دارند نسبت به قاتل همان را انجام دهند که او مرتکب شده.

ولی به این مقدار قناعت نکرده در دنباله آیه، مسأله مساوات را با صراحت بیشتر مطرح می کند، می گوید: «آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، و زن در برابر زن» (الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى).

به خواست خدا توضیح خواهیم داد که: این مسأله دلیل بر برتری خون مرد نسبت به زن نیست و مرد قاتل را نیز می توان (با شرائطی) در برابر زن مقتول قصاص کرد.

آنگاه برای این که روشن شود: قصاص حقی برای اولیای مقتول است و هرگز یک حکم الزامی نیست، و اگر مایل باشند می توانند قاتل را ببخشند و خون بها بگیرند، یا اصلاً خون بها هم نگیرند، اضافه می کند: «اگر کسی از ناحیه برادر دینی خود مورد عفو قرار گیرد (و حکم قصاص با رضایت طرفین تبدیل به خون بها گردد) باید از روش پسندیده ای پیروی کند (و برای پرداخت دیه، طرف را در فشار نگذارد) و او هم در پرداختن دیه کوتاهی نکند» (فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ

أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ.

به این ترتیب، از یکسو به اولیای مقتول توصیه می‌کند: اگر از قصاص صرف نظر کرده‌اید در گرفتن خون بها زیاده روی نکنید و به طرز شایسته با توجه به مبلغ عادلانه‌ای که اسلام قرار داده و در اقساطی که طرف، قدرت پرداخت آن را دارد از او بگیرید.

و از سوی دیگر، با جمله «وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» به قاتل نیز توصیه می‌کند که: در پرداخت خون بها روش صحیحی در پیش گیرد و بدهی خود را بدون مسامحه به طور کامل و به موقع اداء نماید.

و به این صورت، وظیفه و برنامه هر یک از دو طرف را مشخص کرده است. در پایان آیه، برای تأکید و توجه دادن به این امر که تجاوز از حد از ناحیه هر کس بوده باشد، مجازات شدید دارد، می‌گوید: «این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگارتان، و کسی که بعد از آن از حد خود تجاوز کند عذاب دردناکی در انتظار او است» (ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

این دستور عادلانه «قصاص» و «عفو»، که یک مجموعه کاملاً انسانی و منطقی را تشکیل می‌دهد، از یکسو روش فاسد عصر جاهلیت را که هیچ گونه برابری در قصاص قائل نبودند و همچون دژخیمان عصر فضا گاه در برابر یک نفر صدها نفر را به خاک و خون می‌کشیدند، محکوم می‌کند.

و از سوی دیگر راه عفو را به روی مردم نمی‌بندد، در عین حال احترام خون را نیز کاهش نمی‌دهد و قاتلان را جسور نمی‌سازد.

و از سوی سوم می‌گوید: بعد از برنامه عفو و گرفتن خون بها هیچ یک از طرفین حق تعدی ندارند، بر خلاف اقوام جاهلی که اولیای مقتول گاهی بعد از

عفو، و حتی گرفتن خون بها قاتل را می کشتند!

* * *

آیه بعد، با یک عبارت کوتاه و بسیار پر معنی پاسخ بسیاری از سؤالات را در زمینه مسأله قصاص بازگو می کند می فرماید: «ای خردمندان! قصاص برای شما مایه حیات و زندگی است، باشد که تقوا پیشه کنید» (وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

این آیه که از ده کلمه ترکیب شده، و در نهایت فصاحت و بلاغت است آن چنان جالب است که به صورت یک شعار اسلامی در اذهان همگان نقش بسته، و به خوبی نشان می دهد: قصاص اسلامی به هیچ وجه جنبه انتقام جوئی ندارد بلکه دریچه ای است به سوی حیات و زندگی انسان ها.

از یکسو ضامن حیات جامعه است؛ زیرا اگر حکم قصاص به هیچ وجه وجود نداشت و افراد سنگدل احساس امنیت می کردند جان مردم بی گناه به خطر می افتاد، همان گونه که در کشورهایی که حکم قصاص به کلی لغو شده آمار قتل و جنایت به سرعت بالا رفته است.

و از سوی دیگر، مایه حیات قاتل است؛ چرا که او را از فکر آدم کشی تا حد زیادی باز می دارد و کنترل می کند.

و از سوی سوم، به خاطر لزوم تساوی و برابری، جلوی قتل های پی در پی را می گیرد و به سنت های جاهلی که گاه یک قتل، مایه چند قتل و آن نیز به نوبه خود مایه قتل های بیشتری می شد، پایان می دهد، و از این راه نیز مایه حیات جامعه است.

و با توجه به این که حکم قصاص، مشروط به عدم عفو است نیز دریچه دیگری به حیات و زندگی گشوده می شود.

جمله «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» که هشدار است برای پرهیز از هر گونه تعدی و تجاوز، این حکم حکیمانه اسلامی را تکمیل می کند.

* * *

نکته ها:

۱ - قصاص و عفو یک مجموعه عادلانه

اسلام که در هر مورد مسائل را با واقع بینی و بررسی همه جانبه، دنبال می کند، در مسأله خون بی گناهان نیز حق مطلب را به دور از هر گونه تندروی و کندروی بیان داشته است، نه همچون آئین تحریف شده یهود فقط تکیه بر قصاص می کند و نه مانند مسیحیت کنونی فقط راه عفو یا دیه را به پیروان خود توصیه می نماید؛ چرا که دومی مایه جرئت است و اولی عامل خشونت و انتقام جوئی.

فرض کنید: قاتل و مقتول با هم برادر و یا سابقه دوستی و پیوند اجتماعی داشته باشند، در این صورت اجبار کردن به قصاص داغ تازه ای بر اولیای مقتول می گذارد، و مخصوصاً در مورد افرادی که سرشار از عواطف انسانی باشند اجبار کردن بر قصاص، خود زجر و شکنجه دیگری برای آنها محسوب می شود، در حالی که محدود ساختن حکم به روش عفو و دیه نیز افراد جنایتکار را جری تر می کند.

لذا حکم اصلی را قصاص قرار داده، و برای تعدیل آن، حکم عفو را در کنار این حکم ذکر کرده است.

به عبارت روشن تر اولیاء مقتول حق دارند در برابر قاتل یکی از سه حکم را اجراء کنند:

۱ - قصاص کردن.

۲ - عفو کردن بدون گرفتن خون بها.

۳ - عفو کردن با گرفتن خون بها (البته در این صورت موافقت قاتل نیز شرط است).

* * *

۲ - آیا قصاص بر خلاف عقل و عواطف انسانی است؟

گروهی که بدون تأمل، بعضی از مسائل جزائی اسلام را مورد انتقاد قرار داده اند، به خصوص درباره مسأله قصاص، سر و صدا راه انداخته، می گویند:

۱ - جنایتی که قاتل مرتکب شده بیش از این نیست که انسانی را از بین برده است، ولی شما به هنگام قصاص همین عمل را تکرار می کنید!

۲ - قصاص جز انتقام جوئی و قساوت نیست، این صفت ناپسند را باید با تربیت صحیح از میان مردم برداشت، در حالی که طرفداران قصاص، هر روز به این صفت ناپسند انتقام جوئی روح تازه ای می دمند!

۳ - آدم کشی گناهی نیست که از اشخاص عادی یا سالم سرزند، حتماً قاتل از نظر روانی مبتلا به بیماری است، و باید معالجه شود، و قصاص دوی چنین بیمارانی نمی تواند باشد.

۴ - مسائلی که مربوط به نظام اجتماعی است باید دوش به دوش اجتماع رشد کند، بنابراین قانونی که در هزار و چهارصد سال پیش از این پیاده می شده نباید در اجتماع امروز عملی شود!

۵ - آیا بهتر نیست به جای قصاص، قاتلان را زندانی کنیم و با کار اجباری از وجود آنها به نفع اجتماع استفاده نمائیم با این عمل، هم اجتماع از شر آنان محفوظ می ماند، و هم از وجود آنها حتی المقدور استفاده می شود.

اینها خلاصه اعتراضاتی است که پیرامون مسأله قصاص مطرح می شود.

پاسخ:

دقت در آیات قصاص، در قرآن مجید، جواب این اشکالات را روشن می سازد (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ).

زیرا از بین بردن افراد مزاحم و خطرناک، گاه بهترین وسیله برای رشد و تکامل اجتماع است، و چون در این گونه موارد مسأله قصاص ضامن حیات و ادامه بقا می باشد شاید از این رو قصاص به عنوان غریزه در نهاد انسان گذارده شده است.

نظام طب، کشاورزی و دامداری همه و همه روی این اصل عقلی (حذف موجود خطرناک و مزاحم) بنا شده؛ زیرا می بینیم به خاطر حفظ بدن، عضو فاسد را قطع می کنند، و یا به خاطر نمو گیاه شاخه های مضر و مزاحم را می برند، کسانی که کشتن قاتل را فقدان فرد دیگری می دانند تنها دید انفرادی دارند، اگر صلاح اجتماع را در نظر بگیرند و بدانند اجرای قصاص، چه نقشی در حفاظت و تربیت سایر افراد دارد، در گفتار خود تجدیدنظر می کنند، از بین بردن این افراد خونریز در اجتماع همانند قطع کردن و از بین بردن عضو و شاخه مزاحم و مضر است که به حکم عقل باید آن را قطع کرد، و ناگفته پیدا است تاکنون هیچ کس به قطع شاخه ها و عضوهای فاسد و مضر اعتراض نکرده است، این در مورد ایراد اول.

در مورد ایراد دوم، باید توجه داشت اصولاً تشریع قصاص هیچ گونه ارتباطی با مسأله انتقام جوئی ندارد؛ زیرا انتقام به معنی فرونشاندن آتش غضب به خاطر یک مسأله شخصی است، در حالی که قصاص به منظور پیشگیری از تکرار ظلم و ستم بر اجتماع است و هدف آن عدالت خواهی و حمایت از

سایر افراد بی گناه می باشد.

در مورد ایراد سوم که: قاتل حتماً مبتلا به مرض روانی است و از اشخاص عادی ممکن نیست چنین جنایتی سر بزنند، باید گفت:

در بعضی موارد این سخن صحیح است و اسلام هم در چنین صورت هائی برای قاتل دیوانه یا مثل آن حکم قصاص نیاورده است، اما نمی توان مریض بودن قاتل را به عنوان یک قانون و راه عذر عرضه داشت؛ زیرا فسادى که این طرح به بار می آورد و جرأتی که به جنایتکاران اجتماع می دهد، برای هیچ کس قابل تردید نیست، و اگر استدلال در مورد قاتل صحیح باشد، در مورد تمام متجاوزان و کسانی که به حقوق دیگران تعدی می کنند نیز باید صحیح باشد؛ زیرا آدمی که دارای سلامت کامل عقل است هرگز به دیگران تجاوز نمی کند، و به این ترتیب، تمام قوانین جزائی را باید از میان برداشت، و همه متعدیان و متجاوزان را به جای زندان و مجازات به بیمارستان های روانی روانه کرد.

اما ایراد چهارم که: رشد اجتماع قانون قصاص را نمی پذیرد و قصاص تنها در اجتماعات قدیم نقشی داشته اما الآن قصاص را حکمی خلاف وجدان می دانند که باید حذف شود، پاسخ آن یک جمله است و آن این که:

ادعای مزبور در برابر توسعه وحشتناک جنایات در دنیای امروز و آمار کشتارهای میدان های نبرد و غیر آن ادعای بی ارزشی است، و به خیال بافی شبیه تر است، و به فرض که چنین دنیائی به وجود آمد، اسلام هم قانون عفو را در کنار قصاص گذارده، و هرگز قصاص را راه منحصر معرفی نکرده است.

مسئلاً در چنان محیطی مردم خود ترجیح خواهند داد که قاتل را عفو کنند، اما در دنیای کنونی که جنایاتش تحت لفافه های گوناگون قطعاً از گذشته بیشتر و وحشیانه تر است حذف این قانون، جز این که دامنه جنایات را گسترش دهد

اثری ندارد.

و در مورد ایراد پنجم، باید توجه داشت هدف از قصاص همان طور که قرآن تصریح می کند، حفظ حیات عمومی اجتماع و پیشگیری از تکرار قتل و جنایات است، مسلماً زندان نمی تواند اثر قابل توجهی داشته باشد (آن هم بعضی از زندان های کنونی که وضع آن از بسیاری از منازل جنایتکاران بهتر است) و به همین دلیل، در کشورهایی که حکم اعدام لغو شده، در مدت کوتاهی آمار قتل و جنایت فزونی گرفته، به خصوص اگر حکم زندانی افراد - طبق معمول - در معرض بخشودگی باشد که در این صورت جنایتکاران با فکری آسوده تر و خیالی راحت تر دست به جنایت می زنند.

* * *

۳ - آیا خون مرد رنگین تر است؟

ممکن است بعضی ایراد کنند: در آیات قصاص دستور داده شده نباید «مرد» به خاطر قتل «زن» مورد قصاص قرار گیرد، مگر خون مرد از خون زن رنگین تر است؟ چرا مرد جنایتکار به خاطر کشتن زن و ریختن خون ناحق از انسان هائی که بیش از نصف جمعیت روی زمین را تشکیل می دهند، قصاص نشود؟! در پاسخ باید گفت: مفهوم آیه این نیست که مرد نباید در برابر زن قصاص شود، بلکه همان طور که در فقه اسلام مشروحاً بیان شده اولیای زن مقتول می توانند مرد جنایتکار را به قصاص برسانند به شرط آن که نصف مبلغ دیه را بپردازند. به عبارت دیگر: منظور از عدم قصاص مرد، در برابر قتل زن، قصاص بدون قید و شرط است ولی با پرداخت نصف دیه، کشتن او جایز است.

و لازم به توضیح نیست که: پرداخت مبلغ مزبور برای اجرای قصاص، نه به خاطر این است که زن از مرتبه انسانیت دورتر است و یا خون او کمرنگ تر از خون مرد است، این توهمی است کاملاً بی جا و غیر منطقی که شاید لفظ و تعبیر «خون بها» ریشه این توهم شده است، پرداخت نصف دیه تنها به خاطر جبران خسارتی است که از قصاص مرد متوجه خانواده او می شود (دقت کنید).

توضیح این که:

مردان غالباً در خانواده عضو مؤثر اقتصادی هستند و مخارج خانواده را متحمل می شوند و با فعالیت های اقتصادی خود چرخ زندگی خانواده را به گردش در می آورند، بنابراین، تفاوت میان از بین رفتن «مرد» و «زن» از نظر اقتصادی و جنبه های مالی بر کسی پوشیده نیست که اگر این تفاوت مراعات نشود، خسارت بی دلیلی به بازماندگان مرد مقتول و فرزندان بی گناه او وارد می شود، لذا اسلام با قانون پرداخت نصف مبلغ در مورد قصاص مرد، رعایت حقوق همه افراد را کرده و از این خلاء اقتصادی و ضربه نابخشودنی، که به یک خانواده می خورد جلوگیری نموده است. اسلام هرگز اجازه نمی دهد به بهانه لفظ «تساوی»، حقوق افراد دیگری مانند فرزندان شخصی که مورد قصاص قرار گرفته پایمال گردد.

البته ممکن است زنانی برای خانواده خود، نان آورتر از مردان باشند، ولی می دانیم احکام و قوانین بر محور افراد دور نمی زند بلکه کل مردان را با کل زنان باید سنجید (دقت کنید).

* * *

۴ - تشویق به عفو

نکته دیگری که در آیه جلب توجه می کند و از لفظ «مِنْ أُخِيهِ» استفاده

می شود این است که: قرآن رشته برادری را میان مسلمانان به قدری مستحکم می داند که حتی بعد از ریختن خون ناحق باز برقرار است، **لذا** برای تحریک عواطف اولیای مقتول، آنها را برادران قاتل معرفی می کند و آنان را با این تعبیر به عفو و مدارا تشویق می کند، و این عجیب و جالب است.

البته این در مورد کسانی است که بر اثر هیجان احساسات و خشم و مانند آن دست به چنین گناه عظیمی زده اند و از کار خود نیز پشیمانند، اما جنایتکارانی که به جنایت خود افتخار می کنند و از آن ندامت و پشیمانی ندارند نه شایسته نام برادرند و نه مستحق عفو و گذشت!

* * *

۱۸۰ كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ

لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ

۱۸۱ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ

سَمِيعٌ عَلِيمٌ

۱۸۲ فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ

عَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

۱۸۰ - بر شما نوشته شده: «هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای

گذارد، برای پدر و مادر و نزدیکان، به طور شایسته وصیت کند! این حقی است بر پرهیزگاران!»

۱۸۱ - پس کسانی که بعد از شنیدنش آن را تغییر دهند، گناه آن، تنها بر کسانی است که آن (وصیت) را تغییر

می دهند؛ خداوند، شنوا و داناست.

۱۸۲ - و کسی که از انحراف وصیت کننده (و تمایل یک جانبه او به بعض ورثه) یا از گناه او بترسد، و میان آنها

را اصلاح دهد، گناهی بر او نیست؛ خداوند، آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

وصیت های شایسته

در آیات گذشته، سخن از مسائل جانی و قصاص در میان بود، در این آیات

به قسمتی از احکام وصایا که به مسائل مالی ارتباط دارد می پردازد و به عنوان یک حکم الزامی می فرماید:

«بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذارده برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند» (کُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ).

و در پایان آیه اضافه می کند: «این حقی است بر ذمه پرهیزکاران» (حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ). همان گونه که سابقاً هم اشاره کردیم جمله «کُتِبَ عَلَيْكُمْ» ظاهر در وجوب است، به همین دلیل این تعبیر در مورد وصیت، موضوع تفسیرهای مختلفی قرار گرفته:

۱ - گاه گفته می شود، وصیت کردن در قوانین اسلامی هر چند عمل مستحبی است، اما چون مستحب بسیار مؤکد است، از آن با جمله «کُتِبَ عَلَيْكُمْ» تعبیر شده، و ذیل آیه، آن را تفسیر می کند؛ زیرا می گوید: «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»، اگر این یک حکم وجوبی بود، باید بگوید: «حَقًّا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ».

۲ - بعضی دیگر معتقدند: این آیه، قبل از نزول احکام ارث است، در آن وقت وصیت کردن در مورد اموال واجب بوده، تا ورثه گرفتار اختلاف و نزاع نشوند، اما بعد از نزول آیات ارث، این وجوب نسخ شد، و به صورت یک حکم استحبابی در آمد، حدیثی که در تفسیر «عیاشی» ذیل این آیه آمده است نیز، این معنی را تأیید می کند.^۱

۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۷۷ (چاپخانه علمیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۹، صفحه ۲۹۰ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحات ۲۰۰ و ۲۰۱.

۳ - این احتمال نیز وجود دارد که: آیه ناظر به موارد ضرورت و نیاز باشد یعنی در جائی که انسان مدیون است، یا حقی به گردن او است در آنجا وصیت کردن لازم است. ولی از میان این تفاسیر، تفسیر اول نزدیک تر به نظر می رسد.

جالب این که در اینجا به جای کلمه «مال» کلمه «خیر» گفته شده است فرموده: اگر «چیز خوبی» از خود به یادگار گذارده، وصیت کند.

این تعبیر، نشان می دهد: اسلام ثروت و سرمایه ای را که از طریق مشروع به دست آمده باشد، و در مسیر سود و منفعت اجتماع به کار گرفته شود، خیر و برکت می داند و بر افکار نادرست آنها که ذات ثروت را چیز بدی می دانند خط بطلان می کشد و از زاهدنمایان منحرفی که روح اسلام را درک نکرده و زهد را با فقر مساوی می دانند، و افکارشان سبب رکود جامعه اسلامی و پیشرفت استثمارگران می شود بیزار است.

ضمناً این تعبیر، اشاره لطیفی به مشروع بودن ثروت است؛ زیرا اموال نامشروعی که انسان از خود به یادگار می گذارد، خیر نیست بلکه شر و نکبت است.

از بعضی از روایات استفاده می شود تعبیر «خیر» مربوط به آنجا است که اموال قابل ملاحظه ای باشد، و الا اموال مختصر، احتیاج به وصیت ندارد، همان بهتر که ورثه، آن را طبق قانون ارث در میان خود تقسیم کنند، و به تعبیر دیگر: مال مختصر، چیزی نیست که انسان بخواهد ثلث آن را به عنوان وصیت جدا کند.^۱

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۱۵۹ - «عوالی الآلی»، جلد ۲، صفحه ۱۱۶ (انتشارات

سید الشهداء) - «مستدرک»، جلد ۱۴، صفحه ۱۴۱، حدیث ۱۶۳۲۰ - ۱ (چاپ آل البیت).

ضمناً جمله إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ «هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد» برای بیان آخرین فرصت وصیت است که اگر تأخیر بیفتد از دست می رود و گرنه، هیچ مانعی ندارد: انسان قبل از آن پیش بینی کار خود را کرده، وصیت نامه خویش را آماده کند، بلکه از روایات استفاده می شود: این عمل بسیار شایسته ای است.^۱

و این نیز نهایت کوتاه فکری است که انسان خیال کند با وصیت کردن فال بد می زند و مرگ خویش را جلو می اندازد، بلکه، وصیت یک نوع دوراندیشی و واقع بینی غیر قابل انکار است، و اگر مایه طول عمر نباشد مایه کوتاهی عمر هرگز نخواهد بود.

مقید ساختن وصیت در آیه فوق با قید «بِالْمَعْرُوفِ» اشاره به این است که وصیت باید از هر جهت عقل پسند باشد؛ زیرا «معروف» به معنی شناخته شده برای عقل و خرد است.

هم از نظر مبلغ و مقدار، هم از نظر شخصی که وصیت به نام او شده، و هم از جهات دیگر باید طوری باشد که عرف عقلاء آن را عملی شایسته بدانند، نه یک نوع تبعیض ناروا و مایه نزاع، دعوا و انحراف از اصول حق و عدالت.

* * *

هنگامی که وصیت، جامع تمام ویژگی های بالا باشد، از هر نظر محترم و مقدس است، و هر گونه تغییر و تبدیل در آن، ممنوع و حرام است، لذا آیه بعد می فرماید: «کسی که وصیت را بعد از شنیدنش تغییر دهد، گناهِش بر کسانی است که آن را تغییر می دهند»

(فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۳۶۹، باب استحباب الوصیة لمن أراد السفر و الغسل و الدعاء - «بحار الانوار»، جلد

یُبدِّلُونَهُ.

و اگر گمان کنند: خداوند از توطئه هایشان خبر ندارد سخت در اشتباهند «خداوند شنوا و دانا است» (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

آیه فوق، ممکن است اشاره به این حقیقت نیز باشد که: خلافتکاری های «وصی» (کسی که عهده دار انجام وصایا است) هرگز اجر و پاداش وصیت کننده را از بین نمی برد، او به اجر خود رسیده، گناه تنها بر گردن وصی است که تغییری در کمیت، یا کیفیت، و یا اصل وصیت داده است.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که: منظور این است: اگر بر اثر خلافتکاری وصی، اموال میت به افرادی داده شود که مستحق نیستند (و آنها نیز از این موضوع بی خبر باشند) گناهی بر آنها نیست، گناه تنها متوجه وصی است که دانسته، چنین عمل خلافی را انجام داده است.

باید توجه داشت: این دو تفسیر هیچ تضادی با هم ندارند و هر دو ممکن است در معنی آیه جمع باشند.

* * *

تا به اینجا این حکم اسلامی کاملاً روشن شد که هر گونه تغییر و تبدیل در وصیت ها به هر صورت، و به هر مقدار باشد گناه است، اما از آنجا که هر قانونی استثنائی دارد، در آخرین آیه مورد بحث، می گوید: «هر گاه وصی بیم انحرافی در وصیت کننده داشته باشد - خواه این انحراف ناآگاهانه باشد یا عمدی و آگاهانه - و آن را اصلاح کند گناهی بر او نیست (و مشمول قانون تبدیل وصیت نمی باشد) خداوند آمرزنده و مهربان است» (فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

بنابراین، استثناء تنها مربوط به مواردی است که وصیت به طور شایسته

صورت نگرفته است، فقط در اینجا است که وصی حق تغییر دارد، البته اگر وصیت کننده زنده است مطالب را به او گوشزد می کند، تا تغییر دهد و اگر از دنیا رفته شخصاً اقدام به تغییر می کند و این از نظر فقه اسلامی منحصر به موارد زیر است:

۱ - هر گاه وصیت به مقداری بیش از ثلث مجموع مال باشد؛ چرا که در روایات متعددی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده که: وصیت تا ثلث مال مجاز است و زائد بر آن ممنوع می باشد.^۱

بنابراین، آنچه در میان افراد ناآگاه معمول است که تمام اموال خود را از طریق وصیت تقسیم می کنند به هیچ وجه از نظر قوانین اسلامی صحیح نیست و بر شخص وصی لازم است آن را اصلاح کند و تا سر حد ثلث تقلیل دهد.

۲ - در آنجا که وصیت به ظلم، گناه و یا کار خلاف کرده باشد، مثل این که وصیت کند قسمتی از اموالش را صرف توسعه مراکز فساد کنند، و همچنین اگر وصیت موجب ترک واجبی باشد.

۳ - آن جا که وصیت، موجب نزاع، فساد و خونریزی گردد که در اینجا باید زیر نظر حاکم شرع اصلاح شود.

ضمناً تعبیر به «جَنَف» (بر وزن هدف) که به معنی انحراف از حق و تمایل یک جانبه است، اشاره به انحرافات است که ناآگاهانه دامنگیر وصیت کننده می شود و تعبیر به «إِثْم» اشاره به انحرافات عمدی است.

جمله «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» که در ذیل آیه آمده، ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که: هر گاه، وصی با اقدامی مؤثر، کار خلافی را که از وصیت کننده

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحه ۳۶۱، کتاب احکام الوصایا، باب ۱۰ (جلد ۱۹، صفحه ۲۶۷، باب عدم جواز الجور فی الوصیه... بتجاوز الثلث...، و صفحه ۲۷۵، باب أَنَّ مَنْ أَوْصَى بِأَكْثَرِ مِنَ الثَّلَاثِ صَحَّتِ الْوَصِيَّةُ فِي الثَّلَاثِ...، چاپ آل البیت).

سرزده اصلاح کند و او را براه حق باز گرداند، خداوند از خطای او نیز صرف نظر خواهد کرد.

* * *

نکته ها:

۱ - فلسفه وصیت

الف - از قانون ارث تنها یک عده از بستگان آن هم روی حساب معینی بهره مند می شوند، در حالی که شاید عده دیگری از فامیل، و احیاناً بعضی از دوستان و آشنایان نزدیک، نیاز مبرمی به کمک های مالی داشته باشند.

ب - و نیز در مورد بعضی از وارثان، گاه مبلغ ارث پاسخگوی نیاز آنها نیست، جامعیت قوانین اسلام اجازه نمی دهد این خلأها پر نشود، لذا در کنار قانون ارث، قانون وصیت را قرار داده و به مسلمانان اجازه می دهد نسبت به یک سوم از اموال خود (برای بعد از مرگ) خویش تصمیم بگیرند.

ج - از اینها گذشته، گاه انسان مایل است کارهای خیری انجام دهد اما در زمان حیاتش به خاطر نیازهای مالی خودش موفق به این امر نیست، منطق عقل ایجاب می کند: او از اموالی که زحمت تحصیل آن را کشیده، برای انجام این کارهای خیر لااقل برای بعد از مرگش محروم نماند.

مجموع این امور، موجب شده است: قانون وصیت در اسلام تشریع گردد و آن را با جمله «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» تأکید فرموده است.

البته وصیت منحصر به موارد فوق نیست، بلکه انسان باید وضع دیون خود، اماناتی که به او سپرده شده و مانند آن را در وصیت مشخص کند، به گونه ای که هیچ امر مبهمی در حقوق مردم یا حقوق الهی که بر عهده او است وجود نداشته باشد.

در روایات اسلامی تأکیدهای فراوانی در زمینه وصیت شده، از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَا يَنْبَغِي لِامْرِئٍ مُسْلِمٍ أَنْ يَبْتَئَ لَيْلَةً إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ: «سزاوار نیست مسلمان شب بخوابد، مگر این که وصیت نامه اش زیر سر او باشد».^۱

البته جمله زیر سر بودن به عنوان تأکید است، منظور آماده بودن وصیت است. در روایت دیگری می خوانیم: مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ وَصِيَّةٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً: «کسی که بدون وصیت از دنیا برود مرگ او مرگ جاهلیت است».^۲

* * *

۲ - عدالت در وصیت

در روایات اسلامی با توجه به بحثی که در آیات فوق در مورد عدم تعدی در وصیت گذشت، تأکیدهای فراوانی روی «عدم جور» و «عدم ضرار» در وصیت دیده می شود که از مجموع آن استفاده می شود: همان اندازه که وصیت کار شایسته و خوبی است، تعدی در آن مذموم و از گناهان کبیره است.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ عَدَلَ فِي وَصِيَّتِهِ كَانَ كَمَنْ تَصَدَّقَ بِهَا فِي حَيَاتِهِ وَمَنْ جَارَ فِي وَصِيَّتِهِ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَنْهُ مُعْرِضٌ! «کسی که در وصیتش عدالت را رعایت کند، همانند آن است که همان اموال را در حیات خود در راه خدا داده باشد، و کسی که در وصیتش تعدی کند، نظر

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحه ۳۵۲ (جلد ۱۹، صفحه ۲۵۸، چاپ آل البیت) - «بحار الانوار».

جلد ۱۰۰، صفحه ۱۹۴.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحه ۳۵۲ (جلد ۱۹، صفحه ۲۵۹، چاپ آل البیت) - «المقنعة»، صفحه ۶۶۶ (کنز العمال مفید).

لطف پروردگار در قیامت از او بر گرفته خواهد شد!^۱

تعدی، جور و ضرار در وصیت آن است که انسان بیش از ثلث وصیت کند، و ورثه را از حق مشروعشان باز دارد، و یا این که تبعیضات ناروایی به خاطر حبّ و بغض های بی دلیل انجام دهد، حتی در بعضی از موارد که ورثه سخت نیازمندند دستور داده شده وصیت به ثلث هم نکنند، و آن را به یک چهارم و یک پنجم تقلیل دهند.^۲

موضوع عدالت در وصیت، تا آن اندازه ای در سخنان پیشوایان اسلام مورد تأکید واقع شده که در حدیثی می خوانیم:

«یکی از مردان طائفه انصار از دنیا رفت و بچه های صغیری از او به یادگار ماند، او اموال خود را در آستانه مرگ در راه خدا صرف کرد به گونه ای که هیچ مال دیگری از او به جا نماند، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از این ماجرا آگاه شد فرمود: با آن مرد چه کردید؟

گفتند: او را دفن کردیم.

فرمود: اگر من قبلاً آگاه شده بودم اجازه نمی دادم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید؛ چرا که بچه های صغیر خود را رها کرده تا گدائی کنند!^۳

* * *

۳ - وصایای واجب و مستحب

گر چه وصیت ذاتاً از مستحبات مؤکد است، ولی گاه - همان گونه که اشاره

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحه ۳۵۹ (جلد ۱۹، صفحه ۲۶۷، چاپ آل البیت) - «کافی»، جلد ۷، صفحه ۵۸، حدیث ۶ (دار الکتب الاسلامیه) - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۴، صفحه ۱۸۴، حدیث ۵۴۱۹ (انتشارات جامعه مدرسین) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحه ۱۹۷.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحه ۳۶۰ (جلد ۱۹، صفحه ۲۶۹، باب استحباب الوصیه من المال بأقل من الثلث و اختیار الخمس علی الربع).

۳ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۶۵۹، ماده «وصیت» - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۴، صفحه ۱۸۶، حدیث ۵۴۲۷ (انتشارات جامعه مدرسین) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحات ۱۹۷ و ۱۹۸.

کردیم - شکل وجوب پیدا می کند، مثل این که انسان در پرداخت حقوق واجب الهی کوتاهی کرده باشد، و یا اماناتی از مردم نزد او است که در صورت عدم وصیت احتمال می دهد حق آنان از بین برود، و از آن مهم تر این که گاه موقعیت شخص در جامعه چنان است که اگر او وصیت نکند ممکن است لطمه شدید و ضربه جبران ناپذیری بر نظام سالم اجتماعی یا دینی وارد گردد، در تمام این صورت ها وصیت کردن واجب می شود.

* * *

۴ - وصیت در حال حیات قابل تغییر است

قوانین اسلام شخص وصیت کننده را محدود به آنچه قبلاً وصیت کرده نمی کند، بلکه به او اجازه می دهد مادام که زنده است در مقدار و چگونگی وصیت و شخص وصی تجدیدنظر کند؛ چرا که با گذشت زمان ممکن است مصالح و نظرات او در این زمینه دگرگون شود.

* * *

۵ - ترمیم کوتاهی ها

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که: انسان باید وصیت خود را وسیله ای برای جبران و ترمیم کوتاهی های گذشته قرار دهد، حتی اگر کسانی از بستگان نسبت به او بی مهری داشتند از طریق وصیت، به آنها محبت کند، در روایات می خوانیم: پیشوایان اسلام مخصوصاً نسبت به خویشاوندانی که از در بی مهری با آنها در می آمدند، وصیت می کردند و مبلغی را برای آنها در نظر می گرفتند، تا رشته گسسته محبت را دوباره برقرار سازند، بردگان خود را آزاد می کردند، یا وصیت به آزادی آنها می نمودند.

* * *

۱۸۳ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

۱۸۴ أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

۱۸۵ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ترجمه:

۱۸۳ - ای افرادی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیزگار شوید.

۱۸۴ - چند روز معدودی را (باید روزه بدارید!) و هر کس از شما بیمار یا مسافر باشد تعدادی از روزهای دیگر را (روزه بدارد.) و بر کسانی که روزه برای آنها طاقت فرساست، (همچون بیماران مزمن، و پیران) لازم است کفاره بدهند، مسکینی را اطعام کنند. و کسی که کار خیری انجام دهد، برای او بهتر است. و روزه داشتن برای شما بهتر است اگر بدانید!

۱۸۵ - (روزه، در چند روز معدود) ماه رمضان است؛ ماهی که قرآن، برای راهنمایی مردم، و نشانه های هدایت، و فرق میان حق و باطل، در آن نازل شده است. پس آن کس از

شما که در ماه رمضان در حضر باشد، روزه بدارد! و آن کس که بیمار یا در سفر است، روزه‌های دیگری را به جای آن، روزه بگیرد! خداوند، راحتی شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را! هدف این است که این روزه‌ها را تکمیل کنید؛ و خدا را بر این که شما را هدایت کرده، بزرگ بشمرید؛ باشد که شکرگذاری کنید!

تفسیر:

روزه سرچشمه تقوا

به دنبال چند حکم مهم اسلامی که در آیات پیشین گذشت، در آیات مورد بحث به بیان یکی دیگر از این احکام یعنی روزه، یکی از مهم‌ترین عبادات، می‌پردازد و با همان لحن تأکیدآمیز گذشته می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما نوشته شده است آن گونه که بر امت‌های قبل از شما، نوشته شده بود» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ).

و بلافاصله فلسفه این عبادت انسان ساز و تربیت‌آفرین را در یک جمله کوتاه، اما بسیار پرمحتوا چنین بیان می‌کند: «تا پرهیزکار شوید» (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

آری، روزه چنان که شرح آن خواهد آمد، عامل مؤثری است برای پرورش روح تقوا و پرهیزگاری در تمام زمینه‌ها و همه ابعاد.

از آنجا که انجام این عبادت با محرومیت از لذائذ مادی و مشکلاتی - مخصوصاً در فصل تابستان - همراه است، تعبیرات مختلفی در آیه فوق به کار رفته که روح انسان را برای پذیرش این حکم آماده سازد.

نخست با خطاب یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: «ای مؤمنان!»

آنگاه، با بیان این حقیقت که روزه اختصاص به شما ندارد، بلکه در امت‌های پیشین نیز بوده است.

و سرانجام با بیان فلسفه آن و این که اثرات پر بار این فریضه الهی صد در صد عائد خود شما می شود، آن را یک موضوع دوست داشتنی و گوارا می سازد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شد که: **لَذَّةُ مَا فِي النَّدَاءِ أَزَالَتْ تَعَبَ الْعِبَادَةِ وَ الْعَنَاءِ!** «لذت خطاب یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آن چنان است که سختی و مشقت این عبادت را از بین برده است»^۱.

* * *

در آیه بعد، برای این که باز از سنگینی روزه کاسته شود، چند دستور دیگر را در این زمینه بیان کرده، **نخست** می فرماید: «چند روز معدودی را باید روزه بدارید» (**أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ**).

چنان نیست که مجبور باشید تمام سال، یا قسمت مهمی از آن را روزه بگیرید، بلکه روزه تنها بخش کوچکی از آن را اشغال می کند.

دیگر این که: «کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند و روزه گرفتن برای آنها مشقت داشته باشد، از این حکم معافند و باید روزهای دیگری را به جای آن روزه بگیرند» (**فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ**).

سوم: «کسانی که با نهایت زحمت باید روزه بگیرند (مانند پیرمردان و پیرزنان و بیماران مزمن که بهبودی برای آنها نیست) مطلقاً لازم نیست روزه بگیرند، بلکه باید به جای آن کفاره بدهند، مسکینی را اطعام کنند» (**وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ**)^۲.

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «فقه القرآن قطب راوندی»، جلد ۱، صفحه ۷۲ (کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی) - تفسیر «صافی»، جلد ۱، صفحه ۲۱۸ (مکتبه الصدر).

۲ - «يُطِيقُونَهُ» از ماده «طوق» در اصل به معنی حلقه ای است که به گردن می اندازند و یا به طور طبیعی در گردن وجود دارد (مانند حلقه رنگین گردن بعضی از پرندگان) سپس به معنی نهایت توانائی به کار رفته است، جمله «يُطِيقُونَهُ» در اینجا با توجه به این که ضمیر آخر آن به روزه برمی گردد، مفهومش این است: برای انجام روزه، نهایت توانائی خود را باید به کار برند، یعنی شدیداً به زحمت بیفتند، و این در مورد پیران و بیماران غیر قابل علاج می باشد، بنابراین، آنها از حکم روزه معافند، و تنها به جای ۲

آن فدیة می پردازند (ولی بیمارانی که بهبودی می یابند موظفند قضای روزه را بگیرند).

«و آن کس که مایل باشد بیش از این در راه خدا اطعام کند برای او بهتر است» (فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ).^۱

و بالاخره در پایان آیه این واقعیت را بازگو می کند که: «روزه گرفتن برای شما بهتر است اگر بدانید» (وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

گر چه بعضی خواسته اند این جمله را دلیل بر این بگیرند که روزه در آغاز تشریع، واجب تخییری بوده و مسلمانان می توانستند روزه بگیرند یا به جای آن «فدیه» بدهند تا تدریجاً به روزه گرفتن عادت کنند و بعد، این حکم نسخ شده و صورت وجوب عینی پیدا کرده است.

ولی ظاهر این است: این جمله تأکید دیگری بر فلسفه روزه است، و این که این عبادت - همانند سائر عبادات - چیزی بر جاه و جلال خدا نمی افزاید بلکه تمام سود و فائده آن عائد عبادت کنندگان می شود.

شاهد این سخن تعبیرهای مشابه آن است که در آیات دیگر قرآن به چشم می خورد، مانند: «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» که بعد از حکم وجوب نماز جمعه ذکر شده است.^۲

و در آیه ۱۶ سوره «عنکبوت» می خوانیم: وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا

بعضی نیز گفته اند: مفهوم جمله «يُطِيقُونَهُ» این است که در گذشته توانائی داشته اند (كَانُوا يُطِيقُونَهُ) و الآن توانائی ندارند (در بعضی از روایات نیز همین معنی آمده است: «کافی»، جلد ۴، صفحه ۱۱۶، حدیث ۵، دار الکتب الاسلامیه - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۲، صفحه ۱۳۳، حدیث ۱۹۴۹، انتشارات جامعه مدرسین - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۰، صفحه ۲۱۱، حدیث ۱۳۲۴۵، آل البیت).

به هر حال، حکم بالا نسخ نشده و امروز هم به قوت خود باقی است و این که بعضی گفته اند: روزه در آغاز به صورت واجب تخییری بوده و مردم می توانستند روزه بگیرند و یا فدیه بدهند با قرائن موجود در آیه نمی سازد و دلیلی بر آن نداریم.

۱ - بعضی جمله «تَطَوَّعَ خَيْرًا» را اشاره به روزه های مستحبی می دانند و بعضی دیگر گفته اند: مفهوم جمله این است که با توجه به اهمیت و فلسفه روزه باید آن را از روی میل و رغبت انجام داد، نه از روی کراهت و اجبار.

۲ - جمعه، آیه ۹.

اللَّهُ وَ اتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ: «او به بت پرستان گفت: خدا را پرستش کنید و تقوای او را پیشه کنید، این برای شما بهتر است اگر بدانید». و به این ترتیب، روشن می شود: جمله «أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ» خطاب به همه روزه داران است نه گروه خاصی از آنها.

* * *

آخرین آیه مورد بحث، زمان روزه و قسمتی از احکام و فلسفه های آن را شرح می دهد، نخست می گوید: «آن چند روز معدود را که باید روزه بدارید ماه رمضان است» (شَهْرُ رَمَضَانَ).

«همان ماهی که قرآن در آن نازل شده» (الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ). همان قرآنی که مایه هدایت مردم، و دارای نشانه های هدایت، و معیارهای سنجش حق و باطل است» (هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ). سپس بار دیگر حکم مسافران و بیماران را به عنوان تأکید بازگو کرده می گوید: «کسانی که در ماه رمضان در حضر باشند باید روزه بگیرند، اما آنها که بیمار یا مسافرن روزهای دیگری را به جای آن، روزه می گیرند» (فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ).^۱ تکرار حکم مسافر و بیمار در این آیه و آیه قبل، ممکن است از این نظر باشد که بعضی به گمان این که خوردن روزه مطلقاً کار خوبی نیست به هنگام بیماری و سفر اصرار داشته باشند روزه بگیرند، لذا قرآن با تکرار این حکم

۱ - بعضی از مفسران جمله «مَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ» را به مسأله رؤیت هلال و مشاهده ماه تفسیر کرده اند، و گفته اند: هر کس ماه را ببیند، روزه بر او واجب می گردد.

ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد و حق همان است که در بالا گفته شد که با جمله های قبل و بعد آیه هماهنگ است و در روایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز وارد شده است («بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۲۷۴، و جلد ۹۳، صفحات ۳۲۲، ۳۲۵ و...) - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۱۲۶، حدیث ۱ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۰، صفحات ۱۷۶ و ۱۸۲ (چاپ آل البیت).

می خواهد به مسلمانان بفهماند همان گونه که روزه گرفتن برای افراد سالم یک فریضه الهی است، افطار کردن هم برای بیماران و مسافران یک فرمان الهی می باشد که مخالفت با آن گناه است.

در قسمت دیگر آیه بار دیگر به فلسفه تشریع روزه پرداخته، می گوید: «خداوند راحتی شما را می خواهد و زحمت شما را نمی خواهد» (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ).

اشاره به این که روزه داشتن، گر چه در ظاهر یک نوع سختگیری و محدودیت است، اما سرانجامش راحتی و آسایش انسان می باشد، هم از نظر معنوی و هم از لحاظ مادی (چنان که در بحث فلسفه روزه خواهد آمد).

این جمله ممکن است به این نکته نیز اشاره باشد که: فرمان های الهی مانند فرمان حاکمان ستمگر نیست، بلکه در مواردی که انجام آن مشقت شدید داشته باشد، وظیفه آسان تری قائل می شود، لذا حکم روزه را با تمام اهمیتی که دارد از بیماران، مسافران و افراد ناتوان برداشته است.

سپس اضافه می کند: «هدف آن است که شما تعداد این روزها را کامل کنید» (وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ).

یعنی بر هر انسان سالمی لازم است در سال یک ماه روزه بدارد؛ چرا که برای پرورش جسم و جان او لازم است، به همین دلیل، اگر ماه رمضان بیمار یا در سفر بودید، باید به تعداد این ایام روزه را قضا کنید تا عدد مزبور کامل گردد، حتی زنان حائض که از قضای نماز معافند از قضای روزه معاف نیستند.

و در آخرین جمله می فرماید: «تا خدا را به خاطر این که شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید، و شاید شکر نعمت های او را بگذارید» (وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

آری، شما باید به خاطر آن همه هدایت در مقام تعظیم پروردگار بر آئید، و

در مقابل آن همه نعمت ها که به شما بخشیده شکرگزاری کنید.

قابل توجه این که: مسأله شکرگزاری را با کلمه «لَعَلَّ» آورده است، ولی مسأله بزرگداشت پروردگار را به طور قاطع ذکر کرده، این تفاوت تعبیر، ممکن است به خاطر این باشد که انجام این عبادت (روزه) به هر حال تعظیم مقام پروردگار است، اما شکر، که همان صرف کردن نعمت ها در جای خود و بهره گیری از آثار و فلسفه های عملی روزه است، شرائطی دارد که تا آن شرائط حاصل نشود انجام نمی گیرد، و مهم ترین آن شرائط، اخلاص کامل و شناخت حقیقت روزه و آگاهی از فلسفه های آن است.

* * *

نکته ها:

۱ - اثرات روزه

الف - اثرات تربیتی

روزه ابعاد گوناگونی دارد، و آثار فراوانی از نظر مادی و معنوی در وجود انسان می گذارد، که از همه مهم تر «بعد اخلاقی» و فلسفه تربیتی آن است.

از فوائد مهم روزه این است که: روح انسان را «تلطیف» و اراده انسان را «قوی»، و غرائز او را «تعديل» می کند.

روزه دار باید در حال روزه با وجود گرسنگی و تشنگی از غذا و آب و همچنین لذت جنسی چشم پپوشد، و عملاً ثابت کند او همچون حیوان، در بند اصطبل و علف نیست، او می تواند زمام نفس سرکش را به دست گیرد، و بر هوس ها و شهوات خود مسلط گردد.

در حقیقت، بزرگ ترین فلسفه روزه همین اثر روحانی و معنوی آن است، انسانی که انواع غذاها و نوشابه ها را در اختیار دارد و هر لحظه تشنه و گرسنه شد به سراغ آن می رود، همانند درختانی است که در پناه دیوارهای باغ بر لب نهراها

می رویند، این درختان نازپرورده، بسیار کم مقاومت و کم دوامند، اگر چند روزی آب از پای آنها قطع شود پژمرده می شوند، و می خشکند.

اما درختانی که از لابلاي صخره ها در دل کوه ها و بیابان ها می رویند و نوازشگر شاخه هایشان از همان طفولیت طوفان های سخت، و آفتاب سوزان، و سرمای زمستان است، و با انواع محرومیت ها دست به گریبانند، محکم و با دوام و پر استقامت و سخت کوش و سخت جانند!

روزه نیز با روح و جان انسان همین عمل را انجام می دهد و با محدودیت های موقت به او مقاومت، قدرت اراده و توان مبارزه با حوادث سخت می بخشد، و چون غرائز سرکش را کنترل می کند، بر قلب انسان نور و صفا می پاشد.

خلاصه، روزه انسان را از عالم حیوانیت ترقی داده و به جهان فرشتگان صعود می دهد، جمله **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**: «باشد پرهیزگار شوید» اشاره به همه این حقایق است.

و نیز حدیث معروف: **الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ**: «روزه سپری است در برابر آتش دوزخ» اشاره به همین موضوع است.^۱

در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) می خوانیم: از پیامبر (صلی الله علیه وآله) پرسیدند: چه کنیم شیطان از ما دور شود؟

فرمود: **الصَّوْمُ يُسَوِّدُ وَجْهَهُ، وَ الصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ، وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْمُوَظَبَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعُ دَابِرَهُ، وَ الْإِسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتِيْنَهُ**:

«روزه روی شیطان را سیاه می کند، و انفاق در راه خدا پشت او را می شکند، و دوست داشتن به خاطر خدا، و مواظبت بر عمل صالح دنباله او را قطع می کند،

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحه ۲۵۶، و جلد ۶۵، صفحات ۳۳۱، ۳۳۳ و ۳۸۶ - «کافی»، جلد ۲،

صفحات ۱۹ و ۲۳ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۰، صفحات ۳۹۵ و ۳۹۷ (چاپ آل البیت).

و استغفار رگ قلب او را می برد»!^۱

در «نهج البلاغه» به هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فلسفه عبادات را بیان می کند، به روزه که می رسد چنین می فرماید: ... وَ الصَّيَّامَ اِتِّلَاءً لِاخْلَاصِ الْخَلْقِ: «خداوند روزه را از این جهت تشریع فرموده که روح اخلاص در مردم پرورش یابد»!^۲ و نیز در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: إِنَّ لِلْجَنَّةِ بَاباً يُدْعَى الرَّيَّانُ لَا يَدْخُلُ فِيهَا إِلَّا الصَّائِمُونَ: «بهشت دری دارد به نام ریان (سیراب شده) که تنها روزه داران از آن وارد می شوند».^۳

مرحوم «صدوق» در «معانی الاخبار» در شرح این حدیث می نویسد: انتخاب این نام برای این در بهشت، به خاطر آن است که بیشترین زحمت روزه دار از ناحیه عطش است، هنگامی که روزه داران از این در وارد می شوند چنان سیراب می گردند که بعد از آن هرگز تشنه نخواهند شد.^۴

ب - اثر اجتماعی روزه

آثار اجتماعی روزه بر کسی پوشیده نیست. روزه یک درس مساوات و برابری در میان افراد اجتماع است، با انجام این دستور مذهبی، افراد متمکن هم وضع گرسنگان و محرومان اجتماع را به طور محسوس در می یابند، و هم با صرفه جوئی در غذای شبانه روزی خود می توانند به کمک آنها بشتابند.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحه ۲۵۵ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۶۲ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۰، صفحات ۳۹۶ و ۴۰۵ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۶۰، صفحه ۲۶۱، و جلد ۶۶، صفحه ۳۸۰.

۲ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۲۵۲ - «جامع الأخبار»، صفحه ۱۲۳ (انتشارات رضی) - «غرر الحکم»، صفحه ۱۷۶ (انتشارات دفتر تبلیغات) - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۱۱۰ (با اندکی تفاوت).

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحه ۲۵۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۴ (چاپ آل البیت) - «المقنعة»، صفحه ۳۰۴ (کنگره شیخ مفید).

۴ - «معانی الأخبار»، صفحه ۴۰۹ (انتشارات جامعه مدرسین).

البته ممکن است با توصیف حال گرسنگان و محرومان، سیران را متوجه حال گرسنگان ساخت، ولی اگر این مسأله جنبه حسّی و عینی به خود بگیرد اثر دیگری دارد. روزه به این موضوع مهم اجتماعی رنگ حسّی می دهد، لذا در حدیث معروفی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که «هشام بن حکم» از علت تشریع روزه پرسید، امام (علیه السلام) فرمود: **إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ الصَّيَّامَ لِيَسْتَوِيَ بِهِ الْغَنِيُّ وَالْفَقِيرُ وَذَلِكَ أَنَّ الْغَنِيَّ لَمْ يَكُنْ لِيَجِدَ مَسَّ الْجُوعِ فَيَرْحَمَ الْفَقِيرَ لِأَنَّ الْغَنِيَّ كُلَّمَا أَرَادَ شَيْئًا قَدَرَ عَلَيْهِ فَأَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُسَوِّيَ بَيْنَ خَلْقِهِ وَ أَنْ يُذِيقَ الْغَنِيَّ مَسَّ الْجُوعِ وَ الْأَلَمَ لِيَرِقَّ عَلَى الضَّعِيفِ وَ يَرْحَمَ الْجَائِعَ:**

«روزه به این دلیل واجب شده است که میان فقیر و غنی مساوات برقرار گردد، و این به خاطر آن است که غنی، طعم گرسنگی را بچشد و نسبت به فقیر ادای حق کند؛ چرا که اغنیاء معمولاً هر چه را بخواهند برای آنها فراهم است، خدا می خواهد میان بندگان خود مساوات باشد، و طعم گرسنگی و درد و رنج را به اغنیاء بچشانند تا به ضعیفان و گرسنگان رحم کنند»^۱.

راستی اگر کشورهای ثروتمند جهان چند روز را در سال روزه بدارند و طعم گرسنگی را بچشند، باز هم این همه گرسنه در جهان وجود خواهد داشت؟!

ج - اثر بهداشتی و درمانی روزه

در طب امروز، و همچنین طب قدیم، اثر معجزآسای «امساک» در درمان انواع بیماری ها به ثبوت رسیده و قابل انکار نیست. کمتر طبیبی است که در نوشته های خود اشاره ای به این حقیقت نکرده باشد؛ زیرا می دانیم عامل بسیاری

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، باب اول کتاب صوم، صفحه ۳ (جلد ۱۰، صفحه ۷، چاپ آل البیت) -

«من لا یحضره الفقیه»، جلد ۲، صفحه ۷۳ (انتشارات جامعه مدرسین) - «بحار الانوار»، جلد ۹۳،

از بیماری‌ها زیاده روی در خوردن غذاهای مختلف است، چون مواد اضافی، جذب نشده به صورت چربی‌های مزاحم در نقاط مختلف بدن، یا چربی و قند اضافی در خون باقی می‌ماند، این مواد اضافی، در لابلای عضلات بدن در واقع لجن زارهای متعفن برای پرورش انواع میکروب‌های بیماری‌های عفونی است، و در این حال، بهترین راه برای مبارزه با این بیماری‌ها نابود کردن این لجن زارها از طریق امساک و روزه است!

روزه زبانه‌ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می‌سوزاند، و در واقع بدن را «خانه تکانی» می‌کند.

به علاوه یک نوع استراحت قابل ملاحظه برای دستگاه‌های گوارشی و عامل مؤثری برای سرویس کردن آنها است، و با توجه به این که این دستگاه از حساس‌ترین دستگاه‌های بدن است و در تمام سال به طور دائم مشغول کار است، این استراحت برای آنها نهایت لزوم را دارد.

بدیهی است، شخص روزه دار، طبق دستور اسلام به هنگام «افطار» و «سحور» نباید در غذا افراط و زیاده روی کند، تا از این اثر بهداشتی نتیجه کامل بگیرد، در غیر این صورت ممکن است نتیجه برعکس شود.

الکسی سوفورین دانشمند روسی در کتاب خود می‌نویسد:

«درمان از طریق روزه، فائده ویژه‌ای برای درمان کم‌خونی، ضعف روده‌ها التهاب، بسیط و مزمن، دمل‌های خارجی و داخلی، سل، اسکلیروز، روماتیسم، نقرس، استسقاء، نوراستنی، عرق النساء، خراز (ریختگی پوست)، بیماری‌های چشم، مرض قند، بیماری‌های جلدی، بیماری‌های کلیه، کبد و بیماری‌های دیگر دارد.

معالجه از طریق امساک اختصاص به بیماری‌های فوق ندارد، بلکه بیماری‌هایی که مربوط به اصول جسم انسان است و با سلول‌های جسم آمیخته

شده، همانند: سرطان، سفلیس، سل و طاعون را نیز شفا می بخشد!^۱

در حدیث معروفی، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) اسلام می فرماید: **صُومُوا تَصِحُّوا**: «روزه بگیرید، سالم می شوید».^۲

و در حدیث معروف دیگری از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) رسیده است: **الْمَعْدَةُ يَبْتُ كُلُّ دَاءٍ وَالْحِمِيَةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ**: «معه خانه تمام دردها است و امساک بالاترین داروها»!^۳

* * *

۲ - روزه در امت های پیشین

از تورات و انجیل فعلی نیز بر می آید که روزه در میان یهود و نصاری بوده و اقوام و ملل دیگر هنگام مواجه شدن با غم و اندوه، روزه می گرفته اند، در «قاموس کتاب مقدس» آمده است: «روزه به طور کلی در تمام اوقات، در میان هر طائفه، هر ملت و مذهب، در موقع ورود اندوه و زحمت غیر مترقبه، معمول بوده است».^۴

و نیز از «تورات» بر می آید که: موسی (علیه السلام) چهل روز روزه داشته است چنان که می خوانیم: «هنگامی که من به کوه برآمدم تا لوح های سنگ یعنی لوح های عهدی را که خداوند با شما بست بگیرم، آنگاه چهل روز و چهل شب در کوه ماندم نه نان خوردم و نه آب نوشیدم».^۵

و همچنین به هنگام توبه و طلب خشنودی خداوند، یهود روزه می گرفتند:

۱ - «روزه روش نوین برای درمان بیماری ها»، صفحه ۶۵، چاپ اول.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحه ۲۵۵، و جلد ۵۹، صفحه ۲۶۷ - «عوالی اللآلی»، جلد ۱، صفحه ۲۶۸ (انتشارات سید الشهداء).

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۵۹، صفحات ۲۶۰ و ۲۹۰ - «طب النبی»، صفحه ۱۹ (انتشارات رضی) - «فقه الرضا»، صفحه ۳۴۰ (کنگره امام رضا (علیه السلام)).

۴ - «قاموس کتاب مقدس»، صفحه ۴۲۷ (یونس، ۳: ۵).

۵ - «تورات»، سفر تنبیه، فصل ۹، شماره ۹، صفحه ۲۸۸.

«قوم یهود غالباً در موقعی که فرصت یافته می خواستند اظهار عجز و تواضع در حضور خدا نمایند روزه می داشتند تا به گناهان خود اعتراف نموده به واسطه روزه و توبه، رضای حضرت اقدس الهی را تحصیل نمایند».^۱

«روزه اعظم با کفاره، محتمل است که فقط روزه یک روز سالیانه مخصوص بود که در میان طائفه یهود مرسوم بود. البته روزه های موقتی دیگر نیز از برای یادگاری خرابی اورشلیم و غیره می داشتند».^۲

حضرت مسیح (علیه السلام) نیز چنان که از «انجیل» استفاده می شود چهل روز روزه داشته می نویسد: «آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید و چون چهل شبانه روز روزه داشت آخر گرسنه گردید».^۳

و نیز از «انجیل لوقا» بر می آید که «حواریون» مسیح در بعضی از اوقات مجاز به گرفتن روزه گردیده اند.^۴

باز در «قاموس کتاب مقدس» آمده است: «بنابراین حیات حواریون و مؤمنین ایام گذشته، عمری مملو از انکار لذات و زحمات بی شمار و روزه داری بود».^۵

به این ترتیب، اگر قرآن می گوید کَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ «همان گونه که بر پیشینیان نوشته شد» شواهد تاریخی فراوانی دارد که در منابع مذاهب دیگر - حتی بعد از تحریف - به چشم می خورد.

* * *

۳ - امتیاز ماه مبارک رمضان

این که ماه «رمضان» برای روزه گرفتن انتخاب شده به خاطر این است که

۱ - «قاموس کتاب مقدس»، صفحه ۴۲۸ (داود، ۲۰: ۲۶).

۲ - «قاموس کتاب مقدس»، صفحه ۴۲۸.

۳ - «انجیل متی»، باب ۴، شماره های ۱ و ۲.

۴ - «انجیل لوقا»، باب ۵، شماره های ۳۳ - ۳۵.

۵ - «قاموس کتاب مقدس»، صفحه ۴۲۸.

این ماه بر سایر ماه ها برتری دارد، در آیه مورد بحث نکته برتری آن چنین بیان شده که قرآن - کتاب هدایت و راهنمای بشر - که «فرقان» است یعنی با دستورات و قوانین خود روش های صحیح را از ناصحیح جدا کرده و سعادت انسان ها را تضمین نموده است در این ماه نازل گردیده، و در روایات اسلامی نیز چنین آمده است: همه کتاب های بزرگ آسمانی «تورات»، «انجیل»، «زبور»، «صحف»، و «قرآن» همه در این ماه نازل شده اند.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «تورات» در ششم ماه مبارک رمضان، «انجیل» در دوازدهم، «زبور» در هیجدهم و «قرآن مجید» در شب قدر نازل گردیده است.^۱

به این ترتیب، ماه رمضان همواره ماه نزول کتاب های بزرگ آسمانی و ماه تعلیم و تربیت بوده است؛ چرا که تربیت و پرورش، بدون تعلیم و آموزش صحیح ممکن نیست، برنامه تربیتی روزه نیز باید با آگاهی هر چه بیشتر و عمیق تر از تعلیمات آسمانی هماهنگ گردد، تا جسم و جان آدمی را از آلودگی گناه شستشو دهد.

در آخرین جمعه ماه شعبان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) برای آماده ساختن یاران خود جهت استقبال از ماه مبارک رمضان، خطبه ای خواند و اهمیت این ماه را چنین گوشزد نمود:

«ای مردم! ماه خدا با برکت، آمرزش و رحمت به سوی شما روی می آورد.

این ماه برترین ماه ها است.

روزهای آن برتر از روزهای دیگر، و شب های آن بهترین شب ها است،

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، ابواب احکام شهر رمضان، باب ۱۸، حدیث ۱۶ (جلد ۱۰، صفحه ۳۱۱، چاپ آل البیت) - «کافی»، جلد ۲، صفحات ۶۲۸ و ۶۲۹، و جلد ۴، صفحه ۱۵۷ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۵۹، و جلد ۹۴، صفحه ۲۵.

لحظات و ساعات این ماه بهترین ساعات است.

ماهی است که به میهمانی خدا دعوت شده اید و از کسانی که مورد اکرام خدا هستند می باشید.

نَفَس های شما همچون تسبیح، خوابتان چون عبادت، اعمالتان مقبول، و دعایان مستجاب است.

بنابراین، با نیت های خالص و دل های پاک از خداوند بخواهید تا شما را در روزه داشتن و تلاوت قرآن در این ماه توفیق دهد؛ زیرا بدبخت کسی است که از آمرزش الهی در این ماه بزرگ محروم گردد.

با گرسنگی و تشنگی خویش در این ماه به یاد گرسنگی و تشنگی رستاخیز باشید، بر فقراء و بینوایان بخشش کنید، پیران خویش را گرامی دارید، به خردسالان رحمت آورید، پیوند خویشاوندی را محکم سازید.

زبان هایتان را از گناه باز دارید، چشمان خویش را از آنچه نگاه کردنش حلال نیست بپوشانید، گوش های خویش را از آنچه شنیدنش حرام است فرا گیرید بر یتیمان مردم شفقت و محبت کنید، تا با یتیمان شما چنین کنند...»^۱.

* * *

۱ - قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ.

شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَأَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَلَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِي وَسَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ.

هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ.

أَنْفُسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَنَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَعَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَدَعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ.

فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوفِّقَكُمْ لَصِيَامِهِ وَتِلَاوَةِ كِتَابِهِ فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حَرَّمَ غَفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ.

وَاذْكُرُوا بِجُوعِكُمْ وَعَطَشِكُمْ فِيهِ جُوعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَعَطَشَهُ وَتَصَدَّقُوا عَلَى فُقَرَائِكُمْ وَمَسَاكِينِكُمْ وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صَغَارَكُمْ وَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَغَضُّوا عَمَّا لَا يَحِلُّ النَّظْرُ إِلَيْهِ أَبْصَارَكُمْ وَعَمَّا لَا يَحِلُّ الْإِسْتِمَاعُ إِلَيْهِ أَسْمَاعَكُمْ وَتَحَنَّنُوا عَلَى أَتِنَامِ النَّاسِ يُتَحَنَّنْ عَلَى أَتِنَامِكُمْ... («وسائل الشیعه»، جلد ۷، حدیث ۲۰، باب ۱۸ من ابواب احکام شهر رمضان، (و جلد ۱۰، صفحه ۳۱۳، چاپ آل البيت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحه ۳۵۶ - «عیون اخبار الرضا»، جلد ۱، صفحه ۲۹۵، انتشارات جهان).

۴ - قاعده «لا حَرَجَ»

در آیات فوق اشاره ای به این نکته شده بود: «خدا بر شما آسان می گیرد و نمی خواهد به زحمت بیفتید»، مسلماً این اشاره در اینجا ناظر به مسأله روزه و فوائده آن و حکم مسافر و بیمار است، ولی با توجه به کلی بودن، از آن یک قاعده عمومی نسبت به تمام احکام اسلامی استفاده می شود و از مدارک قاعده معروف «لا حَرَجَ» است.

این قاعده می گوید: اساس قوانین اسلام بر سخت گیری نیست، و اگر در جایی حکمی تولید مشقت شدید کند، موقتاً برداشته می شود، چنان که فقها فرموده اند: «هر گاه وضو گرفتن یا ایستادن به هنگام نماز و مانند اینها انسان را شدیداً به زحمت بیندازد، مبدل به تیمم و نماز نشسته می شود».^۱

در آیه ۷۸ سوره «حج» نیز می خوانیم: هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ: «او شما را برگزید و در دین خود تکلیف مشقت باری برای شما قرار نداد».

حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه وآله): بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ: «من مبعوث به آئین سهل و آسانی شده ام» نیز اشاره به همین مطلب است.^۲

* * *

۱ - به کتب «عروة الوثقی»، «تحریر الوسیله» و رساله های عملیه مراجعه فرمائید.

۲ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۴۹۴، باب کراهیه الرهبانیه و ترک الباه (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۰، صفحه

۱۰۶ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۲۶۳.

این حدیث با عبارت های مختلفی آمده، از قبیل: «بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ» («بحار الانوار»، جلد ۳۰، صفحه ۵۴۸) و «بُعِثْتُ عَلَى الشَّرِيعَةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ» («ناصریات شریف مرتضی»، صفحه ۴۶، رابطه الثقافة و العلاقات الاسلامیه) و...

۱۸۶ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ

ترجمه:

۱۸۶ - و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم! دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند)!

شأن نزول:

کسی از پیامبر پرسید: آیا خدای ما نزدیک است تا آهسته با او مناجات کنیم؟ یا دور است تا با صدای بلند او را بخوانیم؟ آیه فوق نازل شد (و به آنها پاسخ داد که خدا به بندگان نزدیک است).^۱

* * *

تفسیر:

سلاحی به نام دعا و نیایش

از آنجا که یکی از وسائل ارتباط بندگان با خدا مسأله دعا و نیایش است به دنبال ذکر بخش مهمی از احکام اسلام در آیات گذشته، آیه مورد بحث، از دعا سخن می گوید، و با این که یک برنامه عمومی برای همه کسانی که می خواهند با

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «عوالی اللآلی»، جلد ۲، صفحه ۸۲ (انتشارات سید الشهداء) - «بحار الانوار»، جلد ۸۷، صفحه ۵۳ - تفسیر «آلوسی» و دیگر تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث.

خدا مناجات کنند در بر دارد، قرار گرفتن آن در میان آیات مربوط به روزه مفهوم تازه ای به آن می بخشد؛ چرا که روح هر عبادتی قرب به خدا و راز و نیاز با اوست. این آیه روی سخن را به پیامبر کرده، می گوید: «هنگامی که بندگانم از تو درباره من سؤال کنند بگو من نزدیکم» (وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ).

نزدیک تر از آنچه تصور کنید، نزدیک تر از شما به خودتان، و نزدیک تر از شریان گردن هایتان، چنان که در جای دیگر می خوانیم: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ^۱. آنگاه اضافه می کند: «من دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا می خواند اجابت می کنم» (أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ).

«بنابراین باید بندگان من دعوت مرا بپذیرند» (فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي).

«و به من ایمان آورند» (وَلْيُؤْمِنُوا بِي).

«باشد که راه خود را پیدا کنند و به مقصد برسند» (لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ).

جالب این که در این آیه کوتاه خداوند هفت مرتبه به ذات پاک خود اشاره کرده و هفت بار به بندگان! و از این راه، نهایت پیوستگی، قرب، ارتباط و محبت خود را نسبت به آنان مجسم ساخته است!

عبدالله بن سنان می گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود:

«زیاد دعا کنید؛ زیرا دعا کلید بخشش خداوند و وسیله رسیدن به هر حاجت است، نعمت ها و رحمت هائی نزد پروردگار است که جز با دعا نمی توان به آن رسید! و بدان! هر در را که بکوبی عاقبت گشوده خواهد شد»!^۲

۱ - ق، آیه ۱۶.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۷۰ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۲۶، حدیث ۸۶۱۳ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۰، صفحات ۲۹۵ و ۲۹۹ - «الدعوات قطب راوندی»، صفحه ۱۷ (مدرسه امام مهدی (علیه السلام)) - «فلاح السائل سید بن طاووس»، صفحه ۲۸ (دفتر تبلیغات).

آری، او به ما نزدیک است، چگونه ممکن است از ما دور باشد، در حالی که میان ما و قلب ما جای او است! (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ).^۱

* * *

نکته ها:

۱ - فلسفه دعا و نیایش

آنها که حقیقت و روح دعا و اثرات تربیتی و روانی آن را نشناخته اند ایرادهای گوناگونی به مسأله دعا دارند:

گاه می گویند: دعا عامل تخذیر است؛ چرا که مردم را به جای فعالیت، کوشش و استفاده از وسائل پیشرفت و پیروزی، به سراغ دعا می فرستد، و به آنها تعلیم می دهد که به جای همه این تلاش ها دعا کنند!

گاه می گویند: اصولاً آیا دعا کردن فضولی در کار خدا نیست؟! خدا هر چه را مصلحت بداند انجام می دهد، او به ما محبت دارد، مصالح ما را بهتر از خود ما می داند، پس چرا ما هر ساعت مطابق دلخواه خود از او چیزی بخواهیم؟!

و زمانی می گویند: از همه اینها گذشته آیا دعا منافات با مقام رضا و تسلیم در برابر اراده خداوند ندارد؟

آنها که چنین ایرادهائی را مطرح می کنند از آثار روانی، اجتماعی، تربیتی و معنوی دعا و نیایش غافلند؛ زیرا انسان برای تقویت اراده و بر طرف کردن ناراحتی ها به تکیه گاهی احتیاج دارد، دعا چراغ امید را در انسان روشن می سازد.

مردمی که دعا و نیایش را فراموش کنند، با عکس العمل های نامطلوب روانی و اجتماعی مواجه خواهند شد.

و به تعبیر یکی از روانشناسان معروف:

«فقدان نیایش در میان ملتی برابر با سقوط آن ملت است! اجتماعی که احتیاج به نیایش را در خود کشته است، معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهد بود.

البته نباید این مطلب را فراموش کرد که تنها صبح، نیایش کردن و بقیه روز همچون یک وحشی به سر بردن بیهوده است، باید نیایش را پیوسته انجام داد، و در همه حال با توجه بود، تا اثر عمیق خود را در انسان از دست ندهد».^۱

آنان که برای دعا اثر تخیلی قائلند معنی دعا را نفهمیده اند؛ زیرا معنی دعا این نیست که از وسائل و علل طبیعی دست بکشیم و به جای آن دست به دعا برداریم، بلکه مقصود این است: بعد از آن که نهایت کوشش خود را در استفاده از همه وسائل موجود به کار بستیم، آنجا که دست ما کوتاه شد و به بن بست رسیدیم به سراغ دعا برویم، و با توجه و تکیه بر خداوند روح امید و حرکت را در خود زنده کنیم، و از کمک های بی دریغ آن مبدأ بزرگ مدد گیریم.

بنابراین، دعا مخصوص به نارسائی ها و بن بست ها است، نه عاملی به جای عوامل طبیعی.

«نیایش در همان حال که آرامش را پدید آورده است، در فعالیت های مغزی انسان یک نوع شکفتگی و انبساط باطنی و گاهی روح قهرمانی و دلاوری را تحریک می کند. نیایش خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فرد نشان می دهد، صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره پر از یقین، استعداد هدایت، و نیز استقبال از حوادث، اینها است که از وجود یک گنجینه پنهان در عمق روح ما حکایت می کند، و تحت این قدرت، حتی مردم عقب مانده

۱ - «نیایش» نوشته طبیب و روان شناس مشهور «الکسیس کارل».

و کم استعداد نیز می توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند، و از آن بیشتر بهره گیرند، اما متأسفانه در دنیای ما کسانی که نیایش را در چهره حقیقی اش بشناسند بسیار کم اند».^۱

از آنچه گفتیم: پاسخ این ایراد که می گویند: دعا بر خلاف «رضا و تسلیم» است نیز روشن شد؛ زیرا دعا همان طور که در بالا شرح داده شد، یک نوع کسب قابلیت برای تحصیل سهم زیادتر از فیض بی پایان پروردگار است.

به عبارت دیگر، انسان به وسیله دعا توجه و شایستگی بیشتری برای درک فیض خداوند پیدا می کند، بدیهی است کوشش برای تکامل و کسب شایستگی بیشتر، عین تسلیم در برابر قوانین آفرینش است، نه چیزی بر خلاف آن.

از همه گذشته «دعا» یک نوع عبادت و خضوع و بندگی است، و انسان به وسیله دعا توجه تازه ای به ذات خداوند پیدا می کند، و همان طور که همه عبادات اثر تربیتی دارد، دعا هم دارای چنین اثری خواهد بود.

و این که می گویند: «دعا فضولی در کار خدا است!» و خدا هر چه مصلحت باشد انجام می دهد» توجه ندارند که مواهب الهی بر حسب استعدادها و لیاقت ها تقسیم می شود، هر قدر استعداد و شایستگی بیشتر باشد، سهم بیشتری از آن مواهب نصیب انسان می گردد.

لذا می بینیم امام صادق (علیه السلام) می فرماید: **إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ**: «در نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا کسی به آن نمی رسد»!^۲

دانشمندی می گوید: «وقتی که ما نیایش می کنیم خود را به قوه پایان

۱ - «نیایش»، «الکسیس کارل».

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۶۶، باب فضل الدعاء و الحث علیه، حدیث ۳ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۳۴، حدیث ۸۶۳۹ (چاپ آل البیت) - «عدة الداعی»، صفحه ۲۹ (دار الکتب الاسلامی).

ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می‌سازیم.^۱
و نیز می‌گوید: «امروز، جدیدترین علم، یعنی روانپزشکی همان چیزهائی را تعلیم می‌دهد که پیامبران تعلیم می‌دادند، چرا؟ به علت این که پزشکان روانی دریافته‌اند دعا و نماز، و داشتن یک ایمان محکم به دین، نگرانی، تشویش، هیجان و ترس را که موجب نیم‌بیشتری از ناراحتی‌های ما است برطرف می‌سازد».^۲

* * *

۲ - مفهوم واقعی دعا

پس از آن که دانستیم دعا در مورد نارسائی‌های قدرت ما است، نه در مورد توانائی و قدرت، و به عبارت دیگر دعای مستجاب دعائی است که به مضمون «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ»^۳ به هنگام اضطرار و عقیم ماندن تمام تلاش‌ها و کوشش‌ها انجام گیرد، روشن می‌شود مفهوم دعا درخواست فراهم شدن اسباب و عواملی است که از دایره قدرت انسان بیرون باشد، آن هم از کسی که قدرتش بی پایان و هر امری برای او آسان است.

ولی این درخواست نباید تنها از زبان صادر شود، بلکه از تمام وجود او برخیزد، و زبان در این قسمت، نماینده و ترجمان تمام ذرات وجود انسان و اعضا و جوارح او باشد.
قلب و روح از طریق دعا پیوند نزدیک با خدا پیدا کند، و همانند قطره‌ای که به اقیانوس بی پایان پیوندد اتصال معنوی با آن مبدأ بزرگ قدرت یابد، اثرات این ارتباط و پیوند روحانی را به زودی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱ - «آئین زندگی»، صفحه ۱۵۶.

۲ - «آئین زندگی»، صفحه ۱۵۲.

۳ - نمل، آیه ۶۲.

البته، باید توجه داشت یک نوع دیگر از دعا داریم که حتی در موارد قدرت و توانائی نیز انجام می گیرد، و آن دعائی است که نشان دهنده عدم استقلال قدرت های ما در برابر قدرت پروردگار است.

و به عبارت دیگر، مفهوم آن توجه به این حقیقت است که اسباب و عوامل طبیعی هر چه دارند از ناحیه او دارند، و به فرمان او هستند، اگر به دنبال دارو می رویم و شفا از آن می طلبیم به خاطر آن است که او آن اثر را به دارو بخشیده (این نوع دیگری از دعا است که در احادیث اسلامی نیز به آن اشاره شده است).

کوتاه سخن این که دعا یک نوع خود آگاهی و بیداری دل و اندیشه، و پیوند باطنی با مبدأ همه نیکی ها و خوبی ها است، لذا در سخنان حضرت علی (علیه السلام) می خوانیم: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دُعَاءَ قَلْبٍ لَاهٍ: «خداوند دعای غافل دلان را مستجاب نمی کند».^۱ و در حدیث دیگر از امام صادق (علیه السلام) به همین مضمون می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ سَاهٍ».^۲

* * *

۳ - شرائط / اجابت دعاء

توجه به کیفیت این شرائط نیز روشنگر حقایق تازه ای در زمینه مسأله به ظاهر بخرنج دعاء است، و اثر سازنده آن را آشکار می سازد در روایات اسلامی شرائطی برای استجاب دعاء می خوانیم از جمله:

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۷۳، باب الاقبال علی الدعاء، (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۵۴ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۰، صفحات ۳۱۴ و ۳۲۳.

۲ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۷۳، حدیث ۱ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۵۳، حدیث ۸۷۰۲ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۰، صفحات ۳۰۵ و ۳۲۳.

الف - پاکی قلب

برای اجابت دعا باید قبل از هر چیز در پاکی قلب و روح کوشید، از گناه توبه کرد، خودسازی نمود، و از زندگی رهبران الهی الهام گرفت.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که: **إِيَّاكُمْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدُكُمْ رَبَّهُ شَيْئاً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ حَتَّى يَبْدَأَ بِالثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَالْمَدْحَةِ لَهُ وَالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ ثُمَّ الْإِعْتِرَافِ بِالذَّنْبِ وَالتَّوْبَةِ ثُمَّ الْمَسْأَلَةَ:**

«مبادا هیچ یک از شما از خدا تقاضائی کند مگر این که نخست حمد و ثنای او را به جا آورد و درود بر پیامبر و آل او بفرستد، بعد به گناه خود نزد او اعتراف (و توبه) کند سپس دعا نماید».^۱

ب - پاکی اموال

در پاکی زندگی از اموال غصب، ظلم و ستم بکوشد، و تغذیه او از حرام نباشد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده: **مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَائُهُ فَلْيُطِيبْ مَطْعَمَهُ وَ مَكْسَبَهُ:** «کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را پاک کند».^۲

ج - مبارزه با فساد

از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق خود داری نکند، زیرا آنها که امر به معروف و نهی از منکر را ترک می گویند، دعای مستجابی ندارند، چنان که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده: **لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَنَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيَسْلُطَنَّ اللَّهُ شِرَارَكُمْ عَلَى خِيَارِكُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ:** «باید امر به

۱ - «سفينة البحار»، جلد اول، صفحات ۴۴۸ و ۴۴۹ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۸۴، حدیث ۱، باب الثناء قبل الدعاء (دار الكتب الإسلامية) - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۷۹، حدیث ۸۷۸۲ (چاپ آل البيت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۰، صفحات ۳۱۲، ۳۱۴ و ۳۱۵ (با اندکی تفاوت).

۲ - «سفينة البحار»، جلد اول، صفحات ۴۴۸ و ۴۴۹ - «بحار الانوار»، جلد ۹۰، صفحه ۳۷۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۱۴۵، حدیث ۸۹۶۵ (چاپ آل البيت).

معروف و نهی از منکر کنید و گرنه خداوند، بدان را بر نیکان شما مسلط می کند و هر چه دعا کنند مستجاب نخواهد شد»^۱!

در حقیقت، ترک این وظیفه بزرگ «نظارت ملی» نابسامانی هائی در اجتماع به وجود می آورد که نتیجه آن خالی ماندن صحنه اجتماع برای بدکاران است، و دعا برای برطرف شدن نتایج آن بی اثر است؛ زیرا این وضع نتیجه قطعی اعمال خود انسان می باشد.

د - عمل به پیمان های الهی

ایمان و عمل صالح و امانت و درستکاری یکی دیگر از شرائط استجاب دعا است؛ زیرا آن کس که به عهد خویش در برابر پروردگارش وفا نکند، نباید انتظار داشته باشد که مشمول وعده اجابت دعا از ناحیه پروردگار باشد.

کسی نزد امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از عدم استجاب دعایش شکایت کرده گفت: با این که خداوند فرموده: دعا کنید من اجابت می کنم؛ چرا ما دعا می کنیم و به اجابت نمی رسد؟!

امام در پاسخ فرمود: إِنَّ قُلُوبَكُمْ خَائِتٌ بِإِمَانٍ خِصَال:

أُولَٰهَا: أَنْكُمْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ فَلَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ كَمَا أَوْجَبَ عَلَيْكُمْ، فَمَا أَغْنَتْ عَنْكُمْ مَعْرِفَتُكُمْ شَيْئًا.

وَالثَّانِيَةُ: أَنْكُمْ آمَنْتُمْ بِرَسُولِهِ ثُمَّ خَالَفْتُمْ سُنَّتَهُ وَأَمْتُمْ شَرِيعَتَهُ فَأَيْنَ ثَمَرَةُ إِيمَانِكُمْ.

وَالثَّالِثَةُ: أَنْكُمْ قَرَأْتُمْ كِتَابَهُ الْمُنْزَلَ عَلَيْكُمْ فَلَمْ تَعْمَلُوا بِهِ وَ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا ثُمَّ خَالَفْتُمْ.

۱ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۵۶، حدیث ۳، باب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه».

جلد ۱۶، صفحه ۱۱۸، حدیث ۲۱۱۳۰ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۰.

صفحه ۳۷۸، و جلد ۹۷، صفحه ۹۳.

و الرّابعه: اَنْكُمْ قُلْتُمْ اِنَّكُمْ تَخَافُونَ مِنَ النَّارِ وَ اَنْتُمْ فِي كُلِّ وَقتٍ تَقْدُمُونَ اِلَيْهَا بِمَعاصِيكُمْ فَاَيْنَ خَوْفُكُمْ؟

و الخامسة: اَنْكُمْ قُلْتُمْ اِنَّكُمْ تَرْغَبُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ اَنْتُمْ فِي كُلِّ وَقتٍ تَفْعَلُونَ مَا يُبَاعِدُكُمْ مِنْهَا فَاَيْنَ رَغْبَتُكُمْ فِيهَا.

و السادسة: اَنْكُمْ اَكَلْتُمْ نِعْمَةَ الْمَوْلَى وَ لَمْ تَشْكُرُوا عَلَيْهَا.

و السابعة: اَنَّ اللَّهَ اَمَرَكُمْ بِعَدَاوَةِ الشَّيْطَانِ وَ قَالَ اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا فَعَادِيْتُمُوهُ بِلا قَوْلٍ وَ وَالْيَتْمُوهُ بِلا مُخَالَفَةٍ.

و الثامنة: اَنْكُمْ جَعَلْتُمْ غُيُوبَ النَّاسِ نُصَبَ غُيُوبِكُمْ وَ رَاءَ ظُهُورِكُمْ تَلْمُؤُونَ مَنْ اَنْتُمْ اَحَقُّ بِاللَّوْمِ مِنْهُ فَاَيُّ دُعَاءٍ يُسْتَجَابُ لَكُمْ مَعَ هَذَا وَ قَدْ سَدَدْتُمْ اَبْوَابَهُ وَ طَرَقَهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اصْلَحُوا اَعْمَالَكُمْ وَ اخْلَصُوا سَرَائِرَكُمْ وَ اَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَسْتَجِيبَ اللَّهُ لَكُمْ دُعَاءَكُمْ:

«قلب و فکر شما در هشت چیز خیانت کرده (لذا دعایتان مستجاب نمی شود):

۱ - شما خدا را شناخته اید اما حق او را ادا نکرده اید، به همین دلیل شناخت شما سودی به حالتان نداشته!

۲ - شما به فرستاده او ایمان آورده اید سپس با سنتش به مخالفت برخاسته اید ثمره ایمان شما کجا است؟

۳ - کتاب او را خوانده اید ولی به آن عمل نکرده اید، گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم سپس به مخالفت برخاستید!

۴ - شما می گوئید از مجازات و کیفر خدا می ترسید، اما همواره کارهایی می کنید که شما را به آن نزدیک می سازد...

۵ - می گوئید به پاداش الهی علاقه دارید اما همواره کاری انجام می دهید که

شما را از آن دور می سازد...

۶ - نعمت خدا را می خورید و حق شکر او را ادا نمی کنید.

۷ - به شما دستور داده دشمن شیطان باشید (و شما طرح دوستی با او می ریزید)
ادعای دشمنی با شیطان دارید اما عملاً با او مخالفت نمی کنید.

۸ - شما عیوب مردم را نصب العین خود ساخته و عیوب خود را پشت سر
افکنده اید... با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد؟ در حالی که
خودتان درهای آن را بسته اید؟

تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصلاح نمائید امر به معروف و نهی از منکر کنید تا
دعای شما به اجابت برسد»^۱.

این حدیث پر معنی با صراحت می گوید:

وعدۀ خداوند به اجابت دعا یک وعدۀ مشروط است نه مطلق، مشروط به آن که شما
به وعدۀ ها و پیمان های خود عمل کنید در حالی که شما از هشت راه پیمان شکنی
کرده اید، و اگر به این پیمان شکنی پایان دهید دعای شما مستجاب می شود.
عمل به دستورات هشتگانه فوق که در حقیقت شرائط استجاب دعا است برای تربیت
انسان و به کار گرفتن نیروهای او در یک مسیر سازنده و ثمربخش کافی است.

هـ - دعا و عمل

دیگر از شرائط استجاب دعا توأم گشتن آن با عمل و تلاش و کوشش است در کلمات

قصار امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: الدَّاعِي بِلا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلا

۱ - «سفينة البحار»، جلد ۱، صفحات ۴۴۸ و ۴۴۹ - «بحار الانوار»، جلد ۹۰، صفحات ۳۷۶ و ۳۷۷ (با اندکی تفاوت) -
«مستدرک»، جلد ۵، صفحه ۲۶۸، حدیث ۵۸۴۱ - ۳ (آل البيت) - «أعلام الدین»، صفحه ۲۶۹ (آل البيت).

وَتَر!»: دعاکننده بدون عمل و تلاش، مانند تیرانداز بدون زه است!^۱

با توجه به این که وَتَر (زه) عامل حرکت و وسیله پیش راندن تیر به سوی هدف است نقش «عمل» در تأثیر «دعا» روشن می گردد.

نتیجه:

مجموع شرائط پنجگانه فوق روشنگر این واقعیت است که دعا نه تنها نباید جانشین اسباب طبیعی و وسائل عادی برای وصول به هدف گردد، بلکه برای اجابت آن باید در برنامه های زندگی دعا کننده دگرگونی کلی به عمل آید، روحیات شخص، نوسازی شود، و در اعمال پیشین تجدیدنظر گردد.

آیا چسبانیدن عنوان «مخدور» به دعا با چنین شرایطی نشانه بی اطلاعی و یا اعمال غرض نیست؟!

* * *

۱ - «نهج البلاغه»، حکمت ۳۳۷ - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۴، صفحه ۴۱۶، حدیث ۵۹۰۴ (انتشارات جامعه مدرسین) - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۱۴۵ (آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۶۰.

۱۸۷ أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَّامِ الرَّقْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ
 لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا
 عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا
 حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ
 أَنْتُمُ الصَّيَّامُ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي
 الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ
 لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

ترجمه:

۱۸۷ - آمیزش جنسی با همسرانتان، در شب روزهائی که روزه می گیرید، حلال است. آنها لباس شما هستند، و شما لباس آنها؛ (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید). خداوند می دانست که شما به خود خیانت می کردید؛ (و این کار ممنوع را انجام می دادید؛) پس توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید. اکنون با آنها آمیزش کنید، و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته، طلب نمائید! و بخورید و بیاشامید، تا رشته سپید صبح، از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد! سپس روزه را تا شب، تکمیل کنید! و در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته اید، با زنان آمیزش نکنید! این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید! خداوند، این چنین آیات خود را برای مردم، روشن می سازد، باشد که پرهیزگار گردند!

شأن نزول:

از روایات اسلامی چنین استفاده می شود که در آغاز نزول حکم روزه، مسلمانان تنها حق داشتند قبل از خواب شبانه غذا بخورند، چنانچه کسی در شب به خواب می رفت سپس بیدار می شد، خوردن و آشامیدن بر او حرام بود.

و نیز در آن زمان آمیزش با همسران در روز و شب ماه رمضان مطلقاً تحریم شده بود.

یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) به نام «مطعم بن جبیر» که مرد ضعیفی بود با این حال روزه می داشت، هنگام افطار وارد خانه شد، همسرش رفت برای افطار او غذا حاضر کند به خاطر خستگی خواب او را ربود، وقتی بیدار شد گفت: من دیگر حق افطار ندارم، با همان حال شب را خوابید و صبح در حالی که روزه دار بود برای حفر «خندق» (در آستانه جنگ احزاب) در اطراف «مدینه»، حاضر شد، در اثناء تلاش و کوشش به واسطه ضعف و گرسنگی مفرط بی هوش شد، پیامبر بالای سرش آمد و از مشاهده حال او متأثر گشت.

و نیز جمعی از جوانان مسلمان که قدرت کنترل خویش را نداشتند شب های ماه رمضان با همسران خود آمیزش می نمودند.

در این هنگام آیه نازل شد و به مسلمانان اجازه داد در تمام طول شب می توانند غذا بخورند و با همسران خود آمیزش جنسی داشته باشند.^۱

* * *

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴، حدیث ۱۲۹۹۳ (آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۰،

صفحه ۱۰، و جلد ۹۳، صفحه ۲۷۱ - در روایات زیادی به جای «مطعم بن جبیر»، «خوات بن جبیر انصاری»، برادر «عبدالله بن جبیر» آمده است («کافی»، جلد ۴، صفحه ۹۸، حدیث ۴، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۲،

حدیث ۱۲۹۹۰، آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲۰،

صفحات ۲۴۱ و ۲۶۷، و جلد ۹۳، صفحات ۲۶۹، ۲۷۰ و ۲۸۶ و... - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

تفسیر:

توسعه ای در حکم روزه

چنان که در شأن نزول خواندیم در آغاز اسلام آمیزش با همسران در شب و روز ماه رمضان مطلقاً ممنوع بود، و همچنین خوردن و آشامیدن پس از خواب، و این شاید آزمایشی بود برای مسلمین و هم برای آماده ساختن آنها نسبت به پذیرش احکام روزه. آیه مورد بحث شامل چهار حکم اسلامی در زمینه روزه و اعتکاف است.

نخست می گوید: «در شب های ماه روزه آمیزش جنسی با همسران برای شما حلال شده است» (أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ)^۱.

آنگاه به فلسفه این موضوع پرداخته، می گوید: «زنان لباس شما هستند و شما لباس آنها» (هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ).

لباس، از یکسو، انسان را از سرما و گرما و خطر برخورد اشیاء به بدن، حفظ می کند، و از سوی دیگر، عیوب او را می پوشاند، و از سوی سوم، زینتی است برای تن آدمی، این تشبیه که در آیه فوق آمده اشاره به همه این نکات است.

دو همسر، یکدیگر را از انحرافات حفظ می کنند، عیوب هم را می پوشانند وسیله راحت و آرامش یکدیگرند، و هر یک زینت دیگری محسوب می شود.

این تعبیر، نهایت ارتباط معنوی مرد و زن و نزدیکی آنها به یکدیگر و نیز مساوات آنها را در این زمینه کاملاً روشن می سازد؛ زیرا همان تعبیر که درباره مردان آمده، بدون هیچ تغییر درباره زنان هم آمده است.

۱ - «رَفَثٌ» (بر وزن طیس) به معنی سخن گفتن پیرامون مسائل جنسی است، ولی به همین مناسبت گاه در خود آمیزش جنسی نیز به کار می رود و در آیه مورد بحث از این قبیل است.

سپس قرآن علت این تغییر قانون الهی را بیان کرده می فرماید: «خداوند می دانست شما به خویشتن خیانت می کردید (و این عمل را که ممنوع بود بعضاً انجام می دادید) پس توبه شما را پذیرفت، و شما را بخشید» (عِلْمَ اللَّهِ أَنكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَهُ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ).

آری، برای این که شما آلوده گناه بیشتر نشوید، خدا به لطف و رحمتش این برنامه را بر شما آسان ساخت و از مدت محدودیت آن کاست.

«اکنون که چنین است با آنها آمیزش کنید و آنچه را خداوند بر شما مقرر داشته طلب نمائید» (فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ).

مسئله این امر، به معنی وجوب نیست بلکه اجازه ای است بعد از ممنوعیت که در اصطلاح اصولیون «امر عقیب حظر» نامیده می شود و دلیل بر جواز است.

جمله «وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»، اشاره به این است که استفاده از این توسعه و تخفیف که در مسیر قوانین آفرینش و حفظ نظام و بقای نسل است، هیچ مانعی ندارد.

پس از آن، به بیان دومین حکم می پردازد و می فرماید: «بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه شب برای شما آشکار گردد» (وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَبْيُنَ

لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ).

به این ترتیب، مسلمانان حق داشتند در تمام طول شب از خوردنی ها و نوشیدنی ها استفاده کنند، اما به هنگام طلوع سپیده صبح امساک نمایند.

بعد از آن، به بیان سومین حکم پرداخته می گوید: «سپس روزه را تا شب تکمیل کنید» (ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ).

این جمله تأکیدی است بر ممنوع بودن خوردن و نوشیدن و آمیزش جنسی در روزها برای روزه داران، و نیز نشان دهنده آغاز و انجام روزه است که از طلوع

فجر شروع و به شب ختم می شود.

سرانجام به چهارمین و آخرین حکم پرداخته می گوید: «هنگامی که در مساجد مشغول اعتکاف هستید با زنان آمیزش نکنید» (وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ). بیان این حکم، مانند استثنائی است برای حکم گذشته؛ زیرا به هنگام اعتکاف که حد اقل مدت آن سه روز است روزه می گیرند اما در این مدت نه در روز حق آمیزش جنسی با زنان دارند و نه در شب.

در پایان آیه، اشاره به تمام احکام گذشته کرده، چنین می گوید: «اینها مرزهای الهی است به آن نزدیک نشوید» (تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا).

زیرا نزدیک شدن به مرز، وسوسه انگیز است، و گاه سبب می شود انسان از مرز بگذرد و در گناه بیفتد.

آری، «این چنین خداوند آیات خود را برای مردم روشن می سازد، شاید پرهیزگاری پیشه کنند» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ).

* * *

نکته ها:

۱ - مرزهای الهی

همان گونه که در آیات فوق بعد از ذکر قسمت هائی از احکام روزه و اعتکاف، خواندیم از این احکام تعبیر به «مرزهای الهی» شده است، مرز میان حلال و حرام مرز میان ممنوع و مجاز، و جالب این که نمی گوید، از مرزها نگذرید، می گوید: به آن نزدیک نشوید؛ چرا که نزدیک شدن به مرز وسوسه انگیز است و گاه سبب می شود بر اثر طغیان شهوات و یا گرفتار شدن به اشتباه، انسان از آن بگذرد.

به همین دلیل، در بعضی از قوانین اسلامی گام نهادن در مناطقی که موجب لغزش انسان به گناه است نهی شده است مانند شرکت در مجلس گناه، هر چند خود آلوده آن گناه نباشد، و یا خلوت کردن با اجنبیه (بودن با یک زن بیگانه در یک محل خلوت و کاملاً تنها که دیگران به آن راه ندارند).

همین معنی در احادیث دیگری تحت عنوان «حمایت از حمی» (نگه داشتن حریم منطقه ممنوعه) بیان شده است.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می فرماید: **إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًیَ وَ إِنَّ حِمًیَ اللَّهِ مَحَارِمُهُ فَمَنْ وَقَعَ حَوْلَ الْحِمَى یُوشِكُ أَنْ یَقَعَ فِیْهِ**: «هر سلطانی قرقگاهی دارد و قرقگاه خدا محرمات او است هر کس (گوسفند خود را در کنار) قرقگاه ببرد، بیم آن می رود که وارد منطقه ممنوعه شود».^۱

باز به همین دلیل، افرادی که پایبند اصول تقوا و پرهیزگاری هستند نه تنها مرتکب محرمات نمی شوند که سعی دارند به نزدیکی حرام نیز گام نهند.

* * *

۲ - اعتکاف

«اعتکاف» در اصل به معنی محبوس ماندن و مدتی طولانی در کنار چیزی بودن است و در اصطلاح شرع: توقف در مساجد برای عبادت می باشد که حد اقل آن سه روز و شرط آن روزه داشتن و ترک بعضی دیگر از لذائذ است.

این عبادت، اثر عمیقی در تصفیه روح و توجه مخصوص به پروردگار دارد و آداب و شرائط آن در کتب فقهی ذکر شده است، البته این عبادت ذاتاً از مستحبات است ولی در پاره ای از موارد استثنائی، شکل وجوب به خود می گیرد،

۱ - تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۱۶۷، حدیث ۳۳۵۰۷ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۱۲۷ (با اندکی تفاوت)، و جلد ۲، صفحه ۲۵۸ (با اندکی تفاوت) و صفحه ۲۶۰ (با اندکی تفاوت) - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۴، صفحه ۷۵، با اندکی تفاوت (جامعه مدرسین).

به هر حال در آیه مورد بحث، تنها به یکی از شرائط آن که عدم آمیزش با زنان (اعم از شب یا روز) است اشاره شده آن هم به خاطر ارتباط و پیوندی که با مسأله روزه دارد.

* * *

۳ - طلوع فجر

«فجر» در اصل، به معنی شکافتن است و این که از طلوع صبح تعبیر به فجر شده به خاطر آن است که پرده سیاه شب با ظهور اولین سپیده صبح از هم شکافته می شود. در آیات مورد بحث، علاوه بر این تعبیر، تعبیر به «حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ» آمده است، جالب این که در حدیثی می خوانیم: «عدی بن حاتم» خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) عرض کرد، من ریسمان سیاه و سفیدی گذارده بودم و به آنها نگاه می کردم تا به وسیله شناسائی آن دو از یکدیگر آغاز وقت روزه را تشخیص دهم! پیامبر (صلی الله علیه وآله) از این سخن چنان خندید که دندان های مبارکش نمایان گشت.

فرمود: «ای پسر حاتم! منظور رشته سفید صبح از رشته سیاه شب در افق است که آغاز وجوب روزه است».^۱

ضمناً باید توجه داشت این تعبیر نکته دیگری را نیز روشن می سازد و آن شناختن صبح صادق از کاذب است، زیرا:

در پایان شب، نخست یک سفیدی بسیار کم رنگ به طور عمودی در آسمان پیدا می شود که آن را به دم روباه تشبیه کرده اند، این همان صبح کاذب و

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «فقه القرآن قطب راوندی»، جلد ۱، صفحه ۲۰۲ (کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی) - تفاسیر «طبری»، «رازی»، «کشاف»، «در المنثور» و... ذیل آیه مورد بحث.

دروغگو است اما کمی بعد از آن، سفیدی شفافی به طور افقی و در امتداد افق نمایان می شود که همچون رشته نخ سپیدی در کنار رشته سیاه شب کشیده شده است، این همان صبح صادق است که آغاز روزه و ابتدای وقت نماز صبح است، و هیچ شباهتی با صبح کاذب ندارد.

* * *

۴ - آغاز و پایان، تقوا است

جالب این که در نخستین آیه مربوط به احکام روزه خواندیم که هدف نهائی از آن تقوا است، همین تعبیر عیناً در پایان آخرین آیه نیز آمده است (لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ). و این نشان می دهد: تمام این برنامه ها وسیله ای هستند برای پرورش روح تقوا، خویشتن داری و ملکه پرهیز از گناه و احساس مسئولیت در برابر وظائف انسان ها.

* * *

پروردگارا! سر تعظیم بر آستان مقدست می سائیم که این توفیق را به ما دادی که جلد اول این تفسیر را **مورد تجدیدنظر** قرار داده، نقائص آن را در حدّ توانائی بر طرف سازیم، شاید بتوانیم کتاب بزرگ آسمانیت قرآن مجید را بیش از پیش به برادران و خواهران مسلمان بشناسانیم!

خداوندا! تو را شکر می گوئیم که ما را مشمول این عنایت فرمودی که در طریق تفسیر سخنان بزرگ و پر ارجت، گام برداریم!

بارالها! این افتخار بزرگ را تا پایان کار از ما سلب مفرما تا بتوانیم باقیمانده این تفسیر را به بهترین صورت تنظیم و نشر دهیم!

خداوندا! از این که قلوب بندگان خاصیت را متوجه این کتاب ساختی و این همه از آن استقبال کردند و شاید به ما در دل شب ها یا به هنگام روز دعای خیری کنند متشکر و سپاسگزاریم!^۱

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان جلد اول تفسیر نمونه^۲

با تجدید نظر

پانزدهم / شوال / ۱۴۰۲

۱۴ / ۵ / ۱۳۶۱

۱ - اکنون که این سطور نوشته می شود، به حمد الله جلد ۱۲ تفسیر در شرف انتشار و جلد ۱۳ آن زیر چاپ است.

۲ - تصحیح: ۱۴ / ۵ / ۱۳۸۳ - مشهد مقدس.

■ فهرست ها :

- ۱ - مطالب ۷۴۱
- ۲ - موضوعی ۷۷۱
- ۳ - احادیث ۸۲۲
- ۴ - اعلام ۸۲۵
- ۵ - کتب ۸۳۰
- ۶ - ازمنه و امکانه ۸۳۵
- ۷ - قبایل و... ۸۳۷
- ۸ - اشعار ۸۳۹
- ۹ - لغات ۸۴۰

(فهرست مطالب)

موضوع	صفحه
تفسیر چیست؟ ... نوزده	۵
تفسیر قرآن از کی شروع شد؟ ... بیست	۶
تفسیر به رأی یک اشتباه خطرناک ... بیست و دو	۸
نیازها و ضرورت های ویژه هر عصر ... بیست و سه	۹
بهتر است کدام تفسیر را مطالعه کنیم؟ ... بیست و پنج	۱۱
ویژگی ها و مزایای این تفسیر ... بیست و هفت	۱۴
علت تجدیدنظر در جلد اول ... بیست و نه	۱۵
«سوره حمد» ۱... ۲۱	۲۱
ویژگی های سوره حمد ۲... ۲۳	۲۳
۱ - آهنگ این سوره ۲... ۲۳	۲۳
۲ - سوره حمد اساس قرآن است ۳... ۲۴	۲۴
۳ - سوره حمد افتخار بزرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۵... ۲۶	۲۶
۴ - تأکید بر تلاوت سوره حمد ۵... ۲۷	۲۷
محتوای سوره حمد ۶... ۲۷	۲۷

موضوع	صفحه
چرا نام این سوره «فاتحه الكتاب» است؟ ۸... ۳۰	۳۰
سؤال	
آیا جمع آوری قرآن در زمان پیامبر بود؟ ۱۰... ۳۲	۳۲
* * *	
«بسم الله الرحمن الرحيم» ۱۳... ۳۶	۳۶
بهترین سرآغاز ... ۳۶	۳۶

نکته ها:

- ۱ - آیا «بسم الله» جزء سوره است؟! ۱۷... ۴۰
- ۲ - «الله» جامع ترین نام خداوند ۲۰... ۴۴
- ۳ - رحمت عام و خاص خدا ۲۲... ۴۵
- ۴ - چرا صفات دیگر خدا در «بسم الله» نیامده است؟! ۲۴... ۴۸
- جهان غرق رحمت او است ۲۷... ۵۱

نکته ها:

- ۱ - خط سرخ بر همه «رب النوع ها» ۳۲... ۵۷
- ۲ - پرورش الهی راه خداشناسی! ۳۵... ۵۹
- ایمان به رستاخیز دومین پایگاه ۳۸... ۶۳

صفحه

موضوع

ق ج

- انسان در پیشگاه خدا ۴۲... ۶۸

نکته ها:

- ۱ - نقطه اتكاء فقط او است ۴۳... ۷۰
- ۲ - ذکر صیغه جمع در «نَعْبُدُ وَ نَسْتَعِينُ» ۴۴... ۷۰
- ۳ - از او کمک می گیریم ۴۴... ۷۱
- پیمودن صراط مستقیم ۴۵... ۷۲
- «صراط مستقیم» چیست؟ ۴۸... ۷۵
- دو خط انحرافی! ۵۲... ۷۹

نکته ها:

- ۱ - «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» کیانند؟ ۵۳... ۸۰
- ۲ - «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» و «ضَالِّينَ» کیانند؟ ۵۴... ۸۱

* * *

«سوره بقره» ۵۷... ۸۵

محتوای سوره بقره ۵۸... ۸۷

فضیلت تلاوت سوره بقره ۵۹... ۸۸

تحقیق درباره حروف مقطعه قرآن ۶۱... ۹۱

صفحه

موضوع

ق ج

عصر طلایی ادبیات عرب ۶۳... ۹۳

شاهد گویا ۶۴... ۹۴

نکته ها:

۱ - چرا اشاره به دور؟ ۶۶... ۹۶

۲ - معنی «کتاب» ۶۶... ۹۷

۳ - «هدایت» چیست؟ ۶۷... ۹۸

۴ - چرا هدایت قرآن ویژه پرهیزگاران است؟ ۶۸... ۹۹

آثار تقوا در روح و جسم انسان ۶۹... ۱۰۰

۱ - ایمان به غیب ۷۰... ۱۰۱

۲ - ارتباط با خدا ۷۳... ۱۰۴

۳ - ارتباط با انسان ها ۷۳... ۱۰۵

۴ - ایمان به تمام انبیاء ۷۵... ۱۰۷

۵ - ایمان به آخرت ۷۶... ۱۰۸

نکته ها:

۱ - استمرار در طریق ایمان و عمل ۷۸... ۱۱۱

۲ - حقیقت «تقوا» چیست؟ ۷۹... ۱۱۱

صفحه

موضوع

ق ج

گروه دوم، کافران لجوج و سرسخت ۸۱... ۱۱۴

نکته ها:

۱ - آیا سلب قدرت تشخیص، دلیل بر جبر نیست؟ ۸۳... ۱۱۶

۲ - اگر اینها قابل هدایت نیستند اصرار پیامبران برای چیست؟ ۸۵... ۱۱۸

۳ - مهر نهادن بر دل ها ۸۵... ۱۱۸

۴ - مقصود از «قلب» در قرآن ۸۷... ۱۲۱

۵ - چرا «قلب» و «بصر» به صیغه جمع و «سمع» به صیغه

مفرد ذکر شده است؟ ۸۹... ۱۲۲

گروه سوم «منافقان» ۹۲... ۱۲۵

نکته ها:

۱ - پیدایش نفاق و ریشه های آن ۹۷... ۱۳۰

- ۲ - لزوم شناخت منافقین در هر جامعه ۹۹... ۱۳۲
- ۳ - وسعت معنی نفاق ۱۰۰... ۱۳۴
- ۴ - کارشکنی های منافقان ۱۰۱... ۱۳۵
- ۵ - فریب دادن وجدان ۱۰۳... ۱۳۷
- ۶ - تجارت پر زیان ۱۰۵... ۱۳۹

صفحه

موضوع

ق ج

- دو مثال جالب برای ترسیم حال منافقان ۱۰۸... ۱۴۲
- این چنین خدائی را بپرستید ۱۱۶... ۱۵۱
- نعمت زمین و آسمان ۱۱۸... ۱۵۳
- نکته:

- بت پرستی در شکل های مختلف ۱۲۳... ۱۵۹
- «قرآن» معجزه جاویدان ۱۲۵... ۱۶۱
- نکته ها:

- ۱ - چرا پیامبران به معجزه نیاز دارند؟ ۱۲۸... ۱۶۴
- ۲ - «قرآن» معجزه جاودانی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ۱۲۹... ۱۶۵
- ۳ - جاودانی و جهانی بودن ۱۳۰... ۱۶۶
- ۴ - اما روحانی بودن آن ۱۳۰... ۱۶۷
- ۵ - آیا «قرآن» دعوت به مقابله کرده است؟ ۱۳۱... ۱۶۷
- ۶ - از کجا که مثل آن را نیاورده اند؟! ۱۳۳... ۱۷۰
- ۷ - گواهی دیگران درباره قرآن ۱۳۵... ۱۷۲
- ویژگی نعمت های بهشتی ۱۳۹... ۱۷۷

صفحه

موضوع

ق ج

نکته ها:

- ۱ - «ایمان» و «عمل» ۱۴۱... ۱۸۰
- ۲ - همسران پاک ۱۴۲... ۱۸۱
- ۳ - نعمت های مادی و معنوی در بهشت ۱۴۳... ۱۸۱
- شان نزول آیه ۲۶ ۱۴۵... ۱۸۳

آیا خدا هم مثال می زند؟! ۱۴۶... ۱۸۴

نکته ها:

۱ - اهمیت مثال در بیان حقایق ۱۴۸... ۱۸۷

۲ - چرا مثال به «پشه»؟ ۱۴۹... ۱۸۸

۳ - «هدایت» و «اضلال» الهی ۱۵۱... ۱۸۹

۴ - «فاسقان» کیانند؟ ۱۵۲... ۱۹۱

زیانکاران واقعی ۱۵۳... ۱۹۲

نکته ها:

۱ - اهمیت صله رحم در اسلام ۱۵۶... ۱۹۵

۲ - به جای وصل کردن، قطع کردن ۱۵۸... ۱۹۸

نعمت اسرارآمیز حیات ۱۵۹... ۱۹۹

صفحه

موضوع

ج

ق

نکته ها:

۱ - تناسخ و عود ارواح ۱۶۴... ۲۰۴

۲ - آسمان های هفتگانه ۱۶۵... ۲۰۵

۳ - عظمت کائنات ۱۶۸... ۲۰۹

انسان نماینده خدا در زمین ۱۷۱... ۲۱۲

فرشتگان در بوته آزمایش ۱۷۶... ۲۱۷

پاسخ به دو سؤال

خداوند چگونه این علوم را به آدم تعلیم نمود؟ ۱۷۸... ۲۲۰

آدم در بهشت! ۱۸۱... ۲۲۳

نکته ها:

۱ - چرا «ابلیس» مخالفت کرد؟ ۱۸۲... ۲۲۷

۲ - آیا سجده برای خدا بود یا آدم؟ ۱۸۳... ۲۲۸

۳ - بهشت آدم کدام بهشت بود؟ ۱۸۶... ۲۲۹

۴ - گناه آدم چه بود؟ ۱۸۷... ۲۳۰

۵ - مقایسه معارف «قرآن» با «تورات» ۱۸۹... ۲۳۱

۶ - مقصود از شیطان در قرآن چیست؟ ۱۹۱... ۲۳۴

موضوع	صفحه
ق	ج
۷ - خدا چرا شیطان را آفرید؟ ۱۹۳...	۲۳۷
بازگشت آدم به سوی خدا ۱۹۵...	۲۳۸
نکته ها:	
۱ - کلماتی که خدا بر آدم القاء کرد چه بود؟ ۱۹۷...	۲۴۰
۲ - چرا جمله «إِهْبِطُوا» تکرار شده است؟ ۱۹۹...	۲۴۲
۳ - مخاطب در «إِهْبِطُوا» کیست؟ ۱۹۹...	۲۴۳
یاد نعمت های خدا ۲۰۰...	۲۴۴
نکته ها:	
۱ - یهود در مدینه ۲۰۱...	۲۴۵
۲ - دوازده پیمان خدا با یهود چه بود؟ ۲۰۲...	۲۴۶
۳ - خدا نیز به عهدش وفا می کند ۲۰۳...	۲۴۸
۴ - چرا یهودیان را بنی اسرائیل می گویند؟ ۲۰۴...	۲۴۸
سودپرستی یهود ۲۰۷...	۲۵۱
نکته:	
آیا قرآن مندرجات «تورات» و «انجیل» را تصدیق کرده؟! ۲۱۰...	۲۵۴
به دیگران توصیه می کنید، اما خودتان چرا؟! ۲۱۴...	۲۵۹
موضوع	صفحه
ق	ج
نکته ها:	
۱ - «لقاء الله» چیست؟ ۲۱۷...	۲۶۲
۲ - راه پیروزی بر مشکلات ۲۱۸...	۲۶۴
خیال های باطل یهود ۲۲۰...	۲۶۶
* * *	
قرآن و مسأله «شفاعت» ۲۲۳...	۲۶۹
۱ - مفهوم واقعی شفاعت ۲۲۴...	۲۷۱
۲ - شفاعت در عالم تکوین ۲۲۵...	۲۷۲
۳ - مدارک شفاعت ۲۲۶...	۲۷۳
۴ - شرائط گوناگون شفاعت ۲۲۸...	۲۷۵

۲۷۷	۲۲۹...	۵ - احادیث اسلامی و شفاعت
۲۷۹	۲۳۱...	۶ - تأثیر معنوی شفاعت
۲۸۲	۲۳۴...	۷ - نیاز توبه کاران به شفاعت
۲۸۳	۲۳۵...	۸ - فلسفه شفاعت
۲۸۵	۲۳۶...	۹ - شرائط سازنده شفاعت
۲۸۵	۲۳۷...	۱۰ - بررسی و پاسخ اشکالات شفاعت

صفحه

موضوع

ق ج

۲۸۷	۲۳۸...	۱۱ - شفاعت و توحید
۲۹۱	۲۴۱...	۱۲ - نسبت شرک به همه مسلمانان
۲۹۲	۲۴۲...	۱۳ - بررسی در زمینه منطق وهابیان در مسأله شفاعت
		* * *
	۲۹۷	نعمت آزادی ۲۴۷...
۲۹۹	۲۴۹...	بردگی دختران در آن روز و امروز
	۳۰۰	نجات از چنگال فرعونیان ۲۵۰...
۳۰۴	۲۵۳...	بزرگ ترین انحراف بنی اسرائیل
	۳۰۶	گناه عظیم و توبه بی سابقه ۲۵۵...
		* * *
	۳۰۹	تقاضای عجیب! ۲۵۷...
	۳۱۲	نعمت های گوناگون ۲۶۰...
		نکته ها:
۳۱۴	۲۶۲...	۱ - زندگی در فضای آزاد از اسارت ها
	۳۱۴	۲ - «من» و «سلوی» چیست؟ ۲۶۲...
	۳۱۷	۳ - چرا تعبیر به «آنزلنا» شده؟ ۲۶۵...

صفحه

موضوع

ق ج

	۳۱۸	۴ - «غمام» چیست؟ ۲۶۵...
	۳۱۸	۵ - اصلاح یک اشتباه ...
	۳۲۰	لجاجت شدید بنی اسرائیل ۲۶۷...

جوشیدن چشمه آب در بیابان ۲۷۱... ۳۲۴

نکته ها:

۱ - فرق «تَعْتُوا» و «مُفْسِدِينَ» ۲۷۳... ۳۲۶

۲ - خارق عادات در زندگی بنی اسرائیل ۲۷۴... ۳۲۷

۳ - فرق میان «انْفَجَرَتْ» و «انْبَجَسَتْ» ۲۷۴... ۳۲۸

تمنای غذاهای رنگارنگ ۲۷۶... ۳۲۹

نکته ها:

۱ - منظور از «مصر» در اینجا کجاست؟ ۲۷۸... ۳۳۱

۲ - آیا تنوع طلبی جزء طبیعت انسان نیست؟ ۲۷۹... ۳۳۲

۳ - آیا «من» و «سلوی» از هر غذائی برتر بود؟ ۲۷۹... ۳۳۳

۴ - چرا مَهر ذلت بر بنی اسرائیل نهاده شد؟ ۲۸۰... ۳۳۳

* * *

قانون کلی نجات ۲۸۲... ۳۳۵

صفحه

موضوع

ق ج

یک سؤال مهم ۲۸۳... ۳۳۶

نکته ها:

۱ - سرگذشت جالب «سلمان فارسی» ۲۸۵... ۳۳۸

۲ - «صابان» کیانند؟ ۲۸۸... ۳۴۱

۳ - عقاید «صابان» ۲۹۰... ۳۴۳

آیات خدا را با قوت بگیرید! ۲۹۲... ۳۴۶

نکته ها:

۱ - منظور از پیمان در اینجا ۲۹۳... ۳۴۷

۲ - چگونه کوه بالای سر بنی اسرائیل قرار گرفت؟ ۲۹۳... ۳۴۷

۳ - پیمان اجباری چه سودی دارد؟ ۲۹۵... ۳۴۹

۴ - «کوه طور» ۲۹۵... ۳۵۰

عصیانگران روز شنبه! ۲۹۶... ۳۵۱

* * *

ماجرای گاو بنی اسرائیل ۳۰۱... ۳۵۵

نکته ها:

۱ - پرسش های فراوان و بیجا ۳۰۶... ۳۶۰

موضوع صفحه

ق ج

۲ - این همه اوصاف برای چه بود؟ ۳۰۸... ۳۶۲

۳ - انگیزه قتل چه بود؟ ۳۰۹... ۳۶۳

۴ - نکات آموزنده این داستان ۳۱۰... ۳۶۳

نیکي به پدر ۳۱۰... ۳۶۴

انتظار بیجا! ۳۱۳... ۳۶۷

* * *

نقشه های یهود برای استثمار عوام! ۳۱۷... ۳۷۱

بلندپروازی و ادعاهای تو خالی! ۳۲۱... ۳۷۵

نکته ها:

۱ - «کسب سیئه» ۳۲۳... ۳۷۷

۲ - احاطه «خطیئه» چیست؟ ۳۲۳... ۳۷۷

۳ - نژادپرستی یهود ۳۲۴... ۳۷۸

پیمان شکنان! ۳۲۸... ۳۷۶

نکته ها:

۱ - بیان تاریخی آیات ۳۳۰... ۳۸۴

۲ - تبعیض در احکام خدا و انگیزه آن ۳۳۱... ۳۸۵

موضوع صفحه

ق ج

۳ - برنامه ای برای زنده ماندن ملت ها ۳۳۳... ۳۸۷

عوامل سقوط ... ۳۸۸

دل هائی که در غلاف است ۳۳۵... ۳۸۹

* * *

نکته ها:

۱ - رسالت پیامبران در اعصار مختلف ۳۳۷... ۳۹۱

۲ - «روح القدس» چیست؟ ۳۳۸... ۳۹۳

۳ - عقیده مسیحیان درباره روح القدس ۳۴۰... ۳۹۴

۴ - دل های بی خبر و مستورا! ۳۴۰... ۳۹۵

خود مبلغ بوده خود کافر شدند! ۳۴۴... ۳۹۹

نکته ها:

۱ - یک معامله زیان آور ۳۴۶... ۴۰۰

۲ - تفسیر «بَاؤُ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ» ۳۴۶... ۴۰۱

تعصب های نژادی یهود ۳۴۹... ۴۰۴

نکته ها:

۱ - تفسیر جمله «قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا» ۳۵۲... ۴۰۷

صفحه

موضوع

ق ج

۲ - تفسیر جمله «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْمِجْلَ» ۳۵۲... ۴۰۷

گروه از خود راضی ۳۵۴... ۴۰۹

نکته ها:

۱ - تفسیر «أَلْفَ سَنَةٍ» ۳۵۷... ۴۱۲

۲ - تفسیر «عَلَى حَيَاةٍ» ۳۵۷... ۴۱۲

۳ - جنایات نژادپرستان ۳۵۷... ۴۱۳

۴ - ریشه های ترس از مرگ ۳۵۸... ۴۱۴

ملت بهانه جو! ۳۶۱... ۴۱۶

«جبرئیل» و «میکائیل» ۳۶۳... ۴۱۸

پیمان شکنان یهود ۳۶۶... ۴۲۱

نکته ها:

۱ - تعبیر به «نزول» یا «انزال» ۳۶۸... ۴۲۳

۲ - مفهوم کلمه «فاسق» ۳۶۸... ۴۲۳

۳ - قرآن تمام یک ملت را به خاطر اکثریت محکوم نمی کند ۳۶۸... ۴۲۴

سلیمان و ساحران بابل ۳۷۰... ۴۲۶

صفحه

موضوع

ق ج

نکته ها:

- ۱ - ماجرای «هاروت» و «ماروت» ۳۷۴... ۴۲۹
 - ۲ - واژه «هاروت» و «ماروت» ۳۷۵... ۴۳۱
 - ۳ - چگونه فرشته، معلم انسان می شود؟ ۳۷۶... ۴۳۲
 - ۴ - هیچ کس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست ۳۷۶... ۴۳۲
 - ۵ - «سحر» چیست و از چه زمانی پیدا شده؟ ۳۷۷... ۴۳۳
 - ۶ - سحر از نظر اسلام ۳۷۹... ۴۳۵
 - ۷ - جادوگری از نظر تورات ۳۸۰... ۴۳۶
 - ۸ - سحر در عصر ما ۳۸۱... ۴۳۸
 - دستاویز به دشمن ندهید؟ ۳۸۴... ۴۴۱
- نکته:
- مفهوم دقیق «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ۳۸۶... ۴۴۳
- هدف از نسخ ۳۸۸... ۴۴۵
- نکته ها:
- ۱ - آیا نسخ در احکام جایز است؟ ۳۹۰... ۴۴۷
 - ۲ - منظور از «آیه» چیست؟ ۳۹۲... ۴۴۹

صفحه

موضوع

ق ج

- ۳ - تفسیر جمله «نُنْسِهَا» ۳۹۳... ۴۵۱
 - ۴ - تفسیر «أَوْ مِثْلَهَا» ۳۹۴... ۴۵۲
 - بهانه های بی اساس ۳۹۶... ۴۵۴
 - حسودان لجوج ۳۹۸... ۴۵۶
- نکته ها:
- ۱ - تفسیر «اصْفَحُوا» ۴۰۰... ۴۵۸
 - ۲ - معنی جمله «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ۴۰۱... ۴۵۹
 - ۳ - معنی جمله «حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» ۴۰۱... ۴۵۹
 - انحصار طلبان بهشت! ۴۰۲... ۴۶۰
- نکته ها:
- معنی «أَمَّا نُنْهِيهِمْ» ۴۰۴... ۴۶۲
- معنی «وَجْه» ۴۰۴... ۴۶۲
- معنی جمله «وَهُوَ مُخْسِنٌ» ۴۰۴... ۴۶۳

- تضادهای ناشی از انحصارطلبی ۴۰۶... ۴۶۵
ستمکارترین مردم ۴۰۹... ۴۶۸

موضوع	صفحه
نکته ها:	ق ج

- ۱ - طرق ویرانی مساجد ۴۱۱... ۴۷۰
۲ - بزرگ ترین ستم ۴۱۲... ۴۷۱
به هر سو رو کنید خدا آنجا است! ۴۱۴... ۴۷۳

- نکته ها:
- ۱ - فلسفه «قبیله» ۴۱۵... ۴۷۴
۲ - تعبیر به «وَجْهُ اللَّهِ» ۴۱۵... ۴۷۵
خرافات یهود و نصاری و مشرکان ۴۱۶... ۴۷۶

- نکته ها:
- ۱ - دلائل نفی فرزند ۴۱۸... ۴۷۸
۲ - تفسیر جمله «كُنْ فَيَكُونُ» ۴۱۸... ۴۷۸
۳ - چگونه چیزی از عدم به وجود می آید؟ ۴۲۰... ۴۸۰
پاسخ به یک سؤال ۴۲۰... ۴۸۰
چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟! ۴۲۲... ۴۸۲

- نکته ها:
- ۱ - دل های کفار همانند یکدیگر است ۴۲۴... ۴۸۵

موضوع	صفحه
نکته ها:	ق ج

- ۲ - دو اصل مهم تربیتی ۴۲۵... ۴۸۵
جلب رضایت این گروه ممکن نیست ۴۲۸... ۴۹۰

- نکته ها:
- ۱ - آیا پیامبر(صلی الله علیه وآله) از هوس های منحرفان تبعیت می کند؟! ۴۳۰... ۴۹۱
۲ - حدود جلب رضایت دشمن ۴۳۰... ۴۹۲
۳ - هدایت تنها هدایت الهی است ۴۳۰... ۴۹۲
۴ - حق تلاوت چیست؟ ۴۳۱... ۴۹۲

«امامت» اوج افتخار ابراهیم (علیه السلام) ۴۳۵... ۴۹۷

نکته ها:

- ۱ - منظور از «کلمات» چیست؟ ۴۳۶... ۴۹۹
- ۲ - امام کیست؟ ۴۳۷... ۵۰۰
- ۳ - فرق «نبوت» و «امامت» و «رسالت» ۴۴۰... ۵۰۳
- ۴ - امامت یا آخرین سیر تکاملی بشر ۴۴۱... ۵۰۴
- ۵ - ظالم کیست؟ ۴۴۲... ۵۰۵
- ۶ - امام از سوی خدا تعیین می شود ۴۴۴... ۵۰۷
- ۷ - پاسخ به دو سؤال ۴۴۵... ۵۰۸

صفحه

موضوع

ق ج

- ۸ - شخصیت ممتاز ابراهیم (علیه السلام) ۴۴۶... ۵۰۹
- عظمت خانه خدا ۴۴۷... ۵۱۱

نکته ها:

- ۱ - آثار اجتماعی و تربیتی این پناهگاه امن ۴۴۹... ۵۱۳
- ۲ - چرا «خانه خدا» ۴۵۰... ۵۱۴
- خواسته های ابراهیم از پیشگاه پروردگار ۴۵۱... ۵۱۶
- ابراهیم (علیه السلام) خانه کعبه را بنا می کند ۴۵۴... ۵۱۹

نکته ها:

- ۱ - هدف بعثت پیامبران ۴۵۶... ۵۲۲
- ۲ - «تعلیم» مقدم است یا «تربیت»؟ ۴۵۷... ۵۲۴
- ۳ - پیامبری از میان خود آنها ۴۵۸... ۵۲۴
- ابراهیم انسان نمونه ۴۵۹... ۵۲۶
- همه مسئول اعمال خویشند ۴۶۴... ۵۳۲
- تنها ما بر حقیق! ۴۶۷... ۵۳۵

نکته ها:

- ۱ - وحدت دعوت انبیاء ۴۷۰... ۵۳۸

صفحه

موضوع

ق ج

- ۲ - «اسباط» چه کسانی بودند؟ ۴۷۰... ۵۳۸
- ۳ - معنی «حَنِيف» چیست؟ ۴۷۱... ۵۳۹
- رنگ های غیر خدائی را بشوئید! ۴۷۳... ۵۴۱
- آغاز جزء دوم قرآن مجید ۴۷۷... ۵۴۵
- ماجرای تغییر قبله ۴۷۹... ۵۴۷
- نکته ها:

- ۱ - معنی «سُقَّهَاء» ۴۸۱... ۵۴۹
- ۲ - مسأله «نسخ» ۴۸۱... ۵۴۹
- ۳ - تفسیر جمله «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» ۴۸۱... ۵۵۰
- امت وسط ۴۸۲... ۵۵۱
- نکته ها:

- ۱ - اسرار تغییر قبله ۴۸۵... ۵۵۴
- ۲ - امت اسلامی یک امت میانه ۴۸۷... ۵۵۶
- ۳ - امتی که می تواند از هر نظر الگو باشد ۴۸۸... ۵۵۷
- ۴ - تفسیر جمله «لِنَعْلَمَ» ۴۸۹... ۵۵۸
- همه جا رو به سوی کعبه کنید ۴۹۰... ۵۶۰

صفحه

موضوع

ق ج

نکته ها:

- ۱ - نظم آیات ۴۹۲... ۵۶۲
- ۲ - انتظار دردناک! ۴۹۲... ۵۶۳
- ۳ - معنی «شطر» ۴۹۳... ۵۶۳
- ۴ - خطاب همگانی ۴۹۴... ۵۶۴
- ۵ - آیا تغییر قبله به خاطر خشنودی پیامبر بود؟ ۴۹۴... ۵۶۵
- ۶ - کعبه مرکز یک دایره بزرگ ۴۹۵... ۵۶۵
- آنها که به هیچ قیمت راضی نمی شوند؟ ۴۹۶... ۵۶۷
- آنها به خوبی او را می شناسند! ۴۹۹... ۵۷۰
- هر امتی قبله ای دارد ۵۰۱... ۵۷۳
- نکته ها:

- ۱ - روزی که یاران مهدی (علیه السلام) جمع می شوند ۵۰۳... ۵۷۵

- ۲ - تفسیر جمله «وَلِكُلِّ وَجْهٌ لِّهُ مَوَلِيٌّهَا» ۵۰۴... ۵۷۶
تنها از خدا بترس ۵۰۵... ۵۷۷
برنامه های رسول الله ۵۱۰... ۵۸۲

صفحه

موضوع

ق ج

نکته ها:

- ۱ - گفتار مفسران در «فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ» ۵۱۴... ۵۸۶
۲ - ذکر خدا چیست؟ ۵۱۵... ۵۸۷
شهیدان زنده اند... ۵۱۷... ۵۹۰

نکته ها:

- ۱ - چگونگی حیات جاودانی شهیدان ۵۲۱... ۵۴۹
۲ - مکتبی که به شهادت افتخار می کند ۵۲۲... ۵۹۵
۳ - زندگی برزخی و بقای روح ۵۲۳... ۵۹۶
جهان صحنه آزمایش الهی است ۵۲۴... ۵۹۷

نکته ها:

- ۱ - چرا خدا مردم را آزمایش می کند؟ ۵۲۶... ۵۹۹
۲ - آزمایش خدا همگانی است ۵۲۸... ۶۰۲
۳ - طرق آزمایش ۵۲۹... ۶۰۳
۴ - رمز پیروزی در امتحان ۵۳۰... ۶۰۴
۵ - آزمایش به وسیله «نعمت» و «بلا» ۵۳۳... ۶۰۷
ماجرای «ام عقیل» بانوی صابر! ۵۳۴... ۶۰۸

صفحه

موضوع

ق ج

- اعمال جاهلان نباید مانع کار مثبت گردد ۵۳۸... ۶۱۲

نکته ها:

- ۱ - «صفا» و «مروه» ۵۳۸... ۶۱۲
۲ - قسمتی از اسرار سعی «صفا» و «مروه» ۵۳۹... ۶۱۳
۳ - پاسخ به یک سؤال ۵۴۳... ۶۱۸

- ۴ - «تَطَوُّع» چیست؟ ۵۴۴... ۶۱۹
- ۵ - شکرگزاری خداوند ۵۴۵... ۶۲۰
- کتمان حق ممنوع! ۵۴۷... ۶۲۲
- نکته ها:
- ۱ - مفاسد کتمان حق ۵۴۹... ۶۲۴
- ۲ - کتمان حق در احادیث اسلامی ۵۵۱... ۶۲۶
- ۳ - «لَعْن» چیست؟ ۵۵۲... ۶۲۷
- ۴ - معنی «تَوَاب» ۵۵۲... ۶۲۸
- ۵ - مگر لعن خدا کافی نیست؟ ۵۵۵... ۶۲۸
- آنها که کافر می میرند ۵۵۳... ۶۲۹
- جلوه های ذات پاک او در پهنه هستی ۵۵۷... ۶۳۲

صفحه

موضوع

ق ج

- بیزاری پیشوایان کفر از پیروان خود! ۵۶۴... ۶۳۹
- گام های شیطان! ۵۶۸... ۶۴۳
- نکته ها:
- ۱ - اصل حلیت ۵۷۱... ۶۴۶
- ۲ - انحرافات تدریجی ۵۷۲... ۶۴۷
- ۳ - شیطان یک دشمن قدیمی ۵۷۳... ۶۴۸
- ۴ - چگونگی وسوسه شیطان ۵۷۴... ۶۴۹
- تقلید کورکورانه از نیاکان ۵۷۵... ۶۵۱
- نکته ها:
- ۱ - ابزار شناخت ۵۷۹... ۶۵۵
- ۲ - معنی جمله «يَتَعَقُّ» ۵۷۹... ۶۵۵
- «طَبَّات» و «خَبَائِث» ۵۸۰... ۶۵۷
- نکته ها:
- ۱ - فلسفه تحریم گوشت های حرام ۵۸۴... ۶۶۲
- ۲ - تکرار و تأکید ۵۸۸... ۶۶۶
- ۳ - استفاده از خون برای تزریق ۵۸۹... ۶۶۶

موضوع	صفحه
باز هم نکوهش از کتمان حق ۵۹۱...	۶۶۸
ریشه و اساس همه نیکی ها ۵۹۷...	۶۷۴
* * *	
«قصاص» مایه حیات شما است! ۶۰۳...	۶۸۱
نکته ها:	
۱ - «قصاص» و «عفو» یک مجموعه عادلانه ۶۰۷...	۶۸۵
۲ - آیا «قصاص» بر خلاف عقل و عواطف انسانی است؟ ۶۰۷...	۶۸۶
۳ - آیا خون مرد رنگین تر است؟ ۶۱۱...	۶۸۹
۴ - تشویق به عفو ... ۶۹۰	
* * *	
وصیت های شایسته ۶۱۴...	۶۹۲
نکته ها:	
۱ - فلسفه «وصیت» ۶۱۸...	۶۹۸
۲ - عدالت در وصیت ۶۱۹...	۶۹۹
۳ - وصایای واجب و مستحب ۶۲۰...	۷۰۰
۴ - وصیت در حال حیات قابل تغییر است ۶۲۱...	۷۰۱
موضوع	صفحه
۵ - ترمیم کوتاهی ها ۶۲۱...	۷۰۱
* * *	
«روژه» سرچشمه تقوا ۶۲۳...	۷۰۳
نکته ها:	
۱ - اثرات روزه ۶۲۸...	۷۰۸
الف - اثرات تربیتی ... ۷۰۸	
ب - اثر اجتماعی روزه ... ۷۱۰	
ج - اثر بهداشتی و درمانی روزه ... ۷۱۱	
۲ - روزه در امت های پیشین ۶۳۳...	۷۱۳
۳ - امتیاز ماه مبارک رمضان ۶۳۴...	۷۱۴

۷۱۷	۶۳۶... «لا حَرَجَ»	۴ - قاعده
* * *		
۷۱۸	۶۳۸... سلاحی به نام دعا و نیایش	نکته ها:
۷۲۰	۶۳۹... فلسفه دعا و نیایش	۱ -
۷۲۳	۶۴۲... مفهوم واقعی دعا	۲ -
صفحه	موضوع	
ق		
ج		
۷۲۴	۶۴۳... شرائط اجابت دعاء	۳ -
۷۳۲	۶۴۹... توسعه ای در حکم روزه	توسعه ای در حکم روزه
		نکته ها:
۷۳۴	۶۵۲... مرزهای الهی	۱ -
۷۳۵	۶۵۳... اعتکاف	۲ -
۷۳۶	۶۵۳... طلوع فجر	۳ -
۷۳۷	۶۵۴... آغاز و پایان، تقوا است	۴ -
۷۳۸	۶۵۵... پایان جلد اول تفسیر نمونه با تجدید نظر	پایان جلد اول تفسیر نمونه با تجدید نظر
* * *		

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

■ معرفت (شناخت)

■ آفریدگار

● ادله اثبات

● صفات

■ انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

● رابطه با خدا

● رابطه با انسان ها

● رابطه با طبیعت

● رابطه با خود

■ هدف از خلقت انسان

■ امکانات (جهت رسیدن به هدف):

● امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

● امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

■ معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(شناخت)

■ فراگیری علم

از دو کس می توان پیروی کرد: دانشمند و پیرو دانشمند ۶۵۳...

■ جهل سرچشمه سقوط

ریشه های ترس از مرگ ۴۱۴...

(ابزار شناخت)

از وسائل شناخت استفاده نمی کنند ۶۵۴...

ابزار شناخت ۶۵۵...

(موانع شناخت)

آیا سلب قدرت تشخیص دلیل جبر است؟ ۱۱۶...

شناخت و موانع آن ۱۱۶...

■ تقلید کورکورانه

تقلید کورکورانه از نیاکان ۶۵۱...

تقلید جاهل از جاهل ۶۵۲...

■ کبر و غرور

در برابر دعوت انبیاء گفتند: قلب های ما در غلاف است ۳۹۱...

■ وسوسه شیاطین

از گام های شیطان پیروی نکنید ۶۴۴...

■ اعمال مانع:

■ کفر و اعراض

دعوت از کفار به صدا زدن حیوانات می ماند ۶۵۴...

خالق

(ادله وجود)

- بیان امام صادق (علیه السلام) به مفضل در مورد آسمان ۱۵۶...
 نعمت حیات بعد از مرگ دلیل وجود خالق ۱۹۹...
 قبلاً مرده بودید (حیاتی نداشتید) بعداً احیاء شدید ۲۰۰...
 آنچه در روی زمین است ویژه شما خلق شده ۲۰۳...
 اشیاء وسیله رشد و تکامل بشر ۲۰۳...
 خلقت آسمان های هفتگانه ۲۰۴...
 عظمت کائنات ۲۰۹...

■ برهان نظم

- نظم و هماهنگی دلیل علم و یکتائی ۶۳۳...
 آیات وجود حق برای صاحبان عقل و هوش ۶۳۷...

■ شب و روز

- آمد و شد شب و روز، دلیل دیگر وجود خالق ۶۳۴...

■ ابر و باد و باران

- باران و آبادانی دلیل وجود و عظمت خالق ۶۳۶...
 باد و حرکات آن دلیل وجود و یگانگی او ۶۳۶...
 ابرهای حامل میلیاردها تن آب در هوا دلیل وجود خالق ۶۳۷...

■ دریاها و کشتی ها

- کشتی ها دلیل وجود خالق ۶۳۵...

■ دیگر براهین

- دلایل نفی فرزند برای خدا ۴۷۸...

(صفات)

- چرا با صفات دیگر آغاز نشده؟ ۳۸...
 جامع ترین نام خدا ۴۴...
 در محبت و دشمنی، خدا و فرشتگانش غیر قابل تفکیک اند ۴۱۸...

■ صفات ذات:

خداوند از داشتن مکان پیراسته است ۴۲۳...

■ علم:

خداوند به همه چیز علم دارد ۲۰۴...

غیب آسمان ها و زمین از آن خداست ۲۱۹...

خدا از نهان و آشکار آگاه است ۳۶۹...

خداوند سمیع و علیم است ۵۳۷...

خداوند از کارهای خیر آگاه است و پاداش می دهد ۶۱۲...

● سمیع

خداوند سمیع و علیم است ۵۳۷...

● خبیر

خداوند از اعمال انسان غافل نیست ۵۷۸...

■ توحید:

خط سرخ بر همه رب النوع ها ۵۷...

عبادت و استعانت فقط از خدا ۶۸...

نقطه اتکاء ۷۰...

برای خدا شریک قرار ندهید ۱۵۸...

منظور از «یکتائی» خدا ۶۳۱...

● توحید افعال:

○ توحید خالقیت

خداوند ابداع کننده آسمان ها و زمین است ۴۷۷...

فرمان ایجاد از ناحیه خداوند و موجود شدن ۴۷۷...

جلوه ذات حق در آفرینش ۶۳۲...

آفرینش آسمان ها و زمین آیت عظمت خدا ۶۳۳...

○ توحید مالکیت

خدا مالک آسمان و زمین است ۴۴۶...

تکیه گاهی جز خدا نیست ۴۴۶...

آسمان ها و زمین ملک خدا و در برابرش تسلیم اند ۴۷۷...

مشرق و مغرب از آن خداست ۵۴۹...

■ قدرت

خداوند بر همه چیز قادر است ۵۷۴...

■ دیگر صفات

اعلام خداوند به آگاهی از اهداف جعل خلیفه ۲۱۴...

هر جا نگرم روی دل آرای تو بینم ۴۷۳...

خداوند وجودی است نامحدود ۴۷۴...

حق از ناحیه خدا است ۵۷۱...

خدا به بندگان نزدیک است ۷۱۹...

■ صفات فعل:

توضیح «رب العالمین» ۵۷۰...

■ رحمان

رحمت خاص و عام خدا (رحمان و رحیم) ۴۵۰...

معبود، خدای واحد رحمان رحیم ۶۳۰...

■ رحیم

رحمت خاص و عام خدا (رحمان و رحیم) ۴۵۰...

خدا توأب و رحیم است ۲۳۹۰...

خداوند رئوف و رحیم است ۵۵۴...

معبود، خدای واحد رحمان رحیم ۶۳۰...

خداوند غفور و رحیم است ۶۶۱...

■ غفار

خداوند غفور و رحیم است ۶۶۱...

■ عادل

حفظ حق اقلیت، راه و رسم حق طلبی ۴۲۴...

■ دیگر صفات

بدون اذن خدا کاری از کسی ساخته نیست ۴۳۲...

خداوند به هر کس بخواهد خیر و فضلش را عطا می کند ۴۴۳...

خداوند از اعمال بندگان غافل نیست ۵۴۳...

خداوند غافل نیست ۵۶۲...

خداوند می خواهد بر شما آسان بگیرد ۷۰۷...

انسان

(هدف از خلقت انسان)

- تعلیم علم اسماء به آدم، نخستین خلیفه ۲۱۷...
 آنچه به آدم تعلیم داده شد ۲۱۷...
 پاسخ به دو سؤال در مورد تعلیم اسماء به آدم و... ۲۲۰...
 فرمان سجده برای آدم ۲۲۳...

■ عبادت

- مردم، خدا را عبادت کنید ۱۵۱...

(صفات و ویژگی های انسان)

- آیا سلب قدرت تشخیص دلیل جبر است؟ ۱۱۶...
 جعل خلیفه در زمین ۲۱۲...
 پیش گوئی فرشتگان در مورد فساد و خونریزی خلیفه روی زمین ۲۱۴...
 اعتراف فرشتگان به عدم شایستگی خلافت زمین ۲۱۸...
 آدم، فرشتگان را تعلیم می دهد ۲۱۹...
 انسان به خود ستم می کند ۳۱۳...
 طبیعت تنوع طلبی ۳۳۲...
 سعادت و بدبختی نتیجه مستقیم اندوخته های دنیا ۶۳۰...

(کردار انسان)

- فرمان خروج آدم از بهشت ۲۴۰...

(معیار ارزش افکار و کردار انسان)

- چرا پیامبران در هدایت این افراد لجوج اصرار داشتند؟ ۱۱۸...
 ایمان و عمل صالح معیار اصلی نجات ۳۳۵...
 دو شرط اصلی سعادت، تسلیم و عمل ۴۶۱...

(مسئولیت های انسان)

■ در برابر خالق

■ ایمان

ایمان به غیب ۱۰۱...

ایمان و عمل صالح و آثار آن ۱۸۰...

ایمان و تقوا و پاداش الهی ۴۲۹...

● حقیقت ایمان

مفهوم وسیع ایمان به غیب ۱۰۴...

ایمان از اصول مهم نیکی ها ۶۷۵...

● آثار ایمان

ویژگی های پنج گانه مؤمنان ۱۰۰...

عدم سازگاری قتل انبیاء و ایمان ۴۰۴...

● ایمان و عمل صالح

استمرار در طریق ایمان و عمل ۱۱۱...

کارهای نیک ذخائر عندالله ۴۵۸...

● مؤمنین

ویژگی های پنج گانه مؤمنان ۱۰۰...

گروه رستگاران ۱۱۰...

بشارت نعمت های بهشتی به مؤمنان ۱۷۷...

افراد مؤمن می دانند مثال های خدا حق است ۱۸۶...

مؤمن و مواظبت در گفتار ۴۴۲...

نیکوکاری در عمق وجود مؤمن نفوذ دارد ۴۶۳...

جمعی قرآن را به شایستگی تلاوت می کنند و ایمان می آورند ۴۹۰...

عشق مؤمنان به خدا ۶۳۹...

اینها راستگویان و پرهیزگارانند ۶۷۸...

● کفر و شرک

خط سرخ بر همه رب النوع ها ۵۷...

«الذین انعمت علیهم» کیانند؟ ۸۰...

منظور از «مغضوب علیهم» ۸۱...

منظور از «ضالین» ۸۲...

گروه تأثیرناپذیر ۱۱۴...

زیان در بیع و شراء ۳۹۹...

معامله زیان بار ۴۰۰...

● آثار کفر و شرک

مُهر بر قلب و فکرشان نهاده شده ۱۱۵...

● کافر و مشرک

کافران لجوج ۱۱۴...

لعنت به کسانی که کافر می میرند ۶۲۹...

آنها که با کفر از دنیا می روند در عذاب خالدند ۶۳۰...

راه نجات برای کسانی که کافر می میرند نیست ۶۳۰...

● بت پرستی

بت پرستی و اشکال مختلف آن ۱۵۹...

گوساله پرستی بنی اسرائیل در ایام غیبت موسی ۳۰۴...

ادله روشن موسی و گوساله پرستی بنی اسرائیل ۴۰۵...

علاقه شدید بنی اسرائیل به گوساله پرستی ۴۰۶...

بت پرستی و اتخاذ مثل ۶۳۹...

حبّ بت و حبّ خدا ۶۳۹...

● مسئولیت ها و احکام:

○ تقوا

حقیقت تقوا ۱۱۱...

آثار تقوا ۱۱۲...

تقوا، نتیجه پرستش ۱۵۳...

تقوای الهی پیشه کنید ۲۵۲...

■ عمل

● عبادات:

○ نماز

نماز ارتباط با خدا، ویژگی مؤمنان ۱۰۴...

نماز را به پا دارید ۲۵۳...

در مشکلات از صبر و نماز استعانت جوئید ۲۶۱...

راه پیروزی بر مشکلات ۲۶۴...

نماز و زکات، دو وظیفه اصلی در رشد اجتماع ۴۵۸...

- کارهای نیک ذخائر عندالله ۴۵۸۰۰۰
- نماز به سمت غیر کعبه ۴۷۵۰۰۰
- ماجرای تغییر قبله ۵۴۸۰۰۰
- دلیل تغییر قبله ۵۵۳۰۰۰
- خداوند با تغییر قبله ایمان کسی را ضایع نمی کند ۵۵۴۰۰۰
- اسرار تغییر قبله ۵۵۴۰۰۰
- انتظار تغییر قبله ۵۶۰۰۰۰
- وعده تغییر قبله ۵۶۱۰۰۰
- خود و مؤمنان هر کجا هستید به سمت مسجدالحرام رو کنید ۵۶۱۰۰۰
- یک نماز به سوی دو قبله ۵۶۱۰۰۰
- انتظار دردناک ۵۶۳۰۰۰
- خطاب «فول وجهک» و... همگانی است ۵۶۴۰۰۰
- ربط تغییر قبله با خشنودی پیامبر ۵۶۵۰۰۰
- کعبه مرکز دایره های نمازگزاران ۵۶۵۰۰۰
- هر گروهی را قبله ای است ۵۷۳۰۰۰
- رو به مسجدالحرام در هر کجا باشید ۵۷۸۰۰۰
- دستور تغییر قبله، دستور حقی است ۵۷۸۰۰۰
- هر کجا رفتی رو به مسجدالحرام کن ۵۷۹۰۰۰
- تغییر قبله ۳ نتیجه مهم: کوتاه شدن زبان مخالفان، اتمام نعمت و امید هدایت ۵۷۹۰۰۰
- تکیه گاه مهم در برابر مشکلات نماز است ۵۹۲۰۰۰
- علی(علیه السلام) در برابر مشکلات از نماز استقامت می جست ۵۹۲۰۰۰
- گفتگو در قبله صحیح نیست، امور مهم تر را مواظبت کنید ۶۷۴۰۰۰
- اقامه نماز از نیکی ها ۶۷۷۰۰۰
- ایرادها و فلسفه دعا ۷۲۰۰۰۰
- نظر بعضی از دانشمندان درباره دعا ۷۲۱۰۰۰
- مقامی که جز با دعا نمی توان دریافت ۷۲۲۰۰۰
- مفهوم واقعی دعا ۷۲۳۰۰۰
- شرایط پنجگانه استجاب دعا ۷۲۴۰۰۰

○ روزه

- روزه، وظیفه تمام امت ها ۷۰۳۰۰۰
- هدف از روزه، پرهیزگاری است ۷۰۳۰۰۰

- ایام روزه محدود است ۷۰۴...
- بیماران و مسافران تکلیف روزه گرفتن ندارند ۷۰۴...
- فدیه، وظیفه کسانی که توان روزه ندارند ۷۰۴...
- روزه بهتر و خیر است ۷۰۵...
- ماه رمضان ماه نزول قرآن ۷۰۵...
- کسانی که مسافر نیستند باید روزه بگیرند ۷۰۶...
- افراد بیمار و مسافر در زمان دیگری روزه را قضا می کنند ۷۰۶...
- با قضا تعداد روزه را کامل کنید ۷۰۷...
- روزه، وسیله شکر نعمت ها ۷۰۷...
- آثار روزه ۷۰۸...
- آثار تربیتی روزه ۷۰۸...
- آثار اجتماعی روزه ۷۱۰...
- آثار بهداشتی روزه ۷۱۱...
- روزه تکلیف امت های گذشته ۷۱۳...
- امتیاز ماه مبارک رمضان ۷۱۴...
- قاعده لاحرج ۷۱۷...

○ حج

- کعبه، خانه امن الهی ۵۱۱...
- آثار اجتماعی و تربیتی پناهگاه امن الهی ۵۱۳...
- پذیرش و امضاء مراسم صحیح و خالص از شرک جامعه جاهلی ۶۱۰...
- شرایط و سابقه کوه صفا و مروه و کراهت مسلمانان از سعی ۶۱۱...
- صفا و مروه از شعائر اسلامی ۶۱۲...
- معرفی صفا و مروه ۶۱۲...
- معنی «شعائر» ۶۱۳...
- معنی «عمره» ۶۱۳...
- فلسفه و اسرار سعی صفا و مروه ۶۱۳...
- درس های کوه صفا و مروه ۶۱۶...
- منظور از «دو جناح» ۶۱۸...
- سعی بین صفا و مروه واجب است ۶۱۸...
- منظور از «تطوع» ۶۱۹...

○ جهاد

- کشتگان راه خدا نمرده اند، زنده جاویدند ۵۹۳...

حیات جاودانی شهیدان ۵۹۴...

مکتبی که شهادت دارد، اسارت ندارد ۵۹۵...

○ زکات

زکات پردازید ۲۵۳...

نماز و زکات، دو وظیفه اصلی در رشد اجتماع ۴۵۸...

کارهای نیک ذخائر عندالله ۴۵۸...

پرداخت زکات، اصلی دیگر از اصول نیکی ها ۶۷۷...

○ دیگر عبادات

درخواست هدایت به راه راست ۷۲...

با رکوع کنندگان رکوع کنید ۲۵۳...

■ در برابر انسانها

■ ارتباط با خویشان:

● رابطه با ارحام

اهمیت صله رحم در اسلام ۱۹۵...

برقراری روابط یا استمرار آن ۱۹۸...

نیکی به پدر و پاداش های مادی و معنوی ۳۶۴...

■ ارتباط با جامعه

● روابط اقتصادی

○ غیر قراردادها

* صحیح

– انفاق و صدقه

انفاق و ارتباط با انسان ها ۱۰۵...

انفاق یک قانون عام ۱۰۶...

● روابط فکری (علمی، فرهنگی و هنری)

تعلّم زیان بخش ۴۲۸...

● روابط اخلاقی

○ اخلاق ممدوح

* حلم و صبر

- در مشکلات از صبر و نماز استعانت جوئید ۲۶۱...
- راه پیروزی بر مشکلات ۲۶۴...
- استقامت، پایداری و نماز ۵۸۹...
- خداوند با صابران است ۵۹۰...
- اقسام صبر ۵۹۰...
- قرآن و تأکید بر مسأله صبر ۵۹۱...
- بشارت به صابران در امتحانات ۵۹۸...
- کلمه استرجاع و نیروی آرامش دهنده در مصائب ۵۹۸...
- درود خدا بر صابران ۵۹۹...
- صابران، هدایت یافتگان هستند ۵۹۹...
- استقامت و پایداری در برابر مشکلات ۶۷۸...
- ❖ نیکی و احسان
- نیکی به پدر و پاداش های مادی و معنوی ۳۶۴...
- نیکی و نیکوکاری عبارت است از... ۵۷۴...
- اساس نیکی ها ۶۷۴...
- مهم ترین اصول نیکی ها ۶۷۵...
- ایمان از اصول مهم نیکی ها ۶۷۵...
- بخشش مالی به گروه های مختلف از نیکی ها است ۶۷۶...
- اقامه نماز از نیکی ها ۶۷۷...
- پرداخت زکات اصلی دیگر از اصول نیکی ها ۶۷۷...
- کار خیر، به انجام دهنده باز می گردد ۷۰۵...
- ❖ ایثار
- کشتگان راه خدا نمرده اند، زنده جاویدند ۵۹۳...
- حیات جاودانی شهیدان ۵۹۴...
- مکتبی که شهادت دارد، اسارت ندارد ۵۹۵...
- ❖ شکر
- شکر و عدم کفران ۵۸۵...
- شکرگزاری خداوند ۶۲۰...
- روزی طیب و شکرگزاری ۶۵۸...
- ❖ ذکر
- یاد خدا موجب یاد او از ماست ۵۸۵...
- ده نکته در مورد «فاذکرونی اذکرکم» ۵۸۶...

منظور از ذکر خدا ۵۸۷...

✽ خیرخواهی و نصیحت

نخستین کافر به اسلام نباشید ۲۵۱...

با عمل مردم را به کار خیر دعوت کنید ۲۶۰...

✽ اخلاص

امتیاز ویژه ابراهیم، تسلیم و اخلاص ۵۲۸...

✽ تسلیم

دو شرط اصلی سعادت، تسلیم و عمل ۴۶۱...

امتیاز ویژه ابراهیم، تسلیم و اخلاص ۵۲۸...

تسلیم بودن، کار هدایت یافتگان است ۵۵۳...

✽ خشوع

ترس فقط از خدا ۵۸۰...

✽ قرب الهی

لحظه به لحظه نیاز به هدایت ۷۳...

✽ استغفار و توبه

توبه انسان و توبه خدا ۶۲۳...

منظور از «انا التواب الرحیم» ۶۲۳...

✽ عفو و گذشت

دستور عفو و گذشت ۴۵۷...

اول عفو و گذشت، بعد استفاده از اسلحه ۴۵۷...

✽ تذکر و توجه

یادآوری نعمت ها به بنی اسرائیل ۲۶۶...

✽ وفای به عهد

وفای به عهد تعهدآور است ۲۴۵...

خداوند و وفای به عهد ۲۴۸...

عمل به بعضی از مواد پیمان ۳۸۴...

وفای به عهد از اصول نیکی ها ۶۷۷...

✽ دیگر اخلاق های ممدوح

در کار خیر بر یکدیگر سبقت گیرید ۵۷۳...

○ اخلاق مذموم

* دروغ

تحریف اوصاف پیامبر در تورات به وسیله علمای یهود ۳۷۰...

تحریف آیات الهی؛ (نوشته های خود را آیات الهی معرفی کردند) ۳۷۲...

ادعای بیجای یهود ۳۷۵...

* کینه و حسادت

زیان در بیع و شراء ۳۹۹...

حسادت، انگیزه بازگرداندن به کفر ۴۵۶...

* تهمت

ادعای بیجای یهود ۳۷۵...

یهود و تهمت ساحری به سلیمان ۴۲۶...

* کفران و تضییع نعمت

ناسپاسی در قبال نعمت ۳۲۹...

بهانه گیری برای تنوع غذا ۳۳۰...

* نفاق

انسان های دوچهره ۱۲۵...

منافقان رابشناسید ۱۲۷...

بیماردلان ۱۲۷...

افسادگران مدعی اصلاحات ۱۲۷...

منافقان ایمان را سفاهت می دانند ۱۲۸...

منافقان نفهمند ولی نمی دانند ۱۲۸...

منافقان، اظهار ایمان و استهزاء ۱۲۹...

نتیجه نفاق ادامه طغیان ۱۲۹...

معامله گمراهی به هدایت ۱۳۰...

نفاق و ریشه های آن ۱۳۰...

لزوم شناخت منافقان جامعه ۱۳۲...

وسعت معنی نفاق ۱۳۴...

منافقان و کارشکنی ها ۱۳۵...

منافقان و فریب وجدان ۱۳۷...

تجارت پرزیان ۱۳۹...

ترسیم وضع منافقان با یک مثال ۱۴۲...

منافقان و ابزار شناخت ۱۴۳...

منافقان دروغگو ۱۴۳...

منافقان بی‌وفایند ۱۴۴...

نور ایمان و شعله نفاق قابل مقایسه نیستند ۱۴۴...

تجسم وضع منافقان در مثالی جالب ۱۴۶...

شرایط سخت منافقان در یک جامعه با ایمان ۱۴۶...

اضطراب و پریشانی منافقان ۱۴۷...

وحشت منافقان از تصمیم جدی مؤمنان ۱۴۹...

یهودیان منافق ۳۶۸...

※ ظلم

منظور از «ظالم» چه کسی است؟ ۵۰۵...

ظالمان و رؤیت عذاب الهی ۶۴۰...

※ غفلت

دل‌های بی‌خبر و مستور ۳۹۵...

※ حبّ دنیا

آیات خدا را با بهای کم معامله نکنید ۲۵۲...

یهود تقاضای مرگ نمی‌کند ۴۱۱...

یهود حریص تر از مشرکان ۴۱۱...

علاقه یهود به زندگی ابدی در دنیا ۴۱۲...

※ کتمان حق

حق را کتمان نکنید ۲۵۳...

یهود و پشت کردن به دستورات تورات ۴۲۲...

کتمان شهادت ۵۴۳...

اهل کتاب و کتمان حق ۵۷۰...

پرشش‌های چند مسلمان از علمای یهود و کتمان آنها ۶۲۱...

کتمان حق موجب لعن و نفرین خواهد بود ۶۲۲...

مفاسد کتمان حق ۶۲۴...

گسترده‌گی معنی کتمان حق ۶۲۵...

کتمان حق در احادیث اسلامی ۶۲۶...

کتمان حقایق به خاطر منافع زودگذر ۶۶۸...

معامله کالای گران بها به بهای ناچیز ۶۶۸...

۳ مجازات معنوی و مادی کتمان آیات حق ۶۶۹...

※ فسق و فجور و گناه

تکرار گناه و درجات مختلف آن ۳۷۸...

- فاسقان به آیات بینات کفر می‌ورزند ۴۲۱...
 نقض پیمان های الهی از نشانه های فاسقان ۱۹۲...
 قطع پیوندها نشانه دیگر فاسقان ۱۹۴...
 فساد در زمین سومین علامت فاسقان ۱۹۵...
 فاسقان زیانکارانند ۱۹۵...
 * پیمان شکنی
 تخلف از پیمان ۳۸۲...
 انگیزه تخلف از پیمان ۳۸۴...
 عمل به بعضی از مواد پیمان ۳۸۴...
 مجازات تخلف از پیمان ۳۸۴...
 مخالفت با عهد و پیمان شیوه جمعی از یهود ۴۲۲...

* نژادپرستی

- نژادپرستی یهود ۳۷۸...
 تعصب، حتی در ایمان آوردن ۴۰۴...
 ما به آنچه بر خودمان نازل شده ایمان می آوریم ۴۰۴...
 یهود مدعی نژاد برتر ۴۱۰...
 جنایات نژادپرستان ۴۱۳...
 * دیگر اخلاق های مذموم
 درخواست های نابجا ۴۵۳...
 تلاش برای خلاف، پس از روشن شدن حق ۴۵۷...
 منظور از فحشاء ۶۴۵...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

■ امکانات مادی

- جهان غرق نعمت خدا است ۵۱...
 خلقت، مهم ترین نعمت خدا ۱۵۲...
 آسمان (جو) نعمت دیگری برای حفظ انسان ۱۵۵...
 منافع جو و این سقف محفوظ ۱۵۵...
 نزول باران از آسمان نعمت دیگر ۱۵۷...
 میوه ها نتیجه باران نعمت خدا ۱۵۸...
 مواهب دنیا هم به مؤمن می رسد، هم به کافر ۵۱۷...

از طیباتِ زمین بخورید ۶۴۳...

اصلِ حلیّت در خوراکی های زمین ۶۴۶...

طیبات و جواز خوراک آنها ۶۵۷...

طیبات، روزی های شما است ۶۵۷...

■ زمین

نعمت آفرینش زمین ۱۵۳...

● منافع و ویژگی های زمین

تناسب خلقت زمین با طبع انسان ۱۵۴...

■ موجودات زنده

● جنّ

○ اقسام جنّ

✽ شیطان

فرمانبری فرشتگان و امتناع ابلیس ۲۲۳...

سلیمان کفر نورزید، شیاطین کافر شدند ۴۲۷...

الف - حقیقت شیطان و ویژگی ها

شیطان دشمن آشکار ۶۴۵...

شیطان به زشتی ها، بدی ها و سخنان بی مدرک امر می کند ۶۴۵...

شیطان دشمن قدیمی ۶۴۸...

چگونگی وسوسه شیطان ۶۴۹...

ب - فعالیت های شیطان

خطوات شیطان در احادیث ۶۴۸...

نشانه الهامات الهی و وسوسه شیطان ۶۵۰...

ج - تابعان شیطان

از گام های شیطان پیروی نکنید ۶۴۴...

■ جمادات

● کوه ها

کوه ها و خوف و خشیت ۳۵۹...

■ عوالم بالا (فرشتگان)

هاروت و ماروت، فرشتگان بابل ۴۲۷...

ماجرای هاروت و ماروت ۴۲۹۰۰۰

● حقیقت فرشته

چرا خدا شیطان را آفرید؟ ۲۳۷۰۰۰

● ویژگی های فرشتگان

تسبیح و تقدیس فرشتگان ۲۱۴۰۰۰

اعتراف فرشتگان به عدم شایستگی خلافت زمین ۲۱۸۰۰۰

آدم، فرشتگان را تعلیم می دهد ۲۱۹۰۰۰

فرمانبری فرشتگان و امتناع ابلیس ۲۲۳۰۰۰

سجده فرشتگان برای خدا بود ۲۲۸۰۰۰

در محبت و دشمنی، خدا و فرشتگانش غیر قابل تفکیک اند ۴۱۸۰۰۰

توضیحی درباره جبرئیل و میکائیل ۴۱۸۰۰۰

● مسئولیت های فرشتگان

تعلیم سحر و اعلام به این که یک آزمایش است ۴۲۸۰۰۰

■ پاداش و مجازات

مجازات کفار لجوج ۱۱۵۰۰۰

بشارت نعمت های بهشتی به مؤمنان ۱۷۷۰۰۰

همسران پاک در بهشت ۱۸۱۰۰۰

نعمت بیشتر به نیکوکاران ۳۲۱۰۰۰

حیله گری بنی اسرائیل و مجازات مسخ شدن ۳۵۱۰۰۰

نیکی به پدر و پاداش های مادی و معنوی ۳۶۴۰۰۰

مجازات تخلف از پیمان ۳۸۴۰۰۰

هر امتی هر چه کسب کرده پاداش یا کیفر خود را دارد ۵۴۴۰۰۰

کسی مسئول عمل دیگری نیست ۵۴۴۰۰۰

خداوند از کارهای خیر آگاه است و پاداش می دهد ۶۱۲۰۰۰

■ آزمایش ها

آزمایش فرشتگان ۲۱۷۰۰۰

آزمایش ابراهیم ۴۹۸۰۰۰

انواع آزمایش های الهی ۵۹۷۰۰۰

بشارت به صابران در امتحانات ۵۹۸۰۰۰

چرا خداوند انسان ها را آزمایش می کند؟ ۵۹۹۰۰۰

بروز و ظهور استعدادها، نتایج آزمایش ها ۶۰۰۰۰۰

آزمایش خداوند همگانی است ۶۰۲...

طرق و وسائل آزمایش الهی ۶۰۳...

عوامل پیروزی در آزمایش ها ۶۰۴...

آزمایش به وسیله نعمت و بلا است ۶۰۷...

آزمایش هر کسی بر حسب طبع و استعداد او است ۶۰۷...

ماجرای ام عقیل بانوی مسلمان و شکیبیا ۶۰۸...

امتحان نخست ابراهیم و همسرش هاجر ۶۱۵...

■ امکانات معنوی (هدایت)

■ هدایت و ضلالت و حقیقت آنها

هدایت بندگان و حتی انبیاء ۷۴...

اقسام هدایت ۹۸...

معنی هدایت و اضلال الهی ۱۸۹...

زیان در بیع و شراء ۳۹۹...

معامله زیان بار ۴۰۰...

هدایت واقعی، هدایت الهی است ۴۹۰...

فقط هدایت الهی ۴۹۲...

ایمان به اسلام هدایت است و بس ۵۳۷...

معامله گمراهی با هدایت و عذاب با مغفرت ۶۷۱...

■ اقسام هدایت

● هدایت تشریعی

○ انبیاء

صراط کسانی که مورد نعمت خدا هستند ۷۹...

ایمان به تمام انبیاء و برنامه های آنان ۱۰۷...

* هدف بعثت انبیاء

رسالت موسی و رسالت پیامبران بعد از او ۳۹۰...

رسالت پیامبران در اعصار مختلف ۳۹۱...

اهداف بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۵۲۲...

تقدم تربیت بر تعلیم یا... ۵۲۴...

الف - تعلیم و تربیت

تقدم تربیت بر تعلیم یا... ۵۲۴...

ب - بشارت و انذار

دو اصل تربیتی، بشارت و انذار ۴۸۵...

تقدم بشارت بر انذار ۴۸۵...

✽ راه های شناخت انبیاء

الف - اعجاز

سحر و جادوگری در عصر سلیمان و پس از وی ۴۲۶...

- سحر

تعلیم سحر و اعلام به این که یک آزمایش است ۴۲۸...

تعلّم زیان بخش ۴۲۸...

سحر را برای آزار مردم آموختند ۴۲۸...

معامله ناپسند ۴۲۹...

سحر چیست و از کی پیدا شد؟ ۴۳۳...

سحر از نظر اسلام ۴۳۵...

سحر و جادوگری از نظر تورات ۴۳۶...

سحر در عصر ما ۴۳۸...

ب - بشارت انبیای پیشین

سلطان تبع و جایگزینی «اوس و خزرج» در مدینه ۳۹۸...

✽ صفات و ویژگی های انبیاء

دلیل نیاز پیامبران به معجزه ۱۶۴...

گناه آدم چه بود؟ مطلق یا نسبی ۲۳۰...

پیامبر از جنس بشر ۵۲۴...

ایمان مسلمانان به همه انبیاء ۵۳۶...

تبعیت از فرستادگان خدا، مایه آرامش ۲۴۰...

✽ مسئولیت های انبیاء

وحدت دعوت انبیاء ۵۳۸...

✽ بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها

یهود و تهمت ساحری به سلیمان ۴۲۶...

تقاضاها و بهانه های بنی اسرائیلی ۴۵۴...

○ نبوت خاصه

✽ راه های شناخت پیامبر

- بشارت پیامبران پیشین

فخر الاسلام و بازگو کردن ایمان خود ۲۵۶...

- سرگذشت سلمان فارسی و ایمان او ۳۳۸...
- یهود و صفات رسول خدا در تورات ۳۶۷...
- منتظران ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) ۳۹۶...
- کوه «عیر» و «احد» ۳۹۷...
- پرسش های یهود و پاسخ رسول خدا و بهانه جوئی ۴۱۵...
- ✽ صفات و ویژگی ها
- چرا بر پیامبر و ائمه درود می فرستیم؟ ۷۴...
- تو فقط بشیر و نذیری ۴۸۴...
- آیا پیامبر از هوس های اهل کتاب تبعیت می کرد ۴۹۱...
- امت وسط ۵۵۱...
- چرا امت اسلام، امت وسط و نمونه است؟ ۵۵۱...
- گواهان ملت ها ۵۵۲...
- رسول خدا(صلی الله علیه وآله) گواه بر امت ۵۵۲...
- امت الگو ۵۵۷...
- نماز به سوی دو قبله از علائم پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) ۵۶۱...
- اگر صفات پیامبر در کتب اهل کتاب بود، چرا؟ ۵۷۱...
- نعمت رسالت پیامبر(صلی الله علیه وآله) از میان خود مردم ۵۸۲...
- چهار نعمت دیگر از نعمت های خدا ۵۸۳...
- ۱ - نعمت تلاوت آیات خدا ۵۸۳...
- ۲ - نعمت تربیت و پرورش ۵۸۳...
- ۳ - نعمت تعلیم کتاب و حکمت ۵۸۴...
- ۴ - نعمت تعلیم آنچه نمی دانیم ۵۸۵...
- ✽ دشمنان پیامبر
- انتظار ایمان از یهود تحریف گر، نابجا است ۳۶۷...
- یهودیان منافق ۳۶۸...
- تحریف اوصاف پیامبر در تورات به وسیله علمای یهود ۳۷۰...
- دانشمندان حيله گر و عوام یهود ۳۷۱...
- تحریف آیات الهی؛ (نوشته های خود را آیات الهی معرفی کردند) ۳۷۲...
- همکاری یهود و مشرکان ۳۸۵...
- زیان در بیع و شراء ۳۹۹...
- ✽ ابزار پیشرفت
- به عمل کار برآید ۲۵۹...

* دعوت پذیران

تفاوت عوام یهود و عوام مسلمانان ۳۷۳...

* بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها

تحریف اوصاف پیامبر در تورات به وسیله علمای یهود ۳۷۰...

بهانه جوئی، چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ ۴۸۲...

چرا برای خود ما آیه ای نمی فرستد ۴۸۲...

سخنان مشابه گذشتگان و آیندگان ۴۸۳...

* قرآن

گواهی دیگران درباره قرآن ۱۷۲...

الف - حقیقت قرآن

قرآن برای عمل است نه برای... ۴۹۲...

ب - اعجاز قرآن

خداوند این قرآن را با همین حروف الفباء نازل کرده ۹۴...

قرآن معجزه جاویدان ۱۶۱...

یک سوره مثل آن را بیاورید ۱۶۱...

تحریک برای مبارزه با قرآن ۱۶۳...

قرآن معجزه جاودانی رسول اسلام ۱۶۵...

دلیل جاودانی و جهانی بودن قرآن ۱۶۶...

قرآن معجزه ای روحانی ۱۶۷...

دعوت به تحدی در قرآن ۱۶۸...

آیا مانند قرآن آورده نشده؟ ۱۷۰...

مبارزه کنندگان با قرآن ۱۷۱...

ج - اسامی و ویژگی های قرآن

شروع با بسم الله ۳۶...

چرا با صفات دیگر آغاز نشده؟ ۳۸...

هدایت قرآن ویژه پرهیزکاران ۹۸...

قرآن و تصدیق مندرجات تورات و انجیل ۲۵۴...

آنچه خدا نازل کرده حق است ۶۷۲...

قرآن وسیله هدایت و بیان خوبی ها و بدی ها است ۷۰۶...

د - چگونگی نزول قرآن و اهداف آن

قرآن و تصدیق مندرجات تورات و انجیل ۲۵۴...

ه - آداب قرائت قرآن

جمعی قرآن را به شایستگی تلاوت می کنند و ایمان می آورند ۴۹۰...

و - نکات تفسیری قرآن

چرا صفات دیگر خدا در بسم الله نیامده ۴۸۰...

تفاوت حمد، شکر و مدح ۵۲۰...

توضیح «رب العالمین» ۵۷۰...

معنی و مفهوم «رب» ۵۹۰...

منظور از «الرحمان الرحیم» ۶۱۰...

منظور از «یوم الدین» ۶۶۰...

استعمال صیغه های جمع ۷۰۰...

صراط مستقیم چیست؟ ۷۵۰...

صراط انبیاء و ائمه ۷۷۰...

«الذین انعمت علیهم» کیانند؟ ۸۰۰...

اسم اشاره و عظمت آن ۹۵۰...

«ذلک» اشاره به دور ۹۶۰...

منظور از «کتاب» ۹۷۰...

منظور از مهر نهادن بر دل ها چیست؟ ۱۱۸۰...

منظور از «ختم» و «طبع» ۱۱۹۰...

منظور از «قلب» در قرآن ۱۲۱۰...

چرا «قلب» و «بصر» به صورت جمع و «سمع» مفرد آمده؟ ۱۲۲۰...

تفاوت دو مثال قرآن در رابطه با منافقان ۱۴۹۰...

خطاب «یا ایها الناس» و دعوت عام ۱۵۲۰...

چرا خدا به پشه مثال زده؟ ۱۸۸۰...

معنی هدایت و اضلال الهی ۱۸۹۰...

منظور از «فاسقین» ۱۹۱۰...

منظور آسمان های هفتگانه در قرآن ۲۰۵۰...

منظور از «خلیفه» چیست؟ ۲۱۳۰...

سؤال فرشتگان در مورد جعل خلیفه در زمین ۲۱۴۰...

فرشتگان چگونه دریافتند خلیفه فسادانگیز و خونریز است؟ ۲۱۴۰...

معنی تسبیح و تقدیس ۲۱۶۰...

منظور از «ما کتیم تکتمون» ۲۱۹۰...

فرمان سجده برای آدم ۲۲۳۰...

بهشت آدم کدام بهشت بود؟ ۲۲۹۰...

- منظور از شیطان در قرآن ۲۳۴...
 توبه خدا و توبه انسان ۲۳۹...
 کلمات القاء شده بر آدم ۲۴۰...
 تکرار «اهبطوا» در چند آیه نزدیک به هم ۲۴۲...
 مخاطب «اهبطوا» ۲۴۳...
 منظور از «لقاء الله» ۲۶۲...
 منظور از «بلاء» ۲۹۸...
 آیا توبه گوساله پرستان خشونت محسوب می شود؟ ۳۰۷...
 امکان رجعت ۳۱۱...
 قدرت تصمیم گیری کسانی که تحت فرمان بوده اند ۳۱۴...
 «من» و «سلوی» چیست؟ ۳۱۴...
 تعبیر «انزلنا» درباره من و سلوی ۳۱۷...
 مراد از «غمام» و «سحاب» ۳۱۸...
 اصلاح یک اشتباه در معنی من و سلوی ۳۱۸...
 فرق «تعثوا» و «مفسدین» ۳۲۶...
 فرق «انفجرت» و «انبحست» ۳۲۸...
 منظور از «مصر» در آیه ۳۳۱...
 آیا «من و سلوی» غذای برتر بود ۳۳۳...
 صائبان چه کسانی هستند؟ ۳۴۱...
 منظور از پیمان بنی اسرائیل ۳۴۷...
 چگونه کوه بالای سر بنی اسرائیل قرار گرفت ۳۴۷...
 ارزش پیمان اجباری ۳۴۹...
 منظور از کوه طور ۳۴۹...
 مراد از «خذوا ما آتیناکم بقوة» ۳۵۰...
 چرا گاوی با این اوصاف؟ ۳۶۲...
 انگیزه قتل چه بود؟ ۳۶۳...
 منظور از «فتح الله علیکم» ۳۶۹...
 معنی «کسب سیئه» ۳۷۷...
 منظور از «احاطت به خطیئته» ۳۷۷...
 تبعیض در احکام الهی و انگیزه آن ۳۸۶...
 مراد از «روح القدس» ۳۹۳...
 عقیده مسیحیان درباره روح القدس ۳۹۴...
 «بائوا بغضب علی غضب» ۴۰۱...

- منظور از «سمعنا و عصینا» چیست؟ ۴۰۷...
- معنی «و اشربوا فی قلوبهم العجل» ۴۰۷...
- منظور از «الف سنة» ۴۱۲...
- مراد از «علی حیاة» چیست؟ ۴۱۲...
- ریشه های ترس از مرگ ۴۱۴...
- معنی «فسق و فاسق» ۴۲۳...
- معنی و مفهوم «هاروت و ماروت» ۴۳۱...
- آیا فرشته می تواند معلم انسان شود؟ ۴۳۲...
- موقعیت خطاب «یا ایها الذین آمنوا» ۴۴۳...
- نسخ، جایگزین ساختن حکمی به جای حکم قبلی ۴۴۶...
- نسخ احکام، و مواردی از آن ۴۴۷...
- نسخ در احکام جزئی است نه اصول ثابت ۴۴۸...
- مراد از «آیه» در قرآن ۴۴۹...
- منظور از جمله «ننسها» ۴۵۱...
- تفسیر «او مثلها» در آیه ۴۵۲...
- منظور از «اصفحوا» ۴۵۸...
- ربط «ان الله علی کل شیء قدیر» با آیه ۴۵۹...
- موقعیت «حسدأ من عند انفسهم» ۴۵۹...
- منظور از «امانی» ۴۶۲...
- معنی «اسلم وجهه» ۴۶۲...
- مدعای بی دلیل، پذیرفتنی نیست ۴۶۲...
- رابطه «محسن» بعد از تسلیم ۴۶۳...
- منظور از «وجه الله» ۴۷۵...
- توضیح «کن فیکون» ۴۷۸...
- منظور از «حق تلاوت» ۴۹۲...
- هدف از آیه امامت ابراهیم (علیه السلام) ۴۹۷...
- منظور از «کلمات» در آیه ۴۹۹...
- فرق نبوت، رسالت و امامت ۵۰۳...
- منظور از «ظالم» چه کسی است؟ ۵۰۵...
- اضافه بیت، تشریفی است ۵۱۵...
- منظور از «حنیف» چیست؟ ۵۳۹...
- مراد از «سفهاء» ۵۴۹...
- مفهوم «یهدی من یشاء» ۵۵۰...

امت معتدل و میانه ۵۵۶...

منظور از «لنعلم» چیست؟ ۵۵۸...

معنی «شطر المسجد الحرام» چیست؟ ۵۶۳...

خطاب «فول وجهک» و... همگانی است ۵۶۴...

چرا خطاب به پیامبر شده؟ ۵۶۹...

منظور از «و لکل وجهه هو مولیها» ۵۷۶...

منظور از «دو جناح» ۶۱۸...

منظور از «تطوع» ۶۱۹...

منظور از جمله «من بعد ما یتناه للناس» ۶۲۲...

«یلعن» فعل مضارع معنی استمرار دارد ۶۲۳...

منظور از «لعن» ۶۲۷...

منظور از «اللاعنون» ۶۲۷...

مراد از «توآب» ۶۲۸...

مگر لعن خدا کافی نیست که لعن دیگران نیز... ۶۲۸...

منظور از «یکتائی» خدا ۶۳۱...

منظور از «خطوات» ۶۴۴...

منظور از «ینعق» ۶۵۵...

تفاوت آیه ۱۶۸ و ۱۷۳ ۶۵۸...

تفاوت «باغ» و «عاد» و منظور از آنها ۶۶۰...

ز - نکات ادبی قرآن

نظم آیات ۵۶۲...

ح - تشبیهات و مثال های قرآن

خداوند از مثال زدن شرم ندارد ۱۸۴...

اهمیت مثال در بیان حقایق ۱۸۷...

چرا خدا به پشه مثال زده؟ ۱۸۸...

ط - حروف مقطعه در قرآن

حروف مقطعه ۹۱...

ی - نکات آموزنده داستان های قرآن

نکات آموزنده داستان گاو بنی اسرائیل ۳۶۳...

برنامه بقاء ملت ها ۳۸۷...

علل سقوط ملت ها ۳۸۸...

ک - احکام برگرفته از قرآن

غذاهای ممنوع و حرام ۶۵۹...

استفاده از غذاهای حرام هنگام اضطراب ۶۶۰...

فلسفه تحریم گوشت های حرام ۶۶۲...

غذاهای حرام: مردار، خون، گوشت خوک، و ذبح به نام غیر خدا ۶۶۲...

حرمت خون ۶۶۲...

حرمت گوشت خوک ۶۶۳...

حرمت گوشت ذبح شده به نام بت ۶۶۵...

حرمت خوراکی ها تنها جنبه جسمی ندارد ۶۶۵...

تکرار خوراک های حرام در چند سوره ۶۶۶...

استفاده از خون برای تزریق ۶۶۶...

قصاص یک حکم مسلم ۶۸۱...

قصاص و عفو، حدّ وسط در مجازات قتل ۶۸۳...

قصاص، حیات زندگی است ۶۸۴...

عفو و قصاص، مجموعه عادلانه ۶۸۵...

ایرادات پنجگانه بر حکم قصاص و پاسخ آنها ۶۸۶...

چرا مرد در مقابل قتل زن قصاص نمی شود ۶۸۹...

تشویق به عفو به جای قصاص ۶۹۰...

عادت عرب جاهلی در انتقام از قاتل ۶۸۰...

وصیت حق مسلمی است بر پرهیزگاران ۶۹۳...

گناه تبدیل وصیت ۶۹۵...

تبدیل بجا و شایسته در وصیت ۶۹۶...

انحراف در نحوه وصیت ۶۹۷...

فلسفه و اسرار وصیت ۶۹۸...

عدالت در وصیت ۶۹۹...

وصایای واجب و مستحب ۷۰۰...

وصیت در حال حیات قابل تغییر است ۷۰۱...

وصیت ترمیم کوتاهی ها در زندگی ۷۰۱...

فدیه، وظیفه کسانی که توان روزه ندارند ۷۰۴...

ل - موضعگیری مخالفان قرآن

فاسقان به آیات بینات کفر می‌ورزند ۴۲۱...

اظهار دشمنی با جبرئیل ۴۱۶...

م - پاسخ های قرآن به مخالفان

درخواست دلیل بر ادعای تخفیف مجازات ۳۷۶...

سه پاسخ در برابر بهانه جوئی نسبت به جبرئیل ۴۱۷...

اختلاف در آیات الهی نشانه شکاف است ۶۷۲...

ن - سوره های قرآن

ویژگی های سوره حمد ۲۳...

آهنگ سوره حمد ۲۳...

سوره حمد، اساس قرآن ۲۴...

سوره حمد از افتخارات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ۲۶...

محتوای سوره حمد ۲۸...

چرا این سوره فاتحه کتاب است؟ ۳۰...

بسم الله جزء سوره ۴۰...

محتوای سوره بقره ۸۷...

فضیلت تلاوت سوره بقره ۸۸...

س - علوم قرآنی

تفسیر چیست؟ ۵...

تفسیر قرآن از کی آغاز شد؟ ۶...

تفسیر به رأی ۸...

جمع آوری قرآن در عهد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ۳۲...

ع - توصیه ها، فرمان ها و هشدارهای قرآن

نخستین کافر به اسلام نباشید ۲۵۱...

حق را کتمان نکنید ۲۵۳...

آیات خدا را با بهای کم معامله نکنید ۲۵۲...

تقوای الهی پیشه کنید ۲۵۲...

حق را با باطل میامیزید ۲۵۳...

نماز را به پا دارید ۲۵۳...

زکات بپردازید ۲۵۳...

با رکوع کنندگان رکوع کنید ۲۵۳...

به عمل کار برآید ۲۵۹...

با عمل مردم را به کار خیر دعوت کنید ۲۶۰...

در مشکلات از صبر و نماز استعانت جوئید ۲۶۱...

راه پیروزی بر مشکلات ۲۶۴...

مرگ در زندگی ذلت بار و زندگی در مرگ شرافتمندانه ۲۹۹...

- دستور به استفاده از روزی الهی و عدم فساد ۳۲۶...
 پاسخ قرآن: اگر راست می گوئید تقاضای مرگ کنید ۴۱۰...
 ف - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین
 ۱ - آدم
 تعلیم علم اسماء به آدم، نخستین خلیفه ۲۱۷...
 آنچه به آدم تعلیم داده شد ۲۱۷...
 آدم فرشتگان را تعلیم می دهد ۲۱۹...
 پاسخ به دو سؤال در مورد تعلیم اسماء به آدم و... ۲۲۰...
 فرمان سجده برای آدم ۲۲۳...
 آدم و همسرش در بهشت ۲۲۴...
 نهی از استفاده از شجره ممنوعه ۲۲۴...
 شیطان، آدم و همسرش را اغوا و از بهشت بیرون کرد ۲۲۶...
 فرمان خروج آدم و همسرش از بهشت ۲۲۶...
 بقاء آدم و همسرش در زمین ۲۲۶...
 گناه آدم چه بود؟ مطلق یا نسبی ۲۳۰...
 مقایسه داستان آدم در قرآن و تورات ۲۳۱...
 آدم و دریافت کلمات توبه ۲۳۸...
 ۲ - ابراهیم و اسحاق
 هدف از آیه امامت ابراهیم ۴۹۷...
 آزمایش ابراهیم ۴۹۸...
 امامت ابراهیم ۴۹۸...
 امامت آخرین سیر تکاملی ابراهیم ۵۰۴...
 شخصیت ممتاز ابراهیم ۵۰۹...
 مقام ابراهیم: نمازگاه ۵۱۲...
 پیمان ابراهیم و اسماعیل در مورد خُجّاج و... ۵۱۲...
 خواسته های ابراهیم از خداوند ۵۱۶...
 امنیت، اولین خواسته ابراهیم(علیه السلام) ۵۱۷...
 رزق و روزی، خواسته دوم ابراهیم(علیه السلام) ۵۱۷...
 ابراهیم و اسماعیل برپادارندگان بنای کعبه ۵۱۹...
 درخواست پذیرش عمل ۵۲۰...
 پنج تقاضای مهم ابراهیم و اسماعیل ۵۲۲...
 ۱ - ما را مسلمان بمیران ۵۲۲...

- ۲ - از دودمان ما امت مسلمانی پدید آر ۵۲۲...
- ۳ - وظایف عبادی ما را تعلیم فرما ۵۲۲...
- ۴ - توبه ما را بپذیر ۵۲۲...
- ۵ - پیامبری برای تعلیم و تربیت بین آنها مبعوث گردان ۵۲۲...
- ابراهیم الگوی امت ها ۵۲۶...
- امتیاز ویژه ابراهیم، تسلیم و اخلاص ۵۲۸...
- اعراض از آئین ابراهیم سفاهت است ۵۲۷...
- ابراهیم برگزیده خدا و از صالحان جهان دیگر ۵۲۷...
- اعتراف نمرود که خدا، خدای ابراهیم ۵۲۸...
- توصیه ابراهیم و یعقوب به فرزندان و پایبندی به دین ۵۲۹...
- آئین حنیف ابراهیم حق است ۵۳۵...
- ادعای این که ابراهیم و اسماعیل و... یهود بودند ۵۴۳...
- امتحان نخست ابراهیم و همسرش هاجر ۶۱۵...
- شروع آبادی سرزمین مکه ۶۱۶...
- ۳ - اسماعیل
- پیمان ابراهیم و اسماعیل در مورد حُجاج و... ۵۱۲...
- ابراهیم و اسماعیل برپادارندگان بنای کعبه ۵۱۹...
- پنج تقاضای مهم ابراهیم و اسماعیل ۵۲۲...
- ۱ - ما را مسلمان بمیران ۵۲۲...
- ۲ - از دودمان ما امت مسلمانی پدید آر ۵۲۲...
- ۳ - وظایف عبادی ما را تعلیم فرما ۵۲۲...
- ۴ - توبه ما را بپذیر ۵۲۲...
- ۵ - پیامبری برای تعلیم و تربیت بین آنها مبعوث گردان ۵۲۲...
- ادعای این که ابراهیم و اسماعیل و... یهود بودند ۵۴۳...
- قبر اسماعیل و هاجر، حریم کعبه ۶۱۶...
- ۴ - یعقوب
- توصیه ابراهیم و یعقوب به فرزندان و پایبندی به دین ۵۲۹...
- اعتقاد نادرست یهود درباره توصیه یعقوب به فرزندان ۵۳۱...
- ناآگاهانه مطلبی را به یعقوب نسبت ندهید ۵۳۲...
- نگرانی یعقوب از وضع دینی فرزندانش پس از مرگ ۵۳۲...
- اطمینان دادن فرزندان یعقوب که خداپرست خواهند بود ۵۳۲...
- ۵ - موسی و هارون
- بنی اسرائیل و ماجرای آن ۲۴۴...

- دلیل نام بنی اسرائیل بر یهود ۲۴۸۰۰۰
- یادآوری نعمت ها به بنی اسرائیل ۲۶۶۰۰۰
- برتری بنی اسرائیل بر جهانیان ۲۶۷۰۰۰
- جنايات فرعون نسبت به بنی اسرائیل ۲۹۷۰۰۰
- نعمت آزادی از دست فرعون ۲۹۸۰۰۰
- وضع دختران در عصر فرعون و امروز ۲۹۹۰۰۰
- نعمت نجات از دست فرعون ۳۰۰۰۰۰
- مجازات فرعون، غرق در دریا ۳۰۰۰۰۰
- وعده چهل شبانه موسی در کوه طور ۳۰۴۰۰۰
- گوساله پرستی بنی اسرائیل در ایام غیبت موسی ۳۰۴۰۰۰
- عفو و گذشت از گوساله پرستی ۳۰۵۰۰۰
- نعمت کتاب و فرقان به موسی ۳۰۵۰۰۰
- هشدار موسی در مورد انحراف بنی اسرائیل ۳۰۶۰۰۰
- توبه بی سابقه، کشتن یکدیگر ۳۰۶۰۰۰
- تقاضای رؤیت خدا ۳۰۹۰۰۰
- مجازات صاعقه به خاطر تقاضای نابجا ۳۱۰۰۰۰
- زنده کردن بعد از مرگ ۳۱۰۰۰۰
- بهبانۀ جوئی های بنی اسرائیل ۳۱۲۰۰۰
- نعمت سایه ابر در بیابان سینا ۳۱۳۰۰۰
- نعمت خوراک مَن و سَلوی ۳۱۳۰۰۰
- قدرت تصمیم گیری کسانی که تحت فرمان بوده اند ۳۱۴۰۰۰
- فرمان ورود به بیت المقدس ۳۲۰۰۰۰
- دستور استفاده از نعمت های آن سرزمین ۳۲۱۰۰۰
- سجده به هنگام ورود به بیت المقدس ۳۲۱۰۰۰
- دستور درخواست مغفرت ۳۲۱۰۰۰
- نعمت بیشتر به نیکوکاران ۳۲۱۰۰۰
- ستمگران و تبدیل فرمان ۳۲۲۰۰۰
- مجازات ستمگران بنی اسرائیل ۳۲۲۰۰۰
- بنی اسرائیل و بیماری طاعون ۳۲۳۰۰۰
- موسی و مطالبه آب برای بنی اسرائیل ۳۲۴۰۰۰
- فرمان زدن عصا به سنگ برای دریافت آب ۳۲۴۰۰۰
- جوشش آب از سنگ و بهرهوری بنی اسرائیل ۳۲۵۰۰۰
- دستور به استفاده از روزی الهی و عدم فساد ۳۲۶۰۰۰

خارق عادت در زندگی بنی اسرائیل ۳۲۷...

ناسپاسی در قبال نعمت ۳۲۹...

بهبانگی برای تنوع غذا ۳۳۰...

درخواست غذاهای گیاهی ۳۳۰...

پاسخ موسی به بنی اسرائیل که غذای متنوع در شهرها است ۳۳۰...

مهر ذلت بر پیشانی بنی اسرائیل ۳۳۳...

اخذ پیمان از بنی اسرائیل ۳۴۶...

مجازات کوه بالای سر بنی اسرائیل ۳۴۶...

تورات را با قوت اخذ کنید ۳۴۷...

عمل نکردن به پیمان ۳۴۷...

آزمایش بنی اسرائیل، ماهی در روز شنبه ۳۵۱...

حیله گری بنی اسرائیل و مجازات مسخ شدن ۳۵۱...

ماجرای گاو بنی اسرائیل ۳۵۵...

ماجرای گاو بنی اسرائیل در تورات ۳۵۶...

دستور ذبح گاو برای کشف توطئه قتل ۳۵۶...

بنی اسرائیل: آیا ما را مسخره کرده ای؟ ۳۵۶...

از خدا بخواه گاو را معرفی کند ۳۵۷...

رنگ گاو چگونه است؟ ۳۵۷...

نوع کار این گاو چگونه است؟ ۳۵۸...

گاوی بدون عیب ۳۵۸...

ذبح گاو اسرار قتل را فاش کرد ۳۵۹...

قلب های سخت بنی اسرائیل ۳۵۹...

بهبانگی های بیجای بنی اسرائیل ۳۶۰...

چرا گاوی با این اوصاف ۳۶۲...

انگیزه قتل چه بود؟ ۳۶۳...

نژادپرستی یهود ۳۷۸...

مواد پیمان بنی اسرائیل ۳۸۲...

امضاء پیمان ۳۸۲...

تخلف از پیمان ۳۸۲...

انگیزه تخلف از پیمان ۳۸۴...

عمل به بعضی از مواد پیمان ۳۸۴...

مجازات تخلف از پیمان ۳۸۴...

تبعیض در احکام الهی و انگیزه آن ۳۸۵...

یهود و تکذیب و قتل پیامبران ۳۹۰...

در برابر دعوت انبیاء گفتند: قلب های ما در غلاف است ۳۹۱...

ادله روشن موسی و گوساله پرستی بنی اسرائیل ۴۰۵...

پیمان کوه طور، و عصیان و مخالفت ۴۰۶...

علاقه شدید بنی اسرائیل به گوساله پرستی ۴۰۶...

قباحت قتل نفس از نظر تورات ۴۰۸...

موهبت فضیلت و برتری به بنی اسرائیل ۴۹۵...

اسباط چه کسانی هستند؟ ۵۳۸...

۶ - سلیمان

سحر و جادوگری در عصر سلیمان و پس از وی ۴۲۶...

یهود و تهمت ساحری به سلیمان ۴۲۶...

سلیمان کفر نورزید، شیاطین کافر شدند ۴۲۷...

۷ - عیسی و مادرش مریم

مسیح و معجزات و روح القدس ۳۹۰...

○ اوصیاء

چرا بر پیامبر و ائمه درود می فرستیم؟ ۷۴...

روزی که یاران مهدی (علیه السلام) جمع می شوند ۵۷۵...

علی (علیه السلام) در برابر مشکلات از نماز استقامت می جست ۵۹۲...

* ویژگی ها و صفات آنها

علی (علیه السلام) نخستین مخاطب «یا ایها الذین آمنوا» ۴۴۴...

امام چه کسی است، صفات و ویژگی های او؟ ۵۰۰...

تعیین امام از ناحیه خدا ۵۰۷...

آیا وظیفه امام ایصال به مطلوب است؟ ۵۰۸...

آیا امام باید نخست نبی و رسول باشد تا امام شود؟ ۵۰۹...

○ ادیان، مذاهب و مکاتب

آیا همه ادیان بر حق هستند ۳۳۶...

صائبان چه کسانی هستند؟ ۳۴۱...

عقائد صائبان ۳۴۳...

* اسلام

امروز اسلام آئین حق است ۲۵۷...

نسبت شرک به تمام مسلمانان ۲۹۱...

امت وسط ۵۵۱...

چرا امت اسلام امت وسط و نمونه است؟ ۵۵۱...

گواهان ملت ها ۵۵۲...

اهل کتاب پیامبر اسلام را همچون فرزند خود می شناسند ۵۷۰...

✽ مسیحیت

عقیده مسیحیان درباره روح القدس ۳۹۴...

مشرکان و اهل کتاب دوست ندارند به شما خیر برسد ۴۴۳...

انحصارطلبان و ادعای بهشت ۴۶۰...

هر ادعائی دلیل لازم دارد ۴۶۱...

نزاع یهود و نصاری در حضور رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ۴۶۴...

نفی موقعیت نصاری در پیشگاه خدا توسط یهود و بالعکس ۴۶۵...

هماهنگی یهود و نصاری با مشرکان در نفی دین ۴۶۵...

دل های هماهنگ بی دینان ۴۸۵...

انتظار یهود و نصاری از پیامبر در عدم تغییر قبله ۴۸۸...

انتظار جلب رضایت یهود و نصاری ۴۹۰...

عدم رضایت ملت یهود و نصاری بدون تبعیت کامل از آنها ۴۸۹...

یهود و نصاری فقط خود را بر حق می دانند ۵۳۵...

خداوند دشمنان را دفع می کند ۵۳۷...

جدائی یهود و نصاری از حق، به شما لطمه ای نمی زند ۵۳۷...

اهل کتاب به هیچ قیمت از تو راضی نمی شوند ۵۶۷...

آنها تابع قبله تو و تابع قبله یکدیگر هم نخواهند بود ۵۶۷...

آثار تبعیت از هوا و هوس های اهل کتاب ۵۶۹...

اهل کتاب و کتمان حق ۵۷۰...

✽ یهود

یهود مدینه جمعیت معروف آن سامان ۲۴۵...

پیمان های خداوند با یهود ۲۴۶...

دلیل نام بنی اسرائیل بر یهود ۲۴۸...

مبادله دین با یک مهمانی هر ساله ۲۵۰...

نُه دستور به یهود ۲۵۱...

به آئین اسلام تصدیق کننده تورات ایمان آورید ۲۵۱...

انتظار ایمان از یهود تحریف گر، نابجا است ۳۶۷...

یهودیان منافق ۳۶۸...

تحریف اوصاف پیامبر در تورات ۳۷۰...

- دانشمندان حيله گر و عوام يهود ۳۷۱...
 تحريف آيات الهی؛ (نوشته های خود را آيات الهی معرفی کردند) ۳۷۲...
 تفاوت عوام يهود و عوام مسلمانان ۳۷۳...
 ادعای بیجای يهود ۳۷۵...
 درخواست دليل بر ادعای تخفيف مجازات ۳۷۶...
 نژادپرستی يهود ۳۷۸...
 همکاری يهود و مشرکان ۳۸۵...
 يهود و تکذيب و قتل پیامبران ۳۹۰...
 در برابر دعوت انبياء گفتند: قلب های ما در غلاف است ۳۹۱...
 دل های بی خبر و مستور ۳۹۵...
 منتظران ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ۳۹۶...
 مبلغانی که کافر شدند ۳۹۹...
 «بائوا بغضب علی غضب» ۴۰۱...
 تعصب، حتی در ایمان آوردن ۴۰۴...
 ما به آنچه بر خودمان نازل شده ایمان می آوریم ۴۰۴...
 عدم سازگاری قتل انبياء و ایمان ۴۰۴...
 قباح قتل نفس از نظر تورات ۴۰۸...
 يهود مدعی نژاد برتر ۴۱۰...
 پاسخ قرآن: اگر راست می گوئید تقاضای مرگ کنید ۴۱۰...
 يهود تقاضای مرگ نمی کند ۴۱۱...
 علاقه يهود به زندگی ابدی در دنیا ۴۱۲...
 ریشه های ترس از مرگ ۴۱۴...
 پرسش های يهود و پاسخ های رسول خدا ۴۱۵...
 فاسقان به آيات بینات کفر می ورزند ۴۲۱...
 مخالفت با عهد و پیمان شیوه جمعی از يهود ۴۲۲...
 يهود و پشت کردن به دستورات تورات ۴۲۲...
 يهود و تهمت ساحری به سلیمان ۴۲۶...
 سحر را برای آزار مردم آموختند ۴۲۸...
 معامله ناپسند ۴۲۹...
 سوء استفاده يهود از واژه ها و کلمات مؤمنان ۴۴۰...
 دستاویز به دشمن ممنوع ۴۴۱...
 مشرکان و اهل کتاب دوست ندارند به شما خیر برسد ۴۴۳...
 بهانه نسخ و دستاویز دیگر يهود ۴۴۵...

- نسخ در آئین یهود ۴۴۹...
 تقاضاها و بهانه های بنی اسرائیلی ۴۵۴...
 انحصارطلبان و ادعای بهشت ۴۶۰...
 هر ادعائی دلیل لازم دارد ۴۶۱...
 نزاع یهود و نصاری در حضور رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ۴۶۴...
 نفی موقعیت نصاری در پیشگاه خدا توسط یهود و بالعکس ۴۶۵...
 هماهنگی یهود و نصاری با مشرکان در نفی دین ۴۶۵...
 یهود و اصرار و ادعای فرزند برای خدا ۴۷۶...
 دل های هماهنگ بی دینان ۴۸۵...
 انتظار یهود و نصاری از پیامبر در عدم تغییر قبله ۴۸۸...
 عدم رضایت ملت یهود و نصاری بدون تبعیت کامل از آنها ۴۸۹...
 انتظار جلب رضایت یهود و نصاری ۴۹۰...
 پیروی از خواسته های یهود و از دست دادن ولایت و نصرت خدا ۴۹۰...
 اعتقاد نادرست یهود درباره توصیه یعقوب به فرزندان ۵۳۱...
 هر امتی مسئول اعمال خویش است ۵۳۳...
 ادعای یهود و نصاری، سزاوارتر بودن به حق ۵۳۵...
 یهود و نصاری فقط خود را بر حق می دانند ۵۳۵...
 خداوند دشمنان را دفع می کند ۵۳۷...
 جدائی یهود و نصاری از حق، به شما لطمه ای وارد نمی سازد ۵۳۷...
 محاجه یهود با مسلمانان ۵۴۲...
 ایراد یهود به تغییر قبله ۵۴۸...
 اهل کتاب به هیچ قیمت از تو راضی نمی شوند ۵۶۷...
 آنها تابع قبله تو و تابع قبله یکدیگر نخواهند بود ۵۶۷...
 آثار تبعیت از هوا و هوس های اهل کتاب ۵۶۹...
 اهل کتاب و کتمان حق ۵۷۰...
 اهل کتاب پیامبر اسلام را همچون فرزند خود می شناسند ۵۷۰...
 پرسش های چند مسلمان از علمای یهود و کتمان آنها ۶۲۱...

معاد

دومین پایگاه عقیدتی (معاد) ۶۳...

منظور از «یوم الدین» ۶۶۰۰۰

ایمان به رستاخیز ۱۰۸۰۰۰

آثار ایمان به رستاخیز ۱۰۹۰۰۰

نعمت حیات بعد از مرگ دلیل وجود خالق ۱۹۹۰۰۰

قبلاً مرده بودید (حیاتی نداشتید) بعداً احیاء شدید ۲۰۰۰۰۰

پس از حیات شما را می میراند ۲۰۱۰۰۰

زندگی بعد از مرگ ۲۰۱۰۰۰

سرانجام بازگشت به خدا ۲۰۲۰۰۰

تناسخ و عود ارواح ۲۰۴۰۰۰

روز قیامت، روز عدم پذیرش ۲۶۷۰۰۰

(حقیقت معاد)

رستاخیز این گونه است ۳۵۹۰۰۰

رستاخیز، روزی که هیچ یاور و کمکی جز خدا نیست ۴۹۶۰۰۰

روزی که فدیة و شفاعت پذیرفته نمی شود ۴۹۶۰۰۰

(آثار ایمان به رستاخیز)

گمان به وجود قیامت، احساس مسئولیت را زنده می کند ۲۶۲۰۰۰

(مرگ)

ریشه های ترس از مرگ ۴۱۴۰۰۰

(برزخ)

زندگی برزخی و بقای روح ۵۹۶۰۰۰

(حوادث قیامت)

خداوند همه را در صحنه رستاخیز حاضر می سازد ۵۷۴۰۰۰

گفتگوی خصمانه تابعان و رهبران گمراه ۶۴۱۰۰۰

بیزاری رهبران گمراه از تابعان خود ۶۴۱۰۰۰

آرزوی تابعان در بازگشت به دنیا و تبری از متبوعان ۶۴۱۰۰۰

(حالات انسان ها در قیامت)

- داوری اختلافات در قیامت با خدا است ۴۶۶...
- کلمه استرجاع و نیروی آرامش دهنده در مصائب ۵۹۸...
- قطع روابط و اسباب در قیامت ۶۴۱...
- حسرت بر اعمال در قیامت ۶۴۱...
- سخن گفتن خدا با مؤمنان ۶۶۹...
- تکلم خدا با مجرمان در آخرت اما... ۶۷۰...

(دادگاه قیامت)

■ حساب در قیامت

- مجازات به مقدار جرم ۳۷۶...
- پاداش به اندازه ایمان و عمل صالح ۳۷۷...

(شفاعت)

- وساطت برای نجات مجرمان ۲۶۸...
- قرآن و مسأله شفاعت ۲۶۹...
- مفهوم شفاعت ۲۷۱...
- شفاعت در عالم تکوین ۲۷۲...
- مدارک شفاعت ۲۷۳...
- شرائط شفاعت ۲۷۵...
- احادیث اسلامی و شفاعت ۲۷۷...
- تأثیر شفاعت ۲۷۹...
- فلسفه شفاعت ۲۸۳...
- شرائط سازنده شفاعت ۲۸۵...
- بررسی و پاسخ اشکالات شفاعت ۲۸۵...
- شفاعت و توحید ۲۸۷...
- بررسی عقائد وهابیون در زمینه شفاعت ۲۹۲...

(بهشت)

■ نعمت ها

- میوه ها و نعمت های بهشتی همواره جدید است ۱۷۸۰۰۰
 میوه های مشابه یکدیگر ۱۷۹۰۰۰
 نعمت همسر خوب در بهشت ۱۷۹۰۰۰
 زندگی جاوید در بهشت ۱۷۹۰۰۰
 ایمان و عمل صالح و آثار آن ۱۸۰۰۰۰
 همسران پاک در بهشت ۱۸۱۰۰۰
 نعمت های مادی و معنوی بهشت ۱۸۱۰۰۰
 پاداش به اندازه ایمان و عمل صالح ۳۷۷۰۰۰
 سخن گفتن خدا با مؤمنان ۶۶۹۰۰۰

(جهنم)

■ کیفرها

- مجازات به مقدار جرم ۳۷۶۰۰۰
 آتش، کیفر حتمی کفار ۵۱۷۰۰۰
 خلود در آتش ۶۴۲۰۰۰
 ۳ مجازات معنوی و مادی کتمان آیات حق ۶۶۹۰۰۰
 تکلم خدا با مجرمان در آخرت اما... ۶۷۰۰۰۰

متفرقات

- نیازهای ویژه هر عصر ۹۰۰۰
 کدام تفسیر را مطالعه کنیم؟ ۱۱۰۰۰
 مزایای تفسیر نمونه ۱۴۰۰۰
 تجدیدنظر در تفسیر (جلد اول) ۱۵۰۰۰
 دوران طلایی ادبیات عرب ۹۳۰۰۰
 دو مرکز نیرومند: مرکز ادراکات و مرکز عواطف ۱۲۱۰۰۰
 به خلقت پیشینیان توجه کنید ۱۵۳۰۰۰
 فاسقان گمراه می شوند ۱۸۶۰۰۰
 فخر الاسلام و بازگو کردن ایمان خود ۲۵۶۰۰۰

- سرگذشت سلمان فارسی و ایمان او ۳۳۸...
 تغییر قبله و مسائل جنبی آن ۴۷۲...
 فلسفه قبله ۴۷۴...
 پیدایش چیزی از عدم ۴۸۰...
 حدود جلب رضایت دشمن ۴۹۲...
 هر امتی مسئول اعمال خویش است ۵۳۳...
 از کسی در مورد عمل دیگری پرسش نمی شود ۵۳۳...
 رنگ خدائی بهترین رنگ ها ۵۴۱...
 هر کس در گرو اعمال خویش است ۵۴۳...
 انحرافات تدریجی ۶۴۷...

* * *

(فهرست احادیث)

الف

- إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ بَعَثَ اللَّهُ الْعَالَمَ ۲۷۸...
 أَرْسَلْنَا لِلزُّوْمِ الطَّرِيقَ الْمَوْدَى إِلَى ۷۵...
 أَضَاءَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) ۱۴۵...
 اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ ۱۱۱...
 أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ ۵۲۰...
 الْأَرْضِينَ وَالْجِبَالَ وَالشَّعَابَ وَ ۲۱۷...
 أَمَّا الْمَيْتَةُ فَإِنَّهُ لَمْ يَنْلُ مِنْهَا أَحَدٌ ۶۶۲...
 إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اخْتَبَرَ إِبْرَاهِيمَ ۵۰۲...
 إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَفْرَدَ الْإِثْنَانِ عَلَى ۲۶...
 إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ ۷۲۴...
 إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَ ذَخِيرَةٌ ۱۱۳...
 إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَنَزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا ۷۲۲...
 إِنَّ قُلُوبَكُمْ خَانَتْ بِئْمَانٍ خِصَالٍ: ۷۲۶...

٦٠٥... إِنَّ قَوْلَنَا إِنَّا لِلَّهِ إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا
 ٧٣٥... إِنَّ لِكُلِّ مَلَكٍ حِمًى وَإِنْ حِمَى اللَّهِ
 ٧١٠... إِنَّ لِلْجَنَّةِ بَاباً يُدْعَى الرَّيَّانَ لَا يَدْخُلُ
 ٤٨... إِنَّ لِلَّهِ عِزُّوَجَلَّ مَاءَهُ رَحْمَةً، وَإِنَّهُ
 ٧١١... إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ الصِّيَامَ لِيَسْتَوِيَ بِهِ
 ٣٩٣... إِنَّمَا نَفَثَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ
 ١٠٦... أَنْ مَغْنَاهُ وَمِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَتَّبِعُونَ
 ٣٢٢... إِنَّهُ رَجَزٌ غَذَبَ بِهِ بَعْضُ الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ
 ٤٠٠... إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ
 ٧٢٥... إِنَّا كُمْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدَكُمْ رَبَّهُ شَيْئاً

١٨١... إِنَّا كُمْ وَخَضِرَاءَ الدَّمَنِ قِيلَ يَا رَسُولَ
 ٢٥... أَيُّمَا مُسْلِمٍ قَرَأَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ أُعْطِيَ
 ٢٦١... أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْكُمُكُمْ
 ٧٥... أَدِمْنَا لَنَا تَوْفِيقَكَ الَّذِي أُطْعَمَكَ بِهِ
 ٣٥٠... أَوْ قُوَّةَ الْأَبْدَانِ أَوْ قُوَّةَ الْقُلُوبِ
 ٨٨... أَى سُورَةِ الْقُرْآنِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: الْبَقَرَةُ

ب

٧١٧... بَعَثَنِي بِالْحَبِيبَةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ

ت

٤١٥... تَنَامُ عَيْنَايَ وَ قَلْبِي يَقْظَانِ!
 ١١٢... التَّقْوَى مَطَايَا ذُلٍّ حُمِلَ

ث

٥٨٨... ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَوَاسِئُ
 ١٣٤... ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُتَافِقاً وَإِنْ

ج

١٥٤... جَعَلَهَا مُلَانِمَةً لَطِبَابِنِعْمِكُمْ، مُوَافَقَةً
 ٢٢٩... جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا يَطَّلَعُ فِيهَا

ح

الْحَمْدُ أُمُّ الْقُرْآنِ ۲۴۰۰۰

د

الدَّاعِي بِلا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلا وَتَرٍ! ۷۲۹۰۰۰

ذ

ذَلِكَ مِنْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ ۶۴۸۰۰۰

ر

رَبُّ الْعَالَمِينَ هُمْ الْجَمَاعَاتُ، مِنْ كُلِّ ۵۶۰۰۰
الرَّحْمَانُ إِسْمٌ خَاصٌّ، بِصِفَةِ عَامَّةٍ ۴۷۰۰۰
رَنَ إِبْلِيسُ أَرْبَعَ رَنَاتٍ أَوَّلَهُنَّ يَوْمَ لَعْنِ ۲۷۰۰۰
الرِّيَاءِ شَجَرَةٌ لَا تُنْمِرُ إِلَّا الشُّرُكَ ۱۳۴۰۰۰

ش

شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي... ۲۷۷۰۰۰

ص

الصُّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ صِرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ ۷۷۰۰۰
صِلْ رَحِمَكَ وَ لَوْ بِشَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ ۱۹۶۰۰۰
صِلَةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ تَزِيدُ فِي ۱۹۶۰۰۰
صُومُوا تَصِحُّوا ۷۱۳۰۰۰
الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ ۷۰۹۰۰۰
الصَّوْمُ يُسَوِّدُ وَجْهَهُ، وَ الصَّدَقَةُ ۷۰۹۰۰۰
الصِّيَامُ إِتِّلَاءٌ لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ ۷۱۰۰۰۰

ط

الطَّرِيقُ وَمَعْرِفَةُ الْإِمَامِ ۷۷۰۰۰

ف

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ ۱۹۳۰۰۰
فَهَيَّيْ صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَتِيفَ ۶۴۰۰۰۰

ق

قَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) نَبِيًّا وَ لَيْسَ ۵۰۶۰۰۰

ک

كَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عُبودِيَّةً ۲۲۸۰۰۰
كَانَ عَلَى إِذَا هَالَهُ شَيْءٌ فَرَجَ ۲۶۵۰۰۰
كَانَ عَلَى (عليه السلام) إِذَا هَالَهُ شَيْءٌ فَرَجَ ۵۹۲۰۰۰
كَانَ عَلَى بَنِي الْخُسَيْنِ (عليه السلام) إِذَا قرَأَ مَالِكٌ ۶۶۰۰۰
كَذَبَ قُرَيْشٌ وَ الْيَهُودُ بِالْقُرْآنِ وَ قَالُوا ۹۴۰۰۰
كُلُّ يَمِينٍ بِغَيْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ خُطُوءَاتِ ۶۴۸۰۰۰
الْكُفَّاءُ مِنَ الْمَنِّ ۳۱۵۰۰۰
كُونُوا دُعَاءَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَ ۲۶۰۰۰۰

ل

لَا تُعْطِيكَ عَهْدًا لِظَالِمٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ ۵۰۶۰۰۰
لَا تُشْرَبُوا الْمَاءَ مِنْ ثَلَمَةِ الْإِنَاءِ ۲۳۶۰۰۰
لَا يُشْرَبُ مِنْ أُذُنِ الْكُوزِ ۲۳۶۰۰۰
لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دُعَاءَ قَلْبٍ لَاهٍ ۷۲۴۰۰۰
لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ ۷۲۵۰۰۰

م

مَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ إِلَّا ۲۸۱۰۰۰
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ۴۴۴۰۰۰

ما شاءَ اللهُ وَ شِئتَ ۱۶۰...

ما مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ ۱۲۰...

ما يَنْبَغِي لِامْرِئٍ مُسْلِمٍ أَنْ يَبْتَئَ لَيْلَةً ۶۹۹...

المُعْدَةُ بَيْتُ كُلِّ دَاءٍ وَ الْحَمِيَةُ رَأْسُ ۷۱۳...

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيَطِيبْ ۷۲۵...

مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ ۲۶۱...

مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السُّحْرِ قَلِيلاً أَوْ ۴۳۵...

مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ يَعْلَمُهُ فَكْتَمَ لُجِمَ ۶۲۶...

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ۲۷۸...

مَنْ سَرُّ خَلْقِ اللهِ بَعْدَ إِبْلِيسَ ۶۲۶...

مَنْ عَدَلَ فِي وَصِيَّتِهِ كَانَ كَمَنْ ۶۹۹...

مَنْ مَاتَ يَغْتَرِ وَصِيَّتَهُ مَاتَ مَيِّتَةً ۶۹۹...

الْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ ۲۹۹...

ن

نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ ۵۵۸...

و

وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْزَلَ اللهُ ۲۴۰...

وَ اللهُ إِلَهُ كُلِّ شَيْءٍ، الرَّحْمَنُ بِجَمِيعِ ۴۶...

وَ إِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ ۶۰۱...

وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ ۱۹۶...

وَ ذَلِكَ وَ اللهُ أَنْ لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا ۵۷۵...

وَ عَلَيْنَا بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنْ ۵۹۱...

وَ لَكِنْ شَدُّوا فَشَدَّدَ اللهُ عَلَيْهِمْ ۳۶۱...

هـ

هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ ۲۶۳...

هَوْنٌ عَلَى مَا نَزَلَ بِى أَنَّهُ يَعْزِزُ اللهُ ۶۰۷...

هِيَ ثَمَرَاتُ الْقُلُوبِ ۵۱۷...

ی

يُرْتَلُونَ آيَاتِهِ، وَ يَتَفَقَّهُونَ بِهِ، وَ ٤٩٣...
 يَغْنَى أَصْحَابُ الْقَائِمِ الثَّلَاثَ مِائَةَ وَ ٥٧٥...
 يُنْزِلُهُ مِنْ أَعْلَى لِيُثْبِتَ قُلُلَ جِبَالِكُمْ ١٥٧...

* * *

(فهرست اعلام)

آدم (علیه السلام)، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷،

۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴،

۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰،

۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹،

۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۳۴۳،

۳۴۴، ۵۲۰، ۶۴۹

آلبر ماله، ۵۸، ۶۲

آلوسی، ۱۳، ۱۸، ۳۷، ۲۲۳، ۲۶۴،

۳۱۱، ۵۸۹، ۶۲۲، ۷۱۸

ابراهیم (علیه السلام)، ۷۵، ۷۶، ۸۷، ۲۱۶،

۲۴۹، ۲۵۵، ۳۳۵، ۳۴۴، ۴۹۷، ۴۹۸،

۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶،

۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۱۷،

۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۲۷،

۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴،

۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۳،

۵۶۳، ۵۷۹، ۶۰۲، ۶۱۰، ۶۱۳، ۶۱۴،

۶۱۵، ۷۰۵

ابلیس، ۲۷، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷،

۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۶۲۶، ۷۱۴

ابن ابی العوجاء، ۱۷۱

ابن ابی عمیر، ۲۷۷

ابن المبارک، ۴۱

ابن تیمیه، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۵

ابن جبیر، ۴۲

ابن شهر آشوب، ۵۰۷

ابن صوریاء، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۰

ابن عباس، ۶، ۲۵، ۳۹، ۴۱، ۴۲

۱۵۹، ۱۸۳، ۲۹۱، ۲۹۵، ۴۱۶، ۴۲۰

۴۴۰، ۴۵۳، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۲

۴۸۸، ۴۹۹، ۵۳۵، ۵۸۹، ۵۹۹، ۶۲۱

۶۴۳

ابن عساکر، ۳۲

ابن قیم، ۲۸۰

ابن کثیر، ۲۵، ۴۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۳۲۱

۳۶۵، ۶۶۸، ۶۷۴، ۶۸۱

ابوالعلائی معری، ۱۷۱

ابوالفتوح رازی، ۱۳، ۱۱۲، ۴۴۱

ابو الفتوح رازی، ۱۸

ابوبکر، ۳۰

ابو حنیفه، ۴۱، ۵۰۷

ابو حیان اندلسی، ۳۲۱

ابو زید، ۳۲، ۳۴۷

ابو طالب، ۲۹۱

ابو عامر، ۱۷۰

ابو عبدالله زنجانی، ۳۱

ابو هریره، ۴۱

ابی بن کعب، ۳۱، ۳۲

- احمد بن حسین کوفی، ۱۷۱
 احمد بن حنبل، ۳۱، ۳۳، ۴۱
 احمد بن عبد الحلیم، ۲۸۸
 احمد مصطفی راغب، ۱۳
 احمد مصطفی مراغی، ۱۸
 اساف، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۸
 اسحاق (علیه السلام)، ۲۴۹، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۴
 اسرائیل، ۲۴۸، ۲۴۹
 اسرافیل، ۴۱۹
 اسماعیل (علیه السلام)، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۹
 ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۲
 ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۴۳، ۶۱۵
 ۶۱۶
 الکسیس کارل، ۷۲۱، ۷۲۲
 الکسی سوفورین، ۷۱۲
 امام باقر (علیه السلام)، ۳۷، ۱۲۰، ۱۴۵، ۲۴۱
 ۲۵۰، ۳۶۶، ۵۷۵، ۶۱۹، ۶۴۸، ۶۹۹
 امام حسن عسکری (علیه السلام)، ۳۷، ۷۵
 ۲۲۸، ۴۱۶، ۴۳۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۶۵
 ۴۶۸، ۴۷۲، ۶۲۷، ۶۵۴
 امام حسین (علیه السلام)، ۴۷، ۲۸۸، ۶۰۷
 امام سجاد (علیه السلام)، ۶۶، ۹۴، ۱۹۶
 امام صادق (علیه السلام)، ۱۰، ۲۷، ۳۱، ۴۰
 ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۵۵، ۶۶، ۷۵، ۷۷، ۱۰۶
 ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۱۴
 ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۶۱
 ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۸۱، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۷۳
 ۳۹۶، ۴۳۶، ۴۶۷، ۴۹۳، ۵۰۲، ۵۰۶
 ۵۱۷، ۵۴۲، ۵۹۴، ۶۴۸، ۶۶۱، ۶۶۲

۷۱۱، ۷۱۵، ۷۱۹، ۷۲۲، ۷۲۴، ۷۲۵

امام کاظم (علیه السلام)، ۲۷۷

ام عقیل، ۶۰۸

امیر مؤمنان علی (علیه السلام)، ۲۶، ۳۷، ۳۹،

۷۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۸۹، ۱۹۳،

۴۰۰، ۶۰۱، ۶۰۵، ۶۲۶، ۷۱۰، ۷۲۶،

۷۲۸

آنس، ۳۲

بحیرا، ۴۸۹

بطلمیوس، ۱۵۵

بنی صدر، ۱۴۹

بوذاسب، ۳۴۳

بهائی عاملی، ۶، ۲۵

بیهقی، ۴۲، ۴۳، ۳۲۲

تمام بن یهودا، ۴۸۹

نواين بی، ۲۳۷

ثوری، ۴۱

جابر، ۴۷۲

جابر بن عبدالله انصاری، ۲۴

جان دیون پورت، ۱۷۴

جبرئیل، ۳۴۴، ۳۹۳، ۴۱۵، ۴۱۶،

۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۵۴۸

جعفر بن ابی طالب، ۴۸۹

جلال الدین سیوطی، ۱۲، ۶۲۱

حاکم، ۳۱، ۴۳

حجاج بن یوسف، ۱۱۷

حسان بن ثابت، ۳۹۳

حسن، ۲۴۲

حوا، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳

حیی بن اخطب، ۲۵۰

- خارجة بن زید، ۶۲۱
- خواجه نصیر الدین طوسی، ۲۸۰
- خوارزمی، ۳۱
- دارقطنی، ۴۲
- دانیال، ۴۱۹
- داود (علیه السلام)، ۱۰۹، ۳۹۰
- دحیه کلبی، ۴۱۹
- دهخدا، ۳۴۲، ۴۳۱
- دینورت، ۱۷۵
- ذعلب یمانی، ۲۶۳
- راغب، ۷۸، ۱۱۱، ۱۵۸، ۲۶۲، ۳۲۲
- ۳۴۱، ۳۵۷، ۵۸۳
- رافع بن حرملة، ۴۵۳، ۴۶۴
- رام، ۳۴۴
- زکریا، ۴۹، ۳۴۴، ۳۹۰
- زمخشری، ۱۸
- زهری، ۴۱
- زید بن ثابت، ۳۱، ۳۲
- ژسینوس، ۳۴۳
- ژول لایوم، ۱۷۵
- ساره، ۶۱۵
- سام، ۳۴۴
- سامری، ۳۰۴، ۳۰۶، ۴۰۷
- سعد بن معاذ، ۶۲۱
- سعید بن جبیر، ۴۱
- سعید بن عمرو، ۴۸۹
- سفیان بن معاویه، ۱۷۱
- سلمان فارسی، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱
- سلیمان (علیه السلام)، ۳۸، ۳۹۰، ۴۲۵، ۴۲۶
- ۴۲۷، ۴۲۸، ۶۰۲، ۶۰۷

سلیمان ابن لحيان، ۲۹۱

سید بن طاووس، ۷۱۹

سید قطب، ۱۳، ۱۸، ۱۵۹، ۴۴۶

سید مرتضی، ۳۲

سید هاشم بحرانی، ۱۸

شافعی، ۴۱

شعبی، ۳۲، ۱۱۳

شوکانی، ۶۲۲

شهرستانی، ۳۴۲

شیخ طوسی، ۱۳، ۱۸، ۱۲۳

شیخ عبد الرحمن بن حسن، ۲۷۹

صدوق، ۴۶، ۵۶، ۹۵، ۶۲۷، ۶۷۸، ۷۱۰

طبرانی، ۳۲

طبرسی، ۱۲، ۱۸، ۸۱، ۲۴۹، ۲۵۹

۳۲۲، ۳۴۷، ۴۶۷، ۶۲۷

طهمورس، ۳۴۳

عاصم، ۴۰

عبدالله بن سلام، ۴۸۹، ۵۷۰

عبدالله بن سنان، ۷۱۹

عبدالله بن عمر، ۴۱

عبدالله بن مسعود، ۵۰۶

عبدالله بن مقفع، ۱۷۱

عبدالله بن یحیی، ۳۹

عبدالله معتز، ۱۱۲

عبد علی بن جمعه الحویزی، ۱۳

عبد علی بن جمعه الحویزی، ۱۸

عثمان، ۳۰

عزرائیل، ۴۱۹

عزیر، ۸۷، ۴۷۶

عطا، ۴۱

علامه طباطبائی، ۱۳، ۱۸

علامه حلی، ۲۸۱

علی بن ابراهیم، ۳۱

علی بن ابی طالب، ۳۱

علی بن ریاح، ۳۱

علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، ۲۲۸، ۳۶۱،

۴۳۰، ۵۷۵

عمر، ۳۰

عیسی (علیه السلام)، ۴۹، ۲۱۶، ۳۳۸، ۳۸۹،

۳۹۰، ۳۹۳، ۴۰۵، ۴۳۴، ۴۶۴، ۵۳۴،

۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۳، ۵۵۲، ۷۱۴

عیسی بن علی، ۱۷۱

فاطمه (علیها السلام)، ۲۴۲

فخر الاسلام، ۲۵۶

فخر رازی، ۱۳، ۱۸، ۴۳، ۲۲۳، ۲۳۹،

۳۵۰، ۴۱۶، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۶۸،

۵۶۴، ۵۷۱، ۵۸۶، ۵۸۷

فرعون، ۵۶، ۲۴۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹،

۳۰۱، ۶۲۶

فطلوس، ۴۶۷

قاضی بیضاوی، ۱۲

قاضی عیاض، ۲۷۹

قتاده، ۳۲

قطب راوندی، ۷۱۹

کارلایل، ۱۷۳

کسائی، ۴۰

کعب بن اشرف، ۲۵۰

کفعمی، ۴۷

گشتاسب، ۳۴۳

گوته، ۱۷۴

لقمان، ۵۰۶

لورا واکسیا واکلیری، ۱۷۶

ماروت، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲

مالک، ۴۱

محدث بحرانی، ۱۲

محمّد (صلی الله علیه وآله)، ۲۷، ۷۴، ۱۴۵، ۱۶۲،

۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹،

۲۸۱، ۳۶۷، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۰۵، ۵۴۲،

۵۷۹، ۶۰۹

محمّد بن احمد الانصاری القرطبی،

۱۳، ۱۸

محمّد بن عبد الوهاب، ۲۷۹، ۲۸۷،

۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲

محمّد عبده، ۱۳، ۱۸

مریم (علیها السلام)، ۱۶۶، ۳۸۹، ۳۹۰

مستر هاکس، ۳۱۶

مسيلمه، ۱۷۱

مطعم بن جبیر، ۷۳۱

معاذ، ۳۲

معاذ بن جبل، ۶۲۱

معاویه، ۴۳

معاویة بن عمار، ۴۱

مفضل، ۱۵۶

ملاّ محسن فیض کاشانی، ۱۳

ملاّ محسن فیض کاشانی، ۱۸

منصور، ۱۷۱

منصور عباسی، ۵۰۷

موسی (علیه السلام)، ۴۹، ۵۶، ۸۷، ۹۸، ۲۱۶،

۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۸، ۳۰۱، ۳۰۳،

۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰،
 ۳۱۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰،
 ۳۳۳، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۳،
 ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۱،
 ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۸۹، ۴۰۲،
 ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۳۵، ۴۳۸،
 ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۵۳۴،
 ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۴، ۶۶۴، ۶۷۰،

۷۱۳

مهدی (علیه السلام)، ۱۰۴، ۵۷۵، ۵۷۶،
 میکائیل، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸،

۴۱۹

نائله، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۸

نوح (علیه السلام)، ۳۷، ۳۸، ۴۹، ۲۱۶، ۳۳۵،

۳۴۲، ۳۴۴، ۴۴۹، ۵۲۱، ۶۰۶

نووی شافعی، ۲۷۹

ولید بن مغیره مخزومی، ۱۷۳

وهب بن زید، ۴۵۳

ویل دورانت، ۱۷۵

هاجر، ۶۱۵، ۶۱۶

هاروت، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۱،

۴۳۲

هارون (علیه السلام)، ۳۰۵

هشام بن حکم، ۷۱۱

هشام بن سالم، ۵۰۶

هلال بن محسن صابئی، ۳۴۵

هود، ۴۹

یحیی (علیه السلام)، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۹۰

یحیی بن شرف، ۲۷۹

یعقوب (علیه السلام)، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۸۳، ۲۹۳،

۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳.

۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۴

یوحناى معمد، ۳۴۴

یوسف (علیه السلام)، ۲۲۱، ۲۴۱، ۲۸۳، ۲۹۲

یوشع (علیه السلام)، ۳۹۰

یونس (علیه السلام)، ۲۴۱

* * *

(فهرست کتب)

آئین زندگی، ۷۲۳

آراء و عقائد بشری، ۳۴۴

آفریدگار جهان، ۴۸۱

احتجاج، ۶۲۷

ادر افشادهی، ۳۴۴

اربع قواعد، ۲۹۰، ۲۹۱

ارشاد دیلمی، ۴۹۴

اسباب النزول، ۱۳، ۱۸، ۳۶۸، ۴۶۷.

۶۲۲، ۶۲۱

اعلام القرآن، ۵۷، ۴۱۹، ۴۳۱

الاتقان، ۴۲

الاختصاص، ۵۰۳، ۵۰۶

بحار الانوار، ۶، ۸، ۱۰، ۲۴، ۲۶، ۲۷،

۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۵۰،

۵۶، ۶۶، ۶۹، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۸۹

۹۴، ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳،

۱۲۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۵،

۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۸۱،

۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶،

۱۹۷، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰،

۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۶،

۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۷۸،

۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۲۳،

۳۲۵، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۶۱، ۳۶۳،

۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۹۲، ۳۹۳،

۳۹۸، ۴۰۱، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۳۰، ۴۳۵،

۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۱، ۴۵۳،

۴۵۴، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۲،

۴۸۷، ۴۸۹، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۰،

۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۲۹، ۵۳۵،

۵۴۲، ۵۴۸، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۷۱،

۵۷۵، ۵۸۸، ۵۹۲، ۵۹۴، ۶۰۱، ۶۰۵،

۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۶،

۶۲۷، ۶۴۰، ۶۴۳، ۶۴۸، ۶۵۴، ۶۶۱،

۶۶۲، ۶۶۳، ۶۷۸، ۶۹۳، ۶۹۵، ۶۹۹،

۷۰۰، ۷۰۶، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۳،

۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۴،

۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۳۵

البراهین الجلیه، ۲۹۰، ۲۹۱

التنبیه و الاشراف، ۳۴۳

الداعی، ۷۲۲

الدرة الیتمة، ۱۷۱

الدعوات قطب راوندی، ۷۱۹

الصراط المستقیم، ۲۵۶

اللهوف، ۶۰۷

المزار، ۴۸۷

المعجزة الخالده، ۱۷۶

المعجم الكبير، ۴۴۴

المقنعة، ۶۹۹، ۷۱۰

المناقب موفق خوارزمی، ۳۱

الهدیة السنیة، ۲۹۱

امالی شیخ طوسی، ۵۰۷، ۵۵۸

امثال و حکم، ۳۴۳

انجیل، ۲۴، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷

۳۱۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۹۴، ۴۰۴، ۴۶۴

۵۳۵، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵

انجیل لوقا، ۷۱۴

انجیل متی، ۷۱۴

انگیزه پیدایش مذهب، ۵۷۶

انوار الاصول، ۱۷۹

انوار التنزیل، ۱۲

انیس الاعلام، ۲۵۶، ۲۵۸

اوستا، ۴۳۱

بحر المحيط، ۳۲۱، ۶۴۳

بلوغ الارب، ۳۴۴

پرتوی از قرآن، ۳۱۹

پیشرفت سریع اسلام، ۱۷۶

تاج العروس، ۵۵

تاریخ آلبر ماله، ۵۸، ۶۲

تاریخ القرآن، ۳۱

تجريد الاعتقادات، ۲۸۰

تحریر الوسيله، ۷۱۷

تحف العقول، ۱۱۲، ۶۲۷، ۶۷۸

تفسیر ابن کثیر، ۲۵، ۱۵۹، ۱۶۰،

۳۲۱، ۳۶۵، ۶۶۸، ۶۷۴، ۶۸۱

تفسیر ابوالفتح رازی، ۱۱۲، ۳۵۰،

۴۴۱، ۴۸۹

تفسیر الأمثل، ۱۶

تفسیر البیان، ۳۷، ۵۴

تفسیر الکاشف، ۳۲۱

تفسیر المنار، ۱۳، ۱۸، ۴۰، ۴۱، ۵۵،

۱۱۰، ۱۳۰، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۶۹،

۳۱۱، ۳۳۱، ۳۴۹، ۳۸۵، ۳۹۴، ۴۱۲،

۴۱۳، ۴۱۶، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۵۹، ۴۶۵،

۴۹۹، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۲۱، ۵۵۷، ۵۷۱،

۵۸۴، ۵۹۹، ۶۲۵

تفسیر المیزان، ۱۳، ۱۸، ۳۰، ۴۶،

۲۱۴، ۲۲۸، ۲۶۲، ۲۶۹، ۳۷۷، ۴۱۳،

۴۱۶، ۴۱۷، ۴۹۴، ۵۷۶، ۵۹۲، ۶۴۶،

۶۴۸

تفسیر امام حسن عسکری، ۷، ۳۷،

۷۵، ۴۱۶، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۶۵، ۴۶۸،

۴۷۲، ۶۲۷، ۶۵۴

تفسیر برهان، ۱۲، ۱۸، ۲۷، ۹۴، ۲۷۷،

۲۷۸

تفسیر تبیان، ۱۳، ۱۸، ۱۲۳، ۳۴۸،

تفسیر جامع البیان (طبری)، ۳۲۱،

۳۳۸، ۳۴۱، ۴۲۱، ۶۲۲، ۷۳۶

تفسیر صافی، ۶، ۱۳، ۱۸، ۴۸، ۷۵،

۲۳۹، ۳۷۴، ۵۳۱، ۷۰۴، ۷۳۵

تفسیر علی بن ابراهیم (قمی)، ۳۱،

۱۷۷، ۲۲۸، ۲۸۱، ۴۶۸، ۵۱۷، ۵۴۸،

۵۷۱، ۶۵۴

تفسیر عیاشی، ۳۶۱، ۳۶۵، ۶۹۳

تفسیر فرات الکوفی، ۴۴۴، ۵۴۲

تفسیر قرطبی، ۱۳، ۱۸، ۳۲۵، ۳۳۳،

۴۲۱، ۴۴۱، ۴۶۵، ۶۴۳، ۶۶۸، ۶۸۱

تفسیر کبیر، ۴۳، ۲۲۳، ۲۳۹، ۳۵۰،

۵۶۴، ۵۷۱، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۹، ۶۷۴،

۷۳۶

تفسیر کشاف، ۱۸، ۷۳۶

تفسیر مراغی، ۱۳، ۱۸

تفصیل الآیات، ۱۷۵

توحید صدوق، ۴۶، ۹۵

توحید مفضل، ۱۵۶

تورات، ۲۴، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴،

۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵،

۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۵،

۳۱۶، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸،

۳۵۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۳،

۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۲۲،

۴۲۳، ۴۲۶، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۹، ۴۶۷،

۵۳۵، ۶۲۱، ۶۶۸، ۷۱۳، ۷۱۵

تهذیب، ۵۱۲، ۵۱۳، ۶۴۸

نواب الاعمال، ۸۹

جامع الأخبار، ۷۱۰

جوامع الجامع، ۶۱۱

- حلیۃ الاولیاء، ۴۴۴
- خصال، ۵۸۸
- خصال صدوق، ۶۷۸
- خوات بن جبیر انصاری، ۷۳۱
- دائرة المعارف فرانسه، ۳۴۳
- درّ المشور، ۱۲، ۱۸، ۳۱، ۸۸، ۳۴۱، ۷۳۶، ۴۴۴، ۴۸۹، ۶۲۲، ۶۸۱
- روح البیان، ۱۳
- روح الجنان، ۱۳، ۱۸، ۴۸۹
- روح المعانی، ۲۶۲، ۳۱۸
- روح المعانی (آلوسی)، ۱۳، ۱۸، ۳۷
- ۲۲۳، ۲۶۴، ۳۱۱، ۵۸۹، ۶۲۲، ۷۱۸
- روزه روش نوین برای درمان
- بیماری ها، ۷۱۳
- روض الجنان، ۴۸۹
- روضه کافی، ۵۷۵
- رهبران بزرگ، ۳۲۸
- زاد المسیر، ۳۲۵
- زیور، ۲۴، ۳۴۳، ۷۱۵
- زیارة القبور، ۲۹۵
- سازمان های تمدن امپراطوری اسلام، ۱۷۴
- سد رادهی، ۳۴۴
- سدره، ۳۴۴
- سفینه البحار، ۴۰، ۱۳۴، ۱۶۰، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۶۰، ۳۹۳، ۶۰۹، ۷۰۰، ۷۲۵، ۷۲۸
- سنن دار قطنی، ۴۲
- سنن کبری بیهقی، ۳۳، ۴۲، ۳۲۲
- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ۳۴۱

سیره ابن هشام، ۴۲۷

شرح زرقانی، ۲۸۰

شرح مسلم نووی، ۲۷۹

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید،

۵۲۱

صحیح بخاری، ۳۲

صحیح مسلم، ۲۷۹، ۳۲۲

طبّ النبی، ۷۱۳

عبدالله انصاری، ۷۳۱

عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن،

۱۷۴، ۱۷۵

عروة الوثقی، ۷۱۷

علل الشرائع، ۲۷۹

عوالی الآلی، ۶۹۴، ۷۱۳، ۷۱۸

عود ارواح و ارتباط با ارواح، ۲۰۵

عیون اخبار الرضا، ۲۹، ۳۰، ۵۶،

۲۲۸، ۲۲۹، ۴۳۰، ۵۲۱، ۷۱۶

غرر الحکم، ۱۱۳، ۱۳۲، ۵۹۲، ۷۱۰

فتح الباری، ۳۲، ۲۸۰

فتح القدیر، ۴۲، ۱۵۹، ۴۸۹، ۶۲۲

فتح المجید، ۲۷۹، ۲۸۰

فرهنگ دهنخدا، ۳۴۲

فضائل الصحابة لابن حنبل، ۴۴۴

فقه الرضا، ۷۱۳

فلاح السائل سید بن طاووس، ۷۱۹

فی ظلال القرآن، ۱۳، ۱۸، ۱۵۹، ۳۳۲،

۳۸۵، ۴۴۶، ۵۸۴

قاموس اللغة، ۵۴، ۱۳۰، ۴۳۳

قاموس کتاب مقدس، ۲۴۹، ۳۱۶،

۳۹۴، ۴۰۸، ۴۳۷، ۴۸۶، ۷۱۳، ۷۱۴

قرآن بر فراز اعصار، ۱۷۶، ۳۳۳

قرآن و آخرین پیامبر، ۱۰۳، ۱۷۶،

۲۳۴

قرب الاسناد، ۴۳۵، ۴۳۶

قلستا، ۳۴۴

کافی، ۸، ۱۰، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۶۶، ۸۹،

۱۱۲، ۱۲۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۷۱،

۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲،

۲۴۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۸،

۳۱۵، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۱۹، ۴۳۶،

۴۵۱، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۲۱،

۵۲۹، ۵۴۲، ۵۵۸، ۵۷۵، ۵۹۱، ۵۹۲،

۵۹۴، ۶۱۱، ۶۱۷، ۶۲۷، ۶۴۸، ۶۶۱،

۶۶۲، ۶۷۸، ۷۰۰، ۷۰۴، ۷۰۹، ۷۱۰،

۷۱۵، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۲۲، ۷۲۴، ۷۲۵،

۷۳۱، ۷۳۶

کشاف اصطلاح الفنون، ۳۴۳

کشف الارتیاب، ۲۹۱، ۲۹۵

کشف الشبهات، ۲۸۹، ۲۹۰

کشف المراد، ۲۸۱

کلیله و دمنه، ۱۷۱

کنز الدقایق، ۷۷، ۷۸

کنز العمال، ۳۲

کنز الفوائد، ۷۷

کیزاربا، ۳۴۴

مجمع البیان، ۱۲، ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۲۶،

۳۲، ۴۷، ۴۸، ۵۴، ۶۶، ۸۸، ۱۰۷،

۱۱۲، ۱۷۳، ۱۸۸، ۲۱۸، ۲۴۱، ۲۴۹،

۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۴، ۳۰۷، ۳۲۲،

۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۷،

۳۷۱، ۳۸۵، ۳۹۸، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۷، ۴۳۰

۴۳۰، ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸

۴۶۸، ۴۷۲، ۴۸۹، ۵۳۱، ۵۳۵، ۵۴۸، ۵۶۲

۵۶۲، ۵۷۵، ۵۸۹، ۶۱۱، ۶۲۶، ۶۴۳، ۶۵۵

۶۵۵، ۶۶۸، ۶۷۴، ۶۷۸، ۷۰۴، ۷۱۸، ۷۳۱

۷۳۶، ۷۳۱

مجموعه ورام، ۴۹۴

محاسن برقی، ۳۵۰

مستدرک، ۴۳

مستدرک الوسائل، ۲۴، ۲۷، ۳۱

۴۷۰، ۴۷۲، ۵۲۱، ۵۴۸، ۵۶۱، ۶۹۴، ۷۲۸

۷۲۸

مستدرک سفینه البحار، ۱۷۱

مسکن الفوائد، ۶۰۹

مسند احمد، ۳۱، ۳۳

مشرق الشمسین، ۶، ۲۵

مصباح المتعجل، ۴۸۷، ۶۴۰

مصباح المنیر فیومی، ۳۴۲

مصباح کفعمی، ۴۷

معانی الاخبار، ۴۶، ۷۵، ۲۱۴، ۷۱۰

مفاتیح الغیب، ۱۳، ۱۸

مفردات راغب، ۵۴، ۵۵، ۷۸، ۱۱۱

۱۳۰، ۱۵۸، ۲۵۴، ۲۶۲، ۳۱۵، ۳۱۸

۳۲۲، ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۵۷، ۴۰۷، ۴۳۳

۵۸۳

ملل و نحل، ۳۴۲

مناقب ابن شهر آشوب، ۵۰۷

منتخب کنز العمال، ۳۲

من لا یحضره الفقیه، ۵۶۱، ۵۸۸

۶۱۹، ۶۶۳، ۷۰۰، ۷۰۴، ۷۱۱، ۷۲۹

۷۳۵

من لا يحضره الفقيه، ۶۱۹

نور الثقلين، ۱۳، ۱۸، ۲۴، ۲۷، ۵۶،

۶۶، ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۱۰۴،

۱۰۷، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۹۴، ۲۲۹،

۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۱، ۳۰۷، ۳۲۵، ۳۴۸،

۳۶۵، ۴۵۱، ۵۲۹، ۵۴۲، ۵۵۸، ۵۷۵،

۵۸۱، ۵۹۴، ۶۲۷، ۶۹۴

نهج البلاغه، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۸۹،

۱۹۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۹۹، ۳۶۱، ۳۹۲،

۴۰۱، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۹۱، ۶۰۱، ۶۰۵،

۷۱۰، ۷۲۹

نهج الحق، ۳۹

نیایش، ۷۲۱، ۷۲۲

نیل الاوطار، ۳۳

وسائل الشیعه، ۸، ۲۴، ۳۰، ۳۳، ۴۲،

۴۷، ۷۵، ۸۹، ۱۲۰، ۱۵۹، ۱۶۰،

۱۸۱،

۲۳۶، ۲۴۲، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۷،

۲۷۸، ۳۱۵، ۳۵۰، ۳۶۱، ۳۷۴، ۳۹۳،

۴۳۰، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۷۲، ۴۷۵، ۵۱۳،

۵۲۱، ۵۶۱، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۱۱، ۶۱۷،

۶۱۹، ۶۴۸، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۷۸،

۶۹۳، ۶۹۵، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۴،

۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷،

۷۱۹، ۷۲۲، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۹،

۷۳۱، ۷۳۵

(فهرست امکنه و ازمه)

آشور، ۵۷

آفریقا، ۳۱۶

آمریکا، ۱۳۸، ۴۳۷

المپ، ۵۷

باب حطه، ۳۲۱

بابل، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰،

۴۳۱، ۴۹۹، ۵۵۲

بحر احمر، ۳۱۶

بدر، ۱۳۱، ۵۸۹

بیابان تیه، ۳۱۶

بیت المقدس، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۹،

۴۴۵، ۴۴۷، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۸۸،

۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴،

۵۵۵، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۷،

۵۸۰، ۵۸۱

تیما، ۳۹۷

جزیره کاپری، ۳۱۶

جمرات، ۵۱۲

جندیشاپور، ۳۳۸

چشمه زمزم، ۶۱۶

حیشه، ۴۸۹

حجاز، ۱۴۷، ۱۶۶، ۲۸۰، ۲۸۷،

۲۸۸، ۲۸۹، ۳۲۲، ۵۶۵

- حجر الاسود، ۶۱۳
 خلیج سوئز، ۳۱۶
 خلیج عقبه، ۳۱۶
 خیبر، ۳۹۷
 دریای قلزم، ۳۱۶
 دمشق، ۲۷۹، ۲۸۸
 دیر موصل، ۳۳۹، ۳۴۱
 رصدخانه پالومار، ۲۰۹
 رم، ۵۸
 روم، ۵۸، ۱۷۰، ۴۶۷
 ریان، ۷۱۰
 زحل، ۲۰۷
 زهره، ۵۷، ۲۰۷، ۴۳۱
 ژاپن، ۱۳۸
 سرزمین قدس، ۳۲۰
 شام، ۳۳۱، ۴۸۹
 شامات، ۵۵۲
 صحرای سینا، ۳۱۲
 عرفه، ۵۱۲
 عطار، ۲۰۷
 فدک، ۳۹۷، ۴۱۵
 فرانسه، ۱۴۹، ۳۴۳
 فلسطین، ۳۱۲
 کربلاء، ۲۸۸، ۶۰۷
 کعبه، ۳۴۵، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۶۸، ۴۷۲،
 ۴۷۵، ۴۸۸، ۴۹۷، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳،
 ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۸،
 ۵۲۹، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۵۴،
 ۵۵۵، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴،

۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱،

۶۱۶، ۶۷۴

کلده، ۵۷

کوفه، ۴۰، ۴۱

کوه آحد، ۳۹۶، ۳۹۷

کوه حداد، ۳۹۷

کوه حوریب، ۳۲۶

کوه صفا، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۵،

۶۱۶، ۶۱۸

کوه طور، ۲۴۶، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۴۶،

۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۶۷، ۴۰۳، ۴۰۵،

۴۰۶، ۴۲۲

کوه عیر، ۳۹۶، ۳۹۷

کوه مروه، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳،

۶۱۴، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹

لبنان، ۳۳۴

ماه، ۵۷، ۱۴۵، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۲۱،

۲۲۹، ۲۹۰، ۵۲۸، ۷۰۶

مدینه، ۶، ۴۱، ۸۵، ۸۷، ۱۳۱، ۱۳۶،

۱۴۴، ۱۴۹، ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۴۵، ۲۴۶،

۲۸۹، ۳۴۰، ۳۸۵، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۹،

۴۰۰، ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۴۴، ۴۴۷،

۴۸۸، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۶۰، ۵۶۱،

۶۶۶، ۷۳۱

مربخ، ۲۰۷

مسجد الحرام، ۴۶۸، ۴۶۹، ۵۶۰،

۵۶۱، ۵۶۴، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۶۱۳

مسجد بنی سالم، ۵۴۸

مشتري، ۲۰۷

مشعر الحرام، ۵۱۲

مقام ابراهیم، ۵۱۱، ۵۱۲

مکه، ۲۱، ۳۸، ۴۰، ۱۳۱، ۱۶۷، ۱۶۸،

۱۷۰، ۴۲۲، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۹۹، ۵۱۴،

۵۲۰، ۵۴۷، ۵۶۳، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲،

۶۱۵، ۶۱۷، ۶۶۶

ناپل، ۱۷۶

ناکازاکی، ۱۳۸

نجران، ۴۶۴، ۴۸۸، ۵۳۵

نجف، ۲۸۸

نوی، ۲۷۹

هیروشیما، ۱۳۸

* * *

(فهرست قبایل و طوایف و...)

امامیه، ۴۱

انصار، ۳۲، ۴۳، ۳۹۸، ۵۸۹، ۷۰۰

اوس، ۳۸۵، ۳۹۸

اهل تسنن، ۳۱، ۳۲، ۴۰، ۴۱، ۲۷۹،

۲۸۸، ۳۱۱، ۴۴۴، ۵۰۸، ۶۱۱

بنی اسرائیل، ۸۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶،
 ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۹۷،
 ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵،
 ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳،
 ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰،
 ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸،
 ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۶،
 ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹،
 ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۹،
 ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۶، ۳۸۷،
 ۳۸۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷،
 ۴۲۶، ۴۵۴، ۴۶۷، ۴۹۵، ۵۳۶، ۵۳۹

بنی امیه، ۶۷۶

بنی قریظه، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۲۲

بنی لیوی، ۳۵۶

بنی مخزوم، ۱۷۳

بنی نضیر، ۳۸۵، ۴۲۲

تفضیلیه، ۲۸۰

تقیف، ۶۴۳

جهینه، ۳۴۰

حنفاء، ۳۴۳

خزاعه، ۶۴۳

خزرج، ۳۸۵، ۳۹۸

شیعه، ۱۲، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۴۱،

۲۸۸، ۲۹۱، ۳۳۴، ۶۱۱

صابانان، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳،

۳۴۵

صهیونیست، ۸۲، ۴۲۲

عمالقه، ۳۱۲

قریش، ۹۴، ۱۷۳، ۱۷۴، ۴۶۷

مهاجران، ۴۳، ۵۱۹

نصاری، ۱۳، ۱۸، ۲۴، ۸۲، ۸۳، ۲۵۵

۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۴۱۰، ۴۶۰، ۴۶۵

۴۶۸، ۴۷۶، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۷

۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۶۸

۶۲۵، ۶۷۴، ۷۱۳

وعیدیه، ۲۸۰

وهاویه، ۲۸۰، ۲۸۸

یهود، ۵۹، ۸۲، ۸۷، ۹۴، ۱۳۱، ۲۴۶

۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵

۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹

۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۷

۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹

۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶

۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۹۵، ۳۹۶

۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۴

۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۵

۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳

۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۷، ۴۴۱

۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶

۴۶۰، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۶

۴۸۲، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۷، ۵۳۰

۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۴۲، ۵۴۳

۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۵۶

۵۶۰، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۳، ۵۷۹، ۵۸۰

۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۵، ۶۶۸، ۶۷۴، ۶۸۵

۷۱۳، ۷۱۴

(فهرست اشعار)

آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است ۹۶...

از فضل پدر تو را چه حاصل ۵۳۳...

ای دو صد لعنت بر این تقلید باد ۶۵۳...

خُلِّ الذُّنُوبَ صَغِيرَهَا ۱۱۲...

همچون طبله عطار است خاموش و هنرنمای ۹۶...

* * *

(کلمات معنی شده در این جلد)

- «آیه» ۴۴۹...
 «ابلیس» ۲۲۷...
 «اختلاف» ۶۳۵...
 «استوی» ۲۰۴...
 «اسم» ۴۴...
 «اشترَوا» ۴۰۱...
 «اصْفَحُوا» ۴۵۸...
 «اعتكاف» ۷۳۵...
 «اِغْتَمَر» ۶۱۳...
 «اكتساب» ۳۷۷...
 «أُمِّيُون» ۳۷۱...
 «اَنْبَجَسَتْ» ۳۲۸...
 «انزال» ۴۲۳...
 «اَنْفَجَرَتْ» ۳۲۸...
 «اِهْبِطُوا» ۲۴۳...
 «اَلْفَيْنَا» ۶۵۲...
 «أَمَانِي» ۳۷۲...
 «أَمَانُهُمْ» ۴۶۲...
 «اَنْدَاد» ۱۵۸، ۶۳۹...
 «اَنْزَلْنَا» ۳۱۷...
 «بَأْتُوا» ۴۰۲...
 «بَارِي» ۳۰۶...
 «بِأَسَاء» ۶۷۸...
 «بدیع» ۴۸۰...
 «بِرَّ» ۶۷۵...
 «بِرَّ» ۶۷۵...
 «بلاء» ۲۹۸...
 «تزکیه» ۵۸۳...
 «تقوا» ۱۱۱...
 «تَوَاب» ۶۲۴، ۶۲۸...
 «جَنَاح» ۶۱۸...
 «جَنَف» ۶۹۷...
 «حِجَارَه» ۱۶۳...

۵۲۰...	«حمد»
۵۳۹...	«خَنِیف»
۳۵۱...	«خاسیء»
۶۴۴...	«خُطُوات»
۳۷۷...	«خطیئه»
۴۲۹...	«خَلّاق»
۲۱۳...	«خَلِیْفَه»
۴۴۱...	«راعنا»
۵۴...	«رَبّ»
۳۲۲...	«رَجَز»
۲۲۴...	«رَعَد»
۷۳۲...	«رَفَث»
۵۳۸...	«سَبَط»
۳۱۸...	«سحاب»
۵۴۹...	«سُفْهَاء»
۳۱۵...	«سَلَوٰی»
۲۰۵...	«سَمَاء»
۵۶۳...	«شَطْر»
۶۱۳...	«شَعَائِر»
۲۷۱...	«شَفَاعَت»
۶۷۲، ۵۳۷...	«شِقَاق»
۲۳۴، ۲۲۷...	«شیطان»
۳۴۲...	«صابئه»
۳۴۲...	«صَبَأ»
۶۷۸...	«ضَرَاء»
۵۰۵...	«ظلم»
۲۶۲...	«ظن»
۵۴...	«عَالَمِین»
۳۵۷...	«عَوَان»
۳۹۱...	«غُلْف»
۳۱۸...	«غمام»
۳۵۷...	«فَارِض»
۴۲۳...	«فاسق»
۱۹۱...	«فاسقین»
۳۵۷...	«فافع»
۷۳۶...	«فَجَر»

۶۴۵...	«فَحْشَاءُ»
۱۵۴...	فِرَاش
۱۹۱...	«فَسَقِ»
۶۳۶...	«فُلْکِ»
۳۳۳...	«فوم»
۶۸۲...	«قصاص»
۱۲۱...	«قلب»
۹۷...	«کتاب»
۳۷۷...	«کسب»
۳۲۶...	«لَا تَغْتَوَا»
۶۲۷...	«لعن»
۵۵۸...	«لِنَعْلَمَ»
۵۱۱...	«مَثَابَةٌ»
۵۲...	«مدح»
۳۱۴...	«من»
۳۱۱...	«موت»
۴۲۳...	«نزول»
۴۴۷...	«نسخ»
۶۵۵...	«نغق»
۴۵۱...	«نُتْسِهَا»
۲۷۱...	«وَتَرَّ»
۵۵۶...	«وسط»
۱۱۱...	«وقایه»
۱۶۳...	«وَقُود»
۵۸۳، ۵۲۳...	«يَتْلُوا»
۲۹۸...	«يَسْؤُمُونَ»
۷۰۴...	«يُطِيقُونَهُ»
۲۶۲...	«يُظُنُّونَ»
۱۳۰...	«يَعْمَهُونَ»
۶۵۵...	«يَنْعَقُ»